



رَوْضُ الْجَمَانِ وَرَوْحُ الْجَمَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ

مشهور ہے:

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تالیف:

علامہ محمد احمد انصاری
حسین بن ابن عمری الیساوی

نیرا دل قرن ششمی

جلد ۱۱

از سوراہہ یوسف، ۱۲، تا حجرہ ۱۵

پرکشش و فصیح

دکتر محمد حسرتی - دکتر محمد مصدق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَبِهِ نَسْتَعِينُ
 سورة يوسف - عليه السلام

بدان که^۱ این سورت مکی است و عدد آیات او صد و یازده است و هزار و هفتصد و هفتاد و شش کلمت است و هفت هزار و صد و شصت^۲ و شش حرف است.

و روایت است از ابوامامه از ابی کعب^۳، گفت که: رسول -صلی الله علیه و علی آله- گفت: بنده گانمان را سورت یوسف پیاموزی که هر مسلمانی که این سورت یوسف بخواند و اهلش را بیاموزد و زیر دستانش را، خدای تعالی سگرات مرگ و جان کند بر او آسان کند و او را توفیق دهد تا هیچ مسلمان را حسد نبرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- آیه ۱ اَلرَّاتِلٰکَ اٰیٰتِ الْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ ؛ این آیتهای دفتر بیان^۴ کننده است.
- آیه ۲ اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ قُرْءٰنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ؛ ما فرو فرستادیم قرآنی به تازی تا همانا شما بدانی.
- آیه ۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحٰیْنَا اِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْءَانَ وَاِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ الْغٰفِلِیْنَ ؛ ما قصه کنیم^۵ بر تو نیکوترین قصه ها به آن وحی که

۱. قم، آویم + سورت یوسف - علیه السلام .
 ۲. قم: شصت .
 ۳. قم، آویم + که رسول - علیه السلام - گفت .
 ۴. قم: پیدا .
 ۵. آو، بم: می کنیم .

- کردیم^۱ برتو این کتاب را و بدرستی که بودی تو از پیش این از جمله نیا گاهان^۲.
- آیه ۴ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ؛ چون گفت یوسف پدرش را ای پدر من، من دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را، دیدمشان که مرا می سجده کردند^۳.
- آیه ۵ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْضُ زُجْرًا كَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ گفت ای پسرک من قصه مکن خوابت را بر برادرانت که بکنند با توحیلتی که دیومر مردم را دشمنی است آشکارا.
- آیه ۶ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و همچنین برگزیند تو را خدایت و بیاموزد تو را از تائویل خواب و تمام کند نعمتش بر تو و بر آل یعقوب، چنان که تمام کرد آن را بر دو پدرت از پیش این ابراهیم و اسحاق که خدای تودانا و محکم کار است.
- آیه ۷ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ؛ بود^۴ در یوسف و برادرانش دلیلهایی پرسندگان را.
- آیه ۸ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غَضَبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ چون گفتند که یوسف و برادرش دوست تر است به پدر از ما و ما گروهی ایم پدر ما در گمراهی است روشن.
- آیه ۹ أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ؛ بکشی یوسف را یا بیندازی او را به زمینی [تا خالی شود شما]^۵ را روی پدرتان را و باشی از پس او گروهی نیکان.
- آیه ۱۰ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْحَبِّ يَلْتَقِظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ گفت گوینده ای از ایشان: مکشی یوسف را و دراندازی او را در قعر [چاه تا برآرد او را بهری]^۵ رهگذریان، اگر شما خواهی کردن.

۱. قم: به آنچه وحی کردیم؛ آو، بم: به آنکه وحی کردیم. ۲. قم: غافلان.

۳. قم: مراسمجده می کردند؛ آو، بم: مراسمجده کردند. ۴. قم: بدرستی که بود.

۵. اساس، زیربرش صحافی رفته؛ ازقم، افزوده شد.

آیه ۱۱ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ؛ گفتند: [ای پدر] ما چه بوده است تو را که ایمن نمی داری ما را بر یوسف، و ما او را نصیحت کنیم^۲ [۱-پ].

آیه ۱۲ أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ^۳ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ بفرست او را با ما فردا تا بچرد و بازی کند و ما او را نگاهداریم^۴.

آیه ۱۳ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ گفت دژم کننده مرا آن که ببری شما او را و ترسم که بخورد او را گرگ و شما از او بی خبر باشی.

آیه ۱۴ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ؛ گفتند: اگر بخورد او را گرگ- و ما جماعتی ایم- ما آنکه زبان کاران باشیم.

آیه ۱۵ قَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ چون بردند او را و عزم کردند^۵ که کنند او را در قعر چاه، و وحی کردیم به او که خبر دهی^۶ تو ایشان را به کارشان این، و ایشان نمی دانند.

آیه ۱۶ وَجَاءُ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ؛ آمدند به پدرشان شبانگاه می گریستند.

آیه ۱۷ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ^۷ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ؛ گفتند: ای پدر ما، ما برفتیم^۸ و سبق می بردیم و رها کردیم یوسف را بنزدیک متاع ما، بخورد او را گرگ و تو باور نداری^۹ ما را و اگر چه ما راستیگریم!

آیه ۱۸ وَجَاءُ عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ؛ آوردند بر پیرهن خونی دروغ، گفت: بل بیاراست

۱. اساس، زیر برش صحافی رفته؛ از قم، افزوده شد. ۲. قم: کنند گانیم.

۳. اساس، قم، آو: تَرْتَعُ وَتَلْعَبُ، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۴. قم: نگاهداران ایم. ۵. آو، بم: اندوهگن کند.

۶. آو، بم، آج: گرد آمدند. ۷. آو، بم، آج: خبر کردی.

۸. آو، بم: بشدیم. ۹. قم: نیستی تو باور دارنده.

۱۰. قم: هستیم ما راست گویان؛ آو، بم، آج: راست گویان ایم.

برای شما تنهای شما کاری، صبری نیکو، و از خدای یاری درخواست است^۱ بر آنچه وصف می‌کنی.

آیه ۱۹ **وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**؛ آمدند رهگذریانی بفرستادند پیشرو^۲ ایشان را، فرو گذاشت دلوش، گفت: ای مژده من! این غلامی است، و پنهان کردند^۳ او را برای بضاعت، و خدای عالم است^۴ به آنچه کردند ایشان.

آیه ۲۰ **وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ**؛ بفروختند او را به بهای اندک، درمی چند^۵ شمرده، بودند در او از زاهدان^۶ ناخواهان^۷.

آیه ۲۱ **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتٍ بِنَاءٍ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**؛ گفت آن که بخرید او را از مصر زنش را: گرامی دارم مقام او، باشد^۸ که سود دارد ما را، یا گیریم او را فرزند^۹ همچنین تسکین کردیم یوسف را در زمین و تا بیاموزیم او را از تائویل حدیثها^{۱۰}، و خدای غالب است بر کارش و لکن بیشتر مردمان ندانند^{۱۱}.

قوله تعالی: الرَّءُ، اختلاف اقوال مفسران رفت^{۱۲} در حروف مقطعه که در اوایل سُور است. فاقما، «الر»، بعضی مفسران گفتند: چو^{۱۳} اول این سورت را ضم کنی با «حم»^{۱۴} و «نون»، الرَّحْمَن باشد. و قول بعضی مفسران آن است که نام سورت است. تِلْكَ، اشارت است بآیات^{۱۵} و الرَّءُ بر قول آن که^{۱۶} گفت نام سورت است، در

- | | |
|---|-------------------------------|
| ۱. قم: و خدای است که از او یاری خواهند. | ۲. قم: به آب آینده. |
| ۳. آو، بم: کردن. | ۴. قم، آو، بم، آج: داناست. |
| ۵. آو، بم، آج: به سیمها. | ۶. قم: ندارد. |
| ۷. آو، بم، آج: ندارد. | ۸. قم: شاید. |
| ۹. قم: به فرزند: آو، بم، آج: فرزند. | ۱۰. آو، بم، آج: خواب. |
| ۱۱. قم، آو، بم، آج: نمی دانند. | ۱۲. آو، بم، آج: آن برفت. |
| ۱۳. قم، آو، بم، آج: چون. | ۱۴. قم: حاویم. |
| ۱۵. آو: با آیات. | ۱۶. قم، آو، بم، آج: آن کس که. |

محل رفع است به ابتداء، و تقدیره: هَذِهِ السُّورَةُ تِلْكَ، مبتدای دوم است و آیات خبر اوست، و الِزَّائِي نِسْتِ بِاتِّفَاقٍ بَرَايَ اَنْ كِه مِضَاهِي رُؤُوسِ اَيَاتِ نِسْتِ بِخِلَافِ «طه»، كه اَنْ اَيْتِي اِسْتِ بَرَايَ اَنْ كِه [۲-ر] مِطَابِقِ رُؤُوسِ اَيَاتِ اِسْتِ، و اَيَاتِ، دِلَالَاتِ وَ حِجْجِ بَاشَدِ وَ رَوَا بُوَدِ كِه مَرَادِ اَيَاتِ^۱، قَرَّانِ اِسْتِ وَ مَرَادِ بِهِ كِتَابِ، قَرَّانِ اِسْتِ بِلَاخِلَافِ، وَ هُيِّينِ^۲، مَحْتَمَلِ اِسْتِ دُو مَعْنِي رَا: [يَكِي رُوشَن] ^۲ يَكِي بِيانِ ۵ كِنْنَدِه بَرَايِ اَنْ كِه «اَبَان» هِم لَازِم بَاشَدِ وَ هِم مَتَعَدِي، يِقَالُ: اَبَانِ الشَّيْءِ^۳ وَ اَبْنَتُهُ اِذَا بَيَّنَّتَهُ.

مجاهد و قتاده گفتند: «مبين» را معنی آن است که بیان کننده حلال و حرام است و قضایا و احکام است.

۱۰ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ؛ ما فرو فرستادیم این کتاب قرآن. قُرَّانًا، نصب او بر حال است از ضمیر مفعول به. و بیان کردیم که اشتقاق قرآن من قَرَأْتُ الشَّيْءَ اِذَا جَمَعْتَهُ بَاشَدِ. عَرَبِيًّا، صِفْتِ قَرَّانِ اِسْتِ وَ «يا» نِسْبَتِ اِسْتِ بَعْنِي بِهِ لَغْتِ عَرَبِ. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ تا همانا شما بدانی و تعقل کنی و در فهم معانی و اغراض او عقل کاربندی. و «عقل» عبارت است از مجموع علومى که ممکن بود؛ که به آن استدلال کنند به شاهد^۵ برغایب، و فرق کنند به آن میان حسن و قبیح^۶. آنکه بر توسع بردگر علمها اجرا می کنند، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که خدای تعالی وصف کرد آن را به آن که مُنْزَلِ اِسْتِ وَ مَجْمُوعِ اِسْتِ وَ مَنَسُوبِ اِسْتِ بِلِغْتِ عَرَبِ. [و اِتِّفَاقِ اِسْتِ كِه لَغْتِ] ^۲ بِهِ مَوَاضِعِ^۷ شَنَاسِدِ وَ مَوَاضِعِ^۷ قَدِيمِ نِسْتِ پَسِ دَرِ اَيْتِ سِه دَلِيلِ اِسْتِ بَرِ حُدُوثِ قَرَّانِ:

۲۰ یکی قوله: اَنْزَلْنَاهُ، و دگر: قُرَّانًا، و سدیگر^۸: عَرَبِيًّا از این وجه که گفتیم که مُنْزَلِ قَدِيمِ نَبَاشَدِ، وَ قَرَّانِ جَمْعِ بُوَدِ وَ مَجْمُوعِ، بَعْضِي بَرِ بَعْضِي مَقْدَمِ بُوَدِ وَ قَدِيمِ رَا

۲. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۴. قم: باشد.

۶. آرزو: حسن و قبح.

۱. قم، آو، بم، آج، آرزو: به آیات.

۳. قم، آو، بم، آج، آرزو: اِذَا تَبَيَّنَ.

۵. قم: از شاهد: آو، بم: به شاهدهی.

۷. قم: مواضع.

۸. آج: دیگر: آرزو: سیم.

چیزی بر او مُقَدِّم نباشد و آنچه منسوب بُود با عرب و لغت ایشان؛ و عرب و لغت ایشان مُحَدَّث^۱، محال بُود که منسوب با آن قدیم باشد.

نَحْنُ نَقْصُ عَلَيكَ؛ ما قصه خواهیم کردن بر تو و اصل قصه و اشتقاق او، مِنْ قِصِّ أَثَرَةٍ إِذَا تَبَعَهُ بِاشْد، وَمِنْهُ: الْقِصَاصُ لِأَنَّهُ اتَّبَعَ الْقَاتِلَ لِلْقَوْدِ، وَمِنْهُ: الْقِصَّةُ لِلشَّعْرِ لِتَشَابُهِ^۲ بَعْضِهِ بَعْضاً عَلَى التَّسْقِ. أَحْسَنَ الْقِصَصِ؛ نکوترین قصه ها. و خلاف کردند در آن که خدای تعالی این قصه را چرا نکوترین قصه ها خواند. بعضی گفتند: «أَحْسَنُ» به معنی حَسَن است تا لازم نیاید که کلام خدای را -جل جلاله- در باب حَسَن بعضی را بر بعضی مزیتی و تفاضلی هست^۳، چنان که گویند: هَذَا أَوْلَى بِنِكَ؛ چیزی را که جز او^۴ والی نباشد آن را و مالک، وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...^۵، ای هَيِّنُ، وَقَوْلُ الشَّاعِرِ:

لَعَمْرِي مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَا أُجَلُّ؛

ای وَجَلُّ. وَقَوْلُ الشَّاعِرِ:

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بِنَا لَنَا بَيْنَا دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَظْلَوُّ

أَي عَزِيْزَةٌ^۶ طَوِيْلَةٌ. مَرْكَزُ حَقِيقَةِ تَكْوِيْنِ عِلْمٍ رَسُوْلِي

بعضی دگر گفتند: بر ظاهر خود است علی التفضیل. آنکه در وجه آن^۸ خلاف کردند: مُقَاتِلِ رَوَايَتِ كَرْدِ اَز سَعِيْدِ جُبَيْرِ، كِه اَوْ كَفَتِ اصْحَابِ رَسُوْلِ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-^۱. بِرِ سَلْمَانَ رَفْتَنَد، كَفْتَنَد: بِرَايِ مَا اَز تَوْرِيْتِ حَدِيْثِي كُوِي كِه تَوْرِيْتِ رَا قِصَّة هَاي نِيكُو دَر وِي اَسْت!^۱ خدای تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد که: قصه های قرآن نیکوتر است از قصص توریت. بعضی دگر گفتند: برای آنش «أَحْسَنَ الْقِصَصِ» خواند که چندان^{۱۱} اَعْبَر و عجایب که در این قصه است، در هیچ قصه نیست. و از این جا گفت:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ^{۱۲}، و گفت: لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ

۱. قم + بود؛ آو، بم، آج، آز و آنچه منسوب بود با عرب و لغت ایشان محدث.

۳. آو، بم، آج، آز باشد.

۵. سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

۷. آو، بم، آج، آز عزیز.

۹. قم: صلی الله علیه.

۱۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۷.

۱۱. قم، آو، آج: چندانى.

۱۰. قم: نیکو است.

۴. بم: جزای او.

۶. قم، بم: ندارد.

۸. قم: وحد آن.

عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ^۱ ... و گفتند: برای کرم یوسف که با برادران کرد، فی قوله: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ^۲ ...، حدیث و قصه او را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» خواند. و گفتند: برای آنش نیکوترین قصه ها خواند که در او ذکر انبیاست و ذکر صالحان و فریشتگان [۲-پ] و شیاطین و انس و جن و أنعام و طیور و سیر ملوک و آداب معالیک و طریقت تجار و ذکر عقلا و جهال و اختلاف احوال و مکر زنان و حیله^۳ ایشان، و نیز در او ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حُسن معاشرت و تدبیر معاش. پس برای آن که جامع است این خصال را، که در او منافع دین و دنیا است، آن را أَحْسَنَ الْقَصَصِ خواند.

بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ، «با» متعلق است به «نقص»^۴ و «ما» مصدریه است، اى بوحینا؛ به وحی کردن ما و القای ما بر تو این قرآن را. وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ؛ و بدرستی که^۵ پیش از این تو از این قصه و اخبار غافل بوده ای^۶ و بی علم. و «غفلت»، سهو^۷ باشد، و او عبارت بود از نطفی علم؛ و اگر معنی بودی ضد علم بودی.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ، عامل در ظرف فعلی^۸ مقدر است، والتقدير: أذکر یا محمد؛ یاد کن ای محمد، چون گفت یوسف. و «یوسف» نامی است أعجمی و برای آن لَا یَنصُرُفُ است که هم أعجمی است و هم عَلَمٌ، وَهُمَا السَّبَبَانِ الْمَانِعَانِ مِنَ الصَّرْفِ. و از بعضی علما پرسیدند که: یوسف چه باشد؟ گفت: «أَسْفٌ»^۹، حُزْنٌ باشد و «أسیف» بنده باشد، و هر دو در یوسف حاصل بود؛ یعنی اشتقاق می کنم آن را، إِمَّا از أَسْفٌ، و إِمَّا أسیف؛ و قول اول درست تر است. أَبُو هُرَيْرَةَ روایت کرد^{۱۰} که رسول-صلی الله علیه و علی آله^{۱۱} گفت: الْكَرِيمُ بْنُ الْكَرِيمِ بْنِ الْكَرِيمِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ- عَلَيْهِ السَّلَامُ. و یوسف به کسر السین، لغة فيه؛ و بر این

۱. سورة يوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.

۲. آو، بم، آج، آرز، حیلت.

۳. فم؛ و اگر آو، بم، آج، آرز، و اگر چه.

۴. آو، بم، آج؛ و سهو.

۵. آرز، ندارد.

۶. فم، آو، آج، آرز، علیه السلام.

۷. سورة يوسف (۱۲) آیه ۹۲.

۸. آو، بم، آج، آب؛ ندارد.

۹. فم، آو، بم، آرز، بودی.

۱۰. آو، بم، آج، آرز، فعل.

۱۱. فم، آو، بم، آج، آرز، کند.

لغت ممکن بود که به تازی نزدیک تر بود. آنکه سبب منع صرف، علمیت باشد و وزن فعل^۱، که این لفظ بز وزن یُفعل^۲ باشد.

یاد کن چون گفت یوسف پدرش را - یعقوب: یا اَبَتِ؛ ای پدر من! ابن عامر و ابوجعفر خواندند این جا و در همه قرآن: یا اَبْتُ، به فتح التاء^۳ و دگر قُراء به کسر «تا» خواندند این جا و در همه قرآن. و ابن کثیر بر «ها» وقف کرد، «یا اَبه». اما این «نا»، بیشتر نحویان گفتند: بدل است از «یا»ی اَصْفَتْ اِلَى نَفْسِ الْمُتَكَلِّمِ، و بعضی گفتند: به منزله^۴ «ها»ی طَلَحَهُ و حمزه است، و بعضی دگر گفتند: عوض^۵ است از «واو» ساقط برای آن که اصل «أَب» اَبُو بوده است به دلالت قولک اَبُوَانِ فِي التَّثْنِيَةِ وَ لِذَلِكَ لَزِمَتِ الْاِسْمَ حَتَّى صَارَتْ كَأَنَّهَا مِنْ نَفْسِ الْكَلِمَةِ^۶ لِأَنَّهَا عَوَّضُ^۷ حَرْفِ أَصْلِي. اما آنان که^۸ به کسر «تا» خواندند، گفتند: «تا» دلیل باشد بر آن که بدل است از اَصْفَتْ. و بعضی دگر گفتند: چون مستعمل شد و بسیار شد استعمال او، صَارَ كَنَفْسِ الْكَلِمَةِ حُذِفَ مِنْهَا «بَاءٌ» اِلْاِضَافَةً^۹ وَ بَقِيَ الْكُسْرُ^{۱۰} لِتَذُلِّ^{۱۱} اَعْلَى حَذْفِ يَاءِ اِلْاِضَافَةِ. و آنان که مفتوح خواندند، گفتند: اصل کلمه «یا اَبْتَا»^{۱۲} بوده است چنان که شاعر گفت^{۱۳} لَبْرُ حَقِيقَتِكَ بِرُؤْيَايَ عِلْمِي

يا اَبْتَا عَلَّكَ^{۱۵} اَوْ عَسَاكَ

و این الف بدل «یا»ی اَصْفَتْ است چون «الف» بیفگندند فتحة «تا» را دلیل حذف «الف» کردند؛ ای پدر من! اِنِّي رَأَيْتُ؛ من دیدم، مِنَ الرُّؤْيَا. يَقَالُ: رَأَيْتُ، عَلَى ثَلَاثَةِ مَعَانٍ: مِنْ رُؤْيَةِ الْعَيْنِ، وَ رَأَى الْقَلْبِ وَ رُؤْيَا الْمَنَامِ؛ این از رؤیای^{۱۶} خواب

۱. آو، بم، آج: سبب منع صرف و وزن فعل باشد؛ آژ: سبب منع صرف وزن فعل باشد.

۲. قم: و وزن فعل این لفظ، یُفعل باشد.

۳. آو، بم، آج، آژ: به فتح تا.

۴. قم: عوضی.

۵. قم، آو، بم، آج، آژ: به منزلت.

۶. قم: من نفس الظلمة.

۷. قم: کذلک.

۸. آو، بم، آج، آژ: آن که.

۹. قم، آو، آج، بم، آژ: عن.

۱۰. آج: الکسرة.

۱۱. آو، بم، آج، آژ: منها بالاضافة.

۱۲. بم: یا اَبْتَا.

۱۳. آو، بم، آج، آژ: لِنَذُلُّ.

۱۴. بم: علیک.

۱۵. آج + شعر.

۱۶. قم: این رؤیا.

است^۱. اهل علم سیر گفتند: ابتدای قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب^۲ درختی بود هر گه که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی برآمدی و با آن پسری بالیدی. چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته؛ پدر آن^۳ بگرفتی و به او دادی گفتی: این چوب تراست و عصای تو است^۴ که با تو زاد و رُست و بیالیدی^۵. تا آنکه که یوسف آمد او را از آن^۶ هیچ شاخ نرُست.

چون یوسف - علیه السلام^۷ - بزرگ شد و برادران او هر یک چوبی و عصایی داشتند - و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و بنیامین^۸ دوازدهمین - یوسف پدر را گفت: ای پدر [۳-ر] برادران من هر یکی را چوبی هست و مرا نیست چرا چنین آمد؟ از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت. یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبریل را فرستاد با عصایی از چوب بهشت، گفت: این به یوسف ده. یوسف - علیه السلام -^{۱۰} آن چوب بستند و آن چوبی بود از زبرجد سبز. شبی یوسف - علیه السلام - در خواب دید که آن عصای خود^{۱۱} به زمین فرو زد^{۱۲} و برادران او پیامدندی و عصاهای خود در پیرامن آن^{۱۳} به زمین فرو زدندی^{۱۴}! عصای او بلند شدی و برگ بیاوردی و شاخها بکشیدی و سایه^{۱۵} بگستریدی و سر در اعنان^{۱۶} آسمان بکشیدی و عصاهای^{۱۷} برادرانش بر حال خود بماندی آنکه بادی برآمدی و عصاهای برادران از بیخ برکنندی و در دریا انداختی و عصای او بر جای بماندی او از خواب درآمد ترسیده. پدر گفت: چه بود تو را ای فرزند من و ای قرّة العین من؟ او این حدیث با پدر گفت. برادران بشنیدند از او چقد و کینه در دل گرفتند و گفتند: ای^{۱۸} پسر راحیل عجب خوابی دیده ای! همانا تو سبید خواهی بودن و ما بندگان تو و کار تو بلند شود و غالب شود بر کار ما^{۱۹}.

۱. بم: جواب است.

۲. قم + علیه السلام.

۳. آج: آن را.

۴. آو، بم، آج، آرز: این چوب و عصای تو است.

۵. قم: بالیدی.

۶. قم، آو، بم، آج، آرز: درخت.

۷. آو، بم + بره آرز + نیز.

۸. قم: این بنیامین.

۹. قم + را.

۱۰. آو، بم، آج: فرو برد؛ آرز: فرود برد.

۱۱. آو، بم، آج: در بر آن؛ آرز: در برابر آن.

۱۲. آج: فرو بردندی.

۱۳. آو، بم، آج، آرز: برگ.

۱۴. آج، قم، آج: عنان.

۱۵. آو، بم، آج، آرز: عصای.

۱۶. آو، بم، آج: این. ۱۷. آو، بم، آرز: کارهای ما.

وَهَبَ كَفْت: یوسف چون^۱ این خواب دید، او را هفت سال بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید او را دوازده سال بود. و یعقوب - علیه السلام - چنان که در اخبار آمد یوسف^۲ را از چشم فرو نگذاشتی یک ساعت پیوسته پیش او بودی و پیش او خفتی.

۵ شبی از شبها پیش او خفته بود. و گفتند: شب^۳ آدینه بود. در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب از قطب آسمان جدا شدی و پیش او سجده کردندی. او از خواب درآمد و گفت: ای پدر خوابی دیدم عجب! گفت: چه دیدی؟ گفت: در خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شدی و نوری عظیم پدید آمدی چنان که همه جهان بگرفتگی و کوهها و صحرا روشن شدی از او و دریاها موج زدی و ماهیان دریا به انواع لغات تسبیح کردند و مراجامه ای پوشانیدندی که^۴ دنیا از نور و حسن آن^۵ نور گرفتگی^۶ و پنداشتمی که کلید گنجهای زمین پیش من بنهادندی و پنداشتمی که یازده ستاره و ماه و آفتاب^۷ مرا سجده کردند، و ذلک قوله: إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا. ابو جعفر خواند تنها: أَحَدَ عَشَرَ، به سکون «عین» إلی تِسْعَةَ عَشَرَ، جمله به سکون «عین» گوید کَوْكَبًا، نصب او بر تمییز است بعد تمام الأسم؛ و تمام اسم این جا تقدیر تنوین است، لِأَنَّ الْأَصْلَ^۸ أَحَدٌ وَعَشْرٌ، مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ: قَدَرُ رَاحَةِ سَحَابًا وَثَلَاثَةٌ زَطَلٍ عَسَلًا. رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ؛ دیدم که مرا سجده همی کردند^۹. برای آن گفت که: رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ وَتَمَّ يَقُلُّ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدَةً، برای آن که سجده که^{۱۰} کار عقلاست و از شأن ایشان^{۱۱} است چون اسناد آن با کواکب کرد آنان را جاری مجرای عقلا داشت.

۲۰ سُدَى روایت کنند از عبدالرحمن بن سابط^{۱۲} از جابر بن عبدالله الانصاری که او

۱. قم: چون یوسف - علیه السلام .

۲. قم + علیه السلام.

۳. قم: آن شب.

۴. قم: او.

۵. آو، بم، آب، آن آج + در.

۶. قم: آفتاب و ماه.

۷. آو، بم، آب، آن آج: بگرفتگی.

۸. قم: همی کردند.

۹. آو، بم، آب، آن آج: إن الاصل.

۱۰. آج: آن است که.

۱۱. آو، بم، آب، آن آج: سجده کردن.

۱۲. آو، بم، آب، آن آج: سابط.

گفت: مردی جهود بنزدیک رسول آمد، گفت: یا محمد! مرا خبر ده تا نام آن ستاره‌ها چه بود که یوسف را سجده کردند؟ رسول - علیه السلام - سر در پیش افکند به انتظار وحی. جبریل^۱ آمد و رسول را خبر داد از نامهای ایشان. رسول - علیه السلام - جهود را گفت: اگر تو را خبر دهم به نامهای ایشان و تو دانی که چنان است، اسلام آری؟ گفت: آری^۲. گفت: نامها^۳ این بود: جریان و طارق و ذیال ذوالکفتات^۴ و ذوالقرع و ۵ ذناب و عمروان^۵ و قابس و ضروح و مصبح و فلیق^۶. چنان دید که در هوا^۷ او را سجده می‌کردندی، سجده حقیقی که معروف و معهود است. و بعضی دگر گفتند [۳-پ] مراد به سجده خضوع و خشوع است. و گفته اند: میان آن خواب که یوسف - علیه السلام - دید در معنی عصا و میان این خواب هفت سال بود آنکه این خواب بدید و با پدر بگفت. یعقوب - علیه السلام - او را گفت: یا سرک من^۸ نگر تا این خواب با ۱۰ برادرانت^۹ نگویی که با تو کیدی کنند و مگری سازند و حیلتنی، چه دیو، مردم را دشمنی است آشکارا. گفتند یعقوب - علیه السلام - او را گفت: این خواب با کس مگو و یعقوب برفت و با زن خود بگفت و با او عهد کرد^{۱۰} که با کس نگوید. راست که او برفت و فرزندان یعقوب درآمدند آن زن با ایشان بگفت ایشان را حسد زیادت شد. و گفتند: این غلام سر پادشاهی می‌دارد گاهی خوابش چنان باشد که در عصا او ۱۵ دید^{۱۱}. گاهی خواب چنین می‌بیند که ماه و آفتاب و ستاره او را می‌سجده برد^{۱۲}. به هر حال ماه و آفتاب مادر و پدر^{۱۳} باشد و یازده ستاره ما یازده برادریم، و بر سر پدر او را دوست تر^{۱۴} از ایشان داشت. گفتند: با این کیدی باید کردن، چنان که خدای تعالی

۱. قم + علیه السلام.

۲. قم: آرم؛ بقیه نسخه‌ها این جا بیش از یک مطرافتادگی دارد.

۳. آو، بم، آب، آز، آج؛ یا محمد نامهای ایشان.

۴. آو، بم، آب، آج؛ ذوالکفتات؛ آز؛ ذوالکفتات. ۵. قم: عمروان؛ آو، بم، آب، آز، آج؛ عمودان.

۶. قم: فلیق. ۷. آو، بم، آب، آز، آج؛ در خواب.

۸. قم: ای سرک من؛ آو، بم، آب، آز، آج؛ ای سرمن.

۹. آو، بم، آب، آز، آج؛ این خواب برادرانت را. ۱۰. قم: و از او عهد ستند.

۱۱. قم: در عصا دید. ۱۲. قم: سجده می‌کند؛ آب، آز، آج؛ سجده می‌برد.

۱۳. قم: آفتاب و ماه، پدر و مادر. ۱۴. آو، بم، آج؛ دوستر.

حکایت کرد که یعقوب گفت: **فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**، «نون» برای آن بیفتاده است که جواب نهی است به «فا» له و محلّ او نصب است و عمل به اضمار «أَنْ» کند. و کِسائی خوانند. الا به روایت ابوالحارث. و قُتیبیه و ابن البریدی^۲ و العبسی^۳: «رُویاک» به امله، و باقی قراء به تفخیم. و قوله: **يَا بُنَيَّ**، در اوسه «یا» است؛ «یا» اصلی و «یا» تصغیر و «یا»ی اضافت. آنکه «یا»^۴ی اضافت بیفگندند و قناعت کردند از او به کسره، و یک «یا» را در دیگر ادغام کردند. و اما کسر «یا» و فتح او دو لغت است، يقال: **يَا بُنَيَّ** و **يَا بُنَيَّ**، کسر برای آن تا دلیل حذف «یا»ی اضافت کنده و فتح **لِيَكُوْنَهُ** أَخْفَ الحَرَكَاتِ^۵ أَوْ لِمَا ذَكَرْنَا فِي قَوْلِهِ: **يَا أَبْتَ** بالفتح. و «کَبَد» طلب اذی و رنج باشد از صاحب غبط مرغیری را. آنکه حق تعالی حکایت کرد از یعقوب که او برسبیل مثل در میان قصه گفت **إِنَّ الشَّيْطَانَ**؛ که دیو مرآدمی را دشمنی است آشکارا. و این «لام» اضافت است يقال: **هُوَ أَبُّ لَكَ** وَ **أَخُّ لَكَ** وَ **وَلِيُّ لَكَ** وَ **عَدُوُّ لَكَ**. و معنی «لام» اضافت آن است که چون این «لام» بیفگی اضافت حاصل باشد؛^۶ آنکه در معنی او دو وجه بود: یکی آن که شیطان ایشان را اغرا کند به کید با تو که شیطان دشمنی است آشکارا آدمی را، و وجه^۷ دگر آن که مراد خود ایشان اند ایشان را شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند و از شیاطین انس بودند. کمال قال: **شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ**^۸.

قوله: **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رِبِّكَ** - الآية؛ **اجْتَبَا** وَ **إِصْطَفَا** وَ **اخْتَارَا** هر سه^۹ یکی باشد. این هم حکایت است از یعقوب - علیه السلام - که او می گوید در تعبیر خواب یوسف که خدای تعالی تورا برگزیند و تورا تاویل احادیث در آموزد، و اصل «اجتباء» **مِنْ جِبَايَةِ الْخَرَجِ** باشد، إذا **اخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ** أَوْ **لِغَيْرِكَ**، و مراد تعبیر خواب است بقول: **وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**، فی قول مجاهد و قتاده. و ابن زید

۱. آو، بم، آب، آز، آج: ندارد.
 ۲. قم: ابن البریدی.
 ۳. آرز: العبسی.
 ۴. آو، بم، آب، آز، آج: من الحركات.
 ۵. آو، بم، آب، آز، آج، لب: وجهی.
 ۶. قم: ندارد.
 ۷. قم: ابن البریدی.
 ۸. آو، بم، آب، آز، آج، لب: آید.
 ۹. آو، بم، آب، آز، آج، لب: آید.
 ۱۰. قم: هر دو.

گفت^۱: در عهد او تاویل و تعبیر خواب به از او کس ندانست. زَجَاج گفت: مراد تاویل آیات است در آدله توحید و جز از آن از علوم دین^۲. تاویل آن باشد که معنی با او گردد، مِنْ الْأَوَّلِ وَهُوَ الرَّجُوعُ، و گفت: نیز این خواب دلیل آن می‌کند که خدای تعالی نعمت خود بر تو و بر آل یعقوب تمام کند چنان که بر پدران تمام کرد، ابراهیم و اسحاق و آن که ایشان را برگزید و دو پیغامبر^۳ مُرْسَل کرد، آنگه گفت: ۵ خدای محکم کار و داناست آنچه کند به حکمت و مصلحت کند. ابن اسحاق گفت: خدای تعالی هر فصلی^۴ و حالی از احوال یوسف [۴-ر] برای غرضی^۵ صحیح با رسول - علیه السلام - حکایت کرد، و غرض از این فصل^۶ آن بود^۷ تا رسول - علیه السلام - متسلی شود از کید و حسد قوم او بر او که پیش از این برادران یوسف بر یوسف حسد بردند و با او کید کردند.

۱۰

قوله: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَلِّينَ، آنگه حق تعالی گفت: در یوسف و برادرانش آیاتی و علاماتی و عبرتی و دلالاتی^۸ هست مر پرسندگان را. و برادران یوسف یازده بودند و نامهای ایشان این است: روییل - و او برادر مهتر است^۹ - و شمعون، و لاعون^{۱۰}، و یهودا، و ریحالون و یسجیر و مادراو، لیا - بنت لیان بود - و او دختر خاله^{۱۱} یعقوب بود و چهار پسر دیگر او را آمدند^{۱۲} از دو سُرَّيَه^{۱۳}: نام یکی زلفه و ۱۵ نام یکی بلهه^{۱۴}؛ دان و تقشالی^{۱۵} و حادا^{۱۶} و أُشْر^{۱۵}؛ آنگه لیا را وفات آمد یعقوب خواهرش^{۱۷} راحیل^{۱۸} بزنی کرد از او یوسف آمد او را و بنیامین. پس جمله فرزندان

۱. تم: گفتند.

۲. آو، بم، آو، آب، آج، لب؛ این جا قریب یک سطر افتادگی دارد.

۳. بم: پیغمبر.

۴. بم، آج، لب: فصلی.

۵. بم، آج، لب: غرضی.

۶. آج، لب: دلالتی.

۷. تم: بود.

۸. همه نسخه بدلها: لاوی.

۹. آو، بم، آو، آب، آج، لب: مهتر است.

۱۰. تم + بود و؛ آو، بم، آب، آو، آج، لب + و.

۱۱. آج، لب: خاله.

۱۲. آو، بم، آب، آو، آج، لب + و.

۱۳. تم: آمد.

۱۴. کذا در اساس و بسیاری از نسخه بدلها.

۱۵. آج، لب: حادا.

۱۶. آو، بم، آب، آو، آج، لب + و.

۱۷. تم: فرزندان.

۱۸. همه نسخه بدلها + و.

يعقوب دوازده بودند^۱ و آنان که در آن کار بودند و با يوسف آن کيد کردند، ده بودند. و اهل مکه خواندند: «آيَةُ لِلْسَائِلِينَ» بر واحد، و باقی قراء بر جمع. و برای آن گفت: «لِلْسَائِلِينَ» که جهودان رسول را - عليه السلام - پرسیدند از قصه يوسف، او ایشان را خبر داد همچنان که در توریت بود. ایشان عجب بماندند و گفتند: یا محمد! این از کجا دانستی؟ گفت: از وحی خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که: آیَاتُ لِلْسَائِلِينَ وَلِيَمَن لَّمْ يَسْأَلْ. چنان که شاعر گفت^۲:

فَمَا أُذْرِي أُرْشِدُ طِلَابُهَا

وَ إِنَّمَا الْمَعْنَى^۳: أُرْشِدُ طِلَابُهَا أَمْ غَيٌّ. و از آیات يوسف - عليه السلام - آن بود که حق تعالی او را تخصیص کرد به بهره‌ای از حسن که از اهل عصر خود ممیز شد به آن. و گفته‌اند خدای تعالی حُسن قسمت کرد میان آدمیان دو ثلث به يوسف داد و ثلثی به همه جهان و گفته‌اند: ثلثی به او داد و دو ثلث به همه جهان^۴.

و أبوسعید خدری روایت کرد^۵ از رسول - عليه السلام - که او گفت: شب معراج^۶ چون مرا به آسمان بردند، يوسف را دیدم جبریل را گفتم: این کیست؟ گفت: این يوسف است. گفتند: یا رسول الله چگونه دیدی او را؟ گفت: چنان که ماه در شب چهارده^۷.

و أنس مالک روایت کرد از رسول - عليه السلام - که او گفت: يوسف را و مادرش را نیمه حُسن بدادند. اسحاق بن عبدالله بن اُبی فروه گفت: يوسف - عليه السلام - به جمال تانجا^۸ بود که او در کویهای مصر می‌گذشتی^۹ نور روی او بر دیوارها می‌تافتی چنان که نور آفتاب.

كعب الأخبار گفت: خدای تعالی صورت پیغامبران^{۱۰} به آدم نمود تا او یک یک

۱. آج، لب: بود.

۲. لب: گوید.

۳. قم: والمعنى: آزا أنا المعنى.

۴. این جمله اخیر در هیچ کدام از نسخه بدلها نیست.

۵. آو، بم: بکرد.

۶. قم: ماه شب چهارده.

۷. کذا: در اساس و قم: آو، بم: با آن جا: آب، آزه، آج، لب: تا آن جا.

۸. آزا: کوچه‌ها.

۹. بم، آج، لب: پیغمبران.

۱۰. آو: می‌گزشی.

را بیدید. در طبقه ششم یوسف را به نمود، تاج و قاربر سرا نهاده، و پیرهن^۲ بهاء پوشیده و قضیب^۳ مُلک به دست گرفته و ردای کرامت بردوش نهاده^۴، بر راست او هفتاد هزار فریشته^۵ و بر چپ او هفتاد هزار فریشته^۶ و جماعتی از امت پیغامبران^۷ در پی او، و ایشان را زَجَلی و آوازی بود به تسبیح و تهلیل و در پیش او درختی که آن را درخت سعادت می خواندند، هر کجا او می رفت با او می رفت. آدم گفت: بار خدایا! این کیست از فرزندان من؟ گفت: یا آدم! این مردی است محسود بر آنچه من به او خواهم دادن. گفت: بار خدایا! او را چه خواهی دادن؟ گفت: حظی تمام از حُسن. آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت: لَا تَأْسَفْ يَا بُنَيَّ وَ إِنَّهُ يُوسُفُ. پس اوّل کس که او را یوسف خواند آدم بود.^۷

- ۱۰ و در خبر هست که: او بر صورت آدم بود و بر حُسن و بهاء و نور او پیش آن که^۸ از درخت بخورد، چون از درخت بخورد آن نور و بهاء، از او برفت، و خدای تعالی به یوسف داد. و گفته اند: [۴-پ] یوسف را چندان نور و بهاء بود که نور روی او در شب چنان بودی که شبه^۹، و سپید لون بود و نکور روی بود و جعد موی بود، فراخ چشم بود راست-خلق، مستبر اساق و مستبر ساعد^{۱۰}، میان ساریک^{۱۱}، تیر بینی^{۱۲}، خرد دندان، بر^{۱۳} روی راست خالی^{۱۳} سیاه داشت و بر میان دو چشم علامتی سپید داشت پنداشتی که ماه تابان است، ۱۵ چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای او می تافتی. و هیچ و صاف و صف او ندانستی کردن. و گفتند: او حسن به میراث از جدش اسحاق یافت و اسحاق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حورالعین آفریده بود و لکن صفای حور نداشت جز آن که یوسف از صفای لَوْن و رَقْت و لطافت اندام به آن جا^{۱۴} بود که اگر از این

۱. آج، لب + او.
 ۲. جمع نسخه بدلها: پرهن.
 ۳. آو، بم، آب، آن آج: فصب.
 ۴. آو، بم، آج، لب: فرشته.
 ۵. آو، بم، آج، لب + علیه السلام.
 ۶. آو، لب + به آدم نمود ناویک یک را بیدید.
 ۷. جمع نسخه بدلها: پیش از آن که.
 ۸. کذا در نسخه اساس: فم، آو، آب، بم، آو، روز، آج، لب: روزی.
 ۹. آج، لب: سطر.
 ۱۰. آب، آو، آج، لب + و.
 ۱۱. آو، آب، بم، آو، آج، لب + جانب.
 ۱۲. آج، لب: نا آن جا.
 ۱۳. آج، لب: خالی.
 ۱۴. آج، لب: نا آن جا.

خُضر چیزی بخوردی سبزی آن در پوست او پیدا بودی که به گلوش^۱ فرومی شدی^۲. و ساره حسن از حوا^۳ یافت به میراث^۴.

عبدالله مسعود روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: جبریل آمد و مرا گفت خدای^۵ می گوید من حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش. و بعضی علما را گفتند: یوسف نکوتر^۶ بود یا محمد؟ گفت: در اولینان^۷ یوسف نکوتر بود و در آخرینان^۸ محمد - صلی الله علیه و علی آله^۹ - و نیز از آیات یوسف - علیه السلام - علم تعبیر خواب بود که هر خواب که از او پرسیدند^{۱۰} او تعبیر آن بگفتی و همچنان بودی که او بگفتی^{۱۱}.

قوله تعالی: **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أُمِينًا** - الآية عامل در «إِذْ» آن فعلی مضمر است، نحو: **أذْكَرُ**. و روا بود که عامل در او «كَانَ» باشد، فی قوله: **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ**. «إِذْ قَالُوا» این ظرف آن فعل باشد، و «كَانَ» تاقه بود به معنی **حَصَلَ وَحَدَّثَ**، چون گفتند برادران یوسف. «لِيُوسُفُ» «لام» ابتداست و گفتند: جواب قسمی مقدر است، و التقدير: **وَاللَّهِ لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ؛** یوسف و برادرش بنیامین، **أَحَبُّ إِلَيْنَا أُمِينًا؛** دوست تر^{۱۲} است از ما بنزدیک پدرما، **وَنَحْنُ غَضَبَةٌ؛** و ما جماعتی ایم، ده کس بودند و «غضبه» از سه باشد تا به ده و گفتند از میان ده تا چهل، و او را از لفظ خود واحدی نیست، **كَالْقَوْمِ الرَّهْطِ، وَالتَّقْرِ؛** پدرما در ضلالی است روشن. و مراد به ضلال ذهاب است از ره صواب و رای و تدبیر؛ و ضلال از دین نخواستند. و گفتند: مراد ایشان به ضلال فرط محبت یعقوب بود یوسف را.

آنگه با یک دیگر بنشستند و رای^{۱۳} زدند و تدبیر کردند و گفتند چاره ای باید تا

۱. آو، آب، بم، آره، آج، لب: به گلوش.

۲. آج، لب: می رفتی.

۳. آو، آب، بم، آره، آج، لب: میراث یافت.

۴. قم، آو، بم، آج، لب: نکوتر.

۵. آج، لب + تعالی.

۶. آج، لب: آخریان.

۷. آو، بم، آج، لب: اولیان.

۸. آو، آب، بم، آره، آج، لب: علیه السلام.

۹. آو، آب، بم، آره، آج، لب: علیه السلام.

۱۰. آو، آب، بم، آره، آج، لب: دوست.

۱۱. آو، آب، بم، آره، آج، لب: گفتی.

۱۲. آو، آب، بم، آره، آج، لب: دوست.

۱۳. آو، آب، بم، آره، آج، لب: رای.

ما او را از پدر دور کنیم، یکی گفت از ایشان: **أُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ نَحْرُجُوهُ أَرْضًا**؛ یوسف را بکشی یا او را به زمین افگنی دور که روی پدر، شما را خالی و صافی و مستخلص شود. خلاف کردند در آن که این گوینده که بود: بهری گفتند، شمعون گفت: ^۱ این قول وهب است. کعب گفت: دان بود که این گفت، و آنکه از پس او یعنی از پس کشتن او گروهی صالح نیک باشی تایب. مقاتل گفت: صالح ^۵ ماینتکم و بین آبکم؛ کار میان شما و پدر سره شود چون او را بکشی.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ؛ یکی از ایشان گفت. و بیشتر مفسران بر آنند که این گوینده روبیل بود ^۲ و او پسر خاله یوسف بود و در حق یوسف نکورای ^۳ بود و برادر مهین بود و ایشان در حکم او بودند. گفت: **لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ**، یوسف را مکشی که کشتن برادر عظیم باشد **وَالْقُوَّةُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ**؛ و او را در چاه افگنی. بعضی ^۴ گفتند: مراد به «غیابۃ الجب» طاقی باشد که در چاه بود پیش از آن که به آب رسد. حسن گفت: غیابۃ چاه قعر چاه باشد ^۵. بعضی دگر گفتند ظلمت و تاریکی چاه باشد، و بعضی دگر گفتند آن جا که خیرا غایب شود. واصل «غیابۃ» ^۶ از غیبت و غیبوت باشد و اهل مدینه «غیابۃ» خواندند ^۷ علی الجمع [۵-ر] و باقی «غیابۃ» علی الواحد. و «جب» چاهی باشد ناپیراسته و به سنگ برنیاورده. قتاده گفت: چاه بیت المقدس ^{۱۵} است. وهب گفت: به زمین اردن بود. کعب گفت: میان مصر و مدین بود. مقاتل گفت: بر سه فرسنگی خانه یعقوب بود، **يَلْتَقِظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ**؛ تا بهری ^۱ رهگذریان ^{۱۰} باشد که او را بر آرند. جمله قراء خواندند: «يَلْتَقِظُهُ» به «یا» برای آن که مسند است با «بَعْضُ» و حسن بصری **تَلْتَقِظُهُ** به «تا» خواند برای آن که «بَعْضُ» مضاف است با مؤنث. و گفت: خبر ^{۱۱} از «بَعْضُ» ^{۱۲} چون خبر ^{۱۱} از جمله باشد چنان که شاعر گفت: ^{۲۰}

۱. آو، آب، بم، آن، آج، لب + و.

۲. آج، لب: نیکورای.

۳. هم نسخه بدلها: بود.

۴. کذا در نسخه اساس: قم، بم، آج، لب: خبر: آو، آب: خبر.

۵. آو، بم، آج، لب: غایب.

۶. آج، لب: بعضی.

۷. قم: راهگذریان: آو: رهگذریان

۸. کذا در اساس: چاپ شعرانی: جزء.

۹. هم نسخه بدلها: بعضی.

۱۰. آج، لب: بعضی.

۱۱. قم: راهگذریان: آو: رهگذریان

۱۲. هم نسخه بدلها: بعضی.

أَرَى مَرَّ السِّنِينَ أَخَذَنِي مِثِي كَمَا أَخَذَ السَّرَّازُ مِنَ الْهَلَالِ
وقال آخر:

إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ قَامَ سَيِّدٌ قَدَانَتْ لَهُ أَهْلُ الثُّرَى وَالْكَنَائِسِ

و «تا» در «سَيَّارَة» برای مبالغت است کَعَلَامَة وَنَسَابَة. وگفتند: صفت موصوفی محذوف است، نحو: العُضْبَة وَالْقَائِیَة وَالْفِرْقَة وَالْجَمَاعَة. إِنْ كُنْتُمْ فَأَعْلِبْنَ؛ اگر لابد این بخواهی کردن.

حسن بصری را گفتند: مؤمن حسد برد؟ گفت: ای سُبْحَانَ اللَّهِ! برادران یوسف را فراموش کردی؟ و از این جا گفتند: الْأَبُّ جَلَابٌ وَالْأَخُّ سَلَابٌ؛ پدر جمع کننده باشد و برادر رباینده. آنکه گفتند: به هر حال حیلتی باید که میان او و پدر جدا کنیم. آنکه گفتند: او را از پدر بیاید خواستن تا با ما به چهره گاه^۱ آید، دگر باره گفتند: پدر ما را بر او استوار ندارد و او را به ما ندهد، تدبیر آن است که او را بگوییم. اول بیامند و پیش او با یک دیگر کشتی گرفتند^۲ و انواع بازیها از جستن و سنگ دستی^۳ و سلاح بازی کردن، او گفت: هر روز به چهره گاه^۱ چنین کنی؟ گفتند: از این بیشتر و خوشتر، ولكن^۴ تو را دل خواهد که با ما بیایی^۵ تا آن جا نظاره ما کنی و تو نیز ساعتی بازی کنی و او را مُشَوِّق کردند تا او راغب شد. آنکه جمله بجمع بیامند و پیش پدر بر پای ایستادند. و این عادت ایشان بود چون حاجتی بودی^۶. ایشان را پدر گفت^۷: چه حاجت است شما را و چه کار را آمده ای؟ گفتند: يَا أَبَانَا؛ ای پدر ما، هَالِكٌ چه بوده است تو را؟ - و «ما» استفهامی است. لَا تَأْمَنَّا عَلَيَّ يُوسُفُ؛ که ما را مأمون نمی داری بر یوسف، جمله قراء به ادغام خواندند و اِشْمَامُ^۸ رفع در «نون»، و ابوجعفر خواند: «لَا تَأْمَنَّا»^۹ به جزم «نون» اول. و یحیی بن وثاب^{۱۰}

۱. آج، لب: چراگاه.

۲. آو، بم: گرفتن.

۳. قم: سنگ انداختن؛ لب: سبک دستی.

۴. جمع نسخه بدلها: واگر.

۵. قم + بیای.

۶. آج، لب: داشتند.

۷. آو، آب، بم، آو، آج، لب: پدر ایشان را گفت.

۸. اساس: انعام، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. آو، آب، بم، آو، آج، لب: لَا تَأْمَنَّا خواند.

۱۰. قم: روان. [بی نقطه]

در شاداً: لَا يَمَيَّنَا، عَلَى لَفَةٍ مِّنْ قَالَةٍ مِّنْ يَعْلَمُ وَيُعَلِّمُ. وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ؛ وما او را نصیحت گریم و بدو خیر خواهیم و با او خیانت نکنیم، و التَّضْحِیحُ ضِدُّ الْفِئْتِشِ، وأصل او اخلاص عمل باشد از خیانت، ومنه: التَّوْبَةُ النَّصُوحُ؛ الخالصة. ونُصِحَ اخلاصاً^۳ باشد، ومنه: النَّصَاحَةُ لِلْخِيَاظَةِ.

- ۵ أَرْسَلَهُ مَعَنَا؛ يوسف را با ما بفرست^۴، فردا. يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ^۵، ابن كثير وأبو عمرو و ابن عامر خواندند: «نَرْتَعُ وَنَلْعَبُ» به «نون» در هر دو فعل و كسراً «عين» من الإرتعاء، إفتعالٌ مِنَ الرِّعْيِ، و جزم که باشد به حذف «یا» باشد برای جواب أمر؛ وأهل الحجاز -إِلَّا الْمَالِكِيَّ وَالْعَطَّارَ عَنِ الرَّيْتِيِّ- خواندند به اثبات «یا» در حال وصل^۶ و وقف. و نافع خواند: «يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» بالياء فيهما، حكايةً عَنْ يُوسُفَ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- بفرست او را تا با ما چره کند و بازی کند، و يعقوب خواند: «نَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» اول به «نون» ذوم به «یا»، چنان که «رتع» را اضافه با ایشان باشد که بزرگان بودند و بازی را اضافه کردند^۷ با يوسف^۸ که کودک بود. و باقی قرأ «نَرْتَعُ وَنَلْعَبُ» به «نون» و جزم هر دو فعل مِنَ الرِّعْيِ^۹ وَهُوَ الرِّعْيُ. وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ و ما او را نگاه داریم. [۵-پ] ۱۱.
- ۱۰ [قَالَ إِنِّي لَبِخْرُئِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ،] گفت مرا دستگ بکند آن که شما او را ببرى. «أَنْ» مَعَ الْفِعْلِ در محل رفع است، عَلَى أَنَّهُ فَاعِلٌ «يَبْخُرُنِي»، و «نِي» ضمير منصوب متصل است، عَلَى أَنَّهُ مَفْعُولٌ بِهِ. وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ؛ و ترسم که او را گرگ بخورد، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ و شما از او غافل و بی خبر^{۱۲} باشی. خلاف کردند در آن که^{۱۳} يعقوب -عَلَيْهِ السَّلَامُ- چگونه گفت ایشان را که او را گرگ بخورد و این

۱. همه نسخه بدانها + خواند.

۲. قم، لب، آرز، قال، تَعْلَمُ وَنَعْلَمُ؛ آو، بم، آج: قال يعلم و تعلم؛ آب: قال يعلم و يعلم.

۳. آو، آب، بم، لب، آرز، آج: اصلاح.

۴. قم + عَدَا.

۵. اساس، قم، آو، آب، بم، آرز، ترتع و تلعب، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۶. قم + «تَا» و.

۷. بم، لب، آج: وصف.

۸. آرز: کردن.

۹. قم: اضافه با يوسف -عَلَيْهِ السَّلَامُ- کرد.

۱۰. لب: من ارتع.

۱۱. نسخه اساس از این جایگ برگ افتادگی دارد.

۱۲. آو، آب، لب، بم، آرز، آج: بی خبر و غافل.

۱۳. آو، آب، لب، بم، آرز، آج: در آیت که.

غیب است اگر به وحی تقریر کرد و به فرستادن^۱ گوییم، از این چند جواب گفته اند^۲: یکی آن که زمین منبسطه بود و گرگ بسیار بود آن جا، برای این گفت. وجهی دیگر آن است که بردل او بگذشت و بر زبان او براند^۳ خدای تعالی، تا وقت احتجاج و اعتلال [ایشان]^۴ را دست افزار^۵ نباشد. بعضی دگر گفتند: در خواب دید که او را گرگ خورده بود، و گفتند: در خواب دید که ایشان او را ببرند و باز نیاوردند ۵ و چون پرسید که او را کجا بردی؟ گفتند: او را گرگ بخورد، و گفتند: در خواب دید که ده گرگ گرد یوسف - علیه السلام - در آمده بودند و او را تعرض می کردند و بر او حمله می کردند^۶ و یکی از آن جمله از او ذب و دفع می کرد و زمین بشکافت و یوسف به زمین فرو شد و از آن جا بر نیامد إلا از پس سه روز. چون یعقوب این خواب بدید او را از برادران نگاه می داشت، چون استدعا کردند گفت: **وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّبُّ**. ۱۰

عبدالله عمر^۷ روایت کرد از رسول - علیه السلام -^۸ که او گفت مردمان را دروغ تلقین مکنی^۹ که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ آدمی را خورد^{۱۰} چون یعقوب بگفت: **وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّبُّ**، ایشان^{۱۱} بیاموختند و آن را دست افزار خود کردند و گفتند: **فَأَكَلَهُ الدِّبُّ**. و این آن است که در مثل گفتند: **أَذْكَرْتَنِي الْقَطْنَ وَكُنْتُ نَاسِيًا**. ۱۵

پدر را گفتند: **لَئِنْ أَكَلَهُ الدِّبُّ** اگر چنان که گرگ او را بخورد و ما، ده مرد^{۱۲} با او پس ما زیانکار باشیم، و «لام» جواب قسمی مُضْمَر است فی قوله: **لَئِنْ**، و «واو» حال راست، فی قوله: **وَنَحْنُ غَضَبَةٌ**، و إذا ملغاست، **يُوقِعُهُ بَيْنَ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ**. **فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ** - الآية، در کلام حذفی و اختصاری هست، تقدیره: **فَأَجَابَهُمْ إِلَى مُتَمَسِّهِمْ وَأَرْسَلَهُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ**. یعقوب - علیه السلام - ایشان را اجابت کرد و

۱. آو، آب، لب، آن آج: تقریر باشد به فرستادن او؛ بم: تقدیر باشد به فرستادن او.

۳. بم: برآمد.

۲. آو، آب، لب، بم، آن آج: جواب است.

۵. آو، لب، آج: به اقرار، آن اقرار.

۴. قم: ندارد، از او افزوده شد.

۷. آو، بم + رضی الله عنهما.

۶. لب، آج: می بردند.

۹. آو، آب، لب، بم، آن مکن: آج: نکن.

۸. آب، آن: صلی الله علیه وآله وسلم.

۱۱. آو، لب، بم، آن آج + از او.

۱۰. آو، آب، بم، آن آج: آدمی خورد.

۱۲. بم: ده برادر.

یوسف را با ایشان بفرستاد.

- راویان اخبار گویند مُدی و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و کعب الاحبار و حسن بصری به اختلاف الفاظ و اتفاق معانی، که: چون برادران یوسف را از پدر بخواستند^۱ به حیل و دستان، و پدر ایشان را گفت: من ترسم که او را گرگ بخورد، ایشان گفتند: گرگ او را چگونه بخورد! و نَحْنُ غَضَبَةٌ؛ و ما، ده مرد با اویم و شمعون^۵ با ماست. و او مردی بود که چون خشم گرفتی نعره ای بزدی^۲ هیچیز^۳ نبود از حیوانات که آواز او بشنیدی نه بیوفتادی^۴، و اگر آبستنی^۵ بودی بچه بیفگندی. و یهودا در میان ماست و او چون خشم گرفت^۶ شیر را بدریدی از هم^۷.
- چون یعقوب - علیه السلام - از ایشان چون^۸ این سخن بشنید ساکن شد، یوسف - علیه السلام - بیامد و پیش پدر بایستاد و گفت: ای پدر مرا با برادران بفرست، یعقوب^{۱۰} گفت: تو را می باید؟ گفت: آری.
- گفت: دستوری دادم. چون روز دیگر^۹ بود، یوسف - علیه السلام - جامه در پوشید و کمر بر بست و قضیب به دست گرفت و بیرون شد با برادران. یعقوب - علیه السلام - سله ای بگرفت و آن بندی که ابراهیم زاد اسحاق - عَلَيْهِمَا السَّلَام - در آن جا نهادی و چند گونه طعام^{۱۰} برای یوسف در آن جا نهاد^{۱۱} و فرزندان را وصایت خیر کرد به یوسف^{۱۵} و گفت: ای فرزندان من! این پسرک من یوسف امانت است از من به شما، از خدای بترسی و در او هیچ خیانت مکنی. به خدای بر شما که اگر گرسنه شود طعامش دهی و اگر آب خواهد^{۱۲} آبش دهی و بر او شفقت و مهربانی کنی^{۱۳} و او را رها مکنی و از چشم فرو مگذاری^{۱۴} و در رفتن بر او رنج منهی. گفتند: یا پدر او ما را برادر است و ما

۱. او، آب، بم + و.

۲. او، آب، بم، لب، آن، آج + و نعره زد.

۳. همه نسخه بدلها: هیچ چیز.

۴. همه نسخه بدلها: آبستن.

۵. همه نسخه بدلها: شیر را از هم بدرد.

۶. همه نسخه بدلها: دگر روز.

۷. همه نسخه بدلها: برای یوسف چند گونه طعام.

۸. او، آب، بم + ببارد: آب، آن + ببارد.

۹. همه نسخه بدلها: آج، لب: نشنه باشد.

۱۰. همه نسخه بدلها: به جای آری.

۱۱. او، نگراری: آب، آن: نگرارید.

را بر او شفقت برادران است^۱ و یکی از ماست بل مفضل است بر ما برای دوستی تو
 او را، یعقوب - علیه السلام - با ایشان به صحرا پاره ای بیرون رفت و ایشان را به خدای
 سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر چشم^۲ داد و گفت: تو را به خدای و برادران
 سپردم و عهد وثیقت^۳ کردم با آن که ترسم که تو را ضایع می‌کنم و برگردید. ایشان
 ۵ او را به صحرا بیرون بردند تا پدر با ایشان بود و به چشم پدر بودند او را بردوش گرفته
 بودند و اکرام می‌کردند. چون پاره ای نیک برفتند و او را به بیابان فرو بردند و دور
 شدند از شهر، سخن بگردانیدند و او را جفا کردن^۴ و زدن گرفتند، و هر گه که برادری
 او را بزدی او به استعانت به دیگری شدی او نیز او را بزدی و آن طعامی که پدر برای او
 ساخته بود چیزی بخوردند و چیزی به سگان دادند و او را چیزی ندادند و او را پیاده
 ۱۰ می‌تاختند گرسنه و تشنه^۵ و می‌زدند، او می‌گریست و می‌گفت پدر را: بی خبری که با
 یوسف تو چه می‌کنند! عند آن حال فریشتگان بگریستند^۶ به رحمت بر یوسف
 - علیه السلام -

این حال نیک با حال^۷ حسن و حسین - علیهما السلام - ماند که تا رسول
 - صلی الله علیه و آله - در حال حیات^۸ بود برای تقرّب او ایشان را اکرام می‌کردند تا
 ۱۵ آن روز که از حظیره بنی النجار^۹ ایشان را می‌آورد بردوش گرفته، یک یک به تقرّب
 می‌رفتند که یکی را به ما ده رسول - علیه السلام - می‌گفت: نِعْمَ الْمَطِيئَةُ أَنَا وَنِعْمَ
 الرَّأْيَانُ هُمَا وَأَبْوَهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا. چون رسول - علیه السلام - با جوار رحمت ایزدی شد
 یکی را^{۱۰} به زهر بکشتند و یکی را^{۱۱} به تیغ.

چون خواستند که او^{۱۲} را بکشند و رای ایشان بر این درست شد، یهودا^{۱۳} - و او

۱. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: برادری است.

۲. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: بر سر و چشمش.

۳. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: شفقت، با توجه به همه نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

۴. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: کردند.

۵. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: پیاده و گرسنه و تشنه می‌تاختند.

۶. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: بگریستند: آژ: بکاء بستند.

۷. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: بجز آج و لب: علیه السلام.

۸. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: ماند به حال.

۹. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: در حیات.

۱۰. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: این را.

۱۱. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: یوسف را.

۱۲. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: و آن را.

۱۳. آو، آه، آب، آژ، آج، لب: همه نسخه بدلها: یوسف را.

پسرخاله یوسف بود۔ گفت: نه با من عهد کرده ای که یوسف را نکشی؟ گفتند: بلی عهد کرده ایم اکنون چه کنیم او را؟ گفت: او را در چاهی افکنی که^۱ رهگذر کاروان است، باشد که از این رهگذریان^۲ کسی او را بر آرد.

وذلك قوله: فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ، «لَمَّا» در جای ظرف افتد^۳ و

«با» تعدیت راست و «ها» ضمیر یوسف است و إجماع^۴ عزم باشد. يقال: أَجْمَعُ عَلَيَّ كَذَا وَأَزْمَعُ، وَعَزَمَ بِمَعْنَى، و بی حرف جر نیزه گویند، يقال: أَزْمَعُ وَأَجْمَعُ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا. وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، در این وحی خلاف کردند، بعضی گفتند: وحی پیغامبری بود و خدای تعالی عند آن حال او را پیغامبری داد و جبرئیل آمد و او را خبر داد و بشارت با آنچه^۵ خواست بودن و او را تسلیت داد، و بعضی دگر گفتند: القاء القلب^۶

است؛ در دل او افکنند خدای تعالی. و قول اول حسن بصری است و جماعتی مفسران و این ظاهر آیت است. و قوله: لَنُنَبِّئَنَّكُمْ؛ که خبر دهی ایشان را به کار ایشان و آنچه با تومی کنند. و مورد این کلمه تهدید و وعید است. وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ، «واو» حال است، یعنی در حالی که ایشان ندانند. عبدالله عباس و حسن و ابن جریر گفتند:

یعنی ندانند که او یوسف است. مجاهد و قتاده گفتند: یعنی ایشان ندانند که او را

وحی آمده است. و «شعور» إدراک علم دقیق بود، مُشَبَّه بِالشَّعْرِ. و دو قول گفتند در

جواب «لَمَّا»: یکی آن که محذوف است و تقدیر آن است که: وَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ

وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ عَظُمَتْ فِتْنَتُهُمْ وَكَبُرَ مَا قَصَدُوا لَهُ. و بعضی دگر

گفتند: «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» جواب «لَمَّا» است و «واو» صله است و التقدير: لَمَّا ذَهَبُوا بِهِ

أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، تا جواب را بشاید^۸ [چه اگر «واو» بود عطف باشد و جواب نتواند بودن،

و این مذهب کوفیان است. و گفتند: مانند این بیت امرؤ القیس است.

فَلَمَّا أَجْرْنَا سَاعَةَ الْحَيِّ وَأَنْتَ حَيٌّ
بِنَابِظُنُّ خَبْتِ ذِي قِفَافٍ^۹ عَقْنَقَلِي

۱. همه نسخه بدلها + بر.

۲. او: رهگذریان.

۳. همه نسخه بدلها: افتاد.

۴. بم: اجتماع.

۵. بم: جزم و نیز.

۶. او: بم: با آنچه.

۷. او: آج، لب: القاء فی القلب؛ بم: القاء القلب؛ آب: آن القباء فی القلب.

۸. بم: نشاید.

۹. نسخه اساس نالین جا افتادگی دارد، ازقم آورده شد.

۱۰. نم: حفاف: آج: قفاق.

والتقدير: انتحی. وقال آخر:

عَتَى إِذَا تَيْلَتْ بَطُونُكُمْ وَرَأَيْتُمْ أَبْنَاءَكُمْ سَبُّوا
وَقَلْبَتُمْ فَطَهَّرَ الْمَجَنِّ لَنَا إِنَّ السَّلْبِيَّ لَمَعِجُزُجِبٌ

التقدير: قَلْبَتُمْ، وبصريان روا نمی دارند.^۲

۵ چون یوسف را به کنار چاه آوردند پیرهن^۳ از او بر کردند^۴ و این چاهی بود میان اردن و مصر^۵. و گفتند: تا به خانه یعقوب از آن جا سه فرسنگ بود و بر روی کاروان بود و چاهی بود تاریک و وحش^۶ و سزاوتنگ^۷، تنگ بود و بن چاه فراخ^۸ و برای آن کردند^۹ تا بر نتواند آمدن^{۱۰}. و گفتند: آب این^{۱۱} چاه شور بود، و سام بن نوح کنده بود آن چاه^{۱۲} پس دستهایش ببستند و پیرهنش بکنندند. گفت: ای برادران! پیراهن^{۱۳} با من دهی تا عورت پوش من باشد در حیات من و کفن من باشد در مماتم^{۱۴}، و دستم بگشایی تا هوام زمین را از خود باز دارم. به^{۱۵} او گفتند: آن یازده ستاره را و ماه و آفتاب را که تورا در خواب سجده می کردند بخوان تا دستهای تو^{۱۶} بگشایند و پیرهن^{۱۷} با تو دهند! آنکه رسنی در میان او بستند و او را فرو گذاشتند^{۱۸} چون به نیمه رسید رسن ببریدند و او را در چاه افکندند. خدای تعالی از میان آن آب سنگی بر آورد بزرگ و لیس تا یوسف بر آن سنگ آمد و رنج^{۱۹} آن رسید او را. و در روایتی دیگر آمد که خدای تعالی جبریل را گفت: دریاب یوسف را، به یک پرزدن به زمین آمد و یوسف

۱. قم، لب: شتوا.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: رواندارند.

۳. قم: پیراهن: آو، بم: پیرهن.

۴. قم: برکشیدند: آو، بم، آو، آج، لب: به در کردند: آب: از بر او به در کردند.

۵. آج، لب: مصر و اردن.

۶. آب، آو، آج، لب: وحش: آج، لب: موخش.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: سرتنگ.

۸. آو، بم، آج، لب: بن فراخ: آب، آو، بن اوفراخ.

۹. آو: کردن.

۱۰. قم: آمد: آو، آب، آو، آج، لب: بر نتوان آمدن: بم: بر نتواند آمدند.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

۱۲. قم، آب، آو، آج، لب + را.

۱۳. آو، بم، آج، لب: پیرهن.

۱۴. قم، آو، آو، آج، لب: ممات من.

۱۵. قم، آو، بم، آب، آو، او را.

۱۶. همه نسخه ها بجز قم: دستهایت.

۱۷. آو، بم، آج، لب: پیرهن: آو، پیراهن.

۱۸. آو، بم: دهد.

۱۹. آو، بم: گزاشتند.

۲۰. قم: رنجی.

را در میان چاه بگرفت و باسانی بر آن سنگ نهاد و او را تسلیت داد و احوالی که بر سر او^۱ خواست رفتن با او بگفت. چون ایشان آواز وقع او نشنیدند او را آواز دادند، او جواب داد. گفتند: او زنده است هنوز، خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد و گفت: نه عهد شما با من آن است که او را نکشی؟ رها کردند.

در خبر است که چون یوسف را - علیه السلام - به چاه افکندند چاه تاریک بود روشن شد و آبش شور بود خوش شد و او از آن آب می خورد، آن آب او را به جای طعام و شراب بود، خدای تعالی فریشته ای را بفرستاد تا آنیس او شد تا مستوحش نباشد و آن بندها از او بر گرفت و پیرهنی^۲ از حریر بهشت فرستاد خدای تعالی تا در او پوشانیدند^۳.

و روایتی دیگر آن است که چون ابراهیم را به آتش انداختند او را برهنه بکردند و بند بر دست و پای او نهادند آتش بندهای او بسوخت و جبریل آمد و پیرهنی^۴ از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید. او به میراث به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب آن خواست که به یوسف رسد در تعویذی نهاد و بر گردن او بست. آن فریشته آن تعویذ بشکافت، آن پیرهن^۵ بگرفت و در او پوشانید.

و روایتی دیگر آن است که این فریشته او را^۶ بهی بیاورد تا او بخورد. چون شب درآمد فریشته خواست تا برود، یوسف گفت - علیه السلام: اگر تو بروی من تنها مانم و مستوحش شوم^۷ گفت: من تو را دعایی بیاموزم که چون بخوانی وحشت از تو برود.

بگو: یا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِخِينَ يَا غَوْثَ الْمُسْتَفْشِينَ يَا مُفْرَجَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَتَعْرِفُ حَالِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي^۸. یوسف - علیه السلام - این بگفت. خدای تعالی هفتاد^۹ فریشته را بفرستاد تا گرد او در آمدند و او را آنس^{۱۰}

۱. آو، بی، آب، آن، آج، لب، با او. ۲. آو، بی، آج، لب، پیرهنی: آن، پیرهنی.

۳. آج: پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشید؛ لب: پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید؛ آو، بی، آج: پیرهنی از حریر بهشت فرستاد تا در پوشید.

۴. آو، بی، آج، لب: پیرهن: آن، پیرهن. ۵. همه نسخه بدلها + از بهشت.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد. ۷. آج، لب + برحمتک یا رَبِّ.

۸. همه نسخه بدلها + هزار.

می دادند و یهودا هر روز پیامدی و طعام و شراب بیاوردی و به چاه فرو گذاشتی.
[۶-ر].

چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت: تورا که در این چاه
افگند؟ گفت: برادرانم گفت: چرا؟ گفت: بر من حسد کردند برای دوستی پدر مرا.
گفت: خواهی تا از این چاه بر آیی؟^۱ گفت: آری. گفت، بگو: «يَا صَانِعَ كُلِّ
مَصْنُوعٍ، وَيَا جَابِرَ كُلِّ كَسِيرٍ، وَيَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ، وَيَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى، وَيَا قَرِيباً
غَيْرَ بَعِيدٍ، وَيَا مُؤْتِسِرَ كُلِّ وَحِيدٍ، وَيَا غَالِياً غَيْرَ مَغْلُوبٍ، وَيَا حَيّاً لَا يَمُوتُ، وَيَا مُخَيَّبِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي
مِنْ أَمْرِي فَرْجاً وَمَخْرَجاً، وَأَنْ تَرْزُقَنِي^۲ مِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسِبُ^۳».

یوسف - علیه السلام - این کلمات بگفت خدای تعالی او را فرج داد از چاه و
ملک مصر به او داد از آن جا که او اندیشه نکرد. مجاهد گفت: یوسف^۴ از پدر جدا
شد شش ساله بود چون با پدر رسید چهل ساله بود.

قوله: «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» - الآية، در آیت محدودی هست و آن این است:
وَلَمَّا فَعَلُوا^۵ مَا أَجْمَعُوا عَلَيْهِ مِنْ إِقَائِهِ فِي الْجُبِّ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً. چون آنچه در دل
داشتند و بر آن عزم کرده بودند از آن که او را در چاه افگند بکردند، آمدند بانزدیک^۶
پدر نماز شام گریان. «أَبَاهُمْ» در محل نصب است به مفعول به^۷. «عِشَاءً» نصب بر
ظرف است. يَبْكُونَ، محل او نصب است بر حال. آن روز برفتند همه روز و یعقوب
- علیه السلام - در بند انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند.

چون ایشان یوسف را به چاه افگندند، حسن بصری گفت: در این وقت او را
هفته^۸ سال بود و در بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و بیست و سه سال
دیگر بماند از آن پس، و چون فرمان یافت او را صد و بیست سال بود.

۱. بم: بر آیی. ۲. آو، بم، آب، آز، آج: و ارزقنی.

۳. بم: لا یحسب. ۴. همه نسخه بدلهای بجز قم + علیه السلام.

۵. قم، آب، آز، و فعلوا: آو، بم، آج، لب: و افعلوا.

۶. بم، آب، آز: تا بنزدیک.

۷. قم: لمفعول به: آو، بم، آب، آز، آج، لب: مفعول به.

۸. آو، بم: هوده: آب، آز، هزده.

آنکه پیامند و بزغاله ای را بگرفتند^۱ از گله و بکشتند و پرهن یوسف در خون^۲ آغشتند و روی با خانه نهادند. یعقوب علیه السلام به سر راه آمده بود به انتظار ایشان، چون پدر را دیدند جمله به یکبار بانگ بر آوردند و گریستن گرفتند. یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است و^۳ یوسف را ندید، گفت: یوسف کجاست؟ ایشان به یکبار دست بزدند و جامه ها بدریدند و خروش و ناله کردن گرفتند^۴. و^۵ گفتند: **إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ؛** ما برفتیم تا سبق بریم بر یکدیگر، و قوله: **«نَسْتَبِقُ»** در جای حال است، ای مُسْتَبِقِينَ. **وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا؛** و یوسف را بنزدیک متاع و ثقل خود رها کردیم، **فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ؛** گرگ او را بخورد. **وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا؛** تو ما را به راست گوی نداری^۵ و اگر چه ما راستیگریم^۶ در این گفتار. و اصحاب ما به این^۷ آیت استدلال کردند^۸ بر آن که ایمان تصدیق باشد^۹ که خدای تعالی در این آیت ایمان گفت. و مراد او تصدیق بود به اتفاق. و جواب «لَوْ» محذوف است. برای دلالت کلام بر او، **وَالْتَقَدِيرُ: وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ مَا صَدَقْتُنَا!** و اهل اشارت گفتند: برای آن نماز شام آمدند تا وقت تاریک باشد، ایشان را از آن دروغ گفتن^{۱۱} شرم نیاید در سخن فرو نمائند. و از این کار^{۱۲} گفته اند: چون از کسی حاجتی خواهی به شب میخواه^{۱۳} که حیا در چشم است و چون تاریک بود چشم نگیرد^{۱۴}. و چون عذر خواهی به روز میخواه که فرومانی در عذر خواستن. و این گریه دروغ که ایشان می کردند آب از همه گریه های بر است بُرد.

شعبی گفت: زنی بنزدیک شریح آمد به حکومت و می گریست و جزع می کرد

۱. آج، لب: بزغاله ای از گله بگرفتند.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: در آن خون.

۳. آج، لب: پس.

۴. آو، بم: خروش کردن گرفتن؛ آب: خروش کردن گرفتند؛ آژ: خروش کردند گرفتند؛ آج، لب: خروش کردند.

۵. بم: ما را راست نداری.

۶. بم: با این.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: بود.

۸. آو، بم، لب: صدقتنا.

۹. بم: دروغ گفتن.

۱۰. آو، بم، لب: صدقتنا.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: و از این جا.

۱۲. آو، بم، لب: نیند؛ آج، لب: تاریک باشد ایشان را از آن خواستن.

۱۳. آو، آژ: بخواه.

۱۴. قم: نیند؛ آج، لب: تاریک باشد ایشان را از آن خواستن.

پس از آن که حجت بر او متوجه شد، یکی گفت^۱: بنگر که این مسکینه چگونه می‌گیرد [۶-پ] همانا مظلومه است، شریح گفت: برادران یوسف ظالم بودند و با ظلم می‌گریستند و این آیت بخواند. و شاعر در این معنی گوید^۲:

أَغْرَكَ مِنْ شَيْخٍ بُكَاءٌ وَمَمْلَقَةٌ أُمُّ اللَّيْحِيَّةِ الْبَيْضَاءُ لِلسَّنْفِ مُطْلَقَةٌ
فَإِنَّ بِنْسِي يَغْفُوبَ جَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً وَهُمْ يَبْكُونَ زُورًا وَمَخْرَقَةٌ

آنگه آن پیرهن^۳ خونالود عرضه کردند و گفتند^۴: اینک پیرهن^۵ او خون‌آلود است.

وذلك قوله: وَجَاؤُ عَلِيٍّ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ، ای مَكْذُوبٌ فیه؛ و آوردند^۶ بر پیرهن^۷ او خونی دروغ^۸، اگر گویند «دروغ» صفت قول باشد و در خبر شود چون مُخْبِرٌ او بر خلاف خبر باشد، چگونه در خون استعمال فرمود؟ جواب گوئیم که: مراد به «كَذِبٍ» مَكْذُوبٌ فیه است لفظ مصدر است و معنی مفعول^۹، كَقَوْلِهِمْ: رَجُلٌ رِضَاءٌ، ای مَرَضِيٌّ، وَمَاءٌ سَكْبٌ، وَشَرَابٌ صَبٌّ؛ ای مَسْكُوبٌ وَمَضْبُوبٌ، و به معنی فاعل نیز استعمال کنند چنان که: مَاءٌ غَوْرٌ وَرَجُلٌ صَوْمٌ وَفِطْرٌ، و برعکس این مفعول گویند و مراد ایشان مصدر، يَقُولُونَ: مَالَهُ مَعْقُولٌ، أَيْ عَقِلٌ؛ وَمَالَهُ عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرَ مَجْلُودٌ، ای جَلْدٌ، قال الشاعر:

حَسْبِي إِذَا لَمْ يَنْتَرِكُوا لِعِظَامِي^{۱۱} لَحْمًا وَلَا لِقُودِيهِ مَعْفُولًا
وقال آخر:

قَدْ وَالَّذِي^{۱۲} اسْمُكَ السَّمَاءُ بِقَدْرِهِ^{۱۳} بَلَغَ الْعِرَاءُ وَأَذْرَكَ التَّجْلُودُ

۱. آو، بم، تب + که.

۲. هم، آج: یکاف.

۳. آو، بم: گفتن.

۴. آو، بم: آوردن.

۵. آب، آرز: خونین به دروغ؛ آج، لب: به خون دروغ.

۶. اساس + به، ک، یا توجه به معنی و نسخه بدلها زائد می‌نمود.

۷. ینترکوا العظامه، با توجه به معنی به فباس قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: قدرالذی.

۹. آج، لب: بقدرته؛ آو، بم: بقدره.

وَقَرَأَ كَفْتٌ وَدِيْكَرٌ نَحْوِيَانِ كَه: بِدَمٍ كَذِبًا، به نصب^۱ روا باشد^۲ در نحو جز که
 نخوانده اند و نصب او بر مصدری^۳ باشد محذوف الفعل، كَاَنَّهُ قَالَ: بِدَمٍ كَذَبُوا فِيهِ
 كَذِبًا، و روا بُود كه نصب او بر تمییز^۴ بُود، و برای آن دروغ گفت آن را كه آن، خون^۵
 یوسف نبود خون بزغاله بود. یعقوب - عَلَيْهِ السَّلَام - پیرهن^۶ به دست گرفت و گفت: چه
 حلیم گرگی بود^۷ كه یوسف را بدرید^۸ و پیرهنش^۹ نیازرد^{۱۰} و ندرید^{۱۱}! ایشان فرو-
 ماندند. گفتند^{۱۲}: لَا، بَلْ قَتَلَهُ اللَّصُوصُ؛ بل دزدان او را بکشتند. گفت: ای سُجَّانُ
 اللّٰهِ! دزدان او را بکشتند و پیرهن او^{۱۳} رها کردند و حاجت ایشان به پیرهن^{۱۴} بود نه به
 کشتن او!

و گفته اند در پیرهن^{۱۵} یوسف سه آیت بود: یکی این روز که بیاوردند خونالود و
 یعقوب از آن جا بدانست که دروغ می گویند. دوم آن جا که زلیخا در او آویخت و
 پیرهن^{۱۶} او بدرید از پس^{۱۷} و سه ام^{۱۸} آن روز که بیاوردند و بر روی^{۱۹} یعقوب فگندند^{۲۰}
 او بینا شد، آنگه پیرهن^{۲۱} بستد و بر سر و چشم نهاد و ببوید^{۲۲} و نعره ای بزد و بیوفتاد^{۲۳} و
 هوش از او برفت. روز دیگر^{۲۴} که با چهره گاه^{۲۵} رفتند گفتند: دیدی که پدر ما را
 چگونه^{۲۶} خجل و دروغزن کرد^{۲۷}؟ تدبیر آن است که برویم و یوسف را از^{۲۸} چاه بر
 آریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای^{۲۹} او با پیش^{۳۰} پدر بریم تا قول ما راست شود.
 ۱۵

- | | |
|---|---|
| ۱. همه نسخه بدلها بجز قم: نصب. | ۲. قم: بود. |
| ۳. آج، لب: مصدر. | ۴. آج، لب: تمییز. |
| ۵. همه نسخه بدلها بجز قم: که خون. | ۶. آو، بم، آج، لب: پیرهن. |
| ۷. همه نسخه بدلها بجز قم: بوده. | ۸. همه نسخه بدلها بجز قم: بدریده. |
| ۹. همه نسخه بدلها بجز قم: نیازرده: قم: نیازارد. | ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: ندریده. |
| ۱۱. بم: گفتن. | ۱۲. آو، بم، آج، لب: پراهنش. |
| ۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم + پشت. | ۱۴. آو، آج، لب: سیوم: بم، آب: سیم. |
| ۱۵. آج، لب: در روی. | ۱۶. همه نسخه بدلها: افگندند. |
| ۱۷. بم: پراهن: آو، آب: پراهن: آج، لب: پیرهن. | ۱۸. همه نسخه بدلها بجز قم: ببوسید. |
| ۱۹. همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتاد. | ۲۰. آو، آب، آو، روزی دیگر: آج، لب: روزی دیگر. |
| ۲۱. همه نسخه بدلها بجز قم: چرا گاه. | ۲۲. همه نسخه بدلها بجز قم: چون. |
| ۲۳. همه نسخه بدلها بجز قم: دروغزن و خجل کرد. | ۲۴. همه نسخه بدلها بجز قم + آن. |
| ۲۵. همه نسخه بدلها: استخوانهای. | ۲۶. آب، بم، آج، لب: او پیش. |

یهودا گفت: نه^۱، با من عهد کرده‌ای که یوسف را نکشی، و ایشان را از آن منع کرد. نماز شام چون با خانه^۲ شدند، پدر گفت ایشان را: اگر چنان است که راست می‌گویی این گرگ که او را بخورد بگیری و پیش من آری. ایشان برفتند و چوب و رمن بر گرفتند^۳ و به صحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای^۴ بستند و پیش یعقوب آوردند و بیفگنندند. یعقوب - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: دست و پای او بگشایی، او را بگشادند^۵، یعقوب^۶ گفت: ای گرگ بیای، او بیامد و پیش یعقوب بایستاد، یعقوب گفت: ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوری^۷؟ گرگ به آواز آمد و گفت: لَا، وَ حَقَّ شَيْبَتِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا أَكَلْتُ لَكَ وَلَدًا وَإِنَّ لِحُومِكُمْ وَدِمَاءَكُمْ، مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ مُحَرَّمَةٌ عَلَيْنَا وَإِنِّي لَمَظْلُومٌ مَكْذُوبٌ عَلَيَّ وَإِنِّي غَرِيبٌ فِي بِلَادٍ مِضْرٍ؛ به حق شیبست تو که من فرزند تو را نخوردم [۷-۷] و گوشت و خون شما که پیغامبرانی^۸ بر ما حرام است و من مظلومم و دروغ بر من نهاده‌اند و من بدین^۹ زمین غریبم. گفت: برای چه به این زمین آمده‌ای؟ گفت: مرا این جا خویشان‌اند به زیارت ایشان آمده بودم، این پسران تو مرا بگرفتند و بستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند،

عند آن یعقوب گفت: بَلْ سَأَلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَفْرَأُ، «تسویل» تزیین نفس باشد کاری^{۱۰} که نیکو نباشد، علی قول قتاده. و گفته‌اند: تَقْرِيرُ الْمَعْنَى فِي النَّفْسِ باشد. گفت: «بَلْ»، و این کلمه إضْرَاب را باشد و إِعْرَاض را از کلامی به کلامی دیگر. سَأَلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ، نفس شما این کار بسیار است در چشم شما. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، ای صَبْرِي صَبْرٌ جَمِيلٌ، او شَأْنِي^{۱۱} صَبْرٌ جَمِيلٌ، مرفوع است بر خبر مبتدای محذوف؛ کار من امروز و شأن من صبری است نکو^{۱۲}. و صبر نکو^{۱۲} آن باشد که در

۱. بم + که.

۲. آج، لب: به خانه.

۳. آج، لب: پایش.

۴. آج، لب + او را.

۵. آو، بم، آب، آرز: گروه پیغامبران.

۶. آو، بم، آج، لب: به کاری.

۷. همه نسخه بدانها بجز قم: نیکو.

۳. آو، بم: برگرفتن.

۵. آو، بم، آب، آرز: بگشادند او را.

۷. بم، آج، لب: بخوردی.

۹. همه نسخه بدانها: در این.

۱۱. آو، بم، آب، آرز: شأن.

خلال آن جزعی^۱ نباشد. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ؛ و خدای است که از او یاری^۲ خواهند و به او^۳ استعانت کنند بر آنچه شما وصف می‌کنی، یعنی من به خدای استعانت می‌کنم و یاری می‌خواهم از او.

قوله: وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ. الآیة، یوسف. علیه السلام. سه روز در آن چاه بماند، روز

چهارم کاروانی می‌گذشت آن جا از مَدَیْن می‌آمدند^۴ و به مصر می‌شدند^۵ به تجارت از جاده راه بگردیده بودند بنزدیک این چاه فرود آمدند و این چاه بر جاده راه نبود، مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مَدَیْن نام او مالک بن الذَّعْر^۶ تا آب آرد برای ایشان، او به کنار^۷ چاه آمد و دلو فرو گذاشت^۸ تا آب بر کشد، یوسف. علیه السلام. دست در رسن زد و از چاه بر آمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی را دید، مِنْ أَجْمَلٍ^۹ اهل زمانه.

وذلك قوله تعالى: وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ، صفت موصوفی محذوف است، ای رُفْقَةٌ سَيَّارَةٌ؛ فَعَالَةٌ مِنَ السَّيْرِ. و روا بود که «ها»^{۱۰} برای مبالغت باشد که داب و عادت کاروان رفتن باشد. فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ؛ حق تعالی گفت: کاروانی به آن جا رسیدند و آرد ایشان را بفرستادند، و وارد آن کس باشد که به آب آید، يُقَالُ: وَرَدَ الْمَاءَ، إِذَا أَتَاهُ، وَصَدَرَ عَنْهُ إِذَا رَجَعَ عَنْهُ، و راند گویند آن را که از پیش بیاید به طلب آب و گیاه. فَأَذْلَى ذَلْوَةً، ای اَرْسَلَهَا، وَذَلَّهَا^{۱۱} إِذَا أَخْرَجَهَا وَنَزَعَهَا، وَذَلَّهَا^{۱۲} التَّكْثِيرُ الْفِعْلِي. وَذَلُّ أَلْت سَقَى باشد و فعل از او بر گرفته اند. قَالَ يَا بُشْرَى^{۱۳}، در کلام حذفی و اختصاری هست و التقدير: فَأَذْلَى ذَلْوَةً فَتَعَلَّقَ يُوسُفُ بِالْحَبْلِ وَخَرَجَ مِنَ الْبُئْرِ فَلَمَّا رَأَى الْوَارِدُ قَالَ: يَا بُشْرَى^{۱۴}، اهل کوفه خواندند: «يَا بُشْرَى» بی «يا» عَلَى وَزَيْنِ فَعَلْنِي مِنْ

۱. آج، لب: جزع.

۲. آو، بم، آج، لب: یاوری.

۳. آو، بم: ونی را و آج، لب: ویرا.

۴. آو، بم، آج، لب: می‌آمد.

۵. همه نسخه بدنها بجز قم: می‌رفتند.

۶. آو، بم، آب، آن: الزمر؛ آج، لب: الزعیر.

۷. آو، آب، آن: به کنار.

۸. آو: فرو گذاشت.

۹. بم: اجمل.

۱۰. آب: نا.

۱۱. اساس: آورد، با توجه به قم و دیگر نسخه بدنها تصحیح شد.

۱۲. آب، بم: دلالها.

۱۳. بم، آن: دلالها.

۱۴. بم، آب، آن، آج، لب: بُشْرَى.

غَيْرِ إِضَافَةٍ إِلَى «يَا» لِمَتَكَلَّمْ^۱، وبقای قرآ خواندند: يَا بُشْرَى^۲ به «الف» و «یا» عَلَى الْإِضَافَةِ إِلَى «يَا» لِمَتَكَلَّمْ^۱، كَقَوْلِهِمْ: هَوَايَ وَعَصَايَ. آنکه در معنی او دو قول گفتند: قَتَادَةَ وَسُدَى گفتند: معنی آن است که: ای بشارت من، یعنی بشارتی است مرا این^۳، كَأَنَّهُ نَادَى بِشَارَتِهِ؛ پنداری مژده و بشارت خود را می بخواند. و شاید که «یا» در اسمی محذوف شده باشد كَأَنَّهُ قَالَ: يَا هَذَا وَيَا صَاحِبَ بُشْرَى. والتقدير: هَذَا بُشْرَى، أَيْ هَذَا الْغُلَامُ أَوْ هَذِهِ الْحَالُ بُشْرَى^۴، چنان که: يَا عَافَاكَ اللَّهُ، ومانند این. وقول دَوْمِ آن است که «بُشْرَى»^۵ نام رفیق او باشد، او را ندا کرد گفتم: يَا بُشْرَى، بِمَثَابَةِ قَوْلِهِمْ: يَا صَاحِبِي. و بر قراءت کوفیان يَا بُشْرَى، یعنی يَا فُلَانُ، هَذَا غُلَامٌ؛ این کودک است وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً؛ و او را پنهان کردند برای بضاعت.

در او دو قول گفتند: یکی آن که اینان که آب می کشیدند پنهان کردند او را از دیگران تا طمع نصیب نکنند. و قول دیگر آن است [۷-پ] که برادران کار او پنهان کردند و نگفتند او برادر ماست، و قول اول درست تر است، لِقَوْلِهِ: «بِضَاعَةٌ» یعنی أَعْدُوهُ بِضَاعَةٌ، و نصب او بر مفعول له باشد. و روا بود که تمیز بود و روا بود که حال بود^۶ عَلَى تَأْوِيلٍ^۱: وَأَعْدُوهُ بِضَاعَةٌ، وَالْبِضَاعَةُ؛ الْقِطْعَةُ مِنَ الْمَالِ يُتَجَرَّبُ بِهَا، وَاشْتِقَاقُهُ مِنَ الْبِضْعِ وَهُوَ الْقِطْعُ وَالْبِضْعَةُ مِنَ اللَّحْمِ؛ الْقِطْعَةُ مِنْهُ، وَالْبِضْعُ مَا بَيْنَ الثَّلَاثَةِ إِلَى الْعَشْرَةِ، وَمَا بَيْنَ الْعَشْرَيْنِ فَهُوَ بِضْعٌ. و نیش را میبضع برای آن گویند که به آن رگ زنند آلت قطع باشد. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که کار او پوشیده کردند. و گفتند: این غلام بضاعتی است که اهل این آب به ما داده اند تا برای ایشان بفروشیم. آنکه حق تعالی گفت بر سبیل تهدید و وعید که آن حال پوشیده نماند بر خدای تعالی و او عالم است به آنچه ایشان کردند!^۲

۱. همد نسخه بدلها: يَا الْمَتَكَلَّم.

۲. آرز: بُشْرَى ای: آج: بُشْرَا.

۳. آج، لب: معنی آن است که بشارت است مرا.

۴. بم: یاد را.

۵. او، بم، آب، آرز: بُشْرَى.

۶. بم، آج، لب: بشری.

۷. آب، آرز: حال تمیز بود.

۸. آج، لب: دگر.

۹. همد نسخه بدلها بجز قم: العقدین.

۱۰. بم: تقدیر: آج، لب: تقدیر تأویل.

۱۱. بم: کردن.

بخشیدند. یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - می نگرید^۱ و نیارست گفتن که خلاف آن است که ایشان می گویند که از کشتن می ترسید. و برای این او را به این بهای اندک بفروختند^۲ که ایشان از جمله زاهدان بودند در او، یعنی ایشان را به او رغبت نبود، يقال: زَهَدَ فِي كَذَا، إِذَا رَغِبَ عَنْهُ وَلَمْ يُرِدْهُ، و زاهد را برای این^۳ خوانند که در دنیا و مال دنیا رغبت نکنند^۴.

و در خبر می آید که یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - یک روز در آینه نگرید جمال او او را به عجب^۵ آورد، گفت: اگر من بنده ای بودمی بهای من کس ندانستی که چند است، امتحان کردند او را و بهای او به او نمودند درمی چند شمرده.

و فی قوله: مَعْدُودَةٌ دو قول گفتند: یکی آن که عادت نبود که درم سنجند، به عدد شمردندی و هنوز در بعضی شهرها چنین است^۶. و قولی دیگر آن^۷ که «مَعْدُودَةٌ» کنایت است از قلت و حقارت چنان که **أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ**^۸ در باب روزه، و **كَذَلِكَ قَوْلُهُ حِكَايَةً عَنِ الْيَهُودِ: وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً**^۹ - آنگاه^{۱۰} کاروان از آن جا بار برگرفت و برادران یوسف با ایشان می رفتند [۸-ر] و می گفتند این غلام را نگاه داری که این غلامی گریزنده دزد^{۱۱} دروغزن است و ما این را به این عیبها فروخته ایم. مالک او را بر شتری نشاند و روی به مصر نهادند و ره ایشان بر گور مادر یوسف بود - راحیل - یوسف چون از دور گور مادر بدید خویشتن از شتر به زیر افگند^{۱۲} و به سر گور مادر آمد و زیارت کرد و بگریست و می گفت: ای مادر اگر هیچ توانی سر از خاک بردار و بنگر که با فرزند توجه معامله کردند^{۱۳}، و آنچه با او کرده بودند از سر دل تنگی در آن گور می گفت: ای مادر بی خبری که برادران بی رحمت^{۱۴} مرا از پدر

۱. آج، لب: می نگریست.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: فروختند.

۳. همۀ نسخه بدلها + زاهد.

۴. قم، آو، بم، آب، آز: نکند.

۵. بم، آج، لب، در این جا قدری مفشوش است.

۶. بعضی نسخه بدلها و از آن جمله: بم، آج، لب، در این جا قدری مفشوش است.

۷. همۀ نسخه بدلها + است.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۱۸۴.

۹. سورة بقره (۲) آیه ۸۰.

۱۰. آو، بم، آب، آز، لب: آنگاه آن.

۱۱. آج، لب: دزد و گریزنده و.

۱۲. همۀ نسخه بدلها بجز قم: در افگند.

۱۳. بم: کردن.

۱۴. بم: بی رحمت؛ آج، لب: بی رحم.

جدا کردند و در چاه افگندند و روی من به تپنچه^۱ سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و در «مَنْ يَزِيدُ» چنان که بندگان را فروشند، بفروختند و چنان که اسیران را از شهری به شهری^۲ برند بر شتر^۳ مرا می برند^۴.

کعب الاحبار گوید: چون یوسف این می گفت از پس پشت او هاتفی آواز داد:

- ۵ **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ** . مالک دُعر^۵ باز نگرید او را بر شتر ندید، گفت: آه! آن که گفتند این غلام گریزنده است، راست گفتند. آنکه در کاروان افتاد و بانگ می کرد و یوسف را طلب می کرد و می گفت: این غلام را که بخریدم بگریخت و باخانه اهل خود رفت. آنکه در آن میانه طلب کردن برسیدند^۶ او را دیدند بر سر آن گور، آمدند و او را بگرفتند و بزدند و گفتند: ما را باور نبود از آنچه ما را گفتند که تو گریزنده ای تا بدیدیم تو را که بگریختی. او گفت: من نگریختم و لکن این گور مادر ۱۰ من است چون بدیدم خواستم تا آن را زیارتی کنم^۷. باورش نداشتند و بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و او را بر شتر نشانند و به مصر آوردند!

مالک دُعر^{۱۱} گفت: ما به هیچ منزل فرود نیامدیم و الا برکت او بر من و رحل من و مال من پدید آمد، و به بامداد و شبانگاه می شنیدم که فریشتگان بر او سلام می کردند، آواز ایشان می شنیدم و شخصان^{۱۲} نمی دیدم، و تا در راه بودیم هر روز ابری سپید بیامدی و بر بالای سر او بایستادی و او را سایه می کردی. چون برفتی با او برفتی و چون بایستادی با او بایستادی.

چون در شهر آمدند مالک دُعر او را به گرماوه برد و بر آورد و جامه ای نو کرد

۱. آج، لب: طپانچه.

۲. آو، آب، آه، آج، لب: از شهر به شهری؛ بم: از شهر به شهر.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. لب: می بردند. ۵. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۷.

۶. قم: مالک بن دُعر؛ آو، بم، آب، آه، آج، لب: مالک زُعر.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

۸. آو، آب، آه، در آن میان برسیدند؛ بم، آج، لب: در آن میان برسیدند.

۹. آج، لب: خواستم که زیارت کنم آن را. ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: بردند.

۱۱. بم، آب، آه، آج، لب: زُعر. ۱۲. قم: شخص شان؛ دیگر نسخه بدلها: شخصشان.

برای او و او از شکلی^۱ به شکلی^۲ دگر شد. او را به بازار آورد و عرض کرد بر بئع. مردی او را بخرید که خزینه دار ملک^۳ بود و او را لقب عزیز بود و نام قِطْفِیر، و گفته اند: اظفر بن رُحیب. و ملک مصر در آن روزگار الریان^۴ بن الولید بن ثروان بن اراشه بن عمرو بن عملان بن لاوذ بن سام بن نوح بود. و گفته اند: این پادشاه به یوسف ایمان آورد و این ملک پیش از یوسف^۵ فرمان یافت.^۶ از پس او پادشاهی به قابوس بن مصعب افتاد و یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - او را به اسلام دعوت کرد، ابا کرد و ایمان نیاورد.

عبدالله عباس گفت: چون کاروان به مصر رسید این قِطْفِیر به استقبال کاروان رفت و یوسف را به بیست دینار و جفتی نعلین و دوپاره کمان بخرید. و هُب مُثَبَّه گفت: چون یوسف را در بازار آوردند و بر بئع عرض کردند، چشمها در او متحیر بماند که مانند او به جمال ندیده بودند، در بهای او زیادت می کردند^۷ تا بهای او به آن جا رسید که گفتند: او را برابر زر بردارند و به سیم و به مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشتند. و قِطْفِیر العزیز او را بخرید و به خانه برد، وزنی داشت نام او فکا بنت ینوس^۸، او را گفت: آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا فَرَأَيْهِ أَكْرِمِي [۸-پ] مَثْوِيَهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا؛ گفت این را نکودار که ما را در این^۹ اخیر و نفی باشد یا این را فرزند^{۱۰} بگیریم که ما فرزند نداریم. و ذلک قوله تعالی: وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ.

چون عزیز او را بخرید و با خانه^{۱۱} برد، زنش را گفت: أَكْرِمِي مَثْوِيَهُ؛ این را گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن. وَالْمَثْوَى؛ الْمَقَام، مِنْ قَوْلِهِمْ: تَوَى بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ بِهِ، وَقَالَ: ^{۱۲}

- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها بجز قم: شکل. | ۲. آو، بم، آز: به شکل. |
| ۳. بم + ملک. | ۴. آج، لب: الولید بن الریان. |
| ۵. آج، لب: آن. | ۶. همه نسخه بدلها بجز قم + و. |
| ۷. همه نسخه بدلها + و می فرودند. | ۸. بم، آج، لب: گفت. |
| ۹. آب، آز، یوس. | ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: از این. |
| ۱۱. قم: تا این فرزند؛ آو، بم، آب: این را به فرزند؛ آج، لب: این را به فرزند. | |
| ۱۲. آج، لب: به خانه. | ۱۳. قم + الشاعر. |

رَبِّ نَأْوِيَتْلُ مِنْهُ النَّوَاءُ

وَالنَّوَايُ؛ الْمُقِيمُ، وَالنَّوِيُّ؛ الْمَقَامُ. و «عَسَى» کلمتی است که برای مقاربت دارند، و فیها قَمَعَ وَاشْفَاقٌ، طمع در آن که باشد، و اشفاق از آن که نباشد؛ که باشد که ما را از این سود بود، و انما برای آن گفت که در فراست او می دید. و عبدالله مسعود گفت، سه کس فراست نکو کردند: یکی عزیز چون زن را گفت در حق یوسف: ۵
 أَكْرَمِي مَثْوِيَهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا. و دیگر، دختر شعیب چون پدر را گفت: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ... و ابوبکر آنگاه که عمر بن الخطاب^۵ را خلیفه کرد.
 أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلْدًا، یا^۶ باشد که او را فرزند گیریم، که ایشان را فرزند نبود.

آنگاه حق تعالی گفت: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، و ما همچنین تمکین کردیم یوسف را در زمین. گفتند: وجه تشبیه در «کاف» آن است که چنان ۱۰
 که عزیز او را ممکن کرد و مملک بر اسباب^۷ خود، پس از آن که او را به بها بخرید، ما او را به اسباب توفیق تمکین دادیم تا از این چاهش^۸ به سرگاه بر آوریم. وَلْيُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، این «لام» معطوف است علی تقدیر قوله: ذَبَّرْنَا ذِكْرَكَ لِتُمَكِّنَ، وَلْيُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، و مراد به تأویل احادیث^۹ تعبیر خواب است. وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ، و خدای - جل جلاله^{۱۰} - غالب است بر کارش، مغلوب ۱۵
 نیست، کس او را غلبه نتواند کردن. و در «ها» که ضمیر مجرور است، فی أمره، خلاف کردند که راجع با کیست^{۱۱}: بعضی گفتند، راجع است با نام خدای تعالی، و بعضی گفتند: راجع است با یوسف. و مرجع غلبه و غالبی^{۱۲} راجع است با قادری.
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و لکن بیشتر مردمان ندانند.

۱. قم: در آن که.

۲. آب، آرز + در حق موسی.

۳. سوره قصص (۲۸) آیه ۲۶.

۴. بم + رمی الله عنده؛ آب: و دیگر ابوبکر.

۵. قم - رمی الله عنده؛ بم + رمی الله عنده.

۶. آج، لب: تا.

۷. آو، بم، آب، آرز: مسک اسباب.

۸. آج، لب: چاه.

۹. آج: ندارد.

۱۰. همه نسخه بدلها: تعالی.

۱۱. آب: راجع است با کیست: آج: راجع کیست.

۱۲. آج: غلباً.

آیه ۲۲ قوله تعالی: وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ چون برسید به قوتش، بدادیم او را حکمت و علم و هم چونین^۱ پاداشت^۲ دهم نکوکاران را.

آیه ۲۳ وَرَأَوْدَتُهُ لَيْسَ فِيهَا نِسَاءٌ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابُ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ مطالبه کرد او را آن که او در خانه ش^۳ بود از نفس او و دربست درها، و گفت: بیای^۴، گفت: پناه با خدای می دهم که او خداوند من است، نیکو بکرد جای من که فلاح نیابند بیداد گران^۵.

آیه ۲۴ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛ همت کرد زن به او و همت کرد یوسف به زن اگر نه آن بود که بدید حجت خدای، هم چونین^۶ تا گردانیم از او بدی و زشتی که^۷ از بندگان خالص ماست^۷.

آیه ۲۵ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سِتْرَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ بدو بدند^۸ به در، بدرید پیرهن^۹ او از پس و یافتند شوهر^{۱۰} او را بنزدیک در، گفت: اچیس^{۱۱} پاداشت آن کس^{۱۱} که خواهد به اهل تو بدی؟ الا آن که در زندان کنند او را، یا عذابی دردناک.

آیه ۲۶ قَالَتْ هِيَ رَأَوْدَتُنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدَةٌ مِنْ أَهْلِهَا [۹-ر] إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ گفت: او فریفت مرا از خود^{۱۲}، و گواهی^{۱۳} داد

۱. قم، آو، بم، آج، لب: همچین.

۲. قم: آج، لب: پاداشت.

۳. آج، لب: خانه اش.

۴. قم، آو، بم: ظالمان؛ آج، لب: ستمکاران.

۵. قم: خالص کرده ماست؛ آو، بم، آج، لب: خاص من است.

۶. آج، لب: بدو بد.

۷. آو، بم، لب: پیرهن؛ آج: پیرهن.

۸. آو، بم، آج، لب: خداوند.

۹. قم: جزای آنکس؛ آو، بم، آج، لب: جزای آنکه.

۱۰. آو، بم، آج، لب: از تن من.

۱۱. آو، بم، آج، لب: گواهی.

گویایی^۱ از اهل زن اگر پیرهن^۲ او دریده شده است از پیش زن راست گفت و مرد از جمله دروغ‌زان است.

آیه ۲۷ **وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ ذُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ**؛ و اگر پیرهن^۲ او دریده شده است از پس، زن دروغ گفت، و او از راست‌گران^۳ است.

آیه ۲۸ **فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ ذُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ**؛ چون بدید پیرهن^۲ او که دریده بود از پس، گفت: این از کید شما^۴ است که کید شما بزرگ است.

آیه ۲۹ **يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ**؛ ای یوسف بگرد از این و آمرزش خواه ای زن برای گناحت که تو از جمله گناهکارانی.

آیه ۳۰ **وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**؛ گفتند زنانی در شهر زن عزیز می فریبد غلامش را از نفس او غلبه کرد او را دوستی ما می بینیم او را در گمراهی روشن.

آیه ۳۱ **فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**؛ چون بشنید مکر ایشان، بفرستاد به ایشان و بساخت برای ایشان تکیه گاهی و بداد هریکی را از ایشان کاردی و گفت: برون شو^۵ برایشان^۶، چون بدیدند او را بزرگ داشتند او را و ببریدند دستهایشان و گفتند: دور باد خدای^۷ نیست این آدمی، نیست این مگر فرشته ای گرامی^۸.

آیه ۳۲ **قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَتَقَدَّ رَأْوَدُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاستَغصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ**؛ گفت: این آن است که ملامت

۱. آو، بم، آج، لب: گواهی دهنده.

۲. آو، بم، لب: پیرهن.

۳. قم، آو، بم، آج، لب: راست گویان.

۴. آو، بم، آج، لب + زنان.

۵. قم: بیرون شو؛ آو، بم: برون آی؛ آج، لب: بیرون آی.

۶. آو: ورایشان.

۷. آو، بم، آج، لب: حاش لله.

۸. قم، آو، بم، آج، لب: بزرگوار.

کردی مرا در این و من مطالبه کردم^۱ او را از نفس او، خود را نگاه داشت، و اگر نکند آنچه من فرمایم او را، باز دارند او را و^۲ باشد از ذلیلان^۳.

آیه ۳۳ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ گفت: بار خدایا^۴ زندان دوست تر است به من از آنچه می خوانند مرا به آن^۵ و اگر بر نگردانی از من کید ایشان میل کنم به ایشان و باشم از نادانان^۶.

آیه ۳۴ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ اجابت کرد او را خدایش، بگردانید از او^۷ کید ایشان که او شنوا و داناست.

آیه ۳۵ ثُمَّ بَدَأَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ؛ پس پدید آمد ایشان را از پس آن که بدیدند آیاتها که باز دارند او را تا مدتی.

آیه ۳۶ وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرِنِي أَخَصِرُ خَمْراً وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرِنِي أَخِيلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَشِيرٌ لَّيَّا أَنَا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ و در رفت با او در زندان دو جوان، گفت یکی از ایشان: من می دیدم خود را که می فشارم^۸ می، و گفت دیگری: من می بینم^۹ خود را که بر گرفتم^{۱۰} بالای^{۱۱} سر خود نان، می خوردی مرغ از او. خبر ده ما را به تأویل آن که ما می بینیم تو را از نکوکاران.

آیه ۳۷ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبَأٌ نَكَمٌ بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ؛ گفت: نیارند^{۱۲} به شما طعامی که به روزی کنند شما را، الا خبر دهم شما را به تأویل آن پیش از آن که آید به شما، آن آن است که بیاموخت مرا خدایم، من رها کردم^{۱۳} دین

۱. آو، بم، آج، لب: بفریستم.

۲. قم + هر آینه.

۳. قم، آو، بم، آج، لب: خواران.

۴. قم: ای خداوند من.

۵. قم: یا آن؛ آو، بم: و آن.

۶. آو، بم، آج، لب: جاهلان.

۷. آو: نریشان؛ بم: ازشان.

۸. آو، بم: می فشاردم؛ آج، لب: می فشردم.

۹. آو، بم، آج، لب: خمری.

۱۰. قم، آو، بم، آج، لب: می دیدم.

۱۱. آو، بم: برگرم؛ آج، لب: برگیرم.

۱۲. آو، بم: زور / زور.

۱۳. بم: نیارند؛ آج، لب: بنیارند.

۱۴. آو، بم، آج، لب: دست بدانستم.

- گروهی که ایمان ندارند^۱ به خدای و ایشان به قیامت کافران اند.
- ۳۸: **وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُّشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ**؛ و پیروی^۲ کردم ملت پدرانم را ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نباشد ما را که شرک آریم به خدای هیچ چیزی، آن از فضل خداست بر ما و بر مردمان، و لکن بیشترین مردمان شکر نکنند.
- ۳۹: **يٰۤاَصْحٰبِي السِّجْنِ ؕ اَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**؛ ای دورفیق زندانی، خداوندانی پراکنده بهتر باشند یا خدای که یکی است و قهر کننده؟
- ۴۰: **مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوْهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنْ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمْرًا اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيّاهُ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ**؛ نمی پرستی شما از فرودا^۳ مگر نامهایی که نام نهادی آن را شما و پدران شما، نفرستاد خدای به آن هیچ حجتی نیست حکم مگر خدای را فرمود که پرستی مگر او را، آن دینی است راست و لکن بیشتر مردمان ندانند.
- ۴۱: **يٰۤاَصْحٰبِي السِّجْنِ اَمَّا اَحَدُكُمْ فَيَسْقٰى رَبِّهٖ خَمْرًا وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَيُضَلَّبُ فَتَاكُلُ الْقَطِيْرُ مِنْ رَاسِهٖ فُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِيْ فِيْهِ تَسْتَفْتِيْنَ**؛ ای دورفیق زندانی! اما یکی از شما بدهد خداوندش را می^۴ و اما دگر^۵ را بردار کنند، خورد مرغ از سر او براندند آن کار که در او فتوی می پرسی^۶.
- ۴۲: **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نٰجٍ مِنْهُمَا اِذْ كَرِهِيَ عِنْدَ رَبِّكَ فَانْسِيْهُ الشَّيْطٰنُ ذِكْرَ رَبِّهٖ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِيْنَ**؛ گفت آن را که گمان برد که اورستگار خواهد بودن^۷ از ایشان؛ یاد کن مرا نزدیک خداوندت که فراموش گردانید او را دیو^۸ یاد خدای او، بماند^۹ در زندان اند سالها.

۱. آو، بم، آج، لب: نگروند.

۲. فم، آو، بم، پشروی.

۳. آو، بم، آج، لب: از جز او.

۴. آو، بم، آج، لب: خمر.

۵. فم، آو، بم، آج، لب: دیگر.

۶. آج، لب: فتوی می نوشتی.

۷. فم: رستگار بوده، آو، بم، آج، لب: خواهد بود.

۸. آج، لب: شيطان.

۹. آج، لب: درنگ کرد.

قوله: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** - الآية، «لَمَّا» در او معنی ظرف باشد، «آتَيْنَاهُ» جواب او باشد و عامل در او به منزلت «إِذَا». چون برسید به «أَشَدِّ» خود. در «أَشَدِّ» خلاف کردند، مفسران و اهل لغت نیز، بعضی گفتند: أَشَدَّ جمع است و واحد او شَدَّ، كَفَّلَسِ وَأَفْلَسِ، و بهری دگر گفتند: واحدهُ شَدُّ كُوْدٌ و أُوْدٌ يقال فلانٌ وذي والقوم أُوْدِي، و بهری دگر گفتند: واحد او شَدَّتْ باشد، كِنَعْمَةٌ وَأَنْعَمٌ، و بهری گفتند: هِيَ أَجْمَعٌ لَا وَاحِدَ لَهُ، و این از بناء قَلَّتْ باشد. اما معنی او: بهری گفتند هر ده سال^۲ باشد تا شست^۳ سال. عبد الله عباس گفت: بیست سال باشد. مجاهد گفت: سی و سه سال^۴ باشد. آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا؛ ما او را حکمت و علم دادیم و این حُكْمٌ به معنی حکمت است چنان که رسول - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: **إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحُكْمًا، وَحُكْمٌ حُكْمٌ** و قضا باشد میان مردمان، و حُكْمٌ قولی باشد فاصل^۵ قاطع که دعوت کند با حکمت، این قول رمانی است. و اصل او منع باشد **مِنْ حَكَمَةِ الْجَبَامِ**. و علم اعتقادی باشد که اقتضای سکونِ نَفْسِ کند. و بهری دگر در حدِّ علم گفتند: معنی باشد که **يَتَّبِعُنَّ بِهِ الشَّيْءَ عَلَى مَا هُوَ بِهِ. وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**؛ و هم چنین جزا کنیم و پاداشت دهیم^۶ و وجه تشبیه آن است که همچنان که یوسف را پاداشت دادیم، دگر نیکوکاران^۷ را پاداشت دهیم.

قوله: **وَرَأَوْنَاهُ الْتَمِيهُ هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ** - الآية، چون یوسف - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با خانهٔ عزیز رفت و عزیز او را به زن^۸ سپرد، و جمال و حسن او به آن حد بود که شرح داده شد زن عزیز را و نام او زلیخا بود چشم در او افتاد و او را دوست بداشت و هر چه روز آمد^۹ جمال یوسف زیادت بود [۱۰-ر] و عشق زلیخا زیادت، تا صبر و طاقت

۱. قم + ندارد.

۲. آج: هشتمه؛ لب: هیجده.

۳. آو، بوم، آب، آرز، آب: سی سال.

۴. آج، لب + قوله.

۵. آو، بوم، آب، آرز + نکوکاران راه، آج، لب + نیکوکاران راه.

۶. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

۷. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

۸. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

۹. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

۱۰. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

۱۱. آو، بوم، آب، آرز، نکوکاران.

و قوت داشت، پنهان می داشت چون از حد بگذشت^۱ و به غایت رسید بر او اظهار کرد^۲ و او را مراودت کرد، و مراودت مخادعه باشد، و گفتند: مطالبه باشد برای کاری به نوعی حیلت تا^۳ کاری کند، و میزود^۴ گویند میل را برای آن که آلت عملی که به حیلت و تدبیر توان کردن، واصل او من را ذیرو^۵ باشد إذا جاء وذهب، آمد و شد کند تا آن کار به چنگ آرد به حیلت و خدیعت. «الَّتِي» اسمی است موصول، ۵ و ما بَعْدَهُ صِلَةٌ لَهُ، و صِلَةٌ او همیشه جمله ای باشد از مبتدا و خبر، یا فعل و فاعل. «هُوَ» ضمیر مرفوع منفصل است و کنایت است از یوسف - علیه السلام - فِی بَيْتِهَا، یعنی بیت زلیخا، یعنی بفریفت و مطالبه کرد او را آن کس که او در خانه او بود به غلامی، از نَفْسِ او، یعنی خواست تا او را از دست او ها گیرد^۶. یقال: رَاوَدْتُهُ^۷ عَنْ كَذَا، بِمَعْنَى خَادَعْتُهُ^۸ عَنَّهُ. و در تفصیل^۹ مراودت او مریوسف را، مفسران بسیار سخنها ۱۰ گفتند.

عبدالله عباس گفت: از جمله مراودت او آن بود که با یوسف بنیشت و او را گفت: ای یوسف چه نیکوست این موی تو! گفت: اول چیزی که در خاک پراکنده شود^۱، این موی باشد. گفت: یا یوسف! چه نیکوست این روی تو! گفت: خدای در رحم مادر نگاهت این را. گفت: یا یوسف! حسن صورت تو تن من^۱ لاغر بکرد! ۱۵ گفت: شیطان تو را بر این معاونت می کند. گفت: یا یوسف! عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را بنشان. گفت: اگر آتش تو بنشانم به آتش دوزخ سوخته شوم. گفت: خیز^۱ در آن خانه شو و آبی بیار که من تشنه شده ام. گفت: در آن خانه آن کس شود که کلید خانه به دست اوست. گفت: یا یوسف! در آن خانه بستر حریر باز کرده ام، خیز در آن خانه آی و مراد من از خود بده. گفت: پس نصیب من از بهشت بشود. ۲۰ گفت: یا یوسف! خیز با من در آن پرده آی که کس را در آن پرده راه نیست. گفت:

۱. آو: بگزشت.

۲. قم: ظاهر کرد.

۳. آو، بم، آج، لب: یا.

۴. آو: مراود.

۵. قم: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: آمد شد.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: فراز گیرد.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: راوده.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: خادعه.

۹. آب، آژ، تفسیر: آج، لب: تفضیل.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: بریزد.

۱۱. همه نسخه بدلها: مرا.

۱۲. آب، آژ: برخیز.

هیچ پرده مرا از خدای نپوشد. گفت: یا یوسف! دست بردل من نه تا از دست تو شفا یابم^۱، گفت: عزیز به این اولیتر است. گفت: چه گویی اگر من عزیز را شربه ای^۲ دهم که در آن شربه^۳ زییق باشد و زرسوده^۴ تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود، آنکه در چیزی پیچم او را و در نهان خانه فگنم او را تا کس نبیند او را نیز و مُلکِ او به تو دهم؟ گفت: پس چگونه رستگاری یابی از عقاب^۵ خدای؟ گفت: یا یوسف، چندانی که در شمار تو آید^۶ تو را زر و جواهر دهم تا در رضای خدای خود صرف کنی. گفت: یا هیده؛ ای زن مرا مُسَلِّم کن.

سُدی و ابن اسحاق گفتند: مرادوت او یوسف را آن بود که خویشتن می آراست و بر او عرضه می کرد^۷ و محاسن خود پیش او می گفت و ذکر می کرد و او را با خود دعوت می کرد، یک بار به رغبت، یک بار به رهبت، می گفت: یا یوسف، این روی من نه به جمال است؟ گفت: در خاک پوسیده شود. می گفت: این موی من نه نیکوست؟ گفت: با خاک بر آمیخته شود. و چون پیش یوسف بنشستی یوسف روی بگرداندیدی به جانب دیگر یا آن^۸ جانب شدی^۹ بایستادی. و خانه ای بساخت از آینه^{۱۰} زیر و بالا و دیوارها همه از آینه افروخته^{۱۱} و یوسف را گفت: این خانه بنگر تا هیچ چنین دیده هستی^{۱۲}! یوسف در آن خانه رفت او پیامد^{۱۳} پیش او بنشست. یوسف روی بگردانید [۱۰-پ] با دگر جانب^{۱۴}، چون در نگرید زلیخا را دید از عکس آینه و به هر جانب که نگرید هم چونین^{۱۵} زلیخا را می دید خواست تا بیرون آید از آن جا،

۱. قم: یاوم.

۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربتی.

۳. بم: در سوده: آب، آرز: زیر سوده: آج، لب: زرد شود.

۴. همه نسخه بدلهای: عذاب.

۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: عرض می کرد.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم + و.

۷. همه نسخه بدلهای بجز قم: دیوارها همه افروخته.

۸. او، بم، آب، آن، لب: تا هیچ چنین دیدستی: آج: تا هیچ دیدستی چنین خانه ای.

۹. آب، آرز: درآمد.

۱۰. همه نسخه بدلهای: همچنین.

۱۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربت.

۱۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربت.

۱۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربت.

۱۴. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربت.

۱۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: شربت.

درها بسته یافت. و ذلك قوله: وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابُ، و در بست درها، و تشدید عین الفعل برای تکثیر فعل است، يقال: أَغْلَقْتُ الْبَابَ وَغَلَقْتُ الْأَبْوَابَ^۱، برای آن که ابواب جمع است. و گفته اند برای آن مشدّد گفت تا فایده آن بود که سخت بست و نیک بست و استوار بکرد، این تشدید برای مبالغت است. وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ، ابوعمر و عاصم و حمزه و کسائی خواندند: هَيْتَ لَكَ به فتح «ها» و «تا». ابن کثیر خواند: هَيْتُ لَكَ به فتح «ها» و ضمه «تا». نافع و ابن عامر خواندند: هَيْتَ لَكَ به کسر «ها» و فتح «تا». وهشام بن عمار^۲ روایت کرد از ابن عامر: هَيْتُ به معنی تَهَيَّأتُ به همزه، و ابوعمر و کسائی همزه را منکرند. أمّا قراءت ابن کثیر هَيْتُ، شاهد^۳ او قول طرفه است:

لَيْسَ قَوْمِي بِالْأَبْعَدِينَ إِذَا مَا قَالَ دَاعٍ مِنَ الْعَشِيرَةِ هَيْتُ
هُمْ يُجِيبُونَ ذَاهِلَهُمْ^۴ سِرَاعاً^۵ كَالْأَبَابِلِ لِأَيْفَادِ رَبِّي^۶

ابوعبیده^۷ گفت: معنی «هَيْتُ لَكَ» هَيْلَمٌ باشد کلمت حثّ و تحریض، و مجاهد گفت: لغت تمیم است و معنی دعای غیری است با^۸ خود، مَعْنَاهُ إِلَيَّ إِلَيَّ. حسن گفت: این کلمتی است سریانی، سِدِّي گفت: قبضی است، و عکرمة گفت: لغت اهل حوران^۹ است، و معنی یکی است. و آنان که گفتند: کلمت تازی نیست، گفتند حکایت قول اوست، و آنان که گفتند: کلمه تازی است، گفتند: أصل او مِنْ هَيْتَ فُلَانٌ بِفُلَانٍ إِذَا صَاحَ بِهِ^{۱۰}، قال الشاعر:

قَدْ رَأَيْتَنِي^{۱۱} أَنْ الْكَرِيءُ اسْكُنَا^{۱۲} لَوْ كَانَ مَعْنِيَاءُ^{۱۳} بِهِ لَهَيْتَنَا

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم، این سطر اخیر را ندارند.

۲. بم، آب، آرز، ابوعمر.

۳. آب، آج، لب، عامر.

۴. آب، آرز، آج، لب، همزه.

۵. آب، ابوعمر.

۶. بم: ندارد؛ آرز: شاهد.

۷. آرز، إذا هم.

۸. آب، آرز، مرعأ.

۹. آب، آرز، ابن عبیده.

۱۰. همه نسخه بدلهای بجز قم: یا.

۱۱. قم: حوران؛ آو، آج، لب: حوزان؛ آب، آرز: حوزان.

۱۲. قم + باشد.

۱۳. آو، بم، آج، لب: رأنتی.

۱۴. آو، بم، آج، لب: اسکننا.

۱۵. بم، لب: معنیاء؛ آب، آرز: معنیاء؛ آج: معنیاء.

أى، صَاحَ بِهِ، وَأَمَّا حَجَّتْ أَبُو عَمْرٍو وَوَمُؤَافِقَانِ أَوْ دَرَقَرَاتٍ «هَيْبَتٌ» قَوْلُ شَاعِرٍ
 است که امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام - را می گوید:

أَبْلِيغُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَخَا الْعِرَاقِ إِذَا أَنْسَيْتَنَا
 إِنَّ الْمِسْرَاقَ وَأَهْلَهُ عُتِقُوا إِلَيْكَ فَهَيْبَتَ هَيْبَتِنَا

۵ أَيْ، أَقْبِلْ أَقْبِلْ، وَمَعْنَى قَرَأَتْ أَنْ كَسَّ كَمَا أَوْ خَوَّانِدٌ: «هَيْبَتُ لَكَ» بِالْكَسْرِ، وَضَمِّ
 التَّاءِ، كَقَوْلِكَ مَعْنَى أَنْ أَسْتُ كَمَا تَهَيَّأْتُ لَكَ؛ لِإِسْرَافِ تَوْسِخِ بِنِجَارِدَةٍ أَوْ مِثْلِهَا مِثْلَ
 رَأَى. وَابُو الْقَاسِمِ بْنُ حَبِيبٍ كَقَوْلِكَ: فِي بَعْضِ تَفَاسِيرِ دَرَقَرَاتٍ كَمَا مَعْنَى أَنْ أَسْتُ^۱: هَلْ لَكَ
 رَغْبَةٌ فِي جَمَالِي، وَابُو عَبِيدَةَ كَقَوْلِكَ: فِي كَلِمَتِكَ رَأَيْتَنِي وَجَمْعُ وَتَذْكَيرُ وَتَأْنِيثُ نَبَاشِدِ،
 بَلْ فِي جَمَلِهِ بِرَأْسِ صَوْرَتِ آيَةِ^۵: يَوْسُفَ - عَلَيْهِ السَّلَام - كَقَوْلِكَ: بِرَأْسِ جَوَابِ^۶ أَوْ: قَعَاذُ
 ۱۰ اللَّهُ، وَنَصَبُ أَوْ بِرَأْسِ مَصْدَرٍ اسْتِ وَتَقْدِيرُ أَوْ أَنْ أَسْتُ كَمَا: أَعُوذُ بِاللَّهِ مَعَاذًا؛ بِرَأْسِ خَدَايَ
 مِثْلِ دَهْمِ^۷ بِرَأْسِ دَانِي. أَمَّا فَعْلُ بِنِجَارِدَةٍ وَنَصَبُ مَصْدَرٍ بِرَأْسِ مَفْعُولٍ، كَقَوْلِكَ: صُنِّعَ
 اللَّهُ، وَكِتَابَ اللَّهِ، وَفِطْرَةَ اللَّهِ فِي إِضَافَةِ الْمَصْدَرِ إِلَى الْفَاعِلِ^۸. يَعْنِي بِرَأْسِ خَدَايَ
 مِثْلِ دَهْمِ مِنْ أَنْ كَسَّ كَمَا مِنْ جَنِينِ فَعْلٍ بِكُنْمٍ وَمِثْلِ^۹ أَيْنَ أُنْدِيشَهَ بِأَسْتِ. إِنَّهُ رَبِّي، أَوْ سَيِّدُ
 خَوَاجَةٍ مِنْ أَسْتِ وَوَلِيٌّ نَعْمَتٍ مِنْ، يَعْنِي شَوْهَرِ تَوْعِزِيَّةٍ وَ«رَبِّ» أَيْنَ جَا بِرَأْسِ مَعْنَى سَيِّدِ
 ۱۵ اسْتِ أَحْسَنَ قَتَوَائِي، أَيْ أَنْزَلَنِي^{۱۰} مِثْلًا حَسَنًا. وَالْمَثْوَى؛ الْمَثْرَلُ وَالْمُقَامُ. وَرَوَا بِرَأْسِ
 مَصْدَرٍ بِرَأْسِ، وَرَوَا بِرَأْسِ كَمَا مَوْضِعُ بِرَأْسِ؛ مِثْلِ كَوْنِ إِكْرَامِ كَرَمٍ، وَإِكْرَامِ كَرَمٍ مِنْ
 أُنْدِيشَهَ كُنْمِ ظَالِمٍ بِأَسْمِ وَظَالِمَانِ رَأْسِ^{۱۱} فَلَاحِي وَظَفْرِي وَبِقَائِي نَبَاشِدِ. زَجَّاجُ
 كَقَوْلِكَ: رَوَا بِأَسْتِ كَمَا بِرَأْسِ «رَبِّ» خَدَايَ^{۱۲} رَأْسِ خَدَايَ مِنْ - جَلَّ جَلَالُهُ - بِرَأْسِ
 نِيكُوِي كَرَمٍ وَمَقَامٍ وَمَنْزِلَتِ^{۱۳} رَفِيعِ كَرَمٍ. وَقَوْلُ أَوَّلِ أُولِيئِكَ اسْتِ.

۱. آو، بم، آج: اتینا.

۲. قم: عنو؛ آو: عنف؛ بم، آب، آز، آج، لب: عتق.

۳. قم: ساخته ام؛ آو، آب، آز، آج، لب: بیجارده ساخته ام.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم + که.

۵. قم: به یک صورت اند.

۶. همه نسخه بدلها: جواب.

۷. قم: می خواهم.

۸. قم: المصدر الفاعل.

۹. همه نسخه بدلها: تورا.

۱۰. بم: انزلتی.

۱۱. قم: آو، بم، آب، آز، نکو.

۱۲. آز، آج، لب: پس.

۱۳. همه نسخه ها بجز قم + تعالی.

۱۴. قم: منزل من؛ دیگر نسخه بدلها + من.

- قوله : **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِرِهِمْ بِهَا** - الآیة، آنکه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا به یوسف همت کرد و یوسف نیز همت کرد به زلیخا، **أَمَّا أَصْحَابُ حَدِيثِ [۱۱-ر]** وحشویان گفتند: شیطان بیامد و یک دست بر پهلوی این نهاد و یک دست بر پهلوی آن دگر، و ایشان را جمع کرد در یک خانه، و چون ایشان با یک دیگر حاضر آمدند، زلیخا چندانی مراودت و مخادعت کرد و تصرع و لابه که یوسف را نرم کرد و یوسف اجابت کرد او را و عزم کرد بر معصیت. و همت هر دو را بر یک وجه تفسیر کردند و آن عزم است. گفتند: هر دو بر معصیت عزم درست کردند و یوسف - **عَلَيْهِ السَّلَام** - **جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الْخَائِنِينَ**؛ او از زلیخا^۱ آن جا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد و کار میان ایشان تا **حَلِيٍّ**^۲ سراویل برسد^۳ و چون یوسف عزم درست کرد بر معصیت و خواست تا^۴ با او خلوت کند، خدای تعالی ۱۰ برهانی به او نمود، و آن برهان را - **عَلَى قَوْلِهِمُ الْفَأْسِدُ** - به چند وجه تفسیر کردند^۵: یکی آن که جبریل بانگ بر او زد و او را بترسانید و منع کرد، و قولی دگر^۶ گفتند: فریشته ای بانگ بر او زد و گفت: نام تو در آسمان از جمله صدیقان است و پیغامبران و جای تو در زمین جای خیانت^۷ کنندگان است. و قولی دگر^۸ به روایتی دگر که دریچه ای پیدا شد و صورت یعقوب پدید آمد از او^۹ انگشت می کشت^{۱۰} بر او بر وجه ۱۵ تهدید.

- و به روایتی دگر^{۱۱} آن که فریشته ای بر صورت یعقوب از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنان که آب پشت او به پیشانی بیرون آمد و از این تڑهات و محالات، آنچه عقل و شرع و قرآن و اخبار، پیغامبران خدای^{۱۲} را از آن منزّه کرده است؛ و این هیچ بنزدیک ما روا نیست بر پیغامبران - **عَلَيْهِمُ السَّلَام** - از آن جا که

۱. آو، آب، آرز، او یا زلیخا.

۲. قم، بم، حد.

۳. بم، برسد.

۴. قم، آو، بم، آب، آرز کردند.

۵. بم، که.

۶. آو، بم، آب، آج، قولی دیگر؛ آو، لب: قول دیگر.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر.

۸. بم: خیانت.

۹. همه نسخه بدلها: می گزید.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: بر او.

۱۱. آو، آب، آرز + تعالی.

۱۲. آرز شتابی؛ آج؛ بتألی.

ایشان معصومان و مطهرانند و پاکیزگان^۱، و صغیره و کبیره بر ایشان روا نیست از آن جا که أدله عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان، چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر^۲ بر ایشان منقرّب بود مکلفان را از قبول قول ایشان [واستماع وعظ ایشان]^۳، و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشان است^۴ و امتثال امر و اجابت دعوت ایشان، آنچه قدح کند در آن، واجب بود که حق^۵ تعالی ایشان را از آن معصوم و منزّه دارد، و تجویز زنا، که مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ است وَأَعْظَمِ الْخَطَايَا وَأَمَّهَاتِ الذَّنُوبِ است واجب بود که از آن منزّه باشند که حظ او در تنفیر بغایت و نهایت است.

اما تفسیر آیت بر وجهی که مطابق أدله عقل بود و موافق مذهب حق آن است که: حق تعالی همت با هر یک^۶ از ایشان اضافه کرد جز که از قراین أدله خالی نکرد آن را، عقلی و قرآنی، اگر چه مورد هر دو یکی است^۷ از قراین همت یوسف را حمل کنند، عَلِيٌّ أَحْسَنُ الْوَجْهِ، وَهَمَّتْ أَوْرَاغُ عَلِيٍّ وَجْهٌ غَيْرَ حَسَنٍ، كَمَا يَلْبِقُ بِهِمَا^۸ وَحَكِي اللَّهُ عَنْهُمَا^۹، و اول آن است که گوئیم: هَمَّ وَهَمَّتْ در کلام عرب بر معانی مختلف آمد: مِنْهَا؛ از آن جمله عزم بر کاری، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا^{۱۰} إِبْنِيكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ^{۱۱}... و کما قال الشاعر:

هَمَمْتُ^{۱۲} وَلَمْ أَفْعَلْ وَكَذْتُ وَتَيْتَنِي
وَكَمَا قَالَتْ^{۱۳} الْخَنَسَاءُ.

وَقَضَلَ مِرْدَاسًا عَلَى النَّاسِ جِلْمُهُ^{۱۴} وَأَنْ كُلُّ هَمٍّ هَمَّةٌ فَهُوَ فَاعِلُهُ

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: کبایر و صغایر.

۳. قم: برایشان منع استماع وعظ ایشان کند.

۴. همه نسخه بدلها: خدای.

۵. آو، به، آز، آج + که.

۶. به، آب، آز، عنها.

۷. اساس: کمال، که با توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد.

۸. آو، به، آب، آز، همت.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: قال.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

۱۲. آو، به، آب، آز، تراکت.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

و از جمله وجوه هم، خُطُورُ الشَّيْءِ بِالْبَالِ باشد و اگر چه عزم نبود بر آن، چنان که خدای تعالی گفت: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُهُمَا ۲ ... و این همت عزم نیست برای آن که اگر عزم بودی عزم بر معصیت بودی و خدای تعالی والی ۳ آن کس نباشد؛ که او عازم بود بر معصیت، نبینی که خدای تعالی در حق آنان که این عزم کردند چه گفت؟ وَمَنْ يُؤَلِّمُ بؤْمُنِدِ ذُبْرَةٍ إِلَّا مَتَّحِرَفًا لِقِتَالِ أَوْ مُتَّحِيزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَاوِبُهُ جَهَنَّمَ وَبَسَّ الْمَصِيرُ ۷، و چون فرار رَجَفُ ۸ معصیت باشد عزم بر معصیت هم معصیت باشد، تا گروهی گفتند: عزم بر کبیره کبیره باشد و عزم بر کفر کفر باشد، و از جمله شواهد این وجه قول کعب بن زهیر است که گفت:

۱۰ فَكَمْ فِيهِمْ مِنْ سَيِّدٍ مُتَّوِّعٍ وَمِنْ فَاعِلٍ لِلْخَيْرِ إِنْ هَمَّ أَوْ عَزَمَ
نبینی که عطف کرد عزم را بر همت [اگر نه آنستی که همت] در بیت جز عزم است و الا [۱۱-پ] تکرار بودی بلافایده. و از وجوه ۱ «هَمَّ» آنست که به معنی مقاربت ۱۲ استعمال کنند، گویند: هَمَّ يَكْدُ إِذَا كَادَ أَنْ يَفْعَلَهُ، كَمَا قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:
أَقُولُ لِمَنْعُودٍ بِجَزَعَاءِ مَالِكٍ وَقَدْ هَمَّ دَفْعِي أَنْ تَلِجَ أَوَائِلُهُ
أَي كَادَ وَقَارَبَ. وَقَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ الدَّؤَلِيُّ.

۱۵ وَكُنْتَ مَتَىٰ تَهْمُمُ بِمِثْلِكَ مَرَّةً لِنَفْعَلِ ۱۳ خَيْرًا تَفْتَفِيهَا شِمَالِكَا
و عزم بر دست روا نباشد بر مقاربه حمل کردند ۱۴ و اگر بر عزم حمل کنند، عَلَى التَّوَسُّعِ لِأَعْلَى الْحَقِيقَةِ، روا باشد. و از وجوه ۲ «هَمَّ» شهوت باشد، يَقُولُ الْقَرَبُ: هَذَا الْأَمْرُ مِنْ هَمِّي وَأَرْبِي وَوَطْرِي ۱۵ وَ هَذَا أَهْمُ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ، این به معنی میل طباع باشد،

۱. آج: خَطُرُ.

۲. سورة ك عمران (۳) آية ۱۲۲.

۳. همة نسخة بدلها: ولي.

۴. همة نسخة بدلها بجز هم: نبود.

۵. هم: باشد.

۶. لب: عزم کردند بر معصیت.

۷. سورة انفال (۸) آية ۱۶.

۸. هم، آب، آرز، لب: زحفت: آو، بو، آج: رحف.

۹. همة نسخة بدلها بجز هم: بود.

۱۰. اساس: ندارد، از هم افزوده شد.

۱۱. آرز: وجه.

۱۲. هم، آج + است.

۱۳. آو، هم، آب: نفعل: آرز، آج، لب: نفعل.

۱۴. همة نسخة بدلها بجز هم: کردن.

۱۵. آو، بو، آب، آرز، لب: و فطري: آج: و فطري.

و حسن بصری آیت بر این حمل کرد در حق یوسف - علیه السلام - و در حق زلیخا بر عزم.

حسن را از این آیت سؤال کردند، گفت: اَمَا هَمُّهَا فَكَأَنَّ أُخْبِتَ الْهَمَّ وَأَمَا هَمُّهُ فَمَا ظَمِعَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ^۱ مِنْ شَهْوَةِ التَّسَاءِ. و چون وجوه «هم» مختلف باشد چنان که می بینی در حق یوسف - علیه السلام - بر آن تفسیر باید دادن^۲ که به اولایق باشد و از این وجوه شهوت و میل طباع روا باشد، و خُطُورُهُ^۳ بِبَالِيهِ روا باشد، و مقاربه هم روا است، عَلِيُّ بَعْضِ الْوُجُوهِ، مادام تا عزم با او^۴ نباشد، و عزم روا نباشد به هیچ وجه،^۵ إِلاَّ أَنَّهُ است که اگر بر عزم^۶ حمل کنند، آیت را بر وجهی تفسیر باید دادن^۷ که همت و عزم متعلق نباشد به معصیت و آن وجه چنین بود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»^۸ أَى، بِضَرْبِهَا^۹ وَدَفَعَهَا عَنْ نَفْسِهِ؛ او همت کرد به یوسف که در او آویزد و یوسف همت کرد به او، به آن معنی که او را بزند و براند و از خویشتن دور کند^{۱۰} اگر گویند بر این^{۱۱} تفسیر که شما دادی چه تأویل بود این را که گفت: لَوْلَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، و دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان از آن منع نکند؟ گوئیم ممتنع نباشد^{۱۲} که چون یوسف - علیه السلام - خواست تا او را بزند و دفع کند^{۱۳} و بعنف، براند او را خدای تعالی برهانی بنمود که یوسف از آن امتناع کرد چه در معلوم چنان بود که اگر او را بزدی اهل او یوسف را بکشتندی یا تهمت بزدندی^{۱۴} بر او به زنا و او آن را حجت خود کردی گفتی^{۱۵} او مرا استدعا کرد با زنا، چون من امتناع کردم^{۱۶} مرا بزد، پس بر این وجه معنی این بود این آیت را^{۱۷} كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ ما هم

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: طبع الرجال.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: به او.

۴. بم، آج، لب: اگر عزم.

۵. آو، بم، آب، آج: بضربها.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: که این.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: و براند و از خویشتن دور کند.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: به تهمت بردندی.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: که.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: معنی بود آیت را.

۱۱. قم + او.

۳. قم: خطور.

۵. آج، لب + و.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

۹. آج، لب + و به عنف براند او را.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: نبود.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم: که.

چونین^۱ صرف کنیم سوء و فحشاء، یعنی قتل و مکروه را^۲ یا تهمت و گمان زنا را^۳ چه این معنی از ضرب و زجر^۴ نابوده او می‌گوید اعنی زلیخا آن جا که یوسف از او بگریخت و او در یوسف آویخت و پیراهن^۵ او بدرید.

مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابُ الْهِمِّ. اگر گویند:

- جواب «لَوْلَا» بر این وجه کجاست؟ گوئیم: جواب «لَوْلَا» با این وجه ۵
محذوف است و تقدیر آن است: وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِوَيْسٍ وَهَمَّ بِضَرْبِهَا^۶
وَدَفَعَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَفَعَلَهُمَا^۷ وَأَقْدَمَ عَلَيْهِمَا^۸. و جواب
«لَوْلَا» از کلام بسیار حذف کنند چنان که حق تعالی گفت: وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ^۹. و تقدیر آنست که: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَهَلَكْتُمْ»، و مثله قوله: كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ^{۱۰}، و
تقدیر آن که: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَمْ تَحْرِصُوا^{۱۱} عَلَىٰ حُطَامِ الدُّنْيَا وَلَمْ تُنَافِسُوا^{۱۲} فِيهَا.
وقال امرؤ القيس:

فَلَوْ أَنَّهَا نَفْسٌ تَمُوتُ^{۱۳} اسْوِيَّةً^{۱۴} وَلَكِنَّهَا نَفْسٌ تُسَاقِظُ أَنْفُسًا

أَرَادَ: لَتَقَضَّتْ وَقَتِيَّتْ. اگر گویند این وجه که شما گفתי مخالف ظاهر است،

- گوئیم: چنین نیست برای آن که باتفاق ما و خصم همت^{۱۵} تعلق دارد به چیزی که روا
نباشد که عزم متعلق بود به او، و آن ذوات باقیه موجوده است، و عزم تعلق ندارد الا به
امری معدوم که حدوثش صحیح بود [۱۲-ر] پس لا بُد است ما را^{۱۶} تعلق عزم کردن

۱. همه نسخه بدلها: همچنين.

۲. آو، بم، آج، لب: نورا.

۳. قم: گمان را به زنا.

۴. آو، بم، آج، لب: جرو ضرب؛ آب، آرز: جبر و ضرب.

۵. آو، بم، آج، لب: پرهن؛ آرز: آب: پیرهن.

۶. آو، بم، آج، لب: بضربها.

۷. آو، بم، آج، لب: لفعلاهما.

۸. آو، بم، آج، لب: واقدم عليهما.

۹. آو، بم، آج، لب: رحيم؛ آرز: همت.

۱۰. آو، بم، آج، لب: يقيه؛ آرز: موت.

۱۱. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

۱۲. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

۱۳. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

۱۴. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

۱۵. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

۱۶. آو، بم، آج، لب: حرام؛ آرز: موت.

به امری که صحیح بود که متعلق باشد به او از ایقاع فعلی به او جز که ایشان گفتند متعلق بود به زنا، و ما گفتیم متعلق بود به ضرب و دفع، پس ظاهر نیست با ما و ایشان و چون ما را و ایشان را عدول می باید کردن از ظاهر، ایشان چه اولیترند از ما که حمل کنند بر زنا^۱ از آن که ما حمل کنیم بر ضرب و دفع، بعد ما که ما اولیتریم که ما حمل به دلیل می کنیم و ایشان بی دلیل، و با حمل ما پیغامبر مسلم است و منزّه و با حمل ایشان پیغامبر ملوم و مذموم و متهم. اگر گویند هر دو همت وارد است یک^۲ مورد، چرا یکی^۳ حمل کردی بر وجهی نیکو- و آن ضرب و دفع است- و یکی علی الزنا والقیح^۴؟ گوییم: برای دلیل چنین کردیم که أدلة عقل و قرآن و آثار^۵ بر این دلیل کرد و الا هر دو را حمل کردند علی وجه واحد، اما من حیث العقل دلیلی نیست بر عصمت زلیخا، حمل کردیم بر آنچه گفتند در حق او از همت قبیح و زنا، و اما در حق یوسف - علیه السلام - چون أدلة عقل راه نمود به عصمت او و تنزیه^۶ او از صغائر و کبائر، لا بُد حمل بایست کردن بر وجهی که لایق باشد به حال او. اما ادلة قرآن که دلیل می کند بر عصمت یوسف و براءت او از گناه و بر اتهام زلیخا، چند آیت است:

۱۵ منها قوله تعالى: وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۱ وقوله: وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا [عَنْ نَفْسِهِ] وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ^۲ وقوله تعالى حكاية عنها: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدُكَ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ^۳ وقوله أيضاً: كَذَلِكَ الَّذِي لَمْتُنْنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ^۴

۱. بم: به زنا.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: به یک.

۳. آج، نب + را.

۴. آو، بم، آن، آج، لب: القبیح.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: آیات؛ آو، بم + که.

۶. همه نسخه ها بجز قم: عصمت و تنزیه.

۷. سورة يوسف (۱۲) آیه ۳۰.

۸. اساس ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

۹. سورة يوسف (۱۲) آیه ۲۳.

۱۰. سورة يوسف (۱۲) آیه ۵۱.

۱۱. سورة يوسف (۱۲) آیه ۳۲.

قَالَ: رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ. اِلَى قَوْلِهِ: فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ، وَ قَوْلِهِ: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ^۱...، وَقَوْلِهِ: ذَلِكَ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ^۲...، وَمِنْهَا قَوْلُ الْعَزِيزِ: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ، يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ^۳، وَبِرَقُولِ إِيشَانَ كَيْدِ مَصْرُوفِ نَبُودِ أَزْوَاجِهِ وَ سُوءِ وَ فَحْشَاءِ مَدْفُوعِ نَبُودِ وَ اَوْخَايِنِ^۴ وَ بِهِ جَايِ خِيَانَتِ^۵ كُنُودِ كَانِ بِنَشِئَتِهِ^۶، وَچنان که زن ۵ را^۷ استغفار فرمود اگر دانستی که او نیز گناهکار است او را نیز استغفار فرمودی. و این آیتها جمله دلیل می کند بر براءت ساحت یوسف - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَبِرْتَهْمِ^۸ زَلِيخَا، برای این تعلیق کردیم همت هریکی بدانچه دلیل به آن راه نمود.

پس آیت را بر دو وجه تفسیر کردند اهل حق: یکی آن که جواب «لَوْلَا»^۹ در او محذوف باشد و همت واقع^{۱۰}، و لکن متعلق به ضرب و دفع و مانند این، و تقدیر آیت چنین: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِالزَّيْنَا وَ هَمَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِضَرْبِهَا وَ دَفَعَهَا^{۱۱} عَنْ نَفْسِهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَفَعَلَ مَا هَمَّتْ بِهِ، وَ وَجْهٌ دِيْگَرِ آن که جواب «لَوْلَا» متقدم^{۱۲} باشد بر لَوْلَا، و تقدیر آن که: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، لَهَمَّتْ بِهَا، وَ بِرَأْيِ تَقْدِيرِ هَمَّتْ وَاقِعِ نَبَا شَدِّ بَرَاءِ آن که برهان از او منع کرد، پس همت از زلیخا حاصل بوده باشد و از یوسف به هیچ وجه حاصل نباشد. و مثال این کلام چنان بود که: قَدْ كُنْتُ هَلَكْتُ ۱۵ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكْتُكَ وَ قُتِلْتُ لَوْلَا أَنِّي خَلَصْتُكَ، وَ مَعْنَى آن که لَوْلَا تَدَارَكُكَ لَهَلَكْتُ وَ لَوْلَا تَخْلِيصِي^{۱۳} لَقُتِلْتُ، وَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۴.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

۳. سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۲.

۴. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸ و ۲۹.

۵. همه نسخه ها بجز قم + بود.

۶. هم + و کار.

۷. او، به، آب: آن راه: آن او را.

۸. همه نسخه بدنها بجز قم: ندارد.

۹. او، به، آب، آرز: با ضرب و دفع.

۱۰. او، به، آب، آرز: تخلصی.

۱۱. همه نسخه بدنها بجز قم: بنشست.

۱۲. او، به، آب، آرز: همت بد.

۱۳. قم: دافع.

۱۴. او، به، آب، آرز: مقدم.

فَلَا يَدْعُنِي قَوْمِي صَرِيحاً^۳ لِخَيْرَةٍ
وَقَالَ آخِرُ:

فَلَا يَدْعُنِي قَوْمِي لِيَمُومَ كَرِيهَةً^۴ لِيُنْ لَمْ أُعْجِلْ صَرِيحَةً أَوْ أُعْجِلِ

و بر هر دو وجه در آیت شرطی هست باتفاق که وقوع همت با آنچه همت به آن
تعلق داشت بر آن موقوف بود، چون برهان حاصل آمد آنچه بر او موقوف بود باید تا
۵ نباشد که قضیت معنی «لولا» این است، نبینی که: لَوْلَا عَلِيُّ لَهَلَكَ حُمُرٌ، چون وجود
علی هست هلاک عمر واجب است که نباشد. و کلام در لَوْلَا بیان کردیم که
با نفی معنی اثبات دهد^۱ و با اثبات نفی.

اگر گویند: آن برهان چه بود که خدای تعالی بنمود تا یوسف عند آن امتناع کرد
از قبیح؟ گوییم: اما آنچه ایشان گفتند از مشاهده فریشته و یا صورت یعقوب و ندای
فریشته و مانند این، [و] نبود^۱ برای آن که این اسباب إلجا باشد و تکلیف بالجا^{۱۱}
روا نباشد و اگر ملجا بودی او را در آن هیچ مدحی و ثوابی نبود و این قول فاسد
باشد.

اما برهان روا بود که لطفی باشد که خدای تعالی با او بکرد عند آن حال که
او منصرف^{۱۲} شد از آنچه خواست کردن از ضرب و دفع با^{۱۳} همت آن. و آن لطف که
۱۵ مکلف عند آن از قبیح امتناع کند، آن است که ما آن را عصمت می خوانیم^{۱۴}.
و گفته اند: برهان آن ادله و حجج بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا
و آن که فاعل آن مستحق عقاب^{۱۵} عظیم بود برای آن که آن نیز صارف باشد از فعل

۱. آب، آرز، فلولا.

۲. همه نسخه بدلها: تدعنی.

۳. آو، بم، آب، آن آج: حریصاً.

۴. اساس: ولیسلم، یا توجه به قم و مأخذ بیت تصحیح شد.

۵. آو، بم، آب: عامراً.

۶. بم، آب، آج، لب: تدعنی.

۷. قم: واجب نیست؛ آج: واجب است.

۸. آو، بم، آج: لولا.

۹. قم: معنی باشد.

۱۰. قم: روا نبود.

۱۱. همه نسخه بدلها: بالجا.

۱۲. قم، آب، آن آج: منصرف.

۱۳. لب: یا.

۱۴. آو، بم، آب، آرز، لب: خوانیم.

۱۵. آج، لب: عذاب.

قبیح و مقوی باشد داعی امتناع را. و روا بود که رؤیت به معنی علم بود چنان که بسیار جایها هست. **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمُرَادِهِ**.

كَذٰلِكَ لِتَضَرِّفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ، حق تعالی گفت: ما چنین کنیم که کردیم برای آن که تا^۱ از او صرف کنیم، یعنی چنان که نمودیم این برهان و کردیم این لطف، نیز الطاف کنیم و آیات^۲ نماییم تا سوء و فحشاء از او صرف کنیم و برگردانیم.

و در سوء و فحشاء چند قول گفتند: یکی قتل و مکروه، بر قول آن کس که گفت: همت تعلق داشت به ضرب و دفع یا به تهمت^۳ و ظنّ خطا و زنا به او، و گفتند سوء، گمان بد است و فحشاء، زنا. **اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ**؛ که او از بندگان خالص کرده ماست. مکّیان و بصریان مخلصین خواندند به کسر لام، و باقی قرآ به فتح لام،^۴ به کسر، فاعل باشد و به فتح، مفعول.

قوله: **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ** - الآیة، چون زلیخا یوسف را در آن خانه پیخت^۵ و درها بیست و در او آویخت و بر او إلحاح کرد و یوسف - علیه السّلام - از او امتناع می کرد، عبدالله بن احمد الطّیّبی روایت کرد از پدرش از جدش از زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السّلام - که گفت: چون زلیخا بر یوسف إلحاح کرد، بتی در گوشه^۶ خانه نهاده بود برفت و جامه ای بر روی آن بت افگند، یوسف^۷ گفت: چرا چنان کردی؟ گفت: او معبود من است شرم دارم از او که به مشاهده او معصیت کنم. یوسف - علیه السّلام - گفت: عجب از تو! شرم می داری از جمادی که لا یسمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا^۸، و من شرم ندارم از خدایی که خالق و رازق و منعم^۹ من است و عالم به سر^{۱۰} و علانیة من است؟ گفتند: برهان^{۱۱} این بود. قولی دیگر این است^{۱۲}: یوسف از دست او بچست و از دری از درهای خانه بیرون^{۱۲} آمد و زلیخا به

۱. همه نسخه بدلها بجز قم + سوء و فحشاء.

۳. آج: با تهمت.

۵. آو، بم، آب، آن، آج: یافت: لب: تافت.

۷. سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲: آب + است.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: عالم سر.

۱۱. همه نسخه بدلها: آن است که.

۱۲. آو، بم: برون.

۲. آج، لب: الطاف و آیات.

۴. آو، بم، آن، آج، لب + و.

۶. قم + او را.

۸. آج، لب: من است و منعم من.

۱۰. بم: برها.

قفای او. و استیاق، افتعال باشد از سبق، ای تَبَادُرًا وَتَسَارَعًا؛ می شتافتند به جانب در خانه تا که سَبَقُ بَرَدِ یوسف بروجه گریختن از او^۱ و زلیخا به دنبال او در بر در آویخته^۲.

چون به درخانه رسید^۳، زلیخا به او رسید و در پیرهن^۴ او آویخت. یوسف - علیه السلام - پیرهن^۵ از او در کشید، پیرهن^۶ یوسف دریده شد. یوسف از خانه بدرجست [۱۳-ر] و زلیخا بر پی او و پیرهن^۷ یوسف دریده. چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود او را^۸ بر درخانه یافتند. و ذلک قوله: **وَأَلْقَى سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ**، ای وَجَدًا زَوْجَهَا. و این جا سید به معنی شوهر است. زلیخا پیش دست شد و سَبَقُ^۹ بَرَدِ به سخن گفتن، برای آن که آن حرکات متهمان بود «وَحَرَكَةُ الْمُرِيبِ^{۱۰} لَا تَخْفَى». گفت: **مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا**؛ چه اجزا و مکافات باشد آن را که به اهل و خانه تو بدی خواهد، یعنی زنا. **إِلَّا أَنْ يُسَجِّنَ أَوْ عَذَابُ آلِهَةٍ**؛ **إِلَّا أَنْ** که او را به زندان باز دارند یا عذابی مؤلم کنند او را^{۱۱}.

عبدالله عباس گفت: **ضَرَبَ تَازِيَانَةَ** خواست و این آن مثل سایر است که گفته اند: «رَمَثْنِي بِدَائِيهَا وَأَنْسَلْتُ» و دیگر مثل که گفته اند: «خُذِ اللَّصَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْخُذَكَ»، و ما گوئیم: «دزد باش و مرد باش».

یوسف - علیه السلام - گفت: **هِيَ رَأَوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي**؛ او مراوده کرد مرا از خود و مخادعه و مطالبه کرد، و چون از او بگریختم در من آویخت و پیرهن^{۱۲} من بدرید. یکی از جمله علماء، نام او **نُوفُ الشَّامِيِّ**؛ گفت: اگر زلیخا نگفتی: **مَا جَزَاءُ**

۱. قم: گریخت بر او.

۲. قم: به دنبال او در او آویخته؛ آو، آب، آج، لب، آرز، به دنبال او در آویخته.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: برسد.

۴. قم: پیراهن؛ آو، بزم، آج، پیرهن؛ لب: پیراهن.

۵. قم: پیراهن؛ آو، بزم، آج، لب: پیرهن.

۶. در هیچکدام از نسخه بدلها نیست.

۷. بزم: سبقت.

۸. آج: آن جا.

۹. لب: و.

۱۰. قم: المستریب.

۱۱. آو، بزم، آب، آج، آرز، ندارد.

۱۲. بزم، آب: آن را.

۱۳. قم: یوف، اساس هم نقطه ندارد.

۱۴. قم، آب، آرز، پیراهن؛ آج، لب: پیراهن.

مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا، یوسف نگفتی: هِيَ رَأَوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي، جز آن که چون او یوسف را^۱ متهم بکرد، یوسف برای نفی تهست و براءت ساحت واجب شناخت این قدر گفتن. عزیز که شوهر زلیخا بود گفت: یا یوسف بشما هر دو مدعی، تو بر دعوی خود گوی^۲ داری؟ گفت: بلی. و ذلک قوله^۳: وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا.

- در این گواه خلاف کردند: سعید جُبیر و ضحاک گفتند: کودکی بود در گاهواره^۴، یوسف -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: گوی^۵ من آن کودک است. عزیز گفت: آن کودک در گاهواره^۶ چگونه گوی^۷ دهد؟ گفت: او برای من گوی^۸ دهد. آنکه بنزدیک گاهواره^۹ کودک شدند، یوسف -عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: یا کودک ایچنان که دیدی بگو. به فرمان خدای کودک به سخن درآمد و به زبانی درست گفت: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتُ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ اگر پیرهن^{۱۰} یوسف از پیش دریده است زن راست می گوید و مرد دروغ، و اگر پیرهن^{۱۱} از پس دریده است مرد راست می گوید و زن دروغ. چون بنگریزند پیرهن^{۱۲} از پس دریده بود. عزیز گفت زن را: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنٍّ؛ این جمله از کید^{۱۳} شماست و کید شما عظیم باشد.
- و دلیل این قول حدیث^{۱۴} عَبْدِ اللَّهِ عِبَّاسٍ^{۱۵} است. گفت، چهار کس پیش از وقت سخن گفتند: پسر ماشطه^{۱۶} دختر فرعون، و گوی^{۱۷} یوسف -عَلَيْهِ السَّلَام- و صاحب جریح الزَّاهِبِ وَعَيْسَى -عَلَيْهِ السَّلَام- و قِصَّةُ إِيْنَانَ در جای خود بیاید^{۱۸}.
- و در خبر می آید که: یوسف -عَلَيْهِ السَّلَام- چون پادشاهی با او افتاد^{۱۹} و خدای تعالی او را به پیغامبری به اهل آن ولایت فرستاد، یک روز جبریل بنزدیک^{۲۰} او نشسته بود،

۱. قم: یوسف را چون او.

۲. بم، آب، آرز: گواهی.

۳. آج: ندارد.

۴. همه نسخه بدلها: گهواره.

۵. آب، آرز، آج، لب: گواه.

۶. آرز، آب، آج، لب: گواهی.

۷. قم، آج، لب: گهواره.

۸. قم: پیرهن؛ آو، بم، آب، آج، لب: پرهن.

۹. قم، آو، بم، آب، آرز: این از جمله کید.

۱۰. قم: ندارد.

۱۱. آب، آرز + و صاحب جریح.

۱۲. آو، بم، آرز: ماشط.

۱۳. همه نسخه ها بجز قم = ان شاء الله.

۱۴. قم: با او افتاد؛ آو، بم، آب، آرز: به او افتاد؛ آج، لب: یافت.

۱۵. قم: نزد؛ آج، لب: پیش.

جوانی از در سرای درآمد، چاکر بعضی مطبخیان او، و جامه شوخگن پوشیده و چیزی از آلت مطبخ به دست گرفته و بگذشت^۱. جبریل - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: یا یوسف! این برنا را شناسی؟ گفت: نه. گفت: این آن کودک است که برای تو در گاهواره گوی داد^۲. یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: چون چنین است او را حقی بر ما^۳ ثابت شده است^۴. بفرمود تا او را بیاوردند و آن جامه از او برکنند^۵ و خلعتی گران مایه در او پوشانید^۶ و او را وزارت خود داد.

این جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است^۷ و آن آن است که: اگر کودکی نابالغ نه با اختیار^۸ گوی داد^۹ به حق، درجه وزارت یافت، ای موحدی که هفتاد سال است که بر توحید و عدل باری و تنزیه او از قبایح گوی^{۱۰} می دهی [۱۳-پ] عجب باشد که در بهشت درجه امارت و ولایت یابی؟

اشارتی دیگر: اگر کودکی گوی^{۱۰} داد تنها بر براءتِ ساحبِ یوسف، وزارت یافت، چه عجب که آن کس که با خدای گوی^{۱۱} دهد بر نبوت رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - فی قوله: **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**^{۱۲}، اگر استحقاق وزارت و خلافت^{۱۳} یابد!

اشارتِ أُخْرَى^{۱۴}؛ آن که بر عصمت یوسف گوی^{۱۵} داد وزارت یوسف یافت اگر آن کس که بر توحید و عدل خدای - عزوجل - گوی^{۱۵} دهد، فی قوله: **شَهِدَ اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ: وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ**^{۱۶}، واز جمله اولوالعلم باشد بل سرایشان و مقدم

۱. بم: بگزشت.

۲. آو، بم، آب، آز: این است که از برای تو در گاهواره گواهی داد؛ آج، لب: این است که از برای تو گواهی داد در گاهواره.

۳. قم: بر ما حقی.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: شده باشد.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: برکنند.

۶. قم: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: اشارت بشارتی.

۷. آج، آب، آز: گواهی.

۸. همه نسخه بدلها: گواهی.

۹. آج، لب: یا بدو خلافت؛ آب، آز + چه عجب باشد.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

۱۱. همه نسخه بدلها: گواهی.

۱۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸.

ایشان^۱، چه عجب اگر وزارت و خلافت یابد! گفتیم^۲: علما را سر بود از آن که مدینه علم را^۳ در بود، آخری^۴ چو مدینه را باب بود، خلافت را بابت^۵ بود. آخری در مدینه بود، واصل سفینه بود، و صاحب سکینه بود، و مرد هزینه بود، و چونین^۶ مناقب او کمینه بود.

۵ حسن و عکرمه و قتاده گفتند: کودک نبود، بل مردی بود بزرگ حلیم با وقار که مردم گوی مثل او بشنوند^۷ و قبول کنند^۸، و از جمله خواص ملک بود. سیدی گفت: یکی از بنی اعمام راعیل بود که با قظیر^۹ بر در خانه نشسته بود که این سخن گفت و این حکم کرد خدای تعالی از آن خبر داد.

وقوله: قَدْ، ای شَقَّ^{۱۱}؛ وَالْقَدْ؛ الْقَطْع وَالشَّقْ، وَكَذَلِكَ الْخَذُّ وَالْحِجْ وَالْحِزُّ وَ الْحَذُّ^{۱۲} وَالْحِزُّ وَالْحِزُّ، وَكُلُّهَا مِتْقَابِرَةٌ اللَّفْظِ وَالْمَعْنَى، وَالْقَبْلُ وَالْقَبْلُ^{۱۳} بِالتَّخْفِيفِ وَالتَّثْقِيلِ، وَكَذَلِكَ الذُّبْرُ وَالذُّبْرُ^{۱۳} بِمَعْنَى كَالْحُلْمِ وَالْحُلْمُ^{۱۳} وَالْخُلُقُ وَالْخُلُقُ^{۱۳}.

۱۰ یوسفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا، وَالتَّقْدِيرُ: يَا یُوسُفُ، از اسم منادی چون علم باشد حرف ندا روا بود که بیفکنند^{۱۴}، چنان که زیّد و عمرو، برای آن که بناء بر ضم در اسمای مُعْرَبَه دلیل کند بر حذف حرف ندا. گفت: ای یوسف از سر این حدیث برو و این حدیث پوشیده دار، وزن را^{۱۵} گفت: وَاسْتَفْهَرِي لِذُنُوبِكِ؛ استغفار کن و آمرزش خواه برای گناهانت. اگر خواجگان روزگار ما را معلوم شد که یوسف گناه کرد و خطا کرد و همت و عزم معصیت کرد، عزیز را معلومتر بودی که مُشَاهِد^{۱۶} حال بود او

۱. همه نسخه بدلها بجز قم + آن نیز.

۲. قم، آب، آرز: گفتیم.

۳. بم: علم / علم را.

۴. بم: آخر.

۵. همه نسخه بدلها: چون.

۶. بم: نایب؛ آج: ثابت.

۷. همه نسخه بدلها: چنین خصال در.

۸. آو، آج، لب: بشنوند؛ قم: بشنود.

۹. آج، لب: کردند.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: قظیر.

۱۱. آب، آرز: شد.

۱۲. قم: الخذ والخذ والجز؛ آو، بم، آج: الحذ والحذ والحذ والحرد والجز؛ آب، آرز: الخذ والخذ والجد والجز

والجز؛ لب: الخذ والجد والجد والجز والجز والجز.

۱۳. قم: ندارد.

۱۴. آو، آب، بم، آرز: روا باشد که حرف ندا بیفکنند؛ آج، لب: روا باشد که حرف ندا.

۱۵. آرز: زن / زن را.

۱۶. همه نسخه بدلها، بجز قم: شاهد.

را نیز گفتی تو هم استغفار کن که توی^۱ عزمی کردی. چون استغفار زن را بفرمود پس^۲ و نسبت به خطا او را کرد بس^۳ که: **إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ**؛ که تو از جمله خطا کنندگانی.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ؛ و گفتند زنانی در شهر، یعنی شهر مصر. و برای آن ۵ «قَالَ» گفت که فعل^۴ مقدم است و اگر مؤخر بودی «قُلْنَ» بایستی^۵ و اگر گفتی «قَالَتُ» هم روا بودی، لِأَجْلِ الْجَمْعِ؛ برای آن که جمع مؤنث است؛ و آن زنان گفتند^۵. مفسران گفتند: زنِ ساقیِ مَلِک بود و زنِ نانوايِ مَلِک و زنِ صاحبِ زندان و زنِ صاحبِ دوابِ ستور دار، چنان که عادت زنان باشد در مثل این حدیث که باز گویند با یکدیگر، گفتند: زنِ عزیز یعنی عزیز^۶ خزینه دار که قِطْفَر^۷ نام بود. و بعضی مفسران گفتند: عزیز در کلام عرب مَلِک باشد، کما قال أبو داود^۸ : ۱۰

دُرَّةٌ غَاصَ عَلَيْهَا تَاجِرٌ جَلِيبَتٌ^۹ عِنْدَ عَزِيزٍ يَوْمَ ظَلَمَ
أَيُّ مَلِكٍ. تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَفْسِهِ؛ ای تُخَادِعُ^{۱۰} اَعْلَامَهَا الْكُتَّانِيَّ می بخواند و بخواند و بفریبد غلامش را. وَالْفَتَى؛ الْغَلَامُ هَاهُنَا. همانا اهل آن روزگار که مُشَاهِدَانِ^{۱۱} حال بودند آن حال ایشان را مَصَوِّرٌ بود که مردمان این روزگار را، ایشان حوالت به راعیل کردند که زلیخا بود و بریوسف^{۱۲} هیچ حوالت نکردند، گفتند: **أَمْرَأَةُ الْعَزِيزِ** ۱۵
تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَفْسِهِ. وَالْفَتَى؛ الْغَلَامُ الشَّابُّ، وَالْفَتَاةُ؛ الْجَارِيَةُ الشَّابَّةُ، قَالَ الشَّاعِرُ:
كَأَنَّ يَوْمَ فَرَى إِذْ.....مَا نَقُلُ إِلَّا نَا

۱. کذا در اساس و آو، جز این که در آوری «ی» خطی کشیده شده و بالای آن «یز» افزوده اند؛ قم: توهم؛

دیگر نسخه بدلها: تونیز.

۲. قم: و بس.

۳. قم: بر او.

۴. آج، لب + گفتن.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم این جمله را ندارند.

۶. قم: زن.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: قطفیر.

۸. قم: ابوداود.

۹. قم: حیلت؛ آو، بم، آب، آرز، آج: حیلت.

۱۰. آرز، می خواهد.

۱۱. آو، بم، آب، آرز، آج: بخادع.

۱۲. همه نسخه بدلها: به یوسف.

۱۳. آج: شاهد.

۱۴. قم: نقله؛ آو، بم، آب، آرز: یقتل.

فَقَتَلْنَا مِنْهُمْ كُلًّا فَمَتَّى أَبْيَضَ خُتَانًا^۱ [۱۴-ر]
 ونیز حوالت عشق و محبت و غلبه آن بردل هم به زلیخا کردند. قَدْ شَفَقَهَا حُبًّا،
 ای دَخَلَ شَغَافَ قَلْبِهَا، ای دَاخِلَهُ. وَقِيلَ شَغَافُ الْقَلْبِ؛ حِجَابُهُ. سُذِّي كَفْتُ: شَغَافٌ.
 پوستکی تَنُكٌ باشد بردل، آن را «لسان القلب» گویند، یقال: شَفَقَهُ الْحُبُّ، إِذَا عَلاَهُ
 مِنْ شَمَابٍ^۲ الْجَبَلِ وَهُوَ أَعْلَاهُ، وَشَفَقَهُ الْحَبُّ إِذَا دَخَلَ جَوْفَ قَلْبِهِ، قَالَ الثَّابِتِيُّ
 الذَّبْيَانِيُّ:

وَقَدْ حَالَ هَمٌّ دُونَ ذَلِكَ دَاخِلٌ دُخُولَ الشَّغَافِ تَبَتُّغِهِ الْأَصَابِعُ
 عبدالله عباس گفت: شَفَقَهَا، ای عَظَمَهَا، حَسَنٌ وَقَتَادَةُ كَفْتُنْدُ: بَطْنُهَا وَاسْتَبَقَلْتَهَا؛
 دوستی او در دل گرفت پنهان، و عطاردی و شعبی و اعرج در شاذ خواندند:
 «شَفَقَهَا» بِالْعَيْنِ غَيْرِ الْمُعْجَمَةِ، وَالشُّعْفُ^۳، الْحُبُّ. وَقَالَ الْفَرَّاءُ: أَصْلُهُ مِنْ شَعَفَ
 الْجَبَلِ، وَمَعْنَى أَنْ كَه: ذَهَبَ بِهَا كُلُّ مَذْهَبٍ، وَهَذَا مِنْ شَعَفَ^۴ الدَّابَّةِ^۵، چوں او را به
 هر جانب بتازی و ببری. وَقَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ:

أَنْفَلْتَنِي وَقَدْ شَعَفْتُ فُؤَادَهَا
 كَمَا شَعَفَتْ^۶ الْمَهْبُوءَةَ^۷ الرَّجُلُ الْقَالِي
 أخفش گفت: «بَرَّحَ بِهَا، ای شَدَّدَ بِهَا الْحُبُّ؛ دوستی کار بر او سخت کرد.
 محمد بن جریر گفت: غَمَّهَا؛ دَلُّ تَنُكٌ بَكَرْدُ أَوْ رَا. إِنَّا لَتَرَبَّيْهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، مَا
 ۱۵ أَوْ رَا فِي ضَلَالٍ^۸ وَكَمْرَاهِي وَذَهَابِ أَرْزِ صَوَابِ مِي بِنِيمِ وَمِي دَانِيمِ، مِنْ الرَّأْيِ
 وَالرُّؤْيَةِ. وَضَلَالٌ نِيْزُ حَوَالَتِ بِه زَن كَرْدَنْدُ^۹ دُونَ يَوْسُفَ.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ، چوں راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث و گفتار
 ایشان بشنید، دعوتی ساخت برای ایشان و کس فرستاد و ایشان را بخواند و دیگر زنان

۱. آو، بم، آب، آز، آج، لب: قبلنا منهم؛ لسان (۱۱۵/۱۳): قیاماً بینهم.

۲. قم: حسانا. آو، بم، آب، آز، آج، لب: حباناً. ۳. قم، آب، آز، لب: شغاف؛ آو، بم: شغاف.

۴. آز: الاصابع.

۵. همه نسخه بدلها؛ والشعف.

۶. قم، آب، آز: شغف.

۷. آز: الذار.

۸. آو، بم، آب، آز، آج: شغفت.

۹. آو، بم، آب، آز: المهبوءة؛ آج: المهبوءة.

۱۰. آو، بم، آب، آز، آج، لب + ای.

۱۱. آو، بم، آب، آز، آج: دلها.

۱۲. قم: ضلالی.

۱۳. بم: کرد.

را تا جمله خواندگان و حاضران از آن مهمانی چهل زن برآمدند، و محمد بن اسحاق گفت: برای آن حدیث ایشان را مکر خواند که ایشان به آن حدیث مکر کردند و حیلت تا یوسف را ببینند، که یوسف از خانه بیرون نیامدی^۱ و ایشان را مراد^۲ بود که او را ببینند از آنچه می شنیدند از جمال او، این حدیث بکردند تا باشد که راعیل ایشان را بحاضر^۳ کند و او را به ایشان^۴ نماید آن چنان آمد که ایشان انداختند و نیز^۵ اندیشه ایشان خطا نشد، او دعوت^۶ بساخت و ایشان را بخواند، وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا؛ و بساخت برای ایشان مجلسی در او بالشها نهاده که بر او تکیه کنند. و «أَعْتَدْتُ» أَفَعَلْتُ مِنَ الْعَتَادِ وَأَعْتَدْتُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْفَالِغِينَ نَارًا^۷...، وَالْمُتَّكَا، مَوْضِعُ الْإِتِّكَاءِ، وَهِيَ التَّمَارِقُ وَالْوَسَائِدُ. عبدالله عباس متکا را تفسیر بر وساید داد. سعید جبیر وقتاده و ابن اسحاق گفتند: مُتَّكًا، ای طعاماً. قُتیبی گفت: این بر توسع و مجاز است برای آن که آن کس که اکرام مهمان کند برای هر یک علی حده و ساده ای بنهد تا عند آن که طعام خورد^۸ بر او تکیه کند. و بعضی دگر گفتند: نه برای این^۹ تشبیه است که این خود لغتی است فی الطعام، یقال إِتِّكَانًا عِنْدَ فُلَانٍ، أَيْ طَعَمْنَا. قَالَ عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ:

فَقَلِيلُنَا بِنِعْمَةٍ فَاتَّكَانَا وَشَرِينَا الْخَلَانَ مِنْ قَلْبِهِ

ای طعمنا. آنکه آنان که طعام گفتند در او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت: تُرْبِج بود. ضحاک گفت: بز ماورد بود. عکرمه گفت: چیزهایی ساخته بود که به کارد حاجت باشد^{۱۰} آن را چون خربزه و تُرْبِج و موز و آنچه به این مانند. ابن زید گفت: تُرْبِج بود و انگبین، و از اقوال [۱۴-پ] آن درست تر^{۱۱} است که طعامی بود که به کارد^{۱۲} تمام شدی، یَقُولُ: وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّينًا، و^{۱۳} هر یکی را از ایشان^{۱۴}

۱. آب، آرز، بیامدی.

۲. بم + آن.

۳. همه نسخه بدلها: حاضر.

۴. آو، بم، آب، آرز یا ایشان.

۵. بم، آب، آرز، آج، لب: و نیز.

۶. همه نسخه بدلها: دعوتی.

۷. سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۸. بم: خورده.

۹. بم: آن.

۱۰. قم + خوردن.

۱۱. قم: ندارد.

۱۲. آو: به کار.

۱۳. بم: او.

۱۴. آو، بم، آرز ایشان.

کاردی به دست داد، ایشان کارد به دست گرفتند و او یوسف را جامهٔ سپید^۱ پوشانید و او را گفت: اگر هیچ مرا بر تو حقی هست از این جای خود برون آیی^۲ و بر اینان گذری کن که تو را در این زیبایی نیست. و گفتند: ایشان را در خانه ای نشانده بود^۳ و دو درکه^۴ آن جا رهگذر یوسف بود به کاری که او را بودی او را گفت به آن خانه در رو و گذر کن و فلان کار بکن. او به خانه در آمد و به ایشان بگذشت.

گفتند: برای آتش جامهٔ سپید^۵ پوشانید تا نگویند که او به جامهٔ گرانمایه نکوست که حُسنی که به جامه بود حُسنی^۶ عاریتی باشد، چو^۷ جامه بکنند^۸ برود. حُسن یوسف چنان بود که اگر جامهٔ گرانمایه پوشیدی جامه از او آراسته شدی، چنان که شاعر گفت:

- ۱۰ وَ تَزِيدُنَّ طَيِّبَ الْقَلْبِ طَيِّبًا إِنَّ تَمَيِّبَهُ^۱ أَتَيْنَ مِثْلِكَ أَنَا
وَ إِذَا السُّدُرُ زَانٌ^{۱۰} أَحْسَنُ وَجْوه كَانَ لِلدَّرِّ حُسْنٌ وَ جِهِيكَ زَيْنَا
وگفتند: ایشان را در صقه ای بنشانند^{۱۱} که بر آن صقه خانه ای بود و یوسف در آن خانه بود و یوسف را گفت: أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ^{۱۲}؛ برون^{۱۲} آئی بر اینان. در کلام حذفی و اختصاری هست، وَ التَّقْدِيرُ: فَخَرَجَ عَلَيْنَهُنَّ فَلَسَّ مَا رَأَيْتَهُ، يَوْسُفَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - بِيْرُونَ^{۱۳} آمد. گفتند، زلیخا ایشان را گفت: که من این جوان را خواهم گفتن که بر شما گذری کند، اکنون چون او بگذرد هریکی از شما از این تَرَجُّجِ که به دست داری^{۱۴} پاره ای ببری^{۱۵} و او را^{۱۶} دهی^{۱۷} برای من. فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ؛ چون او را بدیدند بزرگ آمد او در چشم ایشان. عبد الله عباس گفت: «حِصْنٌ لِأَجَلِهِ»؛ حیض پدید آمد ایشان

۱. آو، بم، آب، آن آج، لب: سفید.
۲. آو، بم، آب، آن آج: بودند.
۳. بم، آب، آن آج، لب: سفید.
۴. همهٔ نسخه بد لها: چون.
۵. بم، آب، آن، یغسه.
۶. آو، بم، آب، آن آج، لب: بنشانند، آن بنشانند.
۷. آو، بم: برون.
۸. آب، آن آج، لب: برید.
۹. آب، آن آج، لب: دهید.
۱۰. آب، آن آج، لب: بیرون آئی.
۱۱. آب، آن آج، لب: و دری که.
۱۲. بم، آب، لب: حسن: آج: چون.
۱۳. همهٔ نسخه بد لها بجز قم: برون کنند.
۱۴. بم: الدرر.
۱۵. آج، لب: برون.
۱۶. آب، آن آج، لب: دارید.
۱۷. آو، بم، آب، آن آج، لب: و به او.

را چون او را دیدند. و قال: الإكْبَارُ الحَيْضُ، قال الشاعر^۱:

تَأْتِي^۲ النِّسَاءَ لَسَدَى أَظْهَارِهِنَّ وَلَا
تَأْتِي^۳ النِّسَاءَ إِذَا اكْتَبَرْنَ^۴؛ إِكْبَاراً

و بر این تاویل تقدیر آن باشد که: «اَكْبَرْنَ لَهُ»^۵، ای لِأَجْلِهِ، و مثله قول عنتره:

وَلَقَدْ أَتَيْتُ عَلَى الظُّلَى وَأَظْلَهُ
حَتَّى أَنَالَ^۶ بِهِ كَرِيمَ المَطْعَمِ^۷

۵ ای، وَأَظْلُ عَلَيْهِ. أصمعی گفت: این بیت پیش رسول بخواندند گفت: هیچ

شاعر نبود در جاهلیت که مرا بایست که او را ببینم مگر عنتره را^۸ برای این بیت.

وَقَفَّظْنَ أَيْدِيَهُنَّ؛ دستها بیریدند از دهش و تحسیر، چنان که بی خبر شدند^۹ و

هوش از ایشان برفت^{۱۰} که دست می بیریدند و از نظاره جمال یوسف خبر آلم^{۱۱}

نداشتند. وَهَبَ گفت: از آن چهل زن، نُه بمردند، قَتَادَةَ گفت: بعضی از ایشان دست

۱۰ جدا کردند، مجاهد گفت: ایشان از دست بریدن آنگه خبر داشتند که خون دیدند^{۱۲}

آنگه از سر تعجب و تحسیر گفتند: حَاشَ لِلَّهِ؛ پَر گشت باد^{۱۳}!

ابوعبیده گفت، این کلمت را دو معنی است: یکی تنزیه، یکی استثنا، پس بر

این قول معنی آن باشد که: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَالتَّنْزِيهِ لِلَّهِ وَالمُحَاشَاةُ لَهُ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِهِ،

یعنی منزها خدایا که چُنَّیْنِ خَلْقِ آفَرِيْنِدَا! عَامَةً قَرَأَ خواندند: «حَاشَ لِلَّهِ» بی الف.

۱۵ آنگه در او چند قول گفتند:

یکی آن که^۱ اصل «حاشی» بوده است به الف، برای کثرت استعمال الف

بیسفگندند، چنان که گفتند: لِأَبِّ لَكَ وَلَا أَبِّ لِشَانِيكَ، وَالْأَصْلُ: لَا أَبَا لَكَ،

۱. آج، لب + شعر.

۲. آو، بم، آب، آه، آج؛ یائی.

۳. آب، آو، آج؛ یائی.

۴. آو، بم، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۵. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۶. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۷. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۸. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۹. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۱۰. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۱۱. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۱۲. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

۱۳. آو، بم، آب، آج، آو، آج؛ اکبرته؛ آب؛ اکبرن.

وچنان که حذف کردند از «لِیم» و «بیم» و «عمم». و ابوعلی گفت: حاش و حشا و حاشی^۲ سه لغت است، قال^۳:

حَشَا رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنَّ فِيهِمْ
وَأَمَّا «حاشی» فكَقُولُ الشَّاعِرِ:

حاشی اَبی تَسْوِبَانَ إِنَّ بِهِ
۵ صَمْنًا^۴ عَنِ الْمَلْحَاوِ وَالشَّنَمِ

و ابوعلی گفت: این کلمت دو معنی دارد [۱۵-ر]: یکی حرف جرّ و یکی فعل ماضی. أمّا حرف جرّ صورت نبتدد این جا، پس فعل ماضی باشد و فاعل او یوسف باشد، یعنی: حاش یوسف - علیه السلام - مِمَّا قُرِفَ^۵ بِهِ لِلَّهِ تَعَالَى، ای صَارَفِي حَشًا وَفَاجِيَةً مِنْ ذَلِكَ لِمَا نَرَى^۶ فِيهِ مِنَ الْعِيفَةِ وَالصَّلَاحِ. گفتند: ما او را از این کار که بر

۱۰ او تهمت می کنند^۷ دور می بینیم^۸ و برکناره می بینیم از آنچه در او دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عقّت و صلاح. ما هَذَا بَشْرًا؛ این نه آدمی است، و این «ما» عمل «لَيْسَ» کند، رفع اسم و نصب خبر، و أَعْمَشَ خواند: «ما هَذَا بَشْرًا» بر آن که «أَعْمَالٍ» «ما» نکرده، و این لغت اهل نجد است و بنی تمیم، و أنشد الفراء:

وَيَزْعُمُ حَيْلٌ^۹ أَنَّهُ قَرَعُ قَوْمِهِ
وَمَا أَنْتَ قَرَعٌ يَا حَيْلٌ^{۱۰} وَلَا أَضَلُّ
وَأَنشد أيضاً:

۱۵

لَشَتَانٌ مَا أَنسَى وَبَنُو بَنُو أَبِي
جَمِيعاً فَمَا هَذَا مِنْ مُسْتَوْبَانِ
وَكُلُّ فِتْنٍ وَالْمَوْتُ بِلْتَفِيَانِ

۱. آو، بیم، آب، آز، آج: الم.

۲. قم: حاشا.

۳. آز + الشاعر.

۴. همه نسخه بدلیها بجز قم: فلقول.

۵. قم، آو، بیم، آز، آج: ای: لب: بی.

۶. قم، آو، بیم، آج: ضنا: آب، آز: صبا.

۷. قم، لب: المحافة: بیم، آج: الملجاء.

۸. آو، بیم، آب، آز: حرف: آج: حرف.

۹. آز: بری.

۱۰. آو، بیم، آب، آز: می بینم.

۱۰. همه نسخه بدلیها بجز قم: می نهند.

۱۲. اساس: جر، با توجه به قم و فحوای جمله تصحیح شد.

۱۳. قم: بدان که.

۱۵. آب، آز: جیبیل: بیم، آج: حل.

۱۴. بیم، آج: حل: آب، آز: جیل.

۱۶. همه نسخه بدلیها بجز بیم: تَمَنُّوا إِلَيَّ.

وَأَبُو الْحُوَيْرِثِ الْحَنْفِيُّ خَوَانِد: «مَا هَذَا بَشَرِيَّ^۱» ای بِمُشْتَرِي^۲، چنین شخص
خریده نباشد و بنده نتواند بودن. إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ؛ این نیست إِلَّا فرشته ای
کریم، و «إِنْ» به معنی؛ حرف نفی است، و المعنی: مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ؛ زلیخا گفت: آن زنان ملامت کننده را که
تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند روی ملامت
به ملامت خود نهادند و بدانستند که ایشان به ملامت اولی ترند، و زلیخا دست یافت
و عذرش روشن شده. فَذَلِكُنَّ الَّذِي، «ذَا»^۳ اشارت است به یوسف و «كُنَّ»
خطاب ایشان است، گفت: این آن شخص است که شما^۴ مرا در حق او ملامت
می کردی.^۵

أَقُولُ قَوْلَ زَلِيخَا مِنْ عَوَادِلِهَا هَذَا الْعَزِيمُ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ
آنکه بر خویشتن اقرار داد:^۶ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ؛ و من او را
مراودت کردم و مطالبه از نفس او. فَاسْتَعْصَمَ؛ خویشتن نگاه داشت از من و امتناع
کرد، از همه جهان به کار یوسف در این مسأله زلیخا نزدیک تر بود، او می گوید:
فَاسْتَعْصَمَ، و مجبران می گویند: فَاسْتَعْصَمَ. آن زنان او را گفتند: چرا فرمان او نکنی؟
گفت: فرمان خدای رها نکنم و فرمان او کنم عند آن زلیخا گفت: وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا
أَمَرُهُ؛ اگر آنچه میش فرمایم نکند لَيُسْجَنَنَّ؛ به زندانش باز دارند و از جمله ذلیلان و
خواران شود. او را تهدید کرد به زندان و مذلت، و «نون» تأکید ثقیله و خفیفه و
«لام» فی قوله: لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا^۷ مِنْ الصَّاغِرِينَ برای جواب قسمی مضمرا آورد،
والتقدير: وَاللَّهِ لَيُسْجَنَنَّ. يُرْجَعُ إِلَى لَفْرَقَةِ الْمُتْلِحَةِ^۸.

۱. قم: ابوالحریرث.

۲. بم، آز، آج، لب: بشرأ.

۳. آو، بم، آب، آج، آز: لمشتری.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم + ما.

۵. همه نسخه بدلها + گفت.

۶. آب، آز: اذا.

۷. آو، بم، آب، آز: قال.

۸. آز: ندارد.

۹. آب، آز: دارند.

۱۰. آو، بم: ندارد.

۱۱. بم: ندارد.

۱۲. آو، بم، آج، لب: لیکونن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۳. عبارت عربی اخیر در هیچ کدام از نسخه بدلها نیست، رک: استدراک ص ۳۵۵.

یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ، روی از ایشان وحیث ایشان بگردانید و با خدای تعالی به مناجات گفت^۱: خداوند^۲ من و پروردگار من! من^۳ زندان دوست تر می دارم از آنچه ایشان مرا با آن می خوانند. و این دلیل آن می کند که هر یکی از ایشان در او طمع کرد^۴ و استدعا کرده^۵ او را، یا بر عموم^۶ می گوید برای آن که زلیخا از ایشان بود، یعنی اگر هر یکی از ایشان^۷ هم آن^۸ دست یابند که زلیخا، همان کنند از استدعا که او کرد^۹.

اگر گویند چگونه گفت: رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ هِمَّا يَدْعُونَنِي^{۱۰} إِلَيْهِ، و باز داشتن ایشان او را در زندان معصیت بود و آنچه او را با آن دعوت می کردند هم معصیت بود، چگونه گفت: معصیتی دوست تر^{۱۱} دارم از معصیتی؟ گوییم از این دو جواب گفتند: یکی آن که مراد به «أَحَبُّ» أَحَقُّ وَأَسْهَلُ است، یعنی زندان^{۱۲} مرا آسان تر آید و صبر کردن بر آن هوان و مذلت و مقام در زندان مرا خوش تر آید و توطین نفس بر آن، از آن که اجابت کردن ایشان یا ملتَمَسشان^{۱۳}. و این چنان بود که یکی را از ما مخیر کنند میان دو مکروه: [۱۵-پ] یکی خوارتر^{۱۴} یکی سخت تر^{۱۵}، او گوید: هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ. و وجهی دیگر آن که مراد آن است که: سَجْنِي نَفْسِي وَتَوَطَّيْنِي لَهَا وَصَبْرِي عَلَيْهِ [أَحَبُّ]^{۱۶} إِلَى مِنْ فِعْلِ الْمَعْصِيَةِ، اگر گویند: این خلاف ظاهر است، گوییم: لا بُدَّ است از آن که مخالفت ظاهر کنند برای آن که محبت در آیت تعلق دارد به چیزی که ارادت صحیح نباشد که متعلق بود به او، و آن «سَجْنِ» است. و سَجْنِ بنیان مخصوص

۱. آج، لب: مناجات کرد گفت. ۲. آرز: خداوند؛ آج، لب: خدای.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد. ۴. آو، بم، آب، آرز: کردند؛ آج، لب: کرده بودند.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: کردند.

۶. قم: به این عموم؛ آو، بم، آج: با او بر عموم؛ آب، آرز: تا او بر عموم.

۷. همه نسخه بدلها + بر من. ۸. همه نسخه بدلها: همان.

۹. آب، آرز: که او کرد از استدعا.

۱۰. اساس و قم: تدعوننی که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: دوست. ۱۲. آرز: زنان.

۱۳. آب: با ملتَمَسات؛ آرز: با ملتَمَسان. ۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم: آسان تر.

۱۵. آو، بم: سخت تر.

۱۶. اساس: ندارد، با توجه به معنی جمله، از قم افزوده شد.

باشد، و اجسام موجوده باقیه بیان کردیم که صحیح نباشد که مراد بود، لابد تقدیراً فعلی باید کردن که صحیح بود که ارادت به آن تعلق دارد، ایشان گفتند: سَجَّئُهُمْ إِيَّائِي فِي السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ، وما گفتیم: صَبْرِي فِي السَّجْنِ أَوْ سَجْنِ نَفْسِي عَنِ الْمَعْصِيَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ. و ما به این اولی تریم که با ما دلیل است و با ایشان^۳ نیست. و یعقوب خواند: «رَبِّ السَّجْنِ» بفتح «سین» علی المصدر، و بر این قراءت این تأویل نیک بود و ایشان اولی تر نباشند^۴ که گویند: سَجَّئُهُمْ إِيَّائِي فِي السَّجْنِ، از آن که ما گوئیم: سَجَّئِي نَفْسِي عَنِ الْمَعْصِيَةِ، بل ما اولی تریم لِتَمَكُّنِ الدَّلِيلِ. وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ؛ و اگر کید ایشان از من بر نگردانی به الطاف و مرا با خود رها کنی، أَصْبُ إِلَيْهِنَّ؛ من میل کنم به ایشان وَالصُّبُو؛ التَّمِيلُ، يُقَالُ: صَبَا إِلَيْهِ يَصْبُو صُبُوءًا، و مِثْلُ الصَّبِيِّ لِمِثْلِهِ إِلَى اللُّهُوِّ وَاللَّعِبِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

إِلَى هِنْدٍ صَبَا قَلْبِي وَهِنْدٌ مِنْهَا يُضْبِي^۵
وَقَالَ آخَرُ:

صَبَا قَلْبِي وَمَا إِلَيْكَ مَيْلًا وَأَرْقَنِي خَيْالِكَ يَا أُتَيْلًا^۶
و اگر لطف تو مرا در نیاید من از جمله جاهلان باشم^۷، یعنی ممکن بود که اگر تو لطف نکنی من ارتکاب این معصیت کنم چه در مقدور او بود، و آنکه از جمله جاهلان باشم.

حق تعالی گفت: فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ؛ خدای او را اجابت کرد و کید ایشان صرف کرد از او! و اگر چنانستی که مجبران^۸ گفتند، نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصروف، برای آن که آنچه^۹ معصیت بود از عزم بر قبیح، و جُلُوسُهُ^{۱۰} مِنْهَا مَجْلِسَ الْخَائِنِ حاصل بود، عَلِيٌّ قَوْلِهِمُ الْفَاسِدِ الشَّنِيعِ. و این آیت نیز از جمله ادله است بر

۱. آب، آرز، تقدیم.

۲. آو، بم، آب، آرز، آج: ضریبی.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم + دلیل.

۴. قم: باشند.

۵. مل: نصیبی؛ همه نسخه بدلهای + وَأَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

۶. آج: ابتلا.

۷. آج: هم.

۸. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: از او صرف کرد.

۹. آج، لب: جلوسها.

۱۰. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: ندارد.

عصمت یوسف - علیه السلام. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ که او شنواست اقوال ایشان^۱ را و عالم است به احوان ایشان.

واهل معانی گفتند، در آیت حذفی هست و تقدیر آن است: **وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي ثَمْرَةَ كَيْدِيهِنَّ أَوْ عَاقِبَةَ كَيْدِيهِنَّ**، برای آن که کید ایشان دعوت و مراودت و مطالبه بود و آن حاصل بود و آنچه مدفوع و مصروف بود از او، معصیت بود که ثمره کید ایشان بود و این^۲ از جمله حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه باشد.

قوله: **ثُمَّ بَدَأْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِ**؛ آنگه روی رای ایشان چنان راه داد و **بَدَأْتَهُمْ**؛ ظَهَرَتْ لَهُمْ باشد پس از آن که آیات و دلالات بدیدند و بدانستند که مجرم زیخاست - که یوسف را محبوس کنند - تا ابهام^۳ کنند بر مردمان که گناهکار^۴ یوسف است و زیخا بی گناه. و **أَمَّا فَاعِلٌ** «بَدَأَ» زمانی گفت: فاعل او مضمراست، **أَي بَدَأْتَهُمْ** ۱۰ **رَأَى**، و اگر چه ذکر زنان رفته است چون عزیز و دیگر کس با ایشان مضاف شدند، «لَهُمْ» گفت^۵، **تَغْلِيْبًا لِلْمُذَكَّرِ عَلَى الْمَوْثُوثِ**. و کذلک: **لَيَسْجُنُهُ**، فعل جماعت مردان^۶ است با «نون» تأکید مشدّد^۷ و «نون» تأکید هم برای إضمار قسم است، و التقدیر: **بَدَأْتَهُمْ أَنْ أَقْسَمُوا لَيَسْجُنُنَّهُ**. و روا بود که «أَنْ» مع الفعل که مُقَدَّر است فاعِل «بَدَأَ» باشد. اما آیات: پیرهن دریده و گواهی^۸ گواه و **قَطَّعُ الْإَيْدِي وَأَعْتَرَفُ الْمَرَأَوْ**. و ۱۵ «حتی» حرف جرّ است به معنی «إِلَى» و «حِينَ» این جا مدتی است نامعین چنان که ما گوئیم: روزی چند تا بادی به سر این کار بجهد^۹.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ، در کلام حذفی هست [۱۶-ر] و التقدیر: **فَسُجِنَ** ۱ **وَدَخَلَ مَعَهُ**، این بگفتند و یوسف را به زندان فرستادند. سُدَى گفت: سبب حبس یوسف آن بود که زیخا گفت شوهرش را: این غلام کنعانی مرا رسوا بکرد^{۱۰} در میان ۲۰

۱- آو، بم، آب، آو، آج: اینان.

۲- آو، بم، آج: اتهام.

۳- بم: ندارد.

۴- بم: نون مشدّد؛ آب، آو: نون تأکید؛ آج، لب: نون تأکید ثقله مشدّد.

۵- آو، بم، آب، مل، آو: گواهی.

۶- آو، بم، مل، آو، آج، لب: فسجن؛ قم: ندارد.

۷- همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

۸- آو، بم، آب، آو، آج: ندارد.

۹- مل: گناه.

۱۰- بم: مرد.

۱۱- مل: در گذرد.

مردمان، او می گوید من مراودت کردم او را، و من نمی توانم با هریکی تفریر عذر خود کردن^۱، یا مرا دستور باش تا برون^۲ روم و عذر خود ظاهر کنم یا او را محبوس کن^۳ تا نیز حدیث من نکنند^۴ و مردم این حدیث نیز^۵ از زبان فرو نهند^۶.

عزیز پیش ملک رفت و گفت: مرا غلامی است اکنون از او گناهی^۷ در وجود آمد ۵
بفرمای^۸ تا او را به زندان برند. ملک بفرمود تا یوسف را به زندان^۹ بردند^{۱۰} و با او دو جوان^{۱۱} را به زندان بردند: یکی خوان سالار^{۱۲} ملک بود و یکی شراب دار، و گفتند: دو غلام بودند ملک را^{۱۳}، نام خوان سالار^{۱۴} مجلث^{۱۵} بود و نام شراب دار نیو^{۱۶}، و ملک بر ایشان خشم گرفته بود، و سبب خشم او آن بود که او را خبر دادند که^{۱۷} خوان سالار تدبیر آن می کند که او^{۱۸} را زهر دهد و ساقی در آن^{۱۹} خبر می دارد و با هم راست کرده اند. ۱۰

و سبب این آن بود که جماعتی که ایشان را از ملک رنج بود از اهل مصر و رعایا خواستند تا ملک را زهر دهند، ممکن نشد ایشان را الا از ره طعام و شراب. این هر دو غلام را بفریفتند و ایشان را مالهای بسیار وعده دادند، خوان سالار مال بستد و زهر بستد^{۲۰} و در طعام کرد و ساقی پشیمان رسید^{۲۱} و مال بستد و زهر بستد. چون وقت طعام و شراب آمد خوان سالار به عادت طعام پیش آورد^{۲۲} و بنهاد. شراب دار ۱۵

۱. قم: با هریکی عذر خود کردن؛ دیگر نسخه بدلهای: عذر خود تفریر کردن.

۲. آب، مل، آه، آج، لب، بیرون.

۳. بم، او محبوس کن.

۴. آج: نکنند.

۵. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۶. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۷. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۸. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۹. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۰. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۱. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۲. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۳. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۴. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۵. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۶. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۷. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۸. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۱۹. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۲۰. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۲۱. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

۲۲. آو، بم، آب: از زبان بنهند؛ مل: من از زبان مردنها اوقتم.

بیامد و گفت: أَيُّهَا الْمَلِكُ! لَا تَأْكُلْ هَذَا الطَّعَامَ فَإِنَّهُ مَسْمُومٌ؛ این طعام مخور که زهر آلود است. خوان سالار گفت: أَيُّهَا الْمَلِكُ! آن شراب که او دارد نیز زهر آلود است آن مخور. ملک گفت: چنین است؟ گفت: دروغ می‌گویند. گفت: او نیز دروغ می‌گوید. ملک ساقی را گفت: آن شراب بازخور، او شراب بازخورد، او را گزند نکرد که در او زهر نبود. صاحب طعام را گفت: این طعام بخور، نخورد و ابا کرد. ملک گفت: تا ۵ بهیمة ای را بیاوردند و آن طعام به او دادند. بخورد و در حال بمرده. ملک فرمود تا هر دو را به زندان بردند و یوسف - علیه السلام -^۲ در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از دل تنگی و دل مشغولی خوابهای آشفته بسیار بینند و برای این صالح بن عبدالقدوس می‌گوید این^۳ آیات، چون مهدی او را در زندان کرد به تهمت زندیقی^۴:

۱۰ خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَنَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا إِذَا دَخَلَ السَّجَانُ نَوْمًا لِحَاجَةٍ وَنَفْسُحُ^۶ بِالرُّؤْيَا^۷ وَجُلُّ حَدِيثِنَا فَإِنْ حَسَّتْ لَمْ تَأْتِ الْعَجَلَى وَأَنْطَأَتْ ظَلَوِي دُونَنا الْأَخْبَارَ^۸ إِسْحَنُ مَسْنَعُ فَبَرْنَا وَلَمْ نُدْفِنُ فَتَحْنُ بِمَعْرَلِ أَلَا أَحَدٌ بَأْوِي لِأَهْلِ مَحَلَّةِ

۱۵ قَلَسْنَا مِنَ الْأَحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى عَجِينَا وَقُلْنَا جَاءَ هَذَا^۹ مِنَ الدُّنْيَا إِذَا نَحْنُ اصْبَحْنَا^{۱۰} الْحَدِيثُ عَنِ الرُّؤْيَا^{۱۱} وَإِنْ قُبِحَتْ لَمْ تَحْسَبِ وَأَنْتَ عَجَلَى لَهُ حَارِسٌ تَهْدِي^{۱۲} الْعَيْونُ وَلَا تَهْدِي^{۱۳} مِنَ النَّاسِ لِأَنْحَسِي^{۱۴} فَتَنْغَسِي^{۱۵} وَلَا تَنْغَسِي^{۱۶} مُقِيمِينَ فِي الدُّنْيَا وَقَدْ فَارَقُوا الدُّنْيَا

و گفته اند در وصف زندان و زندانیان^{۱۷} به از این آیات نگفته اند.

۱. مل: این؛ آج، لب: از آن.
 ۲. آو، بم، آج، لب: از.
 ۳. مل: جا جدا.
 ۴. بم، آج، لب: بالقتیاء.
 ۵. آو، بم، آج: من الحدیث الرؤیا؛ مل: من الرؤیا؛ لب: من الحدیث عن الرؤیا.
 ۶. آج، لب: فلم.
 ۷. آو، بم، آج، لب: یهدی.
 ۸. آو، بم، آج، لب: لا تغسی.
 ۹. آو، بم، آج: فیغسی؛ لب: لا تغسی.
 ۱۰. آج: زندانیان.
 ۱۱. آو، بم، آج، لب: از آن.
 ۱۲. آو، بم، آج، لب: از.
 ۱۳. مل: جا جدا.
 ۱۴. بم، آج، لب: بالقتیاء.
 ۱۵. آو، بم، آج: من الحدیث الرؤیا؛ مل: من الرؤیا؛ لب: من الحدیث عن الرؤیا.
 ۱۶. آج، لب: فلم.
 ۱۷. آو، بم، آج، لب: یهدی.
 ۱۸. آو، بم، آج، لب: لا تغسی.
 ۱۹. آو، بم، آج: فیغسی؛ لب: لا تغسی.
 ۲۰. آج: زندانیان.

چون زندانیان بامداد برخاستند^۱ هر یکی چند خواب مختلف دیده و روی به یوسف نهادندی^۲ و خوابها پرسیدن گرفتندی^۳ و او تعبیر می کردی. ایشان خواستند تا تجربه کنند این خوابها [۱۶-پ] ببنداختند و گفتند: ما در خواب دیدیم - و ندیده بودند - خوان سالار گفت^۴: در خواب دیدم که نان بر سر داشتمی^۵ و مرغان هوا نان از سر من می خوردندی^۶ و شراب دار گفت: من در خواب دیدمی^۷ که انگور می فشاردمی^۸ و به خداوند گارا^۹ می دادمی.

عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس از رسول صلی الله علیه و علی آله که هر که او خوابی^{۱۰} ندیده باشد گوید^{۱۱} دیدم، و در خواب دیده دروغ گوید^{۱۲}، روز قیامت دو جو^{۱۳} به دست او دهند و او را تکلیف کنند تا بر یک دگر^{۱۴} بندد. و هر که او گوش با حدیث قومی^{۱۵} کند که ایشان نخواهند که او آن شنود^{۱۶}، فردا^{۱۷} قیامت سرب در گوش او گذارند^{۱۸}، این قول عبدالله مسعود است^{۱۹}.

بهری^{۲۰} دگر گفتند: خواب راست بود و آن را حقیقتی بود و آنچه گفتند در خواب دیدند. محمد بن جریر الطبری گفت: خواب بر عکس دیدند بدل کردند آن را، او خواب این بر خود بست^{۲۱} و او خواب آن بر خود بست. چون یوسف - علیه السلام - تعبیر کرده آن که صاحب خواب بد^{۲۲} بود گفت:

۱. قم، مل: برخاستندی.

۲. لب: روی یوسف کردندی؛ آج: روی به یوسف کردندی.

۳. مل: خوابها پرسیدندی.

۴. قم + من.

۵. آن داشتی.

۶. مل: می ربودند.

۷. همه نسخه بدلها: دیدم.

۸. آج، لب: می فشاردمی.

۹. آن: خداوند.

۱۰. آج، لب: خواب.

۱۱. آو، آج، لب + خواب + آب، آو + در خواب.

۱۲. آب، آن: گوید در خواب دیدم به دروغ.

۱۳. آو، به: جودانه و آب، آن، آج، لب: دانه جو.

۱۴. مل: نا گره بر او.

۱۵. مل: کسی.

۱۶. آب، آج، لب: بشنود.

۱۷. قم، مل، آب، آن، آج، لب: فردای؛ آو، بم: فردا قیامت/در قیامت.

۱۸. قم، آن: گذارند؛ مل: ریزند گداخته.

۱۹. مل: عبدالله مسعود این قول گفت.

۲۰. آب، آن: بعضی.

۲۱. مل: نهاد.

۲۲. قم: نیک.

حاشا آن خواب نیک من دیده‌ام و خواب بد او، یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: **فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ**.

- مجاهد گفت: اول که این دو غلام آمدند که^۱ از او خواب پرسند، او را گفتند: ای جوان تو سخت نیکو روی^۲ و بخرد و بخیر جوانی^۳، ما تو را^۴ دوست می داریم. او گفت: به خدای بر شما که مرا دوست نداری^۵ که هر^۶ که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم^۷. عمه من مرا دوست داشت و خواست تا مرا بر خود باز گیرد کمبری از ابراهیم به میراث یافته بود بر میان من بست و من خفته^۸ و بی خبر از آن، آنکه مرا تهمت دزدی نهاد^۹ تا بعلمت آن یک سال مرا بنزد خود باز گرفت. و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یک سال سارق را خدمت مسروق^{۱۰} منه بباستی کردن. و اگر پدر مرا دوست داشت^{۱۱} در محنت برادران افتادم تا مرا به چاه افکندند و به بندگی بفروختند. و اگر زلیخا گفت: تو را دوست دارم مرا به محنت زندان افکند^{۱۲}. زنهار^{۱۳} مرا دوست مدارید^{۱۴}. گفتند: ما تو را دوست داریم^{۱۵} و ما را با تو آلف^{۱۶} می باشد.
- آنکه همه روز^{۱۷} بیامدندی^{۱۸} و حدیث او می شنیدندی و بر او^{۱۹} آفرین می کردندی، تا شبی در خواب دیدند آنچه خدای حکایت کرد از ایشان، بر دگر روز بیامدند و پیش او بنشستند^{۲۰} و گفتند: **أَيُّهَا الْعَالِمُ! مَا دُوشَ هَرِيكِي خَوَابِي دِيْدَه اِيْم اِكْر دِسْتُوْر**

۱. همه نسخه بدلها: نا. ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: نیکو روی.

۳. آو، بم، مل، آج، لب: بخرد جوانی.

۴. آو، آب، آژ، مدارید، قم، بم: مداری.

۵. مل: مرا به بلای عظیم افکند اول.

۶. مل: که من خفته بودم.

۷. مل: داشتی.

۸. آو، بم، آب، آژ، آج، لب: زینهار.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: می داریم.

۱۰. بم: هر روز.

۱۱. آج، لب: همه آمدندی.

۱۲. مل + تناء.

۱۳. آو، بم: آمدندی، آب، آژ شدند، آج، لب: ندارد.

۱۴. آج، لب: آمدندی.

۱۵. مل + تناء.

۱۶. آو، بم: آمدندی، آب، آژ شدند، آج، لب: ندارد.

۱۷. آج، لب: آمدندی.

۱۸. مل + تناء.

۱۹. آو، بم: آمدندی، آب، آژ شدند، آج، لب: ندارد.

باشی^۱ پیرسیم و تو آن را تعبیر فرمایی^۲. گفت: بگو^۳.

ساقی گفت: من در خواب دیدم که پنداشتمی که در بستانی ام^۴، رزی بود^۵ و تا کسی^۶ از آن رز سه خوشه انگور داشت من بگرفتمی و کأسِ مَلِک به دست من^۷ بودی در آن جا فشردمی و مَلِک را دادمی تا باز خوردی^۸.

و جوان سالار گفت: من در خواب دیدمی^۹ که سه سبد نان بر سر نهاده بودمی و بر آن جا آنوان طعامها بودی سباع الطیر و مرغانِ شکاری از سر من آن نان می خوردندی، فذلک قوله: وَدَخَلَ مَعَهُ الْيَسْجَنَ فَتَيَانٍ. رُجَاجِ گفت: ایشان مملوک را «فَتَى» خوانند اگر پیر باشد و اگر جوان، و دگر اهل لغت گفتند: «فَتَى» جوان با قوت باشد، قَالَ الشَّاعِرُ:

بَا عَزَّ أَهْلُ لَكَ فِي سَبْحِ فَنَى أَبْدَاً
وَقَدْ يَكُونُ شَبَابٌ غَيْرُ فَنِيَانٍ
قَالَ أَحَدُهُمَا؛ يَكِي از ایشان گفت: اینی اَرَانِي، حکایت حال است و افعال
شگ و یقین از میان همه افعال متعددی باشد به نفس فاعل بی آن که ذکر نفس
کنند، يقول القايل [۱۷-ر]: رَأَيْتُنِي وَعِلْمْتُنِي وَوَجَدْتُنِي^{۱۱} وَزَعَمْتُنِي وَكَذَا الْبَاقِي، و
رَأَيْتُكَ وَزَعَمْتُكَ وَوَجَدْتُكَ، وَلَا يُقَالُ ضَرَبْتُنِي وَالْقَتْلُ نَفْسِي، إِنَّمَا يُقَالُ:
ضَرَبْتُ نَفْسِي وَقَتَلْتُ نَفْسِي. أَغْصِرُ خَمْرًا، أَي عِنْبًا. و گفتند: «خَمْر» به لغت عمان
انگور باشد برای آن که خمر نتوان فشردن چه خمر خود فشرده باشد^{۱۲}. و در قراءت
عبدالله مسعود چنین است که: أَغْصِرُ عِنْبًا.
أَصَمِعِي گفت، مُعْتَمِرُ بْنُ سَلِيمَانَ گفت: اعرابی را دیدم که انگور داشت.

۱. آر، آج، لب: باشد.

۲. مل: کنی.

۳. مل، آب: بگوید.

۴. آو، بم، آب، آج، آر، لب: در بستانم؛ مل: در بستانی بودمی.

۵. قم: بودی.

۶. مل: شاخی؛ آج: ندارد.

۷. قم: بر من.

۸. آو، بم، آب، آر، آج، لب: باز خورد.

۹. مل: دیدم.

۱۰. آج: ندارد.

۱۱. قم: وجدنتی.

۱۲. بم + لا.

۱۳. مل: فشرده است.

۱۴. مل: مقیم.

گفتم: ما مَعَكَ؟ قَالَ: خَمْرٌ؛ چه داری؟ گفت: خَمْرٌ، و از این جا سرکه انگور^۱ را، «خَلَّ خَمْرًا» خوانند، یعنی خَلَّ الْعَيْبِ، و بعضی دیگر گفتند: خمر بر جای خود است و این چنان است که گویند: فُلَانٌ يَغْصِرُ الدُّهْنَ وَالزَّيْتِ، و إِنَّمَا هُوَ يَغْصِرُ مَا يُسْتَخْرَجُ مِنْهُ الدُّهْنُ وَالزَّيْتُ، یعنی تعاطی افعال^۳ می کند^۴ از غصیر که از آن جا خمر و دهن و زیت حاصل شود، و این قول سدید^۵ است. وَقَالَ الْآخَرُ؛ آن دیگر گفت: من دیدمی که نان بر سر گرفته ام^۶ و از بالای سر من مرغان می خوردند، قَا كَلَّ الطَّيْرُ، در جای صفت خُبْزٌ^۷ است. نَبَيْتُنَا؛ ما را خبر ده به تأویل آن. إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ که^۸ ما تو را از جمله محسان می بینیم. در او چند قول گفتند:

فَرَأَى كَلَّ، مِنَ الْمُحْسِنِينَ لِتَأْوِيلِ الرَّؤْيَا، یعنی ما تو را می بینیم که تأویل خواب نیک^۹ می دانی، و عرب کسی را که صنعتی داند و نیک^{۱۰} داند گویند: فُلَانٌ يُحْسِنُ كَذَا؛ فلان این صنعت نکومی داند. و بعضی دیگر گفتند: مِنَ الْمُحْسِنِينَ إِنِّيْنَا وَالْمُعْتَمِرِينَ عَلَيْنَا إِنْ عَبَّرْتُ رُؤْيَانَا^{۱۱}. ما تو را از جمله محسان و منعمان دانیم اگر تأویل خواب ما بگویی، و این قول محمد بن اسحاق است. ضحاک گفت: مراد آن است که ما تو را از جمله نکوکاران می بینیم^{۱۲} با زندانیان و او همه روز تعهد ایشان کردی، بیماران را معالجه کردی و آنان را که^{۱۳} جامه دریده بودی بدوختی و جامه ایشان بشتی و ایشان را تسلی دادی.

در خبر است که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان شد^{۱۴} اهل زندان را یافت دلتنگ و پژمرده^{۱۵}، ایشان را گفت: أَبْشِرُوا وَأَصْبِرُوا؛ صبر کنی و بشارت باد شما را

۱. همه نسخه بدلها: انگوری.

۲. آو، بم، آب، آن، آج، لب: بستصر.

۳. قم: ندارد؛ مل: افعالی.

۴. آو، آب، آن، آج، سدی.

۵. قم، بم، آو، مل، آج: خبر؛ آب، آن، خمر؛ لب: خیر.

۶. قم: یعنی.

۷. آو، بم، آج، لب: نکو؛ آب: نیکو.

۸. آو، آج، لب: رؤیا؛ مل: الرؤیا.

۹. آو، بم، آب، آن، آج، لب: از.

۱۰. آو، آج، لب: رفت.

۱۱. آو، بم، آب، آن، آج، لب: از.

۱۲. آو، آج، لب: رفت.

۱۳. آو، آج، لب: رفت.

۱۴. آو، آج، لب: رفت.

۱۵. مل: درمانده.

که خدای شما را بر این مزد^۱ دهد و فرج عاجل و ثواب آجل^۲، و رنج و صبر شما ضایع نیست. ایشان دل خوش و آسوده شدند و گفتند: رحمت خدای بر تو باد که تا^۳ تو این جا نبودی ما دلتنگ و رنجور بودیم^۴. چون تو در آمدی ما را به دیدار تو راحت و انس^۵ حاصل شد^۶ و متسلی شدیم، چه نکوست^۷ روی تو و خوی تو و حدیث تو، ما را خبر می دهی^۸ از مزد ما و کفارت ما و طهارت ما از گناه، و تا تو این جایی ما نخواهیم تا^۹ از صحبت تو مفارقت کنیم. فَمَنْ أَنْتَ يَا قَتِي؟ تو کیستی ای جوانمرد؟ گفت: أَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ صَفِيِّ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ ذَبِيحِ اللَّهِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ. عامل زندان او را گفت: ای پیغامبرزاده! والله اگر من توانستم تو را رها کردمی و لکن به آنچه^{۱۰} ممکن باشد در خدمت^{۱۱} او مراعات تو تقصیر نکنم هر کجا^{۱۲} که اختیار کنی و خواهی بنشین. فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ: إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^{۱۳}.

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ؛ گفت نیاید به شما طعامی که به روزی^{۱۴} شما کنند^{۱۵} و إلا من خبر دهم شما را به تاویل آن پیش^{۱۶} آن که به شما آید، این از جمله آن است که خدای تعالی مرا آموخته است. گفتند: این برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان^{۱۷} پرسیدند یکی بد است و از حق معبر^{۱۸} آن است که چون از او خوابی پرسند که بد باشد آن را تعبیر نکند [۱۷-پ] و از آن عدول کند و نگوید برای آن که ابوزرین العقیلی^{۱۹} گفت که از رسول -صلی الله علیه و علی آله- شنیدم که

۱. بم: ندارد. ۲. آج، لب + دهد.

۳. آج، لب: اگر آو، بم، آب، آرز: ندارد. ۴. مل: ما را همه غم دل تنگی بود.

۵. او، بم، آب، آن آج، لب: راحتی و انسی؛ مل: انس و راحت و تسلی.

۶. آو، آب، آن آج، لب: پیدا شد. ۷. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: نکوست.

۸. قم، آو، بم، مل، آج، لب: خبر دهی. ۹. مل: که.

۱۰. آج، لب: نا آنچه.

۱۱. آو، بم، آب، آن آج، لب + تو؛ مل: خدمت کردن.

۱۲. همه نسخه بد لها: هر جای که. ۱۳. قم، مل + قوله.

۱۴. آو، بم، آب، آن آج، لب: که روزی. ۱۵. مل: کند.

۱۶. آو، بم، آب، آن آج، لب + از؛ مل: از پیش.

۱۷. آو، بم، آرز، آب، آج، لب: ندارد. ۱۸. آو، بم، آب، آن آج، عاب:

۱۹. مل: ابوزر العقیلی.

گفت: إِنَّ الرُّؤْيَا عَلَى رَجُلٍ طَائِرٌ مَا لَمْ يُعَبَّرْ^۱ فَإِذَا عُبِّرَتْ وَقَعَتْ وَإِنَّ^۲ الرُّؤْيَا جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ^۳ جُزْءاً مِنَ النَّبُوءَةِ فَلَا تَقْضُهَا إِلَّا عَلَى ذِي رَأْيٍ، گفت: خواب بر پای مرغ^۴ پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند، چون تعبیر بکنند بیوفتند^۵ و خواب جزوی است از چهل و شش جزء از پیغامبری، خوابی که بینی جز با خداوند رای مگو.

آنس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: الرُّؤْيَا لِأَوَّلِ عَابِرٍ؛ خواب ۵
اول تعبیر کننده^۶ راست، برای این سبب یوسف - علیه السلام - تعلق کرد و از تعبیر کردن^۷ عدول کرد و برای آن آغاز^۸ حکایت علم خود کرد تا ایهام نیفکنند^۹ که او تعبیر آن خوابها نمی داند. گفت وقت مرا^{۱۰} این تعبیر ناگفتنی است و شما را نباید^{۱۱} که وهم آید که من به تأویل این^{۱۲} خواب عالم نیم^{۱۳} که هیچ طعام به شما نیارند. خلاف کردند^{۱۴} در آن که در خواب خواست یا در بیداری:

محمد بن اسحاق گفت: مراد آن است که هیچ طعامی به شما نیارند در خواب برای آن که او علم تعبیر می گفت. و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری خواست و غرض او آن بود تا^{۱۵} بنمایند که او احوال ایشان و علم غیب در باب طعام و شراب ایشان در بیداری داند، بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى.
ابن جریر گفت: عادت آن ملک آن بود که کسی را^{۱۶} از زندانیان^{۱۷} بخواستی کشتن، طعامی مخصوص فرستادی او را تا بخوردی، آنگه او را بفرمودی کشتن. و ابوعلی گفت: سبب این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم خود و معجز^{۱۸} و دلالت

- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱. آرز لم تعبیر. | ۲. قم: فأن. |
| ۳. آب، آرز من سبعین. | ۴. قم: برنا مرغی. |
| ۵. همه نسخه بدلهای جز قم: بیفتند؛ قم: ندارد. | ۶. آو، بم: کنند. |
| ۷. همه نسخه بدلهای: گفتن. | ۸. مل: برای آغاز آن. |
| ۹. بم، مل، آب، آرز، آج، لب: بیفکنند. | ۱۰. همه نسخه بدلهای: وقت را. |
| ۱۱. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: مبادا؛ قم، مل: نیادا. | |
| ۱۲. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: آن. | |
| ۱۳. آو، بم، مل، آب، آرز، آج، لب: نه ام. | ۱۴. قم: کرده اند. |
| ۱۵. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: که. | ۱۶. مل، آب، آرز + که. |
| ۱۷. قم + که. | ۱۸. همه نسخه بدلهای جز آج: علم معجز. |

نبوت^۱ با ایشان تقریر کند، و اول دعوت کند ایشان را با معرفت خدای^۲ و توحید او،
 ألا تَرَى^۳ إلی قَوْلِهِ: ذَلِكُمْ^۴ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي؛ آن از آن جمله است که خدای مرا
 باز آموخت^۵. «ذأ» اشارت است به آنچه^۶ می گفت، و «كُما» خطاب آن دو^۷
 مخاطب است اَعْنِي صَاحِبِي السَّجْنِ^۸، و «مِن» تبعیض راست و شاید که تبیین^۹ را
 بود، و «مَا» موصوله است و شاید که مصدریه بود^{۱۰}. إني تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
 بِاللَّهِ؛ و من رها کرده ام دین و طریقت قومی که ایشان به خدای ایمان ندارند و به
 سرای باز پسین، یعنی به قیامت کافرنند. وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَتَعْقُوبَ،
 آن جا^{۱۱} کشف کرد هم از نَسَب و هم از مذهب، و من پیروی می کنم دین و ملت
 پدران خود را که ابراهیم و اسحاق و یعقوبند. مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما
 را نیست که هیچ چیز را^{۱۲} انباز و شریک او کنیم^{۱۳}. وَقَوْلُهُ: «مِنْ شَيْءٍ»، «مِن»
 زیادت است تأکید نفی را^{۱۴}، وَالتَّقْدِيرُ: نُشْرِكُ^{۱۵} بِاللَّهِ شَيْئًا، «ذَلِكْ» اشارت است
 به این که گفت: مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، «مِن» تبیین راست؛ این از فضل خداست بر ما و
 بر جمله خلایق و لکن بیشتر مردمان شکر این نعمت نکنند، اما فضل او بر ما از آن
 جاست که ما را پیغامبر کرد، بر مردمان از آن جا که ما را بایشان^{۱۶} فرستاد تا ایشان را
 دعوت کنیم و بیان شرایع کنیم برای ایشان. آنکه با ایشان تقریر توحید کرد و نقض
 شرک، صورت استفهام است و مراد تقریر.

گفت: يَا صَاحِبِي السَّجْنِ؛ ای دورفیق زندان! عَازِبَاتٌ مُتَقَرِّفُونَ خَيْرٌ؛ خدایان
 پراکنده بهتر باشند یا یک خدای^{۱۷} قهر کننده؟ و برای آن گفت ایشان را این سخن

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. لب + خود. | ۲. آج، لب: ایشان را به خدای تعالی. |
| ۳. مل: بری. | ۴. مل: ذلک. |
| ۵. آو، بم، آب، آن آج: در آموخت. | ۶. آج، لب: با آنچه. |
| ۷. آب، آن این. | ۸. مل: صاحب السجن. |
| ۹. آب، آن: به تبیین. | ۱۰. آب، آن: باشد. |
| ۱۱. آو، آب، آن آج، لب: این جا. | ۱۲. آج، لب + به خدای. |
| ۱۳. مل: شریک گیریم او را. | ۱۴. آو، بم، آب، آن آج، لب: تأکید را. |
| ۱۵. آو، بم، آب، آن آج: بشرک. | ۱۶. آو، بم، آب، آن آج، لب: بایشان. |
| ۱۷. آو، بم، آب، آن آج، لب: یا خدای. | |

- که ایشان در زندان^۱ بتان داشتند^۲ و آن را می پرستیدند [۱۸-ر] و سجده می کردند، و برای آن پراگنده گفت که در شکل و صفت^۳ متفاوت بودند از کوچک و بزرگ و میانه از هر نوعی ساخته، و گفتند: معبودان مختلف را خواست از اصنام و آتش و آفتاب و نجوم و جز آن، و آنان که چنین باشند مقهور و مغلوب باشند و خدای تعالی یکی است بی همتا و^۴ انباز، و بی مثل و مانند و قاهر و غالب است و قادر بر هر چه خواهد. ۵
- آنکه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه می کردند از فساد رای^۵، چون اندیشه کنی^۶ شما بدون^۷ خدای نمی پرستی *إلا* نامهایی که بر نهاده ای شما و پدران شما، یعنی شما این اصنام را آلهه^۸ می خوانی. و «إله» آن باشد که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود و تا قادر نبود بر آن نتواند کردن^۹ و از او صحیح نبود، و تا حی نباشد^{۱۰} محال است که قادر بود^{۱۱}، چون اینان جمادند اجرای نام «إله» بر اینان^{۱۲} جز نام بی معنی نباشد. و این دلیل است بر آن که اسم مسمی نباشد. چه^{۱۳} اگر اسم مسمی بودی به نام *إله* که بر ایشان نهادند^{۱۴} ایشان *إله* بودند و عبادت ایشان واجب بودی و ایشان به صفت *إله* بودند، و این محال است. آنچه ادا کند به این هم باطل باشد.
- اگر گویند: چگونه گفت که شما نام می پرستی^{۱۵} و ایشان مسمی می پرستیدند از ۱۵ اصنام و اوئان؟ گوئیم: غرض *إلهیت*^{۱۶} است یعنی چیزی می پرستی^{۱۷} که بر او از *الهیّت* و استحقاق عبادت جز نام بی معنی نیست و آن نامها^{۱۸} که شما و پدران شما بر

مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی

۱. مل: و فرزندان.
۲. آز: در زندان داشتند.
۳. آج، لب: صورت.
۴. همۀ نسخه بدلهها بجز لب + گفت.
۵. اساس: که؛ با توجه به قم تصحیح شد.
۶. آز: بدان.
۷. قم، بم، مل: اله.
۸. همۀ نسخه بدلهها بجز مل: نبود.
۹. آج: تا حی نبود قادر نبود.
۱۰. آو، بم، آب، آن آج، لب: نام اله برایشان اجرا کردن.
۱۱. آو، بم، آج، لب: چرا.
۱۲. آو، بم، آب، آن آج، لب: نام پرستی.
۱۳. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.
۱۴. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.
۱۵. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.
۱۶. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.
۱۷. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.
۱۸. آو، بم، آب، آن آج، لب: نامهای؛ آز: نامی؛ آج، نامهایی.

این بتان نهاده‌ای^۱ که خدای تعالی به آن حاجتی نفرستاد. و قوله: سَمَّيْتُمُوهَا وقوله: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، هر دو در جای صفت اسماست. آنگه گفت: این احکام که شما کردی باطل است حکم نیست إلا خدای را. عز وجل. و او فرمود به حکم و به حکمت خود که جز او را نپرستند^۲.

۵ آنگه اشارت کرد به این جمله که ذکر او برفت و گفت: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ این دینی و طریقتی است راست مستقیم و لکن بیشتر مردمان ندانند از آن جا که نظر و تفکر نکرده باشند در دلیل، و این علمی است که إلا به طریق نظر حاصل نشود.

چون یوسف - علیه السلام - در این حدیث خوض کرد در این معنی اطناب و استقصا کرد و بکلی از سر جواب سؤال ایشان برفت، ایشان گفتند: جواب سؤال ما و تعبیر خواب ما بگو^۳. او گفت: توقف کنی از آن که مصلحت در این است، ایشان الحاح کردند، او گفت: أَمَا أَخَذُكُمْ قَيْسِي رَبِّهِ خَمْرًا، گفت: أما یکی از شما. و آن ساقی ملوک بود و نام او مجلث بود. تاویل خواب او آن است که او با سر کار خود رود و ملوک را خمر دهد، أما آن سه خوشه انگور که دید^۴ تاویل او آن است که سه روز در زندان بماند^۵. و اما تعبیر خواب آن دیگر که سه سبد^۶ دید در خواب و نان بر او مرغان^۷ می خوردند او سه روز در زندان بماند پس از آن او را بردار کنند و مرغان^۸ مغز سر او بخورند.

عبدالله مسعود گفت: چون این شنیدند پشیمان شدند گفتند: ما خوابی^۹ چیزی ندیدیم^{۱۰} ما بازی می کردیم تا تو را بیازماییم. یوسف - علیه السلام - گفت: آن رفت و قضا کرده شد^{۱۱}. فَضِيَ الْأَفْرَأْدِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ؛ برانندند و حکم بکردند به آن کار

۱. قم، بم، آو، نهادی؛ آج: نهادید؛ لب: نهادند؛ آب: نهاده آید.

۲. آو، بم، آج، لب: نپرستیدند.

۳. قم: بگوی؛ آو: بگزارن بم، آب، آن آج، لب: بگذار.

۴. آج، لب: دیده بود.

۵. مل: که سه نان سپید؛ آج، لب: سبد.

۶. قم، مل + از آن؛ آب، آن آج، لب + از او.

۷. آج، لب + از.

۸. مل: ما هیچ خواب ندیدیم؛ آو، بم، آب، آن: ما خوابی ندیدیم؛ آج، لب: ما خوابی ندیده بودیم.

۹. مل: گفت: قضا کردند.

که شما در او فتویٰ پرسیدی^۱.

- چون مدت برفت و سه روز بر آمد روز چهارم گماشتگان ملک آمدند^۲ و ایشان را از زندان برون^۳ بردند. یوسف - علیه السلام - گفت ساقی را که خواب نیک دیده بود [۱۸-پ]، و یوسف دانست که او را نجات خواهد بود: **اِذْ كُنْزِي عِنْدَ رَبِّكَ**؛ گفت: حدیث من یاد ده ملک را و پیش او ذکر من و حدیث من بگو. و در آن حال^۵ شیطان از یاد یوسف بیترد که نام خدای بَرَد^۴، جبریل آمد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه‌ای برد از زندان و بر زمین زد^۵ و زمین اول بشکافت، گفت: فرونگر^۶ تا چه می بینی^۷. او فرونگرید، گفت: زمین دوم می بینم، آن نیز بشکافت. گفت: فرونگر. در نگرید زمین سه ام^۸ بدید، و هم چونین^۹ تا هفت زمین بشکافت. گفت: فرونگر تا چه می بینی^{۱۰}. فرونگرید سنگی دید عظیم. گفت: سنگی می بینم بزرگ جبریل پَر بر آن سنگ زد و سنگ^{۱۱} بشکافت. از میان آن سنگ کرمی بیرون آمد^{۱۲} برگی سبز^{۱۳} در دهان گرفته. جبریل گفت: خدایت سلام می کند و می گوید: چه گمان بردی؟ پنداشتی من تو را فراموش کرده ام در زندان و این کرم را در زیر هفتم زمین در میان این سنگ فراموش نکردم؟^{۱۴} اکنون به عزت^{۱۵} که هفت سال این جا بمانی. یوسف گفت: و خدای از من راضی باشد؟ گفت: آری. گفت: اگر این که هفت است^{۱۶} هفتاد باشد، پاک ندارم.

در خبر است که چون یوسف - علیه السلام - جبریل را دید در زندان، او را گفت:

۱. قم: فتویٰ کردی.
۲. آو، بم: گماشتگان می آمدند.
۳. آو، مل، آب، آن، آج، لب: بیرون.
۴. قم: پر بزد بر زمین؛ آب، آن، آج، لب: پر بر زمین زد، که بر متن رجحان دارد.
۵. آب، آن: فرو نگرید.
۶. آو: تا چه بینی، بم، آب، آج، لب: تا چه بینی.
۷. قم: سوم؛ بم، مل: سیم؛ لب: سیوم.
۸. قم: آج، لب: چه بینی.
۹. همه نسخ بدلها: همچین.
۱۰. آو، بم، آب، آن: برون.
۱۱. آو، بم، آب، آن، آج، لب: سبزی.
۱۲. همه نسخ بدلها + من.
۱۳. آو، آب، آن، آج، لب: این هفت است، اگر.
۱۴. آو، آب، آن، آج، لب: این که هفت است اگر بم: این هفت است، اگر.
۱۵. آو، بم: گماشتگان می آمدند.
۱۶. مل: بردی؛ آو، بم، لب: ببرد.

يَا أَخَا الْمُؤْمِنِينَ مَالِي أَرَاكَ بَيْنَ الْخَاطِئِينَ، جبریل اورا گفت: يَا طَاهِرَ الظَّاهِرِينَ
يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَيَقُولُ لَكَ أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مَتَى إِذَا سَتَعْتَثَ بِالْأَدْمِيَّةِ^۱
وَعِزَّتِي لَا لَبْتُكَ فِي السِّجْنِ بِضَعِ سِنِينَ.

وَكُتِبَ الْأَجْبَارُ كُتِبَ: جبریل آمد - علیه السلام - و اورا گفت: خدایت سلام
می‌کند و می‌گوید: تو را که آفریدی؟ گفت: خدای. گفت: صورتت در رحم^۲ که
نگاشت؟ گفت: خدای. گفت^۳: بر پدر دوست و محبوب داشته^۴ که گردانیدی؟
[گفت: خدای، گفت تو را از محنت و کربت چاه که رها کنید؟ گفت: خدای.
گفت: تو را علم تعبیر خواب که آموخت؟] گفت: خدای. گفت: چرا استعانت
کردی به جز خدای؟

۱۰ اکنون بدان که در این اعتراضی نیست بر یوسف برای آن که حبس او در زندان
معصیت بود، و بر او بود که به هر طریق که گمان برد که او را در آن خلاص^۵ خواهد
بودن تمسک کند. اما عتاب خدای تعالی با او در این معنی برای ترک اولی بود و
پیغامبران ترک اولی و اخلال به مندوبات بسیار کنند و معاصی ایشان محمول بود بر
این و مأوول^۶ باشد به این معنی.
۱۵ و اما سبب بماندن او در زندان^۷ روا بود که مصلحت بگشته باشد، عند این
سؤال، پس از سؤال صلاح او در این بود و اگر چه پیش از سؤال به خلاف این بوده
باشد. و اگر گویند: سبب طول مقام او در حبس نه این بود هم روا باشد برای آن که
در آیت نه بر سبیل تعلیل است بل خبر مطلق است فی قوله: قَلْبٌ فِي السِّجْنِ بِضَعِ
سِنِينَ، و اگر مُعَلَّل بودی بر وجه عقوبت بودی و از فعل خدای بودی و بر سبیل
مجازات بر فعل او بودی، و خدای تعالی نسیان او را با شیطان حواله کرد و حبس او
معلوم است که از قبل آن ظلمه بود. چگونه توان گفتن که حبس او از خدای بود بر

۱. قم، مل، آج، لب: بین.

۲. آو، بم، آب، آج، لب: بالادمین؛ مل: بالادین.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم + مادر.

۴. همه نسخه بدلها + تو را.

۵. همه نسخه بدلها: دوست داشته و محبوب.

۶. نسخه اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

۷. قم، لب: خلاصی.

۸. مل: مامول.

۹. آو، بم، آب، آج، لب + هفت سال.

۱۰. لب: قبل.

جزای فعل شیطان؟

اما در این معاتبات روا باشد^۱ که لطف باشد او را و بسیاری مکلفان را در عهد او و پس از او چون بشنوند. کلبی گفت: پنج سال بود تا محبوس بود از آن پس هفت سال دیگر بماند تمامی دوازده سال، چون مدت محنت^۲ به سر آمد، و از ره فرج بر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت^۳ ملک در خواب دید که هفت گاو ۵ لاغر هفت گاو فربه را بخوردندی^۴ و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن درآمدی و آن را نیست کردی. او از خواب درآمدی^۵ ترسیده و مذعور^۶ و کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب برایشان عرضه کرد^۷ [۱۹-ر].

آیه ۴۳ قوله تعالی: وَقَالَ الْهَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ

وَسَبْعٌ سُتَبَلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَبَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا

تَعْبُرُونَ؛ گفت پادشاه: من دیدمی^۸ در خواب هفت گاو فربه را که بخوردی^۹ ایشان را

هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک، ای جماعت فتوی کنی مرا

در خواب من اگر شما خواب را تعبیر می کنی^{۱۰}

آیه ۴۴ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَخْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالِمِينَ؛ گفتند آمیخته

خوابهاست، و نیستیم ما به تأویل خوابها دانا!

آیه ۴۵ وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ؛ گفت آن

کس که برست از آن دو و یاد آمد او را پس روزگاری، من خبر دهم شما را به تأویل

آن بفرستی مرا.

آیه ۴۶ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ

۱. همه نسخه بدلها: بود.

۲. آو، بم، آب، آن لب: چون محنت؛ آج: چون اندوه و محنت.

۳. آو، بم، آب، آن آج، لب + که.

۴. آو، بم، آب، آن آج، لب: بخوردی.

۵. مل: مدهوش.

۶. آو، بم، آج، لب: دیدم.

۷. قم: به دانایان.

۸. آو، بم، آج، لب: درآمد.

۹. آو، بم، آن آج، لب: عرض کرد.

۱۰. قم: می خوردی.

۱۱. قم: او.

سُئِلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَبَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ؛ ای یوسف ای راستیگر! فتوی کن ما را در هفت گاو^۲ فربه که می خورد^۳ ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر خشک تا مگر من باز شوم^۴ با مردمان تا مگر ایشان بدانند.

آیه ۴۷ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَاتًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ؛ گفت: بکاری هفت سال پیوسته آنچه بدروی رها کنی درخوشه الا اندکی از آنچه^۵ بخوری.

آیه ۴۸ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِرُونَ؛ پس آید از آن پس^۶ هفت سال سخت بخورند^۷ آنچه از پیش^۸ نهاده باشی^۹ آن را الا اندکی از آنچه نگاه داری.

آیه ۴۹ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ؛ پس آید از پس آن سالی که در او فریاد رسند مردمان را و در او انگور فشارند.

آیه ۵۰ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأَ التَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ؛ گفت پادشاه: بیاریدش به من، چون آمد به او رسول، گفت: باز گرد با خداوندت پُرس از او^{۱۰} که چه بود آن زنان را که بیریدند دستهایشان^{۱۱} که خدای من به کید ایشان داناست!

آیه ۵۱ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ فُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ؛ گفت: چه کار بود شما را چون مطالبت کردی یوسف را از تن او^{۱۲}؟ گفتند: پرگست بادا^{۱۳}! ندانیم بر او هیچ بدی^{۱۴}! گفت زن عزیز: اکنون پیدا شد^{۱۵} حق

۱. قم، آو، بم، آج، لب: راستگوی.

۲. قم، آو، بم، آج، لب: گاووان.

۳. قم: می خورند؛ آو، بم، آج، لب: بخوردند.

۴. بم: که از آن.

۵. قم، آو، بم، آج، لب: از پس آن.

۶. آج، لب: بخورد.

۷. قم: باشند.

۸. قم: دستهای خود را؛ آو، بم، آج، لب: دستها.

۹. قم: پرگست بادا؛ آو، آج، لب: باز دارد؛ بم: یاد دارد.

۱۰. قم، آو، بم، آج، لب: بر او از بدی.

۱۱. قم، آو، بم، آج، لب: شود.

۱۲. آو، بم، آو، لب: نفس او.

۱۳. آو، بم، آو، لب: از پس آن.

۱۴. آو، بم، آو، لب: از پس.

۱۵. آو، بم، آو، لب: از پس.

۱۶. آو، بم، آو، لب: از پس.

۱۷. آو، بم، آو، لب: از پس.

من مطالبت کردم اورا از تن او، و او از جمله راستیگران^۱ است.

آیه ۵۲ **ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ**؛ آن تا بداند^۲ که من خیانت نکردم^۳ با او^۴ در غیبت و خدای رَه ننماید^۵ کید خیانت کنندگان را.

آیه ۵۳ **وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛ بری نمیکنم تن^۶ خود را که تن^۷ فرماینده است به بدی^۸ إلا آنچه ببخشد خدای من که خدای من آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۵۴ **وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنَا مَكِينٌ**؛ گفت پادشاه^۹ بیارید^{۱۰} او را به من تا برگزینم^{۱۱} او را برای خود. چون سخن گفت با او، گفت: تو امروز بنزدیک ما ممکن^{۱۲} و استواری.

آیه ۵۵ **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**؛ گفت: کن مرا بر خزینه های^{۱۳} زمین که من نگاه دار^{۱۴} و دانام.

آیه ۵۶ **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ [۱۹-پ] إِنَّا نَبَوُّا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**؛ هم چونین^{۱۵} تمکین کردیم یوسف را در زمین تا مقام کند از آن، آن جا که خواهد برسانیم رحمت ما به آن که خواهیم و ضایع نکیم مزد نکوکاران.

آیه ۵۷ **وَلَا أُجْرُ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلدِّينِ أَمْثُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ**؛ و مزدسرای پسین^{۱۶} بهتر است آنان را که ایمان آرند^{۱۷} و ترس کارباشند^{۱۸}.

۱. قم، آو، بم، آج، لب: راستگویان.

۲. آو، بم، آج، لب: بداند.

۳. آج، لب: کردم.

۴. لب: به راه ننماید.

۵. آو، بم، آج، لب: نفیس.

۶. آو، بم: بیاری، که با استعمال متن هم سازگارتر می نماید.

۷. آو، بم، آج، لب: برگزینم.

۸. اساس، قم، آو، آج، لب: خزینها؛ بم: خزاینها.

۹. قم، آو، بم، آج، لب: همچین.

۱۰. قم: آوردند.

۱۱. قم، آو، بم، آج، لب: با تمکین.

۱۲. آو، بم، آج، لب: نگاه داری.

۱۳. قم: باز پسین، آو، بم، آج، لب: آخرت.

۱۴. قم: و بودند که پرهیزگاری می کردند.

قوله تعالى: وَقَالَ الْمَلِكُ^۱، گفت ریتان بن ولید، یعنی مَلِکِ مِصر که من در خواب دیدم^۲ هفت گاو فربه که ایشان را هفت گاو لاغر می خوردند^۳ و هفت خوشه گندم سبز و هفت^۴ دیگر خشک که این خشک آن تر را بخوردی و نیست کردی. فتوی کنی^۵ مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می دانسی^۶. اِنِّي اَرَى، مِنَ الرُّؤْيَا. سَبْعَ بَقَرَاتٍ، برای آن سَبْعَ هفت بی «ها» که معدود مؤنث است و بَقَرَاتٍ جمع بقره باشد، جمع سلامت، واصل او از «بَقْر» باشد و آن شَقّ بود. سِمَانٌ، جمع سَمِين باشد و فِعال در جمع فَعِيل به معنی فاعل^۷ قیاسی مُقَرَّد باشد، نحو: طویل و طولال، و قصیر و قِصار، و عریض و عِراض، و کریم و کِرام. يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ، جمع عَجِيفٌ. وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ، «واو» عطف است علی «آری»، ای و آری سَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ، جمع سُنبَله خضراء، و فَعْلٌ^۸ فی جمع افعال صفة و فَعْلَاءٌ لِلْمؤنث قیاسی است مُقَرَّد نحو: احمر و حمراء و حُمَر، و اَضْفَر و صَفْرًا و صُفْرًا. و اَخْرَ، ای سَبْعٌ سُنبُلَاتٍ اُخْرٍ، جمع اَخْر و اَخْرِي، و او لا ینصرف است و عِلت منع صرف او صفت است و عدل چه او صفت سُنبُلَاتٍ محذوف است، و معدول است از اَخْرِيَات.

آنکه ایشان را گفت: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ؛ ای جماعت معروفان! اَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ؛ فتوی کنی مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می کنی.

قالوا؛ ایشان گفتند: اَضْفَاتُ اِخْلَامٍ، جمع ضِفَّتٍ، و ضِفَّتٌ دسته گندم^۹ باشد و

۱. قم + ایتونی به، چون مدت محنت یوسف - علیه السلام - به سرآمد و از ره فرح بسر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت تا ملک دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن درآمدی و آن را نیست کردی، او از خواب درآمد ترسیده و مذکور کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب بر ایشان عرضه کرد، پس گفت، یعنی ملک مصر.

۲. همه نسخه بدلها: دیدم.

۳. قم، آب: بخوردی؛ آو، بم، آو، آج، لب: می خوردی.

۴. قم: که هفت خوشه. ۵. آب، آو، آج، لب: کنید.

۶. قم + قوله. ۷. قم + بود.

۸. آج، لب: فعلیل. ۹. بم: جمع ضفث دسته گندم.

رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، ای رؤیا کَ أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ، وما ذَكَرْتَ أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ، وما تأویل خواب ندانیم. عند آن حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی هست که او علمِ تعبیر نیک داند، و ذلك قوله: وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا، گفت آن کس که برسته بود از ایشان، یعنی از آن دو صاحب سجن: وَأَدَّكَرَبَعْدَ أُمَّةٍ، افتعل من الذِّكْرِ. واصله إِذْ تَكَرَّرَ «تا» را «ذال» کردند لِقُرْبِ الْمَخْرَجِ، آنگه «ذال» را «دال» کردند هم برای این علت، آنگه ادغام کردند؛ و یاد آمد او را از پس مدتی. و «أُمَّة» این جا به معنی «حین» است و در شاذ خواندند: بَعْدَ أُمَّةٍ، ای بعد نیشانی. **آنا أَنبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ؛** من خبر دهم شما را به تأویل آن، مرا بفرستی پس از این. در کلام حذفی و اختصاری هست، والتقدير: فَأَرْسَلُونَهُ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى السِّجْنِ.

- ۱۰ قَالَ يُونُسُ: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**، او را بفرستادند چون به زندان رسید، یوسف را گفت: ای یوسف! و حرف ندا بیفکنند؛ **لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ وَالتَّقْدِيرِ**؛ یا یوسف؛ ای صدیق راستیگر^۹ در آنچه گویی از تعبیر خواب. و فِعْلٌ بِنَايِ مَبَالِغَتِ بَاشِدِ كِخْمِيرٍ وَ سِكِّيرٍ وَ شَرِيبٍ. **أَفْتِنَا؛** فتوی کن ما را. رمانی گفت: فتوی و فتیا دو لغت است، وحید^{۱۰} او جواب باشد از حکم معنی^{۱۱}، گفت: برای آن که جواب از نفس معنی آن را فتوی نخوانند، یقال: **اسْتَفْتَيْتُهُ فَأَفْتَانِي**^{۱۲}، در هفت گاف فربه که ایشان را می خورد هفت گاف لاغر، و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا بین مردم^{۱۳} شوم و ایشان را^{۱۴} خبر دهم تا بدانند.

یوسف - علیه السلام - گفت: تعبیر این خواب آن است و تدبیر این کار^{۱۵} که در این هفت سال نخمی که کاری^{۱۶} آنچه حاصل آید از^{۱۷} داخل [۲۰-ر] در خوشه رها

۱. آو، بم، آب، آز، آج، لب: است.

۲. آو، بم، آب، آز، آج، لب: که او تعبیر خواب.

۳. آج: ای نسیان.

۴. قم: بینداخت.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: راستگوی.

۶. آج، لب: یعنی.

۷. آو، بم: و افتانی.

۸. قم، مل: تا با مردم؛ آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا بر مردمان.

۹. آو، بم، آز، آب، آج، لب: بایشان.

۱۰. قم، آب، آز + آن.

۱۱. مل، آب، آز: کاربرد.

۱۲. آج، لب: از او.

کنی تا بماند^۱، الا اندکی که برای قوت به کارباید^۲. آنگه از پس آن هفت سال قحط آید قحطی سخت که هرچه در این هفت سال نهاده باشی^۳ ذخیره، همه خرج شود و خورده شود؛ جز اندکی از آنچه نگاه داری. آنگه پس از آن سالی آید سال فراخی و خصب^۴، سالی که در او فریاد مردمان رسند و در او عصر کنند و انگور فشارند و آنچه در او آبی و^۵ روغنی باشد.

قوله: **قَالَ تَزْرَعُونَ**، زرع هم^۶ کشتن باشد، يقال: زرع^۷ البذر، وهم رویانیدن، يقال: زرع^۸ الله، ای آنبت^۹، والزرع؛ الثبات. قال الله تعالى: **كَزْرَعِ أَخْرَجَ شَطْئَهُ**^{۱۰}.

دَابَّأ، ای؛ عادة، قال الله تعالى: **كَدَّأَبِ آلِ فِرْعَوْنَ**^{۱۱}... ای كعادة آل فرعون. ودأب، استمرار عادت باشد من قولهم: هودأبياً^{۱۲} يفعل^{۱۳} كذا، ای دایما مستمراً. والدأب^{۱۴}؛ التعب، وجملة قرآ به اسكان همزه خواندند مگر حفص که او به فتح همزه خواند. و قال: همالفتان، **كَشَمِعَ وَشَمِعَ**^{۱۵} **وَشَعِرَ وَشَعِرَ وَنَهَرَ وَنَهَرَ**. وجملة قرآ به همز^{۱۶} خواندند مگر ابو عمرو که او تخفیف^{۱۷} همز کرد. **فَمَا حَصَدْتُمْ**، حصد و حصاد، قطع زرع باشد، و برای آن فرمود که در سبیل رها کنی تا سوس و سپشه^{۱۸} در او نیفتد و مدتی دراز بماند.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ، ای **سَبْعُ سِنِينَ**. شداد^{۱۹}، جمع شدید. وقوله:

۱. آو، بم؛ نماند.

۲. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ آید.

۳. قم؛ خورده آید.

۴. قم، بم، آب، آو، آج، لب؛ عصیر.

۵. بم، آب، آو، آج، لب + نخم.

۶. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۹.

۷. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۱ و سورة انفال (۸) آیه های ۵۲ و ۵۴.

۸. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ آید.

۹. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ سمع.

۱۰. آج؛ خواند.

۱۱. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۲. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۳. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۴. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۵. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۶. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۷. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۸. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

۱۹. آو، بم، آب، آو، آج، لب؛ شیشه.

يَأْكُلْنَ، یعنی یفتین^۱؛ بخورند این سالهای قحط آنچه نهاده باشی^۲ در سالهای پیشین. و این بر دو وجه بود: یکی آن که «اکل» به معنی افنا^۳ باشد چون سال قحط بود و تخم نرویانند و مدد نباشد و خرج^۴ بود پنداری^۵ سال قحط آن را به فانی کرد. آنگه آن افنا و اهلاک^۶ را اکل خواند. و وجه دوم^۷ آن که مراد آن است: تَأْكُلُونَ^۸ فیهما؛ که شما در این سالها بخوری. آنگه سالها را به اکل وصف کرد، يُؤْتَوْنَ الْأَكْلَ ۵ فیهما، کما یقال: نَهَارٌ صَائِمٌ وَلَيْلٌ قَائِمٌ، وکما قال الشاعر:

نَهَارُكَ بَقَاتٌ وَلَيْلُكَ نَائِمٌ وَعَبْسُكَ يَا مَغْرُورٌ عَيْشُ الْبُهَائِمِ

و شدت در وصف سال، کنایت است از قحط. و گفته اند: شدت در هفت جای استعمال کنند: در کثرت^۹ و درمقد و زمان^{۱۰} و چشم و آلم و شراب و تن. و الاحسان؛ الاحراز، و الجعل فی الحِضْنِ.

۱۰

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ، العام؛ السنة، و اشتقاقه^{۱۱} مِنْ عَامٍ فِي الْمَاءِ يَغُومُ غَوْماً، إِذَا سَبَحَ^{۱۲} فِيهِ، برای سیرش^{۱۳} را. و «الف» او منقلب است از «واو» ببدلالت^{۱۴} قَوْلِهِمْ فِي الْجَمْعِ أَعْوَامٌ، وَالْحَوْلُ؛ السنة لِحَوْلِهِ وَدَوْرُهُ عَلَى النَّاسِ. يُغَاثُ النَّاسُ، غوث نفعی باشد بر سر شدتی و سختی. و غوث، فریاد رسیدن باشد؛ و اغاثه، مصدر او باشد. و استغاثه، فریاد خواستن باشد، و غیث بارانی باشد که در وقت حاجت بارد. و آن گیاه که به آن باران روید آن را «غیث» خوانند. وَفِيهِ يَعْصِرُونَ، جمله قُرْآنیه «یا» خواندند خبراً عن الغایب. و حمزه و کسائی به «تا» ی خطاب خواندند و مراد به «عصر»، هر چیزی که از او شرابی بگیرند چون: انگور و

۱۵

- | | |
|------------------------------|---|
| ۱. آرزو یفتین. | ۲. آو، بم، آب، آن آج، لب: بنهاده باشی. |
| ۳. آج: فنا. | ۴. آو، بم، آب، آرزو خروج. |
| ۵. همه نسخه بدلها: پنداری. | ۶. قم، آب، آرزو هلاک. |
| ۷. آج، لب: دگر. | ۸. آو، بم، آب، آرزو آج: یا کتون. |
| ۹. آو، بم: کرد آب، آرزو کوه. | ۱۰. آو، بم، زیان؛ آج: زیان. |
| ۱۱. قم: و استعامه. | ۱۲. آو، بم، آب، آن آج، لب: سیح؛ مل: شع. |
| ۱۳. آو، بم، آب، آرزو شیرش. | ۱۴. قم: بدلا عن. |
| ۱۵. آو، بم: الحوال. | |
| ۱۶. بم، آج، لب: لدوره. | |

سیب و بهی و هرچی^۱ که از او روغنی بگیرند، چون: کنجید^۲ و زیتون و جز آن^۳.
یعنی چنان که در سالها خصب بود،^۴ هم چنان^۵ شود.

و روایتی کردند^۶ از عبدالله عباس که او گفت: مراد به عصر^۷، حَلَب است،
یعنی شیر بسیار دوشی از گاف^۸ و گوسپند^۹ و شتر برای آن که چون گیاه بسیار
باشد ایشان را شیر بسیار باشد^{۱۰}. معنی سه ام^{۱۱}، [۲۰-پ] ابو عبیده و زجاج گفتند:
تَصْرُونَ، ای تَتَجُونَ، نَجاة الْمُعْتَصِرِ، ای الْمُتَلَجِّی، وَالْعَصْرَةَ؛ الْمُتَلَجِّی، وَالْإِعْتِصَارُ^{۱۲}؛
الْإِتِجَاء. قال عدی بن زید:

لَوْ بَغِيرَ الْمَاءِ خَلْقِي^{۱۳} شَرِقُ^{۱۴} كُنْتُ كَالْغَصَانِ بِالْمَاءِ اِعْتِصَارِي^{۱۵}
وقال ابو زبید الطائی:

صَادِبًا تَسْتَفِيْتُ^{۱۶} غَيْرَ مُعَانٍ^{۱۷} وَلَقَدْ كَانَ عَصْرَةَ الْمَنْجُودِ^{۱۸}

واصل این هم^{۱۹} از «عصر» است برای آن که تشنه چون اعتصار کند به آب،
اندک اندک می خورد او بمثابت عاصر باشد، فی عَصْرِ الْمَاءِ فی فیه. و نیز آن کس^{۲۰}
که التجا کند به کسی یا به جایی بمنزلت آن باشد که: يَتَخَلَّصُ مِنْ مَضِيقٍ إِلَى سَعَةٍ
كَالْمَانِعِ^{۲۱} الْمُعْصُورِ. و روایت کرده اند از بعضی قرا: يُعْصَرُونَ، عَلَى الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ،
أَي يُمْتَظَرُونَ وَيُعَانُونَ. ابوالقاسم بلخی گفت: آیت دلیل بطلان قول آنان می کند که
گویند: الْحُكْمُ لِلْمُعْتَرِ الْأَوَّلِ؛ حکم آن را باشد که اول خواب راتعبیر کند، برای آن
که ایشان گفتند: «أَصْغَاتُ أَخْلَامٍ» آنکه از پس آن یوسف آن راتعبیر کرد و حکم

۱. قم: چیز؛ آو، آب، بم، مل، آج، لب: هر چه؛ آن، هر جا.

۲. همه نسخه بدلهای: کنجد.

۳. قم: غیر آن.

۴. آو، بم، آب، آن، آج، لب: بود.

۵. همه نسخه بدلهای: همچنان.

۶. آو، بم، آب، آن، آج، لب: روایت کردند.

۷. قم: عصر.

۸. همه نسخه بدلهای: گاو.

۹. آب، مل، آج، لب، آن گوسفند.

۱۰. همه نسخه بدلهای بجز آب: بود؛ قم + و.

۱۱. آب، آن، سیوم.

۱۲. آو، بم، آب، آن، الاعصار.

۱۳. آو، یغیر.

۱۴. آب، آب: خلفی.

۱۵. آو، بم، آج، لب: اعصاری.

۱۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: ابو زبید.

۱۷. قم، لب: تَسْتَفِيْتُ؛ دیگر نسخه بدلهای: مستفیت.

۱۸. مل: این همه.

۱۹. آو، بم، آب، آن، و هر آن کس.

۲۰. مل: کالمانع.

تعبیر او را بود. و ممکن باشد که از این جواب^۱ گویند که: ایشان تعبیر نکردند؛ ایشان دفع تعبیر کردند^۲ که تعبیر ندانستند. گفتند: این نه خوابی است که آن را تعبیر کنند. پس از این در کلام حذفی هست و اختصاری، و تقدیر آن است که: فَرَجَعِ الَّذِي نَجَّاهُمَا إِلَى الْمَلِكِ وَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ يُوسُفُ.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ، چون^۳ مرد باز آمد و ملک را خبر داد به آنچه یوسف^۴ علیه السلام گفته بود، گفت: این حدیث به پیغام راست نیاید او را بر من آری. این جا حذفی دیگر هست و تقدیر آن که: فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ وَقَالَ لَهُ أَجِبِ الْمَلِكِ، قَالَ: ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ، رسول بیامد و گفت: ملک تو را می خواند اجابت کن تا تعبیر این خواب چنان که با من بگفتی با او بگویی. گفت: برو باز پس شو و ملک را بگو^۵ تا آن زنان را حاضر کند و بپرسد تا چرا دست ببرند^۶. و این^۷ برای آن کرد تا ملک را و^۸ جز او را روشن شود که او را بی گناه باز داشته اند.

عبدالله عباس گفت: اگر یوسف - علیه السلام - چون ملک او را بخواند^۹ بیرون آمدی^{۱۰} و استکشاف نکردی، ملک هر گه که^{۱۱} او را دیدی با خویشتن گفتی: این آن مرد است که با زن عزیز خیانت کرد.

و رسول - صلی الله علیه وعلی آله - گفت: عجب می دارم از یوسف و کرم او و^{۱۲} صبر او. وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ؛ و خدای بیامرزد او را، آنکه که رسول آمد و او را پرسید که: تاویل خواب ملک چیست؛ بگفت و امتناع نکرد. و اگر به جای او من بودمی^{۱۳}، گفتمی: تا مرا از زندان^{۱۴} برون نیاری نگویم. و عجب دیگر از صبر او! چون رسول باز

۱. قم، بم، آج: خواب.

۲. مل: دفع کردند.

۳. مل + این.

۴. اساس و همه نسخه بدلها: فَقَالَ، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۵. مل: چو.

۶. آو، بم، آج: وَقَالَ أَجِبِ.

۷. قم: بگویی.

۸. آو، بم، آب، آن، آج، لب: بریدند.

۹. آو، بم، آن، آن.

۱۰. مل: بخزند.

۱۱. آو، بم: برون آمدی.

۱۲. مل: هرگاه که ملک.

۱۳. آب، آن، آج، لب: بودی.

۱۴. آو، بم: آب، آن، آج، لب: تا از زندانم.

آمد و گفت: بیرون آبی^۱؟ - با مدت^۲ دراز که او در زندان بمانده بود. گفت: برو ملک را بگو تا احوال من از آن زنان پرسد تا ایشان چرا دست ببریدند^۳. و اگر به جای او من بودمی، شتاب کردمی تا بیرون آمدمی. او سخت حلیم و ساکن بوده است.

۵ رسول برگشت و با پیشی^۴ ملک شد و گفت، یوسف می گوید: من بیرون نیام تا تو بندانی^۵ که مرا به ظلم باز داشته اند، بی گناهی، بفرمای تا آن زنان را بیارند و پرسند از ایشان تا چرا دست ببریدند. ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت: مَا خَطْبُكَ، وَالْخَطْبُ؛ الْأَمْرُ الْعَظِيمُ. وَالْبَأْسُ؛ الْحَالُ، يُقَالُ: مَا بِالْكَ، أَيُّ مَا حَالُكَ. وَمَا خَطْبُكَ وَمَا شَأْنُكَ بِمَعْنَى وَاجِد. گفت: چه حال بود شما را با یوسف، چون او را مراودت کردی و مطالبت از نفس او، و او شما را مراودت کرد یانه؟ گفتند: حَاشَ لِلَّهِ؛ پَرِغْتَ^۶ باد! که ما از او آلا خیر و صلاح ندانیم و بر او هیچ بدی و تهمتی ندیدیم. [۲۱-ر] عند آن حال زلیخا^۷ مقرر آمد و گفت: أَلَا نَحْضَحِصُ الْحَقُّ، أَيُّ بَأَنَّ وَظَهَرَ.

عبدالله عباس و مجاهد وقتاده گفتند: حَضَحِصُ الْأَمْرُ، إِذَا حَصَلَ عَلَى^۸ أَمْرٍ وَجُوهِي، وَكَلِمَتٌ مِنْ مَضَاعِفِ رَبَاعِيٍّ اسْت، وَأَصْلُهُ مِنْ حَصَّ شَعْرَةً إِذَا اسْتَأْصَلَهُ بِالْقَطْعِ، وَمِنْهُ الْحِصَّةُ؛ الْقِطْعَةُ مِنَ الشَّيْءِ، فَمَعْنَى حَضَحِصَ؛ انْقَطَعَ، بِظُهُورِهِ^۹ عَنْ غَيْرِهِ. وَمِثْلُهُ: كَبَّكَبُوا وَكَبُّوا وَكَفَّ الدَّمْعَ وَكَفَّفَهُ، وَرَدَّهَ وَرَدَّدَهُ. وَيُقَالُ: حَضَحِصَ الْبَغِيرُ بِتَفْنَانِيهِ فِي الْأَرْضِ، إِذَا حَكَّهُ بِهَا^{۱۰} فَيَسْتَبِينُ آثَارَهَا^{۱۱} فِيهَا. وَقَالَ حَمِيدُ بْنُ ثَوْرٍ الْهَلَالِيُّ:

وَحَضَحِصَ فِي ضَمِّ الْحَصِي تَفْنَانِيهِ وَرَأَمَ الْقِيَامَ سَاعَةً ثُمَّ صَمَّ^{۱۲}

۱. همه نسخه بدلها بجز مل: آی.

۲. بم، آج، لب: مدتی.

۳. آو، بم، آن آج: دستها بریدند.

۴. آرز بازپیش.

۵. آن آج: بدانی.

۶. آج: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: برگشت.

۷. مل + نیز.

۸. آو، بم، آب، آرز، آج، لب + ما.

۹. اساس: و ظهوره، با توجه به آب تصحیح شد.

۱۰. آرز، بما.

۱۱. آو، بم، آج: مستترا ناراها؛ مل: فیسیر لئاراها؛ آب، آرز: فنییر لئاراها.

۱۲. قم: ضمیر؛ آو، بم، مل، آب، آن آج: ضم.

۱۳. قم، مل، آب، آرز، آج: ضمما.

وَأَنْحَصَّ^۱ الْوَبْرُ^۲ عَنْ جَنْبِ الْبَعِيرِ وَأَنْحَتَّ^۳ إِذَا انْحَسَرَ. أَنَا رَأَوْدْتُهُ عَنْ نَفْسِيهِ؛
مراودت و مطالبت من کردم او را از نفس او و یوسف در آنچه می‌گوید راستیگر
است.^۴

- ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ؛ این برای آن است تا بداند که من با او در
غیبت^۵ خیانت نکردم. خلاف کردند در آن که این^۶ کلام کیست. بعضی مفسران
گفتند چون حسن و مجاهد و قتاده و ضحاک که: این حکایت کلام^۷ یوسف است،
گفت: این استکشاف برای آن کردم تا عزیز بداند که من در غیبت او با او خیانت
نکردم در حق زلیخا. وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ؛ و خدای تعالی کید
خیانت کنندگان را هدایت نکند و رها نکند که بر کار شود و پوشیده ماند.
وَمَا أُبْرِي نَفْسِي، آنکه گفت: من نفس خود را مبرا نمی‌کنم که نفس مردمان را
به بدی فرماید. و این کلام بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس گفت و انقطاع با
خدای تعالی. و بعضی دیگر گفتند: این از کلام زلیخاست برای آن که به کلام او
متصل است و بر این تأویل^۸ کلام از نَسَقِ خود بنمی‌رود^۹، و معنی آن بود که تا
یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث او،
راستی بگفتم^{۱۰} و خدای هدایت نکند کید خاینان را؛ پس برای این خیانت نکردم با
یوسف. آنکه گفت: وَمَا أُبْرِي نَفْسِي؛ و من خویش را مبرا نخواهم کرد از بدی تا
دیگران متهم شوند که نفس مردم را کاربرد فرماید و مردم به آن مُسْرِع باشند^{۱۱} که نفس
فرماید از بدی. إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي؛ إِلَّا آنچه خدای رحمت کند، یعنی اگر بعضی
مردمان از آفت^{۱۲} نفس آقاره به معصیت سلامت یابند به لطف و رحمت خدای بود، و

۱. قم: والحص. ۲. مل: الوبر.

۳. مل: والحب.

۴. قم، مل؛ راست می‌گوید؛ آو، بم، آژ، آج، لب؛ راست گوی است.

۵. آو، بم، آب، آژ، آج، لب؛ من در غیبت او؛ مل: من در غیبت با او.

۶. آو، بم، مل، آژ + از.

۷. آو، بم، آژ؛ این از کلام؛ آج، لب؛ از کلام. ۸. آب، آژ؛ تقدیر.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: نمی‌رود. ۱۰. آو، بم، آب، آژ، آج، لب؛ او را راست بگفتم.

۱۱. قم، مل؛ باشد. ۱۲. آو، بم، آب، آژ، آج، لب؛ ندارد.

آن لطف آن است که آن را عصمت می خوانند؛ و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است.

و در خبر است که: چون یوسف - علیه السلام - خواست تا از زندان بیرون آید، اهل زندان جزع کردند از مفارقت او و گفتند: ما را وجود تو این جا آنس بود و راحت و فواید، اکنون می بروی ما چه کنیم و که باشد ما را که غمگسار ما بود؟ یوسف - علیه السلام - ایشان را دعا کرد و گفت: **اللَّهُمَّ اعْطِنِي عَلَيْهِمْ بِقُلُوبِ الْأَخْبَارِ وَلَا تُعَمِّمْ عَلَيْهِمُ الْأَخْبَارِ**؛ بار خدایا دلهای ولات و نیکان بر اینان مشفق گردان و اخبار بر اینان پوشیده مدار برای^۲ این در همه شهرها خبر^۳ شهر ایشان بهتر دانند. چون بیرون آمد^۴ بر در زندان بنوشت: **هَذَا قَبْرُ الْأَخْيَاءِ وَبَيْتُ الْأَحْزَانِ وَتَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَشِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ**؛ این گور زندگان است و خانه اندوهان است و تجربت دوستان است و شماتت^۵ دشمنان^۶ است. آنکه به گرماوه^۷ رفت و غسل کرد و خویشتن پاکیزه کرد از ذرّین و وسخ زندان [۲۱-پ] و خلعت ملک در پوشید. چون به در سرای ملک رسید بر در سرای بایستاد و گفت: **حَسْبِي رَبِّي مِنْ دُنْيَايَ^۸ وَحَسْبِي رَبِّي مِنْ خَلْقِهِ عَزَّ جَارُهُ^۹ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ^{۱۰} وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ^{۱۱}**؛ چون در پیش ملک رفت، گفت: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ مِنْ خَيْرِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ غَيْرِهِ**. چون چشمش بر ملک افتاد، سلام کرد بر ملک و او را تحیت کرد به زبان عرب. ملک او را گفت: این چه زبان است؟ گفت: زبان عمم اسماعیل. آنکه در میانه زبان بگردانید و او را به عبرانی دعایی گفت^{۱۲}؛ **مَلِكْ** گفت: این چه زبان است؟ گفت: زبان پدران من است. **وَهَبْ مُنْتَهَ** گفت: ملک هفتاد زبان دانست به هر زبان که با یوسف سخن گفت، یوسف جواب داد و به آن لغت^{۱۳} سخن گفت. ملک به عجب فرو ماند از او. و.

۱. آذ: لایعم؛ آب، آن آج، لب: لا تکتم.

۲. قم: از برای.

۳. قم: ندارد.

۴. آو، بم: برون آمد.

۵. همه نسخه بدلیها: قبور.

۶. آب، آن: شاد کامی.

۷. آو، بم: اعداء.

۸. قم، آب، آن آج، لب: گرماوه.

۹. آو، بم، آب، آن آج: زیبایی.

۱۰. قم: جازک.

۱۱. قم: ثناء ک.

۱۲. قم: غیری.

۱۳. قم: بگفت.

۱۴. آج، لب: ندارد.

یوسف را آن روز سی سال بود. ملک در جمال او می نگرید و حدائت سن او و غزارت علم او. با ندیمان خود نگرید، گفت: این آن است که تأویل خواب من بگفت، و کس ندانست. آنگه او را گفت: یا یوسف من می خواهم تا تأویل این خواب از زبان تو بشنوم، یوسف - علیه السلام - گفت: ^۱ : اول خواب توبه تفصیل بگویم که توجه دیدی و چگونه دیدی؟ گفت: ^۲ : روا باشد. گفت: ای ملک! توهفت کاف ^۳ دیدی ^۴ ۵
 فربه نیکو سپید روشن دیم ^۵، که رود نیل بشکافت و ایشان از آن جا بر آمدند پستانها پر شیر. تو در ایشان می نگریدی و از حسن ایشان متعجب می بودی که نگاه کردی آب نیل به زمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و خَر ^۶ او هفت گاف ^۷ بر آمدند لاغر و گرد گین موی ^۸ خاک رنگ شکمها با پس ^۹ شده، بی پستان و بی شیر، دندان و پنجه ^{۱۰} داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای ^{۱۱} اسباع با آن گاوان دیگر آمیخته شدند و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای ^{۱۲} ایشان بشکستند و مغز استخوانهای ^{۱۳} ایشان بمکیدند و تو در آن ^{۱۴} می نگریدی و متعجب می بودی. از آن پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه خشک در یک جایگاه ^{۱۵}، توبه تعجب با خود می گفتی که این خوشه های گندم عجب است در یک جای رسته ^{۱۶} هفت سبز سیراب، و هفت سیاه خشک بی تر ^{۱۷}! در این میانه ^{۱۸} بادی بر آمد و آن خوشه های سیاه خشک را بر آن خوشه های سبز ترزد ^{۱۹} و آتش در آن زد و آن را بسوخت. این آخر ^{۲۰} خواب تو است. آنگه از خواب درآمدی ترسیده ^{۲۱} مدعور. ملک از آن

۱. در اساس دوبار تکرار شده است.

۲. آو، بم، آب، آژ، به اول.

۳. آو، بم: گفتند.

۴. همه نسخه بدلها: گاو.

۵. کذا در اساس و مل؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۶. قم: ندارد؛ آو، بم، آب، آژ، آج: حمأ.

۷. همه نسخه بدلها: گاو.

۸. قم، مل، آب، آژ، آج، لب: گر کن موی، یا گرگن موی؛ آو: گروکین موی، که روی او با قلم مشابه متن خط کشیده شده است.

۹. آب، آژ، باز پس.

۱۰. مل، آب، آژ، پنجه ای.

۱۱. آو، بم، آب، آژ، لب: خرطوم.

۱۲. همه نسخه بدلها: استخوانهای.

۱۳. مل: در ایشان.

۱۴. آو، بم، آب، آژ، جای.

۱۵. قم: برسته.

۱۶. قم: بی برد.

۱۷. همه نسخه بدلها بجز قم: برزد.

۱۸. آو، بم، آب، آژ، آج، لب: می ترسیدی و.

۱۹. آو، بم، آج + جواب.

به تعجب فروماند وگفت: این گفت^۱ تو عجب تر از خواب من است تا پنداری که این خواب تو دیدی^۲، و به خدای که هیچ خخل نکردی و هیچ خطا نگفتی. اکنون ای صدیق روزگارا! چه رای است تو را در این خواب که من دیده‌ام؟ گفت: مصلحت در آن است که بفرمایی تا گندم و جو بسیار چندان که به دست آید بیارند و بکارند و هر چه تو را در خزینه است همه خرج کنی بر تخم کار و عمارت زمین^۳، چه اضعاف اضعاف آن بازیابی. چون به برآید^۴ و برسد، بفرمایی تا بدروند و در خوشه رها کنند تا به زیان نیاید و آفت وسوس به او راه نبرد و نیز تا دانه او قوت آدمیان باشد و کاه او علف چهار پای^۵ بود. و از این طعامی که حاصل آید خُمسی برداری برای قوت سال و اَرْبَعَةُ اَخْمَاسٍ در انبارها بنهی، در این هفت سال چنین کنی. چون این سالها^۶ برود، هفت سال آید سالهای قحط و قحطی عام باشد و به اطراف عالم برسد از اقصای جهان^۷ بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند. تو آنچه در این سالها نهاده باشی به حکم و مراد خود بفروشی از آن جا خزینه‌هایی^۸ نهی و گنجهایی که کس ندیده است و نشنیده^۹. ملک گفت: به این کار که قیام کند و این که داند کردن که تو گفتی؟ یوسف علیه السلام [۲۲-ر] عنید آن گفت: اِجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَافِظٌ عَلَيْمٌ، ای کاتب حاسب؛ من نویسنده و محاسبم به کتابت^{۱۰} او حساب نگاه دارم و این علم مرا حاصل است. و گفتند: من حفیظم آن را که به من سپاری و عالمم به احوال سالهای قحط.

عبدالله عباس گفت، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: رَحِمَ اللهُ اَخِي يُوسُفَ لَوْلَمْ يَقُلْ اِجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَافِظٌ عَلَيْمٌ، اگر نگفتی مرا به عامل خزاین کن، هم در حال عمل به او خواست دادن^{۱۱}! چون استدعا کرد، یک سال با پس^{۱۲} افتاد تا یک سال نرفت عمل به او نداد. و رسول - علیه السلام - گفت: اِنَّا لَا

۱. مل: گفتار.
۲. مل: خود تو دیده‌ای؛ بم، آب، آرز، آج: دیده‌ای.
۳. آج، لب: ندارد.
۴. آب، آرز چون برآید.
۵. همه نسخه بدلها بجز مل: چهار پایان.
۶. قم، آج، لب: این هفت سال.
۷. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: جهان.
۸. قم: خزانه‌هایی.
۹. آو، بم، مل، آب، آرز، آج، لب: ندیده باشد.
۱۰. لب + کردن.
۱۱. آو، آب، آرز، آج، لب: داد.
۱۲. آو، بم، مل، آب، آج، لب: باز پس.

نَسْتَعْمِلُ عَلَيَّ عَمَلِنَا قَنَ ارَادَةُ؛ ما عمل به آن ندهیم که او خواهد. یوسف - علیه السلام - یک سال پیش او می بود و با او مجالست^۱ می کرد و او از او علوم و آدابی می دید^۲، در او^۳ متعجب می بود. یک روز یوسف را گفت: مرا با توبه هر نوعی می باید تا^۴ اختلاط کنم، جز آن است که مرا استنکاف می باشد از آن که با تو طعام خورم. یوسف - علیه السلام - گفت: من اولسیت^۵ که استنکاف کنم از این^۶. من پسر یعقوبم، ۵ اسرائیل الله، پسر اسحاق، ذبیح الله، پسر ابراهیم، خلیل الله. گفت: راست گفתי و از آن پس با او مؤاکله و مشاربه کرد.

عبدالله عباس گفت: چون یک سال بر آمد، ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر نهاد و شمشیر خاص خود حمایل کرد او را^۷ و او را بر سریری نشانند از زر مرصع به دُر و یاقوت و کِلَه ای استبرق بر بالای آن بزد. طول آن سریر سی گز بود و عرضش ۱۰ ده گز. بر او سی بستر اوگنده بود و شست^۸ مفرمه کرده^۹ و او را بر آن سریر نشانند و ملوک را و امرا را در فرمان او کرد و ملک در خانه بنشست و پادشاهی به دست یوسف داد^{۱۰} و کار مصر با او گذاشت^{۱۱} و قطف^{۱۲} را از آن عمل که داشت معزول بکرد و عمل او نیز به یوسف داد. قطف^{۱۲} روزکی چند بماند آنگه بمرد. مَلِک زلیخا را به یوسف داد. چون یوسف در نزدیک زلیخا شد و با او بنشست، او را گفت: این ۱۵ بهتر است یا آنچه تو مرا به آن استدعا می کردی؟ زلیخا گفت: ای صدیق! تو مرا بر آن ملامت مکن که من زنی بودم جوان، در نعمت، با جمال و مال چنان که تو دیدی. و شوهر مرا شهوت به زنان نبود و پیرامن^{۱۳} نگشتی و آنگه تو نکوترین اهل روزگار بودی. من از محبت تو مبتلا شدم به امری که مانند آن کس را نبود. چون یوسف دست به او یازید او را بگریافت، دانست که او راست گفت. و یوسف را از او دو فرزند آمد: یکی ۲۰

۱. مل: محاسبه.

۲. قم، مل، لب + که.

۳. مل + بود.

۴. قم: که.

۵. همه نسخه بدلها: اولی نرم.

۶. آو، بم، مل، آب، آز، لب + که.

۷. آو، بم، آب، آز، آج، لب: حمایل او کرد.

۸. همه نسخه بدلها: بجز قم: شست.

۹. مل، آب، آز + بود.

۱۰. لب: به یوسف.

۱۱. آو، بم: گذاشت.

۱۲. همه نسخه بدلها: قطفیر.

۱۳. همه نسخه بدلها + من.

افراییم^۱ و یکی میشا^۲، و مُلکِ مصر بر یوسف راست گشت^۳، در میان رعیت عدل آشکارا کرد و همه زنان و مردان^۴ مصر او را دوست گرفتند و شکر گفتند، فذلک قوله تعالی: وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُنِي بِهٖ اَسْتَخْلِصُهٗ لِتَفْسِي اِلٰی قَوْلِهٖ: وَكَانُوۡا يَتَّقُوۡنَ، وَقَالَ الْبُحْتَرِيُّ:

۵ أما في رسول الله [يوسف] أسوة
أقام جميل الصبر في السجن برهة
و كَتَبَ بَعْضُهُم إِلَى صَدِيقِ لَهُ:

وَرَاءَ مَضْبِقِ الْخَوْفِ مُتَسِّعُ الْأَمْنِ
فَلَا تَبَاسُنْ فَالَلَهُ مَلِكٌ يُوسُفًا
وَأَوَّلُ مَفْرُوحٍ بِهٖ آخِرُ الْحَزَنِ
خَزَائِنُهُ بَعْدَ الْخُرُوجِ مِنَ السِّجْنِ

۱۰ قوله: وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُنِي بِهٖ [به] اَسْتَخْلِصُهٗ لِتَفْسِي، ملک گفت: این مرد را که علم^{۱۰} چنین داند، او را در زندان رها نکنند؛ او را به من آری تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم. او سزای^{۱۱} آن باشد که^{۱۲} وزارت من کند، چه جای آن است که او در زندان با زندانیان عمر می گذارد؟ [۲۲-پ] والاستخلاص، استفعال من الخلاص و من الخلوص ایضاً، و هر دو معنی را می چسباند؛ بیاری او را از بند و زندان برهانم برای خود تا او را بخالص و خاصه خود کنم از همه جهان، و این قریب^{۱۳} تر است. فَلَمَّا كَلِمَةُ، در کلام حذفی و اختصاری هست، والتقدير فأتوا به فلما جاءه كلمه، او را بیاوردند. چون بیامد و ملک با او سخن گفت و او را در سخن بیازمود، بدانست که پیش از آن است که گفته اند، چنان که^{۱۴} گفت:

۱. لب: افراییم.
۲. بم، آج: مشا.
۳. آو، بم، آب، آز، آج، لب: شد.
۴. آو، بم، آج، لب: البحرى؛ آب، آز، شعر.
۵. آو، بم، آج، لب: البحرى؛ آب، آز، شعر.
۶. آو، بم، آج، لب: البحرى؛ آب، آز، شعر.
۷. قم: غفی.
۸. بم، آب، آز، آج، لب: مفروج.
۹. اساس و آز ندارد؛ با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.
۱۰. مل + علم خواب داند.
۱۱. مل: سزاوار.
۱۲. آو، بم، آب، آز، آج، لب + او.
۱۳. آب: قرین.
۱۴. آج، لب + شاعر.

وَأَشْكِرُ الْأَخْبَارَ قَبْلَ لِقَائِهِ فَلَمَّا التَقَيْنَا صَغَرَ الْخَبْرَ الْخَيْرُ
 تا می شنید روا داشت^۲ که چنان است^۳ یا نه چنان است، چون بدید او را و
 بدیدن او را شناخت تا با او سخن گفت و از او سخن شنید. و تکلیم، خطاب باشد،
 فرقی نبود میان کَلَّمَهُ و خَاطَبَهُ، چون استنطاق کرد او را و او به سخن درآمد، از
 سخن او مایه علم او شناخت و از مایه علم او پایه قدر او بدانست. و از این جا گفت
 امیرالمؤمنین^۴ - علیه السلام: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ مرد در زیر زبان پنهان است.
 و هم او گفت - علیه السلام: لِسَانُ الْمَرْءِ تَرْجُمَانُ عَقْلِهِ؛ زبان مرد ترجمان عقل او
 بود^۵. صورت عقل از روی مثل به حاشه سمع بینند؛ تا نگوید^۶ ندانند که داناست
 یا نادان، چون به گفتار درآید اگر چه غرض او خیر از غیر باشد نهاد کلام اول از
 مقدار عقل او و اندازه علم او خیر می دهد؛ اگر نیک گوید ثمرة این باشد که:
 ۱۰

فَلَمَّا التَقَيْنَا صَغَرَ الْخَبْرَ الْخَيْرُ

و اگر بدآید و بد گوید، بر او این مثل زنند که:

وَأَنَّ لِسَانَ الْمَرْءِ مَا لَمْ تَكُنْ لَهُ حِصَاةٌ عَلَى عَوْرَاتِهِ لَدَلِيلٌ
 و از این جا گفت امیرالمؤمنین^۷ علیه السلام: لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَأَنْظُرْ إِلَى مَا
 قَالَ، گفت: به گوینده منگر که کیست؟ به سخن او نگر که او را از سخن او
 ۱۵ بشناسی. و شاعر^۸ پارسیان هم این معنی گفت^۹:

سخن آرای هر چه بردارد مایه خویش^{۱۰} از او بدید آرد
 بنماید به خلق پایه خویش^{۱۱} آگهیشان دهد ز مایه خویش^{۱۲}

۱. قم، آو، بم، آج، و استکثر.

۲. قم، بم، آب، آژ، آج، لب، می داشت؛ آو: می داشتم. ۳. همه نسخه بدلها بجز مل: بود.

۴. آو، بم، آب، آژ، علی؛ مل، آج، لب + علی بن ابی طالب.

۵. آو، مل؛ مخبوء.

۶. آو، بم، آب، آژ، آج، لب: اوست.

۷. قم، آج: نگویند.

۸. آب، آژ، آج، لب + شعر.

۹. آج، لب: علی علیه الصلوة والسلام.

۱۰. آب، آژ + بیت؛ آج، لب + نظم.

۱۱. آو، بم: خو ش.

۱۲. آج، لب: آن.

گرچه مردی بزرگوار بود در معانی سخن گذارا بود
 ناگوید سخن ندانندش خبره و عمر^۲ سار^۳ خوانندش
 مرد زبیر زبان بود پنهان سایر است این مثل به گِرد جهان

چون از سخن او مایه او بدید، درخور آن او را پایه^۴ نهاد، گفت: إِنَّكَ الْيَوْمَ
 ۵ لَدَيْنَا مَكِينٌ آمِينٌ؛ تو امروز بنزدیک مامکین و امینی، عذر آن خواست که پیش از
 این تو را نشناختم، چون تو را امروز شناختم^۵ لاجرم به قدر امانت^۶ پایه^۷ مکانست^۸
 نهادیم.

اگر آن کس که او خوابی را تعبیر بگفت مستحق وزارت مُلک^۹ شد بل^{۱۰} ملک
 مصر به او دادند و بر سریر ملکش^{۱۱} بنشانند و تاج مملکت^{۱۲} بر سرش نهادند و نگین
 ۱۰ ملک در انگشت او کردند. آن که توریست و انجیل و زبور و قرآن^{۱۳} را تفسیر و تأویل
 بگفت سزاوار وزارت و خلافت نباشد؟ او در هفت گاف^{۱۴} سخن گفت و راست
 گفت، از آن گفت^{۱۵} پادشاهی صد هزار هزار مرد یافت. آکس که او حکم هر^{۱۶} آدمی
 صورت گاف^{۱۷} سیرت بشناخت آن بر پادشاه حاکم شد کم از آن که او بر این گاف^{۱۸}
 سیرتان خرابصیرتان حاکم شود. گفت چون امینی است در خویشتن از قیل مامکین
 ۱۵ باید که نیکو نباشد در عدل پادشاه مرد مؤتمن و از قیل او ناممکن، نکو گفت امام
 زمخشری^{۱۹}:

إِمْتَحَنُوهُ فَكَأَنَّ مُؤْتَمَّنًا ثُمَّ اسْتَشَارُوهُ بَعْدَمَا افْتَحَنُوا
 ثُمَّ دَعَوُهُ لِذَلِكَ^{۱۷} مُؤْتَمَّنًا لِلْمُلْكِ وَالْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَّنٌ

۱. کذا در اساس، آب، آرز، آج، لب؛ در کتب نسخه بدلها: هزار.

۲. قم، آو، از، عمر.

۳. آرز، سازه آج، سای.

۴. آب، آرز، مقام.

۵. آو، بشناختم.

۶. آب، آرز، امانت.

۷. آب، آرز، مکانست.

۸. آج، مُلک.

۹. مل: بل که.

۱۰. آج: لب: مملکتش.

۱۱. آج، لب: ملک.

۱۲. آب، آرز، فرقان.

۱۳. گاف/ گاو؛ همه نسخه بدلها: گاو.

۱۴. مل: گفت خود.

۱۵. مل: هزار.

۱۶. آب، آرز، شعر.

۱۷. آو، بم، آج، لب: یذُلک.

- یوسف - علیه السلام - چون آن تمکین دید، در آمد و گفت: اجْعَلْنِي عَلِي خَزَائِنِ الْأَرْضِ . اگر گویند: شاید تا او از قَبْلِ ظالم و از دست او ولایت خواهد، گوئیم: ولایت به صورت، مَلِیک مصر را بود، به معنی یوسف را بود، جز که ممکن نبود [۲۳-ر] او که خواست حقّ خود خواست و آن را که حقّی بود او را به هر وجه که تواند بود که توصل^۱ کند به آن، آنکه آن خواست از پادشاه که قوام ملک به آن باشد و آن خزانه است^۲، گفت: مرا بر سرِ خزانه زمین موکل کن و کار خزانه به من مفوض کن، آنکه چون کسی نبود که آنجا او را شناختی و تزکیه^۳ او کردی او خود تزکیه^۴ خود کرد، گفت: إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ؛ من نگاه دارم و ضایع نکنم و عالمم به وجوه دخل و خرج آن به علم حاصل کنم و به حفظ نگاه دارم و ضایع نکنم و چون وقت خرج باشد، به جای خود بنهم، چه عالمم به مصالح آن و حافظم آن را از نا اهل.
- ۱۰ آنکه حق تعالی گفت: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا؛ اگر چه مَلِیک می گفت تو نزد ما مکینی، حق تعالی می گفت تو از جهت من با تمکینی، تمکین تو من کنم و مکان و مکانت تو من دهم که تو را به حقیقت من شناسم، لاجرم او را در زمین تمکین کرد، يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ؛ تا جای سازد آنجا که خواهد، يقال: تَبَوَّأْتُ الْمَوْضِعَ إِذَا اتَّخَذْتَهُ مَنَزِلًا وَمَأْوًى، واصله من «بأ»^۵، إِذَا رَجَعَ، وَمِنْهُ الْبَوَاءُ فِي الدِّمِّ لِأَنَّهُ يُرْجَعُ إِلَيْهِ فِي الْقِصَاصِ. آنکه بیان فضل خود گفت که عام است با همه کس، گفت: نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ؛ برسانیم به رحمت خود آن را که خواهیم. وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ و مزد نکوکاران ضایع نکنیم، و قوله: مَكَّنَّا لِيُوسُفَ، این «لام» صله است و زیاده، كَقَوْلِهِ: زَكِّفْ لَكُمْ^۶، و قوله: إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّعْيَا تَعْبُرُونَ^۷، برای آن که تمکین به نفس خود متعدی است، يقال: مَكَّنْتَهُ، وَلَا يُقَالُ: مَكَّنْتُ لَهُ، كَقَوْلِهِ: ۲۰ مَكَّنَّا هُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ^۸، و قوله: يَتَّبِعُونَ مِنْهَا، فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ عَلَى الْحَالِ.

۱. آو، بم، آب، آر، آج، لب: توصل.

۲. آو، بم، آب، آن آج، لب: خواست.

۳. قم، آج: تزکیت.

۴. همه نسخه بدلها بجز مل، منه.

۵. همه نسخه بدلها: یا.

۶. سوره نحل (۲۷) آیه ۷۲.

۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳.

۸. سوره احقاف (۱۶) آیه ۲۶.

قوله: **وَلَا جُرْأُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا**، آنکه گفت: مُزِدْ آخِرْتِ که ثواب است به از این ملک مصر باشد^۱ که به یوسف دادیم آنان را که ایمان دارند و متقی باشند مُجْتَنِبِ از معاصی.

آیه ۵۸ قوله- عَزَّوَعَلَا^۲: **وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ**؛ آمدند برادران یوسف و در^۳ شدند بر او، بشناخت ایشان را و ایشان او را نشناختند^۴.

آیه ۵۹ **وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**؛ چون بیچاره^۵ ایشان را سازشان، گفت به من آری برادری را از^۶ شما از پدرتان، نمی بینی که من تمام می دهم پیمودن^۷ و من بهترین فرود آرند گانم.

آیه ۶۰ **فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِي**؛ اگر نیاری به من او را، کیل^۸ نیست شما را بنزدیک من و پیرامن [من] مگر دی.

آیه ۶۱ **قَالُوا سَتَرْنَا عَنْهُ آيَاتِنَا وَآنَا لَفَاعِلُونَ**؛ گفتند: بخواهیم^۹ از او پدرش را و ما بکنیم این کار.

آیه ۶۲ **وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**؛ وگفت غلامانش^{۱۰} را: کنی بضاعت ایشان^{۱۱} در بارشان تا همانا ایشان بشناسند آن را، چون باز گردند با اهل خود یا باشد که باز آیند^{۱۲}.

آیه ۶۳ **فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ**

۱. مل: است.

۲. آو، هم، آج، لب: قوله تعالى؛ آب، آن: قوله: تبارك تعالى؛ مل: قوله تعالى ونقدس.

۳. قم: پس درآمد.

۴. قم: نمی شناختند؛ آب: نشانند.

۵. اساس، آب، آن: قَلَّمَا، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۶. قم: بساخت؛ آب: آماده کرد.

۷. قم: پس آن.

۸. قم: آب، بیعانه را.

۹. آب: پیمان.

۱۰. آو، آب، آج، لب: بخواهش.

۱۱. قم: پیمان.

۱۲. آو، آب، آج، لب: بخواهش.

۱۳. قم: مرغلامش.

۱۴. قم: آب + را.

۱۵. قم: تا مگر ایشان باز گردند.

وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ چون بازگشتند با پدرشان^۱، گفتند: ای پدر ما! باز داشتند از ما پیمودن^۲، بفرست با ما برادر ما را تا بپیماییم و ما او را نگاه داریم.

آیه ۶۴ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ گفت: ایمن باشم^۳ از شما بر او مگر چنان که ایمن بودم از شما بر برادرش از پیش این؟ خدای بهتر است نگاهبان^۴ و او بخشاینده تر بخشاینده گان^۵ است.

آیه ۶۵ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا [۲۳-پ] رُدَّتْ إِلَيْنَا وَتَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدُكَ كَيْلًا بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ؛ چون بگشادند بارشان، یافتند بضاعتشان داده بودند^۶ با ایشان، گفتند: ای پدر ما! چه جوییم؟ این بضاعت ماست^۷، باز دادند با ما و طعام آریم اهل ما را و نگاه داریم برادرمان و بیفزاییم پیمودن شتری، آن پیمودنی اندک است.

آیه ۶۶ قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ؛ گفت: نفرستم او را با شما تا بدهی مرا استواری^۸ از خدای که به من آری او را مگر گرد در آیند به شما، چون بدادند^۹ به او عهدشان، گفت: خدای بر آنچه ما می گوییم وکیل است.

آیه ۶۷ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنْ أَلْحُكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ گفت: ای پسران من! مشوی^{۱۰} از یک در و در شوی از درهای پراکنده و بنگزیرانم^{۱۱} از شما از خدای از چیزی^{۱۲} نیست حکم و الا^{۱۳} خدای را، بر او توکل کردم و بر او باید تا توکل کنند^{۱۴} توکل کنندگان.

۱. آو، بم: و پدرشان.

۲. قم: پیمانه را.

۳. قم: ای آمن باشم.

۴. قم: نگاه داشتن را.

۵. قم: مهر بانان؛ آو، بم، آب: رحمت کنندگان.

۶. قم: که باز داده بودند.

۷. قم: این است بضاعت ما.

۸. قم، آو، بم: استواری.

۹. قم: پس چون دادند.

۱۰. قم، آو، بم: در مشوی.

۱۱. قم: بنه گزیرانم؛ آج، لب: بنگزیرانیدن.

۱۲. قم: که.

۱۳. قم: کنند.

۱۴. قم: مگر.

آیه ۶۸ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضِيهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ چون در شدند از آن جا که فرمودشان^۱ پدرشان بنگزیرانید^۲ از ایشان از خدای از چیزی^۳ مگر حاجتی در تن یعقوب که روا کرد آن را و او خداوند علم است به آنچه ما او را آموختیم و لکن بیشترین مردمان ندانند.

آیه ۶۹ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ چون شدند^۴ بر یوسف، باز گرفت با او^۵ برادرش را گفت: من برادر توام، درسختی مباش به آنچه ایشان می^۶ کنند.

آیه ۷۰ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّفَايَةَ فِي رَاحِلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَدْخَلَ مِوْذِنًا أَبْتَهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ چون بیجارد^۷ ایشان را به سازشان، کرد آنچه به آن آب خوردی^۸ ملک در بار برادرش، پس بانگ کرد کننده ای^۹ که ای کاروان^{۱۰} شما دزدانی.

آیه ۷۱ قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ؛ گفتند و روی کردند^{۱۱} بر ایشان، چه^{۱۲} گم کرده ای؟

آیه ۷۲ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ؛ گفتند: گم کرده ایم صاع پادشاه و آن را^{۱۳} که بیارد آن^{۱۴}، بار شتری است و من به آن پابندانم.

آیه ۷۳ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ؛ گفتند: به خدا که دانی شما که ما نیامدیم تا فساد کنیم در زمین و ما نبودیم دزد^{۱۵}!

آیه ۷۴ قَالُوا فَمَا جَزَاءُؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ؛ گفتند: چه پاداشت بود او را^{۱۶} اگر دروغزن

۱. قم: فرمودند ایشان را.

۲. قم: نبود که بگزیراند؛ آو، بم، آج، لب: بنگزیرانیدن؛ آب: مستغنی نکرد.

۳. آو، بم: چیزی.

۴. قم: خود.

۵. قم: بساخت.

۶. قم، آو، بم: بانگ کننده ای.

۷. قم، آو، بم: بانگ کننده ای.

۸. قم: روی فرا کردند.

۹. قم: راست.

۱۰. قم، آو، بم: دزدان.

۱۱. قم: چیزی.

۱۲. قم + را.

۱۳. قم: چیست پاداش او.

باشی^۱؟

۷۵ هـ **قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ** ؛ گفتند: جزای^۲ او آن بود که هر که را یابند^۳ در بار او، آن بود جزایش^۴، همچونین پاداشت دهیم بیدادگران را.

۷۶: **فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَنَقُودَ كُلِّ دَيْبٍ عِلْمٍ عَلِيمٍ** ؛ ابتدا بکرد به جوالها^۵ ایشان پیش جوال^۶ برادرش، پس بیرون آورد آن را از جوال^۶ برادرش، همچونین کید کردیم برای^۷ یوسف نگرفتی^۸ برادرش را در طریقت پادشاه الا آنکه^۹ که خواست خدای، برداریم، پایها آن کس که خواهیم و بالای^{۱۰} هر خداوند علمی، دانایی^{۱۱} هست.

۷۷ **قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهٗ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ** ؛ گفتند: اگر دزدی کرد او، دزدی کرد برادری او را^{۱۲} از پیش این پنهان داشت^{۱۳} یوسف در نفس^{۱۴} خود و نکرد آشکارا برایشان، گفت: شما بدی^{۱۵} به جایگاه و خدای عالمتر است به آنچه می گویند^{۱۶}!

۷۸ **قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ [ر-۲۴] أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُخْسِتِينَ** ؛ گفتند: ای عزیز! او را پدری هست پیر، بزرگ، بگیر یکی^{۱۷} از ما به جای او که ما می بینیم تو را از جمله نکوکاران.

۷۹ **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ** ؛ گفت:

- | | |
|--|---|
| ۱. قم: اگر باشی شما دروغزنان. | ۲. قم: پاداش؛ او، هم: پاداشت. |
| ۳. آو، آن که یافت شود هم: آن که یافته شود. | ۴. قم: پاداشت او. |
| ۵. قم: به باردانهای. | ۶. قم: باردان. |
| ۷. قم: از پیر. | ۸. قم: نبود که بگیرد. |
| ۹. قم: مگر که. | ۱۰. آو، هم: زور؛ آج، لب: زیر. |
| ۱۱. قم: داناست. | ۱۲. قم: پس پدرستی که دزدی کرد برادر او. |
| ۱۳. قم + آنرا. | ۱۴. قم: تن. |
| ۱۵. قم، آو، هم: بشر. | ۱۶. قم: وصف کنی. |
| ۱۷. قم: فراگیری را. | |

پناه دهیم به خدای که نگیریم^۱ الا آن را که یافتیم متاع ما بنزدیک^۲ او که ما بس^۳ بیدادگر باشیم.

آیه ۸۰ قَلَمًا اسْتَيْسُّوْا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِْرُهُمْ اَلَمْ نَعْلَمُوْا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَيْنَكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ وَمَنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِيْ يُوسُفَ فَلَنْ اَنْزِلَ الْاَرْضَ حَتّٰى يَأْذَنَ لِيْ اَبِيْ اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِيْ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ ؛ چون نوید شدند از او، تنها برفتند رازگویان، گفت مهتر^۴ ایشان: نمی دانی^۵ که پدرتان ها گرفت^۶ بر شما عهدی از خدای و از پیش آنچه تقصیر کردی^۷ بوسف، نروم^۸ از این زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا^۹، و او بهترین حکم کنندگان است.

۱۰. قوله تعالى: وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ، چون يوسف - عليه السلام - ممکن گشت و بر سبیل نیابت ملک بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب سیاست می کرد تا سالهای خصب و فراخی بگذشت و سال جذب^{۱۰} آغاز کرد، شبی از شبها بفرمود تا برای ملک در میانه شب طعام ساختند. طبّاخان و اصحاب طعام گفتند: ملک عادت ندارد که باین وقت طعام خورد. یوسف گفت: شما ندانی، طعام بسازی، بساختند.

۱۵. نیم شب ملک از خواب درآمد و گفت: طعامی بیاری، هر چه باشد که مرا گرمسنگی غالب شد و می گفت: اَلْجُوعَ الْجُوعَ. یوسف - عليه السلام - بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند. او گفت: این طعام کی ساختی؟ گفتند: درین شب. گفت: چه دانستی که مرا طعام خواهد بایست؟ گفتند: ما را یوسف فرمود. او را گفت: تو چه دانستی؟ گفت: من دانستم که امشب اول سالهای قحط است و از اسباب قحط، یکی آن بود که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند، من دانستم که تو را بر خلاف عادت، در میان شب طعام باید. بفرمودم تا بساختند. ملک بتعجب فرو

۱. قم: آو، بم: فرا گیریم.

۳. قم: آو، بم: آنگاه.

۵. قم: ای نمی دانی.

۷. قم: آو، بم: در.

۹. قم: آو، بم: مرا.

۲. قم: متاع خود را نزدیک.

۴. قم: مبهین، آو، بم، آج، لب: بزرگشان.

۶. قم: آو، بم: فرا گرفت.

۸. قم: پس فراتر نروم؛ بم: نرویم.

۱۰. آو، بم، آب، آژ + و قحط.

- مانند از علم او در هر کاری. چون سال قحط درآمد و آن سال دخلی نبود و بارانی نیامد و نباتی نرست، مردم در آن سال آن ذخیره ای که داشتند بخوردند و آنان که ذخیره نداشتند آمدند^۱ و از یوسف طعام خریدند به زر و سیم. سال اولشان به زر و درم بفروخت به نرخی که مقرر بود، و سال دوم به جلی و جواهر. سال سهام^۲ به چهار پای از اسب و ستر^۳ و شتر^۴ و گاف^۵ و گوسپند، سال چهارم به بنده و پرستار و ممالیک^۵ که داشتند، و سال پنجم به ضیاع و عقار و سرایها و املاک، تا با اهل مصر هیچ چیز^۶ از مال نماند، سال ششم چیزی نداشتند، فرزندان را بیاوردند و به او فروختند و طعام بستند، سال هفتم هیچ نماند ایشان را، خود را به یوسف فروختند و همه مردان و زنان^۷ بنده او شدند و او ایشان را بخريد و طعام بدادشان تا یوسف راملکی حاصل شد که کس را نبوده بود، و خزانه ای بنهاد که کس چنان ندیده بود. ملک را گفت:
- ۱۰ چگونه دیدی صنع خدای و نعمت او؟ ملک گفت: رأی ما تبع رأی تو است.
و درخبر آورده اند که: در این سالهای قحط، یوسف - علیه السلام - طعام سیر بنخوردی. گفتند: چرا چنین کنی؟ گفت: تا گرسنگان را فراموش نکنم. آنگه طبّاخان ملک را گفت: در شبان روز^۸ یک بار طعام سازی برای ملک، نماز پیشین تا نماز پیشین. ملک گفت: من گرسنه می باشم، چرا بر عادت دوبار طعام نمی فرمای^۹
- ۱۵ ما را؟ گفت: تا تو نیز طعام گرسنگی بیابی^{۱۰}، درویشان و گرسنگان را فراموش نکنی. گفت نکور رأی دیده ای، همچنین باید کردن^{۱۱}، از آنگه عادت شد که ملوک یک بار خوان نهند در شبان روز^{۱۲}، و چون قحط عام شد، در دیار و اقطار و نواحی زمین به کنعان نیز برسید و یعقوب را [۲۴-پ] و فرزندان او را رنج عظیم رسید. چون شنیدند که در همه ولایات^{۱۳} طعام جایی نمی توان یافتن^{۱۴} الا بنزدیک عزیز مصر،
- ۲۰

۱. قم: بیامدند.

۲. قم: سوم؛ آو، بم: سیم.

۳. آو، بم، آب: استر.

۴. قم: آو، بم: اشتر.

۵. همه نسخه بدلهای: گاو.

۶. قم: هیچیز.

۷. آو، بم: آب + جمله.

۸. قم: شبانروزه آو، بم، آب: شبانه روزی.

۹. آو، بم، آب، آج، لب: نفرمایی.

۱۰. آج، لب + و.

۱۱. قم: همچنین کن؛ آو، بم، آب: همچنین باید کرد. ۱۲. قم: شبانروزه آو، بم، آب، آو، شبانه روزی.

۱۳. آو، بم، آب، آو، آج، لب: یافت.

۱۴. قم: ولایت.

پسران را گفت: لا بُد است شما را از آن که به مصر روی و چیزی که^۱ میسر شود از بضاعت پتری و پاره‌ای طعام بیاری. ایشان را گسیل کرد و بنیامین^۲ را - برادر یوسف را - از مادر نزد خود باز گرفت که او غم یوسف به اوگساردی^۳ و ده پسر را گسیل کرد و منزل ایشان به عرنات^۴ بود از زمین فلسطین به غور شام، و^۵ بدوی بودند و چهار پای داشتند و یوسف - علیه السلام - منتظر می بود مقدم ایشان را. ایشان چیزی که ساختند که آلت شبانان باشد از ماستینه^۶ و ترف و گلیمی چند و پاره‌ای پشم رنگ - کرده، برگرفتند و روی به مصر نهادند.

عبدالله عباس گفت: بضاعت ایشان ادیم بود و نعلها^۷. قتاده گفت: درم داشتند دربار^۸ تعبیه کرده، و ذلک قوله تعالی: وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ؛ آمدند برادران یوسف. گفتند: «إِخْوَةٌ»، برادرانِ نسب باشند، و «إِخْوَانٌ» برادرانِ موَدّت. فَدَخَلُوا عَلَيْهِ؛ در پیش او شدند. فَعَرَفَهُمْ، یوسف - علیه السلام - ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند.

عبدالله عباس گفت: میان آن که ایشان یوسف را به چاه افگندند^۹ و تا این روز که با پیش یوسف رفتند^{۱۰} به مصر، چهل سال بوده برای آن باز نشناختند او را. و گفتند: برای آن او را نشناختند که او را کودکی^{۱۱} طفل رها کرده بودند، چونش بدیدند^{۱۲}، پادشاهی را دیدند بر سریر ملک بر مرتبت^{۱۳} پادشاهی درزی پادشاهان مصر، جامه های^{۱۴} گرانمایه پوشیده و تاج زر مُرّضع به انواع جواهر بر سر نهاده، طوقی زرین در گردن کرده.

۱. همه نسخه بدلها: چیزی که.

۲. قم: این بنیامین.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: گذاردی.

۴. قم: بعرناتی؛ آو، بم: بعزیات؛ آب، آرز: بعزیات؛ مل: عرفات؛ آج: بعیریاب.

۵. قم + ایشان.

۶. آج: ماستینه.

۷. قم: نعال.

۸. آو، بم: پای؛ آج: در باری؛ لب: در بادی.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مل: انداختند.

۱۰. قم: شدند.

۱۱. قم: کودک.

۱۲. قم: چون بدیدندش؛ آو، بم: آج: چون بدیدند.

۱۳. همه نسخه بدلها: مرتبه.

۱۴. قم: جامه.

و گفته اند: برای آن شناختند او را که او بُرِّقَ به روا فرو گذاشته بود. و گفتند: برای طول عهد که میان ایشان شست^۲ سال بود. و بعضی حکما گفتند: برای آن او را شناختند که، معصیت، نُكْرَه بار آرد و دیده شناخت را تاریک کند. چون یوسف در ایشان نگرید و با ایشان سخن گفت، و ایشان به زبان عبرانی با او سخن گفتند، یوسف - علیه السلام - چنان نمود که شما را نمی شناسم، گفت: شما چه مردمانی؟^۵ گفتند: ما جماعتی شبانانیم، ولایت ما را قحط رسیده است و ما آمده ایم تا ما را طعامی فروشی. یوسف گفت: نباید تا^۳ شما جاسوس باشی، آمده ای تا ملک من بنگری و عورات ولایت من نشان کنی؟ گفتند: لا والله! که ما جاسوس نه ایم، و لکن ما برادرانیم و ما را پدری پیر هست پیغامبری از پیغامبران خدای یعقوب گویند او را. گفت: شما چند برادر بودی؟ گفتند: ما دوازده برادر بودیم. گفت: اکنون چندی؟ گفتند: ما یازده مانده ایم. گفت: آن یکی کجا رفت؟ گفتند: روزی با ما به بیابان آمد، آن جا هلاک شد. گفت: آن دیگر کجاست؟ گفتند: پدر ما آن برادر را از همه دوست تر^۴ داشتی، چون او غایب گشت از پدر، این برادر را بیاد گار او از چشم فرو نگذارد برای آن که برادر او بود^۵ از مادر. یوسف گفت: کیست که گوی^۶ دهد برای شما که چنین است که شما می گوی؟ گفتند: ایها الملک! ما درین شهر^۷ غریبیم و کس ما را نشناسد. یوسف - علیه السلام - گفت: من آنکه دانم که شما راست می گوی که آن برادر را که گفستی بر پدر است از این نوبت او را با خود بیاری.

وذلك قوله: وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ؟ «جهاز»

متاع فاخر باشد که از شهری به شهری برند، و مرد^۷ مجاهز از این جا^۸ گویند، و مینه^{۲۰} جهاز المرأة. حق تعالی گفت: چون ساز برادران بکرد و طعام بداد ایشان را، چون

۱. قم، بم، آج، لب: به روی؛ آو، آب، آن: بر روی؛ مل: که معصیت نکرده او را که او برقع به روی.

۲. آو، بم، آب، آن، مل، آج، لب: شست.

۳. قم: که.

۴. همه نسخه بدلها: دوستر.

۵. آو، گواهی؛ بم، آب، آن، مل، آج، لب: گواهی.

۶. قم: هم از آن مادر بود.

۷. آج: آن جا.

۸. آج، لب + را.

بخواستند آمدن، گفت: آن برادر را که گفتی، با خود بیاری تا من کیل شما تمامتر بدهم. **وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**، ای؛ المضيفین؛ و شما می دانی که من بهترین مهمان دارانم.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ؛ اگر او را نیاری، شما را بنزدیک من کیل نیست [۲۵-ر] و رُوی طعام دادن نیست و نیز پیرامن^۲ مگردی.

ایشان جواب دادند: **سَأُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ**؛ بکوشیم و چاره سازیم تا او را از پدر بخواهیم و آنچه توانیم در این معنی به جای آریم.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ، اهل کوفه «لفتیانه» خواندند و باقی قراء: «لِفِئْتِيَه» و هما جمعان، کالاحوة والإخوان. و تفسیر «بضاعت» بگفتیم. و «رحال»، جمع رَحْل باشد.

آنکه غلامان خود را فرمود و عاملان را که: آن چیزی که ایشان آورده اند در میان بار ایشان کنی تا چون با خانه شوند متاع خود بشناسند؛ ایشان را به باز آمدن داعی قویتر باشد که دانند که طعام رایگان داده اند ایشان را. و گفته اند: برای آن فرمود که متاع ایشان در میان بار ایشان کنند^۳ که گفت: نباید که به علت آن که چیزی ندارند باز مانند^۴، اگر خواهند تا بیابند نتوانند. گفت: بضاعت ایشان با ایشان دهی پوشیده، و برای آن «لَعْلًا» در دو جایگاه بگفت که، هر یک از آن^۵ مجوز بود غیر مقطوع علیه، پس حرف ترجی و اِشفاق در او برد.

و بعضی دگر گفتند: برای آن بضاعت ایشان رد کرد با ایشان تا بدانند که استدعای برادر نه برای طمع است در مال ایشان. بعضی دگر گفتند: برای آن رد کرد که روا نداشت که پدر را و برادران را طعام ببها دهد؛ و خزاین زمین در دست او. بعضی دگر گفتند: برای آن کرد که، دانست که دیانت یعقوب او را رها نکند که آن بضاعت آن جا باز گیرد، ایشان را باز پس فرستد تا بضاعت باز پس برند.

ایشان از آن جا برفتند، چون به خانه رسیدند، پدر گفت: چون بودی و احوالتان چون بود؟ گفتند: ای پدر! ما از بر مردی می آیم که فضل و کرم او را وصف ندانیم

۱. قم: خوبستن. ۲. آو، آج، لب: پیرامن؛ همه نسخه بدلها + من.

۳. قم: کنی؛ آو، بم، آن، آج، لب: نهند.

۴. آج، لب + و.

۵. قم: ایشان.

کردن، و با ما آن کرد از انعام و اکرام که اگر یکی بودی از فرزندان یعقوب همانا بیش از آن نکردی! گفت: پس برادران کجاست شمعون که با شما نیست؟ گفتند: ملک مصر او را بگرو دارد تا ما باز پس شویم و بنیامین^۱ را از این نوبت با خود ببریم. گفت: او چه داند که شما را برادری هست؟ گفتند: ما گفتیم. گفت: چرا گفتی؟ گفتند: برای آن که ما را به جاسوسی متهم کردند، چون ما شرح حال خود بگفتیم و او می پرسید، ما حدیث برادر کردیم. گفت: اگر راست می گوی، در این نوبت دیگر او را با خود بیاری و آن قصه که آن جا رفت با پدر بگفتند، آنگه پدر را در آن^۲ گرفتند که بنیامین^۱ را با ما بفرست.

وذلك قوله: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ، ای پدر منع

- ۱۰ کردند کیل از ما. و گفته اند: این برای آن گفتند تا تحریض کنند پدر را بر فرستادن برادر با ایشان. اکنون برادر ما را با ما بفرست، نکتل^۳؛ تا کیل تمام بیاریم. جمله قرا «نکتل» خواندند به «نون» خبراً عن انفسهم، و حمزه و کسائی، «یکتل» خواندند به «یا» خبراً عن آخيه. و کال الطعام و کنال، فعل و افتعل گفتند: به یک معنی باشد، و گفتند: کال لغیره و کنال لنفسه، کما یقال: خیر و اشتر^۴، و شوی و اشووی، یعنی تا او نیز به نصیب خود کیلی بیارد. و انا له لحافیظون^۵: و ما او را نگاه داریم، برای آن گفتند که ایشان به کار یوسف متهم بودند، گفتند: ما او را نگاه داریم و آنچه در کار یوسف تقصیر کردیم، در کار او و حفظ او و مراعات او به جای آریم.

قَالَ هَلْ أمتنکم علیہ. الایة: یعقوب گفت - علیه السلام: ایمن باشم بر او!

- صورت، استفهام است و مراد نفی، یعنی ایمن^۶ نباشم مگر چندان که^۷ بر یوسف. و این بر سبیل توییح گفت. آنگه گفت: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا. علی تقدیر فالله خیرکم حافِظًا. و نصب او بر حال است؛ و حمزه و کسائی و حفص، علی خلاف عنه حافِظًا خواندند، و باقی قرا، جَفُظًا بی «الف»، و نصب او عنی التَّمییزاً باشد. وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، حق تعالی گفت: یوسف را به برادران سپردی، ضایع کردند او را

۱. قم: ابن یامین.

۲. قم: در میان.

۳. آو، بی، آب، آز، اخیروا، اشیر، آج: خیر و اشتر.

۴. قم: آمن.

۵. همه نسخه بدایها: چندان که.

۶. آو، بم، مل، آج، لب: تمیز.

۷. قم: آمن.

[۲۵-پ] و بنیامین را به من سپردی قبی فونک: **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا**، یوسف بر سر می با او با تو دادم تا بدانی که من خدایی ام که آنچه به من سپارند ضایع نشود، **وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**؛ و او رحیستر از همه رحیمان است.

۵ **وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ**: آنکه چون متاع و بار خود بگشادند، متاع خود دیدند برآید که در میان بار بود، و قوله: **رُدَّتْ إِلَيْهِمْ**، در جای نصب است، بگونه مفعول الثانی **لِيُوجَدُوا**، ای مردودۀ إِلَيْهِمْ. **قَالُوا يَا أَبَانَا**؛ گفتند: ای پدر ما! **مَا نَبْغِي**؛ ما چه جوییم و چه خواهیم پس از این که این مرد کرد؟ از کرشم ما را طعام بداده است و متاع ما با ما داده، و این برای آن گفتند تا دل پدر نرم کنند بر آن که بنیامین را با ایشان بفرستند. و «ما» استفهامی است و معنی او جحد، یعنی چیزی دیگر نماند که کار ما بر آن موقوف باشد و ما از تو چیزی دیگر نمی خواهیم، چه ما را برای ^۲ این نوبت این که داریم کفایت است. **هَذِهِ بِضَاعَتُنَا**؛ این بضاعت ماست که با ما داده اند. **وَنَمِيرُ أَهْلَنَا**؛ و برای اهل خود طعام آریم، **يُقَالُ: مَا رَهْمُ يَمِيرُهُمْ** ميراً إذا أَنَاهُمْ بِالطَّعَامِ مِنْ بَلَدٍ غَيْرِ بَلَدِهِ وَغَارَهُمْ يَغِيرُهُمْ؛ أَيضاً، وَالغَيْرَةُ وَالْمِيرَةُ، الْقَطْعُ؛ وَامْتَارَ يَمْتَارُ امْتِيَاراً، مثله قال الشاعر:

۱۵ **بَعَثْتُكَ مَایراً فَذَهَبْتَ حَوْلًا** **قَتَلِي يَأْتِي غِيَاثُكَ مِنْ تُغَيْثٍ**
وقال آخر:

أَتَى فَرْتَهُ فِيهَا كَثِيراً قِطْعَانِهَا **كَتَفَرِ الشَّرَابِ كُلِّ شَيْءٍ يَمِيرُهَا**
و برای اهل خود طعام آریم. **وَنَحْفَظُ أَخَانَا**؛ برادر بنیامین را نگاه داریم، **وَنَزْدَادُ كَيْلٍ بَعْبِرٍ**؛ وکیل یک شتر وار بیفزاییم به نصیب او که این کیلی اندک است، و این جمله بر سبیل مُراودت می گفتند، و مُراودت ایشان این بود که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان در این آیت.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ، یعقوب - علیه السلام - گفت: نفرستم او را با شما تا مرا

۲. مل: همجدان؛ آج: پرهست.

۴. او، هم، آب، آن، آج، لب: بعبرهم.

۶. آب، آن، نائی.

۸. به، آب، آن، آج، لب: كَتَفَرِ.

۱. آب، آن بر سر او، آج، لب: بانو.

۳. قعد: در این.

۵. او، هم، آب، آن، آج، لب: العبرة.

۷. تم، او، هم، آج، لب: یغیث.

و ثبقتی بندهی^۱ از عهد و پیمان و سوگند به خدای که او را با نزدیک من آری؛ آنکه استشنا کرد، گفت: **إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ**؛ الا که گرد شما در آیند، و این کنایتهی است از آن که الا که خدای تعالی شما را فرو گیرد به هلاکی، چنان که گفت: **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ**^۲، یا جز خدای تعالی، و معنی آن که: به اختیار خود او را رها نکنی و ضایع نکنی جز که کار از دست شما بشود. این قرار بدادند و این شرط ۵ بکردند. و در کلام حذفی هست، و التقدير: فَأَجَابُوهُ إِلَىٰ مَا التَّمَسُّهُ مِنْ إِبْتَاءِ الْمُؤْتِقِ. فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ؛ چون سوگند بخوردند و آنچه او خواست بکردند از عهد و پیمان و سوگند به خدای، او دگر باره - اعنی یعقوب - بر سرری خدای را گواه کرد و گفت: **وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ**؛ و خدای بر آنچه ما می گوئیم و کپل ای شاهد و حنیظ؛ گواه است و نگاهدار. و بعضی دگر گفتند: کفیل، پایندان است. ۱۰

عبدالله عباس گفت، این وثیقه و سوگند که بر سرری ایشان را داد، آن بود که گفت: بگوئی^۳ به حق محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - که خیانت نکنی^۴. ایشان به حق محمد سوگند بخوردند.

آنکه چون خواستند تا^۵ بیایند، ایشان را وصایت کرد و گفت: **يَا بَنِيَّ**؛ ای پسران من! چون به مصر سی همه به یک بار بجمع به یک دروازه در شهر مروی. **وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ**؛ و از درهای پراکنده در شوی. گفتند: برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند، نکوروی، تمام قامت، مردان نیک. گفت تا چشم بد در ایشان نرسد.

آنکه گفت: نه آن که اگر خدای خواهد که شما را چیزی رساند این که من گفتم سود دارد و غنا کند، و قوله: **مِنَ اللَّهِ**، «مِن» تبیین راست، و قوله: **مِنْ شَيْءٍ**، «مِن» زیادت است مؤکد نفی. **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ**، «إِن» به معنی «ما» ای نفی است؛ حکم نیست مگر خدای را - جَلَّ جلالُه [۲۶-ر]، بر او توکل کردم و توکل

۱. قم: ندهی؛ آب، آرز بندید.

۲. سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

۳. آب، آج، آب؛ بگوئید.

۴. قم: ز، صلی الله علیه و آله؛ تو، بم؛ علیه السلام.

۵. آب، آرز نکبم.

۶. قم: که.

۷. قم: تبیین است.

کنندگان بر او توکل کنند.

و مصر را چهار دروازه بود، ایشان پراکنده شدند و به هر چهار دروازه در مصر شدند، چنان که یعقوب فرموده بود. **مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**؛ از خدای تعالی هیچ غنا نکرد آن دخول ایشان از درهای پراکنده مگر حاجتی که در دلی یعقوب بود که آن حاجت روا شد، و آن شفقت پدران بود بر فرزندان و ترس و اندیشه او از چشم بد.

آنگه یعقوب را وصف کرد به علم، گفت: او عالم بود به آنچه ما او را آموختیم، و گفتند: حافظ بود آن علم را که ما آموختیم او را، و گفتند: عامل بود بر آنچه عالم بود به آن، یعنی بر علم عمل کردی و لکن بیشتر مردمان ندانند این حال.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ؛ چون برادران به مصر رسیدند و در نزدیک یوسف شدند و گفتند: **أَيْنَا الْعَزِيزُ** آن چنان که فرمودی بکردیم و آن برادر را که خواستی بیاوردیم. گفت: نکو کردی و صواب کردی و پاداشت این از من بیایی.

آنگه بفرمود تا ایشان را جایی فرود آوردند و اکرام کردند و مهمانداری فرمود ایشان را، و بفرمود تا برای هر دو برادر خوانی بیاوردند^۱ در پیش ایشان بنهادند؛ بنیامین تنها بماند، گفت: اگر برادر من یوسف بر جای بودی، با من بنشستی و من تنها نبودم. این می گفت و می گریست یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم؟ گفت: تو خود پادشاهی و عزیز مصری؛ و لکن مرا به جای او کس نباشد. گفت: اکنون تا تنها نباشی، خیز بر من آبی و بامن نان بخور؛ و او را بر سر بر برد و با خود بنشانند تا با او طعام خورد. چون شب را^۲ به طعام بنشستند، هم چنین کرد. چون وقت خفتن بود برای هر دو برادر از ایشان بستری بگستردند، بنیامین^۳ تنها ماند، گفت: **بَا مَن بِي جَامَةٌ مِّنْ دَرَأَى**، و او را با خود بخوابانید. بر دگر روز گفت: ای فرزندان یعقوب! من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیگر **إِلْفٌ**^۴ می بینم^۵؛

۱. همه نسخه بدلها: آبی.

۱. بم، آب، آن آج + و.

۲. قم: این یامین.

۳. قم: درآمد.

۴. آره لب: الفس.

۵. همه نسخه بدلها + تو.

۶. قم: می یایم.

جز این فرد^۱ را که او تنهاست و یار ندارد؛ من او را با خود گرفتم تا پیش من می‌باشد. و ایشان را جایی باز کرد^۲ و اجرا بفرمود ایشان را^۳، و بنیامین را با خود گرفت، و ذلک قوله: **أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ**، یقال: **أَوَيْتُهُ إِلَىٰ نَفْسِي**، ای ضَمَمْتُهُ إِلَيَّ قَاوَىٰ ای انْقَضَىٰ. چون به خلوت با او بنشست، گفت: نام تو چیست؟ گفت: ابن یامین. گفت: ابن یامین چه باشد؟ گفت: ابن المشکل؛ پسر مرد مصیبت رسیده. گفت: چرا چنین نام نهاد پدر^۴ تو را؟ گفت: برای آن که چون من بزادم، مادرم با پیش خدای شد. گفت: مادرت که بود؟ گفت: راحیل بنت لیان بن ناحور. گفت: هیچ فرزند داری؟ گفت: ده پسر دارم. گفت: چه نام است ایشان را؟ گفت: یکی را «بالعا»^۵ نام است و یکی را «اخیرا»^۶ و یکی را «اشکل» و یکی را «احیا»^۷ و یکی را «خیر» و یکی را «نعمان» و یکی را «ارژد» و یکی را «ارنس» و یکی را «حبتم» و یکی را «میتم». گفت: این چه نامهاست؟ گفت: اشتقاق این نامها از احوال برادرم یوسف گرفته‌ام:

۱۰ اقا «بالعا»^۸، از آن جا گرفتم که او ناپیدا شد، **كَأَنَّ الْأَرْضَ ابْتَلَعَتْهُ**؛ پنداشتی زمین او را فرو برد.

۱۵ و اقا «اخیر»^۹ را برای آن که او بکر فرزندان مادرم بود، یعنی اول فرزند بود او را.

و اقا «اشکل»، برای آن که همشکل^{۱۰} بود و از مادر و پدر من بود و همسین من بود.

و اقا «خیر»^{۱۱}، برای آن که او بهینه ما بود هر کجا بودیم.

۲۰ و اقا «نعمان»، برای آن که او منتقم و با ناز بود بنزدیک مادر و پدر.

و اقا «ارژد»، برای آن که او در میان [۲۶-پ] ما چون ورد بود، یعنی گل.

۱. همه نسخه بدلها: مرد.
 ۲. قم: فرمودشان.
 ۳. آو، بم، آب، آر، بلعا.
 ۴. قم، آو، آب: احیا.
 ۵. همه نسخه بدلها + من.
 ۶. قم: راست کرد.
 ۷. آو، بم، آب، آر، آب: نهادند.
 ۸. قم: اخیرا.
 ۹. قم: اخیرا: آو، بم، آب، آر، آب: لب: اخیرا.
 ۱۰. آب + و اقا احیا.

واقا «اُرس»^۱، برای آن که بمنزلت رأس بود و سر برتن.
واقا «حَيْثُمْ»^۲، برای آن که گمان ما و امید ما آن است که او حَى است و
زنده.

واقا «مَيْتُمْ»^۳، برای آن که اگر او را باز بینم خورمی^۴ من آنکه تمام شود.
۵ یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم به بیدل برادرت؟ گفت:
یا عزیز! چون تو برادر که را باشد؟ و لکن اگر تو برادر من شوی^۵، چگونه برادر من
باشی؟ و تورا یعقوب و راحیل نژاده اند؟ عند آن یوسف - علیه السلام - بگریست و بُرُقِع
از روی دور کرد و گفت: اِنِّي اَنَا اَخُوکَ؛ من یوسفم برادر تو و تو با ایشان هیچ
مگویی و پوشیده دار. فَلَا تَبْتِئِسْ، اِی لَا تَكُنْ فِی بَؤْسٍ و شِدَّةٍ و حُزْنٍ؛ دلنگ مباح و
۱۰ برتو سخت مباد آنچه برادران با تو و برادرت کردند.

وَقَب مُتَّبِعَةٌ گفت: او آنکه اعلام نکرد او را که من یوسفم و پیش از این بگفت
که: اَنَا اَخُوکَ؛ من تورا برادرم؛ یعنی به جای برادرم؛ و قول اول درست تر است.
آنکه بفرمود تا ساز ایشان بگردند و برگشان بساختند و برای هر برادری شترواری گندم
بفرمود، و برای ابن یامین همچونین شترواری گندم بفرمود، آنکه بفرمود تا سقایه در
۱۵ رَحْلِ اِبْنِ یَامِیْنِ نهادند، و ذلک قوله: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِی
رَحْلِ اَخِيهِ.

مفسران خلاف کردند در آن که بنیامین^۶ دانست از آن یا ندانست. سُذِی گفت
و وَقَب که: بنیامین^۷ خبر نداشت از آن حال، و کعب الأخبار گفت: به علم و
آگاهی او بود و آن چنان بود که چون یوسف - علیه السلام - بنیامین^۸ را گفت: اَنَا
۲۰ اَخُوکَ؛ من برادر توام، ابن یامین سخت شادمانه^۹ شد به دیدار او و خدای را شکر
گزارد^{۱۰}، و یوسف را گفت: من به هیچ وجه از تو مفارقت نکنم. گفت: پس چگونه

۱. بم، مل، آج: آرس.

۲. بم، آب، آج: حیثم.

۳. آب، آج، میثم: میثم.

۴. همه نسخه بدلها: خرّمی.

۵. مل + هیچ مگو و پوشیده و تورا یعقوب و راحیل.

۶. اساس: وَلَمَّا، که باتوجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۷. قم: ابن یامین.

۸. آو، بم، آب، آج، لب: شاد.

۹. آو، بم، آب، آج، لب: کرد.

باشد احوال پدر که او را تسلی از من به دیدار تو بود؟ تو نیز این جا باز ایستی؟ گفت: فرج او نیز نزدیک است. گفت: این میسر نشود الا به تهمتی که آن بر تو نیکو نباشد، و آن تهمت دزدی باشد. گفت: همه رنجی تحمل کنم اندی^۱ که از تو جدا نشوم. و این قول بعید نیست برای آن که بر این وجه سؤال سایل ساقط شود که گوید: چگونه روا باشد که او برادر را مُتَّهَم کند به دزدی از وجهی که او نداند و غم و دلتنگی بر او^۲ راه دهد؟ و چون بر این جمله^۳ باشد، این سؤال لازم نیاید.

اما سؤال که گویند: چگونه روا باشد که او غم پدر بیفزاید با آن که داند که تسلی پدر به دیدار ابن یامین است او را باز گیرد تا پدر رنجورتر شود؟ جواب از این، آن است که گوئیم: یوسف - علیه السلام - این به فرمان خدای^۴ کرد؛ نه از خویشتن، و خدای تعالی خواست که کار یعقوب و محنت او بنهایت رسد تا برسد که هر چیز که آن بغایت رسد، برسد، چنان که شاعر گفت:

إِذَا نَمَّ أَقْرَدْنَا نَفْسَهُ تَوَقَّعَ زَوَالاً إِذَا قَبِلَ نَمَّ
و دیگری گفت:

إِذَا الْحَادِثَاتُ بَلَّغْنَ الْمَدَى وَ كَادَتْ لَهْنَ تَذُوبُ الْمُهَجِ
وَحَلَّ الْبَلَاءُ وَقَلَّ الْعَزَا وَعِنْدَ التَّنَاهَى يَكُونُ الْفَرَجُ

۱۵ و منته قولہ - علیه السلام: اِسْتَدَى اَرْقَهُ تَنْفَرَجِي؛ سخت شوای سختی تا بشوی، وای تنگی تا گشاده شوی.

اما: «صواع» و «صاع» و «سقایت»^۵، اشباهند و مفسران در او خلاف کردند؛ بهری^۶ گفتند، شکل سغراقی^۷ بود که او به آن آب خوردی، زرین^۸ این قول ابن زید

۱. آج، لب: آن دمی.

۲. قم: به او.

۳. آج: حبل.

۴. همه نسخه بدلها + تعالی.

۵. آب، آزه، آج، لب + شعر.

۶. آو، بم: تذوب؛ آزه: یتذوب.

۷. قم، آب، آزه: فعد.

۸. مل: سقا.

۹. آج، لب: بعضی.

۱۰. آب، آزه، مل، آج، لب: سغراقی؛ قم، درحاشیه افزوده: یعنی مشربه بود.

۱۱. مل: زرین؛ آزه: زرین.

- است. و گفتند: سیمین بود. و گفتند^۱: شکل چهاریکی^۲ بود سیمین. و بعضی دیگر گفتند: شکل کاسی بود زرین^۳، جوهری گرانمایه در میان او. مَلِیک به آن آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او به این سقاییت می پیمودند. [۲۷-ر] و «رَحَل»، متاع مسافر باشد و بنگاه او. ثُمَّ اَذَنٌ مُوَدَّنٌ، آی نادای مُنادی؛ پس منادی ندا کرد، لِیلا یذَنُ^۴، و هُوَ الْإِعْلَامُ وَالْإِلْقَاءُ فِي الْاِذْنِ؛ پس منادی ندا کرد که: ای کاروانیان! شما دزدانی و دزد آن باشد که چیزی از جرزی بر گیرد که نه او را باشد بر خُفیه^۵ و پوشیدگی؛ اَمَا^۶ در شرع تا به مقداری معلوم نرسد، بر فاعلش^۷ قطع واجب نبود. و بیان این رفته است در سورة المائدة.
- ۱۰ اَمَا، جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ، تعریض برادر نباشد به دزدی برای آن که وجود «صاع» در رَحْلِ او محتمل بود و جوه را حمل کردن بر دزدی بی دلیلی وجه ندارد، و گناه آن کس را بود که این حمل کند.
- و اَمَا ندای منادی بی اذن و دستوری او بود، و اگر چه جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ به فرمان و علم او بود، در او چند قول گفتند:
- یکی آن که: منادی ایشان را شناخته^۸، چون صُواع بر جای ندید^۹، گفت: شما دزدی، بر سبیلِ خیر^{۱۰}. و گفتند: مراد استفهام است، و حرف استفهام برای آن بیفکنند که حال بر او دلیل کرد، برای آن که ایشان را نیز قطعی نبود؛ و آن جا که قطع^{۱۱} نباشد استفهام نیکو بود.
- ۱۵ و گفتند، مراد آن است که: انکم تُشْبِهُونَ السُّرَّاقَ؛ شما با دزدان مانی^{۱۲}، و معنی آن که: همانا شما دزدیده باشی این صُواع.
- ۲۰ و گفتند، مراد آن بود که: شما دزدانی که یوسف را از پدر بدزدیدی؛ و این قول بعید است برای آن که لایق این حال نیست، و بدین جای در خور نیست.
۱. آو، بم، آو، آن، آج + بر.
 ۲. بم، آج، خارکی؛ لب: چارکی؛ آژ: چادرکی.
 ۳. آو: زرین؛ مل، آژ: دزین.
 ۴. مل: به حقیقت.
 ۵. آو، بم، آج، لب: فاعلین.
 ۶. آو، آب، آژ: بنید.
 ۷. آو، بم، آج، لب: فاعلین.
 ۸. همه نسخه بدلها: شناخت.
 ۹. آو، آب، آژ: خیر.
 ۱۰. آو، بم، آج، لب: فاعلین.
 ۱۱. آو، آب، آژ: بنید.
 ۱۲. آو، آب، آژ، مل، آج، لب: مانید.

ایشان گفتند: **مَاذَا تَفْقِدُونَ؟** چرا چنین می‌گوی و چه مفقود کرده‌ای؟ و ذلك قوله: **قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ؛** گفتند: یعنی برادران یوسف. **وَأَقْبَلُوا،** «واو» حال است. **عَلَيْهِمْ؛** علی اصحاب یوسف در آن حال که روی در ایشان نهادند و گفتند: چه گم کرده‌ای، ایشان گفتند: **تَفْقِدُ ضَوَاعَ [الْمَلِكِ]**؛ ما ضواع ملک نمی‌یابیم، **وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ؛** و آن را که آن با میان آرد شترواری گندم بدهیم، **وَأَنَابِهِ زَعِيمٌ؛** و ۵ من به آن پابندانم^۱. این منادی گفت که او مهتر آن کیالان و کسانی بود که تولای آن کار می‌کردند. **وَالزَّعِيمُ، وَالضَّمِينُ وَالکَفِيلُ وَالْقَبِيلُ،** واحد؛ قال الشاعر^۲:

قَلَسْتُ بِأَمْرِ فِيهَا بَيْلِمٌ^۳ وَلَكَبِي عَلَى نَفْسِي زَعِيمٌ
و «زعیم»^۴، رئیس قوم باشد برای آن که او ضامن جریره^۵ ایشان باشد، چنان که لیلی اخیلیته^۶ گفت:

۱۰

عَسَىٰ إِذَا بَرَزَ السَّوَاءَ رَأَيْتَهُ **يَوْمَ اللَّيْثَاءِ عَلَى الْخَمِيسِ زَعِيمًا**
ومصدره: الزعامه، واصله: الزعم والزعم؛ الذي هو القول لأن الزعيم هو القائل عنهم والذاب عن حريمهم.

۱۵

ایشان در این معنی سوگند خوردند و از این حال تبرا کردند، بقولهم: **تَاللَّهِ**؛ به خدای سوگند خوردند، و اصل این «با» است، آنگه «واو»، آنگه «تا»، يقال: **حَلَفْتُ بِاللَّهِ وَتَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا،** آنگه «واو» از «تا» بدل کنند و فعل با او بیفکنند، يقال: **وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ،** آنگه «تا» از او بدل کنند، و «با»^۷ عامتر است برای آن که در ظاهر و مضمهر شود^۸، يقال بالله و بحياتک و بک و به. اما «واو» در ظاهر شود؛ در مضمهر نشود، يقال: **وَاللَّهِ،** و لا يقال: **وَوَهْ،** آنگه «تا» از همه خاصتر است برای آن که در یک اسم شود و آن «الله» است، يقال: **تَاللَّهِ،** و لا يقال: **تَا الرَّحْمَنُ وَلَا تَرَبَّ** ۲۰

۱. اساس ندارد؛ با توجه دیگر نسخه‌ها و معنی عبارت آورده شد.

۲. آج: یا بنده‌ایم.

۳. مل + شعر.

۴. آو، بيم، آب، آز، آج، مل + قوم.

۵. بيم، آز، اخلیه؛ آج: اصم.

۶. آو، بيم، آب، آز، تا.

۷. قم، آو، بيم، ووه؛ آب، آز، وه.

۸. قم: بلم؛ آو، بيم، آز، آج، لب، مسلم؛ مل: سلم.

۹. آج: جریده.

۱۰. اساس زعیمه با توجه به نسخه بدله تصحیح شد.

۱۱. قم در مظهر و در مضمهر شود.

الْكُفْبِه. گفتند: به خدای که شما دانسی که ما نه به آن^۱ آمده ایم تا در زمین فساد کنیم، یعنی راه زنییم، لقوله: وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...، وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ؛ و ما دزد نبوده ایم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ، گفتند: چه جزا و پاداشت بود آن را، یعنی آن دزدی را [۲۷-پ] یا آن کار که ذکر آن می رفت اگر دروغ گوی؟

ایشان گفتند: جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ، و تقدیر آن است که: جَزَاؤُهُ اسْتِرْقَاقٌ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهَذَا الْجَزَاءُ. جَزَاؤُهُ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ يُوضِحُ^۲ الْكَلَامَ وَدَلَالَةَ الْحَالِ عَلَيْهِ، گفت^۳: جزای او آن بود که آن را که این صاع^۴ در رخل او بیابند، بندیگی کند خداوند صاع^۵ را، این جزای چونین^۶ جزای او باشد.

و وجهی دیگر گفتند، و آن آن است که: جَزَاؤُهُ مبتدا باشد، مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ مبتدای دوم باشد، فَهُوَ جَزَاؤُهُ، ای الاسترقاق جزاؤه. و این جمله در جای خبر مبتدای دوم باشد. و از استرقاق بهو کنایت برای آن کرد که حال بر او دلیل کرد.

و وجهی دیگر آن است که: جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ عندنا فهو كجزائه عِنْكُمْ؛ گفت: جزای آن کس که در رخل او یابند این صاع، آن است که او را بنده آن کنند که خداوند صاع^۷ است، همچنان که بنزدیک شما هست، یعنی در این حکم از میان ما و شما خلاف نیست. و قوله: مَنْ وَجِدَ، «مَنْ» محتمل است دو وجه را: یکی آن که موصوله باشد، و یکی آن که مجازات را باشد، نبینی^۸ که در جواب او «فا» می آید فی قوله: فَهُوَ جَزَاؤُهُ. كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ؛ چنین جزا دهیم ستمکاران را، این حکایت قول ایشان است که گفتند: ما جزای هر ظالمی چنین کنیم^۹ و در تأویل آیت دو وجه گفتند: یکی آن که این حکم، أَعْنِي اسْتِرْقَاقَ السَّارِقِ

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

۲. قم، مل؛ گفتند.

۳. همه نسخه بدلها؛ چنین.

۴. مل؛ نمی بینی.

۱. آو، بم، آج؛ برای.

۳. آو، بم، لب، آن، آج، لب؛ لوضع.

۵. آو، آج؛ متاع.

۷. آب، آن، متاع.

۹. مل؛ دهیم.

در شرع پیغامبری بود از پیغامبران، و گفتند: عادت ملوک ایشان بود بر سیل عقوبت،
لقلوه: **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ**، ای فی عادة الملک.

آنکه بفرمود تا بارهای ایشان جستن گرفتند و ابتدا به باردان^۱ برادرانش بکردند
پیش از وعاء ابن یامین^۲، آنکه چون به وعاء او رسید، از وعاء او بیرون آوردند، و
ذکر قوله: **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا**، و برای آن به لفظ تَأْثِثْ گفت. با آن که صُوعِ مذکر
است. که رد کرد با معنی و آن سقایت است. و زجاج گفت: **صُوعٌ يُدْكَرُ وَيُؤنَّثُ**. و
از این جا گفت: **وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ**؛ و لم یقل: بها، و مثله قوله: **الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ**
هُم فِيهَا خَالِدُونَ^۳، ای فی الجنة، ذهب الی المعنی، وقوله: **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أَلِی**
قَوْلِهِ: فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ^۴...، و «وعاء» و ظرف، باردان باشد، و يقال: **أَوْعِثُ الْمَتَاعَ**
إِذَا جَعَلْتَهُ فِي الْوَعَاءِ وَوَعِثُ الْعِلْمَ إِذَا حَفِظْتَهُ.

۱۰

وقوله^۵: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**، دلیل آن می کند که آن به امر خدای بود. گفت:
همچونین^۶ ما کید کردیم، یعنی تدبیر ساختیم برای یوسف. عبدالله عباس گفت:
صَنَعْنَا رِبِيعَ گفتم: **أَلْهَمْنَا**. ابن الانباری گفت: **أَرَدْنَا**. **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ**، «ما»
نفی است و «لام»، مؤکد نفی است؛ کقولہ تعالیٰ: **مَا كَانَ اللَّهُ لِيَدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ**
عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ^۷...، **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ**^۸...، **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى**
الْغَيْبِ^۹... و نظایر ذلک کثیره. و **دِينِ الْمَلِكِ**؛ عاده، قال الشاعر:

۱۵

يَقُولُ وَقَدْ دَرَأَتْ لَهَا وَضِيئِي **أَهَذَا دِيئُهُ أَبَدًا وَدِيئِي**

گفت: یوسف برادر را بر عادت ملک نگرفتی و نتوانستی گرفتن الا به مشیت و
خواست خدای، یعنی اگر نه اعلام خدای بودی و هدایت او یوسف را به این معنی،
یوسف ندانستی که چه باید کردن!

۲۰

۱. مل: به باره آج، لب: بار آن.

۲. آو، هم، آب، آزه، آج، لب: بن یامین.

۳. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱.

۴. سورة نساء (۱۴) آیه ۱۸ اساس: **فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ**، که با توجه به ضیف قرآن مجید تصحیح شد.

۵. اساس ۳ و.

۶. قم، آو، هم: چنین.

۷. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

۸. سورة انفال (۸) آیه ۲۳.

۹. مل، آج: دارت.

۱۰. قم: کرد.

عبدالله عباس گفت: **فِي دِينِ الْمَلِكِ**، ای فی سُلْطَانِه، وقیل: **فِي طَاعَةِ الْمَلِكِ**، و برای آن گفت **فِي دِينِ الْمَلِكِ**، که عادت می‌ک آن بود که دزد را اند^۱ تازیانه بزدی^۲ و دو^۳ ضِعْف آنچه دزدیده بودی غرامت کردی^۴. و گفتند: عادت او آن بود که دزد را برکشیدی^۵ و چشمها به مسمار بدوختی، پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران براند، تا گفتند: جزای دزد [۲۸-ر] بنزدیک ما آن باشد که او را به بندگی به صاحب متاع دهند، و این مراد یوسف بود، فذلک معنی قوله: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**، ای کِدْنَا إِخْوَتَهُ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ^۶ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، یعنی آن که یوسف بر طریقه و عادت ملک کار نکرد یعنی ملک مصر، نبود الا به خواست خدای، چه حکم استرقاق به امر خدای بود و امر به ارادت و مشیت امیر^۷ باشد و این وجهی قریب است. ۱۰

آنگه گفت: **تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ**، یعقوب خواند: **تَرْفَعُ**، به «یا» کنایت عن اسم الله؛ یعنی خدای رفع کند^۸ درجات آن کس که او خواهد. و کوفیان، «درجات» به تنوین خواندند، و باقی قراء به اضافت. بر قراءت اول معنی آن بود که: رفیع گردانیم آن را که خواهیم به درجاتی و پایه‌هایی^۹. و نصب او بر ظرف بود و «مَنْ» در محل نصب بود، علی آنه مفعول^{۱۰} الرفع. و بر قراءت دوم، «درجات» مفعول^{۱۱} به^{۱۲} باشد، یعنی رفیع گردانیم درجات آن کس که ما خواهیم. **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ**؛ و از بالای هر عاَلِمی، عالمی هست. یعنی، عالمان متفاوت الدرجات اند؛ از بالای هر یکی دیگری باشد که از او عالمتر بود. ۱۵

در خبر هست که: برادران یوسف چون در مصر آمدند، دهنهای چهار پایان بسته بودند تا زرع کسی نخورند. چون حدیث «صاع» رفت، گفتند: ما کی روا داریم این ۲۰

۱. آرز: اندک. ۲. آج، لب: بزدندی.

۳. همه نسخه بدلها: بجز قم، لب: دزد را. ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

۵. قم: پی کشیدی؛ مل: پی بر کشیدی.

۶. اساس: یاأخذ، که باتوجه به متن قرآن مجید و سایر نسخ تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلها: آمره قم: ندارد. ۸. همه نسخه بدلها، بجز قم: رفیع کند.

۹. همه نسخه بدلها: پایها/پایه‌ها. ۱۰. همه نسخه بدلها: مفعول به.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: مفعول.

- که می‌گوی^۱؟ و گفتند: آن صاعی بود که آن را جام گیتی نمای گویند^۲، و آن جامی بودی که ایشان به آن کهنات کردند و ملک در او نگریدی و به آن کهنات کردی، این مرد که این صاع به او سپرده بودند، بیامد و گفت: ای قوم! اگر این صاع گم شود و با دید نیاید، خون من در این برود، این صاع کهناتِ ملک اکبر است، و آن کس که این با من آرد شترواری گندم از خاص خود به او دهم؛ و من ضامن و کفیلیم به این ۵ که می‌گویم؛ گفتند: معاذالله که ما دزدی کنیم و روا داریم! و اینک بارهای ما پیش تو است، بجوی اگر خواهی. مرد بایستاد و هرگه که باریکی بجستی و نیافتی، استغفار کردی و تشویر خوردی تا همه بجست و چیزی نیافت. چون به بار ابن یامین رسید، رها کرد و گفت: به هر حال این جا نباشد که او از این معنی دورتر است و از او نیاید. ایشان گفتند^۳: نه، ممکن نیست که رها کنیم تا بار او نیز بنگری^۴ تا تورا ۱۰ براءتِ ساحتِ ما معلوم شود و دل تو و دل ما خوشتر باشد. چون بار او بگشادند، صاع دربار او بود. ایشان خجل شدند و روی در او نهادند و گفتند: یابن یامین! این چیست که بجای ما کردی؟ روی ما سیاه کردی و حرمت ما برداشتی. این چه محنت است که ما را از پسرانِ راحیل پیش آمد! این صاع گمی برگرفتی؟ ابن یامین گفت: لا، بل بالای شما همیشه بر پسرانِ راحیل می‌باشد، برادری را از آن من بردی و در بیابان ۱۵ هلاک کردی و اکنون می‌خواهی تا مرا تهمت دزدی نهی. گفتند: آخر این صاع در بار توجه می‌کند؟ گفت: این صاع در بار من هم آن کس نهاد که درم و بضاعت در بار شما نهاد؛ نه شما از آن بی‌خبر بودی و تا با خانه نشدی از آن خبر نداشتی! آنکه روی به یوسف کردند و گفتند: **إِنْ يَسْرِقْ**؛ اگر او دزدی کرد. یعنی ابن یامین. **فَقَدْ سَرَقَ آخَ لَهُ مِنْ قَبْلُ**؛ او را برادری بود پیش از این او نیز دزدی کرد. یوسف را گفتند ۲۰ و او را خواستند. و این، آن مثل است که گویند: **عُدْرُهُ شَرٌّ مِنْ جُرْمِهِ**؛ عذرش از گناه بتر است.

۱. آو، بيم، آج، لب: می‌گویی؛ آب، آز: می‌گویند؛ مل: می‌گویند؛

۲. قم: گشتندی؛ آو، بيم، آب، آز، آج، نب: خوانند.

۳. در اساس، عبارت «ایشان گفتند» تکرار شده است.

۴. مل: بنگرید.

مفسران خلاف کردند در آن سرقت که ایشان بر یوسف حوالت کردند.
سعید جُبیر گفت و قتاده: او را پدر^۱ مادری بود، او صنمی داشت زرّین. یوسف
- علیه السلام - از آن که از کودکی بت را و بت پرست را دشمن داشتی، آن بت از او
بدزدید و بشکست و بر راه بیفگند.

۵ ابن جُرّیح گفت: مادرش فرمود که بتی از آن خالی او- برادر مادرش- بدزدید و
بشکست.

مجاهد گفت: سائلی روزی سؤال می کرد و یوسف کودک بود، خایه مرغی
بدزدید و به آن سایل داد.

۱۰ وَهَبُ مُنْبَهٍ گفت: او را عادت بود^۲ که چون خوان بنهادندی، طعام پنهان
برگرفتی و بنهادی برای سایلان.

ضحاک و جماعتی دیگر [۲۸-پ] گفتند^۳: اوّل محنت که یوسف را بود، آن
بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود، یعقوب او را به خواهر خود داد- دختر
اسحاق- تا او را تربیت کند، او را بستند و می داشت و اسحاق را کمری بود^۴ که بمیراث
فرزندان مهبین^۵ ابراهیم داشتند، به حکم آن که این خواهر، مهبین^۵ فرزندان بود، کمر
او بر گرفت. چون یوسف بزرگ شد، یعقوب پیامد و گفت: ای خواهر! یوسف را به

۱۵ من ده. گفت: ندهم که من از او نشکیم. گفت: من اولیترم، و الحاح کرد. عمّه
یوسف گفت: اگر لا بُد است رها کن تا یک دور روز دیگر این جا باشد تا من او را^۶

ببینم؛ آنگه ببر او را اگر خواهی. و شبی یوسف خفته بود، او پیامد و آن کمر اسحاق
بر میان او بست و او بی خبر. چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد، گفت: آن

۲۰ کمر من دزدیده اند و من به طلب آن دل مشغولم. یعقوب نیز دل تنگ شد، آنگه او در
سرای می جست، آنگه گفت آنان را که در این سرای اند: برهنه باید شدن! یک یک

را برهنه می کردند تا به یوسف رسید، کمر بر میان او بود و از دین ابراهیم استرقاق
السارق بود. یعقوب گفت: اکنون بر تو می باشد چندان که تو خواهی. تا زنده بود،

۲. قم: بودی.

۱. او، بم، آب، آزه، آج، لب: پدری.

۴. قم + از آن ابراهیم - علیهما السلام.

۳. قم + که:

۶. همه نسخه بدلها + نیک.

۵. قم: مهبین.

یوسف بر او بود بعَلَّتِ کمر، فهذا معنى قولهم: **إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**.
فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ؛ یوسف - علیه السلام - این حدیث در دل پوشیده
 داشت و اظهار نکرد و نگفت^۲ آن برادر منم و من آن دزدی نکردم، و در خویشتن
 گفت: **أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا**، و نصب او بر تمیز است بَعْدَ تَمَامِ الْاسْمِ، إِمَّا بِظَاهِرِ التَّنْوِينِ،
 او بتقدیر الاضافة؛ ای انْتُمْ سَرُّ النَّاسِ مَكَانًا وَمَنْزِلَةً؛ شما بترین^۳ مردمانی به پایه و
 منزلت. و قوله: **فَأَسْرَهَا**، برای آن به کنایت تأنیث گفت که کلمت خواست یا
 مقاتل. و گفتند: سرقه خواست، و گفتند: آن حالت خواست.

آنکه در آن کلمت خلاف کردند: بعضی گفتند این بود که: **أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا**،
 این در دل گفت^۴، به زبان نگفت. بعضی دگر گفتند: آن حالت و حکایت و
 حوالت که ایشان کردند از سرقه بر یوسف. و برای آن گفت که: **أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا** که
 آن حدیث اگر راست بودی، سعایت بود و غیبت، و اگر دروغ بود، بهتان بود، آن
 حدیث در آن جا مهم نبود گفتن و ایشان را به آن حاجت نبود. **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا**
تَصِفُونَ^۵، و خدای تعالی گفت: خدای عالمتر است به آنچه ایشان گفتند و وصف
 کردند. وصف و صفت بنزدیک اهل لغت **قَوْلٍ** و **اوصف** باشد و بنزدیک بعضی
 متکلمان نیز، **يُقَالُ: وَصَفَ الشَّيْءَ يَصِفُهُ وَصْفًا وَصَفَهُ، وَهُوَ اوصف**، و بنزدیک
 محققان ما علیه الذات باشد.

برادران یوسف چون بدیدند که یوسف ابن یامین را باز خواهد گرفتن بعَلَّتِ
 سرقه ای^۶، یوسف را گفتند: **أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا** - الآية. در خبر می آید
 که: چون صاع پیش یوسف بردند، یوسف - علیه السلام - در صاع نگرید^۷ و انگشت بر
 صاع زد و آوازی بیامد از او، روی به برادران کرد و گفت بر طریق تعریض؛ دانی تا

۱. اساس: غر، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۲. قم: این سخن پوشیده داشت در دل و اظهار نکرد و گفت.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بدترین. ۴. قم: گرفت.

۵. اساس و قم: تصیفون؛ که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۶. اساس: اوصف، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد؛ مل: ما اوصف.

۷. قم: فهو. ۸. همه نسخه بدلها: سرقه.

۹. قم: نگریست.

این صاع من چه می‌گوید؟ گفتند: نه. گفت: می‌گوید، شما دوازده برادر بودی، یکی را بپردی و بفروختی. ابن یامین چون این شنید، برخاست و گفت: ایها الملک! برای خدای از این صاع بپرس تا برادر من زنده هست؟ یوسف - علیه السلام - صاع بزد، گفت: می‌گوید زنده است و تو او را بینی. گفت: اکنون هر چه خواهی می‌کن که چون او حال من بداند مرا برهاند. یوسف - علیه السلام - برخاست و وضو تازه کرد و باز آمد. ۵

ابن یامین گفت: ایها الملک! از این صاع بپرس تا او را دربار من که نهاد؟ گفت: صاع من خشمگین است از این پس^۱ نگوید؛ و فرزندان یعقوب چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نداشتی. روبیل گفت: ایها الملک [۲۹-ر] رها کن ما را و الا نعره‌ای زیم که هیچ آبستن نماند و الا بچه بیفگند. موی بر اندام او برخاست و از پیراهن^۲ او برون آمد، و خدای تعالی عادت چنان رانده بودی که چون یکی از ایشان خشم گرفتی، یکی از آن نژاد ایشان^۳ دست بر او نهادی خشم او ساکن شدی. ۱۰

یوسف - علیه السلام - پسرش را گفت: برو و دست بر روبیل نه. کودک از پس پشت او در آمد و دست بر او نهاد، خشم او ساکن شد، گفت: از فرزندان یعقوب کسی این جاست؟ یوسف گفت: یعقوب که باشد؟ گفت: یعقوب اسرایل^۴ الله بن ذبیح الله بن خلیل الله. یوسف گفت: این سخن راست است^۵، چون به حکم برادران چنان آمد که بنیامین^۶ بر یوسف باشد^۷، یوسف گفت: بروی و برادر را این جا رها کنی به حکم شرع شما. ۱۵

گفتند: یا ایها العزیز! ای عزیز این شهر! إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا؛ او پدری دارد پیر، و مردی بزرگوار است، اگر هیچ ممکن باشد یکی را از ما به جای او باز گیر که ما تو را از جمله محسنان و نیکوکاران^۸ می‌بینیم، و احسان تو عام است با ما و با دیگران. ۲۰

ابن اسحاق گفت، معنی آن است که: اگر این بکنی از جمله محسنان باشی. یوسف گفت: مَعَاذَ اللَّهِ؛ پناه با خدای می‌دهم که آن را که متاع ما بنزدیک او

۱. مل: بیش.

۲. قم، آو، بم، آب، آو، آج، نب: کسی: مل: یکی.

۳. همه نسخه بدلها، بحرقم: اسرایل.

۴. قم، مل: ابن یامین.

۵. قم + پس.

۶. همه نسخه بدلها: نیکوکاران.

۷. قم: شد.

بود رها کنیم و آن را گیریم که متاع ما بنزدیک او نبود. **إِنَّا إِذَا لَطَّائِمُونَ**؛ اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم. و بیان کردیم که **مَعَاذَ اللَّهِ**، نصب^۱ او بر مصدر است؛ ای نعوذ بالله معاذاً فحذف الفعل ثم أضاف المصدر إلى المفعول، و مثله: **شُحَّانَ اللَّهُ وَ رَبُّمَا يُضَافُ الْمَصْدَرُ إِلَى الْفَاعِلِ**، نحو **وَعَدَ اللَّهُ وَصِبْغَةَ اللَّهِ**؛ ای **وَعَدَ اللَّهُ وَوَعَدَ اللَّهُ وَصِبْغَةَ اللَّهِ**.

۵

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ چون نومید شدند از آن که یوسف اجابت ایشان خواهد کرد، برفتند و با یکدیگر به خلوت بنشستند و به راز با هم سخن گفتند، و قوله: **اسْتَيْسَسُوا**، استفعلوا؛ من اليأس. و قوله: **خَلَصُوا**، ای **صَارُوا إِلَى** جانبٍ بِحَيْثُ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ فَكَانُوا بِمِثَابَةِ الشَّيْءِ الْخَالِصِ، و قوله: **نَجِيًّا**، ای **مُتَنَاجِيًّا**؛ و نصب او بر حال است از فاعل. **خَلَصُوا**، از خلوص است و «نجی» مصدر است واحد را و جمع را و تشبیه و مؤنث و مذکر را به یک لفظ باشد **كَعَذْلٍ وَرُودٍ**. و اصل «نجی» من الشَّجْوِ باشد، و هو الارض المرتفع، و این از جمله آیات مشارالیه است در فصاحت، برای آن که معانی بسیار در لفظ اندک بیاورد با جزالت لفظ و حسن نظم، و این آیت و چند آیت چونین^۲ عمده آنان است که وجه اعجاز فرط فصاحت گویند. **قَالَ كَبِيرُهُمْ**، ای اکبرُهُمْ؛ برادر مهترین از ایشان گفت. قتاده و ابن اسحاق گفتند: رویل بود. و او پسر خاله یوسف بود و به سال از ایشان می بود و او آن بود که رها نکرد ایشان را که یوسف را بکشند. کلبی و وهب گفتند: یهودا بود. و او عاقلترین ایشان بود، بعضی دگر گفتند: لاوی بود. گفت: نمی دانی که پدر بر شما عهد گرفته است، عهد خدای و سوگند به خدای و پیش از این آن تقصیر که کردی در حق یوسف، **وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّظْتُمْ فِي يُوسُفَ**، در موضع «ما» خلاف کردند: بعضی گفتند: در محلی نصب است **بِقُوعِ الْعِلْمِ عَلَيْهِ**، یعنی **الْمَ تَعْلَمُوا مَا فَرَّظْتُمْ فِي يُوسُفَ مِنْ قَبْلِ هَذَا؟** و بعضی گفتند: محلی او رفع است

۱. قم: نصبی.

۲. همه نسخه بدلهای بجز مل: صبغ صبغته.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم و لب: مناجین.

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: تذکیر و تأنیث.

۵. کذا در اساس و قم، آب، آن آج، لب: زور مل: روز.

۶. همه نسخه بدلهای: چنین.

۷. آو، بم، آب، آج، لب: الفعل.

به ابتداء و خبر او مِنْ قَبْلِ است مقدم بر او، یعنی؛ وَمِنْ قَبْلِ هَذَا تَقْرِيضُكُمْ فِي يُوسُفَ. و «ما» بر این هر دو وجه مصدری باشد. و وجه سدهام^۱ در او آن است که «ما» زیادت است [۲۹-پ] و او را محلی نیست از اعراب. فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ؛ من از این زمین بنشوم^۲ تا پدر دستوری ندهد^۳ یا خدای تعالی حکم کند^۴ برای من؛ و او^۵ بهترین حاکمان است. و گفتند، در میانه آن مشاورت^۶ گفتند: اگر^۷ جنگ باید کردن ما را تا برادر را باز ستانیم، اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم این جا. دگر باره گفتند: رنج پدر در این بیشتر باشد. پس یک معنی این گفتند: أَوْ يَحْكُمُ اللَّهُ لَنَا بِالْمُحَارَبَةِ وَرَدِّ أَحْيَانًا. و بعضی دگر گفتند: أَوْ يَحْكُمُ اللَّهُ لَنَا بِالْإِنْصِرَافِ وَتَرْكِ الْأَجْ هَاهُنَا، تا^۸ خدای حکم کند ما را برویم و برادر را رها کنیم یا حکم کند که کالزاز^۹ کنیم و باز ستانیم او را. ۱۰

آیه ۸۱ قوله تعالى: اِزْجِعُوا إِلَىٰ آبِكُمْ فَفَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ؛ باز شوی^{۱۱} با پدرتان، بگویی: ای پدر ما! پسرت دزدی کرد و ما گوی^{۱۲} ندادیم الا به آنچه دانستیم و نبودیم ما غیب را نگاه دارنده.

آیه ۸۲ وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ بپرس از این شهر که ما در آن جا بودیم و آن کاروان که آمدیم در او، و ما راستیگرانیم^{۱۳}.

آیه ۸۳ قَالَ بَلْ سَأَلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ گفت: بیاراست برای شما^{۱۴} هوای شما کاری، صبری نیکو باید کرد تو را، باشد که خدا بیارد همه را^{۱۵} به هم که او دانا و محکم کار است.

۱. قم: سوم؛ آو، بم، مل: سیم؛ آب، آزه، لب: سیوم.

۳. آو، آب: بندهد.

۲. قم، مل: بنه شوم.

۵. آو، بم، آب، آزه، که او.

۴. آو، بم، آب، آزه، نکند.

۷. آو، بم، آب، آزه، لب + چه.

۶. آو، بم: در میان مشورت.

۹. آب، آزه، لب: یا.

۸. آو، بم، آب، آزه، آج، لب: ههنا؛ مل: هیهنا.

۱۱. قم: باز گردی؛ آب: باز گردید.

۱۰. همه نسخه بدلهها: کارزار.

۱۳. همه نسخه بدلهها: راستگویانیم.

۱۲. قم، آو، بم، آب، آج، لب: گواهی.

۱۵. قم: ایشان را؛ آج، لب: مرا.

۱۴. قم: مر شما را.

- آیه ۸۴ **وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ** ؛ برگردید از ایشان و گفت: ای انده ها! بر یوسف! و سپید شد چشمهای^۱ او از غم^۲ و خشم فرو می برد.
- آیه ۸۵ **قَالُوا نَالَهُ تَفْتُوًّا تَدْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ** ؛ گفتند: به خدا که تو پیوسته یاد کنی یوسف را تا باشی بیمار و لاغریا^۳ باشی از هلاک شدگان.
- آیه ۸۶ **قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ؛ گفت: شکایت می کنم غم و اندوهم با خدا و می دانم از خدای آنچه شما نمی دانی.
- آیه ۸۷ **يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْبَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ** ؛ ای پسران من بروی و خبر پُژوهی^۴ از یوسف و برادرش و نومید مشوی از راحت خدای که نومید نشود از راحت خدای مگر گروه کافران.
- آیه ۸۸ **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الصُّرُوجُنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجِيَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ** ؛ چون در شدند بر او، گفتند: ای عزیز! به ما رسید و به^۵ اهل ما سختی، و آورده ایم^۶ بضاعتی اندک، تمام بده ما را کیل^۷ و صدقه کن بر ما که خدای جزا دهد صدقه دهندگان را.
- آیه ۸۹ **قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ** ؛ گفت: دانای^۸ که چه کردی به یوسف و برادرش آنکه که نادان بودی.
- آیه ۹۰ **قَالُوا يَا لَيْتَنَا كُنَّا نَدْرِكُهُ لَئِن لَّمْ يَكُنِ الْفَلَاحُ وَالشَّلَالُ لَأَكُونُوا مِنْ السَّخِرِ فَأَنْزَلْنَاهُ سَبْعَ سِنِينَ** ؛ گفتند: ای دانا! چه می کردیم که ندانیم که یوسف و برادرش را در زندان می بینیم؟ پس فرود آوردیم

۱. قم، آو، بم، آب: اندوها؛ آج، لب: اندها.

۲. لب: سفید.

۳. همه نسخه بدلها: دو چشم؛ مل: ترجمه آیات را ندارد.

۴. همه نسخه بدلها، یجز لب: اندوه؛ لب: ای اندوه.

۵. قم: خشم فرو خورنده؛ آو، بم، آب، آج، لب: فرو می خورد.

۶. آو، بم، آج، نا.

۷. آب: برسد.

۸. آو، بم، آب، آج، لب: یا.

۹. آو، بم، آب، آج، لب: آوردیم.

۱۰. قم: پیمان.

۱۱. قم: ای دانی.

يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ گفتند: تو که توی یوسفی^۱؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است^۲، منت نهاد خدای بر ما هر که پرهیزگار باشد^۳ و صبر کند، خدای ضایع نکند رنج نکوکاران^۴.

آیه ۹۱ قالوا تالله لقد آترك الله علينا وإن كنا لخاطئين؛ گفت^۵: به خدای که برگزید تو را خدای بر ما، و ما خطا کردیم.

آیه ۹۲ قال لا تترتب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو أرحم الراحمين؛ گفت: سرزنش^۶ نیست بر شما امروز، بیامرزاد خدای شما را^۷، رحیمتر رحمت کنندگان است.

آیه ۹۳ اذهبوا بقميصي هذا فالقوة على وجه أبي يأت بصيراً وأتوني بأهلكم أجمعين؛ ببری پیرهن^۸ من این برافگنی بر روی پدرم تا بازینا شود و به من آری اهلتان را جمله [۳۰-ر].

آیه ۹۴ ولما فصلت العبر قال أبوه إنني لأجد ريح يوسف لولا أن تفقدون؛ چون بازگشت کاروان، گفت پدرشان که: من می یابم بوی یوسف اگر نه آنستی که مرا ملامت کنی^۹.

آیه ۹۵ قالوا تالله إنك لفي ضلالك القديم؛ گفتند: به خدای که تو در محبت^{۱۰} قدیم دیرینه ای.

آیه ۹۶ فلما أن جاء البشير ألقى على وجهه فأرثد بصيراً قال ألم أقل لكم إنني أعلم من الله ما لا تعلمون؛ چون آمد مژده دهنده بر انداخت^{۱۱} آن را بر روی او، بازگشت^{۱۲} بینا، گفت: نگفتم^{۱۳} شما را که من دانم از خدای آنچه شما ندانی!

آیه ۹۷ قالوا يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين؛ گفتند: ای پدر ما! آمرزش

۱. قم: ای توتو؛ آب: آبا توتوی.

۲. قم + بدرستی که.

۳. آو، بم، آب: پرهیزد.

۴. قم، آب: مزد نیکوکاران.

۵. همه نسخه بدلها: گفتند.

۶. آو، بم، آب، آج، لب: سرزنشی.

۷. همه نسخه بدلها + او.

۸. قم: پیرهن؛ آو، بم، لب: پرهن.

۹. قم: به خرفی منسوب کنی مرا، که مناسبتر می نماید.

۱۰. قم: بیفگند؛ آو، بم، آب، آج، لب: برافگند.

۱۱. آب، آج، لب: محنت.

۱۲. قم: ای نگفتم.

۱۳. قم: پس گشت.

خواه برای ما گناه^۱ ما را که ما خطا کردیم.

آیه ۹۸ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ گفت^۲: آمرزش خواهم

برای شما از خدایم که او آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۹۹ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ؛

چون در شدند بر یوسف [باز گرفت با خود مادر و پدرش را]^۳ و گفت در شوی در مصر اگر خواهد خدای ایمن^۴.

آیه ۱۰۰ وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ

قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ

الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ

الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ برداشت پدر مادرش بر سریر، به رو درافتادند برای او به سجده و

گفت: ای پدر! این تعبیر^۵ خواب من است از پیش بکرد آن را خدای من درست و

نیکوی کرد با من چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بیابان از پس آن که

تباه کرد دیو میان من و میان برادران من، خدای لطف کننده است آن را که خواهد و

آیه ۱۰۱ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛ بار

خدایا! بدادی مرا از پادشاهی و پیاموختی مرا از تعبیر خواب^۶ ای آفریننده آسمانها و

زمین! تو خداوند^۷ منی در دنیا و آخرت، جان بردار مرا مسلمان^۸، و در رسان مرا به

نیکان^۹.

قوله تعالى: **إِزْجِعُوا إِلَىٰ آبِكُمْ** - الآية، این حکایت قول بعضی برادران است که

۲. قم، آو + زودبود؛ آب، آج + زودباشد.

۵. قم: آمان.

۶. قم: خوابها.

۸. آب: جان مرا بردار به مسلمانی.

۱. همه نسخه بدلها: گناهان.

۳. اساس: ناخواناست؛ از قم، افزوده شد.

۵. آو، بم، آب: تفسیر.

۷. آو، بم، آب: خدای.

۹. قم: به نیکمردان.

با یکدیگر گفتند عند آن که رای می زدند و مناجات می کردند؛ یکی از ایشان گفت: چون حال چنین است، باز گردی و با نزدیک پدرشوی و بگویی که پسر- یعنی ابن یامین- دزدی کرد، یعنی صاعِ مَلِک بدزدید.

و عبدالله عباس و ضحاک، در شاذ خواندند: سُرِقَ، به تشدید «را» علی الفعل المجهول، ای نُسِبَ^۱ إِلَى السَّرِقَةِ؛ او را دزد کردند و بر او تهمت دزدی نهادند. و از بعضی قراء شاذ روایت کردند که او خواند: إِنَّ ابْنَكَ سُرِقَ، علی الفعل المجهول والتخفيف؛ پسر را بدزدیدند. وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا؛ و ما گوی^۲ ندادیم الا به آنچه دانستیم، یعنی ما گوی^۳ نمی دهیم الا بردانسته؛ و «الا» قول محمد بن اسحاق است.

ابن زید گفت، پدر ایشان را گفت: ایشان چه دانستند که دزد را به بندگی باید گرفتن؟ گفتند: وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا [بِما] عَلِمْنَا، این ما گفتیم و لکن در این گفتن گوی^۴ ندادیم الا به آنچه دانستیم مِنَ اسْتِرْقَاقِ السَّارِقِ، وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ؛ و ما غیب یاد نداریم؛ که باید گفتن که او دزدی کرد یا به دروغ باید گفتن که حکم دزد آن است که او را به بنده گیرند. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که ما این گوی^۵ بر ظاهر حال می دهیم، و غیب خدای داند، ما حافظ غیب نه ایم.

قولی دگر از عبدالله عباس آن است که مراد به «غیب»، شب است، یعنی مگر شب^۶ کرده باشد و ما ندیدیم. و «غیب» به لغت «حَمِير»، شب باشد. قتاده و مجاهد گفتند: ما ندانستیم که کاری چونین^۷ پیش خواهد آمدن، و آنچه گفتیم: وَنَحْفَظُ أَخَانَا...، آن خواستیم که او را نگاه داریم از آنچه به ما تعلق دارد و جهد کنیم و شفقت به جای آریم! اما از آنچه در دست ما نباشد، چه توانیم کردن!

قولی دگر آن است [۳۰-پ] که: ما ندانستیم که توبه این پسر نیز مصاب

۱. همه نسخه بدلها، بجز رقم: گواهی.

۲. اساس: ندارد؛ از قرآن مجید آورده شد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز رقم و آو: گواهی.

۴. همه نسخه بدلها: چنین.

۵. آو، بم، آب، آج، لب: شفقت بریم.

۱. آو، بم، آب، آن، آج، لب: نسبت.

۳. همه نسخه بدلها: این.

۵. آو، آب، آن، آج، لب: یاد نداشتیم.

۶. همه نسخه بدلها: به شب.

۹. سورة يوسف (۱۲) آیه ۶۵.

خواهی شدن، چنان که به یوسف. و گواهی^۱، خبر باشد از مشاهده اقراری یا حالی یا معلومی از دلیل، چون گواهی^۲ ما بر الهیت خدای و توحید و عدل او.

و حسن و مجاهد و قتاده گفتند: معنی آن است که ما ندانستیم که پسر دزدی خواهد کرد. در کلام حذفی و اختصاری هست، و آن آن است: فَخَرَجُوا مِنْ مِصْرَ وَرَجَعُوا إِلَى آبِهِمْ وَأَخْبَرُوهُ^۳ بِأَمْرِ ابْنِ يَامِينَ وَالشَّرِيقَةَ فَأَنْكَرَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: مَا شَهِدْنَا إِلَّا^۵ بِمَا عَلَّمْنَا. ایشان از آن جا برفتند و با نزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند؛ به قصه ابن یامین و صاع و آنچه رفته بود. پدر گفت: همانا نه چنین باشد. ایشان گفتند: ما گواهی^۵ از علم دادیم و ما غیب ندانیم و ندانستیم.

آنکه به شاهد قول خود و صحت خبر خود گفتند: وَسئِلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا؛

- ۱۰ پرس از این دیه^۶ که ما آن جا بودیم، یعنی اهل مصر؛ علی حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه؛ و لکن این طریقت هر جای مُظَرَد نبود مگر آن جا که در کلام دلیلی بود و لَبْسِ و شبهتی نباشد و نه هر جای توان گفتن تا^۷ اگر گوی جا نمی زید، و آنکه دعوی کنی که من غلام زید خواستم، محال باشد. وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا، و نیز از اهل این کاروان پرس که ما با ایشان بودیم. وَأَنَا لَصَادِقُونَ؛ و ما راستگیریم^۸ در آنچه می گوییم؛ و به اتفاق مفسران، مراد به «قریت» این جا مصر است، و قریه هر جای باشد مشتمل بر سراها^۹ و خانه ها، و اشتقاق او من قَرِيتُ الماءِ فِي الْحَوْضِ باشد اذا جَمَعْتَهُ.

يعقوب - عليه السلام - ایشان را باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و

دروغها گفته و خیانت ایشان ظاهر شده، گفت: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ؛ نه چنین است همانا، بَلْ سَوَّلَتْ. قتاده گفت: زُرَيْتُ، و دیگران گفتند: سَهَّلَتْ؛ بیاراست یا آسان کرد بر شما نفس شما کاری، یعنی گمان چنان است که این کاری است که

۱. همد نسخه بدلها، بجز فم: گواهی.

۲. آب، آن، آج، لب: گواهی.

۳. فم: أَخْبَرُوا لَهُ.

۴. مل، آب، آن، آج، لب: گواهی.

۵. آو، بم، آب، آن، آج: یا.

۶. فم، آو، بم، آب، آن، آج، لب: سراها.

۷. آو، بم، آب، آن، آج، لب: سراها.

۸. فم، آو، بم، آب، آن، آج، لب: سراها.

۹. فم، آو، بم، آب، آن، آج، لب: سراها.

۱۰. همد نسخه بدلها: اذ.

- شما انداخته‌ای با خود و نفس شما، شما را به این دعوت کرده است و این کار مزین بکرده در چشم شما؛ و لکن من چه توأم کردن و چاره من چه باشد مگر صبری نیکو، ای شانی وامری صَبْرٌ جَمِيلٌ؛ کار من و تدبیر من جز صبری نکونیست، یعنی صبری که در خلال آن جَزَع نبود. آنکه اندیشه کرد و اندیشه بس صواب آمد، گفت: همانا غم من بغایت رسیده چون بغایت رسید نهایتش باشد. عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّاتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا، باشد، و امید است که خدای تعالی همه را با من آرد. و برای آن به جمع گفت که، یوسف را خواست و بنیامین^۱ را و روبیل^۲ که او نیز آن جا مقام کرد تا پدر چه فرماید، حیثُ قال: فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ^۳...، یعنی ارض مصر؛ من از این شهر بروم^۴ تا پدر مرا دستوری ندهد، حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي^۵ - الآية.
- ۵
- ۱۰ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ؛ از ایشان برگشت و روی در گردانید از ایشان، یعنی یعقوب علیه السلام. سخن ایشان در بُرید و روی از ایشان بگردانید و گفت: يَا اَسْفَى؛ ای اندوها! و «اسف»، گفته‌اند؛ خشم باشد و اندوه، و گفته‌اند: سخت تر اندوهی باشد؛ و این کلمت و مانند این، نحو: يا اَسْفَا، و يا عَجَبًا، و يا وَيْلِي، و يا حَسْرَتِي، همه آن است که این چیزها را ندا می‌کند و می‌گوید؛ بیایی^۶ که این حال، حال آن است که تو بیایی^۷ و جای تو است، و این کنایت باشد از شدت حال، پنداری^۸ که او اندوه را ندا می‌کند و می‌گوید: بیا که این جای تو است و وقت تو است، يقال: اَسْفَى، يا اَسْفَى، اَسْفَاً و تَأْسَفًا، و تَأْسَفًا. و قوله: وَابْتَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ؛ و سپید شد چشمهای^۹ او از اندوه.
- ۱۵
- ۲۰ آنکه در معنی او خلاف کردند؛ بیشتر مفسران گفتند: معنی آن است که از غم و اندوه و گریه نابینا شد، [۳۱-ر] و گروهی گفتند: این کنایت است از طول انتظار، چه نشاید که پیغامبر نابینا باشد؛ و قول اول درست تر است برای آن که با آن کلام بر ظاهر خود است و بر حقیقت خود. فاما امتناع از آن که پیغامبر نابینا باشد اگر
۱. قم: مل: ابن یامین.
۲. همه نسخه بدلها + را.
۳. سورة یوسف (۱۲) آیه ۸۰.
۴. قم: بنه روم.
۵. قم: واز.
۶. قم: همه نسخه بدلها: بیای.
۷. همه نسخه بدلها: پنداری.
۸. قم: چشمهاش.

ممتنع بود^۱، برای آن بود که متفر باشد، و مرجع در آنچه متفر باشد یا نباشد، با عادت است، ممتنع نبود که در آن روزگار ناپینای متفر نبوده باشد، پس منع کردن از این وجهی ندارد. فَهَوَ كَظِيمٌ ؛ او غم در دل می داشت و فرو می خورد و اظهار نمی کرد، و منه قوله: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ^۲ ... ؛ خشم فرو می بردند^۳ و انفاذ نمی کردند با قدرت بر آن.

۵

عطا گفت: «کظیم»، ای حزین. مجاهد گفت: مکبود، یعنی جگر را آفت رسیده از غم. ضحاک گفت: کمیدٌ مِنَ الْكَمَدِ ؛ وَ هُوَ الْحُزْنُ. قتاده گفت: معنی آن است که غم در دل می داشت و به زبان هیچ نمی گفت. عبدالله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت. هیچ امت را این ندادند که امت مرا از استرجاع و گفتن: إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۴، عند مصیبتی که برسد. نبینی که یعقوب - علیه السلام - عند این حال گفت استرجاع نکرد، و گفت: يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ.

۱۰

حسن بصری گفت: میان آن که یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که او را دید، هشتاد سال بود که در این هشتاد سال چشم او از گریه نیاسود و اجفان او خشک نشد و بر همه روی زمین از او گرمیتر بر خدای تعالی نبود.

۱۵

فرزندان یعقوب عند آن حال گفتند: تَاللَّهِ ؛ به خدای تَقْتُوا تَذْكَرُ يُوسُفَ، ای لَا تَرَأَىٰ تَذْكَرُ يُوسُفَ، حرف نفی مضمراست، برای آن که قسم را لابد جواب باید^۵، جواب او یا نفی باشد یا اثبات؛ اگر اثبات بود، در او «لام» باشد یا اِنَّ؛ و از این خالی نشاید که باشد، نحو قولهم: وَاللَّهِ لَفَعَلْتُ كَذَا وَ وَاللَّهِ اِنَّ زَيْدًا مُنْطَلِقٌ، و نفی را لابد باشد از حرف نفی، نحو: وَاللَّهِ لَا اَخْرُجُ وَ وَاللَّهِ لَنْ اَفْعَلَ كَذَا، وَ وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ. چون جواب او از «لام» و «اِنَّ» خالی بود در آیت لامحال گفتند: باید تا حرف نفی مقدر باشد، و نیز معنی چنین راه می دهد و دلیل می کند و مانند این در اشعار عرب بسیار است، قال امرؤ القیس:

۲۰

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴.

۲. قم: نبود؛ دیگر نسخه بدلها: باشد.

۳. قم: فرو می بردند؛ آج: می خوردند.

۴. اساس: العمد، خوانده می شود، باتوجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. قم + و.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

فَقُلْتُ يَمِينُ اللَّهِ أَبْرَحُ فاعداً
ای، لا أبرح؛ وقال آخر:

أَلْبِثُ أَنْفُ مِنْهُمْ ذَالِجَبَةٍ
ای، لا أنف؛ وقولهم: ما قتی، ای ما زان، ويُقال: فتاً یثناً فتاً^۱ وفتووا، وقال

۵ أوس بن حجر:

فَمَا قَتِيتُ خَيْسِلُ تَثُوبٌ وَتَدَعِي
فَمَا قَتِيتُ حَتَّى كَانَتْ غُبَارَهَا
وَتَلْحَقُ مِنْهَا لَا حِقُّ وَتَفْظَعُ^۲
سُرَادِقُ يَوْمِ ذِي رِيحٍ تَرْفَعُ

و او، از اخوات «کان» باشد و عمل او عملی «کان» بود، من رفع الاسم و نصب الخبر، وقوله: تَذَكُرُ يُوَسِّفُ، در جای خبر اوست، والتقدير: لا تزال ذاكراً يُوَسِّفُ، حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً، ای مریضاً؛ بیمار.

۱۰ عبدالله عباس گفت: ذیفاً؛ لاغر. مجاهد گفت: مُشْرِفاً عَلَى الْهَلَاكِ؛ به مرگ

نزدیک شده. قتاده گفت: هَرَمًا؛ پیر گشته. ربیع بن انس گفت: پوست بر استخوان^۳

خشک شده. ضحاک گفت: بِالْيَا مُدْبِرًا؛ از لاغری پوسیده گشته. کسانی گفت:

الْحَرَضُ، الَّذِي لَا خَيْرَ فِيهِ. اخفش گفت: ذَاهِبًا. مؤرِّج گفت: ذَائِبًا. فراء گفت:

۱۵ ضَعِيفًا لِأَحْرَاكٍ بِهِ. حسن گفت: كَالشَّيْءِ الْآمِدُفُوقِ الْمَكْسُورِ؛ کوفته و شکسته،

گداخته گشته. قتیبی گفت: ساقطاً؛ اوفتاده؛ و این اقوال متقارب است از روی

معنی. و اصل «حَرَضٌ»، فساد الجسم والعقل [۳۱-پ] باشد از حزن یا از عشق،

قال العرجی:

إِنِّي أَمْرٌ لَجَّ بِهِ حُبٌّ^۴ فَأَخْرَضَنِي
حَتَّى بَلَيْتُ وَ حَتَّى سَفِنِي السَّقْمُ

۲۰ وقال امرؤ القیس:

۱. اساس: فنی، بانوجه به منابع لغت تصحیح شد. ۲. همه نسخه بدلها: فنی.

۳. مل: ینقع. ۴. اساس: یكون؛ بانوجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۵. بم: أو. ۶. همه نسخه بدلها: استخوان.

۷. تب، آن، پاکیا. ۸. قم، مل، آن، ذاهبا.

۹. قم، مل، آب: فیه. ۱۰. قم: وایمکسور.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ازین افتاده؛ قم، مل: افتاده.

۱۲. أو، بم، آب، آن، آج، تب: حزن.

أَرَى الْمَرْءَ ذَا الْأَدْوَادِ يُضِيحُ مُخْرَضًا كَأَخْرَاضِ بَكْرِ فِي الدِّيَارِ يَمْرِيضُ
واین لفظ را تشبیه و جمع و تانیث نکنند، لایته مضدّر وُضِعَ موضع الاسم. حتّی
تکون حَرَضًا: تا خود را به حدّ هلاک رسانی و مرگ، یا خود هلاک شوی.

یعقوب - علیه السلام - عند این حال گفت: مرا این^۲ با شما نیست و من از شما با

- ۵ شما شکایت نمی‌کنم، چه شکایت با شما به منزلت، شَکْوَى الْجَرِيحِ إِلَى الْغُرَبَانِ
وَالرَّحِمِ باشد، بل شکایت با خدای می‌کنم. و گفتند: سبب این آن بود که، یک
روز همسایه‌ای در نزدیک او شد، او را گفت: یا یعقوب! بس شکسته و درهم افتاده
می‌بینم تو را، و توبه آن سن^۳ نه‌ای که چونین^۴ شوی، گفت: آنچه خدای مرا به آن
مبتلا کرد از غم یوسف مرا به این حد رسانید. خدای تعالی جبریل را فرستاد و گفت:
۱۰ یا یعقوب! تَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي؛ شکایت من با بندگان من می‌کنی! گفت: بار خدایا
خطا کردم و توبه کردم. از آن پس هر که او را پرسیدی که تو را چون است؟^۵ گفتی:
أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ.

و در خبر آورده‌اند که: در این مدّت یعقوب - علیه السلام - خانه‌ای ساخت و آن را

بیت الاحزان نام نهاد^۶ و در آن جا رفت و با کسی نگفت و نخورد و نیاسود. و گفتند:

- ۱۵ چشم او را آفت نبود، او چشم بر هم نهاد، گفت: نیز نخواهم تا پس از یوسف کس^۷
را بینم و جهان بینم.

در خبر می‌آید که، روزی مردی یعقوب را گفت: چشم توبه چه آفت چنین

شد؟ گفت: به گریه یوسف^۸. گفت: پشت چرا دو تا شد؟ گفت: به غم یوسف.

گفت: چرا چونین^۹ درهم افتاده‌ای و ضعیف شده؟ گفت: به فراق یوسف.

- ۲۰ خدای تعالی وحی کرد به او، گفت: أَتَشْكُونِي إِلَى خَلْقِي؛ شکایت من با بندگان
من می‌کنی! بعزت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا بنخوانی عند آن

۱. آب: اراد.

۲. بم، لب: از این.

۳. آو، بم، آب، آن، آج، لب: بیری.

۴. همه نسخه بدلها: چنین.

۵. آو، بم، لب، آن، آج، لب: لزاو.

۶. مل: چیست.

۷. همه نسخه بدلها: نام کرد.

۸. آب، آن، آج، لب: کسی.

۹. قم، مل، آن، آج، لب: بر یوسف.

۱۰. قم: چنین.

یعقوب - علیه السلام - گفت: **أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ**، خدای تعالی وحی کرد و گفت: بعزّت من که اگر مرده بودندی این فرزندان تو، من ایشان را زنده کردم و با تو دادمی. و سبب این امتحان آن بود که، روزی گوسپندی در سرای تو بکشتند، درویشی آمد و چیزی خواست، چیزش^۱ ندادند؛ و من از همه خلقان، پیغامبران را دوست تر دارم. پس درویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند. ۵

یعقوب - علیه السلام - طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که: هر که امروز روزه دار است باید تا^۲ به خانه یعقوب روزه گشاید. جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند، خدای تعالی کشف آن محنت کرد.

وَهُبْ مُتَبِّهٌ وَ سُدِّي رَوَيْتَ كَرْدَنْدٌ^۳ که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان بود، جبریل بنزدیک او آمد و او را گفت: **إِنهَا الصِّدِّيقُ!** مرا می شناسی؟ گفت: نه، جز که روی نکومی بینم و بوی خوش می یابم، گفت: **رُوحَ الْأَمِينِ وَ رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ** ام. یوسف گفت: چون آمدی به این جای گناهکاران، و **أَنْتَ أَطْيَبُ الْأَطْيَبِينَ وَرَأْسُ الْمُقْرَبِينَ وَ رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؟ جبریل گفت: یا یوسف! تو نمی دانی که خدای تعالی جایها^۴ به مردان پاک بکشد، و هر آن زمین که شما در آن جا باشی بهترین زمینها باشد، و خدای تعالی این زندان و پیرامن او پاک بکرد به حصول تو در وی^۵، ای سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان! یوسف گفت: یا جبریل! مرا چگونه به نام صدیقان می خوانی و از جمله مخلصان و پاکان می شماری؟ و من در جای گناهکاران گرفتارم و به قهر مفسدان در زندانم؟ گفت: برای آن که تو مخالفت هوای نفس کردی [۳۲-ر] و فرمان آن که تو را با معصیت خواند نکردی، برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و تو را از جمله مخلصان شمردند و درجه پدران ۱۵

ارزانی داشتند. گفت: ای روح الامین! خیر یعقوب چه داری؟ گفت: خدای او را صبر نکو داد بر مفارقت تو، و او را ابتلا کرده است به حزن و اندوه تو، **فَهُوَ كَطَيْبٍ**، ۲۰

۱. بهم، مل: که.

۲. قم+آنا، آو، بهم، آب، آو، آج، لب+من.

۳. آب: آن: لب: درون.

۴. به، آب، آن، آج، لب: به چیزش.

۵. تو، به، آب، آن، آج، لب: گفتند.

۶. قم: خانها.

۷. او، بهم، آب، آن، آج: صبری نیکو.

او دلی غمگین دارد^۱. گفت: ای جبریل! حزن او چه قدر است؟ گفت: هفتاد چندان که مادری را باشد که فرزندش بمیرد. گفت: یا جبریل! چه مزد است او را؟ گفت: مزد صد شهید. گفت: مرا ملاقات خواهد بود؟ گفت: آری! یوسف - علیه السلام - گفت: لا اَبَالِي بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يُصِيبُنِي؛ پس از این بار باز نگیرم^۲ به هر چه به من رسد، و دل خوش شد.

۵

قوله: **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي**، شکایت و شکوی، وصف آن باشد که آدمی یابد از بلیت، و «بَثَّ»، حُزنی و اندوهی باشد که خداوندش بر کیتمان او^۳ صبر ندارد تا آن را باز نگوید^۴ و نپراگند^۵. و اصل «بَثَّ»، تفریق^۶ باشد، يقال: بَثَّ الشَّيْءُ إِذَا فَرَّقَهُ يَبِثُّهُ بَثًّا. آنکه نام «بَثَّ» که تفریق است بر این حُزنی^۷ نهادند تا گفتند: آبتَه در جای آخره، كما قال ذُو الرِّقَّة:

۱۰

وَقَفْتُ أَعْلَى رَنعٍ لِمَبِيَّةٍ نَافِيَةٍ فَمَا زِلْتُ أَبْكِي عِنْدَهُ وَأَحَاطِبُهُ
وَأَشْقِيهِ حَتَّى كَادَ مِمَّا أَبِثُّهُ تُكَلِّمُنِي أَحْجَارُهُ وَمَلَاعِبُهُ

حسن بصری گفت: «بَثِّي»، ای حاجتی؛ حاجتی من. محمد بن جریر گفت: یعنی آنچه من در وی ام. **وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ و من از خدای آن دانم که شما ندانی. عبدالله عباس گفت، معنی آن است که گفت: من دانم که خواب یوسف درست است، و بس بر نیاید تا من و شما او را سجده بکنیم. بعضی دگر گفتند: مراد آن بود که، من دانسته ام که یوسف زنده است. آنکه خلاف کردند که از کجا گفت، بعضی گفتند: **بِالْهَامِ اللَّهِ**، خدای در دل او افکند^۸، و بعضی دگر گفتند: خدای اعلام کرد او را، و بعضی دگر گفتند: او ملک الموت را در خواب دید، گفت: جان یوسف برداشتی؟ گفت: **لَا وَاللَّهِ! وَهُوَ فِي الْأَحْيَاءِ؛ لَا وَاللَّهِ** او زنده است. بعضی دگر گفتند: از آن جا گفت که روزی گرگی پیامد و بر او سلام کرد و

۲۰

۱. همه نسخه بدلها: دلی دارد غمگین.

۲. تم، علی: پاک ندارد.

۳. او، بی، آب، آه، آج: گوید.

۴. آج: نفرین.

۵. او، بی، آب، آه، آج، لب: وقفت.

۶. او، آه، من، آج: یُکَلِّمُنِي.

۷. او، بی، آب، آه، آج، لب: به چه حد.

۸. تم: آن.

۹. تم: تیرا نکند؛ او، بی، آب، آه، آج: پراگند.

۱۰. تم: بر حزن.

۱۱. تم، او، بی، آب، آه، آج، لب: لیت.

۱۲. آج، لب: انداخت.

با او سخن گفت، یعقوب او را گفت: شما آنی^۱ که قُرّة العین مرا و میوه دل مرا بخوردی؟ گرگ گفت: لا وَاللّٰهِ! ای یعقوب توندانسته ای که گوشت پیغامبران و پیغامبرزادگان بر ما حرام است.

۵ اما سؤال سایل^۲ که: شاید که یعقوب - علیه السلام - این جزع و تهالک کند و ترک صبر و تماسک^۳ کند؟ و از شأن^۴ انبیا - علیه السلام - آن است که، صبر کنند و جزع نکنند، چه جزع کار سخیفان باشد. گوییم: یعقوب را - علیه السلام - در کار یوسف - علیه السلام - واقعه ای^۵ عجب افتاد و محنتی غریب اول آن که خدای تعالی او را از یوسف فرزندی^۶ داد، مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَأَجْمَلِهِمْ خَلْقاً وَخُلُقاً وَأَكْمَلِهِمْ فَضْلاً وَعِلْماً وَأَدْباً وَعِفَافاً. در این جمله خصال یگانه روزگار بود. آنکه او را مصیبتی افتاد

۱۰ عجبتر مصیبتی^۷؛ و آن، آن بود که: او را از پیش او بردند و حوالت کردند که مانده نیست، او ندانست که او زنده است تا امید^۸ دارد، و ندانست که مرده است تا نومید شود و طمع بردارد، و این صعبتر حالی باشد که آدمی را بود، و یکی از ما قادر نباشد بر دفع غم و حزن. و از این جا منتهی نیست از آن، بلی منهی از نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن و تیغچه^۹ بر روی زدن باشد؛ و آن که بر زبان چیزی^{۱۰} گوید که روا نباشد. و از این جا گفت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - چون پرسش

۱۵ ابراهیم با جوار [۳۲-پ] رحمت ایزدی شد - و او می گریست، و می گفت: أَلْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَخْشَعُ^{۱۱} وَلَا نَقُولُ^{۱۲} مَا نُسَخِّطُ^{۱۳} الرَّبَّ، با آن که یعقوب - علیه السلام - اندکی پیدا کرد از بسیاری که در دل داشت و اظهار نکرد. دگر آن که: صبر کردن بر مصیبت، و حزن پنهان داشتن از مندوبات است، واجب نیست. و پیغامبران

۱. آرزو آید.

۲. مل: سایل.

۳. آج: تماسک.

۴. آج، لب: نشان.

۵. آو، بم: واقع.

۶. قم: او را چون فرزندی آو، بم، آب، مل، آرزو، آج، لب: او را چون فرزندی.

۷. آو، بم، آب، آرزو: مصیبتها.

۸. آج، لب: طمانچه؛ مل: تپانچه.

۹. مل + می.

۱۰. آو، بم، مل: تیغچه.

۱۱. مل: کیاری.

۱۲. قم، لب: نقول.

۱۳. قم: نسخطه آب، آرزو: یسقط.

-علیهم السّلام- از مندوبات بسیار به جای آرند و بسیاری رها کنند و برایشان لومی و ذمی و عقابی نبود.

آنکه یعقوب -علیه السّلام- پسران را گفت: **يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسُّوا مِنْ يُوْسُفَ وَاٰخِيهِ**؛ ای پسران من! بروی و خبر یوسف و برادرش بجوی و بررسی و تفحص کنی و «تَحَسَّسَ»، تفعل باشد از «حَسَّ»، يقال: تَحَسَّسَ وَتَحَسَّسَ وَتَبَحَّثَ وَتَفَحَّصَ، اذا تَطَلَّبْتُ^۱، پس تَحَسَّسَ، طلب چیزی باشد به حاشه، و این لفظ برای مبالغت باشد در طلب. **وَلَا تَايَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ**؛ نومید مشوی از رحمت خدای و راحت او. و «الرّوح»، الفَرَجُ^۲، و آن نفعی باشد مقرون به لذت و اصل و اشتقاق او مِنَ الرِّيحِ الَّتِي فِيهَا الرِّاحَةُ؛ از بادی باشد که در او راحت^۳ بود. **اِنَّهُ لَا يَأْتِئُسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ**؛ چه آیس و نومید نشود از رحمت خدای الا گروه کافران. و این آیت دلیل می کند بر آن که فاسق از رحمت خدای، نومید نباشد، و الا آیت از فایده بشود.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ، در کلام حذفی هست و اختصاری و آن، آن است^۴: فامثلوا امره وَاخْرَجُوا اِلَى مِصْرَ قٰصِدِيْنَ لِيُوْسُفَ، آنچه پدر گفت به جای آوردند و روی به مصر نهادند به بر یوسف. چون در پیش او شدند، او را خطاب چنین کردند که: **يٰٓاَيُّهَا الْعَزِيْزُ**؛ ای عزیز مصر! **مَسْنَا وَاَهْلُنَا الضُّرُّ**؛ ما را و اهل ما را سختی و تنگی رسیده است. و «ضُرُّ»، لفظی است مستعمل در جای رنج و بیماری و قحط و درویشی. و الضُّرُّ، خلاف التَّفْعِ، و الضُّرُّ خلاف التَّعْمَةِ. **وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجِيَةٍ**؛ و بضاعتی آورده ایم اندک بَدَدٌ، و اصل مُزْجَاتٌ، مُضْعَلَةٌ باشد من الازجاء، و هُوَ السُّوقُ. قال الله تعالى: **اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحَابًا**^۵...، ای يسوق، قال الشاعر:

وَهَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ بِلْقَاءِ ذِي اَرْكَبٍ^۶ تُزْجِي مَعَ اللَّيْلِ مِنْ صُرَادِمَا صِرَمَا
وقال آخر:

وَ حَاجَةٌ غَيْرُ مُزْجَاةٍ مِنَ الْحَاجِ

۱. آو، هم، آو، آج، آب: الفرج.

۲. آو، هم، آب، آج، لب + که.

۳. سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

۴. آو، آج، لب: تطلب.

۵. آج، لب: راحتی.

۶. قم: وبد.

۷. قم: اُرْكَب.

و معنی آن است که: بضاعتی مردود منفی^۱ که به دست آن کس که دهند بیندازد و دور کند و براند از خویشتن.

مفسران چند قول گفتند در آن که چه بود؟ عبدالله عباس گفت و سعید جبیر: درم بد بود که کس نستی مگر به نقصان. حسن و مجاهد و ابراهیم و قتاده و ابن زید گفتند: یعنی اندک. کلبی و مقاتل گفتند: صنوبر بود و حبه الخضراء. حسن بصری گفت: ماستینه بود، و گفتند: نعل و ادیم بود، و گفتند: پست مُقْل بود. ضحاک گفت: یعنی کاسد که روان نباشد، و گفته اند: متاعی از آنچه بدویان را باشد و شبانان را از روغن کاف^۲ و پشم و موی، و این^۳ در جنب آنچه مردمان داشتند و به آن طعام می خریدند چون ناچیزی بود. **فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ**؛ تمام بده ما را کیل، «ایفاء» تمام بدادن باشد، آنکه دانستند که به استحقاق نرسد، گفتند: **وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا**؛ صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را. حق تعالی در این آیت ما را حاجت خواستن بیاموخت تا اگر از خدای خواهیم و اگر از مخلوقان، این شرط ادب به جای آریم؛ اول، مدح و ثنای مسؤل، فی قوله: **أَيُّهَا الْعَزِيزُ**، آنکه شرح حال خود و حکایت ضعف حال، فی قوله: **مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ** و ذم آنچه هدیه برده باشند [۳۳-ر] از طاعتی و عملی، بقوله: **وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجِيَةٍ**، آنکه بنمود که: از کریمان حاجت درخور ایشان باید خواستن، چنان که لایق کرم ایشان باشد، بقوله: **فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ**، آنکه بیان کرد که اعتراف باید دادن که آن بر سبیل تفضل باشد دون استحقاق، بقوله: **وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا**، آنکه بر سبیل ترغیب و تقریب به نجح حاجت ایشان گفتند: **إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**.

۲۰ و قوله: **وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا**، در او دو قول گفتند: یکی آن که نقصان بصر خواستند برای آن که صدقه برایشان حرام بود؛ و این قول سعید جبیر است و سفیان عیینی گفت: در شرع ایشان صدقه حلال بود پیغامبران را. مجاهد گفت، شاید گفتن: **اللَّهُمَّ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا**، برای آن که بر صدقه توقع ثواب باشد، و درست آن است که بر حقیقت شاید گفتن، بر سبیل توسع و مجاز شاید گفتن؛ **بِمَعْنَى التَّفْضِيلِ**. و بعضی

۲. آب، آن آج، لب: گاو.

۱. قم: و منفی.

۳. بم، آب، آن لب: و دوم نحیر: مل: و دوم.

۳. بم: از این.

دگر گفتند: معنی آن است که: صدقه کن بر ما به آن که برادر ما را این یامین را با من^۱ دهی. و گفتند: برای آن بر عموم گفتند: **يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**، و نگفتند: **إِنَّ اللَّهَ يَجْزِيكَ**، که ندانستند که او مؤمن است و جزا بر عمل گوید.

قوله: **فَأَنَّ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**، چون کار به

این جای رسید، یوسف - علیه السلام - خویشتن بر برادران اظهار کرد و گفت ایشان ۵
را: **هَلْ عَلِمْتُمْ**؛ شما دانی تا چه کردی با یوسف و برادرش آنکه که جاهل بودی!

خلاف کردند در آن که سبب چه بود که یوسف - علیه السلام - اظهار کرد خود را

بر برادران؛ محمّد بن اسحاق گفت: سبب آن بود که چون برادران شرح حال خود دادند و ذکر بر بی برگی و سختی حال خود و آن پدر کردند، او را رقت آمد و دلش

تنگ شد و گفت: از پس این خویشتن را پوشیده داشتن معنی^۲ ندارد، ایشان را ۱۰

گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ**، شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی! کلبی گفت:

سبب آن بود که یوسف گفت با ایشان که، مالک بن الذعر^۳ گفت: من در فلان سال

غلامی را یافتم در چاهی به این صفت و این صفت، او را به چند درم بخریدم از

قومش. ایشان گفتند: **أَيُّهَا الْمَلِكُ!** آن غلام را ما فروختیم. یوسف - علیه السلام - از

آن به خشم آمد و گفت: اینان را پتری و گردن بزنی. چون خواستند تا ایشان را ۱۵

بکشند، یهودا گفت: **أَيُّهَا الْمَلِكُ!** یعقوب را فرزندی بود نام او یوسف، از او غایب

شد. امروز چند سال است تا او از گریه بیاموده نیست^۴، چندان بگریست که

چشمهایش تباه شد. در بیت الاحزان رفته است و روی به دیوار کرده، با کس نگوید

و کس بر او نشود، و با کس انس نباشد او را، به فقید یک فرزند آن کرد،

چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند به او رسد او چه کند؟ همانا خویشتن هلاک ۲۰

کند. آنکه گفتند: **أَيُّهَا الْمَلِكُ!** اگر لابد ما را بخواهی کشتن، این متاعک ما پیش

پدر ما فرست که او فلان جای است. عند آن حال او را رحمت آمد و دلش رقیق شد

و بگریست و ایشان را گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُوْسُفَ**.

بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که، چون یوسف - علیه السلام - این یامین را باز

۱. همه نسخه بدلها، بجز آن: یا ما.

۲. همه نسخه بدلها: معنی.

۳. آب، آن آج، لب، مالک زعر.

۴. همه نسخه بدلها: نیاموده است.

- گرفت و برادران با پیش پدر شدند و او با ایشان نبود. او یک بارگی رنجور شد. چون خواستند تا باز گردند و با پیش^۱ او شوند، او نامه ای نوشت به او: *مِنْ يَعْقُوبَ اسْرَائِيلَ اللّٰهُ بِنِ اسْحٰقَ ذَبِيحِ اللّٰهِ بِنِ اِبْرٰهِيْمَ^۲ خَلِيْلِ اللّٰهِ*؛ بدان ای ملک که ما اهل البیتی ایم که بلا موکل است به ما. اقا جد ما را - ابراهیم^۳ را - نمرود دست و پای بیست و به آتش انداخت، خدای تعالی آتش را بر او «برد و سلام»^۴ کرد. و اقا پدر مرا دست و پای بیستند تا برای خدای قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند، خدای تعالی [۳۳-پ] او را فدا کرد به کبش. و اقا من، مرا فرزندی بود *مِنْ اَحْسَنِ خَلْقِ اللّٰهِ وَ اَحَبِّ اَوْلَادِهِ اِلٰى*؛ از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان بنزدیک من دوست تر؛ او^۵ را از پیش من بردند بامداد. نماز شام آمدند و پرهنی^۶ خونالود^۷؛ پیش من آوردند و گفتند: او را گرگ بخورد. من در محبت او بماندم و بر او چندان بگریستم که چشمهام^۸ برفت. او را برادری بود از مادر او، من او را بر خویشتن باز گرفته بودم و غم آن فرزند به او می گساردم، هم برادران او را از پیش من بردند و باز آمدند و گفتند: او دزدی کرد و تو او را از من باز گرفتی، و ما اهل البیتی ایم که در میان ما دزد نباشد و از فرزندان ما دزدی نیاید. اگر این فرزندک مرا با من فرستی و الا تو را دعا می کنم^۹ که به هفتم بطن از فرزندان تو برسد. چون یوسف - علیه السلام - نامه بر خواند، خویشتن بر جای نتوانست داشتن تا بسیار گریست، عند آن خویشتن آشکارا کرد. بعضی دگر گفتند: این برای آن کرد که او بنیامین^{۱۰} را گفت: هیچ فرزند داری؟ گفت: سه پسر دارم. گفت: چه نام کرده ای ایشان را؟ گفت: فرزند مهین^{۱۱} را یوسف نام کرده ام. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که مرا برادری بود یوسف نام، برادران او را بردند و هلاک کردند. از دوستی او فرزند را یوسف نام کردم و دیگر^{۱۲} را «گرگ» نام کردم. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که حوالت کردند که او را
۱. آب، آ، آن، آج، لب: مصر.
 ۲. اساس: ابرهیم.
 ۳. اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.
 ۴. همه نسخه بدلها + برادران.
 ۵. قم + او.
 ۶. قم: پرهنی؛ آو، بم، آب: پرهنی،
 ۷. همه نسخه بدلها: خون الود.
 ۸. قم: چشمها؛ بم، آب، آن، آج، لب: چشمهای من.
 ۹. قم: گویم.
 ۱۰. قم، مل: ابن یامین.
 ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: مهتر.
 ۱۲. آج، لب: دیگری.

گرگ بخورد. و سه ام^۱ را «خون» نام کردم. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که ایشان پیرهن^۲ خونلود^۳ آورند، چون حوالت خون او بر گرگ کردند. عند آن، آن حال گفت اگر دگر باره اینان باز آیند من بیش از این ایشان را ور^۴ بند ندارم، جز که خویشتن اظهار کنم. چون برادران باز آمدند و گفتند: **آيْتَهَا الْعَزِيزُ مَسْنًا وَاَهْلَانَا الضُّرُّ**، او گفت: **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَاَخِيهِ**، گفت: ۵ شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی در وقتی که جاهل بودی. بعضی گفتند: یعنی جاهل بودی و ندانستی که کار او به کجا رسد! و بعضی دگر گفتند: آنکه که گناهکار بودی که گناهکار همه جاهل باشد برای آن که کار جاهلان کند. عبدالله عباس گفت: یعنی آنکه که شما کودک بودی که کودک جاهل باشد. حسن گفت: آنکه که برنا بودی و برنا جاهل بود، لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **الشَّيْبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ**؛ برنای^۵ شاخی^۶ دیوانگی است؛ و آنچه درست است، آن است که او به فرمان خدای^۷ پوشیده داشت و به فرمان خدای خود را اظهار کرد، چه پیغامبران مانند این به فرمان خدای کنند.

اگر گویند: چگونه گفت: **بِيُوسُفَ وَاَخِيهِ**، چه کردی با یوسف و برادرش؟ و ایشان با برادر یوسف هیچ نکردند؛ آنچه کردند با یوسف کردند، گوئیم: از این چند ۱۵ جواب است:

یکی آن که چون یوسف را از بر پدر بردند، پدر را و برادر را به فراق او ممتحن کردند که از برادران فقید^۸ یوسف ابن یامین را سخت آمد، دیگران شادمانه بودند به آن.

جواب دیگر آن که: چون حدیث صاع افتاد، و صاع دربار بنیامین^۹ یافتند، زبان دراز کردند و او را دشنام دادند و سفاهت کردند و گفتند: ای بنی راحیل! ما را از

۱. قه: سوم؛ آو، آب، لب: سیوه؛ آج: سئوم؛ بم، مل: سم.

۲. قه: از، آج، لب: پراهن؛ مل: پرهن، آو، آب، بم: پراهن.

۳. همه نسخه بدلها: خون آلود.

۴. همه نسخه بدلها: در.

۵. آو، بم، آب: برنایی؛ آن برنایی.

۶. قم + است از مل، آو، بم، آب، آج، لب + از.

۷. آج، لب: فرقت.

۸. قم، مل، آج، لب: ابن یامین.

۹. همه نسخه بدلها + خود را.

شما چند محنت خواهد بودن!

جواب دیگر آن است که: چون ایشان برفتند، یوسف ابن یامین را گفت: اینان با توجه کردند و چگونه بودند؟ گفت: همچنان دشمنی و معادات که با تو کردندی با من هم از آن کردند و پیوسته مرا جفا کردند و دشنام دادند، و اگر تمکین یافتندی از من، با من همان کردندی که باتو.

چون یوسف - علیه السلام - این بگفت، ایشان گفتند: **عَائِنِكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ**، ابن کثیر خواند: **إِنِّكَ لَأَنْتَ**، علی الخبیر، به یک «الف» بر وجه خبر، و باقی به دو «الف» خواندند بوجه استفهام.

خلاف کردند در آن که برادران عنید این حال او را چگونه بشناختند: ضحاک گفت از عبدالله عباس [۳۴-ر] که: یوسف - علیه السلام - مُبْرِقٌ بودی چون بیرون آمدی، از فرط جمال و صیانت و سیاست منک. چون این بگفت، بُرِقَ از روی برگرفت، ایشان در نگریدند او را بشناختند.

بعضی دگر گفتند: یوسف - علیه السلام - چون بخندیدی از برق دندانهای او نوری پیداشدی، این بگفت و باز خندید، به برق دندان او را بشناختند.

روایتی دگر^۲ از عبدالله عباس آن است که، یوسف - علیه السلام - بر سر علامتی داشت، و یعقوب همچونین و اسحاق همچونین^۳ و ساره همچونین^۴. یوسف - علیه السلام - این بگفت و تاج از سر بنهاد. ایشان در نگریدند آن علامت دیدند، او را به آن بشناختند، گفتند: **عَائِنِكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ**؛ تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم، و این برادر من است - ابن یامین. **قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا**؛ خدای ممت نهاد بر ما به آن که جمع کرد میان ما از آن پس که شما تفریق کردی. واصل المنة، القطع من قوله تعالى: **لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**، ای غَيْرُ مَقْطُوعٍ، وَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ، أَي أَنْعَمَ عَلَيْهِ نِعْمَةً قَطَعَتْهُ عَنِ الشَّدْوَةِ، وَمَنَّ فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ بِصَنْعَتِهِ، أَي قَطَعَهُ عَنْ شُكْرِهَا. وَأَلْمَنُونَ، الْمَوْتُ لِأَنَّهُ يَقْطَعُ الْحَيَّ عَنِ تَصَرُّفِ الْأَحْيَاءِ. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ، «ها»، ضمیر شأن

۱. آو، بم، آج، لب: دندانها.

۲. قم، آو، بم، مل، آب: دیگر.

۳. همه نسخه بدلها: همچونین.

۴. سورة فصلت (۴۱) آیه ۸، و سورة انشاق (۸۴) آیه ۲۵.

۵. قم: نعمته.

إِذَا زَنَتْ أُمَّهُ أَحَدِكُمْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرِكْهَا، اِی لَا يُعْتَرِهَا؛ گفت: چون پرستاریکی از شما زنا کند، باید تا به تازیانه اش بزند و سرزنش نکند. **يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ**، آنکه به این رها نکرد تا دعا کرد ایشان را، و گفت: خدا بیامرزاد شما را. لفظ خبر است و معنی دعا. **وَهُوَ أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ**؛ و او رحیم تر از همه رحیمان است. عطا روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت: روز فتح مکه حلقه در خانه به دست گرفت و مردم مکه پناه با خانه [۳۴-پ] داده بودند. رسول -علیه السلام- گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَخَدَّه**، آنکه گفت: ای اهل مکه که مرا رنجانیده ای و تکذیب کرده و از زاد و بود خود بیرون کرده! چه گمان می بری به من که با شما خواهم کردن؟ گفتند: گمان خیر می بریم به تو، **أَخْ كَرِيمٌ وَأَبْنُ أَخِ كَرِيمٍ**؛ تو برادری کریمی و پسر برادری کریم، و امروز قادری و مالکی، دست قدرت تو راست. رسول -علیه السلام- گفت: من امروز همان خواهم کرد^۲ که برادرم یوسف کرد، و گفت: **لَا تُقْرَبُ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ**. سدی گفت، چون یوسف -علیه السلام- خویشن بر ایشان اظهار کرد، اول حدیث این کرد که گفت: پدرم چون است؟ گفتند: چشمهایش برفته است. پیرهن از تن بر کشید و گفت: **إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا**؛ پیرهن من ببری و بر روی پدرم افگنی تا بینا شود. و آنان که گفتند: یعقوب -علیه السلام- نابینا نشد، و آن کنایت است از طول انتظار، گفت: **يَأْتِ بِصِيرًا**، معنی آن است که: **يَرْجِعُ قَرِيرَ الْعَيْنِ** تا پس از آن که **سَخِينُ الْعَيْنِ** بود **قَرِيرُ الْعَيْنِ** شود، چشمش به امید دیدار او روشن شود. و آنان که **وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ** بر عمی حمل کردند، گفتند: **يَأْتِ بِصِيرًا**، معنی آن است که: **يَعُدُّ بِصِيرًا**؛ بینا^۳ شود.

ضحاک گفت آن پیرهن از جامه بهشت بود. مجاهد گفت: یوسف -علیه السلام- دانست که پیرهن چشم رفته باز ندهد، و لکن آن پیرهن از بهشت آورد جبریل -علیه السلام- آن روز که ابراهیم رابه آتش انداختند پیرهن از او بر کشیدند و او را بند و غل نهادند. چون خدای تعالی آتش بر او «برد و سلام»^۴ کرد، جبریل آمد

۲. همه نسخه بدانها، بجزیم: کردن.

۱. لب: بعیرها.

۴. اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.

۳. آج: بعد بصیر و بینا.

و او را از بهشت آن پیرهن آورد. ابراهیم^۱ به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست. چون برادران او را به چاه انداختند، پیرهن از او بر کشیدند و به خون مُلَطَّخ کردند و او را برهنه به چاه افکندند. جبریل آمد و آن تعویذ بشکافت و آن پیرهن^۲ بگرفت و در یوسف پوشانید. چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد، جبریل گفت: این پیرهن به او فرست^۳ و ۵ گفتند، برای آن گفت: **إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا**، که سبب محنت یعقوب اول از پیرهن بود، آنکه پیرهن خون آلود^۴ آوردند، یعقوب را گفت تا راحت هم از آن جا باشد که محنت بود. **وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ**؛ و اهل خود را جمله به من آری. و **أَجْمَعِينَ**، نصب او بر حال است.

۱۰ **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ**، چون کاروان برگرفت. و «فصل»، قطع باشد و او خلاف وصل بود، یعنی، **وَلَمَّا فَارَقَتْ وَخَرَجَتْ مِنْ مِصْرَ**. چون کاروان بگسست از آن جا، حق تعالی باد شمال را فرمود. اعنی فریشتگان باد را: تا بوی پیرهن^۵ در ربودند^۶ و به شام^۷ یعقوب رسانیدند.

در خبر است که چون کاروان از مصر بیرون آمد، برادران یوسف پیرهن^۸ بر افلاختند^۹،

۱۵ باد در آمد و بوی پیرهن^۸ بر بود و به یعقوب رسانید.

آنکه خلاف کردند که یوسف را بوی مخصوص بود^{۱۰}؛ بعضی گفتند: یوسف را بوی بود مخصوص، و این بعید است برای آن که بسیاری مردمان متنعم باشند که اندام ایشان را بوی مخصوص بود که همه کس بیابد^{۱۱}، و بهری دگر گفتند: یوسف را بوی بود و لکن جز یعقوب نشناختی. مجاهد گفت: بوی بهشت می آمد از پیرهن^۸، و یعقوب - علیه السلام - چون آن بوی بیافت، بدانتست که بوی پیرهن^۸ یوسف است، ۲۰

۱. قم + به میراث. ۲. قم + از او.

۳. قم + که از او بوی بهشت می آید، بر هیچ بیمار مبتلا و متحن نباید الا که شفا یابد.

۴. اساس: خون آلود / خون ملطخ. ۵. قم + یوسف.

۶. آو، بم، آب: بر ربودند؛ آج، آن، لب: بر بودند.

۷. همه نسخه بدلها: به شام. ۸. قم: پیراهن؛ آو، بم: پیرهن.

۹. قم: می آوردند، مل: بر افراختند؛ دیگر نسخه بدلها: بیفشاندند.

۱۰. قم + واگر نه. ۱۱. آو، بم، مل، آج: نیابند.

برای آن که در آن وقت بوی بهشت جز از آن پیرهن^۱ نبود. عبدالله عباس گفت: میان ایشان هشت روزه راه بود، به روایتی دیگر هم از عبدالله عباس که او گفت: میان یوسف و یعقوب چندان بود که میان کوفه و بصره، حسن گفت: میان ایشان هشتاد فرسنگ راه بود، برای آن که یعقوب به وادی کنعان بود از زمین فلسطین. | ۳۵-ر | و گفته اند: به زمین جزیره بود و یوسف به مصر بود. یعقوب راست که بوی پیرهن^۱ یوسف [بیافت] مضطرب شد، گفت بوی آشنایان می شوم^۲. گفتند: چه بوی می شنوی^۳؟ گفت: بویی که اگر بگویم مرا ملامت کنی. گفتند: آخر [بگویی]^۴ گفت: بوی یوسف می یابم. **لَوْلَا أَنْ تُفْتَدُونَ**: اگر نه آنستی که شما مرا ملامت کنی. مجاهد گفت: اگر نه آنستی که مرا سفیه خوانی. عبدالله عباس گفت: مرا جاهل خوانی. ابن جریر^۵ گفت: گوی^۶ عقلمت برفته است. سعید جبیر و سدی و ضحاک گفتند: مرا به دروغ داری. ضحاک گفت: مرا گوی^۷ خرف گشته است. ابو عمرو بن العلاء گفت: بر من زشت^۸ کنی^۹. کسانی گفت: مرا عاجز خوانی. اخفش گفت: مرا ملامت کنی. و اصل «فتد»، فساد باشد، من قول الشاعر:

إِلَّا سُلَيْمَانَ إِذَا قَالَ الْمَلِكُ لَهُ **فَمَ فِي الْبَرِيَّةِ فَأَخْذُهَا عَنِ الْفَتْدِ**

۱۵ ای ائمتها من الفساد، وقال الشاعر في معنى التفنيد، بمعنى اللوم^{۱۰}:

بأ صاحبني دَعَا لَوْمِي وَتَفْنِيدِي **فَلَيْسَ مَا فَاتَ مِنْ أَمْرِ يَمْرُودِي**

وقال جرير بن عضية^{۱۱}:

بأ عاذلتني دَعَا الْمَلَامَ وَأَقْصِرَا **طَانَ الْهَوَى وَأَظْلَمَتَا التَّفْنِيدَا**

ويقال: أَفْتَدَهُ الدَّهْرُ إِذَا أَفْسَدَهُ. وقال ابن مقبل^{۱۲}:

دَعِ الدَّهْرَ يَفْعَلْ مَا أَرَادَ فَإِنَّهُ **إِذَا كَلِمَتِ الْإِفْنَادَ بِالنَّاسِ أَفْتَدَا** ۲۰

۱. آو، بم، آب، پرهن، آج، لب، پیراهن. ۲. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۳. قم: می یابم. ۴. گوی / گویی / گوید.

۵. گوی / گویی / گوید. ۶. قم: گوی / گویی.

۷. اساس: اذا، باتوجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. آب + شعر.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و لب: تفعل.

حاضران چون این شنیدند، گفتند: **تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ**، گفتند: ضلال در آیت به معنی محبت^۱ است، یعنی تو هنوز در آن محبت^۲ قدیمی. و گفته اند: مراد به ضلال، خروج است از ره صواب، و ایشان چنان اعتقاد کرده بودند که آن افراط^۳ محبت، به منزلت ضلال است برای افراط را، و این قول قتاده است. و گفتند: این مقاتلت، پسران او گفتند و پیرهن جماعتی دگر آوردند در وقتی که ۵ فرزندان یعقوب به کنعان بودند. و هر متقدّم الوجودی را، **عَلَى التَّوَسُّعِ وَالتَّشْبِيهِ**، عرب قدیم خواند، و در عرف متکلمان عبارت باشد از ذاتی که در ازل موجود بود. حسن گفت: این برای آن گفتند که پنداشتند که یوسف مانده نیست، آنکه او آنچه می گوید نه از سر بصیرت می گوید.

۱۰ **بَسْ** بر نیامد که **مُبَشِّرٌ** در آمد. و «بشیر»، فعلی باشد به معنی فاعل. و «تبشیر»، تکثیر فعل را باشد؛ مژده دهنده در آمد و آن پیرهن^۴ بر روی یعقوب افگند، خدای تعالی چشم با یعقوب داد. عبدالله عباس گفت: آن بشیر، یهودا بن یعقوب بود، یهودا گفت: آن پیرهن^۵ خونالود که سبب محنت یعقوب بود، من بردم پیش او و آن خبر گرگ خوردن من دادم؛ اکنون این خیر هم من برم و این بشارت، و مژدگان^۶ هم من دهم.

۱۵

عبدالله عباس گفت: یهودا چون پیرهن بست، سر برهنه کرد و پای برهنه کرد و بناختن پیاده بیامد و کاروان را باز گذاشت^۷ و از زاد هفت نان داشت هنوز تمام نخورده بود که به^۸ یعقوب رسیده بود و بشارت داده. جویر گفت از ضحاک از عبدالله عباس که: آن مبشر مالک **ذُعْرٌ** بود، در آمد و آن پیرهن بر روی یعقوب افگند، یعقوب - علیه السلام - بینا شد و چشم بر کرد^۹ و آن ملامت کنندگان را گفت: **الْمَ أَقَلٌ لَّكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ نه من گفتم شما را که من از خدای آن

۱. اساس و همه نسخه بدلها: واللّه، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۲. آو، بم، آب، آن آج: محنت.

۳. قم: فرط.

۴. آو، بم، آب: پیرهن.

۵. بم: پیرهن؛ آب، آن: پیراهن.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: مژدگان.

۷. آو، بم: باز گذاشت.

۸. آن، آب: با.

۹. آب، آن آج، لب: زعر.

۱۰. آو، آج: پیش یعقوب انداخت.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: باز کرد.

دانم که شما ندانی؟ چه خوش باشد مرد متردد را، بَیِّنَ الْيَأْسِ وَالظَّمْعِ مُعَلَّقًا بَیِّنَ
الْبَابِ وَالذَّارِ، که نزدیک آن باشد که یأسش بر امید غالب شود همی نابیوسانی برید
بشارت به سرعت ملاقات محبوب اشارت کند، اگر چشم رفته باز آید چه عجب!

جَاءَ الْبَشِيرُ مُبَشِّرًا بِفُدُومِهِ قَسْبِلْتُ مِنْ قَوْلِ الْبَشِيرِ سُورُوا

فَكَانَنِي يَنْعُقُوبُ مِنْ فَرَحٍ بِهِ إِذَا عَادَ مِنْ شَمِّ الْقَمِيصِ بَصِيرَا

وَاللَّهِ لَوْ قَبِعَ الْبَشِيرُ بِمُتَهَجَّتِي أَعْظَيْتُهُ وَرَأَيْتُ ذَاكَ بَسِيرَا [۳۵-ب]

یحیی بن سلیم روایت کرد که: یعقوب - علیه السلام - مِنْ أَكْرَمِ خَلْقِ اللَّهِ بود
بَرَمَلِكِ الْمَوْتِ، وملك الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا به زیارت یعقوب
شود^۳، دستوری یافت. چون بیامد، یعقوب او را گفت: یا ملک الموت! به آن خدای

که تورا آفرید که بگویی تا جان یوسف در میان جانها قبض کردی؟ گفت: نه.

گفت: من رنجور از آنم که هیچ خبر^۴ اونمی دارم^۵. ملک الموت - علیه السلام -

گفت: تورا کلماتی بیاموزم که به برکات آن ممکن بود که میان شما ملاقات بود،

گفت، بگو: يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا وَلَا يُخْصِيهِ غَيْرُكَ. یعقوب

- علیه السلام - آن شب این کلمات بگفت. صبح برآمده نبود^۶ که مبشر آمد و پیرهن بر

روی او^۷ افگند و او بینا شد. ضحاک گفت: چشمش باز آمد پس از آن که نابینا بود

و قوتش باز آمد پس از آن که ضعیف شده بود، و جوان شد پس از آن که پیر^۸ شده

بود، و شادمانه شد پس از آن که دلتنگ بود. روی در ایشان نهاد و گفت: أَلَمْ أَقُلْ

لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ، عند آن حال، فرزندان تضرع

کردند و گفتند: ای پدر ما! برای ما استغفار کن و آمرزش خواه که ما خطا کردیم.

یعقوب - علیه السلام - ایشان را وعده استغفار داد و گفت: استغفار کنم برای شما و

۱. آب + شعر.

۲. قم، آب، مل، آز، اذ.

۳. قم، مل: رود؛ آو، بم، آب، آز، آج، لب: رود.

۴. بم؛ خبری از آو، آب، مل، آز، آج، لب: خیران.

۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: نمی دانم.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم + گفت.

۷. قم: بر نیامد؛ آج، لب: بر نیامده بود.

۸. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: بروی.

۹. آب، آو: پر.

آمزش خواهم از خدای - جلّ جلاله .

- اگر گویند چرا چون از یعقوب استغفار خواستند، و عده داد^۱ و توقّف نمود، و یوسف - علیه السلام - که صاحب واقعه بود توقّف نکرد و گفت: **لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ،** گوئیم: از این دو جواب گفتند، یکی آن که: از کار جوانان تعجیل باشد و از کار پیران تأتی. جواب دیگر آن که گفتند: برای آن تأخیر کرد تا وقت سحر در آید ۵ برای آن که وقت سحر، وقت استغفار باشد؛ نبینی که حق تعالی چند جای در قرآن استغفار به وقت سحر باز بست، فی قوله: **وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^۲**، و فی قوله: **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَشْحَارِ^۳**. چون وقت سحر در آمد، یعقوب - علیه السلام - ورد خود بگزارد^۴، چون فارغ شد، دست برداشت و گفت: بار خدایا! مرا بیمارز [به]^۵ جزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیمارز به اسائتی که با یوسف کردند. خدای تعالی ۱۰ وحی کرد با او^۶ که: من تورا و ایشان را بیمارزیدم.

- راوی خبر گوید: به مسجد رسول می رفتم به حجره عبدالله مسعود بگذشتم، او می گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَنِي فَأَجَبْتُ وَأَمَرْتَنِي فَأَطَعْتُ وَهَذَا سِحْرٌ فَأَغْفِرْ لِي.** او را گفتم: یابن مسعود! سحر را چه تخصیص است؟ گفت: وقت اجابت دعا باشد. نبینی که یعقوب - علیه السلام - پسرانش را وعده به سحر داد، فی قوله: **سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي؟** ۱۵

- عبدالله عباس روایت کرد از رسول - علیه الصلاة والسلام - که او گفت: وعده ایشان به شب آدینه داد^۱. وهب گفت: بیست و اند سال هر شب آدینه ای برای ایشان آمزش می خواست. عطاء الخراسانی گفت: حاجت از جوانان خواستن اولیتر باشد که از پیران؛ نبینی که یوسف به اول وهلت برادران را گفت: **لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ،** و یعقوب گفت: **سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي.** و شعبی گفت: برای آن ۲۰

۱ - همه نسخه بدلها بجز قم و مل + و گفت استغفار کنم؛ آن، آب، آرز + برای شما.

۲ - سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۸.

۳ - سوره آن عمران (۳) آیه ۱۷.

۴ - آب: بگذارد.

۵ - بم: با او.

۵ - از قم افزوده شد.

۷ - قم: بود.

توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی شده است^۱ یا نه.

در خبر است که چون مبشر بشارت داد، یعقوب را به حیات یوسف، یعقوب گفت: چون است او؟ گفت: ملوک مصر است. گفت: ملک را چه خواهم کردن! بر چه دین است؟ گفت: بر دین اسلام. گفت: نعمت تمام آن است. یوسف - علیه السلام - بر دست مبشر هر ساز و عذت که ایشان را به کار بایست بفرستاد، و دویست راحله بچارده و پیغام فرستاد به یعقوب که: بیای؛ و اهلت را بیار. یعقوب برگ^۲ بکرد و روی به مصر نهاد با جمله اهل البیت خود [۳۶-ر]. چون بنزدیک رسیدند، یوسف - علیه السلام -^۳ پادشاه را که یوسف نایب او بود، گفت: مرا پدری است که او پیغامبر خداست، و پیغامبرزاده است و پدرانی من پیغامبران اند، و او از کنعان به دیدار من می آید، توقع آن است که به استقبال او آیی. ملک با چهارهزار مرد از خواص خود بر نشست و یوسف با اهل مصر جمله به استقبال یعقوب رفتند. یعقوب - علیه السلام - پیاده می رفت، چون نگاه کرد، یوسف را دید با لشکر جهان، و اهل مصر در زین ملوک. یعقوب یهودا را گفت: این فرعون مصر است. گفت: این پسر تو است یوسف. چون به یکدیگر رسیدند، یوسف خواست تا سلام کند بر یعقوب، یعقوب سبق برد و گفت: السلام علیک یا مُذْهِبَ الْأَحْزَانِ؛ سلام بر تُو باد ای پیرتوده^۴ اندوهان!

اگر گویند: چرا یعقوب را گفتند بر یوسف رَو، و یعقوب پدر بود و پیر بود، اولیتر آن بودی که یوسف بر یعقوب رفتی؟ جواب گفتند: اگر یوسف بر یعقوب رفتی، بیت الاحزان دیدی و درویشی و دست تنگی و بی نوایی، یوسف نیز از راحت به رنج افتادی و دلنگ شدی. یعقوب را گفتند تو دیر است که در بند و رنجی، بر یوسف رَو تا مملکت و ولایت بینی که کودکی طفل را از^۵ تو بردند، امروز پادشاه مصرش با تو خواهم دادن.

در خبر است که: چون خبر منتشر شد به آمدن یعقوب و استقبال یوسف او را،

۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: راضی هست. ۲. مل: ترک.

۳. آب + آن. ۴. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: برنده.

۵. آوه بم، آب، آن آج، لب + بر + مل + پیش.

زلیخا پیرا^۱ شده^۲ بود و نابینا شده بود و درویش شده بود و از یوسف جدا مانده و در غم یوسف چونین^۳ شده، کسی را شفاعت کرد تا دست او گرفت و او را به راه یوسف برد و بنشانند^۴. هر گه که کوکبه لشکر بر آمدی، قاید او گفتی: برخیز که یوسف آمد، او گفتی: این نه یوسف است، گفتی: توجّه دانی؟ گفتی: من بوی او شناسم، تا چند فوج بگذشت^۵ راست که آن کوکبه پدید آمد که یوسف در آن میان بود، آواز داد و گفت: بوی یوسف می شنوم، ۵
إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ، مرا پیش بر، او را پیش بردند، یوسف - علیه السلام - بنگرید، از دور زلیخا را بشناخت. از روی حرمت اسپ بازداشت و او را گفت: زلیخا! چونت است؟^۶ گفت: چنین که می بینی. گفت: آن مالیت کجا شد؟ گفت: رفت و تلف شد. گفت: جمالت کجا شد؟ گفت: در فراق تو نیست شد. گفت: چشم^۷ را چه کردی؟ گفت: از گریه تباه شد. گفت: مُلک نماوند و مال نماوند و جمال نماوند؛ آن ۱۰
 معنی که می گفتی از محبت هیچ مانده هست؟ گفت: هر چه روز می آید زیادت است. آنگه گفت: **سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عَبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ**؛ سبحان آن خدای که به طاعت بندگان را پادشاه گرداند و به معصیت پادشاهان را بنده گرداند. یوسف - علیه السلام - گفت: چه خواهی و چه آرزو کنی؟ گفت: آن که خدای را دعا کنی تا چشم با من دهد^۸ تا یک باری^۹ جمال تو باز ۱۵
 بینم. یوسف - علیه السلام - دعا کرد تا خدای تعالی جوانی و جمال و چشم با او داد و او را به نکاح به زنی کرد و از او دو فرزندش آمد نرینه^{۱۰}.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أُولَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَابُهُ، حق تعالی حکایت ملاقات ایشان

کرد، گفت: چون در پیش یوسف شدند، پدر و مادر را با خویشان گرفت، ای ضمّ؛ و مراد به مادر با اتفاق خاله است، چه مادرش در این وقت بر جای نبود. و عرب، عمّ را ۲۰
 پدر خواند و خاله را مادر. **وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينًا**، اگر گویند، چگونه

۱. او، آب: پر.

۲. نم: گشته.

۳. همه نسخه بدلها: چنین.

۴. قم: آورد و بایستاد.

۵. او: نگرشت.

۶. آج، لب: چونی.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: چشمت.

۸. قم، مل: باز دهد.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم، او، بم: یک بار دیگر.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم و لب: پسرینه.

گفت ایشان را پس از آن که در مصر رفته بودند: **أَدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِينَ**، بعد قوله تعالی: **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ**، و چگونه استثنا به مشیت درآورد، بقوله: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ؟** و آن در مستقبل شود، دون ماضی؟ گوییم، از این چند جواب گفتند:

یکی آن که، این سخن آنکه گفت که هنوز بیرون بودند و او به استقبال رفته بود و آن را دخول خواند، و معنی ملاقات. ۵

و بعضی دیگر مفسران گفتند: [۳۶-پ] استثنا به مشیت از استغفار است. و در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است: **قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي، إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ آمِينَ.**

بعضی دیگر گفتند: استثنا به مشیت واقع است از «امن» نه بر دخول. ۱۰

گفت: در مصر شوی و اگر خدای خواهد ایمن باشی. عبدالله عباس گفت برای آن گفت **آمِينَ**، که ایشان پیش از آن از ملوک مصر خایف بودند و در مصر

نیارستندی شدن الا به جواز. و قوله: **أَبَوَيْهِ**، محمد بن اسحاق گفت: مادرش بود و پدرش، و دیگر مفسران گفتند: مادر، خاله بود. چنان که گفتیم. چه مادر او راحیل

بود و او به نفاس ابن یامین فرمان یافت و او را ابن المُشکل خواندند، و یعقوب پس از او ۱۵

خواهر او را **لِیَآرَا** به زنی کرد و خدای تعالی این جا خاله را مادر خواند، چنان که عم را پدر خواند، فی قوله: **قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَانُكَ إِنَّا نُرَاهِمَ وَأَسْمَاعِيلَ**

وَأِسْحَاقَ... و حسن بصری گفت: خدای تعالی راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد، تصدیقاً لِرؤیایا. ۲۰

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ، یوسف - علیه السلام - بر سریر ملک بنشست و پدر را و

خاله را با خود بر سریر بنشانند. راست چون ایشان بر سریر بنشستند و گفتند سریر به میدان برده بودند و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند. الا ما شاء الله. چون

ایشان بر سریر بنشستند، جمله زنان و مردان اهل مصر پیش او به سجده شدند و برادران پیش سریر او بر پای ایستاده بودند به سجده شدند. پدر و مادر چون چنان

۲. قم: مراد به مادر: ہم، آب، آج، لب: پدر و مل: مادر و.

۱. قم: مل: آمین.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۱۳۳.

دیدند، ایشان نیز به سجده شدند، و ذلک قوله تعالی: **وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا، خُرُورًا**، به روی درآمدن باشد؛ **السُّقُوطُ عَلَى الْوَجْهِ**، قال الله تعالی: **فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ**^۲، و سُجَّدٌ، جمع ساجد باشد، و نصب او بر حال است. و اصل سجود، خضوع باشد در لغت. قال الشاعر^۳:

۵ **يَجْمَعُ نَضْلُ الْبُلُقُ فِي حُجْرَاتِهِ تَرَى الْأَكْمَ فِيهَا سُجَّدًا لِلذَّخَوَائِرِ**
یوسف - علیه السلام - گفت: **هَذَا تَأْوِيلُ رُعْبَائِي مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا**،
گفت: این تأویل آن خواب است که من دیدم پیش از این خدای تعالی به درست
کرد. یعقوب علیه السلام - گفت: **يا يوسف! اينان که اند که تو را سجده کردند؟**
گفت: اینان همه بندگان و پرستاران من اند، همه را بخریده ام به طعام در ایام قحط^۴،
۱۰ امروز از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم.

در خبر است که: جبریل - علیه السلام - این قصه با رسول می گفت. رسول را
عجب آمد از کرم یوسف. جبریل برفت و باز آمد، گفت: خدایت سلام می کند و
می گوید: عجب می داری! به عزت من که فردا قیامت^۵ چندانی شفاعت دهم^۶ که
تو می گویی: **حسبی حسبی؛ مرا بس، مرا بس**، و ذلک قوله: **وَأَسْوَفُ يُغْطِيكَ**
۱۵ **رَبِّكَ فَتَرْضَى**^۷.

خلاف کردند در وجه سجده ایشان یوسف را. بهری^۸ گفتند: سجده خدای را بود
و یوسف جهت بود، **كِبْهَةَ الْقِبْلَةِ**. و وجهی دیگر آن که سجده یوسف را بود، و **لَهُ**
کنایت است از یوسف؛ **ولكن سجدة تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده**
فریشتگان آدم را. و این قول درست تر است برای آن که **رَدَّ** کنایت در **لَهُ** با یوسف
کردن اولیتر است برای آن که کنایات جمله راجع است با او. و دیگر آن که **لَهُ سُجَّدًا**
۲۰ **گفت، إِلَيْهِ نَكَفْتُ.** و گفته اند: در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردند،

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: خروا. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶.

۳. آب + شعر. ۴. قم: گذشته.

۵. قم، مل، آن، آج، لب: فردای قیامت؛ آب: فردا قیامت/ در قیامت.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: تو را. ۷. سوره ضحی (۹۳) آیه ۵.

۸. بم، آب، آن، آج، لب: بعضی. ۹. آو، مل: در.

چنان که شاعر گفت^۱:

فَلَمَّا آتَانَا بُعْبِدَ الْكُرَى سَجَدْنَا لَهُ وَرَفَعْنَا الْيَمَادَا
 وَقَالَ يَا أَبَتِ، يوسف - عليه السلام - عند آن حال گفت: یا پدر. فزاء گفت: یا
 اَبَتِ، در اصل یا اَبَه [بود]^۲ به «های»^۳ استراحت^۴. آنکه در حال وصل با «تا»^۵
 کردند، آنکه آن را به «تا»^۶ تأنیث^۷ تشبیه کردند، آنکه به «یا»^۸ إضافةً اِلَى الْمُتَكَلِّمِ
 یا اَبَتِ کردند، آنکه «یا» بیفگنند و کسره^۹ رها کردند تا دلیل کند بر «یا».
 گفت: پدر را^{۱۰} این تاویل آن خواب است [۳۷-ر] که من پیش از این دیدم. و آن،
 آن بود که: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا** - الآیه. یازده ستاره، یازده برادر بودند و
 آفتاب و ماه، مادر و پدر.

۱۰ اگر گویند: چرا یعقوب - عليه السلام - متسلی نشد از حزن و اندوه به خواب
 یوسف، و خواب پیغامبران لامحال راست باشد؟ گوییم: از این دو جواب است،
 یکی آن که: یوسف - عليه السلام - در آن حال^{۱۱} که آن خواب دید، کودک بود و هنوز
 پیغامبر نبود، برای آن اعتماد نداشت. و جواب دیگر آن است که: یعقوب دانست که
 ملاقات خواهد بودن ایشان را و لکن از آن که ندانست که کی خواهد بودن، از طول
 مدت اندوهناک بود. چنان که انبیا و اولیا متیقن باشند به ملاقات در قیامت، با آن
 ۱۵ که اندوهناک باشند بر وفات اعزّه از فرزندان و برادران. **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا**، خدای
 - عزوجل - آن را درست کرد، **وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ**؛ و با من
 احسان کرد چون مرا از زندان بیرون آورد.

در خبر است که چون یعقوب را با یوسف ملاقات افتاد، گفت: یا یوسف! بگو
 ۲۰ تا برادران با تو چه کردند؟ گفت پدر! از من چه پرسی که برادران با من چه کردند،
 از من آن پرس که خدای با من چه کرد. گفت: چه کرد؟ گفت: **وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ**

۱. آب + شعر. ۲. از قم افزوده شد.

۳. بم، آب: استراحت باید؛ آو، بم، مل، آن، آج + باید.

۴. بم، آب، آن: به تأنیث. ۵. آو، آب: به کسره.

۶. آج، لب + که. ۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

۸. همه نسخه بدلهایجزقم، آو، مل: وقت.

۹. پدر را، با ادغام دو حرف همجنس که در این نسخه ها نمونه های بسیار دارد.

أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ؛ با من نکویی کرد چون مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از بیابان بنزدیک من آورد.

اهل اشارت گفتند، یوسف - علیه السلام - گفت: إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَلَمْ يَقُلْ: مِنَ الْجُبِّ^۱ مِنْ كَرْمِهِ؛ از کرم گفت: مرا^۲ از زندان بدر آورد، و نگفت مرا از چاه بر آورد تا تذکیر گناه برادران نباشد و تعییر ایشان، پس از آن که ایشان را عفو کرده بود، بقوله: لَا تَشْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ. و برای آن گفت: وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ، که یعقوب و فرزندانش بدوی بودند و اهل بادیه و گوسپنددار و طالب آب و گیاه. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي؛ پس از آن که شیطان میان من و برادرانم وحشت و فرقت افکند و دوستی تباه کرد. وَالنَّزْعُ؛ التَّخْرِيشُ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ وَإِفْسَادُ مَا بَيْنَهُمَا، و منه قوله: وَإِنَّمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ^۳...

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ، یعنی لطیف تدبیر است و لطف کننده. و لطف آن بود که مکلف را به فعل واجب نزدیک گرداند و از قبیح دور کند، و عالم است و محکم کار.

مفسران خلاف کردند در مدّت غیبت یوسف از یعقوب، کلبی گفت: بیست دو سال بود. سلمان پاریسی و عبدالله شذاد گفتند: چهل سال بود. حسن بصری گفت: ۱۵ هشتاد سال بود. محمد بن اسحاق گفت: هژده^۴ سال بود، و عمر یوسف - علیه السلام - صد و بیست سال بود و از زلیخا او را سه فرزند آمد: افرایم و میشا، دو پسر، و دختری نام او رجمه^۵ که زن ایوب پیغامبر بود - علیه السلام -.

و هب منبه^۶ گفت: یعقوب - علیه السلام - و فرزندان او و خویشان او که در^۷ مصر آمدند، هفتاد و دو کس بودند، و آنکه که با موسی از مصر بیرون شدند^۸، شصده^۹ هزار

۱. اشاره است به آیات ۱۰ و ۱۵ سوره یوسف (۱۲). ۲. در اساس تکرار شده است.

۳. سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ و سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۶.

۴. بم: هیژده؛ آج: هشتده؛ لب: هیجده.

۵. کذا در اساس: قم: دخمه؛ آو: بم، آب، آن آج، لب: رجمه؛ مل: دورجمه.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: به. ۷. آب، آرز آمدند.

۸. کذا، در اساس، آو: بم؛ قم، آب، آن آج، لب: ششصد؛ مل: سیصد؛ ضبط اساس به دو وجه قابل فراءت و توجیه است: شصده/شصت (با تبدیلی «د» به «تا»)، یا: شصده/شصت (با ادغام دو حرف قریب المخرج).

و پانصد و هفتاد و اند مرد مقاتل^۱ بودند، جز زنان و کودکان و پیران و بازماندگان و ممتحنان. و ایشان که بازمانده بودند از کودکان و زنان، هزارهزار و دویست هزار بودند، جز آنان که گفتیم که مقاتلان بودند.

اهل تاریخ گفتند: یعقوب پس از آن که با مصر آمد و اهل را با مصر آورد، بیست و پنج [۳۷-پ] و چهار سال بماند در راحت و آسایش و غبطت حال و هناءت عیش. و به مصر فرمان یافت و چون وفاتش نزدیک رسید، وصایت کرد یوسف را که: مرا بنزدیک^۲ پدرم بر اسحاق، به شام و آنجا دفن کن. یوسف - علیه السلام - همچنان کرد، او را برد و آنجا دفن کرد و با مصر آمد.

سعید جبیر گفت: یعقوب را - علیه السلام - در تابوتی از ساج نقل کردند با^۳ بیت المقدس، و چون یعقوب را از مصر به بیت المقدس آوردند، هم آن روز با اتفاق برادرش عیص فرمان یافته بود، هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود. گفتند: چون خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و آرزوی او بود بداد و شمل ایشان^۴ جمع کرد و منک و نعمت دنیا بر او تمام کرد اندیشه کرد دانست که آن بماند و لابد از آن مفارقت باید کرد. تمنای بهشت کرد و اندیشه آن گرفت او را نفس آرزومند بهشت شد، تمنای مرگ کرد؛ و هیچ پیغامبر پیش از او و پس از او تمنای مرگ نکردند.^۵

گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، «من»، تبعیض راست این جا؛ بار خدایا مرا بدادی از ملک بهره ای تمام. برای آن که همه ملک به او نداد خدای - عز و جل - وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ؛ و مرا بیاموختی از تَأْوِيلِ خواب، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ [ای] بَا فَاظِرَ؛ ای آفریننده آسمانها و زمین! أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تو خداوند منی و به من اولیتری در دنیا و آخرت، تَوَقَّئِي مُسْلِمًا؛ جان من بردار بر مسلمانی. و اگر آنان که گفتند که یوسف تمنای مرگ کرد از این آیت گفتند در آیت این نیست. برای آن که تَوَقَّئِي مُسْلِمًا دعا نیست به طلب مرگ،

۱. آب: با نزدیک.

۲. بم، آج، لب: تا.

۳. قم، آج، لب: همان روز.

۴. آب: ایشا / ایشان.

۵. قم، بم: نکرد.

۶. از قم افزوده شد؛ آب + تقدیره.

دعاست به استداست لطف و توفیق که او با آن بر ایمان بایستد تا مرگ به او رسیدن،
 تَوَفَّقِي مُسْلِمًا، یعنی بار خدایا آن الطاف که من با آن بر ایمان بمائیم با من پیایی
 دار. و مُسْلِمًا، نصب بر حال است از منعمول، وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛ و مرا به
 صالحان و نیکان در رسان، یعنی مرا با پدران خود حشر کن و به پایه و درجات ایشان
 برسان. خدای تعالی او را به مصر وفات داد و او را در رود نیل دفن کردند در
 صندوقی از رخام، و سبب آن بود که چون فرمان خدای به او رسید مردمان مصر در او
 مشاخته^۴ کردند و گفتند هر کس که به محله ما^۵ دفن کنیم او را تاخیر و برکت او با
 ما باشد. در این معنی گفتاگوی بسیار کردند تا کار به آن جا انجامید که خواستند
 تا کالزار^۶ کنند به این سبب آخر قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند آن جا که
 بخشش آب نیل بود تا آب بر او می رود و به هر محله ای می شود و برکت و خیر او^۷
 آن جا می رساند تا مردم در این معنی راست باشند. بر این قرار دادند و هم چنین
 کردند.

انس مالک روایت کرد که: چون کار یوسف و یعقوب و برادران یوسف به مصر
 منتظم شد و شمل ایشان مجتمع، مدتی بودند آنگه برادران یک روز گفتند با یکدیگر
 که: ما می دانیم که چه کارها کرده ایم و چه گناهان کبایر ارتکاب کرده ایم!
 ۱۵ گفتند: همچونین است، و اگر چه یوسف ما را عفو کرد و پدر دل خوش کرد، ما
 ندانیم که خدای ما را عفو کرده هست^۸ یا نه؟ بیایی تا طلب عفو خدای کنیم. آنگه
 بیامدند به یک بار پیش پدر آمدند و یوسف علیهما السلام در پهلوئی پدر نشسته بود، و
 گفتند^۹: ای پدر! ما را کاری افتاده است که از آن سخت تر^{۱۰} نباشد. گفت: و آن
 چه کار است؟ گفتند: آنچه ما با تو و با برادر^{۱۱} کرده ایم و اگر چه شما عفو کرده ای
 ۲۰

۱. قم: تار سیدن مرگ به او.

۲. آب: لطف.

۳. آب: با.

۴. آو، بم، آب، آه، آج، لب: مناقشه؛ مل: مشاجره.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: خویش.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: به ما؛ مل: ما به او.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: گفت و گوی.

۸. همه نسخه بدلها بجز آو: کارزار.

۹. آو، بم، آب + با.

۱۰. همه نسخه بدلها: همچونین.

۱۱. همه نسخه بدلها: کرده است.

۱۲. قم: گفت.

۱۳. آو، بم، آب، مل، آه، سخت.

۱۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: با تو و برادر.

ما را [۳۸-ر] و لکن ما را عفو شما سود ندارد، اگر خدای تعالی ما را عفو نکند از خدای درخواهی تا ما را عفو کند، و چون عفو کرده باشد به وحی معلوم شما کند تا چشم ما روشن شود و دل ما بیارامد. یعقوب - علیه السلام - برخاست و یوسف^۱، و در محراب ایستادند و فرزندان دیگر در قفای ایشان ایستادند تا یعقوب دعا کرد و ایشان آمین کردند، اجابت نیامد تا بیست سال دعا کرد^۲، صالح المرئی گفت: تا بیست سال برآمد دعای ایشان را اجابت آمد و ایشان دلخوش^۳ شدند. این طرفی است از قصه یوسف که به آیات متعلق بود^۴.

آیه ۱۰۲ قوله^۵: ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ؛ آن از خبیرهای غیب است وحی می کنیم به تو و نبودى تو بنزدیک ایشان چون عزم کردند بر کار خود و ایشان مکر می کردند.

آیه ۱۰۳ وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و نیستند بیشترین مردمان و اگر چه تو حریص باشی به مؤمنین^۶.

آیه ۱۰۴ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ نمی خواهی از ایشان بر او هیچ^۷ مزدی، نیست آن الا یاد کردی^۸ جهانیان را.

آیه ۱۰۵ وَكَاتِبِينَ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ و پس دلیلی^۹ که هست در آسمانها و زمین، می گذرند^{۱۰} بر آن و ایشان از آن عدول می کنند.

آیه ۱۰۶ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ ایمان نمی آرند بیشترین^{۱۱} ایشان به خدای، الا و ایشان مشرکند.

آیه ۱۰۷ أَقَامُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا

۱. قم: یعقوب و یوسف برخاستند؛ آج، لب: برخاست با یوسف.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کردند.

۳. قم: خوش دل. ۴. آو، بم، آج، لب: است؛ قم + علیه السلام.

۵. قم: به مومنان. ۶. همه نسخه بدلها، بجز قم + تعالی.

۷. قم، آو، بم: از. ۸. قم، آو، بم، آب: یاد کردنی.

۹. قم: چندا از دلیلی. ۱۰. آو، بم: می گذرند.

۱۱. قم، آو، بم، آب، آج، لب: بیشتر.

يَشْعُرُونَ؛ ایمن^۱ شده اند از آن که آید به ایشان پوششی از عذاب خدای یا به ایشان آید قیامت بناگاه و ایشان ندانند؟

آیه ۱۰۸ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ بگو این راه من است، می خوانم با خدای بر علم و بینایی من و آنان که پشرو منند^۲، و منزّه است خدای و نیستیم من از جمله مشرکان.

آیه ۱۰۹ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ نفرستادیم ما از پیش تو مگر مردانی را که وحی کردند به ایشان از اهل شهرها،^۳ نمی روند اینان در زمین تا بنگرند که چون بوده است آخر کار آنان که از پیش ایشان بودند؟ و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند،^۳ خرد نداری شما؟

آیه ۱۱۰ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا^۴ جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ؛ تا آن که نومید شوند^۵ پیغامبران و بدانند که ایشان را دروغ خواهند داشت، آمد به ایشان یاری ما، برهانیم آنان را که ما خواهیم و باز ندارند عذاب ما از گروه گناهکاران.

آیه ۱۱۱ لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ بود در قصه های ایشان عبرتی خداوندان عقلها را، نبود حدیثی که فرو^۶ بافند و لکن راستی آنچه از پیش اوست و تفصیل هر چیزی و بیانی و بخشایشی گروهی را که ایمان آرند.

قوله^۷: ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ - الآية، ذَلِكُمْ، اشارت است به آنچه رفت از

۱. قم: ای ایمن.

۲. قم: پشروی کرد مرا.

۳. قم + ای.

۴. قم، آو، آب، آن کذبوا.

۵. قم، آو، آب، بم، آج، لب: شدند.

۶. قم، آو، بم، آب، آج، لب: فرا.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز قم + تعالی.

حدیث یوسف و یعقوب و برادران یوسف، یعنی آنچه رفت از اخبار غیب است و «مِنْ» تبعض را^۱ و «آبَاء» اخبار باشد، واحد: «نَبَأٌ»، نُوحِيهِ إِلَيْكَ؛ که به تو وحی می‌کنیم و إِنْشَاءً می‌کنیم بر تو، و «غَيْبٌ»، ذهاب چیزی^۲ باشد از جنس^۳، یعنی اخبار غیبات بر تو وحی می‌کنیم بر زبان جبریل، آنکه گفت: وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ؛ و تو بنزدیک ایشان نبودی، چون ایشان اجماع کردند و عزم درست کردند و سازکار جمع کردند و با یوسف - علیه السلام - مکر کردند به آن که^۴ او را در چاه افگندند، یعنی این خبر که تو اهل کتاب را بگویی، و مُخْبِرٌ بر وجه خبر باشد و تو ایشان را ندیده و حاضر نبوده و کتب ناخوانده و از کسی نشنیده و نگرفته دلیل آن کند که این از وحی گفتی که بر تو کرده اند^۵ تا دلیل صدق تو کند در نبوت [۳۸-پ].

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ؛ یعنی تو این ایلاء^۶ جهد و إِفْرَاقٌ وَسِعَ در دعوت برای آن می‌کنی بر^۷ اظهار معجزات، تا اینان ایمان آرند، و حریصی بر ایمان اینان، و احوال ایشان ندانی و آنچه در دنیا و ضمائر ایشان است و آنچه مال کار ایشان با آن شود تو را خبر می‌دهم به آن تا دل عزیز تو در بند نباشد و دل به ایشان رنجور نداری که بیشترین^۸ ایشان ایمان نخواهند آوردن؛ و اگر چه تو حریصی بر ایمان ایشان، و گفته اند: اشتقاق «ناس»، از نوس است؛ و هو الحركه و حرص فلب چیز^۹ باشد بغایت اجتهاد.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ؛ و تو ای محمد از ایشان مزدی نمی‌خواهی بر ادای این رسالت تا ایشان را صارف باشد از اجابت دعوت، و سَوَّالٌ قَوْلُ الْقَائِلِ يَمُنُّ هُوَ فَوْقَهُ إِفْعَالٌ أَوْ أَسْتَلَّكَ^{۱۰} أَنْ تَفْعَلَ. و اگر سؤال استخبار باشد، طلب خبر بود، و «أَجْرٌ»، جزای عمل بود به خیر، و «ذُكْرٌ»، حضور المعنى نَلْتَفِسُ باشد؛ این یاد کردی^{۱۱} است برای جهانیان که تا جهان باشد این بخوانند و بدانند و باز گویند.

۱. قم، بم، مل، آج، لب + است.
۲. آب، آرز، چیزی.
۳. آو، بم، آج، لب؛ چشم.
۴. آو، بم، آب، آرز، آج، لب؛ تا آن که.
۵. آو، بم، آب، آرز از وجهی گفتی که بر تو وحی کرده اند؛ آج، لب؛ از وجه گفتی.
۶. همه نسخه بدلهای بجز قم؛ ابلاغ.
۷. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل؛ بیشتر.
۸. همه نسخه بدلهای بجز آو، مل؛ چیزی.
۹. مل؛ یا ذکری.
۱۰. مل؛ یسأل.

آنکه صفت غَفَلت و جهالت ایشان گفت، اعنی کافران: گفت. وَ كَاتِبِينَ أُنِي كَمْ، مِنْ آيَةٍ؛ بس آیت و دلیل و حجت. و «کم» و «کاتِبین» با «مِنْ» استعمال کنند بیشتر، و این «مِنْ» زیادت باشد. فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ که در آسمانها و زمین هست^۱ که این کافران به آن می گذرند^۲ و از آن اعراض و عدول می کنند و در آن اندیشه نمی کنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشان است، علی ۵ وَبَيِّنَاتٍ لَا يَخْتَلِفُ^۳ الْحَاكِمَاتُ فِيهَا. و آیات زمین انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار و ازهار^۴ و ثمار هر چیزی در وقت و اوان^۵ خود.

حسن بصری گفت: مراد به آیات، اهلاک امم ماضی^۶ است که ایشان از اندیشه در آن اعراض می کنند، چنان که گفت: وَإِن كُمْ لَتَمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُضِحِينَ؛ وَبِاللَّيْلِ أَقْبَلًا تَغْفُلُونَ^۷.

۱۰ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ؛ و بیشترینه^۸ ایشان به خدای ایمان نیارند، الا و ایشان مشرک باشند.

عبدالله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد به آیت مشرکانند که ایشان را چون^۹ گفتندی: مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۰}؛ آسمانها و زمین که آفرید؟ گفتندی: خدای. و چون گفتندی^{۱۱}: مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^{۱۲}؛ شما را که آفرید؟ گفتندی^{۱۳}: خدای، آنکه با این اقرار که به زبان می گفتند، بُت می پرستیدند و می گفتند: اینان انبازان خدای اند و شفیعان مانند بنزدیک خدای، هُوَلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ^{۱۴} و می گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى^{۱۵}؛ ما اینان را برای تقرب به خدای می پرستیم.

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. آو، بم، آب، مل، آج، لب: زمینهاست. | ۲. آو، بم: می گزینند؛ مل: می گذارند و می گذرند. |
| ۳. آج، لب: لا تختلف. | ۴. مل: انهار. |
| ۵. آب، مل، آن، وقت اوان. | ۶. آن، بم، آب، آن، آج، لب: ماضیه. |
| ۷. سوره صافات (۳۷) آیات ۱۳۷ و ۱۳۸. | ۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیشتر. |
| ۹. هیچ یک از نسخه بدلها ندارد. | ۱۰. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵ و سوره زمر (۳۹) آیه ۳۸. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: گفتندی. | ۱۲. سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷. |
| ۱۳. آب، مل، آن، آج، لب: گفتند. | ۱۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. |
| ۱۵. سوره زمر (۳۹) آیه ۳. | |

حسن بصری گفت: مراد اهل کتابند که گفتند: ما به خدای می‌گوییم^۱، آنکه با او^۲ شرک آوردند. جهودان گفتند: عَزَّوَجَلَّ اللهُ^۳... و ترسایان گفتند: الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ^۳...

عبدالله عباس گفت: مراد به آیت شرک ایشان است در تلبیه که مشرکان عرب در تلبیه گفتندی: لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُكَ وَمَا مَلَكَ قَبِيلَهُ غَطَفَانَ در تلبیه گفتندی:

تَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّ بَكَرًا ذُو نَكَ بَنِي غِفَارٍ وَهُمْ يَلُونَكَ
وَيَتَرَكُ النَّاسُ وَيَفْجُرُونَكَ مَا رَأَى مِنَّا عُنْجًا بِأَتُونَكَ
ولیتک جزه‌هم چنین بودی:

لَيْتِكَ إِنْ جُرْتُمْ أَعْبَادُكَ النَّاسُ ظَلَمُوا وَهُمْ يَلَادُكَ^۶
وَهُمْ قَدِيمًا عَمَرُوا بِلَادُكَ وَقَدْ تَعَادَوْا إِيَّاكَ مِنْ بُعَادُكَ

و قریش در لیتک گفتندی:

لَيْتِكَ حَقًّا حَقًّا تَعْبُدُ^۷ وَرِقًّا

ولیتک غسان و همدان و غطفان چنین بودی، و نیز لیتک قُضَاعَهُ وَجُدَامَ وَبَلَقَيْنَ^۸

۱۵ و بهراء:

نَحْنُ عِبَادُكَ الْبِمَانِي إِنَّا نَحْنُ ثَانِي
عَلَى التُّوقِ^۹ التَّاجِي عَلَى غِدِي غَادِي^{۱۰}
جِنًّا إِلَيْكَ غَادِي

خدای تعالی، در لیتک زدن^{۱۱} ایشان، این آیت فرستاد [۳۹-ر]: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، یعنی فی التلبيّة. وگفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چون آنچه پیش این آیت است بشنیدند، گفتند: ما ایمان داریم که

۱. آو، بم: می‌گویم؛ آج، لب: می‌گوییم.

۲. آو، بم: مل، آز: باو.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

۴. کذا در اساس و قم؛ آو، بم، آب، آن آج، لب: عجیبا؛ مل: نجیحا.

۵. همه نسخه بدنها، بجز لب: بلادک.

۶. آو، بم، آج: تلفیق.

۷. آو، بم: بغادی.

۸. قم: التوق؛ مل: الریق.

۹. آو، بم: آز و رد.

۱۰. آو، بم: آز و رد.

- خدای آفریننده این چیزهاست، ولكن گوئیم او را^۱ شریکانند.
- عطا گفت: آیت در دعا آمد که ایشان در حال رخا^۲ و امن وسعت و صحت، خدای را فراموش کردند، چون ایشان را رنجی و تنگی^۳ و بیماری پدید آمدی^۴، در دعا آویختندی و در دعا گرفتندی، چنان که گفت: وَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحْبَطَ بِهَمِّ دَعْوَا اللّٰهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۵ - الآية، و کتوله: وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَاجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۶، قوله: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا نَا لِجَنبِهِ^۷ - الآية و قوله: وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرْفُ دَعَا عَائِدًا غَرِيضًا^۸. و بعضی اهل معانی گفتند: در آیت «كَانَ» مقدر است، و تقدیر آن که: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِآلِهَةٍ إِلَّا وَقَدْ كَانُوا مُشْرِكِينَ مِنْ قَبْلُ؛ بیشترین ایشان ایمان^۹ نمی آرند و الا پیش از آن مشرک بوده اند. و گفتند: آیت در قصه دخان آمد؛ و آن، آن بود که در ایام قحط در مکه دودی پدید آمد، ایشان جزع کردند و گفتند: رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ^{۱۰}، این ایمانشان بود، چون خدای تعالی کشف کرد^{۱۱} با سر کفر شدند، بپایه قوله قال: إِنَّكُمْ عَائِدُونَ^{۱۲}. و چون چنین باشد، لفظ ایمان در آیت مجاز بود و مراد اظهار ایمان بود، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^{۱۳}... چون بر این جمله بود، آیت در منافقان باشد، و آنچه رقمی گفت در آیت، دلیل است بر آن که کفر و ایمان شاید تا مجتمع باشند^{۱۴} ۱۵ در یک شخص در یک حال تا یک تن مؤمن بود از وجهی و کافر بود از وجهی دیگر. چنان که اهل کتاب مؤمن بدند^{۱۵} به موسی و کافر بودند به محمد، چنان که گفت: تُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ^{۱۶}... درست نیست بنزدیک ما، برای آن که ایمان بنزدیک ما عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند،

۲. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: در رخا.

۴. مل: رسیدی.

۶. سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۲.

۸. سوره قیامت (۴۱) آیه ۵۱.

۱۰. سوره دخان (۴۴) آیه ۱۲.

۱۲. سوره دخان (۴۴) آیه ۱۵.

۱۴. آو، بم، آب، آر، آج، لب: باشد.

۱۶. سوره بقره (۲) آیه ۸۵.

۱. آو، بم، آب، آج: ولكن او را.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نکبشی.

۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

۷. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۲.

۹. آب: ایما/ایمان: آر: ایمانی آرند.

۱۱. آب، آر: کردند.

۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۳۶.

۱۵. همه نسخه بدلها: بودند.

چون عقل که عبارت است از مجموع علوم که تا مجتمع نشود، غفلش نخوانند، چه اگر نه چنین باشد، هم مستحق ثواب ابد باشند^۱ و هم مستحق عقاب ابد، و جمع بین الاستحقاقین علی وجه التآیید محال باشد. پس مراد در آیت به ایمان اظهار ایمان است.

۵ آنکه حق تعالی تخویف و تهدید کرد این کافران را، گفت: **أَقَامُوا؛ ایمن** شده اند اینان که به ایشان آید پوششی؟ یعنی عذابی^۲ عام، عذاب استیصال که به ایشان برسد^۳ و جمله ایشان را بازپوشاند. و مراد به «غشیان^۴»، اصابت است، و قوله: **مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، «مِنْ»** تبیین راست. **أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً، ای فِجَاءَةً؛ یا** قیامت به ایشان آید ناگهان، نصب او بر حال است، و **بَغْتَةً وَفَلْتَةً وَفِجَاءَةً، ناگهان** باشد، و **قال الشاعر:**

وَلَكِنَّهُمْ بَأْتُوا وَلَمْ أَذْرِبْنَهُ وَأَفْطَعُ^۷ شَيْءٍ حِينَ يَفْجُؤُكَ^۸ الْبَغْتُ

۱۰ وحق تعالی، قیامت را برای آن، ساعت نام نهاد؛ و ساعت آن وقت باشد که تو در وی^۹ باشی و نیز عبارت بود از مدتی اندک از زمان، کساعات^{۱۰} اللیل و النهار، یا عبارتی باشد منبئ از قرب و مسرعت او و تعجیل او در آمدن، چنان که گفت: **... وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ^{۱۱}**

۱۵ **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ،** خطاب است با رسول - علیه السلام - و امر است او را به آن که: بگویی که، این راه من است، یعنی این دین مسلمانی راه من است که من با آن دعوت می کنم شما را بر بصیرت و علم و یقین. **سَبِيلِي،** این زید گفت: **سُنَّتِي وَمِثْهَاجِي.** ربیع گفت: **ذَعْوَتِي.** ضحاک گفت: **ذَعْوَاتِي.** مقاتل گفت: **دیني.** نظیره قوله: **أَدْعُ إِلَى [۳۹-پ] سَبِيلِ رَبِّكَ^{۱۲}...** ای، **إِلَى دِينِهِ. أَنَا**

۱. آو، آب، آج، لب، آرا بود. ۲. آو، بم، آب، آج، آن لب: عذاب.

۳. قم: فرسند. ۴. غشا.

۵. مل، آج، لب: تا. ۶. مل، آج، لب: یا تَوا.

۷. اساس: اقطع، خوانده می شود، باتوجه به برخی نسخه بدلها و منابع بیت تصحیح شد.

۸. آو، آج، بجزرک. ۹. قم، بم، آب، آن، آج، لب: درو.

۱۰. آج، لب: کساعة. ۱۱. سورة نحل (۱۶) آیه ۷۷.

۱۲. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

وَمَنْ أَتَّبَعْنِي، یعنی دعوت با این دین من می‌کنم و آنان که بر دین و ملت من اند، همچونین^۱ دعوت با این دین کنند؛ این قول کلبی است و ابن زید. بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که من بر هدایت و بصیرتم و اتباع من نیز همچونین^۱. عبدالله عباس گفت: مراد صحابه رسولند که ایشان بر نکوتر طریقتی اند و فاضلتر هدایتی، و معدن علم بودند و کنز ایمان و لشکر خدای رحمان. وَ سُبْحَانَ اللَّهِ؛ و منزّه است خدای از آن که به او^۲ شرک آرند. آنگه گفت: وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ اگر شما مُشرکی^۳، من نیستم از جمله ایشان.

آنگه حق تعالی به ردّ بر آنان که گفتند: خدای چرا پیغامبر از بشر^۴ فرستاد و چرا پیغامبران او فریشتگان نبودند؟ و نشاید که خدای تعالی رسالت دهد^۵ آدمی را، گفت: بگوای محمد که: وَمَا أَرْسَلْنَا؛ ما نفرستادیم از پیش تو، إِلَّا رِجَالًا؛ الّا مردانی را از جمله آدمیان، دُونَ فریشتگان، مِنْ أَهْلِ الْقُرَى؛ از اهل شهرها دُونَ اهل بادیه، که مردمان شهرها عاقلتر و رحیمتر^۶ و مجربتر باشند. أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ؛ این کافران جاچندان در زمین نمی روند و سفر نمی کنند تا بنگرند عاقبت آنان که پیش^۷ ایشان بودند؟ و همان کردند که ایشان می کنند از کفر و تکذیب که ما با ایشان چه کردیم از عذاب استیصال به انواع عذاب، و به آن^۸ اعتبار برگیرند! وَلَدَارُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ؛ و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را که ادای واجبات کنند و از معاصی اجتناب^۹ کنند، أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ خرد ندارند اینان، یا خرد کار نمی بندند؟ امّا قوله: وَلَدَارُ الْأَخِرَةِ، اضافه کرد دار را با آخرت، لاختلاف اللفظین، کقوله تعالی: إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ^{۱۱}، و قولهم^{۱۲}: عَامُ الْأَوَّلِ وَبَارِحَةُ الْأُولَى وَ يَوْمُ الْخَمِيسِ وَ ربيعُ الْآخِرِ، و این جمله بمنزلت اضافه الشیء إِلَى نَفْسِهِ^{۱۰}

۱. همه نسخه بدلها: همچونین.

۲. قم، مل: با او.

۳. مل: مشرکانید.

۴. مل: از پس.

۵. مل + جز.

۶. همه نسخه بدلها: حلیمتر.

۷. مل + از.

۸. مل: تا به آن.

۹. همه نسخه بدلها، بجز آج: احتراز.

۱۰. اساس و بسیاری از نسخه بدلها: يعقلون، ترجمه و تفسیر هم با توجه به همین ضبط صورت گرفته است.

۱۱. مل: قوله.

۱۲. سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۵.

است، جز که برای اختلاف لفظ روا داشتند^۱، و مثله قول الشاعر:

وَلَوْ أَقُوْتُ عَلَيْكَ دِيَارُ عَبَسٍ^۲ عَرَفْتُ الدُّنَىٰ عِرْفَانَ النَّبِيِّينَ

- این قول ضعیف است، مذهب درست آن است که بصریان گفتند به هیچ وجه اضافه‌اشیء^۳ را و انباشد^۴، و لا اضافه‌الموصوف^۵ الی صِفَتِهِ. و این چیزها و امثال این بر تأویل حذف الموصوف و إقامة الصیفة مقامه باشد؛ و كذلك یوم الجمعة و بارحة الأولى و جانب الغریب و دارالآخرة و صلاة الأولى و مسجد الجامع و بقعة الحَمَقَاءِ، و إنما هو عنی تأویل یوم صلاة الجمعة و بارحة الساعة الأولى و جانب المكان الغریب و دارالحيوة الآخرة و صلاة الساعة الأولى و مسجد الوقت الجامع و بقعة الحبة الحَمَقَاءِ، و همیونین^۶ اضافه صفت با موصوفش نشاید، فَمَا قَوْلُهُمْ؛ عَلَيْهِ سَخِقُ^۷ عِمَامَةٍ وَ جُرْدٌ قَطِيفَةٌ^۸، و أَخْلَاقٌ ثِيَابٍ^۹، و هَلْ عِنْدَكَ جَانِبَةٌ خَيْرٌ^{۱۰} بر تأویل انفصال^{۱۱} اضافه به معنی «من» و التقدير: سَخِقٌ مِنْ عِمَامَةٍ وَ جُرْدٌ مِنْ قَطِيفَةٍ وَ أَخْلَاقٌ مِنْ ثِيَابٍ، كَقَوْلِكَ: خَاتَمٌ فِصَّةٍ وَ بَابٌ سَاجٍ، أَيْ مِنْ فِصَّةٍ وَ مِنْ سَاجٍ.
- حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ؛ تا نومید شدند رسولان و پیغامبران از ایمان ایشان. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا؛ و گمان بردند که ایشان را تکذیب خواهند کردن و به دروغ داشتن. و ابو جعفر المدنی خواند به تخفیف: كَذَّبُوا، که با ایشان دروغ خواهند گفتن، یعنی در خبر دادن از خویشان به ایمان، و ایمان ندارند؛ بل منافق باشند. و قولى دگر گفتند که: وَ ظَنُّوا، یعنی امتان پیغامبران گمان بردند که پیغامبران با ایشان دروغ گفتند در آنچه وعده دادند ایشان را، و گفتند: از نزول^{۱۲} عذاب به ایشان، و این قول سعید بن جبیر است [۴۰-ر] و عبدالله عباس گفت به روایت ابن ابی ملیکه که معنی آن است: فَظَنُّوا، یعنی امتان پیغامبران گمان بردند که آنچه ایشان را وعده دادند از نصر و فتح دروغ است و با ایشان دروغ گفته اند، و مثله قوله: حَتَّىٰ يَقُولَ

۱. بم: دانستند.

۲. آو، به، مل، آج: عیش.

۳. قم: درست نباشد.

۴. همه نسخه بدلها: همچنین.

۵. آب، آج، لب + من.

۶. قم: قطنه؛ آب: قطیعت.

۷. مل: خیر.

۸. همه نسخه بدلها + بود.

۹. بم: اختلاف.

۱۰. آو، آب، آر، آج: زوال.

- الرَّسُولُ وَالَّذِينَ أَقْبَلُوا مَعَهُ قَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ^۱...، این معانی بر قول آن کس است که به تخفیف خواند، اما بر قراءت جمله قراء که به تشدید خواندند، معنی آن است^۲: وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا، و رسولان را گمان چنان بود^۳ که ایشان را دروغ دارند و تصدیق نکنند در آنچه می‌گویند، و چنین گفتند که قراءت به تخفیف، قراءت امیرالمؤمنین علی است و زین العابدین و باقر و صادق -علیهم السلام- و زید بن علی و محمد بن عبدالله بن الحسن و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سعید بن جبیر و ابوعبدالرحمن السلمی و عکرمه و ضحاک و علقمه و مسروق و نخعی و محمد بن کعب القرظی و اعمش و طلحة بن مصرف. جَاءَهُمْ؛ به ایشان آمد نَصْرُنَا؛ نصرت ما. و سیاق آیت دلیل قراءت به تشدید می‌کند^۴، و بر قراءت به تشدید، ظَنُّ، به معنی علم باشد چون با پیغامبران مسند خواهد بودن، و یأس با علم اولیتر بود، و این قول قناده است. و بعضی^۵ دگر گفتند، معنی آیت آن است بر تشدید قراءت تا رسولان نومید شدند از کافران قوم خود و گمان بردند که آنان که بگرویده‌اند نیز بر خواهند گشتن^۶ از استبطاء نصرت و ظفر. و مجاهد خواند: وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا، یعنی ظننت الامم ان الرسل قد كذبوا، به فتح الكاف والذال والتخفيف، و وجهی دگر این قراءت را حتی إذا اشتیأس الرسل من ایمان قومهم وظننت الرسل ان قومهم قد كذبوا و افتروا علی الله. و بر این^۷ قول، «ظن»، به معنی علم باشد. جَاءَهُمْ نَصْرُنَا، یعنی عند یأس و نومیدی از نصرت، نصرت به ایشان آمد، چنان که یعقوب را -علیه السلام- عند اشرافیه علی الیأس، اشارت آمد به حیات یوسف و آن که ایشان را ملاقات خواهد بودن. فَتَنَجِي هُنَّ نَشَاءُ؛ برهانیم آن را که خواهیم.
- عاصم و ابن عامر خواندند: فَتَنَجِي، به ضم «نون» و فتح الیاء علی وزن فَعِلَ بر بنای ماضی علی ما لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ، برهانیدند آن را که ما خواستیم. و باقی قراء

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴.

۲. بم، آو، آو.

۳. آب، آز، بردند.

۴. بم، آب، مل، آز، آج، لب + وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ؛ و عذاب ما بر نگرداند از گروه مجرمان گناهکاران.

۵. همه نسخه بدانها، بجز قم و مل: گشت.

۶. آب، مل، آج، لب + که.

خواندند: فَتُنَجِّي^۱؛ برهانیم آن را که خواهیم از آنان که مستحق نجات باشند به ایمان. وَلَا يُرَدُّ تَأْسِنًا؛ و عذاب ما کس بنتواند^۲ گردانیدن از گروه کافران و گناهکاران.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛ در قصه های این پیغامبران گذشته عبرتی و پندی و عظمی هست خداوندان عقل را که عقل کاربندند و اختیار خیر کنند. و گفتند: ضمیر راجع است با یعقوب و فرزندان او از یوسف و جز او. مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى؛ این حدیثی نبوده است که فرا بافته اند و دروغ بر نهاده؛ و لکن این تصدیق و باور دارنده^۳ آن است که پیش از این بود از کتابها و در این کتاب تفصیل و گزارش هر چیز که مردمان را به آن حاجت باشد هست با آن که در او نیز هدی است، و این بردو وجه محمول بود: لطف و بیان و رحمتی است. نیز گروهی را که ایمان آرند. و تخصیص کرد مؤمنان را با آن که قرآن لطف است و بیان کافرا و مؤمن را، برای آن که مؤمنان منتفع شدند به آن دین کافران.

مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم: نتواند.

۱. آو، آب، آج: فنجی.

۳. مل: یاد دارنده.

سُورَةُ الرَّعْدِ

بدان که این سورت مکی است بر قول بیشتر مفسران. و قتاده گفت: مدنی است، مگر یک آیت که مکی است و آن این است: **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا نُصِيهِمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً...** و در او ناسخ [۴۰-پ] و منسوخ نیست، و چهل و سه آیت است به عدد کوفیان، و چهل و چهار به عدد مدنیان، و پنج به عدد بصریان، و هشتصد و پنجاه و پنج کلمت است و سه هزار و پانصد و شش حرف است.

و روایت است از سعید جعفی از عبد الله عباس از ابی کعب، که رسول صلی الله علیه و علی آله گفت: هر که او [سورة] الرعد بخواند، خدای تعالی او را به وزن هر آیری که آمد و خواهد آمد، ده حسنتش^۳ بنویسد و روز قیامت از جمله وفاداران^۴ به عهد باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آیه ۱ **الْمَرَاتِلِكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ**؛ این آیتها^۵ قرآن است و آنچه فرو فرستادند به تو از خدای تو حق است و لکن بیشتر مردمان ایمان نمی آرند.

آیه ۲ **اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**

۱. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۱. ۲. از قم، افزوده شد باتوجه به اتفاق نسخه بدلهای.

۳. قم، آو، بم، آب، آز: حسنه؛ مل: حسنه اش؛ آج، لب: در نامه اعمال او ده حسنه.

۴. آج، لب + ائمت پیغمبر. ۵. بم، آج، لب: آیات.

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ خدای آن است که برداشت آسمانها را بی ستونی که می بینی آن را، آنگه مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را، همه می روند^۱ برای وقتی نام زده^۲، تدبیر می کند کار را، گزارش می دهد آیتها را تا همانا شما به ثواب خدایتان به یقین شوی.

آیه ۳ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ او آن خداست که بکشید زمین را و کرد^۳ در آن کوهها و جویها و از همه میوها کرد در آن جا دو جفت، می پوشاند شب را به روز، در این دلیلهایی هست گروهی را که اندیشه کنند.

آیه ۴ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَبْرٌ صِنَوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُقُضِلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و در زمین پاره هاست پیوسته به یکدیگر و بستانهایی از انگور و کشتزار و درختان خرما همتا و ناهمتا^۴، آب می دهند آن را به یک آب و فزونی می دهیم بهری را بر بهری در میوه. در آن دلالتی هست گروهی را که خرد دارند.

آیه ۵ وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَافِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و اگر بشگفت می باشی، شگفت سخن ایشان است که چون ما خاک شویم، ما در آفرینشی نخواستیم بودن؛ ایشان آنانند که کافرند به خدایشان و ایشان را غلها در گردن باشد و ایشان اهل دوزخ اند، ایشان همیشه آن جا بمانند.

آیه ۶ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ؛ تعجیل می کنند بر توبه بدی^۵ پیش نیکی و گذشت^۶ از پیش ایشان عقوبتها و خدای تو خداوند آمرزش است^۷

۱. آو، بم، آج، لب: می رود.

۲. قم: نام برده؛ آو: نام زده.

۳. آو، بم، آج، لب: بکرد.

۴. قم: نه همتا؛ آج، لب: غیر همتا.

۵. آو، بم، آج، لب: به توبدی را.

۶. آو، بم: بگشت.

۷. قم + مر.

مردمان را بر بیدادشان، و خدای تو سخت عقوبت است.

آیه ۷ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ و می‌گویند آنان که کافر شدند، چرا نفرستادند بر او دلیلی از خدایش؟ تو ترساننده‌ای و هر گروهی را رهنمائی باشد.^۱

آیه ۸ اللَّهُ يَتْلُمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ خدای داند آنچه بار بردارد هر ماده‌ای و آنچه بکاهاند^۲ رحمها و آنچه بیفزاید و هر چیزی بنزدیک او به اندازه است.

آیه ۹ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى؛ دانای^۳ نهان و آشکار است، بزرگوار است و افراشته.^۴

آیه ۱۰ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَمَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ؛ راست باشد^۵ از شما آن که پنهان کند سخن، و آن که آشکارا گوید و آن که او پوشیده بود به شب و رونده^۶ بود به روز.

آیه ۱۱ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ [۴۱-۱] وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ؛ او را بندگانی^۷ هستند بر پی یکدیگر از پیش او و از پس او که نگاه می‌دارند او را از فرمان خدای، خدای بنگرداند آنچه به قومی باشد تا بنگردانند^۸ ایشان آنچه به ایشان باشد، و چون خواهد خدای به گروهی بدی، رد نباشد^۹ آن را، و نیست ایشان را از فرود او از خداوندی.

آیه ۱۲ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ؛ او آن است که با شما می‌نماید بختو^{۱۰} را به ترس و امید و می‌آفریند ابرها گران.

آیه ۱۳ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ

۱. قم: راهنمایی است.

۲. لب: بکاهد.

۳. قم: داننده.

۴. قم: یکسان است.

۵. آو، بم، آج، لب: آیند گاه.

۶. آو، بم، آج، لب: بگری.

۷. آو، بم، آج، لب: بگردانند.

۸. آو، بم، آج، لب: بکاهد.

۹. قم: بازگردانیدن نبود.

يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ؛ تسبیح می‌کند رعد به شکر او، و فریشتگان از ترس او و فرو فرستد صاعقه‌ها، برساند به آن، آن را که خواهد، ایشان جدل می‌کنند در خدا، و او سخت عذاب است.

آیه ۱۴ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ او راست خواندن حق و آنان که می‌خوانند جز او را^۱ اجابت نکنند ایشان را به چیزی الا چون گسترنده‌ای دستهایش را به آب تا برسد به دهنش و آن نرسد، و نیست دعای کافران مگر دگرماهی^۲.

قوله^۳: الْمَرُّ، هیچ کس این را آبتنی نشمرد، و کوفیان طه و حم را آبت شمرند، برای آن که بروز آن^۴ سرهای آبت است، کلام در حروف مقطع در اول سورة البقرة باستقصا برفت.

و عبدالله عباس گفت در این سوره، که معنی الْقُرْآن است: اَنَا اللَّهُ اعْلَمُ وَ آرَى؛ من آن خدایم که احوال شما می‌دانم و می‌بینم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ، در او دو قول گفتند: یکی آن که، تِلْكَ، به معنی هذیه است، و مراد به کتاب، قرآن است؛ یعنی این آیات که می‌بینی و می‌خوانی آیت‌های کتاب قرآن است. و قولی دگر آن است که، این اخبار و قصه‌ها که رفت، آیات کتاب اوایل است از توریت و انجیل.

وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ؛ و این قرآن که بر تو فرستاده اند^۵ از خدای تو، حق است و درست است و صدق است، وَالَّذِي در محل رفع است بر ابتدا، وَالْحَقُّ خبر اوست، یعنی بر آن کار کن و به آن تمسک کن و آن را دست آویز خود کن، این معنی قول مجاهد و قتاده است. و بعضی دگر گفتند: وَالَّذِي در محل جر است، عطفاً عَلَى قَوْلِهِ الْكِتَابِ، یعنی، وَ آيَاتُ الَّتِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ، وَالْحَقُّ مرفوع باشد، خبر

۱. قم: از فرود او.

۲. دگرماهی / در گمراهی.

۳. همه نسخه بدلها + تعالی.

۴. کذا در اساس و مل: قم: ما بعد آن؛ او: بروز آن؛ بم، آب، آج، لب، آرز: بروزن.

۵. همه نسخه بدلها بجز، قم و مل: فرستاده آمد.

ابتدای^۱ محذوف، والتقدير: ذلک الحق، أو هو الحق. وقرأه گفت: روا بود که گویی محلّی او جز است علی صفة الكتاب و اگر چه «واو» در اوست، چنان که گوی: اخذت هذا الحديث عن ابی الحسن و ابی تراب، و امیرالمؤمنین، و مراد عنی بن ابی طالب باشد، و مثله قول الشاعر:

۵ إلى الملیک القمر و ابن الهمام و لئیب الکتیبة فی المرذخ
و این عطف الشیء علی نفسه نباشد، بل اختلاف صفات را جاری مجرای اختلاف موصوفان کرد، و این وجه^۲ ضعیف است، و وجه اول درست^۳ است و ظاهر بر آن دلیل می‌کند، و لکن اکثر الناس لا یؤمنون، آنکه گفت: با آن که حق است و درست است، بیشترین مردمان آن را تصدیق نمی‌کنند و باور نمی‌دارند. [مقاتل گفت: آیت در مشرکان مکه آمد، چون گفتند: محمد این قرآن از بر خود می‌گوید] و آیات الکتاب، چنان است که گفتیم: مسجد الجامع و یوم الخمیس. و کتاب، صحیفه‌ای باشد که در او چیزی نوشته بود. و مصدر «کتبت» باشد و «انزال»، نقل باشد من علو الی سفلی.

۱۰ آله الذی رفع السموات: او آن خداست که این هفت آسمان معلق در هوا بداشت بی عمادی که از زیر او هست یا علاقه‌ای که از بالای او هست.
۱۵ گفتند: این آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که به جواب مشرکان کرد خدای تعالی، چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد و چه صنع^۴ است او را؟ عمد گفتند، جمع عمود باشد، مثل: ادیم و آدم، و عمد همچونین^۵ جمع اوست، کرسول [ورسل]^۶ و گفتند: عمد، جمع عماد باشد، [۴۱-پ] کاهاب و اهب، قال التابغة^۷:

۲۰ و خیس الجن ایتی قد اذنت لهم
تیسون تدمر بالصفاح والعمد

۱. قم، آب: به خبر ابتدای.

۲. اساس: دو وجه، که با توجه به اتفاق نسخه بدلهای تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم و آو، درست‌تر.

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: فعل.

۵. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: همچنین.

۶. از قم، افزوده شد.

۷. آب، بم، آج: جیش الحق.

۸. آب + شعر.

۹. آب، آرا: تیسون.

قوله: بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا، در او دو قول گفتند: قولى آن که، آسمان برداشت بی عمادی که شما می بینی، یعنی عمادی هست آسمان را و لکن شما نمی بینی^۱. اثبات عماد کردند^۲ و نفی رویت.

فراء گفت: این تاویل بر مذهبی باشد که عرب را هست که تقدیم حرف جحد کنند از آخر کلمت به اول، چنان که شاعر گفت:

وَلَا أَرِيهَا تَسْرًا^۳ ظَالِمَةً نُحَدِّثُ لِي نَكْبًا وَنَسْكَاهَا
أَرَادَ وَأَرَاهَا، لَا تَزَالُ ظَالِمَةً. و بر این قول تقدیر آیت چنین باشد که: رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِعَمَدٍ لَا تَرْوُنَهَا.

ایاس^۴ بن معاویه گفت: آسمان بر مثال قبه ای بر سر زمین نهاده است^۵، و گروهی بسیار از اوایلیان و مسلمانان گفتند: آسمان محیط است از جمله جوانب به زمین، و زمین بر سبیل گره ای است گویی^۶ در میان آسمان نهاده و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است؛ جز که مسلمانان گفتند: آسمان و زمین به خدای بر پای است، و اوایلیان علیهم لعین الله^۷ گفتند: زمین به دور فلک^۸ ساکن است به اعتمادات متکافی^۹، و فلک به اعتماد فلکی دیگر که بالای آن است تا به فلک نهم که آن را «فلک الافلاک» می گویند و فلک اثر می گویند^{۱۰}؛ و بر این قاعده مالائشاهی از افلاک به کار باید تا هر یکی آن دیگر را نگاه می دارد، و آن خیاطی است که ایشان گفتند. و نیز قولی آن کس که اثبات عماد کرد و نفی رویت، قولی رکیک است، و درست آن است که مراد به نفی رویت عماد، نفی عماد است برای آن که اگر عمادی بودی دیدندی، برای آن

۱. بم، آب، آره، آج، لب: ما نمی بینیم.

۲. آو، بم، مل، آج، یزال.

۳. آب، آره، ایناس.

۴. آو، آب، آره، آج، لب: قبه است بر سر زمین نهاده.

۵. این عبارت در نسخه بدلها به صورتهای گوناگون و ناموافق ضبط شده است بدین ترتیب: قم: و زمانه و مثال

کره است گویی؛ آو، بم، آب، مل، آره، لب: و زمین بر مثال کره است که؛ آج: و زمین بر مثال کره است که.

۶. مل: علیهم اللعنه.

۷. آره، آج، لب: آره، آج، لب: و زمین بر مثال کره است که؛ آج: و زمین بر مثال کره است که.

۸. آو، بم: و فلک را تأثیر می گویند؛ آب، آره، لب: و فلک را تأثیر می گویند.

۹. آره، آج، لب: آره، آج، لب: و فلک را تأثیر می گویند.

۱۰. آو، بم: و فلک را تأثیر می گویند؛ آب، آره، لب: و فلک را تأثیر می گویند.

که عمادی که هفت آسمان را بدارد به کثافت درخور آن باشد و محال باشد که آن باشد^۱ و نبینند. پس نفی رؤیت، نفی عماد است، و مثله قول الشاعر:

عَلَى لَاحِبٍ لَا يُهْتَدَىٰ [ی] ^۲ بِمَنَارِهِ

ای، لامنارُهناک فیهتدی به، پس نفی اهتداء به عبارت کرد از نفی منار، چه

اگر مناری بودی آن جا اهتدا کردندى به او، و قوله:

مِثْلُ الرَّجَاجِ لَمْ تُكْحَلْ مِنْ ^۳ الرَّقْدِ

ای لارقد بها فتکحل^۴ لاجل^۵؛ مراد به نفی کحل، نفی رقد است، چه اگر رقد

بودی، کحل بایستی. و این را نظایر بسیار است و کلام در این معنی برفته است. ثم

استوی علی العرش، ای استولی^۶ علیه واقندر ولم یعجزه خلقه ولا ضبطه^۷، و کلام در

این برفت. وسخر الشمس والقمر؛ و آفتاب و ماه را مسخر بکرد و مذل تا به فرمان و

ارادت او می روند، چنان که او خواهد. کل یجری؛ هر یکی از ایشان می روند به

وقتی مسمی، معین. در او دو قول گفتند: یکی آن که به برجی^۸ و منازلی معین

مسمی می رود، آفتاب به یک سال این دوازده برج ببرد؛ و ماه به یک ماه، و هر

یکی هر روز به مطلق^۹ دگر برآیند و به مغربی دگر فرو شوند. و قولی دگر آن است

که، تا به وقتی مسمی یعنی؛ تا به روز قیامت که آفتاب منکسف شود و ماه منخسف

و ستارگان منکیر. یدبر الامر؛ کار جهان را تدبیر می کند به خلق و موت و ارزاق و

آجال؛ گروهی را از کتب عدم به وجود می آرد و گروهی را از اصلاب آبا به ارحام

امتهات می رساند و گروهی را از شکم مادران به پشت زمین می آرد و گروهی را از

پشت زمین به شکم زمین^{۱۰} می برد به تدبیر و تقدیر بر وفق حکمت و صلاح. یفصل^{۱۱}

الآیات؛ آیات و علامات و دلالات را تفصیل می دهد و شرح و بیان می کند و لبس

۱. قم، آب، مل، آن محال است که آن باشد؛ او، بم، آج، لب: محال است که باشد.

۲. به فرینه قم و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۳. مل: عن.

۴. او، بم، آب، مل، آن آج: فیکحل. ۵. مل: استوی.

۶. اساس: ضبطه، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: بر وجی. ۸. او، بم، آب، آن آج، لب: از مطلق.

۹. قم: خاک.

۱۰. اساس، قم، آج، لب: نفضل، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

و اشکال از او می بردارد [۴۲-ر] و این همه^۱ برای چه، **لَعَلَّكُمْ**؛ تا همانا باشد که شما به ایمان نزدیک شوی و ایمان آری، و «لعلّ» برای آن گفت که این دلالات موجب نیست برای آن که علم^۲ عند او^۳ موقوف است بر نظر، و نظر از فعل تو است، و فعل تو موقوف بر قصد و داعی^۴ تو باشد، بود که کنی و باشد که نکنی. و مراد به «لِقَاء» این جا ثواب است، برای آن که لعلّ ترجیحی را باشد، و رجاء، در ثواب و منافع شود، و اگر حمل کنند «لِقَاء» را علی لقاء الجزاء، شامل باشد ثواب و عقاب را. و مراد به یقین، تحقیق است، یعنی بدانی بروجهی که از شک دورتر باشد^۵ و از این کاریقین را در نقیض شک نهند^۶.

قوله: **وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ**؛ او آن خداست که بکشید زمین را، یعنی بگسترده و بسط کرد، و حق تعالی در بدایت خلق زمین^۷ بیافرید بر جای کعبه، و آنکه بفرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آوردند چنان که جامه نوشته، لا از زیر لا^۸ بیرون آرند، فهذا معنی قوله: **مَدَّ الْأَرْضَ**. آنکه زمین بر متن آب بود به مانند آن که کشتی باشد بر سر آب، می جنبید و آرام نمی گرفت؛ حق تعالی کوهها را بیافرید و به متقله زمین کرد و به مشابث سنگهای گران که بر کنارهای^۹ بساط بنهند تا باد درنورد آن را، یا به منزلت میخ که آن را بدوزد به زمین^{۱۰}. وقوله: **رَوَّاسِي**، ای ثوابت، من قوله: **وَالجِبَالِ أَرْسِيهَا**، ای اثبتتها، يقال: **رَسَأَ إِذَا ثَبَتَ**، و **أَرْسَأَهُ اللهُ**، ای اثبته. رواسی جمع راسیه باشد، ای ثابته، صفت موصوفی محذوف است، ای **جِبَالاً رَوَّاسِي**. و فيها، ای فی الارض. و **أَنْهَاراً**، ای و **جَعَلَ فِيهَا أَنْهَاراً**. و همچونین در زمین جویها ساخت از آب روان؛ جمع نهر، و اشتقاق او از فراخی باشد، و **مِثْنُ النَّهَارِ لَا تَسَاعُ الصُّوءُ فِيهِ**، يقال: **أَنْهَرَ الْفَتْقَ** ای وَسَعَهُ وَاسْتَنْهَرَ، ای اتسَعَ. **وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ**، ای و **جَعَلَ**، بمعنی خَلَقَ؛ بیافرید از هر نوعی از میوهها، **زَوْجَيْنِ الْأُنثَيْنِ**؛ دو جفت، یعنی دو صنف

۱. آو، بم، آب، آن آج، لب: عند آن.

۱. آج، لب + از.

۲. همه نسخه بدنها بجز قم و مل: دواعی.

۳. آو، بم، آب، آج: دور باشد.

۴. قم: آرند.

۵. قم + را.

۶. آو، بم، آب، آن آج، لب: کناره.

۷. آو، بم، آج، لب: نواز زیر نو.

۸. قم، آو، بم، آب، آن آج، لب: بر زمین.

۹. سورة نازعات (۷۹) آیه ۳۲.

و دو نوع. قُتیبسی گفت: دو لون خواست؛ ترش و شیرین. حسن بصری گفت: یعنی دولون از هر نبات که خدای آفرید، و زوج گفتند یکی باشد و دو باشد، بقول العرب. عِنْدِي زَوْجَانِ مِنَ الْحَمَامِ، مراد ایشان به این، نرو ماده باشد. وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْقَرِيبَيْنِ زَوْجٌ لِصَاحِبِهِ وَ زَوْجُ الْمَرْأَةِ بَعْلُهَا وَ زَوْجُ الرَّجُلِ عِرْسُهُ وَ زَوْجُ النَّعْلِ قَرِينَتُهُ. بَغْيَسِي اللَّيْلِ النَّهَارُ؛ شب را در روز می پوشانند، یعنی شب به سر روز می درآرد^۱، یعنی یکی را می آرد و یکی می برد، و مثله قوله: **يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ**^۲، آنکه بیان کرد که در این چیزها آیاتی و علاماتی و ادله ای^۳ هست آنان را که تفکر کنند و اندیشه کنند.

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ، آنکه گفت: و در زمین پاره هایی هست متقارب مُتَدَانِي بِهَرِي بِهَرِي نَزْدِيك نَزْدِيك همسایه یکدیگر به شکل و صورت و مسافت به هم نزدیکند، و لکن در تفاضل؛ مختلف اند؛ بهری خوش است و بهری شوره است و بهری نبات رویاند و بهری فرویاند، **وَ جَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ**، و بستانهایی هست از انگور، **وَ زَرْعٌ**؛ و کشتزار، **وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ**، ابن کثیر و اهل بصره و حفص خواندند: و **زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ**، به رفع [عطفاً] **عَلَى قَوْلِهِ: قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ**، و التقدير: **وَ فِي الْأَرْضِ أَيْضًا زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ**. و باقی قراء به جر خواندند عطفاً علی قوله: **مِنْ أَعْنَابٍ**، گفت: در زمین نیز درختان خرمانند، **صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ**؛ از یک بنه^۴ برآمده و بعضی دگر نه از آن اصل [۴۲-پ] **يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ**؛ همه را به یک آب^۵، آب می دهند. **وَ نَفْضِلٌ بَعْضُهَا**، آنکه گفت: بهری را بر بهری در میوه تفضیل می دهیم. و حق تعالی ما را در این آیت وجه استدلال باز آموخت^۶ بر ملحدان و دهریان و طبایعیان و هر که او اثبات صائعی حکیم نکند. گفت: اگر چنانستی که از زمین بودی یا از آب یا از هوا، بایستی تا چون آب و هوا و زمین هر سه یکی بودی،

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پس روز می دارد. ۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۵.

۳. آج، لب: دلالاتی. ۴. قم، آب، مل، آژ، لب: تفصیل.

۵. بانوجه به اتفاق نسخه بدلها افزوده شد. ۶. آب، آژ، تنه.

۷. اساس: سُقَى، بانوجه به قرآن مجید و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. مل: به یک بار. ۹. آو، بم، آب، آژ، آج، لب: بیاموخت.

از او یک نوع میوه بیشتر نیاوردی، نه آن که از یک آب و یک زمین و یک هوا هزار نوع نبات و گیاه و درخت و میوه پدید آرد! اگر طبع بودی یا امری موجب این قضیه^۱ در او محال بودی، چون بر این جمله می باشد، دلیل کند که این را صانعی و مدبری هست قادر^۲، مختار که به حسب اختیار و ارادت خود چنان که می خواهد می آرد و می آفریند. وعاصم خواند و ابن عامر: یُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ، به «یا» خواندند، علی معنی یُسْقَى ذَلِكُ كُلُّهُ بِمَاءٍ وَاحِدٍ، و باقی قرآن، تُسْقَى خواندند، ای تِلْكَ الْجَنَاتُ وَالْخَيْلُ تُسْقَى، و این اختیار ابو ثبید است. و گفت: دلیل آن که مؤنث است و تأنیث وجه است^۳، قوله تعالی: بَعْضَهَا عَلِيٌّ بَعْضٌ: و نگفت بَعْضَهُ. و جابر عبدالله انصاری گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که علی را گفت: النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، آنکه بخواند: وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُسَجَّوِرَاتٌ. الی قوله: تُسْقَى^۴ بِمَاءٍ وَاحِدٍ، به «نون» مضموم: ما را به یک آب آب می دهند. قوله: وَ نُفِضِلُ بَعْضَهَا عَلِيٌّ بَعْضٌ فِي الْأَكْلِ. ابو ثریبه گفت، رسول - علیه السلام - گفت: مراد تفاضل است از میان انواع خرما و میوه چون: نارسی و ذقل و ترش و شیرین. مجاهد گفت: در میوه ها همچنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و مادرند و آنکه این همه اختلاف در ایشان: یکی دراز و یکی کوتاه، و یکی سیاه و یکی سپید، و یکی سرخ و یکی زرد، و یکی مستوی الخلق و یکی متفاوت الخلق، و یکی خوشخوی و یک بدخوی، و یکی عاقل و یکی ابله، و یکی سعید و یکی شقی، و یکی سازنده^۵ و یکی ناساز، الی غیر ذلک مِنَ الْإِخْتِلَافِ.

حسن بصری گفت: این مثلی است که خدای تعالی بزد برای دلهای ما. زمین

۱. بم: پدیدار آورد. ۲. قم: قصه. ۳. همه نسخه ها بجز، قم و بم: قادری.

۴. قم: و وجه تأنیث او، که از ضبط متن و اتفاق دیگر نسخه بدلها روشن تر می نماید.

۵. کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: یُسْقَى.

۶. کذا، در اساس و قم: آو: فارسی، که با قلمی بعدی به «پارسی» تصحیح شده است؛ بم، آب، آن آج: انار میسی؛ لب: چیز دیگری بوده که با خطی بعدی به «انار میسی» تصحیح شده است. در نهج۱ سبزواری «پرسی» به معنی نوعی زردآلو و در فرهنگ آندراج «پارسین» و در زبان امروز شمال افغانستان «پارسی» به معنی «کدوی تخ» رایج است. کلمه مورد بحث می تواند «نارسی/نارس»، و یا «پارسی» باشد.

۷. آن آج، لب: سازنده آو، بم: نیازمند.

- در اصل یکی^۱ گل بود، خدای تعالی بگسترده آن را و آن را پاره‌های متجاور ساخت متضارب، پس^۲ باران بر او بارانید، بهری نبات رویانید و بهری نرویانید، اگر آب باران بهری خوش بودی و بهری شور^۳، گفتندی: این اختلاف زمین در ایات نبات از آب آمد همچونین^۴ دل‌های بنی آدم، حق تعالی ما را از یک پدر آفرید و یک مادر، آنگه از آسمان بر ایشان کتاب فرستاد و با ایشان الطاف کرد، بعضی را دل رقیق شد ایمان آوردند و بهری^۵ را دل قاسی بود بر کفر اصرار کردند، آنگه گفت: والله که هیچ کس نباشد که جلیس و همنشین او قرآن باشد و الا چون برخیزد با زیادتی برخیزد یا با نقصانی: قال الله تعالی: وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۶. ابو عبیده گفت: «صنوان»، درختانی باشد که از یک اصل برآید^۷، واحد او «صنو» باشد، و مثله: قَتَوُ قَتْوَانٌ، و از این جا برادر مرد را «صِنُوَّةٌ»^۸ گویند و عمش را صِنُوْأَبِيهِ، برای آن که با او از یک اصل زاده و رُسته باشد، و منه^۹ قول الشاعر:

أَلَا أَيْلِفَا خُلَّتِي رَأَيْدًا وَصِنُوِي قَدِيمًا إِذَا مَا اتَّصَلُ^{۱۰}

- و میان تشبیه و جمع این لفظ آن باشد که «تَوْنٌ» او در حال تشبیه مکسور باشد بی تنوین، و در حال جمع منوّن باشد بر اعراب خود، يقال: هَذَا صِنُوٌّ وَهَذَا صِنُوَانٌ وَ هَذِهِ صِنُوَانٌ، وَ رَأَيْتُ صِنُوَانًا وَ مَرَرْتُ بِصِنُوَانٍ [۴۳-ر] إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ در این جمله که بر شمرده، آیاتی و دلالتی و علاماتی هست آنان را که عاقل باشند و عقل کار بندند در نظر و تفکر.

- قوله: وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، آنگه حق تعالی خطاب کرد با رسولش و گفت: یا محمد! اگر تو را عجب می آید از این کافران که با این همه ادله و براهین و حُجج و آیات و علامات کفر می آرند و بر کفر اصرار می کنند و چیزهایی می پرستند از

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یک.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + از آن.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + و ناخوش.

۴. همه نسخه بدلها: همچونین.

۵. همه نسخه بدلها: بعضی.

۶. آو، بم، آب، آل، آج: بی.

۷. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۲.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم: برآیند.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مثله.

۱۰. کذا در اساس و همه نسخه بدلها: لسان العرب: مانهیل.

- جمادات که هیچ نفعی و ضرری نتواند کردن، نیز عجب دار از گفتارشان که می‌گویند: **عَادَا كُنَّا تُرَابًا اِنْتَالَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**؛ که ما چون خاک شده باشیم و در زیر خاک پوسیده گشته و خاک وار شده، ما را دیگر باره خلقی نو باز خواهند آفریدن؟
- ابن عامر و ابوجعفر خواندند: **اِذَا** به یک همزه و باقی قرآ به دو همزه خواندند، یکی برای استفهام. و کوفیان بر دو همزه محقق^۱ کردند و روح نیز همچین کرد. و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و رویس به تحقیق^۲ اول و تلبین دوم خواندند، و نافع میان هر دو همزه فصل کرد به الفی تا مدی حاصل شد: **اِذَا**، و قوله: **اِنَّا**، نافع و کسانی و یعقوب به یک همزه خواندند **عَلَى الْخَبِرِ**، و باقی به دو همزه خواندند **عَلَى الْاِسْتِفْهَامِ**. آنکه ابن عامر و عاصم و حمزه و خلف، هر دو همزه محقق^۳ کردند، و هشام میان هر دو فرق کرد به الفی، و ابن کثیر و ابوجعفر و ابو عمرو به تحقیق^۴ اول و تلبین دوم خواندند، و ابو عمرو و ابوجعفر فصل کردند به «الف» و ابن کثیر نکرد. **اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**، آنکه گفت: ایشان آنان اند که به خدای کافر شدند. **وَاُولَئِكَ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ**؛ و ایشان آنان اند که فردا قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد، و **الَّذِينَ**، مقدر است این جا، **وَالْتَقْدِيرُ**؛ **وَاُولَئِكَ الَّذِينَ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ**، برای آن که در جمله اول بی‌آورد، در دوم اکتفا کرد به ذکر او در اول و اگر این تقدیر نکنند روا باشد، چه **اُولَئِكَ** اول مبتدا باشد و **الَّذِينَ** خبر او باشد، **الضَّلَّةُ مَعَ الْمَوْصُولِ**؛ و **اُولَئِكَ** دوم مبتدا باشد و **الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ** جمله ای مبتدا و خبر باشد در جای خبر او، و **اُولَئِكَ** سه ام^۵ مبتدا باشد و **اَصْحَابُ التَّارِخِرِ** او، و **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** مبتدا و خبری دیگر. و **اُولَئِكَ اَصْحَابُ التَّارِخِرِ فِيهَا خَالِدُونَ**؛ و ایشان اهل دوزخ اند و همیشه آن جا باشند **مُخَلَّدٌ مُؤَيَّدٌ عُقُوبَةٌ عَلَيَّ كُفْرِهِمْ**.
- قوله: **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ**، حق تعالی در این آیت گفت این مشرکان استعجال می‌کنند به عذاب پیش احسان و نعمت، و آن آن بود که ایشان بر

۱. قم، آو، مل، آج، لب: مخفف.

۲. قم، آو، بم، مل، آج، لب: به تخفیف.

۳. قم، آو، آج، لب: مخفف.

۴. قم، آو، مل، آج، لب: به تخفیف.

۵. آو، بم، آب، آن، آج، لب: تا اگر تقدیر کنند.

۶. قم: سوم؛ آو، بم، آب، آن، سیم؛ آج، لب: سوم.

سبیل استهزا گفتند: اگر این عذاب که ما را وعده می دهی^۲ آن را اصلی هست بیار، چنان که حکایت کرد از ایشان: **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ^۳ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ آئِيمٍ^۴؛**

وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ^۵؛ و از پیش ایشان بر امتنان گذشته عقوبت‌ها رفت از انواع عذاب. و واحد مَثَلَات، مُثْلَه باشد بفتح المیم و ضَمَّ الثاء، و مَثَلَةٌ: صَدَقَةٌ و ۵ صَدَقَات. و بنونمیم گفتند: مَثَلَات به دو ضَمَّه، و واحدش مُثْلَه باشد. مثل: عُزْفَةٌ و عُزْفَات، و فعل او مَثَلْتُ به مَثَلًا كَضْرِبْتُهُ ضَرْبًا، آید. **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ^۶؛** و خدای تو ای محمد! خداوند آمرزش است مردمان را بر ظلمشان، و این از جمله آیاتی است که به او استدلال کردند بر اصحاب و عبد برای آن که خدای تعالی بر اطلاق گفت: من بیامرزم مردمان ظالم را، و توبه شرط نکرد، آنکه بر عادت خود وعید با این وعده^۷ مقرون کرد و گفت: خدای سخت عقوبت است تا بدانند که هر دو باوست^۸ و متعلق به مشیت و ارادت اوست.

سعید بن المسیب گفت، چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او، هیچ آدمی را عیش خوش نبودی [۴۳-پ] و اگر نه وعید و عقاب او بودی، همه آدمیان پشت با عفو^۹ او گذاشتندی^{۱۰}.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ، حق تعالی گفت، کافران می گویند: **لَوْلَا أَنْزِلَ؛** والمعنى، هَلَا أَنْزِلَ، و این کلمت تحضیض است. این حکایت قول ایشان است که گفتند بر سبیل طعن: چرا آیتی و دلالتی از خدای فرو نمی آید بر او اگر پیغامبر است تا حجت نبوت او باشد و دلیل صحت قول او باشد؟ حق تعالی برای او جواب داد، گفت: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ،** تو پیغامبری و ترساننده ای، آنچه به تو تعلق دارد ادای رسالت و اعدار و انذار است، نه انزال آیات، چه آن به خدای تعلق دارد و به حسب مصلحت انزال کند. **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ،** و هر گروهی را راهنمایی و دعوت

۱. همه نسخه بدانها می گفتند.
 ۲. آو، بم، آج، لب: می دهند.
 ۳. اساس: عتدنا، بانوجه به قرآن مجید تصحیح شد.
 ۴. سوره انفال (۸) آیه ۳۲.
 ۵. مل، آج، لب: با اوست.
 ۶. آو، بم، آج، لب: وعده.
 ۷. آج، لب: به عفو.
 ۸. آو، بم: گزاشتندی.

کننده‌ای باشد و امامی که به او اقتدا کنند.

کلبی گفت: **دَاعٍ يَدْعُوهُمْ إِلَى الضَّلَالِ أَوْ إِلَى الْحَقِّ**، و این نیک نیست برای آن که داعی با ضلالت را هادی بخوانند. سعید جبیر گفت: مراد به هادی، خداست. جل جلاله. عکرمه و ابوالفضلی گفتند: مراد رسول خداست. محمد مصطفی صلی الله علیه و غنی آله. امیرالمؤمنین علی^۱ - علیه السلام - گفت که، رسول - علیه السلام - گفت^۲: هادی مردی است از بنی هاشم، و اشارت به خود کرد، گفت: رسول مرا^۳ خواست. عبدالله عباس گفت: چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - دست بر سینه خود نهاد، گفت: **أَنَا الْمُنِيرُ**، و دست بر دوش علی نهاد و گفت: **أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي^۴ الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي**. و **خَذِيفَةَ بَنِ الْيَمَانِ^۵** روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: اگر این کار، یعنی کار خلافت با^۶ علی فگنی^۷ او هادی^۸ مهدی^۹ است. این جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است، و آن آن است که: چون امام اولت هادی است و امام آخرت مهدی، دلیل نجات و خلاص تو آن است! **لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنْ يَهْلِكَ^{۱۱} الرَّعِيَّةُ وَإِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً مُسِيئَةً إِذَا كَانَتْ الْوَلَاةُ هَادِيَةً مَهْدِيَّةً**، نبینی که شاعر چگونه می گوید^{۱۲}:

تَلَقَى الْأَمَانَ عَلَى حِيَاضِ مُحَمَّدٍ نَوْلَاءُ مُخْرِفَةٍ وَذَنْبٍ أَظْلَسُ
لَا ذِي تَخَافُ^{۱۳} وَلَا يُدَلِّكَ جُرَاءُ نُهْدَى^{۱۴} الرَّعِيَّةُ مَا اسْتَفَامَ^{۱۵} الرَّئِيسُ

و ثاقت به این هدایت که را باشد، جز آن که امامش معصوم باشد.

۱. مل، آج، لب + بن ابی طالب.

۲. مل: از رسول - علیه السلام - شنیدم؛ آج، لب: رسول - علیه السلام - فرمود که.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + خدا.

۴. قم: نهیدی.

۵. آره، آج، لب: الیمانی.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم، مل + و.

۷. قم، مل: افگنی؛ آب، آن آج، لب: فگنید.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم، مل + تو.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم، مل + تو.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم، مل + تو.

۱۱. اساس و قم نقطه ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها ضبط کامل شد.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت؛ آب آره + شعر.

۱۳. آره، همه، آب، آره، لب: بخاف.

۱۴. آره، همه، آب، آره، لب: بهدی.

۱۵. آره، همه، آب، آره، لب: مااستدام.

- آنکه حق تعالی از کمال قدرت خود و کمال عالمی^۱ خود خبر داد، گفت: **اللَّهُ يَتَعَلَّمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى**؛ خدای داند که هر ماده‌ای از حیوانات چه بار بگیرد و کی بار بگیرد، یعنی حملی که در شکم دارد، نر است یا ماده، تمام است یا ناتمام، نیک است یا بد، سعید است یا شقی؛ نیز عالم است به آنچه در رحم او حاصل آید از نطفه، آنکه غلقه شود، آنکه مُضَغَة شود، آنکه استخوان^۲ در او پیدا شود، آنکه گوشت بر او پوشند، آنکه حیات در او آفرینند. قدیم -جل جلاله- به اوقات و مقادیر این و کمیت و کیفیت این عالم است که چند گاه نطفه بود و چند گاه غلقه و چند گاه مُضَغَة بوده و **مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**؛ و آنچه بکاهاند^۳ رحما و حمل، به فتح «حا»، بار آستن بود در شکم، و آنچه مردم بر سر گیرد و^۴ پشت از بار، حمل باشد به کسر «حا»، و آنچه بر سر درخت بود، آن را نیز حمل گویند به فتح «حا»، و امرأة حامل و حاملة إذا كانت^۵ حُبْلَى فإذا حَمَلَتْ شَيْئاً عَلَى ظَهْرِهَا أَوْ رَأْسَهَا فَهِيَ حَامِلَةٌ لَا غَيْرَ فَإِذَا بَتَّتْ عَلَى «حَمَلَتْ» قُلْتَ حَامِلَةٌ فِيهِمَا^۶ أَعْنَى فِي الْحَمْلِ وَالْحَبْلِ، قال^۷:
- تَمَخَّضَتِ الْمَوْتُونَ لَهُ يَوْمَ أُنَى وَ كُلُّ حَامِلَةٍ تَمَامٌ**
 و قوله: **وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**، در او سه قول گفتند: یکی آن که گفتند معنی آن است که: آنچه از مدت حمل بکاهد از نه ماه تا شش ماه و از نه ماه بيفزاید تا به یک سال و دو سال و بیشتر علی بخلاف فيه بين الفقهاء، این قول ضحاک است. قول دوم حسن بصری گفت: داند آنچه بکاهد به سقط و بی وقت از شکم بیفتد یا بيفزاید بر مدت نقصان تا بتسامی^۸ نه ماه رسد [۴۴-ر]. قول سه ام^۹ آن است که این زید گفت: **مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ**، آنچه رحم بکاهاند از نطفه به ظهور خون حیض آن مدت که در او خون بیند معدود نباشد در ایام حمل.
- ۲۰ و اصحاب شافعی به این آیت استدلال کردند بر آن که، زن آستن حیض بیند و

۱. آج، لب: علم. ۲. همه نسخه بدلها: استخوان.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکاهد. ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم + بر.

۵. اساس، آو، بم، آب، آر، آج، لب: کان، به قیاس باقم تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم + جمعاً. ۷. آب، آر + الشاعر شعر.

۸. همه نسخه بدلها: بتمام. ۹. بم، آب، مل: سیم.

در آیت این دلیل نیست برای آن که در آیت بیشتر از زیاده و نقصان نیست؛ اما آن که به حیض باشد یا بجز حیض در آیت نیست، اما مدت حمل بنزدیک ما کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از نه ماه نباشد و به یک روایت یک سال.

و مذهب ابوحنیفه و جماعتی آن است که: بیشتر مدت حمل دو سال باشد، و مذهب شافعی آن است که: چهارسال باشد و چنین گفت که، حماد بن سلمه گفت هریم بن حیان به چهارسال بزاد، و چون بزاد دندانهایش تمام برآمده بود.

و در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را پیش او آوردند که به شش ماه بار بنهاده بود و بر او دعوی کرد شوهر که کودک نه مر است به علت آن که به شش ماه وضع افتاده بود. عمر^۲ بفرمود تا زن را رجم کنند. امیرالمؤمنین علی گفت علیه السلام: **إِنْ خَاصَمْتِكِ بَكْتَابِ اللَّهِ خَصَمْتِكِ**؛ اگر این زن به کتاب خدای با تو خصومت کند تو را غلبه کند. گفت: چگونه؟ گفت: قال الله تعالى: **وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا**^۳... و قال: **وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ**؛ الیه، چون مدت رضاع به دو سال بنهند^۴ چنان که خدای تعالی نهاد^۵ دو سال تمام بیست و چهار ماه باشد تا به سی ماه^۶ شش ماه باشد که مدت حمل بوده باشد. عمر گفت: راست گفتمی^۷ و بفرمود تا زن را رها کردند.

قوله: **وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ، أَيْ مَا تَنْقُصُ، وَالْغَيْضُ: النُّقْصَانُ، يُقَالُ: غَاظَ الْمَاءُ يَغِيضُ غَيْضًا**، ومنه الحديث: لا تقوم الساعة حتى يكون الولد غيظاً وأنمقر قبيلاً و يغيض الكرام^۸ و تغيض البنام فيضاً، وقال^۹ تعالی: **وَ غِيضُ الْمَاءِ**^{۱۰}... ای نقص، و «غاض» هم لازم است و هم متعدی، چنان که «نقص» هم لازم است و هم متعدی، يقال: غاض الماء و غيضة أنا. و كل شيء عنده بمقدار؛ و هر چیزی بنزدیک خدای - جل جلاله - به اندازه باشد. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که،

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از من نیست.
۲. قم + رضی الله عنه.
۳. سورة احقاف (۴۶) آیه ۱۵.
۴. سورة بقره (۲) آیه ۲۳۳.
۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت.
۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت.
۷. آو، بم + راست گفتمی آج، لب: فرمودی.
۸. دیگر نسخه بدلها: غيضا.
۹. اساس، الفدگی دارد، از قم آورده شد.
۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل + الله.
۱۱. سورة مود (۱۱) آیه ۴۰.

هر چه خدای تعالی کند به مقدار آن کند که حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان. قول دیگر قناده گفت: آجال و ارزاق بنزدیک او مقدر است به مقداری معلوم، وَالْمُقَدَّرُ بِمَعَاكٍ مِنَ الْقَدْرِ وَهُوَ مِثَالُ يُقَدَّرُ بِهِ غَيْرُهُ.

آنکه بیان کرد که: او عالم است به غیب، یعنی به کارهای پوشیده و نهانی، وَالشَّهَادَةُ؛ و آنچه آشکارا و مشاهده بود. غیب آن بود که چیزی آن جا بود که غایب بود از جس. و «شهادت»، مصدر شَهِدَ اذا حَضَرَ باشد؛ و در آیت مراد حُضُورُ الشَّيْءِ بِحَيْثُ يَظْهَرُ لِلْجَسِّ، یعنی معدوم و موجود داند. و گفتند: نهان و آشکارا داند، الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِي؛ و او خداوندی بزرگوار است که همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد، قاهر و مُسْتَعْلَى بر همه چیز و متعالی از آنچه مشرکان گفتند و نادانان در حق او.

- ۱۰ ابن کثیر خواند: الْمُتَعَالَى به «یا» در حال وصل و وقف، و یعقوب همچونین؟ و دیگران بی «یا» در حال وصل و وقف. ابوعلی گفت: قیاس آن است که «یا» بیارند در حال وصل و وقف، و گفت: حکم اسمی که در او «الف» باشد، به خلاف اسمی است که در او «الف» و «لام» نباشد، نحو: قَاضٍ وَغَازٍ سَبِيحَةٍ گفت: چون اسم فاعل نه در جای تنوین باشد، نحو: الْقَاضِي وَالذَّاعِي، بِالْألفِ وَاللَّامِ، اثبات «یا» اولیتر باشد از حذفش در وقف، و كذلك نحو: الْعَمِي فِي قَوْلِكَ عَمٍ، اما چون «الف» و «لام» نباشد در او و اسم در جای تنوین باشد، «یا» بیفکنند در وصل، و چون در وصل بیفکنند در وقف اولیتر، و عِلَّتْ حَذْفُ التَّقَاءِ سَاكِنِينَ باشد «نون» تنوین و «یا». اما آن جا که «الف» و «لام» باشد، ضرورت نیست؛ پس قیاس آن بودی [۴۴-پ] که نکردندی و لکن لِرَأْسِ الْآيَةِ، برای آن که سر آیتها چون فواصل بود.

۲۰

قوله: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ، آنکه خواست تا بیان کند و بند زند و تأکید کند آن آیت گذشته را در باب عالمی، گفت: سَوَاءٌ؛ راست است بنزدیک او آن کس که سخن پنهان گوید از شما و آن که آشکارا گوید و آن که او به شب پوشیده باشد در تاریکی شب؛ وَالاسْتِخْفَاءُ؛ طلب الاخفاء، وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ، ای ظاهر؛ و آن که به

۱. او، بم، آج، لب، آب، جز؛ آن خیر؛ مل؛ خیر.

۲. همه نسخه بدلها؛ همچونین.

روز پیدا باشد.

ابوعبید^۱ گفت: سَارِبٌ بِالنَّهَارِ، ای سَالِكٌ فِی سَرْبِهِ، ای فی طریقه،
یُقَالُ: خَلِيَ سَرْبَهُ بِالْفَتْحِ، ای طریقه. قال قیس بن الخطیم^۲:

أَتَى سَرْبِي وَكُنْتُ غَيْرَ سَرُوبٍ وَتَقَرُّبُ الْأَحْلَامِ غَيْرُ قَرِيبٍ
۵ قُتِيبِي كُفْتُ: سَارِبٌ مُتَّصِرٌ^۳ فِی حَوَائِجِهِ؛ آن که او به روز به حاجت‌های خود
می رود و تصرف می کند، وقال^۴:

أَرَى كُلَّ قَوْمٍ فَارَبُوا قَبْدَهُ فَخَلِيهِمْ وَنَحْنُ خَلَعْنَا قَبْدَهُ فَهُوَ سَارِبٌ
زجاج گفت معنی آیت آن است که: نهان و آشکارا و پوشیده و ظاهر و آن که در
تاریکی شب باشد و یا در روشنایی روز در علم و معلوم او^۵ یکی است، به بعضی
عالمترینست از آن که به بعضی، و چون درست شد که عالمی، قدیم را تعالی صفت
۱۰ ذات است، صفت ذات متزاید نباشد.

عبدالله عباس گفت، مراد آن است که: من عالمم به آن کس که او به شب در
تاریکی و پوشیدگی به ریبتی و تهمتی رود، و آنگه به روز نماید که من از آن تهمت
بری ام و اظهار حُسن سمت کند. و براین تفسیر آیت بر وجه وعید و تهدید باشد آنان
۱۵ را که این معنی کنند، و براین معنی گفت شاعر:

وَجَاءَنِي فِي قَمِيصِ اللَّيْلِ مُسْتَتِرًا مُسْتَفْجِلَ الْخَطْوِ مِنْ خَوْفٍ وَمِنْ حَذَرٍ
وَلَاخَ ضَوْءِ هِلَالٍ^۶ كَأَذَى بَفْضِهَا مِثْلُ الْفُلَامَةِ قَدْ قَضَتْ مِنَ الظُّقْرِ
و بعضی دیگر از مفسران گفتند: مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ، ای ظاهراً و بَارِزٌ مِنْ خَفِيَّتِ
الشَّيْءِ، إذا أَظْهَرْتَهُ، و سَارِبٌ، ای مُتَوَارِداً فِي السَّرْبِ؛ و این بر عکس معنی اول
باشد، یعنی آن که به شب بیرون آید و به روز در جای پوشیده شود. ۲۰

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ؛ او را، یعنی خدای را - جَلَّ جَلَالُهُ - فریشتگانی هستند متعاقب در
شب و روز که چون جماعتی بروند به عقب ایشان جماعتی دیگر بیایند و ایشان

۱. همه نسخه بدلتها: ابو عبید.

۲. اساس و همه نسخه بدلتها: الخطیم، باتوجه به ضبط اسم در کتب عربی مربوط تصحیح شد.

۳. آو، بم، آب، آز، آج: منصرف. ۴. آو، بم، آب، آز، آج، لب + الشاعر.

۵. آو، بم، آب، آز، آج، لب: مرا. ۶. آو، بم، آز، آج، لب: هلالی.

- فریشتگان شب و روز باشند که چون فریشتگان روز بشوند، از آن شب بیایند و چون فریشتگان شب بروند، فریشتگان^۱ روز بیایند به عقب یکدیگر، برای آن مُعَقِّبَات^۲ خواند ایشان را. و تعقیب، چیزی به عقب دیگر آوردن باشد، و منه التَّعْقِيبُ فِي الصَّلَاةِ؛ و برای آن به لفظ تَأْنِثِ گفت که، مَعَقَّبَاتِ جَمْعُ مَعَقَّبَةٍ باشد و مَعَقَّبَةٍ جَمْعُ مَعَقَّبٍ، پس این لفظ جمع جمع است و گفتند: این مبالغت در جمع باشد،
- ۵ کَرِبَ جَالَاتٍ وَ بُوَاتٍ. مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ؛ از پیش او؛ و ضمیر، راجع است با هر یکی از مستخفی^۳ به شب و سارب به روز، وَمِنْ خَلْفِهِ؛ و از پس او، يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ او را نگاه می دارند به فرمان خدای. گفتند: «مِنْ» به معنی «با» است، و کوفیان گفتند: عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهد، منها قوله تعالى:
- ۱۰ وَلَا ضَلَبَتْكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ^۴... ای علی جُدُوعِهَا، و قوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ^۵... ای منها، و این قول بنزدیک بصریان درست نیست، ایشان گفتند: «مِنْ» تَعَلَّقَ به مَعَقَّبَاتِ دارد، یعنی این تعقیب از فرمان خدای می کنند لَا مِنْ قِتْلِ انْفُسِهِمْ، و قولی دیگر گفتند که: «مِنْ» به فعلی محذوف تَعَلَّقَ دارد، کانه قال:
- مَعَقَّبَاتٍ صَادِرَاتٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، مرکز تحقیقات پایتوبی علوم اسلامی
- ۱۵ در خبر می آید که خدای را تعالی فریشتگان اند موکل به حفظ ما، تا شیاطین از جسمهای ما همچنان باز می رانند که یکی از ما مگس از انگبین براند [۴۵-ر].
- عبدالله عباس گفت: این فریشتگان بنده را از آفات و عاهات نگاه می دارند، چون قضای خدا درآید، رهاس کنند و با قضا بس نباشند. و بعضی دیگر گفتند: مراد فریشتگان اند که اعمال ما نگاه می دارند، و ایشان کراماً کاتبین^۶ اند.
- ۲۰ و در خبر است که یکی از جمله بزرگان صحابه از رسول - علیه السلام - پرسید که بر ما چند فریشته موکل اند؟ گفت: دو فریشته، یکی بر چپ و یکی بر راست. و آن که بر راست است امیر است بر آن که بر چپ است. چون بنده حَسَنَتی بکند، آن فریشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سِئَتی بکند، فریشته دست چپ

۱. قَم: آو، بَم، آب، آج، لَب: از آو.

۲. همه نسخه ها بجز قَم و مَل: متعاقب.

۳. قَم: مستحرف.

۴. سوره طه (۲۰)، آیه ۷۱.

۵. سوره انسان (۷۶) آیه ۶.

۶. همه نسخه بدنها، بجز قَم و مَل: کرام الکاتبین.

گوید: بنویسم؟ گوید: توقف کن، باشد که پشیمانش شود یا استغفاری کند یا توبه کند. تا سه بار مراجعت کند اگر بنده استغفار کند یا توبه کند، هیچ بر او ننویسند، و اگر نکنند از پس آن گوید: بنویس که خدای ما را از این برهاناد که بدترین است ما را این که جانب خدای را مراقبت نکنند و از ما شرم ندارد، و ذلک قوله: **مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**^۱، و دو فرشته دیگرند خدای را در پیش و پس ما که ما را نگاه می دارند، و ذلک قوله تعالی: **لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**، و فرشته ای دیگر هست موی پیشانی توبه دست اوست، یعنی مسلط است بر تو. چون تو تواضع کنی تو را رفیع کند، چون تکبر کنی تو را فرو شکند، و دو فرشته دیگر که بر لب تو موکل اند، هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات^۲ تو بر محمد و آل محمد، و فرشته ای دیگر بر دهن تو موکل است رها نمی کند که مار در دهن تو شود، و دو فرشته بر چشمهات موکل اند. این ده فرشته اند موکل بر هر آدمی. به شب ده دیگر بیایند و ده گانه روز بروند، فرشتگان شب بروند ده دیگر برای روز بیایند، جمله بیست فرشته اند ده به روز و ده به شب، و ابلیس به روز متعرض و سوسه آدمیان باشد و فرزندانش به شب.

۱۵ قناده و ابن جریج گفتند: این فرشتگانی اند متعاقب که به شب و روز به آدمیان آیند و در نماز بامداد و نماز شام جمله مجتمع شوند و به هم حاضر آیند. همام بن منته روایت کند از ابوهریره که رسول صلی الله علیه و علی آله گفت: خدای را فرشتگانی هستند برای شب بر ما موکل و فرشتگانی برای روز بر ما موکل، به نماز دیگر و نماز بامداد مجتمع شوند چون با آسمان شوند. فرشتگان شب، خدای تعالی گوید ایشان را: بنده مرا چگونه رها کردی؟ گویند: بار خدایا! تو عالمتر^۳، در نمازش رها کردیم. این دیگر فرشتگان را گوید: بنده مرا چگونه دیدی؟ گویند: بار خدایا!^۴ که آمدیم در نمازش یافتیم^۵.

سعید جبیر گفت: از عبدالله عباس که: مراد بقوله: **لَهُ**، پادشاهی است که او را

۱. همه نسخه بدله، بجز قم: پشیمان.

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

۳. بم، آ، آب، لب: صلوات.

۴. قم، آ، بم، آب، آج، مل: عالمتری.

۵. بم، آ، آب، آج، لب + ما.

۶. بم، آج، لب: دیدیم.

نگاهبانان و حرس باشند؛ به شب و روز. بیکرمه گفت: مراد^۱ امرانند. ضحاک گفت: مراد پادشاهان کافراند^۲ که گمان برند که حرس ایشان را از خدای نگاه توانند داشتن، و بر این قولها، **مِنْ** بر ظاهر خود باشد و تعلق به حفظ دارد. آنگاه مورد آیت تهکم باشد و خبر از قِلَّتِ غِنای ایشان از او با قضای مقدر.

لیث روایت کرد از مجاهد که: هیچ بنده یا پرستاری نبود الا و بر او فریشته ای موکل باشد که او را در خواب و بیداری نگاه می دارد و جن و انس و هوام زمین را از او دور می کند. اگر چیزی آید که^۳ او را برنجاند، این فریشته گوید: بازگرد از او، الا چیزی که به فرمان خدای آید که آن به او رسد.

و کعب الاحبار گفت: [۴۵-پ] اگر نه آنستی که خدای عز و جل فریشتگانی را برگماشته است به نگاه داشتن شما در وقت طعام خوردن و شراب خوردن و قضاء حاجت کردن، که شیاطین را از شما باز می رانند، چنان شما را بر بودندی.

بدان که آنچه خدای تعالی بر بنده قضا کرده باشد از افعال او، چون: مرگ و بیماری و آنچه مختص است^۴ به قدیم تعالی، آن بر دو ضرب باشد: بعضی آن که حتم^۵ بود بر او، آن لابد برسد و آن را مردی نبود، و ذلک قوله تعالی: **وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ، وَضَرْبٌ دَگر آن بود که مشروط بود حصول آن به امری چنان که در معلوم چنان بود که اگر دعایی کند یا طاعتی کند یا صدقه ای بدهد آن مکروه از او بگردد، و اگر چه در لوح بر او نوشته باشند بسترند و به بدل آن دیگری بنویسند، و ذلک قوله: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ...،** و قوله - عليه السلام: **الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ وَالذُّعَاءُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ.** ابن جریر گفت، معنی آن است که: **يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ،** یعنی اعماله. بعضی دگر گفتند: «ها» راجع است با رسول - عليه السلام - یعنی او را از خدای تعالی نگاهبانانی هستند که او را نگاه می دارند **بِشَرِّ جَنِّيَانِ** و از طوارق شب و**

۱. هم، آب، آرز، آج، لب + حضرت امیرالمومنین علی علیه الصلاة والسلام با.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پادشاهان اند کافر.

۳. مل: چیزی اندک.

۴. آرز + عظیم.

۵. سوره زعد (۱۳) آیه ۳۹.

۵. مل: حکم.

روز، و این قول ضحاک است از عبدالله عباس.

ابن زید گفت: آیت در قصه عامر بن الطفیل آمد و اربد بن^۱ ربیع. و قصه ایشان آن بود که کلبی روایت کرد از ضحاک از عبدالله عباس که او گفت: عامر بن الطفیل و اربد بن ربیع از قبیله عامر بودند، بیامدند به قصد رسول - علیه السلام - و رسول - علیه السلام - در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه. ایشان در مسجد آمدند، مردم همه سر برداشتند و در عامر نگاه می کردند از جمال او، چه او مردی نکوروی بود بغایت حسن، و یک چشم بود. مردی از جمله اصحاب گفت: یا رسول الله! این عامر بن الطفیل است که به تومی آید. گفت: رها کن تا بیاید اگر خدای به او خیری می خواهد مهتدی شود. بیامد و پیش رسول بایستاد و گفت: یا محمد! اگر من اسلام آرم مرا چه باشد؟ گفت: آنچه دگر مسلمانان را، و آنچه بر ایشان باشد بر تو باشد. گفت: خلافت از پس توبه من دهی؟ گفت: آن به من تعلق ندارد، آن به خدای تعلق دارد آن جا نهد که او خواهد. گفت: مرا به امیر^۲ اهل بدو کنی تا من امیر اهل و بر باشم و تو امیر اهل مَدَن؟ گفت: نه. گفت: مرا چه پایه نهی؟ گفت: عین اسپان در دست تو نهیم تا بر آن غزا کنی. گفت: خود عینان خیل نه به دست من است! امروز به تو چه حاجت است؟ و لکن برخیز تا با من سخن گویی و مناظره کنی. رسول - علیه السلام - برخاست با او برفت و جایی بنشستند و مناظره می کردند و عامر بن الطفیل اربد را گفته بود چون من با او در خصومت^۳ بگیرم و آواز من بلند شود، تو برخیز و از پس او در آی و تیغی بزن و او را بکش. بر این اتفاق کرده بودند. چون عامر در خصومت گرفت با رسول و مناظره میان ایشان سخت شد، اربد برخاست و با پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ برکشد، بیشتر از بدستی تیغ از نیام بر نیامد، دگر چندان که جهد کرد تیغ بر نیامد، حق تعالی منع کرد و اربد جهد می کرد و عامر اشارت می کرد به او. رسول - علیه السلام - باز نگرید اربد را دید که با تیغ در افتاده بود و معالجه^۴ می کرد. رسول - علیه السلام - گفت: اَللّٰهُمَّ اَكْفِیْهِمَا بِمَا سِئَتْ؛ بار خدایا کفایت کن مرا کار اینان به هر چه خواهی. خدای تعالی صاعقه ای فرستاد از آسمان

۱. آب، آرزو، زید بن.

۲. قم، مل: مرا امیر؛ لب: مرا با امیر.

۳. بم، آب، آج، آن لب: معالجه.

۴. قم: با او خصومت.

روزی پاکیزه که هیچ ابری نبود و آفتاب بود در روزی تابستانی، و اربد را بسوخت و عامر بگریخت و می‌گفت: یا محمد! خدایت را بخواندی تا اربد را بکشت، والله که من [۴۶-ر] ابن شهر بر تو پیر از لشکر بازکنم. رسول - علیه السلام - گفت: خدای کفایت کند. و او بیامد و به سرای زنی سلولی فرود آمد^۱ و این بیتها بگفت:

تَخَيَّرْتُ بَيْتَ اللَّعْنِ إِنْ شِئْتَ وَدَنَا
وَإِنْ شِئْتَ فِئْيَانًا بِكَيْفِي أَمْرُهُمْ
وَأَنْ شِئْتَ حَرْبًا ذَاتَ بَأْسٍ مُصَدِّقٍ
بَكُؤُونَ كَبَسَ الْعَارِضِ الْمُتَأَلِّقِ
آنکه بامداد برخاست^۲ و سلاح در پوشید و می‌گفت:

لَعْمَرِي وَمَا عُمَرِي عَلَيَّ بِهَيْسِن
وَقَدْ عَلِمَ الْمَرْثُوقُ أَنِّي أَكْرُهُ
لَقَدْشَانَ حُرِّ الْوَجْهِ ظَلَعْتُهُ مُسْهِرٍ
عَلَيَّ جَمْعِيهِمْ كَرَّ الْمَنِيحِ الْمُشْهِرِ
وَإِذَا زَوَّيْتُمْ وَقَعَ السِّنَانُ زَجْرَتُهُ
وَإِذَا زَوَّيْتُمْ وَقَعَ السِّنَانُ زَجْرَتُهُ
وَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ الْفِرَارَ خَزَابَةٌ
لَقَدْ عَلِمْتُ غُلْبًا هَوَايَ أَنْسِي
آنکه از مدینه برون رفت و در صحرا می‌تاخت و می‌گفت: یا ملک الموت! در

میدان آبی تاطعن و ضرب مردان^۳ بینی، و این بیتها بگفت:

إِلَّا قَرِيبَ الْمَرْثُوقِ إِذْ جَدَّ^۴ مَا أَرَى
أَلَّا قَرِيبًا إِنْ غَابَتْ حَرْبِنَا
لَسْتَ غَرِيبٌ يَوْمَ سَرَّةٍ غَيْرِ خَامِدٍ
إِذَا قَرِيبَ الْمَرْثُوقِ بَيْنَ الصَّفَائِدِ
أَجَابُوا وَنَبِيَّ^۵ كَلُّ أَبْيَضٍ مَا جِدَّ
بِئْسَ عَامِرٌ قَوْمِي إِذَا مَا دَعَوْتُهُمْ

و می‌گفت: به حق لای و عَزَى اگر محمد با من به صحرا برون آید و صاحبش، یعنی ملک الموت، هر دورا به نیزه بدوزم. خدای تعالی فرشته‌ای را بفرستاد تا یک پر بزد او را و بینداختش و در حال غده‌ای از زانوی او برآمد بزرگ^۶، او با خانه آن زن سلولی آمد و می‌گفت: غَدَّةُ كَعْدَةِ الْبَعِيرِ وَمَوْتُ فِي بَيْتِ سَلُولِيَّةٍ. آنکه اسب بخواست و

۱. آو، بم، آب، آن، آج، لب: نزول کرد.

۲. چاپ شعرانی (۴۶۹/۶): کب.

۳. آن: المستر.

۴. قم: مفسره آو، بم، آب، آج، آن: مقعر.

۵. آن، آب، آج: إن.

۶. قم، آو، لم تَكَلِّي.

۷. آب، آن: میدان.

۸. همه نسخه‌ها بجز قم و مل: همی.

۹. لب: اوجد.

۱۰. قم: فرت.

۱۱. آج، لب: و بزرگ شد.

۱۲. همه نسخه‌ها: یرلی.

بر نشست و خواست تا با قبیله خود شود، در راه بر پشت ستور آمد و به دوزخ رفت، و خدای تعالی دعای رسول^۲ اجابت کرد در هر دو؛ عامر را به ضرب فرشته بکشت و اربد را به صاعقه.

ولید بن ربیعہ چند مرتبہ گفت برادرش را اربد را، از جمله آن این بیتهاست^۳:

۵	قُضِيَ الثَّأْنُ لَا أَنَا لَكَ فَادْهَبْنِي ^۴	وَالْحَقُّ بِأَسْرَتِكَ الْكِرَامِ الْعُيُوبِ
	ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي أَكْنَافِهِمْ	وَبَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجَلْدِ الْأَجْرَبِ
	يَلْتَدُونَ لَدَاذَهُ وَمَجَانَهُ	وَيُعَابُ فَإِنَّهُمْ وَأَنْ لَمْ يَشْعَبِ
	فَتَعَدَّ عَنْ هَذَا وَقُلْ فِي غَيْرِهِ	وَأَذْكَرُ شَمَائِلَ مَنْ أَخَى لَكَ مُعْجِبِ ^۵
	إِنَّ الرَّرْزِيَةَ لَا زَرِيَةَ مِثْلَهَا	فَقُدَانِ كُلِّ أَخٍ كَضْوَاءِ الْكَوْكَبِ ^۶
۱۰	مِنْ مَعْرِسَتَتْ لَهُمْ أَبَائِهِمْ	وَالْمِعْرَ لَا يَأْسَى بِغَيْرِ تَطَلُّبِ
	يَا أَرْبُدَ الْخَيْرُ الْكَرِيمُ جُدُودَهُ	أَفَرَدَانَسِي أَمْسِي بِقُرْنِ أَعْصَبِ ^۷

و از جمله مراثی او مرا اربد را این بیتهاست:

۱۵	مَا إِنْ يُبْقَى الْمَتُونُ مِنْ أَحَدٍ	لَا وَالِدٍ مُسْفِقٍ وَلَا وَلَدٍ
	أَخْشَى عَلَى أَرْبُدِ الْخُيُوفِ وَلَا	أَزْهَبُ نَوَاءَ التِّمَّاكِ وَالْأَسَدِ
	عَيْنِي هَلَا بِكَيْفِ أَرْبُدِ أَدِ	فَمَنَا وَفَاءَ الْحُصُومِ فِي كَيْدِ
	فَجَعَنِي الرَّعْدُ وَالضَّوَاعِقُ بِأَلِ	فَارِسِ يَوْمَ الْكَرْبَةِ السَّجْدِ

خدای تعالی این آیات در این قصه بفرستاد، من قولید تعالی: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ

أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، إِلَى قَوْلِهِ: وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.

قَوْلُهُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. آنکه حق تعالی باز نسود

۲۰ که خدای حال بر هیچ کس بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند، یعنی تا ایشان بر استقامت باشند خدای با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد؛ چون نیت بگردانند،

۱. همه نسخه بدلیها، بجز قه: اسپ.

۲. همه نسخه بدلیها + ر.

۳. قه: این بیتها از جمله آن است.

۴. قه: فادهمی؛ دیگر نسخه بدلیها: فادهین.

۵. همه نسخه بدلیها غیر از قه و مل: قائلهم.

۶. آو، بم، آب، آج، آرز، محجب.

۷. آب، آرز، الكوكب.

۸. قه: عصب؛ آو، بم، آب، آرز، آج: انضب؛ لب: انضب.

۹. قه: انضب؛ آو، آب، آج: انضب.

۱۰. آب، آرز، بقی.

۱۱. آو، بم، آج: الحنوق.

خدای تعالی حال بگرداند؛ و اگر بر سر ناقوامی و ناراستی باشد^۱ و نیت نیکو کند^۲ خدای تعالی حال با او^۳ بگرداند.

در خبر است که: چون آیت تحریم خمر آمد و تحریم خمر موکد شد، رسول - علیه السلام - زجر می فرمود آن را که خمر می خورد، و هر کجا می یافتند می ریختند.

- یک روز رسول - علیه السلام - در کوی از کویهای^۴ [۴۶-پ] مدینه می رفت، ۵
برنایی انصاری از آن سوی آمد قرابه ای خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید بترسید و متعجب شد و مفری طلب کرد تا بگریزد یا راه بگرداند، راه نبود. در دل نیت با خدای تعالی راست کرد و گفت: بارخدایا! اگر این یک بار دیگر برده فروگذاری^۵، دیگر با سر این خطا نروم. آنکه ترسان و لرزان می آمد تا به رسول رسید، سلام کرد، رسول - علیه السلام - گفت: ای فلان! چیست این که داری؟ نیارست گفتن که خمر است، ۱۰
گفت: پاره ای سرکه است یا رسول الله! رسول - علیه السلام - گفت: مراده. او قرابه از سر برگرفت^۶ و با دلی خائف و دستی لرزان پاره ای بردست رسول ریخت. راوی خبر گوید که: سرکه صافی پاکیزه بود. رسول - علیه السلام - از آن بچشید^۷ و یاران بچشیدند^۸. مرد متعجب فروماند و گفت: یا رسول الله! به آن خدای که تو را بحق به خلقان فرستاد که من خمر در این قرابه کردم. گفت: راست می گویی^۹، و لکن چون ۱۵
مرا دیدی در دل چه نیت کردی؟ گفت: توبه نصح کردم و گفتم: بارخدایا! اگر این یک بار دیگر مرا رسوا نکنی، با سر مانند این نروم. گفت: لاجرم چون خدای تعالی از نیت تو صدق شناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه کرد، آنکه این آیت برخواند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**.
۲۰ مفسران گنندند: **لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ مِّنَ التَّعَسُّبِ وَالْعَافِيَةِ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** مِنْ حَسَنِ النَّيِّبِ، تا توبه عصیان حال بگردانی، حق تعالی نعمت به نعمت بدل نکند و

۱. همه نسخه بدنها بجزقه و من: باشند.

۲. ب، آج، لب: حال ایشان را.

۳. من: در کوچه ای از کوچه های.

۴. تو: گزری.

۵. من: برگرفت؛ دیگر نسخه بدنها بجزقه: فرو گرفت.

۶. همه نسخه بدنها: بچشید.

۷. همه نسخه بدنها: بچشیدند.

۸. همه نسخه بدنها: بجزقه و من: گفتی.

عافیت بد بلیت. و این آیت دلیل است بر فساد قولی مجتبه که گفتند: خدای تعالی نامستحق را عقوبت کند و ثواب و عقاب نامعلل باشد، اگر خدای تعالی در دنیا نعمت و عافیت بر بنده بنمی گرداند^۱ تا او حال بر خود بنگرداند اولیتر که ثواب ابد و عقاب مخلد نامستحق را^۲ نامعلل نباشد. و «ما»، موصوله است در هر دو جایگاه. و

۵ **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا**، مراد به این «سوء»، آهلاک است و عذاب؛ چون خدای تعالی به قومی بدی خواهد از عذابی و هلاکی و قحطی و مانند این، **فَلَا مَرَدَّ لَهُ**؛ آن را مردتی و منفعی نباشد. **وَالسُّوءُ؛ خِلَافُ الْحُسْنِ**، **وَالسُّوءُ؛ خِلَافُ الْحُسْنِ**، **وَالسُّوءُ، الْبَرِّصُ فِي قَوْلِهِ: تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ... وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ** **وَالِ؛** وایشان را بدون خدای والی نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حمایت کند ایشان را. و «والی»، ولی بود، کعالم و علیم من ولی کذا یتلی و لایة.

۱۰ **قَوْلِهِ: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا**، آنکه گفت: او آن خدای است که برق از ابر در مقدمه باران با شما می نماید که^۳ هم خوف است و هم طمع. و نصب او بر مفعول له است، و اراءت از قدیم تعالی به دو چیز بود: یکی آن که بیننده را چنان کند که دیدنی ببیند از آن که او را حیانت دهد و حاسه درست و^۴ مدرک بیافریند و موانع زایل گرداند^۵، **يُقَالُ: رَأَيْتُهُ أَرَاهُ رُؤْيَةً، وَأَرَيْتُهُ كَذَا أَرِيهِ إِرَاءَةً.** و

۱۵ «برق»، آتشی بود که از ابر پدید آید، و جمعش بروق بود، و فعل از او **بَرَقَتِ السَّمَاءُ تَبْرِقُ بَرَقًا.** و «برق»، هم اسم باشد و هم مصدر. و «الخوف»؛ **إِنْزِعَاجُ النَّفْسِ بِتَوْهَمِ وَفُوعِ الضَّرَرِ، تَقُولُ: خَافَهُ تَخَافُهُ خَوْفًا، فَهُوَ خَائِفٌ وَذَاكَ مَخُوفٌ.** و «الطمع»؛ تقدیر **النَّفْسِ لِوُفُوعِ مَا يَتَوَهَّمُ مِنَ الْمَحْبُوبِ، وَمِثْلُهُ: الرَّجَاءُ وَالْأَمَلُ.** و در معنی او دو قول

۲۰ گفتند: یکی آن که: **خَوْفًا مِنَ الصَّوَاعِقِ وَطَمَعًا فِي الْغَيْثِ.** به ترس از صاعقه آتش و به طمع در باران که قحط را ببرد.

۱. آو، آب، بم، آن، آج، لب: بنگرداند: مل: همی گرداند.

۲. همه نسخه بدانها، بجز مل: و.

۳. قم + در این آیت. ۴. همه نسخه بدانها، بجز قم و مل: الخیر.

۵. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲ و سوره فصل (۲۸) آیه ۳۲. ۶. همه نسخه بدانها بجز قم و مل + در او.

۷. قم + دیگر آن که. ۸. مل: دلیل کند.

۹. قم: يقال: آو، آب، بم، آن، بقول. ۱۰. آو، بم، آب، آن، آج: من.

قتاده گفت: خوفاً لِلْمُسَافِرِ مِنْ أَذَاهُ^۱، مسافر خایف باشد از آن که رنج بود او را از بارانش، و طمع بود مقیم را در روزی. وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ [۷-۴۷] ر] بو بیافرید^۲ مبتدا^۳ و مخترع ابرهای گران را به باران، و ابر را برای آن سحاب خوانند که خویشتن در هوا می‌کشد، و «ثقال» جمع ثقیل^۴، کِشْرَافٍ و شَرِيفٍ و كِرَامٍ و كَرِيمٍ، و «ثقل» اعتمادی باشد لازم از جهت سیقل.

۵

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ؛ و رعد به حمد و شکر [۱] و تسبیح می‌کند؛ «تسبیح»؛ تنزیه خدای تعالی باشد از آنچه بر او روا نبود.

و در «رعد»، چند قول گفتند: یکی آن که رعد تسبیح کند، یعنی يَدُلُّ عَلَى خَالِقِ^۵ لَهُ مُسْتَحِقٌّ لِتَسْبِيحِهِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^۶، و مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۷، ای يَدُلُّ عَلَى خَالِقِ لَهُ^{۱۰} مُسْتَحِقٌّ لِلتَّسْبِيحِ؛ یعنی وجود رعد دلیل می‌کند بر آن که او را خالق و آفریدگاری هست مستحق تسبیح چنان که آسمان و زمین دلیل می‌کند بر آن که او را خالق هست مستحق سجود. آنکه چون حامل و باعث و راه نماینده بر تسبیح او بود، گفت: او خود مُسَبِّحٌ است.

قولی دیگر آن که: آواز او را بر سبیل توسع «تسبیح» خوانند، چنان که آواز مرغان را و صفیر ایشان را «منطق» خوانند.

و قول سه ام^۸، آن است که: «رعد»، نام فریشته‌ای است موكَّل بر ابر. سعید جبیر روایت کند از عبدالله عباس که، جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند، و او را گفتند: ای محمد! ما آمده ایم تا تورا بپرسیم از مسایلی، اگر جواب دهی و جواب به صواب دهی ایمان آریم. رسول - علیه السلام - با ایشان عهد کرد که خلاف نکنند، و گفت: اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ^۹! گفتند: أَخْبِرْنَا

۱. قم: من اذی وطمعاً للمقیم فی الرزق.

۲. همۀ نسخه بدلها: بیافریند.

۳. قم + بود.

۴. مل: مبدأ.

۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۴.

۶. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۹.

۷. او، بم، آمل: سیم؛ آب، آن، آج، لب: سیوم.

۸. قم: نکند.

۹. سوره قصص (۲۸) آیه ۲۸.

عَنِ الرَّعْدِ؛ ما را خبر ده از رعد تا چیست؟ گفت: فرشته ای است موکل برابر، تازیانه ای به دست دارد که ابر را به آن می راند آن جا که خدای^۲ می فرماید. گفتند: این آواز چیست که از او می شنویم؟ گفت: زجر اوست ابر را^۳ تا آن جا رود که او خواهد. گفتند: راست گفتی.

۵ عطیه گفت: «رعد»، نام فرشته ای است و این صوت آواز اوست و تسبیح او و برق تازیانه اوست که به آن ابر^۴ می راند او را رعد خوانند و آواز او را رعد خوانند. و ابوهریره گفت: چون رعد آمدی، رسول - علیه السلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفتی^۵: **سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ**.

۱۰ عکرمه گفت که عبدالله عباس چون رعد شنیدی، گفتی: **سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ؛** منزّه است آن خدای که تو او را تسبیح می کنی. و عبدالله عباس گفت: هر که او آواز رعد شنود، بگوید: **سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، اگر او را صاعقه ای رسد، دیت او بر من است.

۱۵ گفتند: عبدالله زبیر چون آواز رعد شنیدی، گفتی: **سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ**، و آنگاه گفتی: این وعیدی است اهل زمین را سخت. و سالم بن عبدالله روایت کرد که، رسول - علیه السلام - چون آواز رعد شنیدی، گفتی: **اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بَغْضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بَعْدَ اِيَّاكَ وَعَافِنَا مِنْ بَلَائِكَ**.

قوله: **وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ**؛ و فریشتگان تسبیح کنند از ترس او. گفتند^۶: مراد فریشتگان اند که موکل ابراند و أعوان رعدند، ایشان جمله خایف و خاضع اند و مطیع فرمان او را.

۲۰ جویبر^۷ روایت کرد از ضحاک، از عبدالله عباس که گفت: «رعد» نام

۱. مل: بردست.

۲. آو، بم، آز، آج، لب: چنان که خدای.

۳. مل: برابر.

۴. همه نسخه بدلها بجز مل + را.

۵. آز: بخواندی.

۶. قسمت اخیر سخن پیامبر ناظر است بر آیه ۱۳ سوره رعد (۱۳).

۷. آز + الرعد.

۸. مل: گفت.

۹. قم: جبر، آو، بم، آب، آج: چون جبر، مل، لب: جوهرا، آز: چون جبر.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: کند.

فریشته ای است که ابر می رانده به آن جا که فرماید اورا، و او خدای را تسبیح می کند. چون او تسبیح کند، هیچ فریشته در آسمان بنماند و الا آواز بردارد^۱ به تسبیح، عند آن خدای تعالی باران فرستد. قوله: **وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ**؛ بفرستد صواعق، و آن جمع صاعقه باشد، و آن آتشی بود که از آسمان فرود آید، بر هر جای که آید بسوزد^۲ [۴۷-پ] و گفته اند: به زمین فرو شود. **فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ**؛ به آن رساند که خواهد.

باقر- علیه السلام- گفت: صاعقه به مؤمن و کافر رسد، به ذاکر نرسد که ذکر خدای کند- جل- جلاله- **وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ**، «واو» حال است؛ در آن حال که ایشان جدل می کنند. گفتند که: آیت در قضا آرد آمد و عاير- چنان که برفت. و گفتند: در بعضی کفار عرب آمد، و آن آن است که، اسحاق الحنظلی روایت کرد ۱۰ عن زیاد بن سعيد الشامي عن عبادة بن منصور الناجي که او گفت، از حسن بصری پرسیدم^۳ این آیت^۴، گفت: مردی بود از طواغیت عرب. رسول- علیه السلام- جماعتی را بر او فرستاد تا او را با اسلام دعوت کنند، برفتند و او را با خدای خواندند^۵ و با رسول او، گفت: مرا بگوی تا این خدای محمّد که شما مرا با او می خوانی چیست؟ از زر است یا از سیم یا از مس یا از آهن؟ ایشان گفتند: این چه سخن است! او ۱۵ خدایی است بی مثل و مانند، او را به هیچ چیز تشبیه نشاید کردن. او گفت: من ندانم تا شما چه می گویی. برگشتند و با نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما از این کافرتر مرد ندیدیم، ما را چنین گفت. رسول- علیه السلام- گفت: بروی و دگر باره او را دعوت کنی. برفتند و او را دعوت کردند، او گفت: من اجابت نکنم محمّد را تا خدای او را نبینم و ندانم که چیست. باز آمدند و رسول را خبر دادند. رسول ۲۰ - علیه السلام- گفت: دگر باره بروی تا حجّت بر او متوجه تر باشد، بیامدند و با او در دعوت و مناظره و مجادله گرفتند و او هم آن^۶ **مَقَالَتِ** اول می گفت که: من تا خدای را نبینم اجابت نکنم دعوت کسی را با او این می گفت و جدل می کرد، ابری برآمد و

۱. همه نسخه بدلهای جزقم و مل: بردارند.

۲. همه نسخه بدلهای جزقم و مل: بسوزاند.

۳. قم + از.

۴. مل + را.

۵. همه نسخه بدلهای جزقم و مل: دعوت کردند.

۶. قم، مل، آرز همانا؛ آو، بم: هم.

رعذی پدید آمد و برقی، و یکی شرر از آن برق بیوفتاد و بر آن کافر آمد^۱ و او را بسوخت. یاران باز گشتند تا رسول را خبر دهند. در راه جماعتی صحابه پیش ایشان بر- افتادند^۲ و گفتند: چگونه سوخت صاحب شما به صاعقه؟ گفتند: شما چه دانی؟ گفتند: خدای تعالی آیت فرستاد که: **وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ**، یعنی آن کافر را، **وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ**. حسن را گفتند: «شدید المِحَال»، چه باشد؟ گفت: **شَدِيدُ الْحَقِّ**؛ سخت کینه است. امیرالمؤمنین علی^۳ گفت: **شَدِيدُ الْأَخْذِ**؛ سخت گرفتن است. مجاهد گفت: **شَدِيدُ الْقُوَّةِ**؛ سخت قوت است. ابو عبید^۴ گفت: سخت عقوبت است. و «مِحَال»، مباحله^۵ بود، و آن مُمَآكِرَه و مغالبه باشد، و اصل او از سختی و قوت است، **تَقُولُ الْعَرَبُ: مَخْلَبِي عَلِي فُلَانٍ، اِي قَوْتِي عَلَيْهِ، وَالْمَخْلَبُ، شِدَّةُ الْقُوَّةِ، وَقَالَ الْاَعْشى:**

فَرِحَ نَبِيحٌ بِنَهْتَرٍ فِي غَضَنِ الْمَخْرَبِ..... يَدُ عَزْرَبُرٍ التَّنْدِي شَدِيدُ الْمِحَالِ
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ؛ او راست، یعنی خدای را - **جَلَّ وَعَزَّ** - دعوت حق و صدق و درستی و راستی. و اضافت دعوت با حق، چنان است که اضافت **يَوْمَ الْجُمُعَةِ** و **مَسْجِدِ الْجَامِعِ**، **لِاخْتِلَافِ اللَّفْظَيْنِ**. و روا بود که، معنی آن باشد که: **لَهُ دَعْوَةُ اِلَى الْحَقِّ؛** او را دعوتی است با حق، یعنی او دعوت می کند با حق و پیغامبران او به فرمان او.

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - گفت: دعوت حق توحید است، و عبدالله عباس گفت: **شَهَادَةُ أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ. وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ؛** و آنان را که ایشان می خوانند، - یعنی مشرکان - از این اصنام خود بدون خدای - عزوجل -، **لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ؛** اجابت نکنند ایشان را، یعنی داعیان را از خیری و نفعی و دفع مضرّی، **اِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاةً؛** الا چون کسی که دست به آب

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: افتاد.

۲. آو، بم، آب، آزه، آج، لب: باز آمدند؛ مل: باز بودند.

۳. آو، بم + علیه السلام.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابو عبیده.

۵. اساس: محاوله، که با توجه به اجماع نسخه بدلها و کتب لغت تصحیح شد.

۶. آج: بهز.

۷. کذا در اساس و نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۷۵/۶): غزیر.

- گسترده تا به دهندش رسد، و نرسد. در معنی او خلاف کردند [۴۸-ر]؛ امیرالمؤمنین علی گفت و عطا: یعنی مثال او چنان باشد که مرد تشنه بر کنار چاه نشسته، دست به چاه فرو می‌کند به آب نرسد و هیچ سود ندارد او را و هیچ غنا نکند، همچونین^۱ مرد بت پرست گمان برد که او را در عبادت اصنام سودی خواهد بود، و سودش هم چندان بود که این کس را که وصف کرد.
- ۵ مجاهد گفت: یعنی عابد اصنام چنان باشد که آن کس که او آب را به دست به خویشتن خواند به اشارت تا به دهندش رسد، و نرسد؛ چه^۲ آب به دعوت او اجابت نکند او را و پیش او نیاید.
- علی بن ابی طلحه^۳ گفت از عبدالله عباس که او گفت: این مثل مشرک است که با خدای انباز گیرد، او را مثل زد به مردی تشنه که او بر کنار آب بنشیند خیال خود در آب می‌بیند چندان که خواهد که او را به دست گیرد نتواند.
- ۱۰ عطیه گفت از عبدالله عباس: مثل این اصنام که مشرکان می‌پرستند در عدم نفع و قلب خیر به عابدان خود، با تشنه ای مانند که دست او در آب باشد و او از تشنگی بر هلاک مشرف بود و آب به دهن او نرسد؛ دست او در آب، او را سود ندارد.
- ۱۵ ضحاک گفت هم از عبدالله عباس که: مثال او چون کسی باشد که تشنه دست در میان آب نهد کفها گسترده^۴، آب به دهن او نرسد الا که دست چنان کند که آب در او بایستد و آنگه آب بر گیرد و غرغرف کند آنگه به دهن رساند و باز خورد تا سود دارد او را، و الا مادام تا کف او مبسوط باشد، سود ندارد او را؛ همچونین^۵ اند اصنام در آن که نفع و ضرر نتوانند.
- ۲۰ و اهل معانی گفتند: معنی آن است که: چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد، آب در دست او بایستد. و این مثلی است عرب را معروف: فلان کالقابض علی الماء إذا طلب أمراً مستحیلاً. و گفته اند امیرالمؤمنین علی علیه السلام. به این بیت تمسک^۶ کردی:

۱. همه نسخه بدلها: همچونین.

۲. بم، آب، آن، آج، لب + آن.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: علی بن طلحه.

۴. قم: بگسترده.

۵. همه نسخه بدلها: همچونین.

۶. قم، آو، بم، تمثّل؛ آب، مل، آج، آن، لب: تمثیل.

وَمَنْ يَصْحَبِ الذُّنْيَا يَكُنْ مِثْلَ قَابِضٍ
 وَقَالَ الشَّاعِرُ فِي هَذَا الْمَعْنَى:
 قَابِضِي وَإِيَّاكُمْ وَشَوْقاً إِلَيْكُمْ
 وَكَفَايِضِ مَاءٍ لَمْ تَيْفُءْ أَنَامِلُهُ
 وَقَالَ آخَرُ:

۵ قَابِضَتْ مِمَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا
 مِمَّنِ الْوَدَّ مِثْلَ الْقَابِضِ الْمَاءِ بِالْيَدِ
 وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ، یعنی نیست خواندن کافران آن بتان را الا
 در گمراهی، یعنی به ایشان نرسد و آن را اجابتی نباشد چون کسی که بر بی راهی
 می رود به مقصد نرسد.

۱۰ وضحاک گفت از عبدالله عباس که: مراد آن است که، دعای کافران خدای
 را نیست الا در ضلال و گمراهی، به حکم آن که دعای ایشان محجوب باشد از
 خدای تعالی و آن را اجابت نبود.

آیه ۱۵ قوله تعالی: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالَهُمْ
 بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ؛ و خدای را سجده کنند هر که در آسمانها^۱ و زمین است به اختیار و
 خواست و ناخواست^۲ و سایه های ایشان به بامداد و شبگاه^۳.

آیه ۱۶ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا
 يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعاً وَلَا ضَرراً قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي
 الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ
 خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ بگو که کیست خدای آسمانها و زمین؟ بگو
 که خدای. بگو: بگرفتی^۴ فرود^۵ او خداوندانی که نتوانند برای خود سودی و نه
 زیانی؟ بگو راست باشد نابینا و بینا؟ یا راست باشد تاریکی^۶ و روشنی^۷؟ یا کردند
 خدای را انبازان، آفریدند چون آفریدن او، پوشیده گشت آفرینش برایشان؟ بگو:

۱. اساس: آسمان؛ به قیاس بانسخه قم، تصحیح شد.

۲. قم، آو، بم، آج، لب: شبانگاه.

۳. قم، آو، بم، آج، لب: از فرود.

۴. قم، آو، بم، آج، لب: تاریکیها.

۵. قم: روشنی.

۶. قم: و غیر اختیار.

۷. قم، آو، بم، آج، لب: فراگرفتی.

خدای آفریدگار همه^۱ چیز است، و او یکی است قهر کننده.

آیه ۱۷ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا [پ-۴۸] وَمِمَّا يُوقِدُونَ^۲ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛ بفرستاد از آسمان آبی، روان گشت رودهای به اندازه خود، برگرفت رود کفی برآمده و از آنچه می برافروزی^۳ بر او در آتش طلب آرایش؛ را یا متاعی کفی مانند آن، همچونین^۴ بزند خدای درست و نادرست، اما کف برود به رود آورد^۵ و اما آنچه سود دارد مردمان را، بایستد در زمین، همچونین^۶ بزند خدای مثلها.

آیه ۱۸ [الَّذِينَ] اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَقَأَوْهُمُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ؛ آنان را که پاسخ کنند خدای^۷ را نیکوتر باشد و آنان که اجابت نکنند او را اگر ایشان را بود هر چه در زمین هست جمله و مانند آن با آن^۸ فدا کنند به آن، ایشان آتند که ایشان را بود بدی حساب^۹ و جای ایشان دوزخ بود و بد بستر^{۱۰} است.

آیه ۱۹ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَسَالَتْ أَوْدِيًا بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا [پ-۴۸] أُولَئِكَ يَلْمِزُونَكَ بِمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَسَالَتْ أَوْدِيًا بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا [پ-۴۸] چنان باشد که نابینا بود این اندیشه کند^{۱۱} اخداوندان خردها.

آیه ۲۰ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ؛ آنان که وفا کنند به عهد خدای و نشکافند^{۱۲} پیمان.

۱. قم، آو، بم، آج، لب: آفریننده هر.

۲. اساس و دیگر نسخه بدلهای: نُوقِدُونَ؛ به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد.

۳. آو، بم، آج، لب: برمی افروزند.

۴. آو: جستن آرایش.

۵. آو، بم، آج، لب: همچین.

۶. قم، آو، آج، لب: خود.

۷. آو، آج، لب: شمار.

۸. آو، آج، لب: بشکنند.

۹. قم: بجای، آو، آج، لب: جایگاه.

۱۰. قم: بشکنند، آو، آج، لب: بشکنند.

۱۱. قم: بشکنند، آو، آج، لب: بشکنند.

آیه ۲۱ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آنان که پیوندند آنچه فرمود خدای به آن که پیوندند^۱ و ترسند از خدایشان و ترسند از بدی شمار.

آیه ۲۲ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ؛ و آنان که صبر کردند طلب روی^۲ خدایشان و به پای داشتند نماز و هزینه کردند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکارا، و باز دارند به نیکی بدی را، ایشان را بود عاقبت سرای^۳.

آیه ۲۳ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ؛ بهشتهای مقام در او شوند^۴ و آنان که نیک باشند^۵ از پدر ایشان^۶ و زنانشان و فرزندانشان و فریشتگان در می شوند^۷ بر ایشان از هر دری.

آیه ۲۴ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما باد به آنچه صبر کردی که نیک عاقبت سراست^۸.

آیه ۲۵ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ و آنان که بشکافند عهد خدای از پس استواریش^۹، و ببرند آنچه فرمود خدای که پیوندند و تباهی کنند در زمین، ایشان را بود لعنت، و ایشان را بود بدی سرای.

آیه ۲۶ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ؛ خدای بگسترده^{۱۰} روزی آن را که خواهد و تنگ کند^{۱۱}، شادمانه شدند به زندگانی نزدیکتر، و نیست زندگانی نزدیکتر در آخرت مگر بر خورداری.

آیه ۲۷ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ؛ و می گویند آنان که کافر شدند: چرا نفرستادند بر او حجتی از

۱. قم، او، پیوندند.

۲. او، آج، لب: کردند رضای.

۳. قم: می شوند در آن جا؛ او: می در آید در آن.

۴. قم، او، آج، لب: پدرانشان.

۵. او، آج، لب: عاقبتی است این سرا.

۶. قم: پیمان او.

۷. او، آج، لب: اندازه کند.

خدایش، بگو که خدای گمراه بکند آن را که خواهد، و راه نماید به او آن را که با او شود.

آیه ۲۸ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آنان که بگروند^۱ و بیارامد دل‌هایشان به ذکر^۲ خدای، به ذکر^۳ خدای بیارامد دل‌ها.

آیه ۲۹ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا أَجَبَ؛ آنان که ایمان آرند^۴ و کار نیکو کنند^۵، خُشک ایشان را و نیکو باز گشتنگاه^۶.

آیه ۳۰ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ؛ همچنین بفرستادیم [تورا]^۱ در امتی که بگذشتند از پیش ایشان جماعتی تا بخوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم به تو، و ایشان کافر شدند^۲ به خدای، بگو او خدای من است، نیست خدای مگر او، بر او توکل کردم و با او مت بازگشت من.

قوله تعالی: **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا**. الایة، حق تعالی در این آیت بیان کرد که: هر که هست از عقلا در آسمانها و زمین [۴۹-ر]، همه خدای را سجده می‌کنند اِما بطوع و رغبت و اِما بکراهت و جبر. و در او چند قول گفتند:

۱۵

حسن بصری و قتاده و ابن زید گفتند: مؤمنان خدای را سجده می‌کنند بطوع و رغبت بی اکراه و اجباری، و کافران بر رغم و کراهت خود از بیم شمشیر. و عبدالله مبارک گفت از سفیان ثوری که: رَبِيعٌ خُتِيمٌ چون این آیت خواندی، گفتی: **بَلْ طَوْعًا يَا رَبَّاهُ**؛ بل ما تورا سجده بطوع و رغبت می‌کنیم ای خدای.

۲۰

قولی دیگر آن است که: مؤمنان خدای را سجده کنند بطوع، و کافران از روی حاجت و افتقار به او و مَذَلَّتْ و انقیاد او را در حکم ساجدند، از آن جا که خاشع و

۱. قم: ایمان آوردند؛ آو، آج، لب: بگرویدند.

۲. قم، آو، آج، لب: یاد کرد.

۳. قم، آو، آج، لب: ایمان آوردند.

۴. آو، آج، لب: کردند.

۵. قم: بازگشتگاهی؛ آو، آج، لب: بازگشتن.

۶. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۷. قم: می‌شوند؛ آو، آج، لب: شوند.

ذلیل اند به احتیاج به او.

و قول سه ام^۱ آن است که ابوعلی گفت: سجود کُره به تذلیل و تسخیر بود و تصریف از حال محبوب به حال مکروه، چنان که تندرست را بیمار کند و توانگر را درویش کند و زنده را بمیراند، کَذِلَّةِ الْاَکْمِ لِلْحَوَافِرِ، فِی قَوْلِ الشَّاعِرِ:

تَرَى الْاَکْمَ فِیْهَا سَجْدًا لِلْحَوَافِرِ

۵

و زَجَاجِ گفتم، معنی آن است که: بعضی مردمان آنند که ایشان را سجده کردن آسان بود، و بعضی آنند که بر ایشان سخت آید تا چون کارهی بود آن را، و مثله قوله: حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا^۲.

وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْاَصَالِ؛ و سایه های ایشان به بامداد و شبانگاه.

عبدالله عباس گفت: مراد سایه های ساجدان است که چون ایشان سجده کنند سایه های مؤمنان چنان که ایشان طایع باشند بطوع سجده کنند، و آنان که کافر باشند و سجده بکُره کنند، سایه های ایشان هم بطوع سجده کنند^۳. و کلبی هم این گفت.

۱۰

و قولی دیگر آن است که: مراد به سجده آن است که، سایه ایشان بر زمین افتاده باشد

بر مثال ساجد که روی بر خاک نهد.

۱۵

و قولی دیگر آن است که: مراد به سجده سایه تصریف و تذلیل آن است در طول و قصر. و «ظلال»، جمع ظل باشد؛ و ظل، باز پوشیدن شخص باشد آن را که به برابر او بود از آفتاب یا از روشنائی. و آن را که بامداد تا نماز پیشین بود آن را ظل^۴ خوانند، و آنچه از نماز پیشین تا نماز شام بود آن را فِیء خوانند، چنان که شاعر گفت:

فَلَا الظِّلُّ مِنْ بَرْدِ الضُّحَى نَسْتَطْبِعُهُ^۵ وَلَا الفِیءُ مِنْ بَرْدِ الْعِشِيِّ نَدْوُقُ^۶

۲۰

و گفته اند: «ظل^۷»، آن باشد که لازم باشد^۸ و بنزود و فیء آن باشد که گاهی برود و باز^۹ باز آید، و اشتقاقه مِنْ فَاءٍ، إِذَا رَجَعَ. و «أصال»، جمع أصل باشد، و أصل

۱. قم: سوم؛ آب، آن لب: سوم.

۲. سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

۳. قم: کند.

۴. آو، بم، آب، آن آج: ضلال.

۵. قم، بم، آب: نستطبعه؛ آج، لب: نستطبعه.

۶. قم، آو، بم، آب، آن آج: یندوق.

۷. آو، بم، آب، آن آج: ظلال.

۸. صمة نسخه بدلها، بجز مل: بود.

۹. مل: نگاه.

جمع اصیل، پس او جمع جمع است، و اصایل جمع اوست، فَهوَ إِذَا جَمَعَ جَمْعَ الْجَمْعِ، و آن از وقت نماز دیگر باشد تا به آفتاب فرو شدن، قال ابو ذؤیب:

لَعَمْرِي لَأَنْتَ الْمَرْءُ أَكْرَمُ أَهْلَهُ وَأَفْعَدُ فِي أَفْبَائِهِ بِالْأَصَائِلِ

قوله: قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ، حق تعالی در این آیت رسول

- خود را - محمد را - می فرماید که: بگو این کافران و مشرکان و جاحدان را بر سبیل حجاج و مجادله^۱ که: کیست خدای آسمانها و زمین؟ صورت استفهام است و مراد تقریر. آنکه گفت: اگر ایشان جواب ندهند و حق بنگویند، تو بگو که: خداست. آنکه گفت: بگو: أَفَأَتَّخِذُكُمْ؟ که شما بگرفته ای، مِنْ دُونِهِ: از جز او، و گفتند: از فرود او اَوْلِيَاءَ؟ و آن جمع «ولی» باشد، و ولی آن بود که تولای کار کند و اولیتر او بود به آن. آنکه، باز نمود که: آن اولیا که شما گرفتگی بدون او از بُتَان که می پرستی ایشان را، مالک نباشند برای خود و قادر نباشد بر هیچ نفعی^۲ [۴۹-پ] و ضری و سودی و زیانی و بدی و نیکی، و آن که او برای خود مالک خیر و شر و نفع و ضرر نباشد^۳، برای دیگران هم نبود^۴. آنکه مثل زد برای ایشان، گفت، بگو ای محمد که: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ؟ راست باشد بینا و نابینا، یا: راست باشد تاریکی و روشنایی؟ لفظ استفهام است و مراد نفی و جحد، یعنی راست نباشد. و غرض از این ۱۵ مثل زدن آن است که، مثل کافران به نابینا زد و تاریکی، و مثل مؤمنان به بینا زد و روشنایی، چه مؤمن چون بیناست در روشنایی که مُتَنَفِعٌ باشد به روشنایی چشم خود در روشنایی، و کافر منتفع نباشد به آن، از آن جا که بمنزلت کوری است در تاریکی شب. و اگر از دوگانه یکی بودی، این فایده حاصل بودی؛ و لکن هر دو جمع کرد تأکید و مبالغت را. و تلخیص معنی آن که: لَا يَسْتَوِي الْكَافِرُ وَالْمُؤْمِنُ؛ کافر با مؤمن ۲۰ راست نباشد.

کوفیان خواندند، مگر حفص: يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ، به «یا» برای آن که فعل مقدم است و تأنیث غیر حقیقی. و باقی قراء، به «تا» خواندند علی تأنیث اللفظ.

۱. آو، بم، آب، آن، آج، لب: جدال و حجاج. ۲. مل: چیزی از.

۳. مل: برای خود قادر نباشد بر هیچ خیر و شر و نفع و ضرر، نیز قادر نباشد.

۴. آو، بو، آب، آن، نباشند: آج، لب: نباشد. ۵. قم: به بینای.

اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ؛ یا این مشرکان با خدای انبازان بداشتند. آنکه بر سبیل
 انکار بر ایشان گفت: **خَلَقُوا كَخَلْقِهِ**، این بتان شما چیزی آفریدند چون آفریده های
 او از آسمان و زمین و کوه و دریا و جماد و حیوان و اصناف خلق از جواهر و اعراض
 مخصوص^۱ که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن که پس مشتبّه شد خلق ایشان
 به خلق او. آنکه گفت، بگو که: خدای آفریدگار همه چیز است و مجبّره را به این^۲
 تمتک نیست در اضافت فعل بسندگان با خلق خدای، که این مخصوص است به
 افعالی^۳ که خدای تعالی به آن مستحقّ عبادت است و به آن إله است از قرینه آیت.
 دیگر آن که فحوای آیت دلیل می کند بر خلاف این، و آن آن است که: آیت وارد
 است مورد ذمّ و توییح بت پرستان^۴، آنکه اگر خالق کُلِّ شَیْءٍ حمل کنند بر آن که
 خالق عبادت اصنام است، این عذری باشد ایشان را و ملامت کردن و عذرخواستن
 متناقض^۵ باشد. و در کلام خدای تعالی مناقضه روا نباشد، پس مراد آن افعال است
 که خدای تعالی متفرد^۶ است به آن، **كَالْجَوَاهِرِ وَالْأَعْرَاضِ الْمَخْصُوصَةِ**.
 قوله: **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**، حق تعالی در این^۷ دو مثل زد حق و باطل را، یکی
 آن که گفت: خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی به اندازه، یعنی آب باران.
فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا؛ برفت رودهایی به مقدار آن باران، یا به مقدار رودها^۸ در
 مسیل تنگ آب کم باشد به حسب انحدار آب و در مجرا و مسیل فراخ که سیل رود^۹
 آن جا دارد، آب بسیار بود، **فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَيْدًا رَابِيًا**، آنکه سیل آن رود برگرفته باشد
 کفی بر سر آمده. و قوله: **رَابِيًا، أَي عَالِيًا، مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: اِهْتَمَزَتْ وَرَبَّتْ ...** ای
ارْتَفَعَتْ وَزَادَتْ، وَمِثُّ الرِّبَا. دیگر آن که گفتند: **مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ.** حمزه
 و کسانی خواندند: «يُوقَدُونَ»، بالياء؛ و در شاذ حَمِيد و ابن حَبِيس و ابن وثّاب و

۱. قم: مخصوصه.
۲. آو، بم، آب، آن، آج، لب + آیت.
۳. قم: باثفاق.
۴. همه نسخه بدلها + را.
۵. قم: مناقض.
۶. همه نسخه بدلها، بجز لب: متفرد.
۷. همه نسخه بدلها + آیت.
۸. آو، بم، لب: رودهای.
۹. مل: رودی؛ دیگر نسخه بدلها: روی.
۱۰. سورة: حج (۲۲)، آیه ۵ و فصلت (۴۱) آیه ۳۹.
۱۱. همه نسخه بدلها: گفت.
۱۲. اساس و همه نسخه بدلها: تُوقَدُونَ، که با توجه به ضبط قرآن چایی تصحیح شد.

- اعمش، بر مغایبه، لقوله: **وَاقَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ**، و لقوله: **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ**. و باقی قراء، به «تا» خواندند علی الخطاب لقوله: **قُلْ أَفَأَتَّخِذُكُمْ**، و از آنچه بر آن آتش می‌کنی از زر و سیم، **ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ**؛ طلب حلی را. و نصب او بر مفعول له است، **أَوْ مَتَاعٍ**؛ یا برای متاعی از اوانی که از برنج و روذ^۱ و مس و ارزیز باشد، و التقدير: او **ابْتِغَاءَ مَتَاعٍ**. «زبد»، کفی باشد آن را، یعنی این چیزها را که بگدازند آن را خبثی بود و صافی، چنان که آب رود را کفی باشد و صافی [۵۰-ر]، و رفع او بر ابتداست و خبر او فی قوله: **وَمِمَّا يُوقِدُونَ**^۲، و چون خبر مبتدا ظرفی مقدم باشد تنکیر او را بود، چنان که فی الکیس ما^۳ و مثله؛ ضمیر راجع است با زبد آب، ای **مِثْلُ زَبَدِ الْمَاءِ**. **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ**؛ خدای تعالی حق و باطل را مثل چنین زند^۴، **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً**؛ اما کف برود و باطل شود و نیست شود. و ۱۰ **قِيلَ: سَرِيعاً مُتَّفِرِقاً**؛ پراکنده شود. ابو عمرو گفت: **مِنْ قَوْلِهِمْ: أَجْفَاتِ الْقِدْرُ وَجَفَاتُ إِذَا غَلَّتْ فَالْتَّتْ زَبَدَهَا**؛ چون دیگ بجوشد و کف بیندازد. و قتیبی گفت: **جُفَاءً**، آن کف بود که به کناره‌های رود باز ایستد، چون رود کم شود، آن نیست شود. و «جفا»، از این جا باشد که تو کسی را از دوستی و خیر خود دور کنی. ابن الانباری گفت: **جُفَاءً**، ای بالیاً **مُتَّفِرِقاً**، **مِنْ قَوْلِهِمْ: جَفَاتِ الرِّيحِ الْغَيْمُ إِذَا فَرَّقَتْهُ**، و این **فُعَالٌ**، ۱۵ به معنی مفعول است، و مثله: **القُماشِ وَالْحُطَامِ وَالذُّقَاقِ وَالغُثَاءِ**. **وَاقَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَنْفِكُ فِي الْأَرْضِ**، و آنچه مردمان را سود دارد در زمین بایستد، معنی آیت آن است که، خدای تعالی حق و باطل را دو مثل زد: یکی، به آبی که از باران بیاید و سیل شود و در سیل و مجرای خود کف برآرد. و نیز آن را مثل زد به چیزهای گداختنی که از معادن برون آید^۴ که از آن **حَلَى** و متاع سازند مردمان، چون: زر و ۲۰ سیم و روذ^۵ و مس و برنج و ارزیز که چون بگدازند آن جا نیز کفی باشد و صافی. آنچه کف آب و خبث آهن و مس و روذ^۶ باشد، مثل باطل است، با باطل ماند که برود

۱. آو، بم، آب، مل، لب: روذ، آن آج: رو.

۲. اساس و همة نسخه بدلها: **تُوقِدُونَ**، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۳. قم، مل، آج، لب: زد.

۴. آو، بم، آب، آن لب، مل: روذ.

۵. قم: آرند.

و پراکنده و ناچیز شود، و آنچه از آن آب صافی و زرو سیم صافی باشد و صافی از دیگر اجناس آن مثل حق است که نافع بود مردمان را همچنان که این چیزها نافع است. **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ**: چنین زند^۱ خدای تعالی مثلها برای مردمان تا در او تأمل کنند و فرق بشناسند میان حق و باطل. و کلام تمام شده است آن جا که گفت: **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ**. و بهری مقربان آیتی شمردند این را^۲.

آنکه ابتدا کرد، گفت: **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى**: آنان را که خدای را اجابت کنند به آنچه ایشان را با آن خوانده است از اسلام و راه حق و قبول شرع و عمل به ارکان او، ایشان را چه باشد: **الْحُسْنَى**، و آن تأنیث احسن بود؛ نیکوتر^۳، یعنی نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند، چنان که گفت: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ...**

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ: و آنانی که او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند، حال^۴ ایشان چه باشد، **لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**؛ اگر ایشان را بود آنچه در همه زمین است، یعنی آن که ملک و ملک زمین است. **وَمِثْلَهُ مَعَهُ**؛ و مانند آن با آن باشد، یعنی ملک زمین مضاعف^۵. و ضمیر راجع است با لفظ «ما». **لَا فَتَدُوا بِهِ**؛ ایشان خویشتر را به آن فدا کنند و خواهند تا باز خرند، و اگر در دست ایشان باشد، بدهند و فدیة کنند سود ندارد ایشان را. و این تهدیدی است که از این بلیغتر ممکن نباشد و یأسی و نومیدی مر کافران را از خلاص و نجات. آنکه گفت: **أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ**؛ ایشان آند^۶ که ایشان را سوء الحساب باشد. و حساب و شمار بد کنند و مناقشت کنند و مسامحه نکنند و هیچ فرو نگذارند و محابا نکنند. **جُبَّتْ** گفت: معنی آن است که حساب ایشان بر وجه توبیخ و تقریر کنند، **وَقَأُوهُمْ جَهَنَّمَ**؛ و جای ایشان دوزخ باشد، و آن بد بستری است و جایی^۷، که جای مییت و

۱. آج، لب: زد.

۲. آه، آب: این را آیتی شمردند.

۳. آو، بم، آب: نیکی تر.

۴. سورة یونس (۱۰) آیه ۲۶.

۵. آو، بم، آب، آه، آج: مثال.

۶. آب، آه، آه، آه، آه.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل: آنان اند.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بد بستری و جایی است که.

مقام ایشان باشد. و مأوی [۵۰-پ] جایی باشد که مرد با او شود، و مهّاد، فراش باشد.

آنکه هم بر طریق مثل گفت: **أَقَمَّنْ يَغْلَمُ**؛ آن کس که او داند که آنچه خدای تعالی فروفرستاد، و آنچه از قبیل او به فرمان او فرود آوردند، حق است و صدق است و درست و راست است، چنان باشد که او ناپیما بود، یعنی او کافر و جاهل و نادان. و عمی و کوری، کنایات است از این چیزها. و لفظ استفهام است و مراد جحد و تقریب، یعنی، این چونان^۱ نباشد. آنکه گفت: **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**؛ این اندیشه و تفکر و تذکر خداوندان عقل کنند.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ، محلّ الذّیّن، رفع است برای آن که صفت اولوالالباب است؛ و صفت این عاقلان^۲ آن است که به عهد خدای وفا کنند و بر او امر او کار کنند و از مناهی^۳ او اجتناب کنند و عهد و میثاق بنشکافند. و «میثاق»، مفعال باشد از وثیقت و استواری.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، و نیز صفت ایشان آن بود که پیوندند به آنچه خدای فرمود که پیوند کنند. بعضی مفسران گفتند: مراد ایمان است به جمله پیغامبران و جمله کتابها، چنان که گفت: **لَا تَفْرَقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ**...، و در عکس این گفت: **تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ**...، و بیشتر مفسران گفتند: مراد صلت رحمت است، که رحمت پیوندند و قطع نکنند.

أُبُوسَلَمَةَ روایت کرد که: ابوالدرداء، بیمار شد. صحابه به پرسیدن او رفتند^۴، حدیث صلت رحمت بر آمد^۵ و آن که رسول گفته است: **صَلَّةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ**؛ رحمت پیوستن در عمر بیفزاید.

عبدالرحمن عوف گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت، خدای تعالی گفته است: من خدای رحمانم، رَحِمٌ بِيَا فَرِيدٍ وَنَامَ أَنْزَامٌ خُودٍ بِشَكَافْتِمِ، هر که آن

۱. همه نسخه بدانها: چنان.

۲. آو، بی، آب: علقا؛ مل: عقلا.

۳. قم: نواهی.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

۵. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

۶. قم: ابومسلم.

۸. آو، بی، آب، آن، آج، لب: فراز آمد.

۷. مل: شدند.

- را ببینند، با او ببینندم و هر که آن را ببرد، او را ببرم.
- ابوایوب انصاری روایت کرد که، مردی رسول را - علیه السلام - گفت: مرا خبر ده ای رسول الله، به عملی که مرا به بهشت رساند. مردمان گفتند: مال ببخش. رسول - علیه السلام - گفت: خدای را پرست و با او شرک میاور و نماز به پای دار و زکات بده و رحم ببیند تا همچنان باشد که بر راحله ای باشی که به بهشت می رود. ۵
- کعب الاحبار گفت: به آن خدای که دریا بشکافت برای موسی که در توریت نوشته است که: ای فرزند آدم از خدای بترس و با پدر و مادر نیکویی کن و رحم ببیند تا عمرت دراز و کارهایت آسان کنم و بلا از تو بگردانم.
- مکحول روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: **أَعْجَلُ** ۱۰
- الْقَاعَةِ ثَوَاباً صِلَهُ الرَّحِمُ**؛ زودتر طاعت به ثواب، رحم پیوستن باشد و زودتر معصیت به عقاب، بقی باشد و سوگند به دروغ سرایها خالی و بیران^۲ کند.
- وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ**؛ از خدای خود بترسند و از حساب بدبترسند.
- وَالَّذِينَ صَبَرُوا**؛ و آنان که صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت. عبدالله عباس گفت: صبر کنند بر آنچه خدای فرمود. عطا گفت: بر مصایب. **اِثْتِغَاءً وَجِهَ رَبِّهِمْ**، ای طلب ثواب ربِّهِمْ؛ طلب ثواب خدای را. و نصب او بر مفعول له بود.^۳ ۱۵
- وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**؛ و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی دادیم. **سِرّاً وَعَلَانِيَةً**، نصب او بر تمییز است و شاید که در جای حال بود، ای **مُسِرِّينَ وَمُعْتَلِبِينَ**. و شاید که مصدری محذوف الفعل باشد، ای **وَأَسْرُوا سِرّاً وَأَعْلَنُوا عَلَانِيَةً**. **وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ**؛ و به حسنه سینه باز دارند، **وَالذُّرَّةُ**؛ الذُّفْعُ. ابن زید گفت، معنی آن است که: مکافات شر به شر نکنند و لکن دفع شر به خیر کنند. قُتَيْبِي گفت معنی آن است که: چون برایشان سفاقت کنند، ایشان حلم کاربندند [۵۱-ر]. قتاده گفت: جواب نکو باز دهند، نظیره قوله: **وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً**؛ حسن بصری گفت: آنان باشند که چون ایشان را ندهند، ایشان بدهند، و چون برایشان ظلم

۱. آو، بم، آب، آر، مل، آج: از او.

۲. قم، آج، لب: ویران.

۳. آو، بم، آب، آر، آج، لب + **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ**؛ و نماز به پای دارند.

۴. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

- کنند، عفو بکنند و چون از ایشان بپروند، ایشان بیبوندند. ابن کيسان گفت: آنان باشند که، إِذَا أَذُنُوبُوا تَابُوا وَإِذَا هَرَبُوا آتَابُوا؛ چون گناه کنند، توبه کنند و چون از درگاه بشوند باز آیند تا به توبه مسرت^۱ گناه از خویشتن بگردانند، و این روایت ضحاک است از عبدالله عباس که گفت: به عمل صالح عمل بد دفع کنند. و قوت این قول آن است که معاذ جبل گفت: یا رسول الله! مرا وصیتی کن. گفت: چون گناهی کنی، عقیب^۲ آن طاعتی کن تا آن را محو کند. اگر گناه به سیر باشد، طاعت به سیر کن، و اگر آشکارا باشد آشکارا کن. عبدالله مبارک گفت: این هشت خصلت است اشارت کننده به هشت در بهشت. ابوبکر و زاق گفت: این هشت پل است، هر که خواهد که به ثواب خدای رسد، این هشت پل باز گذارد. **أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ؛** اینان آنان اند که خدای تعالی غایت سرای ثواب به ایشان دهد که^۳ وعده داد صابران را. **جَنَّاتٌ عِدْنٍ،** رفع او بر یکی از دو وجه باشد؛ **إِمَّا بَدَلْ عُقْبَى الدَّارِ** بود و **إِمَّا** خبر مبتدایی بود محذوف، **والتقدير: أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ وَهِيَ جَنَّاتٌ عِدْنٍ؛** یا مبتدای بود محذوف الخبر ای لهم جنات عدن؛ ایشان را بهشتها^۴ مقام باشد، من قولهم: **عَدَنَ بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ بِهِ يَدْخُلُونَهَا،** که ایشان در آن جا شوند. قراءت عامه قراء **يَدْخُلُونَهَا،** به فتح «یا» و ضم «خا» علی الفعل المستقیم. و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: به ضم «یا» و فتح «خا»، علی الفعل المجهول، یعنی ایشان را در آن جا برند. **وَيَدْخُلُونَهَا،** در محل رفع است به صفت جنات^۵. گفت: ایشان به آن بهشتها شوند. **وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ؛** و آنان که نیکان بوده باشند از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان، **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ؛** و فریشتگان بر ایشان در می شوند از هر دری و می گویند ایشان را: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.** و این از جمله آن جایهاست که قول در و حذف کردند و آن محذوف در محل حال است، **والتقدير: يَقُولُونَ لَهُمْ أَيْ قَائِلِينَ لَهُمْ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.** و رفع او بر ابتداست، و **عَلَيْكُمْ** در جای خبر. و برای آن روا داشتند که مبتدا نکره گویند^۶، و اگر چه شرایط

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: مفرّت.

۲. آو، بم، آب، آج، آز، لب: عقب.

۳. مل: آنکه.

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل + عدن.

۵. قم: بود.

۶. آب، آز، خیرات.

جواز او هیچ نیست که مورد کلام مورد دعاست، والتقدير: اسَلِمْتُ عَلَيْكُمْ سَلَامًا. آنکه خواست تا کلام را از دعا ببرد و سلام را ثابت مستقر کند، رفع کرد بر ابتدا و گفت: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، هم بر آن تنکیر که در حال مصدریته بود رها کرد. **بِمَا صَبَرْتُمْ**، «ما»، مصدریته است، ای بصبرکم. مقاتل گفت: به مقدار هر روزی از روزهای دنیا، سه بار فریشتگان در پیش مؤمنان روند با تحفه‌ها و هدیه‌ها، می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ**.

در خبر است که انس مالک این آیت بخواند: **جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا**. الی قوله: **فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**، گفت: این جنات عَدْن، خیمه‌ای^۲ است از دُزِی مُجَوَّف، طولش در هوا شست^۳ میل است، در آن جا شکافی و پیوندی نباشد. در هر ذُؤَابَه^۴ از او اهلی باشد و آن را چهار هزار مصراع بود از زر، به^۵ هر دری هفتاد هزار فریشته باشند، با هر فریشته‌ای تحفه‌ای و هدیه‌ای باشد که با صاحبش^۶ آن نباشد، و ایشان همه در فرمان او باشند، میان ایشان و او حجاب باشد^۷.

ارطاة بن المُنذِر روایت کرد از یکی [از]^۸ جمله مشایخ جُند^۹، از [۵۱-پ] ابوالحجاج، که او گفت از ابوامامه شنیدم که او گفت: مؤمن در بهشت بر سریر بنشیند و در صف^{۱۰} خادمان از پیش بایستند و آن جا که کنار صف بود، دری بود گشاده، فریشته بیاید و دستوری خواهد، آن را که نزدیک در باشد از خدم، او را بگوید، او دیگری را بگوید، یک دیگر^{۱۱} را می‌گویند تا به مؤمن رسانند، او دستوری دهد باز یک دیگر^{۱۲} را می‌گویند تا به فریشته‌ای رسد. او در آید و سلام کند و باز گردد.

و عبدالله بن عمرو روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت صحابه را: شما

- | | |
|--|--|
| ۱. آو، بم، آب، آن، آج: صدبار. | ۲. آو، بم، آب، آن، آج، لب: چشمه. |
| ۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: شصت. | ۴. قم: زاویه. |
| ۵. آو، بم، آب: واز زبر: مل: بر. | ۶. همه نسخه بدلها + از. |
| ۷. آو، بم، آن، آج: نباشد: آب: نباشند. | ۸. از قم افزوده شد. |
| ۹. مل: چند: دیگر: نسخه بدلها، از یکی از مشایخ. | ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل: دو صف. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها: یک یک را. | ۱۲. قم: یک یک: بم، آب، مل، آن، آج، لب: یکدیگر. |
| ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: عبدالله عمر. | |

دانی که به بهشت که شود؟ گفتند: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْنَمُ؛ خدای و پیغامبر عالمتر. گفت: آن مهاجران^۱ که سید ثغور کنند به ایشان و دفع مکاره کنند، یکی از ایشان بمیزد و حاجت او در دل او باشد که قضای آن نتواند^۲ کردن. فریشتگان بیایند و از هر دری می درآیند^۳ و می گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِمَا غَفَبِي الدَّارِ.

۵ محمد بن ابراهیم روایت کند از رسول - علیه السلام - که^۴: هر سال یک بار با جماعت صحابه پیامدی به زیارت گور شهیدان، و گفتی: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِمَا غَفَبِي الدَّارِ.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ تَعْدِ مِيثَاقِهِ، آنکه گفت: آنان که عهد بخدای بشکافند^۵ پس از آن که استوار کرده باشند، و بپسند از آن که خدای فرمود که با

ایشان پیوندند و در زمین تباهی کنند. بیشتر مفسران بر آنند که: مراد به این آیت، ۱۰ خارجیان اند که بغی کنند و بر امام عدل بیرون آیند، و آن، آنان اند که رسول - علیه السلام - با امیرالمؤمنین علی گفت: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَهَابٌ تَلَاكِيْنٌ وَالْقَامِطِيْنَ وَالْمَارِقِيْنَ. و اگر حمل کنند بر عموم، اولیتر باشد. وَتَقْظَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوْصَلَ، هم بر عموم گرفتن اولیتر باشد. وَتُقْسِمُونَ فِي الْأَرْضِ، گفتند: مراد محاربان اند، ۱۵ فی قوله: إِنَّمَا جَزَاؤُا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...، آنکه گفت: ایشان آن باشند که نصیب ایشان لعنت بود و بدی سزا، یعنی دوزخ که سرای عقاب است.

قوله: اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ، حق تعالی در این آیت ذکر آن کرد که رازق بر حقیقت اوست، و قبض و بسط آن به فرمان اوست. گفت: خدای بگستراند روزی بر آن که خواهد، و تنگ کند بر آن که خواهد. وَالْقَدْرُ وَالْقَنْزُ؛ التَّضْيِيقُ، ۲۰ و بینه قوتی تعالی: وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ... و قوله: وَأَمَّا إِذَا مَا اتَّخَذْتُمْ مَتْرَفًا فَلْيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَنْزِعُ الرِّجْلَ عَنْ قَوْمِهِمْ وَيَعْلَمَ مَا هُمْ يَفْعَلُونَ.

۱. بنام آیه، آن آج، لبنا: حجاجان، مل: از مهاجران که

۲. همه نسخه بدلتها، بنجرم ۲: لو گفت.

۳. همه نسخه بدلتها، بنجرم ۲: لو گفت.

۴. همه نسخه بدلتها، بنجرم ۲: لو گفت.

۵. همه نسخه بدلتها، بنجرم ۲: لو گفت.

۶. سورة مائده (۵) آیه ۳۳.

۷. سورة طلاق (۶۵) آیه ۷.

رِزْقَهُ... ای؛ ضَبَّقَ! وَقَرِحُوا بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا؛ و ایشان به زندگانی دنیا شادمانه اند. مجاهد گفت: مراد مشرکان مکه اند. وَقَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا فِي الْأَحْرَةِ الْأَمْتَاعِ؛ و حیات دنیا در جنب آخرت نیست الا متاعی که به او تمتع کنند و بر برگیرند. ابن سابط گفت: یعنی به مقدار کفی از خرما که مرده به مزد شبان دهند^۳ یا قدری آرد. کلبی گفت: مانند متاعی خسیس است که آن را قدری و قیمتی و بقایی نبود، چون کاسه ای و سُکره ای و قدحی و آنچه به این مانند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا، أَنْكُحْ حَكَائِبَ آن کرد که کافران مکه گفتند: لَوْلَا أَنْزَلَ، ای هَلَّا أَنْزَلَ، چرا فرو نفرستند بر او آیتی و دلالتی و علامتی که دلیل صدق او کند در این دعوی که می‌کند؟

مفسران گفتند: مراد به آیت، عبدالله بن ابی امیه است واصحابش. و لَوْلَا، این جا کلمت تحضیض است. فُلْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ، بگو که خدای تعالی اضلال کند آن را که خواهد به تمکین و تخلیت یا به خذلان بر وجه عقوبت یا به حکم و تسمیه یا به معنی اهلاک، نحو قوله: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ...، یا به معنی وجدان، چنان که أَضَلَّ بَعِيرُهُ. و این وجه به استقصا برفته است و آنچه لایق است این جا خذلان است بر سبیل عقوبت و اِمَّا تَخَلَّيْت بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ. وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ [۵۲-ر]؛ و هدایت کند به خویشتن، یعنی به ثواب خود آنان را که ایشان^۴ انابت کنند و با خدای شوند و با درگاه او. و مراد به هدایت این جا لطف است.

الَّذِينَ آمَنُوا، محلّ او نصب است برای آن که بدل است از مَنْ، فی قوله: وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ، و از صفت ایشان آن است که ایمان دارند. وَ تَقْضَى قُلُوبُهُمْ؛ و دل‌های ایشان پیار آمد به ذکر خدای. آنکه گفت: أَلَا [بِذِكْرِ اللَّهِ]^۵ به ذکر خدای و نام خدای دل‌ها پیار آمد. عبدالله عباس گفت: مراد سوگند است که آن

۱. سورة فجر (۸۹) آیه ۱۶.

۲. آو، بم، آب، آه، آج، لب: یضیق.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: دهد.

۴. مل: هذا.

۵. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۲۸.

۶. اساس و همه نسخه بدلها: بفرود؟ یا نوبه. به چاپ شعری و معنی عبارت تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + را.

۸. اساس: ندارد، یا نوبه. به نسخه بدلها، افزوده شد.

کس را که هزار دینار بر کسی باشد یا بیشتر، او منکر شود و این مرد بر او گواه ندارد دلش به هیچ آرام نگیرد چون او گوید: 'الله، که نباید دادن آن' یک سوگند از او بستاند^۱ و دلش خوش شود از آن که واثق باشد به عوض آن بر خدای. و گفتند: چون کسی سخنی گوید و مردم از آن در شک باشند، چون گوید: واللّه که چنین است، او را باور دارند و دلشان ساکن شود. قولی دیگر آن است که: چنان که دلی دوستان به یاد کرد دوستان ساکن شود، دلی مؤمنان به خدای و نام خدای و ذکر خدای ساکن شود تا^۲ به ذکر او از همه رنجها متسلی شوند. مجاهد گفت: آیت خاص است در اصحاب رسول.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مبتدأ مست، طُوبَى لَهُمْ، خبر اوست. گفت:

- ۱۰ آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مُقَبَّحات، طُوبَى لَهُمْ، جمله ای است از مبتدا و خبر؛ در جای خبر مبتدای اول.

اهل علم خلاف کردند در معنی طُوبَى؛ والیی گفت از عبدالله عباس: فَرِحَ لَهُمْ وَ قُرَّةُ أَعْيُنٍ؛ خُورَمِي؛ باشد و روشنایی چشم. عِكْرِمَةُ گفت: نِعْمَ مَا لَهُمْ؛ نیک نعمتی باشد ایشان را؛ ضحاک گفت: عِبْقَةُ لَهُمْ؛ خُورَمِي؛ باشد ایشان را. قتاده گفت:

- ۱۵ حُسْنَى لَهُمْ؛ نکوتر باشد ایشان را. معمر گفت، معنی او آن است که: أَصَبَتْ خَيْرًا؛ به خیری رسیدی. ابراهیم گفت: خیر و کرامت باشد. شمیط گفت: دَوَامُ الْخَيْرِ. فَرَأَ

گفت: مِنَ الطَّيِّبِ، الا آن که برای ضَمَّة «ط»، «یا»، را «واو» کردند، يقول العرب: طُوبَى لَكَ و طُوبَى لَكَ. سعید جبیر گفت از عبدالله عباس: طُوبَى، نام

بهشت است به لغت حبشه. سعید مسجوح گفت: نام بهشت است به لغت هند. ربیع

- ۲۰ گفت: بستان باشد به لغت هند. ابوسعید خدری گفت، از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

عَلَى آلِهِ - که: مردی از او پرسید که: «طُوبَى» چه باشد یا رسول الله؟ گفت: نام دخیلی است در بهشت مدینه و چندان که در مدینه زاد است جامه های اهل بهشت از اکمام آن بیرون آید. معاویة بن قره روایت کرد از پدرش که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

۱. مل + ر.

۲. مل: از.

۳. مل: نستاند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: یا.

۵. قم: فرح؛ دیگر نسخه بدلها: خرمی.

۶. همه نسخه بدلها: خرمی.

علی آله - [گفت] ^۱: «طوبی» درختی است در بهشت که خدای جل جلاله - به دست قدرت خود^۲ غرس کرد و روح خود در او دمید. بار و میوه او حللی و حُلل اهل بهشت باشد، شاخهای او از ورای باره بهشت بینند. ابوهریره گفت: طوبی درختی است در بهشت، خدای تعالی گوید او را که شکافته شو برای بنده من از هر چه او خواهد. آن درخت بشکافد و از او ساخت مراکب و انواع جامه ها و حلج و حُلل و هر چه بنده تمنا کند از آن جا بیرون آید. مغیث بن سمی گفت: طوبی درختی است در بهشت که اگر سواری بر شتری^۳ حقه یا جذعه نشیند خواهد تا گرد او بگردد پیر شود و بمیرد با آن جای نرسد که از او رفته باشد، و در بهشت هیچ جایی و بقعه ای و خطه ای نباشد و الا شاخی از شاخهای آن درخت سر آن جا دارد، چون ایشان را میوه آن درخت آرزو کند، شاخ سرفرود آرد تا میوه بچینند^۴ و بر آن درخت مرغانی باشند چندان که شتران بُختی. چون مرد را آرزو کنند^۵ آن مرغان [۵۲-پ] برشته شوند^۶ و پخته تا مؤمن از او بخورد و لذت خود بر دارد، و آنکه زنده شوند و پیرند. عبید بن عمر^۷ گفت: درختی است اصل آن در سرای رسول است - صلی الله علیه و علی آله - و هیچ سرای و کوشکی و غرفه ای در بهشت نیست و الا شاخی از آن درخت سر آن^۸ جا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و بهار و میوه نیافرید و الا بر آن جا باشد و هیچ لون نیست و الا بر آن درخت باشد، مگر سیاهی. و از اصل آن درخت دو چشمه بیرون می آید: یکی کافور و یکی سلسبیل. مقاتل گفت: هر برگگی از او خلایقی^۹ را سایه کند فرشته ای بر او موکل است که خدای را تسبیح می کند به انواع لغات تسبیح^{۱۰}. عتبه بن عبدالسلام گفت، اعرابی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! در بهشت میوه باشد؟ گفت: آری، در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند برابر فردوس است. گفت: یا رسول الله! از درختان زمین هیچ با او^{۱۱} ماند؟ گفت: نه؛ و لکن به

۱. از قم، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدنها بجز مل و قم: اشتری.

۳. همه نسخه بدنها بجز مل و قم و عل: بازکنند.

۴. حل: شود.

۵. آب، آرزو، آن مرغ بریان شود.

۶. قم: عبدالله عمر؛ دیگر نسخه ها بجز مل، عبید بن عمر.

۷. هم + در.

۸. همه نسخه بدنها بجز قم و مل: خلقی.

۹. هم و مل: ندارد.

۱۰. همه نسخه بدنها، بجز مل: آن.

شام رسیده‌ای؟ گفت: نه. گفت: از درختان شام با درخت جوز ماند آن را یک ساق باشد، آنگه^۱ از آن جا شاخها منتشر و منشعب^۲ شده باشد. گفت: یا رسول الله! عظیم اصل آن چند باشد؟ گفت: چندان که اگر شتری جذعه از شتران قبیله تو خواهد تا گرد آن در گردد پاهایش و دستهایش شکسته شود از ضعف و پیری. و هب منبه^۳ گفت: در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند که سوار^۴ نیکرو اگر صد سال در سایه او می رود آن را نبرد. شکوفه او ریاط^۵ و چادرها باشد و برگهایش برود باشد و شاخهایش عنبر باشد و زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گیاهی او مشک باشد از اصل آن جوی می و شیر و انگبین بیرون می آید و آن نشستگاه^۶ اهل بهشت بود ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فریشتگانی با ایشان آیند با نجیبانی از نور به زمامهای زر، رویه‌اشان^۷ چون چراغ رخشان بود و پیر ایشان چون خز مرغزی^۸ بود به نرمی بر پشتهای ایشان رحلهایی باشد که الواح آن از یاقوت بود و دقهای آن از زر بود و جامه‌های آن از سندس و استبرق بود. اشتران^۹ فرو خوابانند و گویند: خدای تعالی ما را به زیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم. آنگه بر آن شتران نشینند و ایشان از مرغ پرکنده سر پیکر باشند و از بستر نرم خوارتر^{۱۰} در پهلوهای یکدیگر چنان می روند که سواران ایشان با یکدیگر سخن می گویند و راز می گویند و ۱۵ هیچ رکاب ایشان در یکدیگر نساید. و اگر درختی در راه ایشان افتد^{۱۱}، چون ایشان آن جا رسند از ره ایشان دور شود تا ایشان از یکدیگر جدا نشوند بیایند^{۱۲} به جوار رحمت رب العزه، چون به مقر عز خود برسند، گویند: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَحَقُّ لَكَ الْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ، حق تعالی گوید: أَنَا السَّلَامُ وَمِنِّي السَّلَامُ وَعَلَيْكُمْ رَحْمَتِي

۱. او، آب، آن، که.

۲. همه نسخه بدلهای، بجز قم: منشعب.

۳. بم: سواری.

۴. بم، او، آب، مل، آن، آج: ریاط.

۵. او، بم، آب، آن، آج، لب: نشست؛ مل: نشستگاه. ۶. مل: رویشان.

۷. آب، آن، پرمغزی؛ آج، لب: چون مرغزی. ۸. قم: شتران.

۹. قم: تن نرم خوارتر؛ او، نرمتر و خوارتر؛ بم: نرمتر خوارتر؛ آب، آن: نرم تو خوارتر؛ مل: نرم خوارتر؛ آج: نرمتر و رهوار؛ لب: نرم خوارتر و رهوار.

۱۰. قم: اوفند. ۱۱. قم، مل + تا.

۱۲. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل + السلام.

وَمَحَبَّتِي مَرْحَبًا؛^۱ بندگان من که در غیب از من بترسیدند و طاعت من داشتند، گویند: بارخدایا! ما تو را نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تو را تعظیم نکردیم حق تعظیم تو. بارخدایا! دستور باشی تا تو را سجده کنیم. حق تعالی گوید: این نه سرای رنج و تعب است، این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما برداشته‌ام هر چه خواهی بخواهی از من تا آرزوهاتان بدهم. ایشان آرزوها می‌کنند و حاجتها می‌خواهند و خدای تعالی می‌دهد تا آن کس که آرزوی او کمتر بود، گوید: بارخدایا! اهل دنیا در دنیاشان منافسه^۲ و محاسنه کردند. بارخدایا! هر چه ایشان در آن منافسه^۳ کردند، مرا مانند آن بده. حق تعالی گوید: آرزوی تو بس مختصر است و این که خواستی دون منزلت تو است، من آنچه خواستی بدهم تو را و تو را به پایه خود برسانم [۵۳-ر] که تو مستحق آنی برای آن که در عطای من تنکید^۴ و تغلیل^۵ نبود. آنگه حق تعالی گوید: عرض کنی بر بندگان من آنچه وهم و خاطر ایشان به آن نرسد^۶ و به دل ایشان نگذرد. برایشان عرض کنند. ایشان بدانند که آنچه در دل ایشان بود از امانی^۷ و آرزوهیچ نیست. در جمله^۸ آنچه برایشان عرضه کنند^۹ اسپانی باشند و شترانی، بر هر چهار از ایشان سریری نهاده از یاقوتی به یکی پاره بر هر سریری قبه ای از زر ریخته^{۱۰}، در هر قبه ای فرشی از فرشهای بهشت گسترده با ظهاره^{۱۱} و بطانه در هر قبه ای دو کنیزک از حورالعین بر هر کنیزکی دو جامه از جامه های بهشت که هیچ لون در بهشت نباشد که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد و الا از آن می‌دمد روشنایی روی ایشان از ورای قبه می‌تابد، و ایشان به لطافت چنان باشند که مغز استخوان^{۱۲} ایشان در استخوان^{۱۳} پیدا بود همانند مروارید سپید که بتابد از میان یاقوت سرخ، فضل او بر دیگران در حُسن چنان بود که آفتاب بر سنگ. آنگه مؤمن در

۱. قم، آرز + به. ۲. همه نسخه بدلها، بجز قم: مناقشه.

۳. آب، آرز تنکیر. ۴. آو، بم، آب، آن آج: تغلیل.

۵. آب: باز برآید. ۶. آب، آرز از جمله.

۷. قم، مل، آج، لب: عرض کنند؛ آب، آرز عرض کردند.

۸. همه نسخه بدلها: به یک. ۹. آو، بم، آج: بخته.

۱۰. قم: ظهار؛ آو، بم، آب، آرز ظهارت و بطانت؛ آج، لب: طهارت و لطافت.

۱۱. همه نسخه بدلها: استخوان.

نزد ایشان شود، ایشان بر خیزند و دست در گردن او کنند و او را گویند: والله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده است. آنگاه حق تعالی فرماید تا فریشتگان در پیش ایشان روند و ایشان را به منازل و درجات خود رسانند و با اِجْلال و اِکرام آن جا فرود آرند.

- ۵ کلبی روایت کرد از ابوصالح از عبدالله عباس که او گفت: «طوبی» نام درختی است در بهشت، اصل آن در سرای علی است و در سرای هر مؤمنی شاخی از آن باشد.

قوله: وَحُسْنُ قَابٍ، ای حُسن المَرَجِع؛ و نیز ایشان را باشد حُسن مرجع.

جابر روایت کرد از ابوجعفر الباقر - علیه السلام - که او گفت، رسول را^۱ پرسیدند

- ۱۰ عن قوله: طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ قَابٍ، گفت: «طوبی»، درختی است در بهشت اصل آن در سرای من است و شاخهای آن بر^۲ اهل بهشت. پس از آن یکی دیگر درآمد و هم این سؤال کرد که «طوبی» چیست؟ رسول - علیه السلام - گفت: درختی است در بهشت اصل آن در سرای علی و شاخهای آن بر^۳ اهل بهشت. گفتند: یا رسول الله! نه تو را پرسیدند هم این ساعت گفتی: درختی است اصل آن در سرای من است و اکنون می گوی اصل آن در سرای علی است؟ چگونه باشد؟ گفت: نه سرای من و سرای علی در بهشت یکی است و ما هر دو در یک سرای باشیم؟

قوله: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي آفَئَةٍ، حق تعالی در این آیت با رسول - علیه السلام -

خطاب کرد گفت: یا محمد! ما تو را بفرستادیم به پیغامبری، فِي آفَئَةٍ، در جماعتی که پیش ایشان جماعات و امتان دیگر گذشته بودند، یعنی تونه اول پیغامبری تا اینان تعجب نمایند از کارتو، و مثله قوله: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ.

- ۲۰ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ؛ تا بر ایشان خوانی آن کتاب که ما به تو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع، وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ؛ و ایشان به رحمن

۱. آج، لب: از رسول - صلی الله علیه وآله وسلم.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: من.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: در سرای.

۴. سورة احقاف (۴۶) آیه ۹.

۵. اساس: لِيَتْلُوا، که بانوجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

کافراند برای آن گفت که چون عرب را گفتندی رحمن، گفتندی ما الله شناسیم، رحمن نشناسیم. و از این جا گفت حکایت از ایشان: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا**، و از این جا بود که عام الحدیثیه چون رسول - علیه السلام - با مکیان صلح کرد و امیرالمؤمنین را فرمود تا صلح نامه بنویسد، او بنوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمن نشناسیم، بنگوتا آن نویسد که ما شناسیم: بِسْمِكَ اللَّهُمَّ. رسول - علیه السلام - گفت: همچنان بنویس. و گفتندی: ما رحمن صاحب یمامه را دانیم، یعنی مسیلمه کذاب را که او خود را «رحمن» لقب کرده بود.

آنکه حق تعالی [۵۳-پ] گفت: بگو اینان را که او خدای من است و جز او خدایی نیست. **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ**؛ بر او توکل کردم، **وَالْيَهُ مَتَابٍ**، ای مرجعی، و با اوست بازگشت من، و الاصل: متابی، **فَأَسْقِطْ إِلَيْهَا** واکتفی بالکثرة عنها لموافقة رؤوس الآی.

آیه ۳۱ قوله تعالی: **وَلَوْ أَنَّ قُرْعَانَ سُورَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِيَهُ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِسَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ**؛ و اگر قرآنی برفت آورده^۱ به آن کوهها را یا بیزند به آن زمین را یا سخن گویند به آن با مردگان، بل خدا راست کار همه نمی دانند آنان که ایمان آوردند که اگر خواهد خدای ره نماید مردمان همه را به زایل^۲ نباشند آنان که کافراند می رسد به ایشان به آنچه کردند مصیبتی یا فرودمی آید نزدیک از سرایشان تا آید نوید خدای، خدای خلاف نکند وعده را.

آیه ۳۲ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَقْبَلَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْنَاهُمْ فَكَفَرُوا** **كَانَ عِقَابٌ**؛ افسوس داشتند به رسولانی از پیش تو، فرو گذاشتیم^۳ آنان را که کافر

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۶.

۲. قم، آو، یم، آج، لب: به رفتن آورد.

۳. آو، یم، آج، لب: و آنان که.

۴. اساس: لمخوانده می شود، با توجه به قم تصحیح شد. ۵. آو: فرو گذاشتیم.

شدند، پس بگرفتیم ایشان را، چون بود عقوبت من؟

آیه ۳۳ أَقَمْنَ هُوقَاتِمَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُل سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَل زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ آن کس که او ایستاده باشد بر هر تنی به آنچه کند؛ و کردند خدای را انبازان، بگونه نام ببری ایشان را یا خبر می دهی او را به آنچه نداند در زمین، یا به پیدایی از گفتار، بل بیاراستند برای کافران دستان ایشان و باز داشتند ایشان را از ره و هر که را گمراه کند خدای نیست او را رهنمایی.

آیه ۳۴ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ آخِرٌ وَأَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ؛ ایشان را عذابی است در زندگانی دنیا و عذاب آخرت سخت تر است و نیست ایشان را از خدای نگاه داری.

آیه ۳۵ قَسَلُ الْجَنَّةِ التَّيِّبُ وَعَدَّ الْمُتَّقُونَ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكَلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ؛ مثل بهشت آن که نوید دادند پرهیزگاران را می رود از زیر آن جویها، میوه آن همیشه بود و سایه آن، آن عاقبت آنان است که پرهیزگاران باشند و عاقبت کافران دوزخ است.

آیه ۳۶ وَالَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَخْرَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَبِيتٌ؛ و آنان که ما دادیم به ایشان کتاب، شادمانه اند بر آنچه فرستادند به تو و از جماعت هستند که انکار می کنند بهری را، بگو که فرموده اند مرا که پرستم خدای را و انباز نگیرم با او، با او دعوت کنم و با اوست بازگشت من.

آیه ۳۷ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ؛ و همچونین^۵ بفرستادیم آن را حکمی تازی و اگر پیروی کنی هواهای ایشان را، پس آن که آمد به تو از دانش، نیست تو

۲. آج، لب: خدای.

۱. قم، آو، بم، آج، لب: رکنند.

۴. قم: نه انباز گیرند؛ آو، بم، آج، لب: شرک نیارم.

۳. آو، بم، آج، لب: میوه های.

۶. آو، بم، آج، لب: پیروی.

۵. قم، آو، بم، آج، لب: همچنین.

را از خدای هیچ یاری و نه نگاه‌داری.

آیه ۳۸ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ**

يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ؛ بفرستادیم پیغامبرانی از پیش تو و کردیم

ایشان را زنانی^۱ و فرزندان^۱ و نباشد هیچ پیغامبر را که بیارد آیتی مگر به فرمان

خدای. هر وقتی را نوشته‌ای هست.

آیه ۳۹ **يَمْخُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَثُبْتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**؛ بستر^۲ خدای آنچه خواهد و

درست کند و بنزدیک اوست اصل نوشته، یعنی لوح محفوظ.

آیه ۴۰ **وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا**

الْحِسَابُ؛ و اگر با تو نماییم بهری آنچه نوید می‌دهیم ایشان را یا جان برداریم تو را،

بر تو رسانیدن است و بر ما حساب کردن است.

آیه ۴۱ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ**

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ نمی‌بینند که ما می‌آییم^۳ به زمین، می‌کاهانیم آن را از

کنار[ر]هایش^۴ و خدای حکم کند بر گرداننده نیست حکم او را، و او زود شمار

است.

آیه ۴۲ **وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ**

وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارُ؛ دستان^۵ کردند آنان که پیش ایشان بودند خدای

راست دستان^۵ همه، داند آنچه کند هر تنی و بداند کافران که راست عاقبت سرای.

آیه ۴۳ **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ**

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ و می‌گویند آنان که کافر شدند، نیستی پیغامبر بگویند است

خدای گواه میان من و شما و آن کس که بنزدیک او علم کتاب است [۵۴-ر].

قوله: **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ** - الايه، حق تعالی در آين آيت عظيم شأن قرآن

بيان فرمود و آن که قرآن در غلّو منزلت و رفعت طبقت به جایی است که وراي آن

۲. قم: ببرد.

۱. آو، بم، آج، لب: جفتان.

۳. آو، بم، آج، لب: کناره‌هاش.

۳. آو، بم، آج، لب: بیایم.

۵. آو، بم، آج، لب: مکر.

چیزی نباشد، تا گفت: اگر قرآنی باشد که کوهها را به او به رفتن آرند یا زمین به او بپزند یا ^۱مردگان را به آن به سخن آرند این قرآن باشد، و جواب «لَو» از کلام محذوف است و التقدير: لَكَانَ هَذَا الْقُرْآنَ، و عرب جواب «لَو» و «لَوْلا» بسیار بیفکنند چون در کلام بر او دلیلی بود، و منه قولهم فی المثل: لَوْ ذَاتُ سِوَارٍ لَطَمْتَنِي، آی لَوْ لَطَمْتَنِي ذَاتُ سِوَارٍ لَهَانَ عَلَيَّ، و مِنْهُ قَوْلُ امْرِئِ الْقَيْسِ:

۵

فَلَوْ أَنَّهَا نَفْسٌ تَمُوتُ ۲ سَوِيَّةٌ وَلَكِنَّهَا نَفْسٌ تَسَاقُطُ ۳ أَنفُسًا

و جواب «لَو» از کلام بیفکنند برای آن که این آخربیت است از قصیده و تقدیر آن است که: لَهَانَ ۳ عَلَيَّ، و منه قول الآخر:

فَأَقْسِمُ لَوْ شِئْنَا أَنَا رَسُولُهُ سِوَاكَ وَلَكِنْ لَبِ تَجِدُ لَكَ مَذْفَعًا

۱۰ یعنی لَدَفَعْنَاهُ وَرَدَدْنَاهُ. و بعضی دیگر گفتند: تقدیر جواب «لَو» که محذوف است این است که: وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمُؤْتَى لَكَفَرُوا بِالرَّحْمَنِ اِيضًا، و این جواب برای آن بیفکنند ^۱ که ما قبل الآیه دلیل این حذف کرد، من قوله: وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ.

جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، ابوجهل هشام و عبدالله بن

۱۵ ابی امیه با جماعتی مشرکان قریش بیامدند و در پس خانه کعبه بنشستند و کس فرستادند و رسول را حاضر کردند و گفتند: اگر تو دعوی می کنی که این قرآن را بر خدای قدری و منزلی هست، به قرآن این کوههای مکه را از این زمین ما بزوان ^۱ که زمین ما تنگ است و این زمین بشکاف به او تا چشمه های ^۲ آب روان گردد تا ما بر آن کشت کنیم و غرس نشانیم که تو دعوی می کنی که من بر خدای گرامیترم که داوود که کوهها او را مسخر کردند تا با او می رفت و تسبیح می کرد علی زغمک ^۳، یا ۲۰ بادها را مسخر ما کن تا ما بر او نشینیم و به شام و دیگر سفرها رویم تا ما را مؤونت

۱. مل: تا.

۲. مل: بونه.

۳. آو، بم، آب، آن، آنج: لکان.

۴. مل: بیفکنند.

۵. مل: می کند.

۶. گذادر اساس و قم، دیگر نسخه بدلهای: بران؛ مل: دور کن.

۷. آب، آن، زغمک.

۸. مل + از او.

کیرا و رنج چهار پای^۱ نباشد و از شهرها طعام و آلت تجارت بیاریم^۲ که تومی گویی من بهتر از سلیمانم؛ و باد را مسخر سلیمان بکردند و با ما بیایی به گورستان تا قُصتی راجدت را^۳ یا بعضی مردگان را زنده کنی تا ما از او پرسیم تا این که تومی گویی حق است یا نه، که تودعوی می کنی که من از عیسی بهترم و بردست او مرده زنده شد. خدای تعالی این آیت بفرستاد بر این قصه. آنکه به جواب این گفت: **بَلْ لِلَّهِ الْأَفْرُجَمِجَاءُ**؛ این معانی به من نیست و به فرمان من نیست، بل^۴ فرمان همه خدای راست. **أَقْلَمُ يَا بُنَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا**، عبدالله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ابن زید و ابو عبید^۵ که: معنی آن است که: **أَقْلَمُ يَعْلَمُ**؛ نمی دانند مؤمنان؟ و گفتند: «یأس» به معنی علم در کلام عرب آمده است. کلبی گفت: لغت نخع است و قاسم^۶ گفت: لغت هوازن است، و منه قول الشاعر:

أَقُولُ لَهُمْ بِالشَّعْبِ إِذْ يَأْسُرُونِي^۷ [آلم] تَبَسُّوْا نِي ابْنُ فَارِسٍ زَهْدَم

معناه آلم تَعْلَمُوا، و قال آخر:

أَلَمْ يَبْسِ الْأَقْوَامُ آتِي أَنَابَتُهُ وَإِنْ كُنْتُ عَنْ أَرْضِ الْعَشْبَةِ نَابِيَا

و دلیل این تاویل قراءت عبدالله عباس است که خواند: **أَقْلَمُ يَتَبَيَّنُ**، و گفت: نویسنده چون این کلمت نوشت ناعس بود یک دندان ز یادت نوشت. فراء گفت: معنی «یأس» بر جای خود است و هو **إِنْ قَطَّاعُ الظَّمع**، یعنی طمع ایشان منقطع نشد از خلاف این از بهر علم به صحت این، و انشد [۵۴-پ] قول لبید:

حَتَّى إِذَا يَبْسُ الرَّمَاهُ فَأَرْسَلُوا غُضْفًا دَوَّاجِنَ فَأَيْلًا أَعْصَامُهَا

ای یئسوا مِنْ خِلَافِ ذَلِكَ عِلْمًا بِصِحَّةِ مَا ظَهَرَ لَهُمْ، و علم به چیزی ایجاب یأس و نومیدی کند از خلاف او، در این نیز تعسفی هست و قول اول در معنی ظاهرتر است و از روی لغت بر آن شواهد شعر هست، پس معنی آن بود که نمی دانند مؤمنان که

۱. مل: تا ما را از رنج سفرها و چهار پای.

۲. آب: بیارم؛ مل: سازیم.

۳. آویم، آب، آن آج، لب: که جد تو بود.

۴. مل: بلک.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: ابو عبیده.

۶. اساس، قم و مل: قسم؛ دیگر نسخه بدلها: قتیبه.

۷. اساس: یامرونی، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و منابع شعر تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

اگر من خواهم جمله مردمان را و کافران را هدایت دهم بر سبیل الجاد و اکراه و ایشان را بر آن^۱ دارم به خلق علم ضروری در ایشان.

آنکه گفت: کافران بی نصیب نیستند از عذاب عاجل، نیز **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ**

كَفَرُوا؛ به زایل نمی باشند کافران، یعنی پیوسته می رسد به ایشان آنچه کرده ایشان

است نه مبتدا نه به ظلم و ستم. **قَارِعَةٌ**، گفتند: داهیه، و قیل: مُصِيبَةٌ، وَ هِيَ الْخَصْلَةُ

القَارِعَةُ^۲، مِنَ الْقَرْعِ؛ چیزی که ایشان را بکوبد. و کوفت و شکست ایشان باشد، و

منه: الْمِقْرَعَةُ لِأَلَّةِ الْقَرْعِ، وَالْقَرْعَةُ فُعْلَةٌ، بِمَعْنَى مَفْعُولِهِ خَشِيبَةٌ يُقْرَعُ بِهَا، وَالْقِرَاعُ؛

الْمُقَارَعَةُ. أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ، مفسران گفتند: مراد به قَارِعَةٌ، نزول رسول بود

علیه السلام. در وقت غزا و سرایای او در وقت قتال به فنای ایشان یا این قارعه بر

ایشان آید یا بنزدیک سرایشان فرود آید. و گفتند: مراد انواع بلاست از جذب^۳ و قحط

که آن جا بودی، پس مادام ممتحن می بودند یک بار به قحط و یک بار به درویشی و

یک بار به حرب و یک بار به آسرو یک بار به قتل، **حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ**؛ تا وعده

خدا بیاید. قَتَادَةَ گفت: مراد فتح مکه است، و بعضی گفتند: **أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ**

دَارِهِمْ، ضمیر «قارعه» است. و بعضی گفتند: خطاب رسول است. علیه السلام. یا تو

بنزدیک ایشان فرود آیی و هم این سرایا و بلایا و قوارع بر ایشان متتابع می باشد تا

وعده خدای آمدن که فتح مکه است بر قول قَتَادَةَ. و گفتند: مراد نصرت و ظفر است که

خدای تعالی رسول را وعده داد. و حسن بصری گفت: مراد قیامت است، یعنی تا

روز قیامت. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ**؛ خدای خُلف وعده نکند. **وَالْمِيعَادُ؛ مِفْعَالٌ**

مِنَ الْوَعْدِ.

آنکه بر سبیل تسلیت رسول علیه السلام. این آیت فرستاد و گفت: دل خوش دار

که این معنی که ایشان می کنند نه با توتنها کرده اند؛ با رسولان^۴ که پیش تو بوده اند

هم استهزا کردند به ایشان و از ایشان فُسوس^۵ داشتند و سُخْرِيَّتْ کردند. من تعجیل

عقوبت نکردم و ایشان را امهال کردم و فرو گذاشتم^۶. **وَالْإِمْلَاءُ؛ الْإِمْهَالُ وَإِطَالَةُ**

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: این.

۲. آو، بم، آب، آن، آج، لب + فعله.

۳. مل: حرب.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رسولانی.

۵. آب، آن، وسوس؛ مل: افسوس.

۶. آو، بم: فرو گذاشتم.

الْمُدَّةِ، وَمِنْهُ قَوْلُ: **أَتَمَّا نُقَلِّي لَهُمْ** ^۱...، وَقَوْلُهُ: **وَأَقْلِي لَهُمْ** ^۲...، وَمِنْهُ: **الْمَمْلُوءَانِ اللَّيْلُ**
وَالنَّهَارُ؛ **أَنَّهُ** اِشَان رَا بِنِگَدَاشْتِيم ^۳ **كَه** إِنَّ اللّهَ يُنْهَلُ وَلَا يُنْهَمِلُ؛ **كَه** بِنْدِگَان رَا اِمِهَال
كِنْد، اِهْمَال نَكِنْد. **ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ**؛ **پَس** بِنِگَرْتَم ^۴ اِشَان رَا بَه عَقُوبِت. **أَنَّهُ** بَر سَبِيلِ
تَعَجَّبَ **گفت**: **فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ**؛ چِگونَه بُوَد عِقَابِ مَن؛ **وَعِقَابِ مَضْرُوسِي بُوَد**
مَسْتَحَقِّ مَقْرُونِ بَه اسْتِخْفَافِ ^۵ وَاِهَانَتِ، وَ «يَا»، **أَز** «عِقَابِي» بِنِگِنْد اِكْتِفَاءً بِالْكَسْرِ
عَنْهَا لِمُطَابَقَةِ رُؤُوسِ الْاِي تَا بَا سَرَايْتَهَا مُطَابِقِ بُوَد. ۵

أَقَمْنُ هُوَقَائِمُ، **أَنَّهُ** بَر سَبِيلِ تَهْدِيدِ وَوَعِيدِ **گفت**: **أَن** كَسِ **كَه** اَوْقَائِمِ بُوَد وَ
اسْتَادَه بُوَد بَر هِر نَفْسِي بَه **أَنَّهُ** كَرْدَه بَاشَد وَ كِنْد. وَجَوَابِ اَوْحَدَفِ كَرْدِ، لِدَلَالَةِ
الْكَلَامِ عَلَيْهِ، وَتَقْدِيرُهُ: **كَمَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ**، وَمِثْلُهُ: **أَقَمْنُ هُوَقَائِمُ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا**
وَ قَائِمًا يَخْذَرًا لِاخِرَةِ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ^۶...، **كَمَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ**، **گفت**: **أَن** كَسِ **كَه**
عَالِمِ بَاشَد بَه **أَنَّهُ** هِر نَفْسِي كِنْد وَ قَادِرِ بَاشَد بَر جَزَائِ اِشَان بَر وَفَقِ عَمَلِ وَ
كَسْبِشَانِ، رَاسِتِ بُوَد بَا **أَن** **كَه** نَه چِنين بَاشَد وَ اِين نَدَانْد وَ نَتَوَانْد اِز اِين مَعْبُودَانِ شَمَا؟
أَنَّهُ دَر **أَن** **گرفت** **كَه**: **اِين** مَشْرِكَانِ بَتَانِ رَا اِنْبَازِ خِدَائِ كَرْدَه اِنْد، **گفت**: **وَجَعَلُوا لِلّٰهِ**
شُرَكَاءَ، **أَنَّهُ** **گفت** **بَر** بِنِگُونَا نَامِهَائِ اِشَانِ بِنِگُونِنْد [۵۵-] رَا اِشَانِ بَه چِه چِيزِ اسْتِحْقَاقِ
اهْلِيَّتِ عِبَادَتِ دَارِنْد وَ سَزَاوَارِ پَرسْتَشِ اِنْد؟ **أَمْ تُتَّبِعُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ**؛ **يَا** شَمَا
آمَدَه اِي تَا خِدَائِ رَا خَبِرِ دَهِي بَه چِيزِي **كَه** اُو نَدَانْد دَر زَمِينِ اِز **أَن** **كَه** اُو رَا شَرِيكِي
اسْتِ **يَا** شَبِيهِي ^۷، وَخِدَائِ تَعَالِي خُودِ رَا شَرِيكِي نَمِي دَانْد دَر زَمِينِ. **أَمْ بِظَاهِرٍ**
مِنَ الْقَوْلِ؛ **يَا** خَبِرِ خَوَاهِي دَادِنِ بَه ظَاهِرِ قَوْلِ ^۸ **وَمَجْرَدِ دَعْوِي**، عَارِي اِز دَلِيلِ وَ حُجَّتِ؛
اِين قَوْلِ مَجَاهِدِ وَ قَتَادَه اسْتِ. اِبُو عَلِي **گفت**، مَعْنِي **بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ** **أَن** اسْتِ: **يَا**
خَبِرِ ^۹ خَوَاهِي دَادِنِ بَه **أَنَّهُ** خِدَائِ بَرِ پِغَامْبِرَانِ اَنْزَلَه كَرْدِ ^{۱۰} اِبُو الْقَاسِمِ حَبِيبِي **گفت**، ۱۰

۲. سورة اعراف (۷) آية ۱۸۳ و قلم (۶۸) آية ۴۵.

۴. آج، لب: بگرفتيم.

۶. سورة زمر (۳۹) آية ۹.

۸. همه نسخه بدلها + اي محمد.

۱۰. آج، لب: بظاهر من القول.

۱. سورة آل عمران (۳) آية ۱۷۸.

۳. آو، بم: بنگزاشتم.

۵. بم، آب، آژ: استحقاق.

۷. آو، آژ: آن كه.

۹. قم: شبيهي؛ ديگر نسخه بدلها بجز لب: شبيهي.

۱۱. بم: كه يا خبري.

۱۲. آژ: انزال كرده.

معنی آیت آن است^۱: اَتَّبِعُونَ اللَّهَ؛ خدای را خبر می دهی به باطنی و پوشیده ای^۲ که او نداند یا به ظاهری که او داند؟ اگر گویند: به باطنی که او نداند، محال گویند که او عالم الذّات است، و معلومات جمله، معلوم اوست به جمیع وجوه و حقایق، و اگر گویند: به ظاهری که خدای داند، بگو ایشان را که: نامهای ایشان بگویی و صفتشان پیدا کنی تا بدانی که اهلیت الهیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند. آنکه گفت: بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ، بیاراسته اند برای کافران مکرشان و کیدشان، یعنی نفس ایشان و هوای ایشان و شیاطین ایشان از جنّ و انس می آریند برای ایشان، و این فعل مجهول^۳ حوالت کردن به شیطان و ذمّات و پیشوایان کفر؛ اولیتر است که به خدای تعالی، چه او به خلاف این کرده است و گفته فی قوله: وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزَيْنَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ^۴.

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ، کوفیان خواندند: وَصُدُّوا، بر فعل مجهول مُطَابِقَةً لِمَا قَبْلَهُ من قوله: بَلْ زُيِّنَ، و باقی قراء خواندند: وَصُدُّوا به فتیح «صاد» علی الفعل المُشْتَوِي.

ابوعلی گفت: «صَدَّ» هم لازم است و هم متعدی، چون رَجَعَ؛ جز که به مصدر پیدا شود، «صدود» مصدر لازم بود و «صَدَّ» مصدر متعدی، كالرُّجُوعِ وَالرَّجْعِ، و «صُدُّوا» اعراض باشد و «صَدَّ» منع، يقال: صَدَدْتُهُ فَصَدَّ كَمَا يُقَالُ: رَجَعْتُهُ فَرَجَعَ. [بر قراءت آن]^۵ که صَدُّوا خوانند، معنی آن بُود که: ایشان از ره خدای بگردیدند و بر قراءت کوفیان معنی آن باشد که ایشان را از ره خدای برگردانیدند. وَقَدْ يُضِلُّ اللَّهُ قَمًا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ و هر که خدای او را گمراه کند، او را هادی و رهنمای نباشد. و اضلال این جا خذلان و تخلیت بود اَوْ بِمَعْنَى الْحُكْمِ عَلَيْهِمْ بِالضَّلَالِ عَلَى وَجْهِ الدَّمِ وَالتَّوْبِيخِ، یا به معنی اضلال از ره بهشت و ثواب^۶؛ کس را بر هدایت او راهی نبود.

۱. همه نسخه بدلها + که.

۲. آو، بم، آج، لب: پوشیدگی؛ آو، آب: پوشیدنی.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: کافران.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم، افزوده شد.

۵. سوره حجرات (۴۹) آیه ۷.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

آنکه گفت: **لَهُمْ عَذَابٌ**، ایشان را یعنی این کافران را که ذکر ایشان رفت؛ ایشان را عذابی بود در زندگانی دنیا از قتل و آسرو نهب و غارت و استرقاق، و **لِعَذَابِ الْآخِرَةِ**؛ و عذاب دوزخ در سرای آخرت، **أَشَقُّ**؛ سخت تر باشد. و **مَشَقَّتْ**، رنجی بود که نزدیک بود که دل را بشکافد، و **السَّقُّ**؛ الصدغ، و **السَّقُّ**؛ التصف، و **السَّقُّ**؛ المشقة ایضاً. **وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ**؛ و ایشان را از خدای حامی^۱ و مانعی نبود. «**مِنْ**» اول استدعای^۲ غایت است، و دوم زیادت است برای تأکید نفی.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، خلاف کردند در رافع^۳ مثل، بعضی گفتند: مرفوع است بر ابتدا و خیر او محذوف است، و تقدیر آن است که: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ**، مثل جنة تجری من تحنها الأنهار، گفت: مثل آن بهشت که متقیان و پرهیزگاران را وعده کردند، مثل بستانی است پر درخت که در زیر آن جویها می رود. و بعضی دیگر گفتند: «مثل» به معنی صفت است، ای صفة الجنة التي وعده المتقون صفة جنة تجری، و تقدیر همان که در اول گفتیم، و نظیر مثل یعنی صفة، قوله: **وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى**^۴، ای، الصفة العليا، و قوله: **ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ**^۵، فراء گفت: مثل صلت^۶ است و زیادت، و تقدیر آن است که: **الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ** [۵۵-ب] تجری خبر اوست. گفت: آن بهشت که متقیان را وعده کردند در زیر آن جویها می رود. و عرب مثل و مثل بسیار صله کنند، نحو قوله: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**^۷، ای لیس کهُوَ.

مقاتل گفت: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِي الْخُلُودِ وَالْيَوْمِ وَالْبَقَاءِ**، کمثل النار التي وعده الكافرون. گفت: صفت این بهشت که متقیان را وعده دادند در دوام و خلود و بقاء، چون مثل و صفت دوزخ است که کافران را وعده دادند، و این وجهی^۸

۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: ساجد.

۲. همه نسخه بدلهای: ابتدای.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم: رفع.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: صفت.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز قم: کله.

۶. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: وجه.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: وجه.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: وجه.

بعید است برای آن که این حذفی است که در کلام بر او دلیل نیست. **أَكْلُهَا دَائِمٌ**؛ میوه او همیشه باشد، و «أَكْلٌ» و «أُكِّلَ» دو لغت است؛ كَالْخُلُقِ وَالْخُلُقِ، وَالْجُبْنِ وَالْجُبْنِ، و به معنی مفعول است. و در معنی او دو قول گفتند؛ یکی آن که: میوه او به اوقات منقطع نشود، چنان که میوه دنیا که جز به وقت خود نباشد، چون آن وقت برود منقطع^۱ شود، و قولی دیگر آن است که: منقطع نشود به فنا و انقطاع اهلش. **وَوَظَلُّهَا**؛ و سایه اش نیز دایم بود، چنان نباشد که سایه دنیا، که به زوال و انتقال آفتاب زایل و منقطع شود. **يَلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا**، آن که وصف^۲ برفت عاقبت متقیان و پرهیزگاران باشد و عاقبت کافران دوزخ بود.

قوله: **وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ**؛ آنان که ما ایشان را کتاب دادیم، یعنی قرآن، شادمانه می باشند به آنچه بر تو فرو می آید از قرآن و وحی و شرایع، **وَمِنَ الْأَخْزَابِ**؛ و از آن جماعت که بر رسول - علیه السلام - متحزب^۳ شدند از جهودان و ترسایان کس هست که انکار می کند بهری را، این قول مجاهد و قتاده است، و دیگر علما گفتند: مراد به اهل کتاب فی قوله: **آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ**، عبدالله سلام است و اصحاب او، و سبب نزول آیت آن بود که حق تعالی در بدایت کار در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود. چون عبدالله سلام ایمان آورد و جماعتی اصحاب او، گفتند: یا رسول الله! در تورات ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است، خدای تعالی این آیت فرستاد: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**؛ ...، قریش گفتند: محمد تا به امروز ما را با یک خدای می خواند، امروز ما را با دو خدای می خواند؛ الله و رحمن، ما رحمن شناسیم مگر رحمن یمامه را که **مُسَيَّلَمَةٌ** کذاب است، خدای تعالی آیت فرستاد: **وَهُمْ يَدْعُوا الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ**؛ و **وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ**؛ ...، و مؤمنان اهل کتاب به نزول این آیات که در او ذکر رحمن است شادمانه شدند. **وَمِنَ الْأَخْزَابِ**، یعنی قریش. **مَنْ يُنْكِرْ بَعْضَهُ**؛ هستند که انکار می کنند بعضی را از آن، یعنی ذکر رحمن. **قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ**؛ توجواب

۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: چون از وقت منقطع. ۲. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: وصفش.

۳. مل: متعرف. ۴. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

۵. سورة انبیا (۲۱) آیه ۳۶. ۶. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۰.

ده ای محتمد و بگسو که: مرا فرموده اند که خدای را پرستم و با او شرک^۱ نگویم و انباز نگیرم، إِلَيْهِ أَدْعُوا؛ من خلقان را با او دعوت می‌کنم، وَإِلَيْهِ مَرْجِعُ؛ و مرجع و بازگشت من با اوست.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ؛ و همچونین^۲ انزله کردیم و فرو فرستادیم. وجه تشبیه آن است که چنان که اهل کتاب را کتاب دادیم، همچونین^۳ قرآن بر تو انزال کردیم و آن حکمی است عربی، یعنی دینی عربی. و برای آن دین را عربی گفت که، بر رسولی عربی انزله کرد، احزاب به این حکم و دین و شرع کافر شدند. و «ها» راجع است با قرآن و نصب «حُكْمًا» بر حال است، و حکم، حکمت باشد فی قوله. عَلَيْهِ السَّلَام: وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحُكْمًا، و حکم نیز قضا باشد میان دو مخاصم^۴، وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ؛ و اگر تو متابعت هوا و مراد ایشان کنی، یعنی احزاب، تَقْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ؛ پس از آن که علم به تو آمد و حجت و بینت.

در متابعتِ اهوای خلاف کردند که در چه معنی بود؛ بعضی گفتند: فی شَأْنِ الْقَيْلَةِ، و بعضی گفتند: فی بَابِ الْجِلَّةِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاوِيٍّ، تو را از خدای یاری و مانعی و حامیی نباشد که حمایت کند و با پناه گیرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ. الآية، سبب نزول آیت آن بود که: [۵۶-ر] عبدالله ابی اُمَیَّه و جماعتی مشرکان گفتند: این چه پیغامبر باشد که او را زن بُود و فرزند^۵ بُود؟ و هم بر این جمله که ما را حاجت و شهوت بُود او را بُود؟ چرا فریشته ای نبود یا او به طبع فریشتگان نیست؟ حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: ما پیش^۶ تو پیغامبران فرستادیم و ایشان را زنان دادیم و فرزندان همه همچون تو آدمی بودند و شهوانی، و ایشان را زنان بودند و فرزندان. وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، این جواب آن کافران مقرر^۷ است که اقتراح آیات و بیانات و معجزات کردند، من قوله: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا^۷. الایات، گفت:

۱. ق، م، آو، مل، آ، آج، لب: شریک.

۲. همه نسخه بدلها: منخاصم.

۳. همه نسخه بدلها: منخاصم.

۴. مل، آ، آج، لب + از.

۵. آو، بم، آب، آ، آج: مفرج.

۶. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۰.

بگو که هیچ پیغامبر را نباشد که آیتی و معجزه‌ای آرند^۱ الا به فرمان خدای. آنگه گفت: **لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ**؛ هر اجلی و وقتی را نوشته‌ای هست، یعنی هر اجلی و وقتی از آجالِ اعمارِ بنی آدم و جز آن بر لوح محفوظ نوشته است، و ضحاک گفت: این مقلوب است و تقدیر چنان است که، **لِكُلِّ كِتَابٍ أَجَلٌ**؛ هر نوشته‌ای را وقتی هست که چون به آن وقت رسد آنچه نوشته باشند در وجود آید. آنگه بیان کرد که همه نوشته بر یک حد بنماند، بهری آن بُود که بماند و بهری آن بود که محو کنند و بسترند و به جای آن چیزی دیگر اثبات کنند و بنویسند.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ گفت: بسترده خدای آنچه خواهد و بنویسد آنچه خواهد از آجال و ارزاق. ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: **يُثَبِّتُ**، به تخفیف من الاثبات، و باقی قراء به تشدید من الثبیت و معنی تکثیر فعل بود، **وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**؛ و بنزدیک اوست «أم الكتاب» و «أصل الكتاب» که لوح محفوظ است.

مفسران خلاف کردند در معنی آیت؛ عبدالله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی همه چیز محو کند و اثبات از آنچه او خواهد چنان که خواهد؛ مگر شقاوت و معادت و مرگ.

عکرمه گفت از عبدالله عمر که: بر آسمان دونوشته است؛ یکی لوح محفوظ و چیزی دیگر که بر او نویسند. آنچه بر لوح محفوظ نویسند آن را تغییر و تبدیل نبود و آنچه بر نوشته دیگر نویسند آن را تغییر و تبدیل کنند به محو و اثبات. ابوصالح و ضحاک گفتند: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ** معنی آن است که خدای تعالی بسترده از دیوان حَفَظَةُ اعمال ما آنچه بر آن ثواب و عقابی نبود از مباحات. کلبی گفت: این محودر^۲ دو چیز باشد^۳؛ در ارزاق و آجال، بسترده آن نوشته را و زیادت کند. همام گفت، او را گفتیم: این که گفت تو را؟ گفت: ابوصالح عن جابر بن عبد الله عن النبي - صلى الله عليه و علی آله. پس از آن کلبی را دیدم از این آیت سؤال کردم او را، گفت: معنی آن است که، کرام الکاتبین در نامه اعمال ما همه چیز بنویسند^۴ از اقوال و افعال. چون روز پنج شنبه باشد هر چه در او ثواب و عقاب نبود از مباحات بیفکنند و محو کنند و

۱. قم: آرد.

۲. آب، آرزو او.

۳. قم: بود.

۴. آب، آرزو بنویسد.

آنچه در او ثواب و عقاب بود رها کنند. کلبی روایت کرد از باذان^۱ از جابر عبدالله انصاری که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی محو کند آنچه خواهد و اثبات کند آنچه خواهد بی استثنا. و در خبر می آید که رسول - علیه السلام - گرد خانه طواف می کرد و می گریست و می گفت: بار خدایا! اگر من از اهل سعادتم مرا بر آن ثابت دار و اگر از اهل شقاوتم و تو چنین نوشته ای، بفرمای تا بسترند و از اهل سعادتم بنویسند^۲، فَإِنَّكَ تَمْحُوهُمَا [مَا تَشَاءُ] وَتَثْبِتُهُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ. و غرض از این گفتن او را - علیه السلام - آن بود تا ما بیاموزیم و در دعا بگوییم؛ و الا او از اهل شقاوت نبود و ممکن بود که او را تعبد^۳ کرده باشند به گفتن این، تا در این گفتن [۵۶-پ] او را ثواب بود چنان که ما را فرمود گفتن که بگوییم: رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ^۴، و حکم کردن خدای به حق موقوف نباشد بر دعا و گفتار ما جز که ما را در این گفتن^۵ یا لطف باشد یا ثواب.

و از ائمه - علیهم السلام - و صحابه و تابعین بسیار روایت کرده اند در دعوات که ایشان گفته اند: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ شَقِيئًا أَوْ مَحْرُومًا أَوْ مُفْتَرًّا رِزْقِي فَافْحُ مِنْ أُمِّ الْكِتَابِ شَقَايَ وَحِرْمَانِي وَافْتِنَارِ رِزْقِي وَاكْتِنَابِي عِنْدَكَ سَعِيدًا مَرزُوقًا مُوَفَّقًا لِلْخَيْرِ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

و در خبر است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفت و معروف است از کلام او که: لَوْلَا آيَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، گفت: اگر نه آیتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی به هر چه خواهد بودن تا به روز قیامت. گفتند: یا امیرالمؤمنین! و آن آیت کدام است؟ گفت قوله تعالی: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. و از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کردند در تفسیر این آیت که گفت: احوال قرون خواست قرناً بعد قرناً^۶، در هر عصری قرنی باشند^۷ چون مدت ایشان به سر آید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند. سعید

۱. همه نسخه بدلهاء، بجز قم: ندارد.

۲. آج، لب: بنویس.

۳. آب: منعبد.

۴. سورة انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲.

۵. همه نسخه بدلهاء، بجز قم و مل: گفتار.

۶. آب، آرز: که.

۷. همه نسخه بدلهاء: باشد.

- جُبیر و قتاده گفتند: مراد شرایع است و نسخ^۱ آن که خدای تعالی آنچه خواهد محو کند به نسخ و آنچه خواهد به بدل آن اثبات کند تا به محو^۲ منسوخ باشد و مثبت^۳ ناسخ، یا آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد بر حکم خود رها کند.
- حسن بصری گفت: آجال بندگان است لقوله: لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابٌ، همه را آجال نوشته باشد، آنگه آنچه خواهد از آن محو کند به نقصان یا اثبات کند به زیادت.
- مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که، خدای تعالی این آیت فرستاد: وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ^۴، قریش گفتند: ای محمد! تو مالک نه ای از کارها^۵ بر هیچ چیز و از کارها پرداخته اند، خدای تعالی تکذیب ایشان را این آیت فرستاد و گفت: لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابٌ، اگر چه آجال نوشته است، تصرف آن به خدای است و تغییر و تبدیل آن به اوست تا آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد اثبات کند که لوح محفوظ بنزدیک اوست و به فرمان و حکم اوست، تصرف او را باشد در آن. به هر ماه رمضان قسمتِ ارزاق و تقدیر آجال بفرماید و فریشتگان را اعلام کند.
- محمد بن کعب القرظی گفت: چون کودکی از مادر بزاید، اجل و رزق او بنویسند؛ چون بمیرد، اجل و رزق او بسترند. سعید جبیر گفت: مراد آن است که محوسنات کند^۶ و به بدل آن حسنات نویسند^۷ چنان که گفت: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۸، حسن بصری گفت: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ، محو کند یعنی پدران را ببرد و فرزندان را بیارد. سُدى گفت: محو کند، یعنی قمر را و اثبات کند آفتاب را، و ذلك قوله تعالى: وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلَ اللَّيْلَ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ قُبُورَةً^۹، ربیع گفت: مراد ارواح است که در حال نوم خدای قبض کند آن را، آنگه آن را که خواهد که بمیراند عمر او محو کند و آن را که خواهد که بدارد، رد کند با او، و ذلك قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي

۱. قم: نسخ.

۲. آج: مايمحو؛ آن: تايمحو.

۳. قم: به اثبات؛ بم، آب، آن: آج + به.

۴. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۸ و مؤمن (۴۰) آیه ۷۸.

۵. قم: کارها.

۶. قم: چه از کارها.

۷. مل: کنند.

۸. مل: بنویسند.

۹. سورة فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

۱۰. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۲.

فَنَاهِيهَا^۱ - الآيه. ابوالدردا روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی را نوشته ای باشد، در آخر شب از شب سه ساعت مانده پیش خواهد و در او نظر کند؛ و آن نوشته ای باشد که جز او کس را بر آن اطلاع نبود، از آن جا آنچه [خواهد]^۲ محو کند و آنچه خواهد اثبات کند. ابن جریج گفت از عطا از عبدالله عباس که گفت: خدای تعالی لوحی آفریده است که آن را لوح محفوظ گویند، از دُری سپید طول آن پانصد ساله راه است آن را دو دقه هست^۳ از یاقوت هر روز سیصد و شصت بار به آن لوح نظر کند آنچه خواهد بسترد و آنچه خواهد رها کند [۵۷-ر]. قیس بن عبّاد گفت: روز دهم رجب باشد آن روز که خدای تعالی محو و اثبات کند. وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، يَعْنِي اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ. وَأُمُّ كُلِّ شَيْءٍ؛ أَصْلُهُ، وَمَنَّهُ: أُمُّ الْوَالِدِ، وَأُمُّ الْكِتَابِ، وَأُمُّ الْقُرَى لِمَكَّةَ، وَأُمُّ الْمَثْوَى لِلْمُضَيَّفِ. وحق تعالی این محو و اثبات بحسب^۴ مصلحت فرماید و آنچه تعلق به مصلحت دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد، كَمْضَلَحَةٍ الْمَرِيضِ وَالتَّاجِرِ وَغَيْرِهِمَا. حق تعالی اجلی بنویسد بنده ای را، آنگه مصلحت در آن داند که اگر او را دعایی کند یا صدقه ای دهد یا طاعتی کند مدتی در عُمر او فزاید^۵ آن نوشته بفرماید ستردن و به جای آن دیگری بنوشتن چنان که در خبر آورده اند که: یک روز عیسی مریم - علیهما السلام -^۶ نشسته بود و جبریل بنزدیک او نشسته بود. و حواریان پیش او بودند، مردی می آمد پشته ای هیزم در پشت گرفته و نانی چند درهم پخته^۷ و می خورد و نشاط می کرد. جبریل - علیه السلام - گفت: عجب از این مرد که نشاط می کند و او را یک ساعت عمر بیشتر مانده نیست^۸. عیسی - علیه السلام - به تعجب حواریان را بگفت^۹. روز دیگر آن مرد را دیدند رَمَن بر دوش افکنده به هیزم آوردن می رفت، گفتند: یا روح الله! نگفتی که این مرد را یک

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

۲. باتوجه به قم و اتفاق نسخه بدلهای آورده شد.

۳. قم: باشد.

۴. مل: به حکم.

۵. بم: افزایند؛ آب: بیفزاید؛ مل: افزاید.

۶. همه نسخه بدلهای عیسی - علیه السلام -

۷. آو، بم، آب، آو، آج، لب: پیچیده.

۸. قم، آو، بم: عمر بیش نمانده است؛ آب: از عمر بیش نمانده است؛ مل: بیش از عمر نمانده؛ آج، لب: عمر

بیش نمانده.

۹. مل: عیسی - علیه السلام - این با حواریان بگفت بمتعجب.

ساعت عمر مانده است؟^۱ گفت: مرا جبریل گفت. گفتند: از خدای درخواه تا معلوم کند که سبب چه بود. عیسی - علیه السلام - دعا کرد، جبریل آمد و گفت: من که پیامدم در لوح نگاه کردم عمر او یک ساعت مانده بود، چون از پیش ما بگذشت، از آن نان که می خورد نواله ای در دست او مانده بود، سالی بر او سؤال کرد، او آن نواله نان به او داد: خدای تعالی بفرمود تا انقضای اجل او از لوح محو کردند و پنجاه سال در عمر او بیفزود. و سبب مرگ^۲ از آن خواست بودن که در آن پشته هیزم ماری سیاه قتال بود^۳ و هنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند، خدای به آن صدقه از او دفع کرد. عیسی - علیه السلام - آن مرد را باز خواند و گفت: آن پشته هیزم دینه^۴ را چه کردی؟ گفت: همچنان^۵ نهاده است. گفت: همچنان پشته^۶ پیش من آر او برفت و پیش عیسی آورد. بفرمود تا بگشادند، ماری سیاه عظیم از میان آن^۷ بیرون آمد. ۱۰ حواریان از آن بعجب^۸ ماندند و مرد را قصه بگفتند و او شادمانه گشت و در صدقه بیفزود. و اخبار مانند این بسیار است. و محو، اذهاب اثر باشد، و اثبات، اخبار باشد به وجود چیزی، و نقیض او نفی^۹ بود و مراد این جایگاه نوشتن است، و مفعول محو بگفت و مفعول اثبات حذف کرد، اِكْتَفَاءً بِالْأَوَّلِ، وَالتَّقْدِيرُ: وَثَبِتُ مَا يَشَاءُ، و مثله قول: وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ^{۱۰}،...، وَالتَّقْدِيرُ: فُرُوجَهُمْ، وَالذَّاكِرِينَ ۱۵ اللَّهُ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ^{۱۱}،...، وَالتَّقْدِيرُ: وَالذَّاكِرَاتِ اللَّهُ كَثِيراً، وَقَالَ الْكُمَيْتُ:

بَأَيِّ كِتَابٍ أَوْبَاءُ مَنَّةٍ تَرَى حُبَّهُمْ عَاراً عَلِيٍّ وَتَحْتَسِبُ

قوله: وَإِقَاءُ^{۱۲} أَثْرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ، حق تعالی در این آیت گفت: اگر

ما با تو نمایم بعضی^{۱۲} آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب و ظفر توبه ایشان و تورا

تبیقیت^{۱۳} کنیم تا آن پدید آید یا بمیرانیم تورا بحسب اقتضای مصلحت و موعود^{۱۴} ما ۲۰

۱. آو، بم، آب، آن آج، لب: بیش نمانده.

۲. همه نسخه بدلها بجز مل + او.

۳. مل + او را خواست کشتن.

۴. مل: دیکینه.

۵. مل: همان چنان.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بسته.

۷. قم: از میانه.

۸. آو، بم، مل، آج، لب: بتعجب، آب، آن: متعجب.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + او.

۱۰. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

۱۱. ماس و همه نسخه بدلها: إن ماء، یا توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۱۲. قم + از. ۱۳. قم: پدید.

۱۴. آو، بم، آب، آن آج، لب: موعود؛ مل: به وعده.

هنوز نیامده باشد تو را با آن سبیلی نیست که آن از آن جمله^۱ نیست که لابد باید تا تو بینی، آنما بر تو بلاغ و رسانیدن است پیغام ما را، و بر ما شمار کردن ایشان است. و آیت وارد است مورد تهدید و وعید کافران، عاجلاً و آجلاً.

قوله: **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ - الْآيَةَ،** حق تعالی گفت: نمی بینند این کافران، یعنی نمی دانند، **أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ؛** که ما به زمین آییم، یعنی قصد کنیم به زمین، **نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا [۵۷-پ]**، و آن را^۲ کم باز می کنیم از کناره هایش، یعنی از دیار کفر کم می کنیم و در دیار اسلام می فزاییم^۳ به فتح و ظفر، و این قول عبدالله عباس و حسن و ضحاک است. **مُقاتل سلیمان** گفت: مراد به زمین مکه است، و مراد به نقصان اطراف، فتح پیرامن آن، و بر این وجه آیت را مورد تنبیه و تهدید بود، یعنی نترسند اهل مکه که با ایشان همان کنیم که با دیگران کردیم؟ مجاهد گفت: مراد به زمین جمله زمین است، **نَنْقُصُهَا بِمَوْتِ أَهْلِهَا؛** آن را نقصان و بیران^۴ کنیم به مرگ اهلیش، و عکرمه هم این گفت که. نقص زمین به هلاک و اهلیش باشد، و چندانی نقصان می کند خدای تعالی زمین^۵ تا مانند این گردد و به دست عقد بود بیست^۶. و روایتی دیگر از عبدالله عباس و عطاء که گفتند: خراب و نقصان^۷ زمین به مرگ^۸ علما و فقها باشد. ابوالدردا روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: **خُذُوا الْعِلْمَ قَبْلُ أَنْ يَذْهَبَ؛** علم بیاموزی پیش از آن که بشود. گفتند: علم چگونه بشود و قرآن در میان ما باشد و در دلهای ما می خوانیم و فرزندان را می آموزیم؟ رسول - علیه السلام - خشم گرفت و گفت: جهودان و ترسایان که ضال شدند، کتاب در میان ایشان نبود؟ **ذَهَابُ الْعِلْمِ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ؛** رفتن علم به رفتن عالمان باشد. عبدالله بن عمرو^۹ روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: **إِنَّ**

۱. قم: آن از جمله آن.

۲. آو، بم، آج، لب: می افزاییم؛ آب، آرز: بیفزاییم.

۳. قم، مل: آنان را.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: ویران.

۵. بم: بود بگرفت؛ آج: عقل بود بگرفت؛ بم، لب: عقد بود بگرفت؛ مل: عقد بود نیست.

۶. مل: خراب نقصان.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نقصان.

۸. آب، آه، لب: بذهاب؛ آج: یذهب.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم: عمر.

اللَّهُ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِرَاعاً يَنْتَرَعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ،
گفت: خدای تعالی علم باز نگیرد چنان که از میان مردمان برکند و لکن علم بردارد
و باز گیرد به باز گرفتن عالمان، حتّیٰ إذا لم یبقَ عالمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤْسَاءَ جُهَالاً
فَأَقْتَرُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا؛ تا آنکه که عالمی نماند، مردمان رئیسان جاهل گیرند
ایشان فتویٰ کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند.

۵

ابوالدردا گفت اهل جَمِص را: یا أَهْلَ جَمِصِ! عالمانتان می روند و جاهلانتان
علم نمی آموزند، اقبال کرده ای بر آنچه شما زابه آن ضمان کرده اند، و ضایع فرو
گذاشته ای؛ آنچه شما را فرموده اند. علم بیاموزی پیش از آن که برود، که رفتنِ علم
به رفتنِ علما باشد.

۱۰ و عبدالله مسعود روایت کند که، رسول -صلی الله علیه و علی آله- گفت: قَوْتُ
العالمِ نُلْمَةٌ فی الإسلام لا یُسَدُّها شیءٌ اِلَّا یومُ القیامة؛ مرگ عالم رخنه ای باشد در
مسلمانی^۱ که آن را هیچ چیز بنبندد تا به روز قیامت.

اهل اشارت گفتند: مَوْتُ الْأَنْبِیَاءِ یُفْرَجُ بِهِ الْعَیْنُ وَمَوْتُ الْأَبَاءِ مُصِیْبَةٌ لِلْبَنِیْنِ،
وَمَوْتُ الْأَبْنَاءِ یَقْطَعُ الْوَتِیْنَ وَمَوْتُ الْأَكْفَاءِ یَفْرُقُ مِثْلَهُ الْجَبِیْنِ، وَمَوْتُ الْعُلَمَاءِ نُلْمَةٌ
فی الدین، وقیل: مَوْتُ الْبَشَرِ خَلَلَ الْأَوْطَانَ، وَمَوْتُ الْوَالِدِ حُرْقَةُ الْجَنَانِ وَمَوْتُ
السُّلْطَانِ تَشْوِیْشُ الْبُلْدَانِ، وَمَوْتُ الْإِخْوَانِ مُهْتَبِجُ الْأَحْزَانِ، وَمَوْتُ الْأَقْرَانِ هَدْمُ الْأَرْكَانِ،
وَمَوْتُ الْعَالِمِ نُلْمَةٌ فی الْإِیْمَانِ.

۱۵ آنس مالک روایت کرد که، رسول -علیه السلام- گفت: مثال علما در زمین مثال
ستاره است در آسمان به او راه برند در بر و بحر. وَاللَّهُ یَحْكُمُ لِمُعَقَّبٍ لِحُكْمِهِ؛
وخدای حکم کند و حکم او را معقب و معتر نباشد. ومعقب آن باشد که چیزی به
عقب چیزی بیارد، یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کردن به چیزی که آن را
بشکافد. وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ و او زود شمار است.

قوله: وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، آنکه برای تسلی رسول را می گوید: آنان که

۱. مل: لاینقص.

۲. مل: نقص.

۳. آب، آز: عالمانتا / عالمانتان.

۴. آو: ضایع گزاشته.

۵. همه نسخه بدلها، بجزقم ومل: در اسلام و دین.

۶. آو، بم: هدام؛ آب، مل، آز، آج، لب: هدم.

پیش اینان بودند نیز مکر کردند و هیچ اثر نکرد و هیچ غنا نکرد با مکر خدای که مکر همه خدای راست.

در «مکر خدای» چند قول گفتند: یکی آن که، مراد به مکر، عذاب است که از عذاب او بهری آن است که صورت مکر دارد، چنان که چند جای بیان کردیم. و گفتند: اسباب مکر خواست، چه مکر همه ما کران به اسباب او میسر شود [۵۸-ر] از اقدار و تمکین و تخلیص و مانند این. و گفتند: مراد جزای مکر است، چنان که در دگر جا شرح داده شده است. **يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ**؛ او داند آنچه هر نفسی کند، و مورد او مورد وعید است. **وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الذَّارِ**؛ و بدانند کافران که عاقبت سرای که را خواهد بود.

ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: **الْكَافِرُ عَلِي لَفْظِ الْوَّاحِدِ**، و باقی قراء علی لَفْظِ الْجَمْعِ كُفَّارِ خواندند.

ابوعلی گفت: قوله: **وَسَيَعْلَمُ**، از آن بابست که تعدی کند به دو مفعول به دلالت آن که از پس او جمله استفهامی می آید، و تقدیر آن است که: **وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ أَنَّ عُقِبِيَ الذَّارِ لِأَيِّهِمَا**، **أَوْ لِأَيِّ الْفَرِيقَيْنِ تَكُونُ**. و آن که «الکافر» خواند، گفت: «لام» جنس است و جنس مشتمل بود بر واحد و جمع. پس در معنی فرق نیست میان هر دو قراءت.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا، حق تعالی در این آیت انکار کرد بر کافرانی که منکر بودند نبوت رسول را - صلوات الله علیه و علی آله - گفت می گویند کافران که: تو پیغامبر نه ای. تو جواب ده و بگو: **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**؛ پس است خدای گواه میان من و شما و آن کس که علم کتاب بنزدیک اوست. بعضی مفسران گفتند: عبدالله سلام است، و بیشتر مفسران از قنما و محدثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان بر آنند که امیرالمؤمنین علی است.

عبدالله بن عطا گفت که، از باقر - علیه السلام - پرسیدم که: **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**؛ کیست آن که علم کتاب بنزدیک اوست؟ گفت: علی بن ابی طالب،

۱. او، بم، آب، بم، آج، لب: آیت.

۲. همه نسخه بدنها، بجزمل: ای.

ومحمّد بن الحنفیّه هم این گفت. و راوی خبر گوید که با ابوجعفر در مسجد نشسته بودم، عبدالله سلام در گوشه ای نشسته بود، گفتم ابوجعفر را که، مردمان می گویند که: **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** این است. گفت: نه، **ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ**. و در شاذ حسن بصری و سعید جبیر خواندند: **وَمِنْ عِنْدِهِ عُلْمُ الْكِتَابِ**، چنان که «مِنْ» حرف جرّ باشد، و «عُلِمَ» فعل ما تَمَّ يُسَمُّ فاعِلُهُ، بود، و معنی آن که از او بدانستند کتاب، و ضمیر راجع است با نام خدای ^۱ **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عُلْمُ الْكِتَابِ**. و روایت کرده اند که: این قراءت رسول - علیه السلام - خوانده است. ^۲ **وَاللَّهُ أَعْلَمُ**.



مرکز تحقیقات کتاب و تفسیر علوم اسلامی

سُورَةُ اِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَام

این سورت مکی است در قول مجاهد، وقتاده گفت: مکی است الا دو آیت،
 وهما قوله: اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًاۙ اِلٰى قَوْلِهِ: وَيَسْـَٔلُ
 الْقَرَارُۙ.

و پنجاه [و] ۳ دو آیت است در عدد کوفیان، و پنجاه و چهار در عدد مدنیان،
 و پنجاه و یک در عدد بصریان. و هشتصد و سی و یک کلمت است، و سه هزار
 و چهارصد و چهار حرف است.
 و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که، رسول -صلی الله علیه و علی
 آله- گفت: هر که سورت ابراهیم بخواند، خدای تعالی^۱ از مزد بدهد ده حسنه به
 عدد هر که بت پرستند^۲ و به عدد هر که بت نپرستند^۳.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۷

آیه ۱
 اَلرَّكِيْبَاتِ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ
 اِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيْدِ؛ دفتري که فرو فرستادیم^۱ به توتا بیرون آری مردمان را از
 تاریکیها به روشنایی به فرمان خدایشان به راه^۲ خدای بی همتا ستوده^۳.

۱ و ۲. سورة ابراهيم (۱۴) آیات ۲۸ و ۲۹. ۳. از قم افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز مل + اورا. ۵. آب، آن: پرستیدند؛ آج: پرستید.

۶. آب، آن: نپرستیدند؛ آج: نپرستید؛ بم، آب + قوله تعالی؛ مل + واللّه اعلم بصوابه؛ آج، لب + قوله.

۷. آج، لب ترجمه کرده است: به: به نام خدای بخشاینده مهربان.

۸. آو، بم، آج، لب + آن را. ۹. قم: با راه.

۱۰. آو، بم: بستوده؛ قم: سزاوار حمد.

- آیه ۲ **اللّٰهُ الَّذِي لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَوَهَّبَ لِكٰفِرِيْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيْدٍ**؛ خدای است آن که اوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اوای کافران را از عذابی سخت.
- آیه ۳ **الَّذِيْنَ يَسْتَجِيْبُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْاٰخِرَةِ وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَيَبْغُوْنَهَا عِوَجًا اُولٰٓئِكَ فِي ضَلٰلٍ بَعِيْدٍ**؛ آنان که بگزینند زندگانی نزدیکتر^۱ بر بازپسین، و بگردند از راه خدای و طلب کنند آن را کژی، ایشان در گمراهی دورند.
- آیه ۴ **وَمَا اَرْسَلْنَا [پ-۵۸] مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا يَلْسٰنٍ قَوْمِهٖ يُبَيِّنُ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ**؛ نفرستادیم ما هیچ^۲ پیغامبری مگر به زبان قومش تا بیان کند ایشان را. اضلال کند خدای آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد، و او خدای قادر است و محکم کار.
- آیه ۵ **وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيٰتِنَا اَنْ اَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَذَكَرَهُمْ بِآيٰتِ اللّٰهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَايٰتٍ لِّكُلِّ صَبّٰرٍ شٰكُوْرٍ**؛ نفرستادیم موسی را به حجتهای^۳ ما که بیرون آر قومت را از تاریکیها به روشنایی، و^۴ یاد ده ایشان را روزهای خدای، در آن دلیلهایی هست هر صبرکننده ای شکر کننده را.
- آیه ۶ **وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجٰكُمْ مِنْ اِلٍ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ وَفِيْ ذٰلِكُمْ بَلٰءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ**؛ چون گفت موسی قومش را. یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از آل فرعون که می نهادند بر شما بدی عذاب، می کشتند پسرانتان را و زنده می کردند زنانتان را، و در آن محنتی بود از خدایتان بزرگ.
- آیه ۷ **وَاِذْ تَادُّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَازِيْدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ**؛ و چون آنگاه کرد خدای شما، اگر شکر کنی، بیفزایم شما را و اگر کفران کنی عذاب من سخت است.
- آیه ۸ **وَقَالَ مُوسٰى اِنْ تَكْفُرُوْا اَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيْدٌ**؛

۱. قم: برگزیدند.

۲. قم: دنیا را؛ آو، بم، آج، لب: دنیا.

۳. قم: آو، بم، آج، لب: از.

۴. قم: به نشانه‌های.

۵. قم: آو، بم، آج، لب + یا.

۶. قم: می نمودند شما را.

گفت موسی: اگر کفر آری شما و آنان که در زمین اند همه، خدای بی نیاز و ستوده است.

آیه ۹
 أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ تَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَقْوَامِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّ لَنَا فِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ؛ نیامد به شما خبر آنان که از پیش شما بودند امت نوح و قوم هود^۱ و قوم صالح^۲ و آنان که از پس ایشان بودند؟ نداند ایشان را مگر خدای آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجتها، باز بردند^۳ دستهایشان در دهانهایشان، و گفتند ما کافریم به آنچه فرستاده اند شما را به آن و ما در شکیم از آنچه می خوانی ما را با آن به تهمت آورده.

آیه ۱۰
 قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَضُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ؛ گفتند پیغامبرانشان: در خدای شک است آفریننده آسمانها و زمین، می خواند شما را تا پیامرزدتان از گناهانتان و باز پس دارد شما را تا به وقتی نام زده^۴؟ گفتند: نیستی شما مگر آدمی همچوما، می خواهی که برگردانی ما را از آنچه پرستیدند پدران ما، بیاری به ما حجتی روشن^۵.

آیه ۱۱
 قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَمَنْ عَلَىٰ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ گفتند ایشان را پیغامبرانشان: نیستیم ما مگر آدمی مانند شما و لکن خدای منت نهد بر آن که خواهد از بندگانش، نباشد ما را که آریم به شما حجتی مگر به فرمان خدای، و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان.

آیه ۱۲
 وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَ عَلَىٰ مَا أَدْبَتُنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ و چیست^۶ ما را که توکل نکنیم بر خدای و بنمود ما را

۱. قم، آو، بم، آج، لب: وعاد.

۲. آو، بم، آج، لب: وشمود.

۳. آو، بم، آج، لب: باز بردند.

۴. قم، آج، لب: نام برده؛ بم: نام زده.

۵. قم: هویدا.

۶. قم: نیست.

راه ما، و صبر کنیم بر آنچه رنجه داشتی^۱ ما را، و بر خدای باید تا توکل کنند توکل کنندگان.

- قوله تعالی: الرَّءُ بِنزْدیک آن که گفت، «الر» نام^۲ سورت است، گفت: محلّ او رفع است بر ابتدا، وقوله: كِتَابٌ، خبر اوست. و آن که گفت نام قرآن است، همچونین. و آن که جز این گفت، گفت: او را موضعی نیست از اعراب و مبتدای مقدری است؛ و «کتاب» خبر اوست، ای هَذَا كِتَابٌ، أَنْزَلْنَاهُ صَفْت اوست. حق تعالی گفت: در این آیت و خطاب کرد با رسول که: این کتاب قرآن، کتابی است که ما فرو فرستادیم آن را به تو تا تو مردم را برون آری به او از تاریکیهای کفر به نور ایمان. و ظلمت و نور، کنایت است از کفر و ایمان. يٰۤاٰذُنْ رَبِّهِمْ؛ به فرمان خدایشان، اِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ با راه خدای، و آن اسلام است.
- ۱۰ رُقَانِي گفت: «ظلمت»، تاریکی بود در هوا که منع کند از رؤیت مرئیات، گفت: و «نور» بیاضی باشد شعاعی که با آن رؤیت صحیح بود. قَتَادَةَ گفت: مِنْ الظُّلُمَاتِ اِلَى الثُّورِ، یعنی مِنَ الضَّلَالَةِ اِلَى الْهُدٰی، و اَمَّا الْعَزِيزُ، مرجع او با قادری است [۵۹-ر]، و عزیز گویند مرد قاهر و غالب را من قولهم: مَنْ عَزَّزْتُ، اِی مَنْ غَلَبَ سَلَبَ، و نیز عزیز گویند آن را که ممتنع بود از آن که بر او ظلم کنند، و این هر دو در حق خدای تعالی روا بود. و عزیز نیز، سخت صعب باشد، یقال: عَزَّ عَلٰی كَذَا، اِی شَقٌّ وَ صَعْبٌ، و عزیز نیز نیافت باشد، من قولهم: اَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِیْتِ الْاَحْمَرِ، و این به استقصا تر^۳ این رفته است^۴، و «حمید»، محمود باشد، فعیل به معنی مفعول.
- ۱۵ اَللّٰهُ الْغَفِيْرُ، ابن عامر و نافع خواندند^۵ مرفوع بر ابتدا و خبر اَوَّلِ الذِّی و آنچه از پس اوست از صله او. و باقی قراء خواندند: «اللّٰه» به جَرِّ عَلٰی اِنَّهٗ بَدَلٌ مِنَ الْعَزِيزِ الْعَمِيْدِ؛ خدای آن است که هر چه در آسمان و زمین هست او راست به مُلْك و مُلْك، ملک از آن جا که آفریده اوست، به مُلْك از آن جا که تصرف او راست در

۱. او، بم، آج، لب: برتجانید.

۲. قم: سر.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + پیشتر از.

۴. قم: برفته است.

۵. همه نسخه بدلها + اللّٰه.

آن^۱. آنگه گفت: وای بر کافران از عذاب سخت که برایشان خواهد بود در دوزخ. آنگه وصف کرد کافران را به آن که اختیار می‌کنند دنیا را و منافع آن را بر آخرت. و محلی «الذین»^۲ جزا^۳ است برای آن که صفت «کافرین» است. و استحباب، طلب محبت چیز باشد به تعرض آن، و محبت ارادت منافع محبوب باشد. و استحباب این جا به معنی اختیار است به قرینه «علی»^۴، یقال: اِسْتَحَبَّ كَذَا عَلَيَّ كَذَا، إِذَا اخْتَارَهُ عَلَيْهِ، وَمَنْ قَوْلُهُ: وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَيَّ الْهُدَىٰ^۵...، آی اختاروا الكفر على الإيمان. حق تعالی دوستی دنیا و اختیار او بر آخرت از جمله مذمت شمرد برایشان. و رسول - علیه السلام - گفت: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

در خبر است که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ - گفت: فردای قیامت^۶ جماعتی را از امت من در قیامت آرند و صحایف ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند که: كَانُوا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَتَأْخُذُونَ وَهَذَا مِنَ اللَّيْلِ؛ نمازها به اوقات و شرایط خود گزارده^۷ باشند و زکات مال داده باشند و به نماز شب قیام کرده باشند، حق تعالی بفرماید تا ایشان را به دوزخ برند. گفتند: یا رسول الله! به چه جرم ایشان را به دوزخ برند؟ گفت: گناه ایشان آن باشد که: كُلَّمَا بَدَأَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَتَبَّوْا عَلَيْهِ، بِأَيْنِ خِصَالٍ چُونِ از دنیا چیزی پدید آمدی، به آن جستندی^۸ و بر او حرص نمودندی. وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، بیان کردیم که: «صَدَّ»، هم لازم است و هم متعدی؛ از راه خدای می برگردند و دیگران را بر می گردانند، یعنی مسلمانی. و سبیل و طریق یکی باشد، و هم مذکر است و هم مؤنث. وَتَبَّغُونَهَا عِوَجًا؛ و طلب کنند آن را کژی، یعنی خواهند تا کژ کنند آن را و در دین و کار و کلام «عِوَج» گویند به کسر^۹ و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد به فتح «عین» عِوَجَ گویند. أُولَئِكَ فِي

۱. آو، بم، آج، لب + به ملک، آب، آرز + ملک.

۲. آج، لب: الذی.

۳. مل: خیر.

۴. مل + ما.

۵. سورة فضلت (۱۱) آیه ۱۷.

۶. آو، بم؛ فردا دقیامت / در قیامت.

۷. آج، لب: گذارده.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: باز جستندی.

۹. آو، بم، آب، آرز + عین.

۹. قم: حریمی.

ضَلَالٍ بِعَیْبِهِ؛ ایشان در گمراهی اند، دور از راه راست. و «ضلال»؛ ذهاب باشد از رو صواب، و اصل او هلاک باشد. و کلام در او به استقصاء برفته است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ، «ما» نفسی است و «مِنْ» مؤکد، اوست، حق تعالی گفت: ما فرستادیم هیچ پیغامبر را الا به زبان قومش،

- یعنی به لغت ایشان، تا چون با ایشان خطاب کند، خطاب او بدانند. و «لام» در او لام غرض است، گفت: پیغامبران را برای بیان فرستادیم^۱. آنگاه گفت: فَيَهْدِي اللَّهُ قَوْمَ يَشَاءُ؛ و خدای اضلال کند، و وجوه آن بگفتیم از: خذلان و تخلیت و حکم و تسمیت^۲ و جرمان ثواب و منع از طریق بهشت، و اهلاك. وَيَهْدِي قَوْمَ يَشَاءُ؛ و هدایت دهد آن را که خواهد، و معنی لطف باشد و توفیق و بیان [۵۶-پ] و حکم و تسمیت و راه بهشت و ثواب نمودن. و «فَا» برای استیناف آورد، نه برای عطف، و^۳ مثله: لِيُسَبِّحَنَّ لَكُمْ وَ يَقْرَأَ فِي الْأَحْجَامِ^۴، بالرفع. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ و او عزیز و حکیم است.

مجاهد گفت: مورد آیت، مورد مَثَل است بر رسول - علیه السلام - که خدای تعالی

گفت: هر پیغامبری را که فرستادم به قومی فرستادم که بر لغتی و زبانی بودند، مگر تو

- ۱۵ را که به كافة الناس فرستادم از عرب و عجم و ترک و روم و هند و سایر بلاد، علی اختلاف آلیسیتهم و آلوانیهم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا؛ و بفرستادیم ما موسی را به آیات ما و دلالات و

معجزات، و قوله: أَنْ أَخْرِجَ، در کلام مخدوفی هست، و التقدير: وَقَلْنَا لَهُ أَنْ أَخْرِجَ

قَوْمَكَ، و گفتیم او را: بیرون آر قومت را از ظلمات کفر به نور ایمان به دعوت به طریق

- ۲۰ ترغیب و ترهیب. وَ ذَكَّرْنَاهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ و یاد ده ایشان را آیتا [م] خدای، «بِأَي» زیادت است.

و در معنی او دو قول گفتند، حسن و قتاده و مجاهد و سعید جبیر گفتند: آی

۱. همة نسخه بدلها، بجز آج: فرستادیم.

۲. قم و اقدار و تمکین؛ دیگر نسخه بدلها، بجز لب: و حکمت و تسمیت.

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۵.

۴. به قیاس با نسخه بدلها افزوده شد و نیز فحوای عبارت.

بِنِعْمِ اللَّهِ، ایام کنایت کرد از نِعَم، و این کنایت معروف است عرب و عجم را، یکی از ما گوید: آن روزگار ما، و درینا روزگار ما! تأسف خورند بر ایام در نعمت گذشته، و قول الشاعر:

سَقَى اللَّهُ آيَاتَنَا بِاللَّوِيِّ

۵ و قوله:

سَقَى اللَّهُ آيَاتَنَا نَنَا وَبِالْيَا

وقوله:

أَوَا آيَاتُنَا بِاللَّوِيِّ هَلْ تَعُوذُ

وقول أبي تمام من هذا الباب:

۱۰ ءَ آيَاتُنَا مَا كُنْتَ إِلَّا صَوَاهِبًا وَكُنْتَ بِإِسْعَافِ الْخَبِيبِ حَبَابًا

وقول دیگر آن است: وَذَكَرْتَهُمْ بِنِعْمِ اللَّهِ فِي أَعْدَائِهِ؛ و یاد ده ایشان را که خدای با امت سلف چه کرد از کافران، و منه قول الشاعر:

وَآيَاتُنَا مَشْهُورَةٌ فِي عَدُوِّنَا لَهَا عُرْرٌ مَغْلُوبَةٌ وَحُجُوبٌ

وقول عمرو بن كلثوم:

۱۵ وَآيَاتٍ لَنَا غَيْرِ طَوَالٍ عَصَيْنَا الْمَلِكَ فِيهَا أَنْ نَدِينَا

و اگر حمل کنند بر هر دو، اولیتر باشد لِاسْتِغْرَاقِهِ الْمَعْتَبِينَ، و این شاملتر بود فایده را، چنان که گویند: خُذْهُ بِالْبَيْدَةِ وَاللَّيْنِ.

آنکه گفت: در این تذکیر و یاد دادن، یا در آن احوال که در آن ایام بود، آیاتی و علاماتی و دلالاتی و عجایبی هست، هر صبر کننده ای شکر کننده را، و فقال و فَعُول، هر دو بنای مبالغت است. ۲۰

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ، آنکه گفت: یاد کن ای محمد چون گفت موسی قومش را: اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از فرعون و قوم او چون بر شما می نهادند، يقال: سَأَمَهُ الْخَشْفُ إِذَا كَلَّفَهُ اِحْتِمَالَ الضِّيمِ وَالظُّلْمِ، و محل این جمله نصب است علی الحال. سُوءَ الْعَذَابِ، ائِي شِدَّةَ الضِّيمِ

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم + چنان که.

۲. از دا افزوده شد.

۳. آو، آو، آب، آج؛ هل كنت.

۴. آن آب؛ تدینا.

ظلم سخت. آنکه تفسیر داد آن را بقوله: **وَيَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَ كُفْمٍ**؛ و اگر آن را مستقل^۱ کنند به فایده اولیتر باشد برای «واو» عطف، چه میان بدل و مُبَدَّل «واو» عطف نباشد، و قبطیان، اسرایلیان را استخدام کرده بودند و خدم خود گرفته، هر کاری سخت ایشان را فرمودندی^۲، چون: سنگ کشیدن و کار گِل کردن و ستورداری و بار گران بر گرفتن و مانند این. آنکه گفت^۳: و نیز پسران ایشان را می‌کشتند به تهمت وجود موسی - چنان که قصه آن برفته است^۴ - و دختران را رها می‌کردند. **وَالِإِسْتِحْيَاءِ،** **إِسْتِحْيَاءُ الْحَيِّ حَيًّا**، و زنان را نمی‌کشتند که از این تهمت بری بودند، و نیز تا نسل بنی اسرایل به یک بار منقطع^۵ نشود. **وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ**؛ و در این که گفته شد، امتحانی و ابتلایی عظیم بود از خدای تعالی. و «بلاء»^۶، مستعمل بود در نعمت و محنت برای آن که مراد از او ابتلاست، و ابتلا به هر دو باشد، و این جا^۶ هر دو محتمل است، یعنی به نجات از آن بلا از خدای نعمتی عظیم بود برایشان، یا صبر کردن بر آن، امتحانی بود از خدای تعالی.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ؛ و یاد کن ای محمد! این آیت عطف است [۶۰-ر] بر آیت اول به «واو»، و نیز یاد کن چون اعلام کرد خدای تعالی شما را. **وَتَفَعَّلَ**، به معنی **أَفْعَلَ** آمده است، نحو قولهم: **تَوَعَّدْتُهُ وَأَوْعَدْتُهُ**، پس **تَأَذَّنَ** به معنی **أَذَّنَ**^۷ است، **وَالْإِيدَانِ؛ الْأَعْلَامِ، وَأَصْلُهُ: اِبْقَاعُ الشَّيْءِ فِي الْأَذْنِ**، و این نیز نعمتی است از خدای تعالی که اعلام کرد شما را که اگر شکر من کنی، نعمت بر شما زیادت کنم. و گفته اند: **الشُّكْرُ قَيْدُ النَّعْمَةِ وَصَيْدُهَا**، قید است و صید است نعمت حاصل را، قید است و بند است. رها نکند^۸ تا برود، و ناآمده را صید است بگیرد و به دام آرد، و از این جاست حدیث امیرالمؤمنین - علیه السلام - که گفت: **إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ** **أَطْرَافُ النَّعْمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَفْصَاهَا بِقَلْبِ الشُّكْرِ لَهَا**، گفت: چون اوایل نعمت به شما رسد، اواخر آن را بمرمانی به اندکی شکر کردن. و بیان کردیم که: شکر، اعتراف

۱. بم، آب، آرز، مستقیل.

۲. تم: وایشان را کارهای سخت فرمودندی.

۳. آو، بم، آب، آرز، آج، لب: برفت.

۴. آو، بم، آب، آرز، آن جا.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل: بریده.

۶. آو، بم: آذن.

۷. تم: وایشان را کارهای سخت فرمودندی.

۸. آو، بم، آب، آرز، آج، لب + آن را.

بود به نعمتِ مُنعم یا ضربی تعظیم او، و وجوب او از بدیههٔ عقل دانند بضرورت. و وجه وجوب او آن است که شکر نعمت است، خدای تعالی وعده داد به شکر کردن زیادت نعمت، و نهدید کرد به کفران نعمت انقطاع او، گفت: و اگر کفران کنی، عذاب من سخت است، یعنی عذاب کنم^۱ آن را که کفران نعمت من کشیده چه برترک واجب مستحق عقوبت باشد.

۵

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ نَكَفُرُوا، آنکه حکایت کرد از آن که موسی علیه السلام با آن کافر نعمتان گفت: إِنَّ نَكَفُرُوا، اگر کفران کنی نعمت خدای را شما، و هر که در زمین هست به یک بار، خدای^۲ هیچ نقصان نبود^۳ که خدای بی نیاز است از شکر شما.

ابو ادريس الخولاني گفت از ابوذر الغفاري از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - که گفت: خدای تعالی وحی کرد به بعضی انبیاء در بعضی کتب خود: عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ اَنسَکُمْ وَ جَنَّتُمْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ اَتَّقِي قَلْبَ رَجُلٍ لَّمْ يَرِدْ ذَلِکَ فِی مَلْکِی سِنًا، عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ اَنسَکُمْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ اَفْجَرُ قَلْبَ رَجُلٍ مِنْکُمْ لَمْ يَنْقُصْ ذَلِکَ مِنْ مَلْکِی سِنًا، عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ اَنسَکُمْ وَ جَنَّتُمْ اجْتَمَعُوا فِی صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَالُونِي حَوَائِجَهُمْ، فَاَعْظَمْتُ کَلًّا مِنْهُمْ مَا سَأَلَ لَمْ يَنْقُصْ ذَلِکَ مِنْ مَلْکِی سِنًا اِلَّا بِمِقْدَارِ مَا يَغْمِسُ اَحَدُکُمُ الْاِبْرَةَ فِی السِّمِّ فَلَيَنْظُرِي بِرَجْعٍ، گفت: بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان^۴ مجتمع شوند بر پرهیزگارتر دل مردی، در ملک من هیچ نیفزاید. بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان^۵ مجتمع شوند بر فاجرتر دل مردی، از ملک من هیچ نکاهد. بندگان من! اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان^۶ مجتمع شوند^۷ در یک صعيد، و جمله از من حاجتهای خود بخواهند و من همه را حاجت روا کنم، از ملک من هیچ نکاهد^۸ الا به

۱۰

۱۵

۲۰

۱. آب، آرزو کنیم.

۲. همه نسخه بدلها + را.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: نکند.

۴. قم: حوائجکم.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: سألوا.

۶. آو، بم، آج، لب: پری و آدمیان: آب: آج، آن آدمی و پری.

۷. همه نسخه بدلها: بجز قم: آدمی و پری نان جمع شوند.

۸. آو، بم: آدمی و پری نان جمع شوند. همه نسخه بدلها، بجز قم: بنکاهد.

مقدار آن که یکی از شما سوزنی در دریایی رند، بنگرنا چه آب بر گیرد به سوزن از دریا. و قوله: **تَحْمِيْلًا**، محتمل است که به معنی مفعول باشد و به معنی فاعل، و به معنی مفعول، چنان است که بیان کردیم که مستحق حمد و شکر باشد و ستوده و پسندیده، و به معنی فاعل چنان باشد که حمد کند آنان را که شکر نعمت او کنند، و غنی است از شکر شاگردان تا اگر نکنند او را نقصانی نباشد، و اول لا یفتقر است این جا برای آن که معنی آن بود که: اگر خلائق همه کافر شوند و شکر او نکنند، او بی نیاز است از شکر ایشان و در ذات خود حمید است، اگر حمد او کنند و اگر نه. او مستحق حمد است، و به کفران کافران او از آن بنشود که مستحق حمد و شکر باشد.

قوله: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ**، آنکه حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ**؛ به شما نیامد و به شما نرسید خبر آنان که پیش شما بودند از اُمم سالیفه و قوم گذشته^۱؟ آنکه بدل کرد بر سبیل بیان ایشان را گفت: قوم نوح بودند و قبیله عاد بودند. که قوم هود پیغامبر بودند و قبیله ثمود. که قوم صالح بودند، و آنان که پس از ایشان^۲ بودند که عدد ایشان و تفصیل احوال ایشان کسر [۶۰-ب] نداند مگر خدای -جل جلاله- **جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ**؛ پیغامبران ایشان به ایشان آمدند با حجج و بیّنات و آیات و ۱۵ علامات و ادله و معجزات، ایشان رد کردند دستهایشان با دهنهایشان.

در او چند قول گفتند، عبدالله مسعود گفت و ابن زید: معنی آن است که، انگشت به خشم برایشان بکشند^۳، چنان که گفت: **وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلْيَٰكُمْ** **الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ**^۴.

وجه دوم حسن گفت: در وقت دعوت پیغامبران دست بر دهن ایشان نهادند برای تسکیت تا ایشان را خاموش کنند و منع کنند از دعوت کردن.

وجه سه ام^۵ آن است که: انگشتهای خود بر لب خود نهادند، اشارت کنند^۶ به

۱. آو، بم: گزشته. ۲. قم، آو، آج، لب: پسر ایشان؛ بم، آب، آو: پسر ایشان.

۳. آو، آب، بم، آو، آج: تا. ۴. قم: بگریزند؛ دیگر نسخه بدلهای: گزیدند.

۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۹. ۶. قم: سوم؛ آو، بم، آب، آو، صیم؛ آج، لب: سوم.

۷. قم: اشارت کردند.

ایشان که خاموش باشی، چنان که یکی از ما گوید دیگری را که: انگشت بر لب نه، یعنی خاموش باش. آنکه این نگوید^۱ به زبان به دست اشارت کند، تُثْبِيهَا عَلَي هَذَا الْمَعْنَى. و این قول عبدالله عباس است و اختیار فرآء.

وجه چهارم گروهی گفتند، معنی آن است که: دست پیغامبران بگرفتند و بر دهنشان^۲ نهادند برای تسکیت بر سبیل استخفاف و اهانت، و این قول مقاتل است. ۵
وجه پنجم آن است که مجاهد گفت: مراد به «يَدٌ» نعمت است نه دست^۳، یعنی نعمت پیغامبران رد کردند به دهن، و «فِي» به معنی «بِا» باشد، یعنی کفران نعمت کردند.

و وجه ششم آن است که گروهی گفتند که معنی آن است که: رد کردند از دعوت پیغامبران آن^۴ چیزی را که اگر قبول کردند^۵ نعمت بودی برایشان، و این رد به زبان و دهن^۶ کردند، و «فِي» به معنی «بِا» است در این وجه نیز، و قول شاعر به استشهاد این آوردند:

وَأَرْغَبُ فِيهَا عَنْ لَقِيْطٍ وَأَهْلِيْهِ وَلَكِنِّي عَنْ سِنْسٍ لَسْتُ أَرْغَبُ
یعنی آرغَبُ بها، و این بیت شاعری می گوید که دختری داشته، آن دختر را لقیط و سنس می خواستند، او گفت: وَأَرْغَبُ فِيهَا، اَنْی بها، یعنی پیئیه، من به این دخترم رغبت کنم از لقیط و به ایشان ندهم، و به قبیله سنس دهم و از ایشان رغبت نکم. ۱۵
وجه هفتم آن است که عبدالله عباس گفت به روایتی دیگر که: چون سخن رسولان بشنیدند و کلام خدای، دست، یعنی انگشت در دندان گرفتند به تعجب.

وجه هشتم آن است که أَخْفَشُ و ابوعبیده گفتند: این کنایت است از ترک اجابت، یعنی اجابت نکردند انبیا را، و عرب کسی را که جواب کسی باز ندهد و سخن او قبول نکند، گوید: رَدَّ يَدَهُ فِي فِيهِ، و قُتِيْبِي اختیار آن کرد که: انگشت گزیدند^۷ برایشان از چشم، و استشهاد کرد بر این به قول شاعر:

بَرْدُونَ فِي فِيهِ عَشْرَ الْحُسُودِ

۱. قم، آو، بم، آج: بگوید، آب، آرز گوید.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم: بد جارحه.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: دهان.

۴. قم، آو، بم، آج، لب: دهنهاشان.

۵. همه نسخه بدلها: ندارد.

۶. آو، بم: گزیدند.

یعنی ایشان حسود را چنان به خشم آرند تا هر ده انگشت برایشان بگزد، و قَالَ
آخِرُ فِي هَذَا الْمَعْنَى:

فَدَأْفَنِي أَنَا مِثْلَهُ أَرْفَعَهُ فَأَضْحَى يَعْضُ عَلَيَّ الْوَضِيفَا
وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ، و گفتند: این کافران پیغامبران را که: ما کافریم
به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند، و ما در شکیم از آنچه شما ما را با آن دعوت
می‌کنی، شکی مُرِيب، یعنی موجب ريبت و تهمت.

قَالَتْ^۱ رُسُلُهُمْ: پیغامبران ایشان را جواب دادند و گفتند: أَفِي اللَّهِ شَكٌّ؛ در
خدای شکی هست که آفریدگار آسمانها و زمینهاست؟ برای آن گفتند که ایشان مُقَرَّر
بودند که: آسمان و زمین خدای آفرید نه بتان جماد، فی قوله: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^۲...، آنکه گفتند: این خدای- که در او شک نیست
و آفریننده آسمانها و زمین است- می‌خواند شما را تا بیامرزتان. و قوله: مِنْ
ذُنُوبِكُمْ، اولیتر آن است که «مِنْ» صله باشد، و سبویه گفت: نشاید در^۳ موجب
«مِنْ» زیادت کردن. و ابوعلی گفت: تبعیض است، و گروهی گفتند: «مِنْ» بَدَل
است، یعنی با مغفرت بدل کند از گناه شما [۶۱-ر]، و آن که گفت: «مِنْ»
تبعیض است، گفت: تا بعضی گناهانتان بیامرزد، و شاید که «مِنْ»، تبیین باشد و
شما را تأخیر کند تا به وقتی مسمی و نام برده، یعنی آجال و فوات^۴ ایشان و وقت
مرگشان^۵ تا تعجیل نباید کردن عذاب برایشان به کفرشان پیش حلول اجل مرگشان^۶،
ایشان جواب دادند پیغامبران را و گفتند: شما هم چون^۷ ما آدمیانی، فریشتگان
نه ای^۸، و غرض شما در این آن است تا ما را از دین و طریقت پدران ما برگردانی و از
معبودانی که ایشان می‌پرستیدند^۹. بر این دعوی که می‌کنی حجتی روشن بیاری.

رسولان ایشان را جواب دادند و گفتند: همچنین است، ما آدمیانی همچون شما

۱. کذا در اساس و همه نسخه بدلهای قرآن مجید + نَهْم.

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵ و زمر (۳۹) آیه ۲۸.

۳. قم: که.

۴. مرگشان؛ همه نسخه بدلهای: مرگشان.

۵. همه نسخه بدلهای: بجز قم و مل: اوقات آجال.

۶. قم، آو، بم، آب، آرز: همچون؛ آج، لب: همچو.

۷. همه نسخه بدلهای: بجز قم و مل: آجالشان.

۸. آو، بم، آج، لب: فرشتگان نه؛ آب، آرز: نه‌اید.

۹. آو، بم؛ می‌پرستیدند.

و لکن ما را بر شما مزیتی هست از فضل و منت خدای که خدای منت نهد بر آن که خواهد از بندگانش، و آن نعمت اختیار و اجتناب ماست به تحمیل رسالت و تخصیص ما به نعمت نبوت. و آنچه گفتمی حاجتی بیاری، ما را نباشد که از خویشتن حاجت آریم مگر به فرمان خدای، چه آنچه شما اقتراح می‌کنی از معجزات جز مقدور خدای نیست.

آنکه گفتند: مؤمنان بر خدای توکل کنند و بر جز او توکل نکنند برای این معنی ذکر خدای بر توکل تقدیم کرد، کفرله: **إِنَّا كُنَّا نَتَّبِعُكَ وَإِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُكَ**^۱.

آنکه گفتند: **وَمَا لَنَا مَا رَا نَبَاشِدُ كَه تَوَكَّل بِرِخْدَی، وَ خْدَی تَعَالَى مَا رَا هِدَیْت دَاد از الطاف و توفیق و تمکین و از احت علت و نصب ادلت که ما به این آلات و اسباب طریق حق و ره راست یافیم به نظر در ایله.** کفرله: **وَقَدْ هَدَيْنَا، «واو»** حال است، یعنی تا حال این باشد، ما را نرمد که توکل بر جز خدای کنیم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم، و جمله متوکلان که خواهند که متوکل ایشان معتمد بود و بر جای، بر خدای توکل کنند.

آیه ۱۳ کفرله تعالی: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ**؛ گفتند: آنان که کافر شدند پیغامبران‌شان را^۲ بیرون کنیم شما را از زمین ما، یا باز آیی در دین ما، وحی کرد به ایشان خدایشان که ما هلاک کردیم^۳ ظالمان را.

آیه ۱۴ **وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِي**؛ و نشانیم شما را در زمین از پس ایشان، آن آن راست که بترسد از مقام من و بترسد او و عید من.

آیه ۱۵ **وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ**؛ طلب فتح کردند و نومید^۴ شد هر متکبری مستیزه گمرد^۵.

آیه ۱۶ **بَيْنَ وِرَائِهِ جَهَنَّمُ وَبُشْقَىٰ مِنْ نَارٍ صَالِفَةٌ**؛ از پس او دوزخ است، و آب دهند او

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

۲. فم + نا.

۳. آو، به، آج، لب: هلاک برآریم.

۴. به، آج، لب: نومید شدند.

را از آبی زاراً دابه^۱.

آیه ۱۷ **يَتَخَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ**؛ فرو برد آنرا و نزدیک نبود که آسان فرو شود آید به او مرگ از هر جایی و او باشد مرده و از پس او عذابی بود درشت.

آیه ۱۸ **قَدُلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرِهَادٍ اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيْهِ سِئِئٌ ذَٰلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدَةُ**؛ مثل آنان که کافر شدند به خدایشان کارهایشان چون خاکستر^۲ بود که سخت شود به او باد در روز باد سخت^۳، توانایی ندارند از آنچه کرده باشند بر چیزی آن است گمراهی دور.

آیه ۱۹ **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ**؛ ببینی که خدای بیافرید آسمانها و زمین را به حق و درستی؟ اگر خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی دیگر را^۴.

آیه ۲۰ **وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ**؛ نیست آن بر خدای دشوار^۵.

آیه ۲۱ **وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ [۶۱-ب] لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا قَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَمَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصَبٍ**؛ برون آیند برای خدای جمله گویند ضعیفان آنان را که تکبر کردند؛ ما بودیم شما را پیرو، هستی شما بگزیراننده^۶ از ما از عذاب خدای؟ چیزی گویند اگر راه نمودی ما را خدای، راه نمودمانی شما را راست است بر ما اگر زاری کنیم یا شکیبایی کنیم، نیست ما را جای گزیری.

آیه ۲۲ **وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا آتَاكُمْ بِمُضِرِّخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي**

۱. قم، آو، بم، آج، لب؛ زرداب.

۲. قم؛ بخاکی نو آو، بم؛ خلقی دیگر نو.

۳. قم، آج، لب؛ دشوار.

۴. قم؛ گزیراننده؛ آو، بم، آج، لب؛ بگزیرنده.

۵. قم، آو، بم، آج، لب؛ خاکستری.

۶. قم؛ گزیراننده؛ آو، بم؛ خلقی دیگر نو.

۷. قم؛ گزیراننده؛ آو، بم، آج، لب؛ بگزیرنده.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ گوید ابلیس چون گزارده شود^۱ کار خدای وعده داد شما را وعده‌ای درست، و من وعده دادم شما را و خلاف کردم و نبود مرا بر شما دستی و قوتی^۲ جز آن که بخواندم شما را اجابت کردی مرا، و ملامت مکنی مرا و ملامت کنی خود را، من نیستم فریادرس شما، و شما نیستی فریادرس من، من کافر شدم به آنچه انباز کردی مرا از پیش، این بیدادگران را بُوَد عذابى دردناک.

آیه ۲۳ وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ؛ و ببرند^۳ آنان را که ایمان آرند و کار نکو کنند^۴ در بهشتهایی که می رود از زیر آن^۵ جویها، همیشه باشند در آن جا به فرمان خدایشان، تحیت ایشان در آن جا سلام بُوَد.

آیه ۲۴ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ؛ نیسی چگونه زد خدای مثل، سخنی پاکیزه چون درختی پاکیزه اصل آن درست بود و شاخ آن در آسمان؟

آیه ۲۵ تُوْنِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَتَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَانَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ بدهد میوه اش^۶ هر سال به فرمان خدای، بزد خدای مثلها برای مردمان تا مگر ایشان اندیشه کنند.

آیه ۲۶ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛ و مثل سخنی پلید چون درختی پلید باشد که بکنند از بالای زمین، نبود آن را^۷ قراری.

آیه ۲۷ يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَتَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ بدارد خدای آنان را که ایمان آرند به سخن درست در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند خدای بیدادگران را، و بکند خدای آنچه خواهد.

۱. آج، لب: گزارده بود. ۲. قم: از حجتی.

۳. آو، بم، آج، لب + را. ۴. آو، بم: در آرند.

۵. قم: کردند نیکیها. ۶. آو، بم: در زیر آن؛ آج، لب: از فرود آن.

۷. قم، آو: میویش، آج، لب: بار دهد میوه اش. ۸. قم، آو، آج، لب + از.

- آیه ۲۸ **أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ نَبِيئِي آتَانِ**
 را که بدل کردند^۱ نعمت خدای را به کفران، فرود آورند قوم خود را به سرای هلاک.
- آیه ۲۹ **جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَسُّ الْقَرَارُ؛^۲ دُوْخِ مَلَاظِمٍ شُونَدِ أَنْ رَا، وَبِدَجَايِ^۳ اَسْتِ أَنْ.**
- آیه ۳۰ **وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ؛**
 کردند خدای را همسران^۴ تا گمراه شوند از راه او، بگو که برخوردار شوی که بازگشت شما با دوزخ است.
- آیه ۳۱ **قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِغُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ؛**
 به پای دارند و نفقه کنند از آنچه روزی کنیم ما ایشان را پنهان و آشکارا از پیش آن که آید روزی که فروخت نبود در او و نه دوستی.
- آیه ۳۲ **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ؛**
 خدای آن است^۵ که بیافرید آسمانها و زمین را و بفرستاد از آسمان آبی، بیرون آورد به او از میوه‌ها روزی برای شما و فرمانبردار کرد برای شما کشتی تا بروی^۶ در دریا به فرمان او، مسخر بکرد شما را جویها.
- آیه ۳۳ **وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ؛**
 شما را آفتاب و ماه دو ایستاده، و مسخر بکرد^۷ شما را شب و روز.
- آیه ۳۴ **وَأَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَاءٍ سَائِطَةٌ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ؛**
 بداد شما را از هر چه خواستی از او و اگر بشماری نعمت خدای، بنشماری آن را که آدمی بیداد کار^۸ کافر نعمت است.

۱. اساس: بدل کردیم، با توجه به اصل عربی و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. آو، بم، آج، لب + در.

۳. قم + قرار.

۴. آو، بم: خدای راست؛ آج، لب: خداست آن.

۵. قم، آو، بم، آج، لب: همتایان.

۶. قم: رام کرد.

۷. قم، آو، بم، آج، لب: برود.

۸. قم، آج، لب: بیدادگر.

قوله تعالى [۶۲-ر]: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ ۱، حق تسالی در این آیت حکایت قول کافران کرد که با پیغامبران گفتند. گفتند، گفتند کافران ناگرویدگان رسولان فرستاده را به ایشان: ما شما را از شهرها و زمین خود بیرون کنیم. **أَوْ لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا؛** یا با دین ما آیی. این «أَوْ» به معنی «الی آن» او «إِلَّا أَنْ» است، نظیر قول القائل: **لَأَلْزَمَنَّكَ أَوْ تُعْطِيَنِي حَقِّي،** المعنی **إِلَى أَنْ تُعْطِيَنِي،** **أَوْ إِلَّا أَنْ تُعْطِيَنِي حَقِّي،** و این جا «إِلَّا» لایقتر است. و اگر گویند که بر قاعده خود است، بمعنی التخییر^۲ روا باشد، و معنی آن بود که شما مخیری، خواهی با دین ما آیی و در شهر^۳ مقام کنی، و خواهی بر دین خود می باشی و از زمین ما بروی.

چون ایشان از این دلتنگ شدند، خدای تعالی وحی کرده^۴ که من این کافران را هلاک برآرم و شما را در زمین بنشانم به جای ایشان از پس مرگ ایشان تا آنچه ایشان را تمتا بود در حق پیغامبران، پیغامبران در حق ایشان بدیدند. **مِنْ بَعْدِهِمْ،** **أَيُّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ.** **ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي؛** این آن راست که از مقام من بترسد، یعنی من قیامه بین یدئی^۵؛ از ایستادن او پیش من، و مثله قوله: **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۶،** ای مقامه بین یدئی ربیه، و اضافه کرد مصدر را با مفعول، و فاعل را اضمار کرد. و مانند این در کلام عرب و قرآن بسیار است، منها قولهم: **نَدِمْتُ عَلَى ضَرْبِك،** **أَيُّ عَلَى ضَرْبِ إِيَّاكَ** و **سُرِرْتُ بِرُؤْيَيْكَ،** ای بر رؤیتی ای تاک، و قوله: **لَا يَسْمُؤُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ ۷،** و قوله: **وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ ۸،** **أَيُّ رِزْقِي إِيَّاكُمْ،** و بعضی دگر گفتند معنی آن است: **لِمَنْ خَافَ مَقَامِي،** ای قیامی علیه و حفظی آسبانه و أعماله، این آن راست که بترسد از قیام من بر او و حفظ من^۹ احوال و اعمال او، بیانه قوله: **أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۱۰،** ای حافظ علیها أعمالها.

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل + الآیه.

۲. قم، آو، آب، آز: برون.

۳. آو، بم، آب، آز، آج: التخییر.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل + ما.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + ایشان.

۶. قم + الساعة.

۷. سورة نازعات (۷۹) آیه ۴۰.

۸. سورة فصلت (۴۱) آیه ۹.

۹. سورة واقعه (۵۶) آیه ۸۲.

۱۰. همه نسخه بدلها + که ذلیک.

۱۱. آو، بم، آب، آز، آج، لب + به؛ مل + بر.

۱۲. سورة رعد (۱۳) آیه ۳۳.

انفس گفت: ذلک لیمَن خَافَ مَقَامِي، آئی عذابى، و مراد به «مقام» دوزخ باشد، ای مَقَامِیِ الْمُخَلَّقِ الْمُتَدَلِّیِّ لِلْعَذَابِ، وَخَافَ وَعَیِدٌ؛ و از وعید من بترسد.

فوله: وَأَسْتَفْتِحُوهَا، آئی اسْتَنْصَرُوا وَظَلَبُوا النَّشْحَ وَالتَّضَرَّ، و مثله قوله: وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَدْتَفِعُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...، وقیل: اسْتَفْتِحُوا، آئی اسْتَفْتِحُوا، مِنْ قَوْلِهِمْ: لِلْحَاكِمِ فَتَاحٌ، وقوله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا...، آئی، أُحْكِمْ.

عبدالله عباس گفت و مقاتل که: معنی آن است که این کافران به استنصار و استحکام با پیغامبران رجوع با خدای کردند و گفتند: بار خدایا! اگر اینان راست می گویند، ما را عذاب کن چنان که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان فی قوله: اٰتٰنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ^۱، وقوله: وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلٰنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ اَوْ اٰتِنَا بِعَذَابِ الْاٰلِیْمِ^۲.

مجاهد و قتاده گفتند: مراد رسولانند، یعنی پیغامبران به خدای استغاثت^۳ کردند و استنصار و استحکام، و برایشان دعا کردند، و مثله قوله: ... رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِیْنَ^۴، وقول نوح: اِنِّیْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ^۵، یعنی بار خدایا حاکم تو باش میان ما و قوم ما.

وَحَابٌ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِیْدٍ؛ و خائب و نومید شد هر جبارى معاند حق که با حق بستیه و از حق برگردد، این قول مجاهد است. قَتَادَةُ گفت: عَنِیْدَانٌ بود که استنکاف کند از گفتن: لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ. مقاتل گفت: متکبر باشد، ابن زید گفت: مخالف حق باشد، و «عَنِیْدٌ» و «عَنُوْدٌ» و «مُعَانِدٌ»، هر سه یکی باشد، و اصله مِنْ الْعِنْدِ وَهُوَ الْجَانِبُ، قال الشاعر:

اِذَا نَزَلْتُ فَاَجْعَلْ اِنِّیْ كَسِبْرًا لَا اَطْبِقُ الْعِنْدَا
قوله: مِنْ وَّرَآئِهِ جَهَنَّمُ، نَفِیْظٌ «وَّرَآءُ»، مستعمل است هم در پیش و هم در پس، و این جا نیز محتمل است هر دورا، و خَلْفٌ، لایقتر است، یعنی [۶۲-پ] دوزخ از

۲. سورة بقره (۲) آیه ۸۹.

۴. سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۲۹.

۶. همه نسخه بدلها: استعانت.

۸. سورة قمر (۵۴) آیه ۱۰.

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم، لب: مقام.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۸۹.

۵. سورة انفال (۸) آیه ۳۲.

۷. سورة اعراف (۷) آیه ۸۹.

پیش ایشان است و برره ایشان است، و ایشان را گذر بر آن جا است، و این چنان است که گویند: **الْمَوْتُ وَرَأَاكَ**؛ مرگ در پیش تو است. و بر امام تفسیر دادند این آیت را که: **وَكَانَ وَرَاءَهُمْ قَلْبُكَ**، ای امامت‌هم، جز که این دو شاهد محتمل است هر دو را، و قال الشاعر:

۵
أَتَوْعِدُنِي وَرَاءَ بَنِي رِيَّاحٍ **كَذَّبْتَ لَبِيفُضْرَنْ يَدَاكَ ذُونِي**
 ای، امام بنی ریاح، و قال آخر:
أَتَرْجُو بَنُو مَرْوَانَ سَمْعِي وَطَاعَتِي **وَقَوْمِي نَمِيمٌ وَالْقَلَاةُ وَرَائِيَا**
 ای، امامی.

۱۰
 واز جمله آنچه خلف لایقتر است، قولهم: **الْمَوْتُ وَرَأَاكَ**، و قول^۱ اللّٰه تعالی: **وَكَانَ وَرَاءَهُمْ قَلْبُكَ**، ای خَلْفَهُمْ، و قول الشاعر:

عَسَى الْهَمُّ الَّذِي أَفْسَيْتَ فِيهِ **يَكُونُ وَرَاءَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ**
 یعنی فرجی به دنبال آن غم باشد. و گویند مرگ به دنبال تو است، و مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

۱۵
وَإِنَّ نِجَارِي بَابِنِ عَمِّ مُخَالِفٌ **رَجَاؤُ اللَّيَامِ فَبِغْنِي مِنْ وَرَائِيَا**
 یعنی مِنْ خَلْفِي.

۲۰
 و ابو عبید^۵ گفت: **هِيَ مِنَ الْأَضْدَادِ**. و بعضی محققان بر وجهی تفسیر دادند که جامع بود هر دو را، گفتند: «وراء» آن را گویند که از پس مرد باشد بر وجهی که لامحال به او رسد و از او درگذرد و پیش او بشود، چنان که گویند: **الْبَرْدُ وَرَأَاكَ**؛ سرما از پس تو است، سرما در آید و به مرد رسد و پیش بشود. و زجاج گفت: «وراء» آن باشد که از تو متواری و پوشیده باشد، و از اضداد نیست، قال الشاعر:

خَلَفْتُ وَلَمْ أَتْرِكْ لِنَفْسِكَ رِبَةً **وَلَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ لِنَمْرَةٍ مَذْهَبٌ**
 ای، بعد از الله، و این را بر تو متواری بر خلف حمل کنند. **وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ؛** و

۱. قم: برنجا/ بر آن جا؛ دیگر نسخه بدلها، بر این جا.

۲. آب، آرز و راینک.

۳. سورة كهف (۱۸) آیه ۷۹.

۴. قم: قال.

۵. همه نسخه بدلها: ابو عبیده.

۶. قم: او.

۷. آب، آرز و راء ک.

ایشان را آب دهند از آبی که زردآبه باشد از خون و ریم که از زیر کافران بیاید. قتاده گفت: آنچه از قروح و ریشهای ایشان پالوده شود. محمد بن کعب و ربیع آنس گفتند که: عَسَاةُ اهل دوزخ باشد، و آن خون و ریمی باشد که از فروج زانیان بیاید.^۱

در خبر می آید که: ولید عبدالملک روزی در بعضی حجره های زنان رفت

- ۵ مست، جامعی قرآن نهاده بود، بر گرفت و باز کرد بر سیلِ تَفَالٍ تا چه بر آید، بر آمد: **وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ**، از آن به خشم آمد و جامع بنهاد و کمان بخواست و تیر و چندان تیر بر آن جازد تا آ پاره پاره کرد، و این بیتها می خواند:

أَوَعِدُّ كُلاًَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَآ أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ
إِذَا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ فَقُلْ يَا رَبِّ مَرْقِنِي الْوَلِيدُ

- ۱۰ و بعضی اهل سیر گفتند که این ولید یزید عبدالملک مروان بود. و از جمله زنداقه بود، و از جمله اشعار او در زنداقه این بیتهاست:

أَتُوَعِدُنِي الْحِسَابَ وَكُنْتُ أَذْرِي أَحَقَّآ مَا تَقُولُ مِنَ الْحِسَابِ
فَقُلْ لِيْلَهُ يَمْسُقُنِي ظَمَامِي وَقُلْ لِيْلَهُ يَمْنَعُنِي شَرَابِي

قوله: يَتَجَرَّعُهُ؛ فرو برد آن را، یعنی این کافران جرعه و شربه را، من الجرْع، وهو

- ۱۵ شَرِبُ الْمَاءِ جُرْعَةٌ جُرْعَةٌ. وَلَا يَكَاذُ يُسِغُهُ؛ و نزدیک نباشد که فرو برد آن را.

بعضی گفتند: يَكَاذُ، زیادت است، یعنی وَلَا يُسِغُهُ، و این قول نیک نیست برای

آن که يَكَاذُ را فایده ای جلیل هست، و آن آن است که: نه گوارنده بود و نه نزدیک آن

بُود که بگوارد، و مانند این در کلام عرب و قرآن بسیار است، قال الله تعالى: وَلَا

يَكَاذُ يُبِينُ، آئی، لَا يَتَأْتِي مِثْلَهُ الْبَيَانُ، وقال: لَمْ يَكْذُبْ رِيْهَا...^۷، آئی، لَمْ يَرَهَا^۸ وَلَمْ

- ۲۰ يَقْرَبُ أَنْ يَرِيَهَا.

و ابوامامه روایت کرد از رسول -صلی الله علیه و علی آله- که گفت: آن

۱. همه نسخه بدلها: بیرون آید.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: که.

۳. آل: أَحَقَّ؛ دیگر نسخه بدلها کلاً با ضبط متن موافقت دارد.

۴. آو، آج، لب، مش: نه نزدیک آن که؛ آب، آز: و نه نزدیک آن.

۵. سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۲. ۶. بم: لایاتی.

۷. سوره نور (۲۴) آیه ۴۰. ۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: براها.

شربده‌ای^۱ باشد که چون به دست او دهند نغزتی عظیم حاصل شود او را، و چون بنزدیک روی برد گوشت و پوست روی و سرش پخته شود، چون باز خورد امعایش پاره پاره شود و از زیرش برون آید چنان که حق تعالی گفت: **وَسَقُوا مَاءً حَمِيماً فَفَقَطَعُوا أَمْعَاءَهُمْ**^۲، وقال: **يَشْوِي أَلْوَجُوهَ بِسِّنِّ الشَّرَابِ**^۳ [۶۳-ر].

۵ **وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ**، عبدالله عباس گفت: **مِنْ كُلِّ جِهَةٍ**؛ از هر جهتی

و جانبی. حق تعالی گفت: مرگ به او آید از هر جانبی و از هر جایی از جهات بیست،

از پیش و پس و چپ و راست و زیر و بالا. ابن جریر گفت و ابراهیم التیمی که:

از هر جایی از اندامش تا از زیر^۴ هر موی مرگی بر آید او را، و این بر طریق مبالغت

است. ضحاک گفت: **حَتَّىٰ مِنْ إِنْهَامِ رَجُلِهِ**^۵؛ تا انگشت پایش، و این را که موت

۱۰ خوانند گفتند: مراد شداید و بلا است. **وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ**، با این همه مرده نباشد و بنمیرد

تا بازهد، و جمع کردن میان این و آن، اعنی نفی و اثبات از دو وجه بود: یکی از

این وجه که گفتیم که مراد به موت، نه مرگ است، بل مراد احوال و شداید است، آن

را مرگ خوانند بر توسع تا مناقضه نباشد به نفی و اثبات، و اما اگر موت بر حقیقت

حاصل کنند، خدای تعالی هرگز^۶ که او بنمیرد او را زنده می‌کند، چنان که گفت:

۱۵ **كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا**.

وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ؛ و در پیش او عذابی ستر^۷ باشد. و گفتند: از پس او

عذابی باشد عظیم. و گفتند: از پس این عذاب او را عذابی بُرد غلیظ.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ- الآية، حق تعالی در این آیت مثل زد اعمال کافران

را و تشبیه کرد آن را به خاکستری که بادی سخت بر او مسلط شود تا هیچ بر جای

۲۰ نماند. و در رفع «أَعْمَالُهُمْ» دو قول گفتند: یکی آن که بتدل «مَثَلٌ» است. بتدل

اشتمال. و التقدير: **مَثَلُ أَعْمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا**، و از حق بتدل این^۸ باشد که آن را اصل

۲. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: شربی.

۴. همه نسخه بدلها: بئین.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۶. مل + که خواهد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رجلیه.

۸. آل: سطر.

۷. سوره نساء (۴) آیه ۵۶.

۹. آب، آرز + بتدل اشتمال.

- کنند و مقصود، چنان که سَلِبَ زَيْدٌ تَوْبُهُ، آئی سَلِبَ تَوْبُ زَيْدٍ. وِجَاءِنِي الْقَوْمِ أَشْرَافُهُمْ، آئی جَاءِنِي أَشْرَافُ الْقَوْمِ، و قوله: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ...، ای عَنْ قِتَالِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ. و مبرّد گفت: «اعْمَالُهُمْ» مرفوع است به ابتداء، و «كِرْمَادٍ» خبر اوست. و «رماد»، خاکستر باشد. اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ؛ باد به او سخت شود، در روزی که باد سخت آید کس نتواند که از آن چیزی باز دارد، و غرض^۲
- ۵ تشبیه آن است که: آن عمل که ایشان می‌کنند، همچنان باطل و بی حکم باشد و آن را اثبات^۳ و ثوابی نبود که چنان که خاکستر خرد را در روز باد سخت. و قوله: يَوْمٍ عَاصِفٍ، در او دو قول گفتند: یکی آن که يَوْمٍ عَاصِفٍ رِيحُهُ؛ روزی که بادش سخت باشد، و یکی آن که: يَوْمٍ ذِي رِيحٍ عَاصِفٍ، کقولهم: لَيْلٌ نَائِمٌ وَيَوْمٌ مَاطِرٌ، ای ذَاتُ نَوْمٍ وَذَوْمَقْلَرٍ، و ظاهر آیت صورت احتیاط دارد و عند تأمّل دلیل است بر بطلان
- ۱۰ احتیاط، و آن که هر کجا در قرآن احتیاط است، مراد نفی وقوع^۴ و قبول است از اصل و بُن، برای آن که باتفاق اعمال کافران را هیچ وقوعی نباشد تا چیزی باید^۵ که آن را احتیاط کند، با این همه حق تعالی بر توسع آن را تشبیه کرد به رماد حاصل که باد آن را متفرق کند به ظاهر حصول اعمال^۶ نه به وقوع حکم و استحقاق ثواب بر او، و
- ۱۵ کذلک قوله: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا، و معنی آیت آن است که: اعمال کافران را اگر چه به ظاهر حصولی هست، به حکم و وقوع و استحقاق آن را محصولی نباشد و با خاکستری ماند که به روز باد سخت باد بر او گماشته شود تا در عالم متفرق شود و کس نتواند آن را ضبط کند. ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ؛ اختیار کفر و اصرار بر او ضلالتی و گمراهی باشد دور^۷.
- ۲۰ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، گفت: نبینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت، نه به عبث و بازی؟

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷.

۲. قم + به.

۳. قم، لب؛ اثبات.

۴. آب، آن؛ ندارد.

۵. آب، آن؛ یا.

۶. آب، آن؛ باشد؛ او، بم، آج؛ ماند.

۷. سوره بقره (۲۵) آیه ۲۳.

۸. اساس: درو، که تحریف به نظر رسید، با توجه به معنی و نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. آب، آن؛ به.

حمزه و کسائی: خَالِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خواندند بر اسم فاعل، و باقی قراء خواندند: خَلَقَ، بر فعل ماضی. **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ** [۶۳-پ]؛ اگر خدای خواهد شما را ببرد و خلقی و جماعتی دیگر را ببارد نو.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ؛ و این بر خدای تعالی دشوار نیست.

۵ **وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً**، حق تعالی گفت: بیرون آید از گورها روز قیامت برای خدای، یعنی برای عرض بر خدای. آنکه وصف آن مناظره و مجادله کرد که میان ایشان رود، گفت: **فَقَالَ الضُّعَفَاءُ**؛ ضعیفان و مستضعفان گویند متکبران و جباران را: ما در دنیا تبع شما بودیم و به شما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت خواهی کردن و بعضی از عذاب ما بر خواهی داشتن؟ و تبع جمع تابع باشد گحارس و حرس و غایب و غیب و راصد و رصد و باقر و بقر. زجاج گفت: روا باشد که مصدر بود به جای وصف نهاده. متبوعان و مستکبران^۲ گویند: **لَوْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ**؛ اگر خدای ما را هدایت دادی و راه نمودی به خلاصی، ما نیز شما را راه نمودمانی^۳ چون ما را برای خود ره خلاص پیدا نیست برای شما چه خواهیم کردن! **سَوَاءٌ عَلَيْنَا**؛ راست است بر ما و بنزدیک ما، اگر جزع و زاری کنیم و اگر صبر و شکیبایی کنیم. **مَا لَنَا مِنْ مَّحِصٍ**؛ ما را محیصی و مهربی نیست، يقال: **حَاصِرٌ فُلَانٌ** عَنْ كَذَا يَحِصِرُ حَيْصاً وَ حَيْوِصاً وَ حَيْصَاناً، و مِنْهُ قَوْلُهُمْ: **وَقَعَ فُلَانٌ فِي حَيْصٍ يَيْصُ**، آئی فی امر لا یدری یتقدم أو یتأخر. مقاتل گفت: این آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایی تا جزع کنیم. پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندارد، گویند: بیایی تا صبر کنیم، پانصد سال صبر کنند هم سود ندارد، عند آن گویند: **سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِصٍ**. ۱۰ ۱۵ ۲۰

وَقَالَ الشَّيْطَانُ، لفظ ماضی است و مراد مستقبل، یعنی **سَيَقُولُ الشَّيْطَانُ**؛ ابلیس گوید: **لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ**؛ چون کار گزارده^۴ شود و میان مردمان حکم بکنند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ برند. مقاتل گفت: این سخن در دوزخ گوید چون اهل دوزخ گرفتار شوند، منبری از آتش در دوزخ بنهند،

۱. بم، آج، آب، لب، آل: دشوار.

۲. قم، آب، آز: متکبران.

۳. بم: نمودیمی؛ آج، لب: می نمودیم.

۴. آب، آز، آج، لب، مش: گذارده.

- ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را ملامت کردن گیرند در آن اضلال و اغواء که او کرده باشد او گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ**؛ خدای شما را وعده داد، وعده حق و نوید درست^۱، و من نیز شما را وعده ای دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و حجتی و سلطانی نبود بیش از آن که شما رادعوت^۲ کردم مرا اجابت کردی. **فَلَا تَلُوفُونِي**؛ مرا ملامت مکنی، خود را ملامت مکنی. و این آیت من **أَدَلِّي الدَّلِيل** است علی **فَسَادِ مَذْهَبِ الْمُجَبِّرَةِ**، که اگر خدای تعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی، ابلیس نگفتی: **وَلَوْ مَوَّأ أَنْفُسَكُمْ**، گفتی: خدای را ملامت کنی که مرا و شما را گناهی نیست. **مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ**؛ من فریاد شما نرسم، و شما نیز فریاد من نرسی، چه هریکی از ما به جرم خود گرفتار است، من به دعوت و شما به اجابت، **يَقَالُ: اسْتَضْرَخْنِي فَأَضْرَخْتُهُ**، **أَيِ اسْتَفَانْنِي فَأَعْتَشْتُهُ**، **وَأَضْلُهُ مِنَ الضَّرَاخِ وَهُوَ الضِّيَاحُ**، **وَالصَّرِيخُ: المُمْضِرِخُ**. **إِنِّي كَفَرْتُ**؛ من کافرم امروز به آن شرک که به من آوردی و مرا شریک خدای گفتی، شما در دنیا به من ایمان داشتی، من امروز به ایمان شما کافر. و حمزه خواند: **بِمُضْرِيخِي**، به کسر «یا» و اصل **بِمُضْرِيخِي** بوده است، «نون» جمع برای اضافه بیفتاد، دو «یا» مجتمع شدند: یکی «یا»ی جمع و یکی «یا»ی اضافه. آنگه «یا» در «یا» ادغام کردند و «یا»ی دوم را تحریک بایست کردن برای ادغام. آن که تحریک به کسر کرد، حمل کرد علی **الْمَجْرُومِ**، **فَإِنَّهُ إِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ إِلَى الْكُسْرِ**، و آن که به فتح خواند، **إِخْتَارَ أَحَقَّ الْحَرَكَاتِ**؛
- آنگه حق تعالی از^۳ حکایت بگذشت^۴ [۶۴-ر] از خود می گوید که ظالمان و کافران را عذابی مؤلم سخت باشد. **عُقُوبَةُ بِنِ عَامِرٍ رَوَيْتَ كَرْدَ اِرْسُولِ - صَلَّى اِللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيْ اَله -** که او گفت در حدیث شفاعت که عیسی - علیه السلام - گوید: **ذَلِكُمْ**

۱. همه نسخه بدلها: وعده و نوید حق و درست.

۲. اساس: وعده، بانوجه به معنی آیه و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: بالكسر.

۴. قم، مل، آل، مش: اختیار أَحَقَّ الحَرَكَاتِ کرد؛ آج، لب + کرد.

۵. آب، آن، آج، لب، آل، مش + این. ۶. آو، بم: بگذشت.

النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ؛ این آن پیغامبر مکی است که من بشارت دادم به او. خدای تعالی مرا گوید: برخیز و شفاعت کن. من برخیزم برای شفاعت، از مجلس من بویی برآید که شنوندگان از آن خوشتر هیچ بوی نشنیده باشند و شفاعت کنم، خدای تعالی قبول شفاعت من کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم و کافران گویند ابلیس را که: مؤمنان را شفیع پدید آمد و برای ایشان شفاعت کرد و ایشان را بخواست و مشفع شد^۱ ما را شفیع نیست جز تو، برخیز و برای ما شفاعت کن که ما به تواقدا کردیم. او برخیزد از مجلس^۲ تنی و گندی برآید که کس چنان نشنیده باشد. آنکه ایشان را به طعمه دوزخ کنند، عند آن ابلیس گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ.**

قوله: **وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا**، آنکه حق تعالی وصف کرد جای مؤمنان را، گفت: اما مؤمنان که عمل صالح کنند ایشان را به بهشتهایی برند که در زیر درختان آن جویها می رود و ایشان در آن جا مخلد^۳ مؤبد باشند، **بِأَذْنِ رَبِّهِمْ**؛ به فرمان خدای^۴. و «با» تعلق دارد بقوله: **وَأَدْخَلَ**، یعنی ایشان را به بهشت به فرمان خدای برند، و روا بود که به خالیدین تعلق دارد. **تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ**؛ تحیت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بر یکدیگر کنند. و تحیت فریشتگان ایشان را سلام بُود، و تحیت خدای ایشان را سلام بُود.

آنکه حق تعالی ایمان و کفر را مثل زد به دو درخت، گفت: نمی بینی ای محمد! یعنی نمی دانی که چگونه مثل زد خدای تعالی، گفت: کلمتی پاکیزه چون درختی پاکیزه^۵ است.

مفسران گفتند: مرا به کلمت پاکیزه، گفتن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است، بیانه: **إِلَىٰ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ**^۶، و مراد به درخت پاکیزه^۷ درخت خرماس است، دلیلش حدیث ابوالحباب^۸ است که گفت: ابوالعالیه وقتها بنزد من آمدی، روزی پیامد که من نماز

۱. آو، آب، آل، بم، آج، لب، آل، مش؛ شدند.

۲. همه نسخه بدلها + او.

۳. همه نسخه بدلها + و.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + ایشان.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پاک.

۶. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

۷. آو، بم: ابوتجان؛ آب، آن، آج، لب، آل، مش: ابوالحجان؛ مل: ابوالحجان.

بامداد کرده بودم^۱. برخاستیم^۲ و بنزدیک آنس مالک شدیم، طبقی بیاوردند^۳ رُطَب بر آن جا نهاده و پیش ما بنهادند^۴. انس گفت: بخور یا ابوالعالیه^۵ که این از آن درخت است که خدای تعالی گفت: **الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ**. آنکه انس گفت: روزی رسول را - علیه السلام - قناعی بُشربیاوردند، او^۶ این آیت برخواند، غرض آن بود که درخت پاکیزه درخت خرماسست. و در کلام محذوفی^۵ هست، و التَّقْدِيرُ: كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ثَمَرُهَا، برای آن که معلوم است که درخت خوش نباشد، میوه او خوش باشد، و اگر بر عموم حمل کنند و گویند: **طَيِّبٌ^۷ مَنظَرُهَا^۸ وَنَضَائِزُهَا وَظِلُّهَا^۹ وَثَمَرُهَا**، بهتر باشد.

و بعضی دگر گفتند که: مرا به «کلمت» دعوت رسول است خلق را با ایمان و

- ۱۰ عمل صالح، و برای آن «کلمت» خواند آن را که آن دعوت به کلمات و کلام راست شود.

ابوظبَّیان گفت از عبدالله عباس که: این درختی است در بهشت، اصل آن ثابت و راسخ است در زمین، چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین برجای بنماند و برگ و بر نیارد، چه درخت آب از عروق خورد و عروق او در زمین باشد، **وَقَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ**؛ و شاخ آن درخت گفت از بلندی و رفعت در آسمان است، **أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَقَرَعُهَا نَابِتٌ**؛^{۱۵} **أَصْلُهَا رَاسِخٌ وَقَرَعُهَا شَامِخٌ، أَصْلُهَا أَتْسِيلٌ وَقَرَعُهَا طَوِيلٌ، أَصْلُهَا مَنبِعٌ وَقَرَعُهَا رَقِيعٌ، أَصْلُهَا [غَيْرٌ] بَالٍ وَقَرَعُهَا مُتَعَالٍ، أَصْلُهَا رَاسٌ وَقَرَعُهَا نَامٌ،**

شعر [۶۴-ب]:

رَسَا أَصْلُهُ نَحْتَ النَّرَى وَسَمَائِهِ إِلَى النَّجْمِ فَرَعٌ لِأَيْنَاكُ قَلْوِيلُ

- ۲۰ همچنین این کلمت، اعنی شهادت: **أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در دل مؤمن ثابت و راسخ

۱. مل: نگزارده بودم.

۲. آو، بم، آب، آره مل: برخاستم؛ آج، لب، آن: برخاستیم؛ مش: برخواستم.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: بیاورد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: بنهاد.

۵. آج، لب، مش: ابوالعالیه.

۶. آب، آره مل: و.

۷. قم: طیبه.

۸. مش: منظرها.

۹. آو، بم، آب، آره، آج، آد: ظننها؛ مل: طننها.

است اصل او، و آن ایمان است^۱: توحید و عدل و نبوت و امامت، تصدیق آن به دل است، و فرع او که گفت اوست^۲ بر زبان است چو از زبان بر آید تا به آسمان رسیدن او را هیچ حجاب نباشد^۳، بیانه: **إِلَيْهِ يَتَّصِدُّ الْكَلِمُ الْقَلِيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**^۴، رسول -صلی الله علیه و علی آله- گفت: **مَثَلُ الْإِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ النَّابِتَةِ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ أَضْلَاهَا وَالصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ جُذُوعُهَا وَالزَّكَاةُ فَرْعُهَا وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ لِحَاوِيهَا وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَرَفْعُهَا**؛ گفت: مثل اسلام چون درختی است رسته، اصل آن ایمان^۵ است و تنه آن نماز پنج است و زکات شاخه های آن است، و روزه ماه رمضان پوست آن است، و خوی خوش برگهای آن است.

مقاتل حیان روایت کرد از کلبی از عبدالله عباس از رسول -صلی الله علیه و علی آله- که او گفت: **إِنَّ لِلَّهِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ أَسْفَلَهُ تَحْتَ الْأَرْضِ السَّابِقَةِ وَرَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَتَحَرَّكَ الْعَمُودُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: اسْكُنْ، فَيَقُولُ: كَيْفَ اسْكُنُ وَ لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلِهَا،** خدای را تعالی عمودی است از نور، زیر آن در زیر زمین هفتم است و بالای آن در زیر عرش است، چون بنده گوید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**، عرش بلرزد و عمود بجنبند، حق تعالی گوید: ساکن شو، گوید: چگونه ساکن شوم و تو هنوز گوینده این کلمات را نیامرزدی! **حَقُّ تَعَالَى** گوید: **مَلَائِكَتِي وَسُكَّانَ سَمَوَاتِي إِشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ؛ فَرِيشَتِگَانِ مِنْ وَمَسَاكِنَانَ آسْمَانِهَائِي مِنْ! بِرَمَنْ گَوَاهِ بَاشِي كَش'** بیامرزدیم.

بعضی اهل معانی گفتند: آنچه مشبه است به اصل علم است، و آنچه مشبه

۱. قم + به + آو، بم، آب، آن آج، لب، مش، آل + از.

۲. قم: وفرع او گفت اوست که؛ مل: وفرع او که گفت.

۳. آب، آرز بود. ۴. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

۵. مل: طاقها. ۶. قم + به خدای.

۷. آو، بم، آب، آن آج، لب، آل، مش + انت.

۸. کذا در اساس و قم و مل؛ آو، بم، آب، آن آج، لب، آل، مش: اصل.

۹. آو، بم، آب، آن لب: نیامرزیده؛ آج، آل، ش: نیامرزیده ای.

۱۰. بم، آب، مل، آن آج، لب، آل، مش: که او را.

است به فرع عمل است، از آن جا که بنای عمل بر علم باشد چنان که فرع از اصل پیدا شود.

- آنکه درخت را وصف کرد به آن که هر حینی^۱ بر بیاورد. نُؤْتِي، أَيُّ تُعْطِي. و اُكْلٌ، میوه باشد، و در «حین»، خلاف کردند، عبدالله عباس گفت: به یک روایت مراد به «حین» شش ماه است، و این قول سعید جُبَيْر و قتاده و حسن است، و روایت ۵ از باقر و صادق -علیهما السلام- و مذهب ما این است. و اگر کسی نذر کند که حینی روزه دارد بنزدیک ما شش ماه روزه باید داشتن^۲ او را برای این آیت و بِمَا تُبَيِّتُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِمُ السَّلَام. و مجاهد و عکرمه و ابن زید گفتند: مراد یک سال است. عکرمه گفت: عُمر عبدالعزیز کس فرستاد به من و گفت: من نذر کرده‌ام که غلامی در خیانتی^۳ که کرده است یا دستش بپُرم یا حینی باز دارم او را. گفت: ۱۰ دستش مبر و لکن یک سال باز دارش که من از عبدالله عباس شنیدم که «حین»، دو است: حینی است که شناسند و حینی که نشناسند. اما آن حین که نشناسند قوله: وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ^۴، و قوله: وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ^۵، و آن «حین» که شناسند قوله: نُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا، از میان یک سال تا سرآمال باشد.
- ربیع آنس گفت: هر بامداد و شبانگاه^۶ باشد برای آن که هر بامداد و شبانگاه ۱۵ این کلمت با عملی که مؤمن کرده باشد به آسمان برند. سعید بن المسیب گفت: مراد دو ماه است برای آن که خرما بر درخت بیشتر از دو ماه نباشد. و ضحاک گفت: هر ساعتی از ساعات شب و روز اگر تابستان باشد و اگر زمستان آن را «حین» خوانند و مراد آن است که مؤمن خالی نباشد در هیچ وقتی از اوقات از اعمال خیر.
- ۲۰ اهل اشارت گفتند: وجه حکمت^۷ در تشبیه اسلام و ایمان به درخت از

۱. مل: درختی. ۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: داشت.

۳. قم، مل: جنابتی.

۴. سوره های بقره (۲) آیه ۳۶ و اعراف (۷) آیه ۲۴ و انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱.

۵. سوره ص (۳۸) آیه ۸۸.

۶. قم: شبانگاهی. ۷. قم: به سرآمال، مش: سه.

۸. آو، بم، آب، آزه، مش: حکم.

آن جاست [۶۵-ر] که درخت تمام نباشد الا به سه چیز: عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی، همچونین^۱ ایمان و اسلام به سه چیز تمام شود: تصدیق بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالأركان، بیانش حدیث رضا - علیه السلام - از پدرش از پدرانش - علیه السلام - از امیرالمؤمنین از رسول - علیه السلام - که گفت: **الإیمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان.**

حُمید ظویل روایت کرد از انس مالک که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: **مَثَلُ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ نَابِتَةٍ^۲ الإیمان أصلها والزکوة فروعها، وَالصَّیَامُ عِرْقُهَا، وَالتَّائِحِيُّ^۵ فِي اللَّهِ نَبَاتُهَا وَحُسْنُ الخُلُقِ وَرَفْعُهَا وَالكَفُّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ نَمْرُهَا فَكَمَا لَا يَكْمُلُ الشَّجَرَةُ إِلَّا بِتَمَرَةٍ طَيِّبَةٍ لَا يَكْمُلُ الإیمانُ إِلَّا بِالكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ،** گفت: مثل این دین چون درختی است رسته، ایمان به خدای اصل اوست و زکات شاخ اوست، و روزه بیخ اوست. و برادری کردن^۶ برای خدای ثبات اوست، و خوی نیکو برگ اوست، و باز ایستادن از محارم^۷ میوه اوست چنان که درخت تمام نشود الا به میوه همچونین^۸ ایمان تمام نشود الا به باز ایستادن از محارم. و حکمت در آن که آن را به درخت خرما تشبیه کرد آن است که از همه درختان درخت خرماست که با آدمی^۹ به ماند^{۱۱} از آن جا که هر درخت را که سر ببرند بار^{۱۲} دیگر شاخه ها از او و پیرامن او برآید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشک شود و نیز برگ بر^{۱۳} نیارد چون آدمی که بعد آن که سرش ببرند نیز زنده نماند، دگر آن که تا او را بر^{۱۴} نیفگند و پیوند نکنند بر^{۱۵} نیارد، و آدمی هم چونین^{۱۶} بود. و رسول

۱. همه نسخه بدلها: همچونین.

۲. مل + صبیبة.

۳. آج: آل: ثابتة.

۴. همه نسخه بدلها: عروقها.

۵. آج: التائحي؛ مل: والايح.

۶. بم، مش: نباتها؛ آرز: ثابها.

۷. قم، آو، آج، لب، بم، آرز: با یکدیگر.

۸. آج، لب: حرام.

۹. همه نسخه بدلها: همچونین.

۱۰. آو، لب، بم، آج، آب، مل، آن، مش: به آدمی.

۱۱. مش: بماند.

۱۲. آو، بم، آج، لب، آب، آرز، آل، مش: بارهای.

۱۳. لب: برگ وب را مل: برگ و بار.

۱۴. کذا در اساس و بسیاری نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۲۳/۷): ابر.

۱۵. قم، آو، بم، آب، آرز، مش: همچونین.

۱۶. آج، آل + بر.

-علیه السلام- گفت: **خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةُ مَابُورَةَ وَفَرَسٌ**؛ سوره^۱، گفت: بهترین مال رده ای^۲ نخل بود پیراسته بر^۳ تر افکنده و اسپه^۴ که بسیار زاید. و عبدالله عمر گفت روزی رسول -علیه السلام- صحابه را گفت: آن کدام درخت است که برگ بنیفگند^۵ و آن درخت مانده تر چیز است به مؤمن؟ هر کسی از درختان بدوی چیزی می گفتند، مرا در دل آمد که درخت خرما باشد، شرم داشتم گفتن. رسول -علیه السلام- گفت: **۵** درخت خرماست. من پدر را گفتم این حال^۶، گفت: اگر بگفته بودی، **كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ**؛ دوست داشتمی از شتران سرخ موی. دیگر آن که درخت خرما از فضله تربت آدم بر آمد، چنان که روایت کردند از رسول -علیه السلام- که گفت: **اَكْرَهُوا عَمَّاتِكُمْ**؛ عمگان خود را گرامی داری. گفتند: یا رسول الله! عمگان ما کدامند؟ گفت: درختان خرما. گفتند: چگونه یا رسول الله؟ گفت: خدای تعالی **۱۰** چون آدم را بیافرید از گِل او فضله ای بماند، خدای تعالی از آن درخت خرما آفرید. **وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ**؛ و خدای تعالی برای مردمان مثل می زند تا همانا ایشان اندیشه کنند.

آنکه کفر و شرک را در برابر آن بر عکس آن مثل زد به درختی پلید، گفت: **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ، وَهِيَ كَلِمَةُ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ، كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ؛** با درختی ماند پلید **۱۵** که بیخ آن از زمین بر کنده باشند. **وَالْإِجْتِثَاتُ؛** الاستیصال^۷، برکنند^۸ و بر زمین بیندازند آن را قراری نباشد و از او هیچ نیاید اگر چه برگ سبز دارد و شاخ تر^۹ دارد چون بیخ آبخور ندارد، نه برگش سبز بماند نه شاخش تر بماند. **مُورَجٍ** گفت: اشتقاق «اجتثت» از «جثه» است **أَيُّ أُجِذَّتْ جُثَّتْهَا، أَيْ أَصْلُهَا** و **نَفْسُهَا**، او را ثباتی و بقایی نباشد، همچونین^۹ اعتقاد و مذهب و طریقت کافر^{۱۰} را هیچ **۲۰** اصلی و بقایی نبود [۶۵-پ].

۱. آب، آرز، مأبوره.
 ۲. همه نسخه بدنها، بجز قم و مل: رسته.
 ۳. قم: پر (با سه نقطه در اصل متن)؛ آرز: نره.
 ۴. قم: من پدر را این حال بگفتم.
 ۵. آب، آرز، آل: برکنده.
 ۶. آرز: لیب.
 ۷. بم، آج، آب: بر.
 ۸. آرز، آب، آج، لب، آل، مل: کافران.
 ۹. همه نسخه بدنها: همچونین.
 ۱۰. آرز، آب، آج، لب، آل، مل: کافران.

آنکه گفت: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**، گفت: خدای -جل جلاله- به فضل و کرمش مؤمنان را بر جای بدارد به سخن درست، یعنی قول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. چون این قول از ایشان درست و بر جای باشد لطف گردد ایشان را و قدم ایشان بر جای بدارد و آن لطف از قبل خدای بود برای آن که **مُكَلِّفٌ أَوْسَطٌ وَمُمْكِنٌ وَمُسَبِّحٌ**، برای آن با خود حوالت کرد. **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**؛ در زندگانی دنیا و در آخرت. و گفتند: در آخرت عند سؤال گور که گور اول منزل است از منازل آخرت. و گفته اند: **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ فِي الْقَبْرِ**، در گور می خواهد که گور در دنیا باشد، **وَفِي الْآخِرَةِ عِنْدَ الْبَعْثِ**؛ چون برانگیزد او را.

مُقاتل گفت: این «تثبیت»، آن است که چون بنده مؤمن را در گور نهند و خاک بر او راست کنند، خدای تعالی فریشته ای را فرستد نام او «دومان»^۲، تا بیاید و بر او سلام کند و گوید: هم این ساعت دوفریشته سیاه^۳ مُنْكَرُ به بالین تو خواهند آمدن تا تو را از دین و اعتقاد تو بپرسند. نگر تا نترسی از ایشان و چنان که در دنیا دانستی جواب ده^۴ از خدای و رسول و امام و کتاب، این بگوید و برود. بر اثر او دو فریشته می آیند: سیاه غلیظ مُنْكَرُ، از رِق چشم، چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون بادِ قاصف. هریکی میقمعه ای از آتش به دست گرفته ایشان را مُنْكَرُ و نکیر گویند، در گور آیند و خدای تعالی بنده را زنده کند. او را باز نشانند و گویند: **مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَنْ إِمَامُكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا كِتَابُكَ؟**؛ خدایت کیست و پیغامبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست و کتابت کدام است؟ او چنان که داند بگوید که: **اللَّهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي** و عَلِيُّ إِمَامِي. آن فریشتگان او را گویند: **مَرْحَباً بِكَ عِمَّتٌ سَعِيدًا وَمِثٌّ شَهِيدًا**؛ تا زنده بودی سعید بودی و چون بمردی شهیدی. **اللَّهُمَّ ارْضِهِ كَمَا ارْضَاكَ**؛ بار خدایا خشنودش کن چنان که تو را خشنود کرد.

آنکه دریچه ای از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بر او می جهد^۵ و

۱. آرز: برانگیزاند.

۲. بم: دودمان؛ آب، آرز: دوما؛ مل: رومان.

۳. قم + و.

۴. آو، بم، آج، آب، آرز، آل، مش: دهی.

۵. همه نسخه بدلتها، بجز قم و مل: می وزد.

تحفه های بهشت به او می آرند. آنکه او را گویند: نَم نَوْمَةَ الْعُرُسِ؛ بخسپ چنان که عروسان در خوابگاه خود، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. و اگر مرد کافر بود، خدای تعالی این تلقین نفرماید و آن فریشته را نفرستد؛ ناگاه مُنْكَر و نَکیر بیایند^۲ و او را گویند: مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا كِتَابُكَ وَمَنْ إِمَامُكَ؟ او گوید: لَا أَدْرِي؛ ندانم. او را ۵ گویند: لَا دَرَيْتَ وَلَا كُنْتُ^۳؛ مداناش و مباداش^۴، عِشْتَ عَصِيًّا وَمِتَّ شَقِيًّا؛ تا زنده بودی عاصی بودی، چون بمردی شقی مردی، نَم نَوْمَةَ الْمَنْهُوسِ^۵؛ بخسپ چنان که مارگزیده خسپد. آنکه دری از درهای دوزخ برگور او گشایند و از آن میقمعه آتش یکی به سر او فرو کوبند که همه گور او آتش فرو گیرد. او شهبه ای بزند که همه حیوانات بشنوند الَّا جِنٌّ وَانْسٌ، و هر چه بشنود او را لعنت کند، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ۱۰ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ، یعنی خدایان کند کافران را و با خود رها کند. و گفتند: مراد آن است که خدای هلاک کند ظالمان را.

عبدالله عباس گفت در این آیت: چون بنده مؤمن را وفات رسد، فریشتگان به بالین او حاضر آیند و بر او سلام کنند و او را به بهشت بشارت دهند. و چون جنازه او برگیرند تشییع کنند [۶۶-ر]. چون وقت نماز کردن بود بر او نماز کنند. چون او را ۱۵ دفن کنند، با او در گور شوند و خدای او را زنده باز کند، او را در گور باز نشانند و از او سؤال کنند که: مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا شَهَادَتُكَ؟ خدای تو کیست و پیغامبر تو کیست و گویایی^۶ تو چیست؟ گوید: اللَّهُ رَبِّي وَمَحَمَّدٌ نَبِيِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. آنکه گور بر او فراخ کنند، مَدَّ بَصْرَهُ؛ چندان که چشم زخم او باشد. ۲۰ ابوسعید خدری^۷ روایت کند که: ما با پیغامبر بودیم در جنازه ای، گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! بداننی که این امت را ابتلا^۸ کنند در گور. چون مرد را در گور نهند و قوم

۱. آب، آرز، بر او.
 ۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: درآیند.
 ۳. قم، لب: لَا ابْتَلَيْتَ.
 ۴. لب: راه میاباش.
 ۵. قم، آو، بم، آرز، آل، آج: التَّهْوِسُ؛ مل: المَنْهَوَسُ؛ مش: التَّمْوِسُ.
 ۶. آو، بم، آرز، مش: گواهی.
 ۷. آل، آج: شهادت.
 ۸. آو، بم، آب: خودری.
 ۹. قم: مبتلا.
 ۱۰. آب، مل، آرز، مرده.

از او برگردند، فریشته ای می آید به دست او مطراق^۱ سرکجی باشد و خدای او را زنده کند و آن فریشته او را باز نشاند و گوید: چه می گویی؟ اگر مرد مؤمن بود گوید: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**. آن فریشته گوید: **صَدَقْتَ**؛ راست گفتی. آنکه دری از دوزخ برگشاید و گوید: بنگر اگر کافر بودیت^۲ این جای تو بودی اما چون مؤمنی خدای تعالی آن جای بدین جای بدل کرد برای تو، و دری از بهشت در گور او گشاید^۳ و گور بر او فراخ کند^۴. و اما کافر و منافق را گوید: چه می گویی؟ او گوید: **لَا أَدْرِي**؛ ندانم. او را گویند: **لَا ذَرِيَّةَ**^۵ و **لَا اهْتِدِيَّتَ**؛ مداناش و راه میاباش^۶. آنکه دری از بهشت برگشایند و او را گویند^۷: در نگر اگر مؤمن بودیت^۸ این جای تو بودی، اما چون کافر شدی بدل کردند جای تو را به این جای و دری از دوزخ بر او گشاید^۹. آنکه آن فریشته از آن مطراق یکی به سراو فرو کوید که همه خلایق بشنوند مگر جن و انس. بعضی اصحابان^{۱۰} گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نباشد که فریشته ای با مطراقی بر سر او بایستد و الا بترسد او و چیزی نتواند گفتن. رسول - علیه السلام - گفت: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ**.

ابوهریره گفت: مرد در گور آواز نعل آنان که از گور^{۱۱} او باز گردند بشنود، اگر مرد مؤمن باشد، نماز او بر سرینانش^{۱۲} باشد و زکات او بر راستش و روزه او بر چپش و افعال خیر و صدقه و صلّه^{۱۳} و فعل معروف و احسان با مردمان بر پایشانش^{۱۴}. چون

۱. همه نسخه بدلها: مطرقه.

۲. قم، آب، مل، آن، آل، مش: بودی؛ او، بم: بودیتی.

۳. او، آب، آن، آل، مش: گشاید.

۴. او، بم، آب، آن، آل: کنند.

۵. او، بم، آب، آن، آل، آج، آل: مدانیا و راه میابا.

۶. قم، آب، آن، آج، آل، بودی، بم: می بودی؛ او، بودیتی.

۷. قم: بم: برگشاید؛ آب؛ برگشایند؛ مل، آن، آل، آج، مش: بر او گشاید.

۸. او، بم، آن، آل، آب، آج، لب، مش: صحابه.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم: جنازه.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و لب: بر پایشانش. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم + رحم.

۱۲. او، آب، آن، آل: پایش؛ بم، آج، لب، مش: پایش؛ مل: پا یانش.

- فریشته عذاب خواهد تا از قِیل سَرینان^۱ او فرار شود، نمازش گوید تو را از قِیل من بر او مَدخل نیست و من رها نکنم تو را و راه ندهم به او. به دست راست شود زکات گوید: از پس^۲ من راه نیست تو را بر او. به دست چپ فرو شود^۳ روزه بر گرداندش، به پاینان^۴ شود، فعل خیرات رها نکند او را، گویند: باز نشین. او باز نشیند. او را چنان نماید که آفتاب فرو خواهد شدن، گوید: رها کنی تا نماز کنم که نباید که ۵ فایت شود. گویند: نماز بتوان^۵ کردن. آنچه ما تو را پرسیم جواب ده تا چه می گویی. گوید: چه می پرسی؟ گویند: چه گویی در این مرد که بیامد و این دعوت^۶ کرد؟ گوید: محمّد را می گویی؟ گویند: آری. گوید که: گویی^۷ دهم که او پیغامبر خداست، صادق و راستیگر^۸ است در آنچه گوید. گویند: بر این بودی و بر این مُردی و بر این خیزی. اِنْ شَاءَ اللهُ. آنگه گور بر او فراخ کنند مقدار هفتاد گز و نورانی ۱۰ کنند. آنگه دری از بهشت بر گور او گشایند و گویند: بنگر که خدای تعالی برای تو چه بجارده است^۹. او شادمانه شود. آنگه دری از دوزخ برگشایند و گویند: بنگر که خدای تعالی از تو چه صرف کرده است، اگر کافر و عاصی بودیت^{۱۰}، جای تو این جا بودی. او را غبطت و سرور^{۱۱} بیفزاید. آنگه روح او در مرغی از مرغان بهشت نهند [۶۶-پ] که در بهشت می پرد و جسم او خاک شود تا باز آفریدن، و ذلک قوله: ۱۵ **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.**

ابورافع روایت کرد که: رسول - علیه السلام - در بقیع غرقد می رفت و من با او بودم، سه بار گفت: لا هُدیت، لا هُدیت^۱ ابورافع گفت: من پنداشتم که مرا می گوید، گفتم: یا رسول الله! چه جرم کرده ام؟ گفت: خطاب با تو نیست، خداوند این گور را

۱. همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: بالین.

۲. آب، آج، آن، آل، مش: فرژر شود.

۳. مل: بتواند؛ دیگر نسخه بدلها: نتوان.

۴. آو، بم، مل، آن، آل، آج، لب، مش: گواهی.

۵. آو، بم، آب، آن، آل، آج، لب، مش: راست گوی؛ مل: راست گر.

۶. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش: معهد نهاده است؛

۷. همه نسخه بدلها: بودی.

۸. آو، بم: سووری (؟)؛ مش: غیظ و سروری. ۹. آو، بم، آب، آج، آن، آل، مش + لاهدیت.

از من می پرسند، می گوید: نشناسم او را. چون نگاه کردند گوری بود که آن ساعت آب بر او ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده.

سَهْلُ بْنُ عَمَارٍ الْعَسْكَرِيُّ^۱ گفت: یزید بن هارون را پس مرگ او در خواب دیدم، گفتم: مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟ خدای با توجه کرد؟ گفت: دو فرشته به بالین من آمدند. غلیظ، مُتَّكِرٌ. مرا گفتند: خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغامبر تو کیست؟ من محاسن سپید به دست گرفتم و گفتم: این از من می پرسی، و من هشتاد سال خلقان را با این دعوت کرده ام! برگشتند و برفتند. وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ؛ و اضلال کند خدای ظالمان را، بِمَعْنَى الْإِخْذَلَانِ وَالْجِرْمَانِ وَالتَّخْلِيَةِ وَالتَّمَكِينِ وَالمَنْعِ مِنَ الشَّوَابِ وَالْإِهْلَاكِ. وَتَفَعَّلَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ و خدای آن کند که او خواهد.

قوله: أَلَمْ تَرَأَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا؟؛ نبینی آنان را که بدل کردند نعمت خدای را به کفران در برابر نعمت تا بایست^۲ که شکر کنند کفران کردند؟ مفسران گفتند: مراد به نعمت خدای، رسول است، و آنان که این کفران کردند کفار قریش بودند که خدای تعالی به رسول برایشان منت نهاد و نعمت کرد و ایشان قدر آن ندانستند و به آن کافر شدند.

أَبُو الطَّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ گفت از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - شنیدم که گفت در این آیت که: ایشان کفار قریش بودند که روز بذر بکشتند ایشان را^۳. و از عمر خطاب روایت کردند که او گفت در این آیت: هُمَا الْأَفْجَرَانِ مِنْ قُرَيْشٍ بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو الْمُغِيرَةَ؛ آن دو قبیله فاجرند از قریش: بنو اُمَيَّةَ وَبَنُو الْمُغِيرَةَ. اما بنو الْمُغِيرَةَ، خدای ایشان را روز بذر به روی در آورد^۴، و اما بنو اُمَيَّةَ را: ایشان را روزی چند فرو گذاشت^۵. عبد الله عباس گفت: ترسایان عربند، جَبَلَةَ بْنِ أَبِيهِمْ وَاصْحَابِهِمْ. وَأَخْلَوْا قَوْمَهُمْ ذُرَّاءَ الْبَوَارِ؛ و فرود آوردند قوم خود را به سرای هلاک.

۱. آب، مش: العنقی؛ مل، آل، آج: العسکری.

۲. آو، بم، آب، آج، لب، آل، مل، مش: گفت.

۳. قم: کشته شدند؛ آو، بم، آج، لب، آل: کشته آمدند.

۴. آب، آل خدای تعالی بدر ایشان را به روی در آورد.

۵. آو، بم، آب، آج، آل، مش: فرا گذاشت.

آنگه بیان کرد آن سرای هلاک راه گفت: دوزخ است، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا؛ که ایشان ملازم آن باشند، و بد جای قرار است آن. و «بَوَارًا»، هلاک بُود، يُقَالُ: بَارَ الشَّيْءُ يَبُورُ بُورًا وَبَوَارًا، إِذَا هَلَكَ وَبَطَلَ، قَالَ ابْنُ الزَّبَّعَرِيِّ:

- يَا رَسُولَ الْمَلِكِ إِنَّ لِسَانِي رَأَيْتُ مَا فَتَقْتُ إِذْ أَنَا بُورٌ
 وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا؛ و کردند خدای را آنداد، جمع نَدَ؛ وَالنِّدَاءُ الْمِثْلُ،
 ۵ وَالنِّدَاءُ الْأَصْدُ. وگفتند: کلمت از اضداد است. و گفتند: نَدَ، مِثْلِي بِأَنَّهَا مَقَامَةٌ وَمَقَامَةٌ
 مَقَابِلَةٌ دِيْغَرِي رَا بِشَايْدَ^۲ که با او مضادت کند تا جمع بُود میان هر دو معنی. لِيُضِلُّوا
 عَنْ سَبِيلِهِ، کوفیان خواندند به ضَمِّ «يَا» و کسِرِ «ضاد»، مِنَ الْإِضْلَالِ، یعنی تا
 مردمان را گمراه^۳ می کنند از راه او. و باقی قراء خواندند: لِيُضِلُّوا، به فَتْحِ «يَا» و کسِرِ
 ۱۰ «ضاد» مِنَ الضَّلَالِ؛ تا گمراه شوند از راه او. قُلْ تَمَتَّعُوا؛ بگو که برخوردار شوی
 روزی چند به متاع دنیا که بازگشت شما با دوزخ است؛ و اگر چه صورت امر است،
 مراد تهدید است.

- قُلْ لِيُعَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، آنگه امر کرد رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - تا مردمان را نماز
 فرماید، گفت: بگو بندگان مرا - آنان که ایمان آورده اند - تا نماز به پای دارند و از
 آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا، پیش از آن که روزی آید
 ۱۵ [۶۷-ر] که در آن روز نه بیع و فروختن باشد و نه دوستی با یکدیگر. و فعال مصدر
 فَاعْلٌ باشد، يُقَالُ: خَالَهُ يُخَالُهُ مُخَالَةً وَخِلَالًا، مِنَ الْخُلَّةِ، وَهِيَ الْمَوَدَّةُ، قَالَ امْرُؤُ
 الْقَيْسِ:^۴

- صَرَفْتُ الْهَوَىٰ عَنْهُمْ مِنْ خَشْيَةِ الرَّدَىٰ وَ لَسْتُ بِمَقْلَبِي الْخِلَالِ وَلَا قَالِي
 ۲۰ ومثله قوله: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ^۵، ...، مراد روز قیامت است
 که آن روزی باشد که در او بیع و دوستی نبُود.

قوله: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، خدای
 تعالی ذاین آیت نعمتهایی که به آن ممت نهاد بر خلقان بر شمرد، گفت: او آن

۱. آب، آرز و جماعتی.

۲. آب، مل، آرز، لب: نشاید.

۳. آرز، بیع، آب، آرز، آج، لب: اضلال.

۴. آرز، آل، آج، لب + شعر.

۵. همه نسخه بدلتها: در این، ذاین/در این.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴.

خدای است که بیافرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی، یعنی آب باران، و به آن آب درختان برویانید، و از درختان میوه بر آورد^۱ تا روزی بُود شما را. و نصب او بر مفعول له باشد، و روا بُود که مصدری بُود در جای حال، ائی رَازِقاً لَکُم. و از نعمتهای او بر شما آن است که مسخر بکرد شما را کِشتی تا در دریا می رود به فرمان او، و نیز جویهای آب شما را مسخر بکرد از: فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن، تا می رود به آن جا که شما خواهی و می رانی به آن جا که خواهی.

و نیز آفتاب و ماه را مسخر بکرد، دَائِبِینِ، دُوُوبِ، مُرُورُ الشَّیْءِ عَلَی عَادَةِ اِبَاشِدِ مِنَ الدَّآبِ، وَهُوَ الْعَادَةُ. عبدالله عباس گفت: دُوُوبُهُمَا فِي طَاعَةِ اللّٰهِ، و دگر مفسران گفتند: دُوُوبِ و سیر ایشان در منافع خلقان است از میوه پختن و کشت پروردن و جز آن، و نیز شب و روز شما را مسخر بکرد و مذلّل تا متعاقب می باشند، چون شب برود روز در آید، و چون روز برود شب در آید با تعاقب ضیاء و ظلمت و زیادت و نقصان.

وَ اَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ؛ و بداد شما را از هر چه خواستی از او، و «مِنْ» تبعیض راست و در محلّ نصب افتاد، عَلَی اَنَّهُ مَفْعُولٌ بِهِ، وَ التَّقْدِيرُ: وَ اَنَا كُمْ بَعْضَ مَا سَأَلْتُمُوهُ؛ بداد شما را بعضی آنچه از او خواستی. و گفتند: مفعول به از کلام محذوف است، وَ التَّقْدِيرُ: وَ اَنَا كُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَأَلْتُمُوهُ شَيْئاً. و «ما» نكرة موصوفة است، چنان که می بینی. و گفته اند مراد به «كُلِّ» جُلُّ الشَّيْءِ وَ مُعْظَمُهُ است، چنان که گفت: وَ اَوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عِۙ...، و قوله: فَتَخْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ عِۙ...، و این عَلَی التَّكْثِيرِ وَ التَّغْلِيْبِ باشد.

حسن بصری و ضحاک و سلام خواندند: وَ اَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ، بِالتَّنْوِينِ، عَلَی تَقْدِيرٍ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عِۙ مَا سَأَلْتُمُوهُ، بِرَایِنِ قِرَاءَتِ، «ما» مفعول به باشد. و ضحاک «ما» را حمل کرد بر نفی و گفت معنی آن است که: وَ اَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عِۙ لَمْ تَسْأَلُوهُ؛ و بسیار چیزها بداد شما را که نخواستی از او، و راه با آن نبود^۲ شما را. وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها؛ و اگر

۱. آو، بم، آب، آژ، آج، لب، آل، مش: بیاورد.

۲. قم: عاده، مش: عادات.

۳. سورة نمل (۲۷)، آیه ۲۳.

۴. سورة انعام (۶) آیه ۴۴.

۵. کذا، در اساس و قم و مل؛ دیگر نسخه بدلها + ما.

۶. آو، بم، آج، آل، مش: راه به آن بنمود.

نعمت خدای خواهی تا بشماری^۱ به آن نرسی^۲ و نتوانی شمردن آن را از کثرتش، و به شکر آن نرسی^۳ به دل و زبان و جهد جهید. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ** آدمی از داب^۴ و عادت او آن است که ظلم کند و چیز نه به جای خود نهد، و نعمت بر او خدای کند، او دیگری را شکر و عبادت کند. و گفتند: ظالم نفس خود است و کافر است به نعمت مُنعمش. و بنای فَعُول و فَعَال مبالغت را باشد، و گفته اند معنی آن است که: **۵** آدمی موصوف است به این دو صفت: **فِي حَالَتِي التَّعَمَّةِ وَالشَّدَّةِ** در شدت ظلم است به تجزَع و شکایت، و در نعمت کفَّار^۵ است به جمع و منع.

۳۵ قَوْلُهُ تَعَالَى: **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَتَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ**؛ چون گفت ابراهیم بار خدایا! کن این شهر را ایمن^۶ و بپهریزان^۷ مرا و پسران مرا از آن که پرستیم^۸ بتان را.

۳۶ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بار خدایا! ایشان گمراه بکردند^۹ بسیاری را از مردمان، هر که پشروی کند مرا، او از من است و هر که عصای شود در من^{۱۰} او آمرزنده^{۱۱} و بخشاینده ای.

۳۷ رَبَّنَا [۶۷-ب] **إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْنِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ**؛ بار خدای ما! من بنشاندیم^{۱۲} از فرزندان خود به بیابانی^{۱۳} بی کشت بنزدیک خانه حرامت، بار خدایا تا نماز به پای دارند کن دلها از مردمان که فرو

۱. آو، بم، آب، آزه، آک، آج، لب، مش: بر شمارید.

۲. آو، بم، آب، نرسد؛ مش، لب: نرسید.

۳. آو، بم، آب، آج، آب، آک، آزه، مش: ذات.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کافر.

۵. قم، آج، آک، لب، مش: بپهریزان؛ آو، بم: بپهریزان.

۶. آو، بم، آج، لب، آک: نپرستیم.

۷. آو، بم: بپراہ کردند.

۸. قم: نافرمانی کنند؛ آو، آج، لب، آک، مش: فرمان نبرد مرا.

۹. آو، بم، آج، لب، آک، مش: تلمرزگاری.

۱۰. آو، بم، آج، آک، لب، ش: رود کرده.

۱۱. آو، بم، آج، آک: بیابانم.

شود^۱ به ایشان، و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا همانا^۲ ایشان شکر کنند.

آیه ۳۸ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا تُخْفِي وَمَا تُعَلِّمُ وَمَا تُخْفِي عَلَيَّ مِنَ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ خدای ما تودانی آنچه پنهان داریم و آنچه آشکارا د[اریم] و پوشیده نباشد^۳ بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در آسمان.

آیه ۳۹ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ؛ سپاس خدای را که داد^۴ مرا برپیری این دو فرزند^۵، خدای من شنونده^۶ دعاست.

آیه ۴۰ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ؛ بار خدای من کن مرا به پای دارنده^۷ نماز و از فرزندانم بار خدایا پذیر دعای من.

آیه ۴۱ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ؛ بار خدای ما بیامر مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را آن روز که برخیزد^۸ شمار.

آیه ۴۲ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا تَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ؛ و مپندار خدای را غافل [از]^۹ آنچه می‌کنند ستمکاران باز پس می‌داریم ایشان را^{۱۰} برای روزی که متحیر مانند^{۱۱} در او چشمها.

آیه ۴۳ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفِئْتُهُمْ هَوَاءٌ؛ شتابنده برداشته سرهایشان باز نیاید با ایشان چشم ایشان و دلهایشان معلق بود^{۱۲}!

آیه ۴۴ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ؛ و ترسان مردمان را از روزی که آید به ایشان عذاب. گویند آنان که ظلم کردند! خدای ما! باز پس دار^{۱۳} ما را تا به وقتی نزدیک تا اجابت کنیم دعای^{۱۴} تو، و

۱. او، هم، آج، لب، آل، مش: آرزو کنند.

۲. او، هم، آج، آل، لب، مش: نباشد.

۳. او، هم، آج، لب، آل، مش: اسماعیل و اسحاق که.

۴. او، هم، آج، لب، آل، مش: به پای خیزد.

۵. جای این کلمه در اساس خالی است، از قم افزوده شد.

۶. او، هم، آج، لب، آل، مش: همی با داریمشان.

۷. او، هم، آج، لب، آل، مش: بیرون خیزد.

۸. او، هم، آب، آج، لب، آل: آن کسها که ستم کردند.

۹. او، هم، آب، آج، لب، آل: باز هل.

۱۰. او، هم، آب، آج، لب، آل: خواندن.

پشروی کنیم پیغامبران را، نه شما سوگند خورده بودی^۱ از پیش از این که نباشد شما را زوالی؟

آیه ۴۵ **وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ؛** بنشستی^۲ درخانه های آنان که ظلم کردند بر خود و پدید آمد شما را که چگونه کردیم به ایشان، بزدیدم برای شما مثلها.

آیه ۴۶ **وَقَدْ مَكَرُوا وَمَكَرَهُمُ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ؛** و مکر کردند مکرشان^۳ و بسزدیک خداست مکر ایشان و نه مکر ایشان زایل شود^۴ از او کوهها.

آیه ۴۷ **قَلَّا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ؛** مپندار خدای را که خلاف کند وعده خود را با پیغامبرانش، خدای عزیز^۵ است، خداوند کینه کشیدن.

آیه ۴۸ **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَتَرَوُنَّ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ؛** روزی که بدل کنند زمین را به جز زمین و آسمانها، و بیرون آیند برای خدای بی همتای قهر کننده^۶.

آیه ۴۹ **وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ؛** و بینی گناهکاران را آن روز با هم بسته^۷ در بندها.

آیه ۵۰ **سَرَابِلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ؛** پیراهن ایشان از قطران باشد و باز پوشد^۸ رویهای ایشان را آتش.

آیه ۵۱ **لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛** تا جزا کند^۹ خدای هر نفسی آنچه کرده باشد که خدای زودشمار است.

۱. قم: ای نبودی که سوگند خوردی؛ آو، بم، آر، آج، لب، آل، مش، همی نبودید که سوگند خوردید.

۲. آو، بم، آب، آج، لب، آل: بیارمیدید.

۳. آو، بم، مش، بسگالیدند سگالیدن ایشان. ۴. آو، بم، مش: سگالش ایشان بگردد.

۵. آو، بم، آج، آل، لب، ش: بی همتا. ۶. آل: قهار کننده.

۷. قم: گردن بسته؛ آو، بم، آب، آج، لب، آل: هم بستگان، مش: همگنان.

۸. آو، بم، آج، لب: بر شد؛ مش: بپوشد.

۹. آو، بم: پاداشت دهد؛ آج، آل، مش: پاداش کند.

آیه ۵۲ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ این رسانیدنی^۱ است برای مردمان و تا برسانند ایشان را^۲ به آن و تا بدانند که او خدایی است بی همتا^۳، و تا اندیشه کنند^۴ خداوندان عقلها.

۵ قوله^۵: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا، حق تعالی گفت: یاد کن ای محمّد، و این فعل مقدر عامل باشد در ظرف زمان که «إِذْ» است. چون گفت ابراهیم بر سبیل دعا و تضرع: رَبِّ؛ خدای من و پروردگار من! کن این شهر را - یعنی شهر مکه را - ایمن^۶، یعنی شهری که مردم در او ایمن^۷ باشند، و هَذَا مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ: لَيْلٌ نَائِمٌ وَنَهَارٌ صَائِمٌ، ای یُنَامُ فِيهِ وَيُصَامُ فِيهِ، بَلَدًا آمِنًا، ای يُؤْمَنُ فِيهِ؛ شهری که مردم در او ایمن^۸ باشند. حق تعالی این دعا به اجابت مقرون کرد و این شهر را که مکه است چنان ایمن^۹ کرد [۶۸-ر] که هیچ وحش و مرغ در او خایف نباشد از خصم خود تا گرگ و میش و شیر و گاو^{۱۰} و باز و کبوتر در او به یک جای^{۱۱} باشند و از ایشان گزند نیاید بر یکدیگر، و اگر کسی ده کس بکشد و در آن جا گریزد، تا آن جا بود ایمن^{۱۲} بود، و اگر خداوندان خون او را ببینند تعزیر نکند^{۱۳} چه آن حرم خداست - جَلَّ جَلَالُهُ - و هر که در او بود مُحَرَّم^{۱۴} و مُحْتَرَم بود. وَأَجْنُبْنِي وَتَنِيَّ؛ و پیرخیزان^{۱۵} مرا و پسران مرا از آن که بت پرستیم، يقال: جَنْبُ السُّوءِ أَجْنُبُهُ وَأَجْنُبُهُ إِجْنَابًا وَجَنْبُهُ تَجْنِيًا، هر سه بنا متعدی باشد به دو مفعول، قال الشاعر في الثلاثي:

وَتَنْفُضُ مَهْدَهُ شَفَا عَالِيَهُ وَتَجْنُبُهُ فَلَا بُصْنَا الصَّعَابَا^{۱۶}

۱. آو، بم، آج، آل، لب، مش، رصبهائی.
۲. آو، بم، آج، آل، لب، مش، بیم کنندشان.
۳. آو، بم، آج، آل، لب، مش، یگانه است.
۴. آو، بم، آج، آل، لب، مش، پندپذیرند.
۵. آو، بم، آج، لب، مل، آل، مش + تعالی؛ آب، آرز + تبارک و تعالی.
۶. قم: امن.
۷. قم: بیم: امن.
۸. همه نسخه بدلتها: گاو.
۹. همه نسخه بدلتها، بجز قم و مل: نرسانند.
۱۰. آو، بم، آج، لب، آل، آن مش: پیرخیزان؛ مل: پیشران؛ آو که مشن آن با اساس برابر است، در حاشیه باخفلی کهن افزوده: پیریزان.
۱۱. مل: عزیز.
۱۲. آو، بم، آج، لب، مل، آل، آن مش، آرز: فلا.
۱۳. آو، بم، آج، لب، مل، آل، آن مش، آرز: فلا.
۱۴. آو، بم، آج، لب، مل، آل، آن مش، آرز: فلا.
۱۵. آو، بم، آج، لب، مل، آل، آن مش، آرز: فلا.
۱۶. آو، بم، آج، لب، مل، آل، آن مش، آرز: فلا.

واصنام جمع صنم باشد و آن تمثالی بود منصوب به صورتی، قال زُوبَة:
 وَهَنَانَهُ كَالزُّورِ يُجَلَىٰ صَنَمُهُ نَضَحَكَ عَنْ أَشْتَبِ عَذْبٍ مَلْشَمُهُ
 ومعنی آیت آن است که الطافی که عند آن ایشان اجتناب کنند از عبادت
 اصنام با ایشان پیایی دار^۳.

- آنکه گفت: رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ؛ بار خدایا این بتان گمراه
 ۵ بکردند بسیاری مردمان را، یعنی به عبادت ایشان بسیار مردمان گمراه شدند چون عند
 وجود ایشان بود با ایشان حوالت کرد. آنکه گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي؛ بار خدایا
 هر که تابع و پیرو^۴ من باشد او از من است و از خودش جدا نمی‌کنم و فرق^۵ نمی‌کنم
 او را بر خود. از این جای گفت رسول. علیه السلام. سلمان را که: سَلْمَانَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.
 ۱۰ وَمَنْ عَصَانِي؛ و هر که در من عاصی شود تو خداوندی^۶ آمرزنده بخشاینده^۷.
 تاویل این بر دو وجه باشد: اما آن که «عصیان» اوبه کفر و عبادت اصنام باشد،
 آنکه این مشروط بود به توبه، یعنی تو پیامرزی و رحمت کنی چون توبه کند که تو
 آمرزنده و بخشاینده ای. و وجه دیگر آن که «عصیان» را حمل کنند به دون^۸ کفر، و گویند
 مراد آن است که: هر که به من ایمان آورد^۹ و آنکه نافرمانی کند مرا به آنچه دون کفر
 باشد تو خدای او را پیامرزی. و وجه سدهام^{۱۰} در آیت آن است که: روا بود که در شرع
 ۱۵ ابراهیم قطع نبود بر عقاب کفار لا محال، چه این به عقل ندانند به سمع دانند، و روا
 بود که در شرع او قطع نبود بر این. و قوله: فَإِنَّكَ عَفُورٌ رَحِيمٌ، جمله ای است اسمی
 و محل او جزم^{۱۱} است علی جزاء الشرط، والتقدير: وَمَنْ عَصَانِي. تَغْفِرْ لَهُمْ^{۱۲} وَتَرْحَمْهُمْ^{۱۳}!

۱. فم، آو، بم، آب، آز، آج، آل، مش: هیاته؛ لب: هیانته.

۲. کذا، در همه نسخه بدلها. ۳. مل: دارند.

۴. آج، لب، آل: پیرو. ۵. آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: فرقت.

۶. همه نسخه بدلها: خداوند. ۷. فم، آج، لب: بخشاینده/بخشاینده ای.

۸. همه نسخه بدلها: بدون. ۹. فم، مل: دارد.

۱۰. فم، آل: سوم؛ آط، بم، مش: سیم؛ آج، لب، آز، آب: سیوم.

۱۱. اساس: زُوبَة، باتوجه به ضبط کلمه در قسمت آیات و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

۱۲. مل: جر.

۱۳. فم: تَغْفِرْ لَهُ؛ آج، آل: يَغْفِرْ لَهُمْ. ۱۴. فم: ترجمه.

رَبَّنَا: بار خدای ما! من بنشاندم از فرزندان خود بعضی را. و «مِنْ»، تبعیض راست، آئی اسَكُنْتُ بَعْضُ ذُرِّيَّتِي، و شاید که معنی آن بود که از فرزندان خود یکی را بنشاندم، بر این وجه «مِنْ» تبیین بود^۲، وَالتَّقْدِيرُ: اسَكُنْتُ واحداً مِنْ ذُرِّيَّتِي، چنان که پیش از این بیان کردیم. یوادی به وادی که در آن جا زرعی^۳ و کشتی نیست، یعنی زمین مکه، عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ: بنزدیک خانه حرام تو. قَتَادَةَ گفت: یعنی خانه ای که تو حرام کرده ای آن را به حُرْمَاتِ تا استحلال نکنند محرمات تو آن جا از صید و قطع اشجار و جز آن.

اگر گویند، چگونه گفت: عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ و آن جا خانه نبود، خانه از آن پس بنا کردند، جواب گوئیم معنی آن است که: به جای خانه حرام که در اول بیت المعمور آن جا نهاده بود تا به عهد طوفان نوح با آسمان بردند. و جواب دیگر آن که: بنزدیک جایی که آن جا خانه حرام بنا خواهند کردن.

وَقَصَّةُ آيَةِ آن است که سَعِيدُ جُبَيْرٍ روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: چون ابراهیم را - علیه السلام - از ساره فرزند نمی بود. از آن جا که او پیر شده بود. و ابراهیم - علیه السلام - دل در فرزند بسته بود، ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت: این را به تو دادم تا باشد که خدای تعالی تو را از این^۴ فرزندی دهد که از من نمی باشد [۶۸-پ]. ابراهیم - علیه السلام - با هاجر خلوت کرد، خدای تعالی او را از هاجر اسماعیل داد، و آن نور محمدی که در پیشانی پدران پیغامبر - علیه وعلیهم السلام - بودی انتقال افتاد به اسماعیل. ساره را از آن رشکی پدید آمد عظیم^۵، و دل تنگ شد که او را^۶ بایست که آن شرف او را بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی. با ابراهیم ناخوش شد و گفت: نخواهم تا هاجر پیش من باشد، و نیز او را بینم. حق تعالی گفت ابراهیم را که: او را دورنج منم، و چون او با تو این مرقت کرد با او مانند این کن، اینان را از پیش او ببر. ابراهیم - علیه السلام - گفت: بار خدایا! کجا برم اینان را؟ گفت: آن جا که تو را فرمایم. آنکه جبریل را فرستاد و

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بار خدایا.

۲. قم: باشد؛ آو، بم، مل، آب، آه، مش: را بود.

۳. آو، بم، آب، آن، ذرعی.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: رشک عظیم آمد.

۵. قم: از او؛ دیگر نسخه بدلها، بجز مل: ندارد.

۶. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش + می.

گفت: ایشان را به زمین مکه بر. جبریل^۱ در پیش ایستاد و می رفت، و ابراهیم - علیه السلام - بر اثر^۲ می رفت با هاجر و اسماعیل. هر کجا به جایی خوش برسید آبی و گیاهی و عمرانی و آبادانی و خصیصی و نعمتی بودی، گفتم: یا جبریل! این جا فرود آرم اینان را؟ گفتم: نه، که فرمان نیست، تا برسید^۳ به زمین مکه، و آن زمینی است که در او آبی و گیاهی نباشد، و زمینی است شوره سنگلاخ که کشت^۴ نروید. ۵ جبریل گفت: این جا فرو نه اینان را و برو. ابراهیم - علیه السلام - ایشان را آن جا بنهاد و برگردید به فرمان خدای. هاجر گفت: یا خلیل الله! ما را بر که رها می کنی؟ او هیچ جواب نداد. آخر گفت: خدای فرمود تو را که ما را^۵ این جا رها کن^۶؟ گفت: آری. گفت: خدای تعالی ما را ضایع نکند^۷. آنگه آن قدری آب که در بطن^۸ مشکی مانده بود^۹ به ایشان رها کرد و برفت. ایشان آن آب باز خوردند و تشنه شدند، و ۱۰ کودک تشنه شد و او را شیر نماند. نگاه کرد نزدیکتر کوه به او و کوتاها تر صفا بود. بر آن جا دوید تا هیچ کسی را بیند و یا آوازی شنود. کس^{۱۰} را ندید. از آن جا فرود^{۱۱} دوید^{۱۲} تا همچونین^{۱۳} هفت بار بکرد^{۱۴} در بار هفتم آوازی شنید^{۱۵} از این جانب و از آن جانب بنگرید^{۱۶} کس را ندید. دگر باره هم آن^{۱۷} آواز بشنید، گفت: ای خداوند این آواز! من تو را نمی بینم و آوازت می شنوم، اگر توانی تا فریاد رسی^{۱۸} بکنی بکن که ما هلاک شدیم. آن فریشته ظاهر شد و بنزدیک اسماعیل آمد و پای او بگرفت و پاشنه او در زمین مالید، چشمه ای آب از زیر پای او روان شد و سر در بیابان نهاد.

۱. قم، مش + علیه السلام.
 ۲. قم، آرز + او.
 ۳. آو، بم، آب، آج، آزه آل، لب، مش: برسیدند.
 ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و آل + براو.
 ۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مرا.
 ۶. آو، بم، آب، آج، آزه آل، لب: کنی؛ مش: کنید.
 ۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نگذارد.
 ۸. مش، آرز، آب، آ: در این.
 ۹. قم، آو، آب، آج، بم، مل، آرز، آل، لب: مشک مانده بود، مش: مشک بود.
 ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: هیچکس.
 ۱۱. همه نسخه بدلها + و بر کوه مروه دوید، کس را ندید، دگر باره بر کوه صفا دوید و دگر باره با کوه مروه دوید.
 ۱۲. قم، مل: همچونین، دیگر نسخه بدلها: ندارد.
 ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بگردید.
 ۱۴. آو، آج، بم، مل، آل، لب، مش: نگرید؛ آب، آرز بگردید.
 ۱۵. همه نسخه بدلها، بجز آب + ضعیف.
 ۱۶. قم، آو، آرز، آب، آج، لب، مش: همان.
 ۱۷. قم، آو، بم، مل، آرز، آل، مش: رسی.
 ۱۸. قم، آو، بم، مل، آرز، آل، مش: رسی.

هاجر از آن^۱ رنج که دیده بود و عزت آب در آن جای پاره‌ای ریگ گرد آن بر کرد تا ضایع و پراکنده نشود.

رسول - علیه السلام - گفت: رَحِمَ اللَّهُ أُمِّي هَاجِرَةَ خَدَايَ بِرِ مَادِرْمِ هَاجِرِ رَحْمَتِ كِنَادِ، اگر آن آب رها کردی همه بادیه برسیدی و آب روان بودی در همه بادیه. چون خاک گرد آن بر کرد آب بایستاد، از آن جا آب می‌گرفت تا چاله‌ای^۲ شد، این است ۵ که امروز چاه زمزم است و این^۳ فریشته او را بشارت داد و گفت: این چاهی خواهد بودن که حاجیان این جا از این جا^۴ آب خورند، و این جا خانه‌ای کند پدر این کودک که خلائق عالم از جوانب^۵ به زیارت این خانه آیند. پس حق تعالی از آن رفتن هاجر از صفا به مروه و از مروه به صفا آن را رکنی کرد ازارکان حج، و آن سعی است بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. ۱۰

جماعتی از قبیله جُرْهُم آن جا می‌گذشتند^۱ از دور مرغان را دیدند که گرد آن جایگاه می‌پریدند، گفتند: به هر حال^۲ باید که آن جایگاه آب بود، که مرغان جایی گردند^۳ که آب بود. کسی را بفرستادند تا بنگرند^۴، زنی را دید و کودک را آنها، بیامد و ایشان را خبر داد. ایشان بیامدند و گفتند: ای زن! تو کیستی؟ و این جا چه کنی تنها^۵؟ و آن کودک که راست؟ و این آب از کجا آمد این جا؟ که این زمینی است که تا سیصد چهارصد گز ننگند آب نباشد. گفت: این پسر ابراهیم است - خلیل خدای، و او ما را این جا آورد به فرمان خدای. گفتند: این آب که راست؟ گفت^{۱۱}: آب مراست، و خدای تعالی برای ما پدید کرده است این جا [۶۹-ر] گفتند: شاید تا این جا فرود آییم و تو ما را از این آب نصیب کنی^{۱۲}، و ما تو را متاعی که ما

۱. آو، بم، آب، آز، آنچه؛ آج، آل، لب: از آن جا.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: غدیری. ۳. همه نسخه بدلها: آن.

۴. قم: این جای از این جا، آو، بم، آب، آج، آل، لب، مش: این جا از این چاه؛ مل: این جای.

۵. مل: از همه جانب. ۶. آو: می‌گرفتند.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + می. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: گرد آیند.

۹. کذا در اساس و مل؛ دیگر نسخه بدلها: بنگرد؛ آب، بم، آو، آج، آل، لب، مش + چون بیامد.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تنها چه می‌کنی؟ ۱۱. بم، آج، آل، لب + این.

۱۲. آج، لب: دهی.

داریم نصیب کنیم، و همسایهٔ تو باشیم تا تو تنها نباشی؟ گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند. و باقی قصه در سوره البقره گفته شده است. و آن که اسماعیل از ایشان زنی بخواست، و هاجر فرمان یافت، و ابراهیم آن جا آمد، فی قوله: **وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلَّيًّا** ۱.

۵ قوله: **رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ**، از جملهٔ دعای ابراهیم یکی دیگر آن بود که گفت: بار خدایا! برای آن تا فرزندان من نماز به پای دارند، چنان ساز که دلهای گروهی مردمان به ایشان مایل شود. «مِنْ» تبعیض راست.

سعید جبیر گفت: اگر نگفتی **مِنْ النَّاسِ**، و گفتی: **أَفِيْدَةَ النَّاسِ**، همهٔ عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان به حج آن جا رفتندی. و قوله: **تَهْوَى إِلَيْهِمْ، أَيْ تَمِيلُ إِلَيْهِمْ وَ تَحْدِرُ إِلَيْهِمْ، مِنْ هَوَى إِذَا انْحَدَرَ، يُقَالُ: هَوَى يَهْوَى هَوِيًّا إِذَا سَقَطَ، وَ هَوَى يَهْوَى هَوِيًّا، إِذَا اشْتَهَى** ۲ **وَ أَحَبَّ**.

۱۰ مجاهد گفت: اگر دعا بر اطلاق بودی، پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدند آن جا. **وَ ارزُقَهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ**؛ بار خدایا! و از میوه‌هایی که اهل دیگر شهرها را. که خداوندان آیند ۳. روزی کرده‌ای، روزی کن ایشان را تا همانا شاکر شوند نعمت تو را.

۱۵ **رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ**، آنکه گفت: بار خدایا! تو دانی آنچه ما پنهان داریم و آنچه آشکارا داریم. عبدالله عباس گفت: مراد یأس و اندوه کار هاجر و اسماعیل است، اگر بر زبان رانیم و یا نرانیم تو دانی. و دیگر مفسران حمل بر عموم کردند از همهٔ نهانیها و آشکاراها، و آن اولیتر است، **لِعُمُومِ الْفَائِدَةِ**. آنکه گفت: **وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**، «ما» نفی است؛ و پوشیده نماند بر خدای - جل جلاله - هیچ چیز در آسمان و زمین. و «مِنْ» زیادت است **مُؤَكِّدِ نَفْيٍ**.

۲۰ آنکه اسپاس ۴ داری کرد خدای را و شکر گزارد ۵، گفت: اسپاس ۴ آن خدای را که مرا بر پیری اسماعیل و اسحاق بداد. اسماعیل از هاجر و اسحاق از ساره. و این از

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵.

۲. آج: اشهی.

۳. آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: آتند.

۴. آب، آج، آز: آشکارها.

۵. همهٔ نسخه بدنها: سپاس.

۶. همهٔ نسخه بدنها: بجز قم و مل: شکر کرد.

آن پس گفت که خدای تعالی او را اسحاق بداد از ساره. و قصه آن در سورت هود برفت. **إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ**؛ که خدای من شنونده دعاست، یعنی اجابت کننده دعاست، **وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، آتَىٰ أَجَابَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَاهُ.**

رَبِّ اجْعَلْنِي؛ بار خدایا! مرا چنان کن که نماز به پای دارم، یعنی آن الطاف که به آن نماز به پای دارم با من پیایی دارا. **وَمِنْ دُرِّيَّتِي؛** و از فرزندان من، و «من» تبعیض راست. **رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ؛** بار خدایا پذیر دعای من، یعنی نماز و عبادت من، و از این جاست قول رسول - علیه السلام: **الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ،** و فی روایتی **أُخْرَى^۲: الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ،** و بعضی دیگر گفتند: چنان که دعا را نماز خواند، فی قول: **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ^۳**...، نماز را دعا خواند این جا.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي؛ بار خدای ما! بیامرز مرا و مادر و پدر مرا، و این دلیل می کند بر آن که مادر و پدر ابراهیم مؤمن بودند، چه نشاید که او کافران مُصِرّاً بر کفر دعا کند به غفران. **وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛** و مؤمنان را نیز بیامرز آن روز که حساب بایستد، و مراد به «قیام» ناهور است، **كِقِيَامِ السَّاعَةِ وَقِيَامِ السُّوقِ وَقِيَامِ الْحَرْبِ عَلَيَّ سَائِقِهَا،** روزی که حساب ظاهر شود و سخت گردد.

آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت: **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا؛** گمان مبر که خدای غافل است از آنچه ظالمان می کنند. و سهو و غفلت یکی باشد و مرجع هر دو با انتفای^۴ علم باشد، و معنی آیت آن است که: به حق ایشان برسم و جزای ایشان بسزا بدهم، **وَلَكِنْ تَأْخِيرٌ مِّنَّا.** **إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ،** جمله قراء «يُؤَخِّرُهُمْ» به «یا» خواندند، **خَبْرًا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى،** و ابو عمرو خواند: **نُؤَخِّرُهُمْ،** به «نون»، **خَبْرًا مِثْلَهُ تَعَالَى** [۶۹-پ] **عَنْ نَفْسِهِ عَلَيَّ سَبِيلِ التَّعْظِيمِ؛** و تأخیر می کنم ایشان را برای روزی که چشمها در او شاخص و متحیر شود. **وَشُخُوصُ الْبَصَرِ،** آن باشد که چشم گشاده بماند که بر هم نیاید، و چشم متحیر چنین باشد، و این کنایت است از هول و فزع و شدت روز.

۱. آو، آب، آرز؛ با آن نماز پیایی دارم.

۲. آب، آنخ.

۳. مل: هو.

۴. قم: گویند، دیگر نسخه بدلها: خوانند.

۵. سورة توبه (۹) آیه ۱۰۳.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم: بار خدایا.

۷. همه نسخه بدلها: نفس.

مُهْطِعِينَ، اَنى مُسْرِعِينَ؛ شتابزدگان باشند، و نصب او بر حال باشد. سعيد جُبَيْر گفت: دويدنى باشد چون دويدن گرگ. مجاهد گفت: مُدِيمِي^۱ النَّظْرِ. كَلْبِي گفت: نَاطِرِينَ. ضَحَاك گفت: شَدِيدِي النَّظْرِ^۲ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْظُرَ؛ مى نگرند و چشم برهم نزنند. مُقَاتِل گفت: مُقْبِلِينَ اِلَى النَّارِ؛ روى به دوزخ نهاده باشند. و اصل اِهْطَاع، اِسْرَاع بود، قال الشاعر:

۵

فِي مُهْطِعِ سُرْحٍ كَأَنَّ زِمَامَهُ فِي رَأْسِ جِدْعٍ مِنْ أَوَالِ^۳ مُشَدَّبِ
مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ؛ سرها برداشته. قُتَيْبِي گفت: مُقْنِعِ اَنْ باشد که سر بردارد و چشم در پيش دارد و در چیزی مى ننگرد چنان که چشم از او بردارد، و مِنْهُ: اِلْقَائِ فِي الصَّلْوَةِ. حَسَن بَصْرِي گفت: رَوْزِ قِيَامَتِ هَمَّة كَسَ رَا رَوْي بَه جَانِبِ اَسْمَانِ بُوَد، كَسَ بَا كَسَ نَنگَرَد. و اصل كلمت مِنْ قَنِيْعٍ بَاشَد و اَقْتَعِ غَيْثَهُ، مِنْ بَابِ حَفَرْتُ؛ بِرَأْ وَاَحْفَرْتُ زَيْدًا بِرَأْ، اِذَا جَعَلْتَهُ حَافِرًا لَهَا، هَمِچُونِيْنَ^۴ اَقْتَعِ، اَنى جَعَلَ نَفْسَهُ قَانِيْعَةً^۵ فِي النَّظْرِ اِلَى السَّمَاءِ اَوْ اِلَى مَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَا يَرْفَعُ ظَرْفَهُ مِنْهُ. اَنگَه استعمال کردند فِي الرَّأْسِ وَ النَّظْرِ اِلَى السَّمَاءِ، قَالَ الشَّمَاخ:

۱۰

بُيَاكِرُنَ الْعِضَاءَ بِمُقْنِعَاتٍ نَوَاجِدُهُنَّ كَالْحَدَائِ^۶ الْوَقْبِعِ
يَصِفُ اِيْلًا تَرْغَى شَجَرَ الْعِضَاءِ، يَقُوْلُ يُبَاكِرُنَ الْعِضَاءَ بِاَيْلٍ مَرْقُوعَاتِ الرَّؤْسِ، نَوَاجِدُهَا كَالْقُؤُوسِ الْوَاقِعَةِ عَلَيْهَا، وَقَالَ الرَّاجِزُ:

۱۵

اَنْغَضُ^۷ نَحْوِي رَأْسَهُ وَاَقْنَعَا كَانَمَا اَبْصَرَ شَيْئًا اَظْمَعَا
لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ ظَرْفُهُمْ؛ نَظَرِ اَيْشَانِ بَا اَيْشَانِ نِيَايِد، كَالشَّائِخِ بِبَصْرِهِ؛ چَشمِ بَرَهْمِ نَزْنَد. وَاَقْنَعَتْهُمُ هَوَاءً، عِبْدَاللّٰهِ عَبَّاسُ گفَت: يَعْنى دِلْهَآيِ اَيْشَانِ خَالِي بَاشَد اَز هَمْمَه خَيْرًا. مَجَاهِدُ گفَت و اِبْنِ زَيْدٍ: دِلْهَآيِ اَيْشَانِ چُونِ هَوَاسَت، دِرَاوِ هِيچِ خَيْرِي و

۲۰

۱- آج: مدين. ۲- همۀ نسخه بدلها، بجز قم و لب: شديدالنظر.

۳- مل: اواك. ۴- مل: حفر.

۵- همۀ نسخه بدلها، همچنين. ۶- همۀ نسخه بدلها: قانعا.

۷- اساس و بیشتر نسخه بدلها: العضاء، باتوجه به منابع بيت و لغت و مل، تصحيح شد.

۸- قم، آب، آج، لب: كالحدا.

۹- اساس و لب: انقض؛ قم: انقض؛ آو، بم، آب، آن، آك، آج؛ ابعض؛ مش: ابغض، باتوجه به معنى بيت

تصحیح شد. ۱۰- آو، بم، آج، لب، مش: چیز؛ آب، آن: چیزها.

علمی^۱ جای نمی‌گیرد. سعید جُبیر گفت: دل‌های ایشان مضطرب^۲ است، آن را قراری نیست در سینهٔ ایشان از خوف و قرع، و این همه وصف روز قیامت است به شدت و صعوبت و هولناکی.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ؛ و بترسان مردمان را ای محمد از روزی که عذاب با ایشان آید. و نصب «يَوْمَ»، بر مفعول دوم «أَنْذِرِ» است نه بر ظرف. قتاده گفت، معنی قوله: وَأَفَيْدَتْهُمْ هَوَاءً، گفت: دل‌های ایشان به حلق رسیده است^۳، کقوله تعالی: وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ...، و اصل کلمت از هواس است که جو باشد، قال حسان:

أَلَا أَبْلِغُ أَبَا سُفْيَانَ عَنِّي فَأَنْتَ مُجَوِّفٌ نَجِبٌ هَوَاءً
وقال زهير:

كَأَنَّ الرَّجُلَ دَمِينَهَا فَنَوَّقَ صَغَلٍ مِنَ الظُّلْمَانِ جُوجُوءُهُ هَوَاءً^۴
گفته اند: شتر مرغ را دل نباشد، و قال آخر:

وَلَا تَكُ مِنْ أَخْدَانِ كُلِّ بَرَاعَةٍ هَوَاءٍ كَتَقَبِ الثَّابِ جُوفاً مَكَاسِرًا^۵
فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا: كَوَيْدِ ظَالِمَانِ وَكَافِرَانِ: رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ؛
بار خدایا! ما را باز پس دار تا به وقتی نزدیک. معنی آن است که ما را با دنیا برود در دنیا ما را مهلتی ده. نُجِبٌ دَعْوَتِكَ؛ تا ما اجابت دعوت تو کنیم و متابعت پیغامبران کنیم، و جزم این فعلها بر جواب امر است، ایشان را بر سبیل تقریر و ملامت گویند: نه سوگند خورده بودی پیش از این که ما را از زوالی^۶ نخواهد بودن از دنیا و انتقالی با سرای آخرت؟ و آیت دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلف نباشند، چه اگر مکلف

۱. بم، آر، آل، آج: علمی و چیزی.

۲. او، بم، آب، آر، مش: مضطرب.

۳. قم: رسیده باشد.

۴. سورة احزاب (۳۳) آیه ۱۰.

۵. او، بم، آب، آج، آن، آل، مش: الرجل.

۶. همه نسخه بدلهاء بجز قم و مل: الظلمات.

۷. نسخه اساس با خط اصلی در حاشیه این کلمه افزوده: ای خالیه.

۸. کذا در اساس و قم و بم و آج و لب: آب، آر، مش: الثَّابُّ: آل: الباب: چاپ شعرانی (۳۷/۷): البان.

۹. کذا در اساس و او، بم، آب، آج، آن، آل، مش: قم، لب: مکاسره.

۱۰. قم: متابعت کنیم پیغامبران را.

۱۱. ازوالی: از زوالی، یا ادغام دو حرف همجنس؛ همه نسخه بدلهاء: زوالی.

بودندی، ایشان را [۷۰-ر] حاجت نبودی به آن که از خدای خواستندی که ما را با دنیا برتا ما توبه کنیم و عمل صالح کنیم، بل^۱ هم آن جا^۲ توبه بکردندی و ایمان آوردندی و به مقصود رسیدندی. **فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا**، جز به رفع نشاید برای آن که اگر به نصب خوانند جواب باشد، و جواب لایق نبود به معنی، برای آن که قول ایشان موقوف نباشد^۳ بر انداز رسول - علیه السلام - ایشان را، فی قوله: **وَأَنْذِرِ النَّاسَ**.
 ۵ **قوله: وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**، حق تعالی گفت: شما در خانه آن ظالمان که [بر خود] ظلم کردند بنشستی. **وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ**؛ و روشن شد شما را که ما با ایشان چگونه کردیم^۴ انواع عذاب. **وقوله: كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ**، در جای فاعل تبیین است، **أَيُّ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ**^۵ **كَيْفِيَّةُ عَذَابِهِمْ**. **وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ**؛ و برای شما مثلها زدیم.

۱۰ **وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ**؛ و ایشان - یعنی کافران - مکر خود بکردند، **وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ**؛ و بنزدیک خداست مکر ایشان، یعنی جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان، **عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ**. **وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَرُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ**، قراءت عامه به کسر «لام» است، «لام» اول، و نصب «لام» دوم. و «إِنْ» به معنی «ما»ی نفی است، **والمعنى: وَمَا كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَرُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ**، و ۱۵ «لام» برای تأکید نفی است، **مِثْلُ قَوْلِهِ: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ**^۶، **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ**^۷، یعنی مکر ایشان به آن جا نباشد^۸ که کوهها از او زایل شود، و مراد به زوال کوه، زوال امر رسول است و زوال قرآن، این کنایه است از این دوگانه، یعنی مکر ایشان به آن جا نرسد که کاری بزایل^۹ کند که در ثبات و دوام چون کوه

۱. آو، بم، آب، آج، آز، آن، مش: تا.

۲. مل، مش: صمانجا.

۳. کذا، در اساس و قم و مل و لب؛ دیگر نسخه بدلها؛ باشد.

۴. اساس: ندارد؛ با توجه به معنی جمله و اتفاق نسخه بدلها، آورده شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و مش + از.

۶. کذا در اساس و قم و مل و لب؛ دیگر نسخه بدلها: لَهُمْ.

۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

۸. سوره انفال (۸) آیه ۳۳.

۹. آو، بم، آب؛ تا به جا باشد؛ مش: تا به جایی باشد؛ آج، آل: به آن جا بیاشد.

۱۰. مل، آل: زایل.

است که به مکر هیچ ماکر و حیلت هیچ مُحْتَمَل زایل نشود. و کِسائی و ابن جُرَیج خواندند: اَنْزَلُوا، به فتح «لام» اول و رفع «لام» دوم، و بر این قراءت «اِنْ» مخففه باشد از تَمِیلَه، و معنی آن بُود^۱: وَ اِنْ مَكْرُهُمْ، اَوْ وَاِنَّهٗ كَانَ مَكْرُهُمْ لَنْزُولٍ مِنْهُ الْجِبَالُ، و آن^۲ «لام» آن است که با «اِنْ» مخففه به یک جای باشد، کقولہ: وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً^۳، و هو کقولہ: وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ^۴، ...، جز که با مخففه «لام» لازم بود، و با مثله جایز، آنکه معنی آن باشد که: مکر ایشان از شدت و صعوبت به آن جاست که کوهها از او زایل شود، و این بر سبیل استعظام و استصعاب مکر ایشان باشد، چنان که گفت: وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَارًا^۵، و «كُبَارًا» مبالغت باشد در کبیر، و مِثْلُهُ فِي الْاِسْتِعْظَامِ، قَوْلُهُ تَعَالَى: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا^۶، و مِثْلُهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

أَلَمْ تَرَضُدَا فِي السَّمَاءِ مُبِينًا
عَلَى ابْنِ لُبَيْبِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ
وَقَالَ أَوْسُ بْنُ حَجْرٍ:

أَلَمْ تَكْثِفِ الشَّمْسُ شَمْسُ النَّهَارِ
مَعَ الشَّجَمِ وَالْقَمَرِ الْوَاجِبِ
وَقَوْلِ الْآخِرِ:

الشَّمْسُ طَالِعَةٌ لَبَسَتْ بِكَاسِفَةٍ
تُبْكِي عَلَيْكَ نُجُومَ اللَّيْلِ وَالْقَمَرَ

و در شاذ گفتند امیرالمؤمنین^۷ و عبدالله مسعود و ابی خواندند: وَ اِنْ كَادَ مَكْرُهُمْ، و اگرچه نزدیک آن است که از مکر ایشان کوهها زایل شود. و در بعضی تفسیرها آورده اند از امیرالمؤمنین^۸ و جماعتی مفسران که: مراد به این مکر، مکر نُمُورِد است که خدای تعالی به آن مثل زد، و آن آن بود که ابراهیم - علیه السلام -^۹ گفت: مَنْ تَوَرَّا دَعْوَتِ مِي كُنَّم بِا خدای آسمان. او گفت: مَنْ خدای زمین و نمی دانم که در آسمان خدایی هست. او گفت: خدای آسمان و زمین خدای من

۱. آو، آب، آج، آن، آل، له: مش + که.

۲. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۳. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۴. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۵. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۶. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۷. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۸. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

۹. آو، بم، آب، آج، آن، آل، لب، مش، مل + علی.

است و اگر تو در مُلک زمین دعوی می کنی دانی که تو را در مُلک آسمان هیچ بشروند، چه^۱ این آفتاب و ماه و ستارگان بر این صفت به فرمان خدای روانند. او گفت: به آسمان روم و بنگرم تا این خدای آسمان چیست، آنگه [۷۰-پ] چهار بچه کرکس بگرفت و ایشان را می پرورد و گوشت می داد تا بزرگ شدند و قوی گشتند، و تابوتی بساخت و آن را دو در ساخت: یکی به بالا^۲، یکی به زیر. و در آن تابوت^۳ نشست و دیگری را با خود در آن جا نشاند و آن تابوت در پای آن کرکسان بست و عصای ها گرفت^۴ و پاره ای گوشت بر سر آن عصا بست و از بالای آن تابوت بر بست^۵ چنان که آن کرکسان به آن گوشت می نگریدند و به طمع آن گوشت به جانب بالا^۶ می پریدند. چون در هوا دور رفتند، نُمرود صاحبش^۷ را گفت: آن در که بر بالا است بگشای و بنگر تا به آسمان نزدیک شدیم یا نه؟ او در بگشاد و بنگرید، گفت: ۱۰ آسمان هم آن جاست که بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن ما. گفت: در زیر بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم. او در بگشاد و فرو نگرید، گفت: زمین مانند دریایی سپید^۸ می بینم و کوهها مانند دودی سیاه. گفت: رها کن تا برویم. درها فرو کردند و کرکسان می پریدند تا چندان پیریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن. گفت: درها بگشا و بنگر. او در بالا بگشاد و بنگرید، گفت: آسمان ۱۵ همچنان^۹ می نماید که از زمین می نمود، و در زیر بگشاد و بنگرید، گفت: زمین چون دودی سیاه می نماید، و آوازی شنید که گفت: اَيْسَهَا الطَّائِفَةُ^{۱۰} اَيْسَن تُرِيْدُ؛ ای طاغی کجا می روی؟

عِکْرِمَه گفت^{۱۱}: با او در تابوت غلامی بود با کمان و تیر. چون به آن جا رسید

۱. همه نسخه بدلهها، بجز قم و مل: نرود. ۲. همه نسخه بدلهها، بجز قم و مل: جز.

۳. همه نسخه بدلهها + و.

۴. کذا در اساس و قم: مل: و عصایی ترتیب داد؛ دیگر نسخه بدلهها: عصایی فرا گرفت.

۵. آو، بم، آب، آج، آل، آن لب، مش: آن تابوت بر پشت تابوت فرو برد.

۶. همه نسخه بدلهها، بجز قم و مل: بز باد مل: قصد بالا می کردند.

۷. آج، آل، لب: مصاحبش. ۸. آو، بم، آب، آج، آل، آن لب، مش: سبز.

۹. آج، لب، آل: همان. ۱۰. کذا در اساس و قم و مل: دیگر نسخه بدلهها: اَيْسَهَا الطَّائِفَةُ.

۱۱. آو، بم، آب، آج، لب، آل، مش: که.

که بیش از آن نتوانست^۱ رفتن، تیر ببیند اخت، باز پس آمد خونالود او گفت: کُفِيتُ
أَفْرَ السَّمَاءِ؛ کار آسمان کفایت شد مرا. فَرَاءَ كُفِيتُ: تیر در مرغی آمد که در هوا بود، و
گفتند: در ماهی آمد که در دریایی از دریا های هوا بود.

آنکه نُمِرود بفرمود تا عصا باشگو نه کردند و آن سر که بر او گوشت بود به زیر
کردند. کِرکسان سربه زیر نهادند^۲، حق تعالی این مکر را وصف کرد به آن که به
حدی است که کوه از او زایل شود، عَلِي سَبِيلِ التَّوَسُّعِ وَالْمُبَالَغَةِ.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ، گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست،
والتقدير: فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ رُسُلِهِ وَعْدَهُ، ومثله قول الشاعر:

تَرَى النُّورَ فِيهَا مُدْخِلَ الظِّلِّ رَأْسَهُ وَسَائِرُهُ بِأَيْ السُّنَنِ أَجْمَعِ

والتقدير: مُدْخِلَ رَأْسِهِ الظِّلِّ، واگر این تقدیر نکنند در آیت روا باشد^۳، چه وعد

متعذی است به دو مفعول، اضافه فاعل روا باشد با هر یکی از او. و اگر چه معنی
آنکه روشنتر بود که اضافه با مفعول اول^۴ کنند، چنان که با فعل صریح^۵ هر کدام
تقدیم کنی رواست، يُقَالُ: أَخْلَفْتُ فُلَانًا الوَعْدَ وَأَخْلَفْتُ^۸ الوَعْدَ فُلَانًا، ودر شاذ
خوانند: مُخْلِفَ وَعْدَهُ رُسُلِهِ، عَلِي تقدیر: مُخْلِفَ رُسُلِهِ وَعْدَهُ، واستشهاد کردند بر این

قراءت به قول شاعر:

فَرَجَّجْنَاهَا بِمِرْجَةٍ زَجَّ القُلُوصِ أَبِي مَرَادَةَ

أَي زَجَّ أَبِي مَرَادَةَ القُلُوصِ، واین قراءت معتمد نیست برای آن که فصل نشاید
کردن بَيْنَ المُضَافِ وَالمُضَافِ إِلَيْهِ إِلَّا بِالظَّرْفِ، كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

كَأَنَّ أَصْوَاتَ مِنْ إِبْغَالِيَهِنَّ بِنَا أَوَاخِرِ المَيْسِ أَصْوَاتُ الفَرَارِيحِ^۹

حق تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول، گفت: مپندار که خدای تعالی
وعده ای که داد^{۱۰} پیغامبران خود را، خلاف کند چه خُلفِ وعد بر او روا نباشد و وعده

۱. آب، آرز: نتوانستن.

۲. آج، آل، مل: واژگونه.

۳. آج، لب: روبه زیر نهادند؛ آل: روبه زیر کردند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل و قم و لب: الظل.

۵. آو، بم، آج، آل، مش: نباشد؛ آب، آرز: نبود.

۶. آو، بم، آب، آرز: او.

۷. آج، لب، آل + با، آو، بم، آب، آرز + تا.

۸. آج، آل: اختلفت؛ آرز: اختلف.

۹. قم: الفراريج.

۱۰. آب، آرز: وعده داد که.

او پیغامبران را نصرت و ظفر و دولت دادن بر کافران بود. **إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ**؛ که خدای تعالی عزیز است، ظلم به او راه نبرد^۱ و خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، گفتند: عامل در «یوم» انتقام است، **أَيُّ يَنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمَةِ يَوْمَ**. حق تعالی گفت: من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز این زمین [۷۱-ر]، یعنی روز قیامت.

و در تبدیل زمین خلاف کردند، بعضی گفتند: صورت این زمین بگردانند با صورتی و شکلی دیگر، و مرجع این قول با اختلاف تألیف^۲ بود. عبدالله عباس و عبدالله مسعود و آنس مالک و مجاهد گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی از سیم سپید که بر او گناه نکرده باشند. و روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: زمین را سیم گرداند خدای تعالی و آسمان را زر^۳. سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی چون قرص سپید تا مؤمن^۴ از زیر پای خود می گیرد^۵ آن نان و می خورد، و این از آن جاست که سهل بن سعد گفت که رسول - علیه السلام - گفت: **يُخْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ تَبْضَاءَ عَفْرَاءَ**^۶ **كَفَرَضَةِ النَّفِيِّ** - علیه السلام - گفت: روایتی دیگر از عبدالله مسعود آن است که زمین قیامت از آتش^۷ باشد و اهل قیامت از آن جا می نگرند و غرفات بهشت می بینند و حوریان^۸ را می بینند، و مردم از گرمای آن آتش چنان شوند که عرق لگام بردهن ایشان کند. عبدالله عباس گفت: زمین همان باشد^۹ آکا [م] و جبال^{۱۰} بلندی^{۱۱} و کوههای او بدل کنند، چنان که شاعر گفت:

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل، ظلم را به او راه نبود.

۲. آب، مش + سپید.

۳. آب، آج، آل، آرز، لب، مش: می گیرند.

۴. آو، آج، آل، لب، مش: غراء؛ آرز، اغر.

۵. مش + که.

۶. با توجه به قم افزوده شد؛ آو، آب، آ، ن + آجام؛ آج، آل: آهام.

۷. کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آ. بگر نسخه ها + و.

۸. آن، مش: بلند.

فَمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ الَّذِينَ عَاهَدْتَهُمْ وَلَا الدَّارُ بِالدَّارِ الَّتِي كُنْتُ أَعْرِفُ
 و بیان این قول، قولة تعالى: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا،
 فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا^۱. و بعضی دیگر گفتند: مراد آن
 است که مکان خلقان و مواضع ایشان از زمین بدل کنند، گروهی را به زمین بهشت
 برند و گروهی را به زمین دوزخ. ۵

مسروق روایت کرد از عایشه که او گفت من از رسول - علیه السلام - پرسیدم از
 این آیت که: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، گفتیم: یا رسول الله! خلقان در این
 وقت کجا باشند که زمین را بدل کنند؟ گفت: بر صراط. وَالسَّمَاوَاتُ، و تقدیر آن
 است که: وَتُبَدَّلُ السَّمَاوَاتُ غَيْرَ السَّمَاوَاتِ، و لکن برای دلالت کلام بر او بیفگند و
 تبدیل آسمان به انتشار کواکب و تکویر آفتاب و خسوف قمر و انفطار و انشقاق ۱۰
 آسمان باشد، و قرآن به این جمله ناطق است. وَتَرَوُا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، و خلقان
 بیرون^۲ آیند از گورها برای خدای، یعنی عرض بر خدای و برای محاسبت با او و برای
 ثواب و عقاب او، و این حذف کرد لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ.

آنگه وصف کرد خدای را به آن که یکی است بی مثل و مانند، و قهار است
 مسلط بر قهر بندگان، و معنی او راجع باشد با قادری. وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ، حق تعالی ۱۵
 در این آیت گفت که^۳: از آهوال و شداید این روز، یعنی روز قیامت، آن باشد که تو
 خلقان را بینی و گناهکاران را. و مجرم فاعل جرم باشد، كَالْمُذْنِبِ فاعِلُ الذَّنْبِ^۴.
 مُقَرَّبِينَ فِي الْأَضْفَادِ؛ که دستهای ایشان به غل با گردن بسته باشند. و گفته اند:
 مُقَرَّبِينَ، آی مَشْدُودِينَ إِلَى قُرْبَائِهِمْ، هر یکی را از ایشان با قرینی از آن او درهم بسته
 باشند. و گفته اند: هر یکی را با دیوی در سلسله ای با هم بسته باشند، وَقَرَّتْ الشَّيْءَ ۲۰
 بِالشَّيْءِ وَقَرَّتْ بَيْنَهُمَا، آئی جَمَعَتْ بَيْنَهُمَا. وَالتَّقْرِينُ؛ تَكْثِيرُ الْفِعْلِ مِنْهُ، وَهَذَا قَرِينُ
 ذَلِكَ، آئی مِثْلُهُ وَمِمَّا يُقَرَّنُ إِلَيْهِ. فِي الْأَضْفَادِ، جمع صَفْدٍ، وَصَفْدٌ قَيْدٌ بَشَدِّ وَغُلٌّ
 باشد همچین. وَصَفَدْتُ الرَّجُلَ إِذَا قَيْدْتُهُ وَصَفْدَتُهُ لِنَكْثِيرِ الْفِعْلِ. وَقَالَ عَمْرُو بْنُ كُلْثُومٍ:

۱. سورة طه (۲۰) آیات ۱۰۵ و ۱۰۷.

۲. آو، بم، آب، آز، برون.

۳. قم: ندارد.

۴. آو، بم، آب، آج، لب، آز، مش: یکی.

۵. مل: لب: یقرب.

۶. آو، بم، آب، آز، کما.

فَأَبُوا بِالسَّيِّئَاتِ وَالسَّبَابِ وَأَبْنَا بِالْمُلُوكِ مُصَدِّقِينَ
[۷۱-پ] وَأَصْفَدْتُهُ إِذَا أَعْظَيْتُهُ، وَقَالَ الْأَعْمَشِيُّ:

تَصَدَّقْتُهُ بِنَوْمٍ فَأَكْرَمَ مَجْلِسِي^۱ وَأَصْفَدَنِي عَلَى الزَّمَانَةِ فَايْتِدَا
وقال الذبياني:

هَذَا الشَّنَاءُ فَإِنْ تَسَمَّعَ لِقَائِيهِ فَمَا عَرَضَتْ أَيْتَتِ اللَّغْنِ بِالصَّفَدِ
وعطا را از این جا صغد خوانند که بند پای معطی شود، چنان که مُتَنَبِّی گفت:

وَمَنْ وَجَدَ الْإِحْسَانَ قَبْدًا تَقْبَدَا

سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ؛ پیره‌های^۲ ایشان از قَطِرَان باشد، وَأَجِدُهَا سِرْبَالٍ، قال
امرؤ القیس:

لَعُوبٌ تُسَبِّبُنِي إِذَا قَمَّتْ سِرْبَالِي

۱۰

وقَطِرَان این^۳ باشد که که در شتر مالند. و در او چند لغت است: قَطِرَان، و
قَطِرَان، وَقَطِرَان، به فتح «قاف» و کسر او و اسکان «طا»، و فتح «قاف» و کسر
«طا»، قال ابوالنجم:

جَوْنٌ كَمَا أَنَّ الْعَرَقَ الْمَسْتَوْحَا؛ أَلَيْسَهُ الْقَطِرَانُ وَالْمُسُوحَا

۱۵

و برای آن گفت که پیره^۵ ایشان از قَطِرَان باشد که آتش به او مسرعتر باشد. و
از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند: سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ، آئی مِنْ نُحَاسٍ
ذَائِبٍ؛ پیره‌های^۶ ایشان از میس گداخته باشد، و القِطْرَةُ النُّحَاسُ، مِنْ قَوْلِهِ: أُوْتُونِي
أَفْرِغْ عَلَيْهِ قَطِرًا^۷. و آن، آئی بَلَّغْ حَرَّةَ النَّهْيَاةِ؛ گرمای او بغایت رسیده باشد. وَتَغَشَى
وُجُوهُهُمْ النَّارُ؛ و آتش روی ایشان باز پوشد.

۲۰

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ؛ تا خدای جزا کند هر کس را به آنچه کرده

۱. کذا در اساس و همه نسخه بدلها و تفسیر طبری و تفسیر مجمع البیان؛ دیوان اعشى (بیروت ۱۹۸۰)

ص ۱۰۳ و لسان العرب: ققرَب مقعدی.

۲. آن: پرهنا؛ قم، مل، لب: پراهنها.

۳. همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: آن.

۴. کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرطبی و طبری نیز چنین است، چاپ شعرانی: المسفوحا.

۵. آو، بم؛ پراهن؛ دیگر نسخه بدلها: پراهن.

۶. بم: پرهنا؛ آو، پراهنها؛ دیگر نسخه بدلها: پراهنها.

۷. سورة كهف (۱۸) آية ۹۶.

باشد، و آیت دلیل استحقاق می‌کند و آنچه^۱ جزا بر عمل باشد. إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ که خدای تعالی زود شمار است بر آن معانی که گفته شده است. هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ، ابن زید و جماعتی مفسران گفتند: هَذَا، اشارت است به قرآن؛ این قرآن بلاغ است، یعنی بیان است مردمان را. و گفتند: تبلیغ است از توبه مردمان و رسانیدن. وَلْيُنذِرُوا؛ و تا ایشان را به آن بترسانند و اعلام کنند با تخویف. ۵
وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ؛ و تا بدانند که او یک خداست، او را مثل و مانند و شریک و شبیه نیست. وَلْيَذَكِّرُوا وَلِأُولَى الْأَلْبَابِ؛ و تا اندیشه کنند خداوندان آن^۲ عقلها که فکر و اندیشه و نظر برایشان واجب است. وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.



مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

۱. قم: بود؛ آو، آب، مل، آن، مش: باشند.

۲. همه نسخه بدلاها: بجز قم و مل: بر آنچه.

۳. همه نسخه بدلاها: ندارد.

سورة الحجرت

این سورت مکی است فی قولی قتاده و مجاهد، و عدد آیاتش نود و نه است و کلماتش شصت^۱ و پنججاه و چهار کلمت است، و حروفش دو هزار و هفصد^۲ و شست^۳ حرف است.

و روایت است از زری حُبیبش، از اَبی کَعْب که رسول - صلی الله علیه و علی آله گفت: هر که سورة الحجرت بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد به عدد مهاجر و انصار و به عدد آنان که به رسول استهزا کردند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
[به نام خدای بخشاینده مهربان]^۵

آیه ۱ اَلرَّءِیَسُ یَلْکُ اَیَّاتُ الْکِتَابِ وَفَرَّانِ مُبِیْنِ ؛ این آیه‌های کتاب است و قرآنی روشن.

آیه ۲ رَبُّمَا یُوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا مُسْلِْمِیْنَ ؛ بُود که تمنا کنندا کافران^۶، اگر بودندی مسلمان.

آیه ۳ ذَرَهُمْ یَا کُلُّوا وَتَمَتَّعُوا وَیُلِیْهِمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ؛ رها کن ایشان را تا

۱. قم، آج، لب، مش: شصت؛ مل: سیصد. ۲. قم، آو، بم، آب، مل، آل، مش: هفصد.

۳. قم: شش؛ دیگر نسخه بدلها: شصت.

۴. قم، آج، لب، مش، آل: بر.

۵. اساس ترجمه ندارد، از قم آورده شد؛ مش: به نام خدای بسیار بخشایش و بسیار آمرزش.

۶. قم: کند آنان که کافر شدند؛ آو، بم، آج، لب، آل، مش: کنند آنان که کافر شدند.

- بخورند و برخوردار شوند، و مشغول کند ایشان را امید که^۱ بدانند.
- آیه ۴ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ؛ و به هلاک نکردیم^۲ هیچ شهری
والآ آن را نوشته ای بود دانسته.
- آیه ۵ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ؛ سبق نبرد^۳ هیچ گروه وقتش را و باز
پس نمانند.
- آیه ۶ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ؛ و گفتند: ای آن که فرو
فرستادند بر او قرآن، تو دیوانه ای.
- آیه ۷ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلِئِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ چرا نیاری به ما فریشتگان را اگر
هستی از جمله راست گویان.
- آیه ۸ مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ؛ نفرستیم ما فریشتگان را
مگر به راستی، و نباشند ایشان مهلت داده^۴.
- آیه ۹ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ [۷۲-ر] وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ ما بفرستادیم قرآن و ما آن را
نگاه می داریم.
- آیه ۱۰ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْرِ الْأَوَّلِينَ؛ بفرستادیم از پیش تو در جماعات
پیشین^۵.
- آیه ۱۱ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ نیامد به ایشان هیچ^۶ پیغامبری الا
بودند از او فسوس دارنده^۷.
- آیه ۱۲ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ؛ همچونین^۸ بریم آن را در دل
گناهکاران.
- آیه ۱۳ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ؛ ایمان نیارند به آن و گذشت^۹

۱. قم: آو، بم، آج، لب: زود بود که؛ مش: زود باشد که.

۲. قم: آو، بم، آج، لب، آل، مش: و هلاک نکردیم.

۳. قم + از. ۴. قم: پس مهلت دادگان.

۵. قم: جماعت پیشینان؛ آو، بم، آج، لب، آل: جماعت پیشین؛ مش: جماعات پیشینان.

۶. قم: آو، بم، آن از.

۷. قم: به او فسوس می داشتند. ۸. قم: همچونین.

۹. قم، مش، آو، بم، آج، لب، مش، آل: دلهای. ۱۰. قم: بدرستی که بگنشت؛ آو: گزشت.

ره پیشینگان^۱.

آیه ۱۴ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ؛ واگر گشاییم برایشان دری از آسمان، همه روز باشند در او بر بالا می شوند.

آیه ۱۵ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ؛ گویند: بفسوده اند^۲ چشمهای ما^۳ بل ما مردمانی بیم^۴ با ما جادوی کرده.

آیه ۱۶ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ؛ کردیم ما در آسمان برجها و بیاراستیم آن را برای نگرندگان.

آیه ۱۷ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ؛ نگاه داشتیم آن را از هر دیوی رانده.

آیه ۱۸ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ؛ الا آن که بدزدد سمع را از پی او برود ستاره ای روشن.

آیه ۱۹ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا زَوَاسِي وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ؛ و زمین، بکشیدیم آن را و افگندیم در او کوهها و برویانیدیم در او هر چیزی سخته.

آیه ۲۰ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ؛ کردیم شما را در آن جا وجوه معیشت و آن را که شما او را روزی ندهی^۵.

آیه ۲۱ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ؛ و نیست هیچ چیز والا و نزدیک ماست خزینه های او، و ما فرو نفرستیم آن را مگر به اندازه ای شناخته.

آیه ۲۲ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَا كُفُوهً وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ؛ و بفرستادیم بادها^۶ باردار، فرود آوردیم از آسمان آبی به شما دادیم آن را و نیستی شما آن را نگاهدارنده.

آیه ۲۳ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ؛ ما زنده کنیم و مرده^۷، و ما میراث

گیریم.

۱. قم، آج، لب: پیشینان.

۲. کذا در اساس؛ قم: بیسته اند؛ آو: بیسوده اند؛ بم، مش: پسوده اند؛ آج، لب، آل: پوششی بر نهاده اند.

۳. آو، بم: آج، لب، مش + را. ۴. قم: گروهی ایم؛ آو، بم، آج، لب: مردمانیم.

۵. قم: که نیستی شما او را روزی دهنده. ۶. قم، آو، بم، آج، لب، مش + را.

۷. قم: بمرانیم؛ آو، بم، آج، لب + کنیم.

- آیه ۲۴ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ؛ بدانسته ایم ما پیشینگان را از شما و بدانسته ایم باز پسینان^۱ را.
- آیه ۲۵ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَخْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ خدای تو اوست که حشر کند ایشان را، که او محکم کار و داناست.
- آیه ۲۶ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ؛ بیافریدیم آدم را از گل خشک از خری^۲ سالخورده^۳.
- آیه ۲۷ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ؛ و جتیان^۴ را بیافریدیم از پیش این، از آتش بغایت گرمی.
- آیه ۲۸ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ؛ چون گفت خدای تو فریشتگان را: من آفریننده ام آدم را از گل خشک از خزی^۵ سالخورده.
- آیه ۲۹ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ چون راست کنم^۶ او را و دردمم در او از روح خود در افتمی^۷ برای او سجده کننده.
- آیه ۳۰ فَسَجَدَ الْمَلِكَةُ كُلُّهُمْ أَسْمَعُونَ؛ سجده کردند فریشتگان همه بجمله،
- آیه ۳۱ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؛ مگر ابلیس که سر باز زد^۸ که باشد^۹ با سجده کنندگان.
- آیه ۳۲ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؛ گفت: ای ابلیس! چه بوده است^{۱۰} تا که نمی باشی با سجده کنندگان؟
- آیه ۳۳ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لَيْسَ خَلْقُهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ؛ گفت نکم سجده خلقی را که بیافریده ای او را از گل خشک از خری^{۱۱} سالخورده.

۱. آو، بم، آج، لب؛ باز پسین نیان.

۲. آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ سالخورده.

۳. قم، بم، آج، لب، مش، آل؛ سالخورده.

۴. آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ لوش.

۵. آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ لوش.

۶. آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ سر باز زد.

۷. آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ لوش.

۸. کذا در اساس با ادغام دو حرف همجنس؛ قم، آو، بم، آج، لب، مش، آل؛ سر باز زد.

۹. کذا در اساس و قم؛ آو، بم، نبوده است؛ آج، لب؛ نبود.

۱۰. قم؛ چو بودست تو را.

۱۱. آو، بم، آج، لب، آل، مش؛ لوش.

- آیه ۳۴ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأَنَّكَ رَجِيمٌ ؛ گفت: برو از این جای که تو ملعونی^۱ .
- آیه ۳۵ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ؛ و بر تو باد لعنت تا به روز شمار^۲ .
- آیه ۳۶ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ؛ گفت: خدای من مهلت ده مرا تا به آن روز که برانگیزند ایشان را .
- آیه ۳۷ قَالَ فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ؛ گفت: تو از جمله مهلت داد گانی ،
- آیه ۳۸ إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ ؛ تا به روز وقت دانسته .
- آیه ۳۹ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزِيدَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ؛ گفت: بار خدایا به آنچه مرا گمراه کردی بیارایم برای ایشان در زمین و گمراه کنم ایشان همه را^۳ .
- آیه ۴۰ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ؛ مگر بند گانی^۴ ؛ تو را از ایشان خالص^۵ .
- آیه ۴۱ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ؛ گفت: این راهی است بر من راست .
- آیه ۴۲ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ؛ بندگان من نیست تو را برایشان حجتی الا آن که پشروی کنند تو را از گمراهان .
- آیه ۴۳ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ؛ و دوزخ وعده گاه ایشان است جمله .
- آیه ۴۴ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ؛ آن را هفت در است هر دری را از آن جزئی بخشیده هست [۷۲-پ] .

وقوله تعالى: الرَّاءُ، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ، «تِلْكَ» به معنی «هَذِهِ» است، اشارت به آیات قرآن. اگر گویند، چگونه عطف کرد قرآن را بر کتاب، و هر دویکی است و این عَطْفُ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ باشد. جواب آن است که گوئیم: لِإِخْتِلَافِ اللَّفْظَيْنِ، كَقَوْلِهِ:

وَهِنْدَ أُنَى مِنْ دُونِهَا النَّائِي وَالْبُعْدُ

۱. قم + رانده .
۲. قم: بجملة .
۳. قم: و بزرگان .
۴. قم: آو، بم، آج، لب: بندگان .
۵. قم: آو: ور .

و هُبَيْبٍ، مِنْ أَبَانَ^۱ باشد، و او هم لازم است و هم متعدی که^۲ لازم بود، معنی آن باشد که؛ کتابی روشن، و چون متعدی باشد^۳، معنی آن بود که؛ روشن کننده.

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، اهل مدینه و عاصم خواندند: رُبَّمَا به تخفیف «با»، و باقی قراء به تشدید. و از ابو عمرو و هر دو روایت کرده اند. فُظِرُّبُ^۴ گفت و سُكْرِي^۵: رُبٌّ و رُبَّت و رُبَّت و رُبَّمَا و رُبَّمَا و رُبَّتَمَا رُبَّتَمَا، همه لغت است. سَبِيَّوِيَه^۶ گفت که، «ما» در رُبٌّ بر دو وجه شود: یکی نکره موصوفه باشد، یکی کافه. چون نکره موصوفه باشد مفضل^۷ نویسد رُبٌّ مَا^۸، کقول الشاعر:

رُبٌّ مَا تَكْرَهُهُ النَّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ لَسُهُ فَرَجَةٌ كَحَلِّ الْعِقَالِ
ای رُبٌّ شئی؛ تَكْرَهُهُ النَّفُوسُ، و «ما» در این وجه اسم باشد؛ و چون کافه بود «ما» در او حرف بود و پیوسته نویسند. چنان که شاعر گفت:

رُبَّمَا أَوْفَيْتُ فِي عِلْمٍ يَرْفَعُنْ نَسُوبِي شِمَالَاتٍ
و برای آن کافه گویند که این حرف را از عمل منع کند و او را مُعَدَّ کند^۹ لِلدُّخُولِ عَلَى الْفِعْلِ، چه رُبٌّ از خصائص اسماست و در فعل نشود، چون «ما» ای کافه به او پیوندد در فعل شود، چنان که بینی چنان که^{۱۰} «إِنَّ» و اخواتش، فی قَوْلِكَ: إِنَّمَا وَأَتَمًّا وَكَأَنَّمَا وَلِكَيْتُمَا^{۱۱} وَتَعَلَّمَا هم منع کند این حروف را از عمل و همچنان کند او را که در افعال شود. و «رُبَّمَا» در فعل ماضی شود، چنان که در بیت دیدی.

رُبَّمَا أَوْفَيْتُ فِي عِلْمٍ

و در آیت در فعل مستقبل شده است برای آن که آن حکایت حالی است آینده که در حکم و معنی چون ماضی است، یعنی آنگار که احوال قیامت از آنچه لامحاله

۱. قم: است.

۲. کذا در اساس و قم و آو بم و آج و لب و مش و آل؛ آب، آرز؛ اگر؛ مل: چون.

۳. قم: بود.

۴. کذا در اساس و قم و لب و مل؛ دیگر نسخه بدلها: سدی.

۵. کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: منفصل. ۶. همه نسخه بدلها، بجز قم: رُبٌّ ما (بدون تشدید).

۷. کذا در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: مقید کند.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم «چنان که» دوم را ندارد.

۹. اساس: لَمَّا، با توجه به نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

خواهد بودن، در وجود آمد و ماضی و منقضى^۱ شد و كَانَ قَدْ، از این جا حق تعالی بسیار جایها خبر داد از احوال قیامت به لفظ ماضی چنان که^۲، قوله: وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ...، وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...، وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ...^۳... إلى أمثال ذَلِكَ. و گفته اند: «ما» به معنی نكرة موصوفة است، كَأَنَّهُ قَالَ: رَبِّ وَذِي يَوْمِهِ. الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ، و معنی آن باشد که: ای بس تمنا که خواهند ۵ کردن کافران که کاشک^۴ ایشان مسلمان بودندی در دنیا، تا ایشان را به قیامت سود داشتی.

اما تخفیف، بر قراءت آن که تخفیف کرد برای آن کرد که حرف مضاعف است، و حروف مضاعف را تخفیف بسیار کنند، چون: «أَنَّ» و «إِنَّ» و «كَأَنَّ» و «لَكِنَّ».
قَالَ الْهَذَلِيُّ فِي التَّخْفِيفِ:

أَزْهَبُوا، إِنْ تَسِبَّ الْقَذَالُ فَإِنِّي رُبُّ هَيْضَلٍ لَجِبَ لَفَعْتُ بِهِضَلٍ
و^۵ معنی «رُبُّ» تقلیل باشد برعکس معنی «كَمْ» که تکثیر باشد، چنان که ابر تمام گفت:

عَسَىٰ وَظَنٌ يَدُنُّوْبِهِمْ وَلَعَلَّمَا وَإِنْ تُغَيَّبِ الْأَبْنَامُ فِيهِمْ قَرُّمًا
یعنی که اعتاب و ارضای روزگار کم باشد، و معنی آن که گویند: رَبُّ رَجُلٍ لَقِيْتُهُ، یعنی منکر مباش که من نیز مردی را دیده باشم. و معنی آن بود آیت را که: مُسْتَبَدَعٌ^۶ نبود اگر چه اندک بود که کافران از آن حال که در قیامت بینند تمنا آن کنند^۷ که کاشک^۸ ایشان مسلمان بودندی.

ابوموسی روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: روز قیامت چون اهل دوزخ را به دوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله باشند.^۹

۱ - آو، بم، آب، آز، آل، آج، مش: منقضى.

۲ - کذا در همه نسخه بدلهای بجز قم که ندارد: مل: قدام؛ چاپ شعرانی: قدوقع.

۳ - لب: نحو.

۴ - سورة اعراف (۷) آیه ۵۰.

۵ - سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.

۶ - سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.

۷ - سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.

۸ - مل: و لکن.

۹ - همه نسخه بدلهای بجز قم: مبتدع.

۱۰ - مل: تمنا کنند.

۱۱ - همه نسخه بدلهای بجز قم: کاشکی.

کافران بر سبیل طعن گویند آن مسلمانان را: نه شما مسلمان بودی و نماز می کردی و روزه می داشتی امروز آن اسلام شما و نماز و روزه یتان^۱ از شما غنایی نکرد با ما گرفتاری این جا؟ ایشان را سخت آید، حق تعالی برای ایشان خشم گیرد [۷۳-ر] بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند، عند آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشک^۲ تا ایشان مسلمان بودندی تا از دوزخ بیامدندی، چنان که مسلمانان بیامدند. و آنکه رسول - علیه السلام - این آیت بخواند.

عبدالله عباس گفت: روز قیامت خدای تعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کند و مومنان به بهشت شوند که کافران تمنا می کنند که کاشک^۱ تا مسلمان بودندی.

آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید با رسول می گوید: **ذَرُّهُمْ**؛ رها کن این کافران را، لفظ امر است و مراد تهدید و وعید. **يَا كُفُّوا وَيَتَمَتَّعُوا**؛ تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام ببرانند، **وَيُلْهِمُ الْأَقْلُ**؛ و امید ایشان را مشغول کند، **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**؛ که روز آید^۳ که ایشان بدانند وبال عاقبت فعلشان، و آن روز قیامت باشد که احوال خود و احوال مؤمنان ببینند. و آنان که گفتند این آیت منسوخ است به آیت قتال خطا گفتند، برای آن که گمان بردند که، مراد به این صیغت امر است، یعنی که اول در بدایت کار، خدای رسول را گفت: ایشان را فرو گذار^۴ تا هر چه خواهند می کنند.

آنکه این به آیت قتال منسوخ کرد و گفت: **[ف] اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**^۵... و این آنکه بودی که **ذَرُّهُمْ يَا كُفُّوا وَيَتَمَتَّعُوا** امر بودی بر حقیقت، و این امر نیست تهدید است و مراد نهی است، چنان که گفت: **أَعْمَلُوا مَا سَأَلْتُمْ**^۶... و قوله: **وَأَسْتَفِزُّرْزَمِنِ اسْتَظَلَّتْ مِنْهُم بِصَوْتِكَ**^۸ - الآية. چه اگر این آیتها و مانند این امر

۱. اساس: روزیشان؛ قم: روزه تان؛ دیگر نسخه بدلها: روزه شما.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی.

۳. قم: زود بود؛ مل: زود باشد؛ دیگر نسخه بدلها: روزی آید.

۴. آوه بم؛ فراگزاره؛ آب، آه، آج، لب، آل، مش: فراگذاره؛ مل: فرومگذار.

۵. با توجه به قرآن مجید افزوده شد. ۶. سوره توبه (۹) آیه ۵.

۷. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. ۸. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۴.

باشد خدای تعالی امر به قبیح کرده باشد۔ تعالیٰ عَنْ ذَلِكْ غُلُوًّا كَبِيرًا.
 آنکه گفت: وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ، حق تعالی گفت: ما
 هیچ شهر هلاک نکردیم الاّ وآن را نوشته ای معلوم بود و آجلی مُسمی که ایشان را تا
 به آن وقت مهلت داده بود[ند، از مقتضای حکمت پیش از آن هلاک فرمود ایشان را
 و نیز باز پس نداشت، و ذلک قوله:]^۱

۵

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ^۲؛ هیچ اُمت سبق نبرد و از پیش بنشود
 اجل خود را، و نه نیز باز پس مانند ایشان^۳. «ما» نفی است در هر دو جای، و «مِنْ»
 زیادت است.

۱۰

وَقَالُوا؛ گفتند، یعنی کافران: يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ؛ ای آن کس که
 قرآن بر او انزله کرده اند، و مراد به «ذِکْر» قرآن است، یعنی محمد۔ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَعَلَى آلِهِ۔ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ؛ تو دیوانه ای. از استبعاد ایشان دعوی نبوت را این سخن
 گفتند و عجب از ایشان که یک بار می گفتند ساحر است و یک بار می گفتند دیوانه
 است، و دیوانگی به آن لایقتر باشد که یک شخص را به آن دو وصف^۵ متناقض
 وصف^۵ کند، چه سحر به غایت زیرکی و حیل و عقل کار بستن توان کردن
 و دیوانگی ضدّ این باشد!

۱۵

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلِئِكَةِ؛ چرا به ما نیاری فریشتگان را! «لَوْلَا» و «لَوْ مَا» کلمت
 تحضیض باشد و «ما» نفی است و معنی هر دو «آلَا»^۶ باشد. قَالَ الشَّاعِرُ:

تَعْدُونَ عَمْرَ النَّبِيِّ أَفْضَلَ مَجِيدٍ كُمْ بَنِي صَوْظَرِي لَوْلَا الْكَيْمِيُّ الْمُفْقِرُ^۷
 وَقَالَ ابْنُ مِقْبَلٍ:

لَوْ مَا الْحَيَاءُ وَلَوْ مَا الدِّينُ عَيْبُكُمْ بِيَقْضِي مَا فِيكُمْ إِذْ عَيْبُكُمْ عَوْرِي^۸
 و اگر چه «لَوْ مَا» در این بیت نه به معنی تحضیض است برای آن آورد تا بدانند

۱. اساس: ندارد، با توجه به اجماع نسخه بدلهای از قم افزوده شد.

۲. اساس: نَسْتَأْخِرُونَ؛ با توجه به قرآن مجید و اجماع نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز مل: باز پس دارند ایشان را.

۴. اساس: یا ایّه الذی.

۵. همه نسخه بدلهای: هلاً.

۵. او، بم، آب، آن، آل، آج، صفت.

۶. قم: المستغفا؛ لسان و قرطبی: المقتما.

که «ما» به جای «لا» به «لَوْ» پیوندد، یعنی اگر راست می‌گویی در این دعوی نبوت، چرا فریشتگان را به ما نیاری؟

حق تعالی جواب داد و گفت: مَا تُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ، حمزه و کسائی و حفص عن عاصم خواندند به «نون»، خَبِرَ أَعْنِ اللَّهَ تَعَالَى، عَلَى سَبِيلِ التَّعْظِيمِ، و باقی قُرَاءَ بِهِ «تا» خواندند: مَا تُنَزِّلُ، عَلَى وَزْنِ تَفَعَّلُ، وَالتَّقْدِيرُ: تَنَزَّلُ، وَمَلَأْنِكَ مَرْفُوعِ ۵ خواندند به اسناد این فعل با او. و ابوبکر عن عاصم خواند: مَا تُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ، بِهِ ضَمِّ «تا» و فتح «نون»، عَلَى مَا لَمْ يُسَمِّ فَاعِلُهُ، وَرَفَعِ الْمَلَائِكَةَ، بِإِسْنَادِ [۷۳-پ] الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ إِلَيْهِ. حَجَّتْ حَمْزَهُ وَ كَسَائِي، قَوْلُهُ: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...، وَقَوْلُهُ: وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ...، وَحَجَّتْ أَنْ كَسَّ كِ، قَوْلُهُ: تَنَزَّلُ، قَوْلُهُ تَعَالَى: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا...، وَحَجَّتْ أَنْ كَسَّ كِ بِرَفْعِ مَجْهُولِ خَوَانِد، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَنَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا؛ ۱۰

قوله: إِلَّا بِالْحَقِّ؛ ما فریشتگان را فرو فرستیم مگر به حق و راستی.

در این حق خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد «حق» است که خلاف «باطل» باشد، یعنی برای حکمت^۱ و مصلحتی که ما دانیم، نه برای اقتراح محال ایشان. و بعضی گفتند: مراد به این حق مرگ است، یعنی ما فریشتگان را برای جان ۱۵ شدن^۲ ایشان فرستیم. حسن و مجاهد گفتند: مراد عذاب استیصال است، چنان که در عهد پیغامبران متقدم بود. وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ؛ آنکه ایشان را مهلت و تأخیر نباشد برای آن که چون فریشتگان را معاینه بینند مُلْجَا شُونَ و چون مُلْجَا شُونَ تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاکشان باشد ایشان را هیچ مهلت نبود. و «إِذَا» این جا ۲۰ ملقاست عمل نیست او را، برای آن که میان اسم و خبر «كَانَ» افتاده است، و ممکن است که «إِنظار» که به معنی إِمْهَال است از روی اشتقاق افعال بود از «نظر» که انتظار باشد، ای جَعَلَهُ مُنْتَظِرًا لِذَلِكَ الْأَجَلِ الْمُؤَخَّرِ. و روا بود که مشتق بود

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۹.

۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱.

۳. سوره قدر (۹۷) آیه ۴.

۴. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۵.

۵. آج، لب: اختلاف کردند.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حکمتی.

۷. مل: ستاندن.

از نظراً تفکر، و همزه ازاله را باشد، ای ازلتُ عنه الفکر فی ذلک الشیء لشریفه
وآمنیه مینه لاجل الامهال. و در وجه اول من باب: اَحْفَرْتُ زَيْدًا بِرَأْسِهِ، و در وجه
دوم من باب: عَرَبْتُ مَعْرِبَةً وَأَعْرَبْتُهَا، إِذَا أَصْلَحْتَهَا.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ، آنکه گفت: ماییم که این قرآن فرودستاده ایم نه آن که
شما گمان بردی که یافته و انداخته محمد است، یا اساطیر اولینان است. **وَإِنَّا لَهُ**
لِحَافِظُونَ؛ و ما نگاهدارنده اویم از زیادت و نقصان و زوال و بطلان. چنان که
گفت: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**^۲. و گفتند:
مراد آن است که ما نگاه داریم این قول را تا به قیام الساعة، برای آنکه حجت همه
مکلفان است تا به دامن قیامت. و بعضی دیگر گفتند: کنایت در له راجع است با
رسول - علیه السلام. جَبَائِي گفت: یعنی او را نگاه داریم از دست مشرکان و
بی دینان، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ: **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**^۳.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ، گفت: ای محمد ما از پیش تو
رسولان فرستادیم در اُمم سالفه، مفعول به بیفکنند از کلام، **لِذَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيَّ**،
والتقدير: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا** و شیع جمع «شیعت» باشد، و هی الفرقة
والتفائفة. عبدالله عباس وقتاده گفتند: شیع، اُمم باشد، **لِمُتَابَعَةِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا**^۴.
وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ و از ایشان هیچ پیغامبر به افتش
نیامد، الا به او استهزا کردند و از او فوسوس داشتند، و این برای تسلیت رسول
- علیه السلام - گفت تا او بداند که این معامله که کافران با او می کنند پیش از این با
دیگر پیغامبران کرده اند.

كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ؛ همچنین بریم در دل کافران. **«سلوک»**
لازم باشد و سلک متعدی، يُقَالُ: سَلَكَ فُلَانٌ الطَّرِيقَ وَسَلَكَهُ أَنَا. و فرق
میان ایشان به مصدر پیدا شود، چنان که گفتیم. و مراد به «سلک» إدخال است،
عَلَى تَأْوِيلِ الْإِخْطَارِ بِالْقَلْبِ؛ ما به دل ایشان بگذرانیم^۵ و ما در دل ایشان افکنیم.

۲. سورة فصلت (۴۱) آیه ۴۲.

۱. لب + و.

۴. آج، لب، آن آل، مش: الاحضار.

۳. سورة مائده (۵) آیه ۶۷.

۶. آو: بگزرانیم.

۵. آو، آب، مش: تا.

و در ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست، حسن بصری گفت و بلخی و جبتائی که: ضمیر راجع است با «ذکر» که قرآن است، یعنی: ما حدیث قرآن و اندیشه در او در دل ایشان افکنیم تا به او ایمان آرند و نیارند، چنان که با اقت سلف کردیم برای بلاغ حجت را، تا حجت برایشان متوجه شود، و این از باب لطف باشد. [۷۴-ر] و بعضی دگر گفتند: ضمیر عاید است با «استهزا» یعنی ما استهزا به قرآن به دل^۱ ایشان بگذرانیدیم^۲ تا اجتناب کنند نه برای آن تا استعمال کنند، ایشان بر کار گرفتند و اجتناب نکردند، و نشاید تا این «سَلَك» به معنی خلق کفر باشد در دل ایشان چنان که مجبران^۳ گفتند، برای آن که لَا يُؤْمِنُونَ بِه نَفی ایمان حوالت به ایشان^۴ است و اضافت با ایشان؛ و دگر مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است و اگر خلق کفر او کردی در دل ایشان، بایستی تا ایشان معذور بودندی نه ملوم. و

يُقَالُ: سَلَكْتُ سَلَكًا سَلَكًا، وَسَلَكْتُ هُوَ سَلُوكًا. قَالَ عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ:
وَكُنْتُ لِرِزَازِ خَضِيمِكَ لَمْ أَعْرِدْ وَقَدْ سَلَكْتُكَ فِي يَوْمٍ عَصِيبٍ
وَقَالَ آخَرُ:

حَتَّى إِذَا سَلَكْتُمْ فِي قَتَائِدِهِ رِيًّا كَمَا تَنْظُرُوا الْجَمَالَ الشُّرْدَا
وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ؛ وَسُنَّتْ وَطَرِيقَةُ پِيشِينِگَانِ بَرِ اِيْنِ گِذْشْتِه^۵ اسْت. دَرِ
مَعْنَى اِيْنِ دَوَقُولِ گِفتند: يَكِي اَنِ كِه دَرِ هَلَاكِ اَنَانِ كِه بَرِ كَفْرِ اَصْرَارِ كَرْدَنْدِ بَعْدِ
ظُهْرِ اَيَاتِ وَ اِعْلَامِ مَعْجِزَاتِ، وَ گِفته اند^۶ سُنَّتِ اَوَّلِينَ بَرِ اِيْنِ رَفْتِه اسْت كِه اِيْنَانِ
مِي كَنْدِ اَزِ تَكْذِيبِ رَسُوْلَانِ وَ كَفْرَانِ نَعْمَتِ خِداوَنْدِ جِهَانِ.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ - الْآيَةِ، حَقِّ تَعَالَى دَرِ اِيْنِ اَيَاتِ^۸ قَطْعِ طَمَعِ
رَسُوْلِ كَرْدِ اَزِ اِيْمَانِ اِيْشَانِ عِنْدِ نَزْوْلِ اَيَاتِ وَ ظُهْرِ مَعْجِزَاتِ، گِفت: اِگَرِ مَا دَرِي اَزِ
دَرِهَائِ اَسْمَانِ بَرِ گِشَايِيْمِ وَ اِيْنِ كَافِرَانِ هَمِه رُوْزِ بَرِ اَسْمَانِ مِي شُوْنْدِ بَرِ وَجِهِ خَرَقِ

۱. قم، مل: بردل؛ دیگر نسخه بدلهای: در دل. ۲. آو: بگزانیم.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: مجیره. ۴. همه نسخه بدلهای، بجز مل: با ایشان.

۵. کذا در اساس، آو، بم، آو، آج، مش؛ قم، لب: اسلکوهم، ضبط چاپ شعرانی (۵۲/۷)، لسان العرب

(۴۴۲/۱۰)، طبری (۸/۱۴) هم «اسلکوهم» است. ۶. آو، بم: گزشته.

۷. قم: دگر آن که. ۸. همه نسخه بدلهای: آیت.

عادت، هم ایمان نیارند.

بل گویند: **إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا**، ابو عبید^۱ گفت: معنی «سُكِّرَتْ» غُشِيَتْ باشد؛ چشم ما را پوششی بر نهاده اند، و این آن است که در عبارت ما گویند: چشم افسا می‌کند^۲ فلان، یعنی چشم ما را به جادوی چیزی بکرد که ما مرئیات، غلی حَقَائِقِهَا، ادراک نمی‌توانیم کردن^۳، و این اصلی ندارد، این حدیث عوام است و در ۵ این آیت حکایت کافران است.

عبدالله عباس گفت: **سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا** ای سُدَّتْ؛ چشمهای ما بسته اند، من الشکر، وَهُوَ سُدُّ الْبَشِقِ^۴، وَالسِّكْرُ، خِلاف الْبَشِقِ^۵. و حسن گفت: **سُكِّرَتْ**؛ ما را مسحور کرده اند و با ما جادوی کرده اند. قَتَادَةَ گفت: **أُخِذَتْ**؛ چشمهای ما فرو گرفته اند. و این کثیرتها خواند: **سُكِّرَتْ**، به تخفیف «کاف»، **مِنَ الشَّرِّ الَّذِي هُوَ السَّدُّ**؛ وَ هُوَ سَكْرُ النَّهْرِ. وَالسِّكْرُ، الْفَعْلُ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ؛ بِنِدْبِ بَسْتَهُ رَا سِكْرًا خَوَانِدِ وَسَكْرًا، به فتح «سین» [مصدر]^۶ باشد، كَالْقَبْضِ وَالْقَبْضِ، وَالنَّقْضِ وَالنَّقْضِ^۷.

و بعضی مفسران^۸ گفتند: معنی آیت آن است که اگر در آسمان برگشاییم بر آنان^۹ که گفتند: **لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ**^{۱۰}... و همه روز فریشتگان بر آسمان می‌شوند، ایشان هم ایمان نیارند. و قوله: **فَقَلُّوا فِيهِ يَغْرُبُونَ** نسبت این فعل با فریشتگان ۱۵ کردند؛ این قول عبدالله عباس است و بیشتر مفسران. **بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ**؛ بل ما مردمانی ایم با ما سحر کرده، و این محمد بر ما سحر و جادوی کرده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا، حق تعالی در این آیت دلایل و آیات و آثار بیان کرد که به آن استدلال کنند بر خدای تعالی، گفت: ما کردیم در آسمان برجها و ۲۰ منازل کواکب، و آن دوازده بُرْج است که منازل کواکب سیاره است، و آن: حَمَلٌ وَ ثَوْرٌ وَ جُوزَا وَ سَرَطَانٌ وَ أَسَدٌ وَ سَنَبِلَةٌ وَ مِيزَانٌ وَ عَقْرَبٌ وَ قَوْسٌ وَ جَدْيٌ وَ [ذُلُ] الْاَوْحُوتِ

۱. کذا در اساس و قم و مل؛ دیگر نسخه بدلهای: ابو عبیده.

۲. آو، بم، آر، آل؛ می‌کنند.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: کرد.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز مل و قم: بند بر بسته.

۵. آو، آب، آن، الثیف؛ آل، آج، الثیق.

۶. اساس ندارد، با توجه به اتفاق نسخه بدلهای افزوده شد. ۷. قم: التقیض (معا)؛ بم، آب، آج، آل؛ و التقیض و التقیض.

۸. بم: مفسرا/مفسران.

۹. بم، آب، آن، آنا/آنان.

۱۰. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

۱۱. سورة حجر (۱۵) آیه ۷.

است. وَزَيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ؛ و ما بیاراستیم آسمان را به این ستارگان، برای آنان که نظر کنند و تأمل کنند در آن.

وَ حَفِظْنَاهَا؛ و ما نگاه داشتیم آن را از هر شیطانی و دیوی ملعون مطرود.

۵ [۷۴-پ] برود ستاره‌ای روشن. و استثنا منقطع است این جا، به معنی «لَکِنْ»، برای آن که حکم مستثنی به خلاف مستثنی منه است. و روا بود که استثنا متصل بود برای آن که از ایشان نیز محفوظ باشد و اگر چه به شهاب ممنوع باشند.

عبدالله عباس گفت: شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدند و خبر آسمان به زمین آوردندی و القا کردند به گفته.

۱۰ چون عیسی - علیه السلام - از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند. چون رسول ما - علیه السلام - به رسالت بیامد، ایشان را از همه آسمانها منع کردند، هیچ کس از ایشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده بشود الا و ستاره‌ای که آن را شهاب می خوانند، چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد.

۱۵ چون این حال پدید آمد شیاطین بر ابلیس آمدند و این حال با او بگفتند. او گفت: در زمین حادثه‌ای پدید آمده است. در زمین بگردیدند چون به مکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن می خواند. بعضی دگر گفتند که: این شهاب ایشان را بسوزد چنان که بکشد، بل عضوی از اعضای ایشان تباه کند و بهری را مُخْبِل^۲ گرداند تا^۳ غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند.

۲۰ یعقوب بن عتبة بن المغيرة بن الاخنس بن شریق^۴ گفت: اول کسی که از این قَذْف^۵ نجوم بترسید^۶ قبيلة ثقیف^۷ بود، بنزدیک عمرو بن امیه آمدند. و او مردی بود از بنی علاج و داهی و زیرک بود. او^۸ گفتند که این حادثه که در آسمان پدید آمده

۱. بم؛ به او. ۲. قم، آو، بم، آب، مش؛ مختل؛ آل، آج؛ مختل.

۳. آو، بم، آب، آج، مل، آز، با.

۴. قم؛ یعقوب بن المغيرة بن الاخنس بن شریق؛ آو، بم، آب، آج، آن، آل، مش؛ یعقوب بن عتبة بن الاخنس ابن شریف.

۵. بم؛ ندارد. ۶. قم؛ پرسید؛ مل؛ رسید؛ دیگر نسخه بدلها؛ پرسیدند.

۷. آو، سقیف. ۸. او/او را؛ همه نسخه بدلها؛ او را.

است عجب است از قَدَفِ نجوم . او گفت: بنگری اگر از این نجوم معروف است که مردم شناسند و به آن راه برند. و از جمله انواء^۱ باشد در تابستان و زمستان، این آخر دنیاست و هلاک خلق خواهد بود، و اگر آن بر جای خود است و این دگر ستاره‌هاست آن کاری است که خدای تعالی به این خلق^۲ می خواهد.

۵ وَأَلْأَرْضُ مَدَدُنَا هَا؛ وَزَمِينَ رَا بَكْشِيدِيم، یعنی بگسترديم. وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ؛ وَبِرَآءِ افْغَنْدِيم كُوهَاي بَرَجَا^۳. و «رَوَاسِي» جمع راميه باشد، مِّنَ الرُّسُومِ، وَهُوَ الثُّبُوتُ.

وَأَثَبْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ؛ و برويانيديم در زمين هر چيزي سخته و وزن کرده. ابن زید گفت: مراد حبوب است که موزون باشد. و گفته اند^۴: فِيهَا، اِي فِي الْجِبَالِ؛ در کوهها برويانيديم معادن چون زر و سيم و روزه و مس و ارزيز و سُرْمه و زرينخ و هر چه از معادن بيرون آرند^۵.

اگر گویند چرا موزون گفت و مکیل و معدود نگفت. و بیشتر از این نبات و حبوب مکیل باشد یا معدود. گوئیم: اما ابو مسلم محمد بن بحر او گفت: برای آن که غایت و انتهای مکیلات هم با وزن شود چون طعام گردد، و همچونین^۶ معدودات چون مغز او برون کنند. و جواب معتمد از این سؤال آن است که مراد به موزون نه سخته بر حقیقت است، انما مراد آن است که حاصل و واقع بود به مقدار حاجت مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ عَلَيْهَا وَلَا نُقْصَانٍ مِثْلَهَا، تا پنداری بقصد بر سخته اند بر وفق حاجت به حسب اقتضاء مصلحت، و از این جاست قول مالک بن اسماء بن خارجه الفزاري، که گفت:

۲۰ وَحَدِيثُ السَّادَةِ هُوَ مِمَّا بَنِيَتْ السَّاعِيُونَ يُوزَنُ وَزْنًا
مَنْطِقُ صَائِبٍ وَتَلَحَّنُ أَحْيَانًا وَخَيْرُ الْحَدِيثِ مَا كَانَ لَحْنًا

۱. آج: نوا.

۲. قم: از این خلق.

۳. قم: بر جای بداشته.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز قم: وگفت.

۵. قم: روی؛ مل: رو؛ دیگر نسخه بدلهای: ندارد.

۶. آق: بم، هر چه و از معادن بیرون آید؛ آج، لب: هر چه و از معادن بیرون آید.

۷. همه نسخه بدلهای: همچنین.

ای تعریضاً غیر مُصَرَّحٍ بِهِ، ومثله فی المعنی قول الشاعر:

لَهَا بَشَرٌ مِثْلُ الْخَرِيرِ وَمَنْطِقٌ رَقِيقٌ الْحَوَاشِي لِأَهْرَاءٍ وَلَا نَزْرًا
وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ؛ و کردیم شما را در زمین وجوه معایش^۱، و معایش
جمع معیشه^۲ باشد، یعنی وجوه مکسب و تجارت و آنچه [۷۵-ر] به آن چیزی به
دست آرند و تعیش کنند. وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ؛ و نیز آنان را که شما روزی ایشان
ندهی، یعنی وحوش و دواب و اَنعَام، و «مَنْ» در آیت به معنی «مَا» باشد برای آن
که نه عقلاً راست این جا، چنان که گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ... و محلّ
«مَنْ» جرّ است، عطفاً عَلَى قوله: لَكُمْ، ای وَلِمَنْ لَسْتُمْ، یعنی شما را و وحوش را،
این قول کوفیان است، و اَنشَدُوا فِيهِ:

هَلَا سَأَلْتَ يَدِي الْجَمَاحِمِ عَنْهُمْ وَأَبَى نُعَيْمِ ذِي اللَّيْوَاءِ الْمُخَدِّقِ^۳
و این بنزدیک بصریان درست نیست چه عرب نگویند: مَرَرْتُ بِهِ وَزَيْدٌ تَاحِرٌ
جَرَبَازِ نِيارند و گویند: وَبَزَيْدِ.

وگفتند: محلّ «مَنْ» رفع است عطفاً عَلَى محلّ قوله: مَعَايِشَ، یعنی؛ وَلَكُمْ
مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ مِنَ الْوَحْشِ وَالذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ. و اگر گویند: محلّ او
نصب است، عطفاً عَلَى قوله: مَعَايِشَ، اولیتر باشد و روشنتر و بی تعسف تر، و التقدير:
وَجَعَلْنَا أَيَّ خَلْقِنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مَعَايِشَ وَأَنْعَامًا وَذَوَابًّا^۴ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ.

وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ؛ و هیچ چیز نیست و الا خزائن آن بنزدیک
ماست. گفتند: مراد به خزائن خدای مقدرات اوست، و از اینجاست در دعاء ائمه
عَلَيْهِمُ السَّلَام: يَا مَنْ لَا تَنْفَعُ خَزَائِنُهُ، یعنی مَقْدُورَاتُهُ، و مقدرات او را نهایت نیست
تا در هر وقت چندان که خواهد ایجاد کند از هر جنسی. آنکه با آن که در مقدر
چنین است ایجاد جز به حسب مصلحت باندازه نفرماید، و ما نفرستیم آن را الا به

۱. کذا در اساس و قم و آو، و بم و آب و لب؛ آج، آل؛ برد؛ آرز؛ بند؛ مش؛ نور.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل: معایش.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: معیشت. ۴. سورة نور (۲۴) آیه ۴۵.

۵. کذا در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (ج ۱۴ ص ۱۳) الْمُخْرِقِ.

۶. کذا در اساس و قم؛ مل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: جَعَلْنَا.

۷. دواباد. ۸. همه نسخه بدلها: لا ینفد.

اندازه ای معلوم^۱ مقدر.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ، حمزه تنها خواند: الرِّيحَ، بر لفظ واحد. ابو عبید^۲ گفت: این را وجهی نشناسم که موصوف واحد باشد و صفت جمع من قوله: وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ، جز که اختلاف باد در جهات به جاری مجرئ جمع کند. مُبَرَّد گفت: روا بود که ریح به جنس کند^۳. آنکه آن صالح بُود جمع را و واحد را وَهَذَا عَلَى ضَعْفٍ، گفت: این هم ضعیف است. وکسائی گفت: هَذَا مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ أَرْضٌ أَعْفَارٌ وَتَوْبٌ اخلاق است و این وجهی باشد برای آن که موصوف واحد است و صفت جمع، و این را نظایر دگر هست، و اگر چه بسیار نباشد؛ مِنْهَا قَوْلُهُمْ: أَرْضٌ مَبَاسِبٌ^۴. و فراء هم این وجه گفت، وآنشد:

- ۱۰ جَاءَ الشِّتَاءُ، وَقَمِيصِي أَخْلَاقٌ شَرَاذِمٌ، يَضْحَكُ مِنْهُ التَّنَوَاقُ^۶
- اسم ایته، و باقی قراء «ریاح» خواندند به جمع، اما قوله: لَوَاقِحَ، جمع لاقح^۷ باشد و آن آستن بود و این جا مُلَقِحَ بایست از روی معنی، یعنی آستن کننده، جز که عن^۸ بَابِ كَيْلٍ نَأْتُمُ وَسِرْمَكَايْمُ باشد. و گفته اند «لَقِح» هم لازم است و هم متعدی، و ریح لواقح آن بود که میغ را جمع کند تا از او باران زاید و درخت را باردار کند، و آن که ابر پراگند و برگ ریزد ضد این باشد، آن را عقیم خوانند. و گفته اند لواقح به ۱۵ معنی ملاقح است، چنان که نهشل بن حریر گفت:

- لِيُبْنِكَ يَزِيدُ ضَارِعٌ لِحُضُوفَةٍ وَمُخْتَبِطٌ مِمَّا تُطْبِخُ الْقَلَوَائِحُ
ای، الْمَطَاوِحُ. وگفتند: عَلَى معنی النسبه^۹ باشد، كَقَوْلِهِمْ: حَائِضٌ وَطَاهِرٌ
وَطَامِثٌ، ای ذات حیض و طهر و ظمِثٌ. و منه: هُمُ نَاصِبٌ، ای دُونَصَبٍ، قَالَ التَّابِغَةُ:
۲۰ كِلْسِنِي لِهَيْمٍ، يَا أَمِيْمَةَ، نَاصِبٍ وَلَيْلٍ أَفَاسِيَهٍ بَطْنِي الْكَوَاكِبِ
ای، مُنْصِبٍ ذِي^{۱۰} نَصَبٍ.

۱. آب + و.

۲. همه نسخه بدلهای، بجز مل: ابو عبیده.

۳. آب: کنند.

۴. قم: اعقال؛ آو، آب، آن، آل، مش: اعفال؛ مل، لب: اغفال.

۵. قم: مباب.

۶. همه نسخه بدلهای: التواق.

۷. کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلهای: من.

۸. آو، آج، مش: لاقحه.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز قم: ذو.

۱۰. آو، آب، آن، آج، مش، آل، مل: التشبيه.

- ای، و أَرْسَلْنَا الرِّيحَ ذَوَاتِ الْقَاحِ^۱. قَتَادَةَ وِإِبْرَاهِيمَ وَضَحَّاكَ گفتند: یعنی باد آب در ابر نهد، و این بر آن قول باشد که لَاقِحٌ به معنی مُلْقِحٌ بُوَد، چنین که گفتیم.
- و عبدالله مسعود گفت: باد هم لاقح باشد وهم مُلْقِحٌ، لَاقِحٌ بُوَد چون آب بردارد، [۷۵-پ] مُلْقِحٌ بُوَد چون القا کند^۲ برابر. فَأَنْزَلْنَا^۳ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛ و فرو فرستادیم از آسمان آبی، یعنی باران. فَأَسْقَيْنَا^۴ كُمُوهُ؛ و آن را به سقی و شرب^۴ و خورده زمین و کشت شما کردیم، يُقَالُ: سَقَيْتُهُ لِمَا يَشْرَبُهُ بِفِيهِ، چون به دست بدهی تا به دهن باز خورد «سَقَيْتُ» گویی، و چون بدهی تا بکشت دهد، «أَسْقَيْتُهُ» گویی. و گفتند: هر دو یکی^۷ معنی دارد، چنان که سَرَى وَآسَرَى. قَالَ الشَّاعِرُ:
- سَقَى قَوْمِي بَنِي مَجْدٍ، وَأَسَقَى نَمِيرًا وَالْقَبَائِلَ مِنْ هِلَالِ
و روا بُوَد که مراد آن است که مَكْنَثَاكُمْ؛ ما تمکین کردیم شما را از خوردن، پس إِسْقَاً به معنی تمکین باشد از خوردن و دادن. وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ؛ و شما آن را نگاه نتوانی داشتن، چه در مقدور شما این نباشد، و سُفِيَانٌ گفت: یعنی منع نتوانی کردن آن را.
- وَإِنَّا لَنَعْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ؛ و ما زنده کنیم مردگان را و مرده کنیم زندگان را، و مرگ و زندگانی به امر ماست، و چون خلایق عالم را بمیرانیده باشیم، میراث ایشان برداریم و آنچه ایشان دارند از اموال و املاک به ما بماند، ما به منزلت وارث باشیم آن را
- وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ؛ و ما دانیم از شما^۸ هم متقدمان را و هم متأخران را.
- عبدالله عباس گفت: [مراد به متقدمان مردگانند و به متأخران زندگانند.

۱. قم: لقاح.

۲. اساس: بود؛ با توجه به اجماع نسخه بدلهای تصحیح شد.

۳. اساس و همه نسخه بدلهای: و أَنْزَلْنَا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۴. آو، آب، آو، مش: غرب.

۵. کذا در اساس با همین اعراب؛ قم: خورده؛ آو، آب، آو، آج، آل، مش: خورد.

۶. آو، آب، آو، آل، آج، لب: ای؛ مش: آن.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مل: یک.

۸. آب: شمان.

عِکْرَمَه گفت: [مستقدمان آنانند که آفریده نه اند و مستأخران آنانند که آفریده اند].^۲
 قتاده گفت: مستقدمان گذشتگانند^۳ و مستأخران آنان که در اصلاّب پدرانند. شعبی
 گفت: اوایل و اواخر خلقان را خواست. مجاهد گفت: مستقدمان قرون اولند^۴
 و مستأخران امت محمدند. حسن گفت: مستقدمان مقدمانند^۵ در طاعت و مستأخران
 آنانند که متخلف بودند در عمل صالح. و گفته اند: مراد مستقدمان در صفهای نماز
 ۵ وقتانند و متأخران در آن صفوف.

عبدالله عباس گفت: در عهد رسول - علیه السلام - مردان به نماز جماعت
 آمدندی و زنان نیز، مردان در صفهای اول بایستادندی^۶ و زنان به صفهای آخر، آن
 کس که در دل او ریبتی و تهمتی بودی از مردان، خویشان باصف آخر داشتی تا
 ۱۰ دزدیده به زنان نگاه می کند^۷، از زنان همچونین آن که در دل او تهمتی بودی خود را
 در صف اول زنان بداشتی تا به مردان نگاه کند^۸. و در میان آن زنان زنی بود سخت
 بجمال و مردان در حق او بردو وجه بودند: بعضی آن بودند که خویشان به صف اول
 انداختندی بقصد تا او را ندیدندی و دل به او مشغول نبودی، و بعضی آن بودند که
 خود^۹ را با صف آخر افگندندی^{۱۰} تا دزدیده به او نگاه کنند^{۱۱}. چون مردم به سجود
 شدند، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: من به احوال هر دو عالم و قصد و نیت
 ۱۵ هر دو گروه می دانم^{۱۲}، از این جا رسول - علیه السلام - گفت: خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ اَوَّلُهَا
 وَشَرُّهَا آخِرُهَا، وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا اَوَّلُهَا.

ربیع آنس گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - مردمان را
 تحریض کرد^۱ بر صف اول، مردم مبادرت و مزاحمت کردند و بنوعذرة سرایهای
 ایشان دور بود از مسجد چون ایشان رسیدندی صف اول و دوم بگرفته بودند. ایشان
 ۲۰

۱. اساس: افتادگی دارد، از قیم افزوده شد.

۲. قم، مل: در اصلاّب پدرانند.

۳. آو، گزشتگانند.

۴. همه نسخه بدلها: متقدمانند.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: می کردی و.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خویشان.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

۸. همه نسخه بدلها: افگندندی.

۹. همه نسخه بدلها: دانم.

۱۰. همه نسخه بدلها: افگندندی.

۱۱. همه نسخه بدلها: دانم.

۱۲. همه نسخه بدلها: دانم.

۱۳. قم: می کرد؛ مل: رسول - علیه السلام - گفت مردمان را و تحریض کرد.

گفتند: یا رسول الله! ما آن سراپها بفروشیم و در نزدیک مسجد سراپها بخریم تا فضلِ صفِ اول ما را فوت نشود، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: من عالمم به احوال و نیت شما و نیز به احوال آنان که پیش از شما به مسجد آیند. به این حاجت نیست، چه^۱ اگر سرای شما دور است تا به مسجد، خطوات شما بیشتر است [۷۶-ر] در رفتن تا به مسجد، به هر خطوه ای خدای تعالی شما را حسنّتی می فرماید. ایشان دلخوش شدند.

اوّزاعی گفت: مراد آن است که من دانم که اند که^۲ نماز تقدیم کنند به اول وقت و آنان که اند که نماز تأخیر کنند با^۳ آخر وقت! مقاتل گفت: مراد متقدمان و متأخرانند در صفّ قتال و کالزار^۴. ابن عیینه گفت: مراد به آیت کافر و مسلمان است یعنی آن که اقدام کند بر اسلام یا متأخر شود از^۵ اسلام.

آنکه گفت: خدای تو با اختلاف احوال و درجات و منازل اینان از تقدّم و تأخر همه را بمیراند و باز همه را زنده کند و در موقف عرض جمع کند، که او خدایی است که آنچه کند به حکمت کند و در آنچه کند مصلحت داند. آنکه از آنجا به قصه آدم آمد تا چون واسطه احوال و آخر کار بگفت از اول چیزی گفته باشد تا مکلفان در همه اندیشه کنند.

گفت: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ؛** ما بیافریدیم آدم را، **مِنْ صَلْصَالٍ؛** از گلی خشک شده که آن را صلصله ای و صوتی باشد. پیش^۱ آن که آتش به او رسد [چون آتش به او رسد]^۲ آن را فحّار خوانند. عبدالله عباس گفت: «صَلْصَال» گلی پاکیزه باشد که آب از او برود^۳ متشقق شود، چون بر هم زنند آن را قعقه ای باشد و آوازی. مجاهد گفت: گلی باشد بوی بگردانیده، **مِنْ قَوْلِهِمْ: صَلَّ اللَّحْمُ إِذَا أَثْنُ^۴،** گوشت را چون بوی ناخوش کند، گویند: صَلَّ، پس این بنا مضاعف رباعی باشد از او، **مِنْ**

۱. آب، آج، لب: که.

۲. آب، آژ، آنان که اند ک؛ قم: آنان که اند کی.

۳. همه نسخه بدلهای: تا.

۴. همه نسخه بدلهای: کارزار.

۵. قم: بر.

۶. قم، آل، مل + از.

۷. اساس: ندارد، از قم آورده شد.

۹. قم: اذانتن.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + و.

عبّاس: ابلیس از جمله حیّی است از احیای فریشتگان که ایشان راجان خوانند و برای آن او راجان خواند^۱ که از چشم ما پوشیده است، مِنْ، جَنَّهُ إِذَا سَتَرَهُ.

ابواسحاق گفت: در نزدیک عمر [و ابن^۲ الاصم^۳ شدم، گفت: تو را حدیثی گویم؟ گفتیم: بگو. گفت: از عبدالله مسعود شنیدم که او گفت: این باد سموم که می بینی جزوی است از هفتاد جزء آن سموم که خدای تعالی گفت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ، [۷۶-پ] عامل در ظرف مضمراست، یعنی وَأَذْكُرْ؛ یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فریشتگان را: إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا؛ من بخوادم آفریدن خلقی را، حیّی از صَلْصَالٍ وَحَمَاءٍ مَسْنُونٍ، بر آن تفسیر که گفتیم.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ؛ چون راست بیافرینم^۴ او را و تمام کنم خلق او؛ وَمِثُّهُ خَلْقُ سَوِيٍّ، آئی تمام. وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي؛ و روح خود در او دمم، و اضافت «روح» با او إِضَافَةُ الْفِعْلِ إِلَى فَاعِلِهِ باشد، چه او مختص است به قدرت بر آن. فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ به روی درآیی پیش او به سجده، امر، مِنْ وَقَعِ يَقَعُ وَقُوعًا، و نصب «ساجدین» بر حال باشد^۵. و سجود فریشتگان آدم را سجود اکرام و اجلال بود نه سجود عبادت.

فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ فریشتگان جمله به یک بار پیش آدم به سجده درآمدند^۶، و قوله: «كُلُّهُمْ» تأکید است «مَلٰٓئِكَةٌ» را و «أَجْمَعُونَ» همچونین^۷ تأکید است^۷. و فرق میان «کل» و «أَجْمَعُونَ» آن است که كُلٌّ یک بار تأکید باشد و یک بار نباشد، و «أَجْمَعُونَ» هرگز نبود که نه تأکید بود. يُقَالُ: جَاءَنِي كُلُّ الْقَوْمِ وَجَاءَنِي الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، وَلَا يُقَالُ: جَاءَنِي أَجْمَعُونَ، وَلَا رَأَيْتُ أَجْمَعِينَ، حَتَّى يَكُونَ تَأْكِيدًا تَابِعًا لِمَا قَبْلَهُ.

۱. آب، آرز مش: خوانند.

۲. یا توجّه به اتفاق نسخه بدنها و پاره ای منابع تفسیری تصحیح شد.

۳. آب، آرز بیافریدم.

۴. قم: است.

۵. قم: سجود کردند؛ دیگر نسخه بدنها: به سجود درآمدند.

۶. همه نسخه بدنها: همچونین.

۷. قم: این جمله را ندارد؛ ممل: همچونین تأکید است.

إِلَّا إِبْلِيسَ؛ همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع از آن که سجده کند، و کلام در آن که ابلیس از جمله فریشتگان بود یا نه به استقصا برفته است و نیز این قصه بتمامی در سورة البقرة [۱]، اما اجماع است بر آن که مأمور بود به سجود آدم. آنان که گفتند از فریشتگان بود، گفتند: استثناء متصل است و آنان که گفتند نبود، گفتند: استثناء منقطع است.

۵

قَالَ يَا إِبْلِيسُ؛ خدای تعالی^۱ گفت: ای ابلیس چیست تورا که با^۲ ساجدان سجده نکردی آدم را؟

جواب داد که: لَمْ أَكُنْ لِلسُّجُودِ؛ من سجده نکنم خلقی را که تو او را از گلی خشک آفریده ای^۳، از خری^۴ سالخورده^۵، یا^۶ بر آن اقوال که برفت.

حق تعالی گفت او را: فَأَخْرِجْ مِنْهَا؛ برون رو از بهشت، و گفتند: از آسمان. ۱۰
فَإِنَّكَ رَجِيمٌ؛ که تورانده و ملعون و مطرودی. و لعنت بر تو است تا به روز جزا، یعنی روز قیامت.

ابلیس گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي؛ بار خدایا اکنون که مرا براندی و لعنت کردی، مرا مهلت ده و تأخیر کن تا به روز قیامت.

حق تعالی گفت: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ؛ تو از جمله مهلت دادگانی تا به روز ۱۵
وقت معلوم^۷. بعضی گفتند: مراد روز قیامت است بر حسب سؤال^۸، و بعضی گفتند: مراد نفخ اول است، چه به نفخ اول تکلیف زایل شود و به دوم خلقان همه هلاک شوند، و به سه ام^۹ بعث باشد ایشان را. و ابلیس را، مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ، تنها به اجماع تا آنکه ابقا نکند خدای تعالی. و بعضی دیگر گفتند: این وقتی است که خدای را معلوم است ما را^{۱۰} معلوم نیست. و حق تعالی این را بیانی فرمود و ما روا داریم^{۱۱} که آن وقت ۲۰

۱. قم، آو، آب، مل، آن، مش + او را.

۲. قم، آو، آب، آج، لب، آن، آگ، مش + این.

۳. مل: آفریدی. ۴. قم، آو، آب، آن، مش: لوشی.

۵. مل: سیاه سالخورده. ۶. قم: ندارد؛ مل: تا.

۷. آگ، مل: به روز قیامت. ۸. قم، آو، آن، آج، لب، مش + او.

۹. قم، آگ، آج، سوم، مل، لب؛ سیوم؛ مش: سیم. ۱۰. مل + او.

۱۱. آب: دارم.

بگذشت^۱ و ابلیس هلاک شد چه ما را طریقی نیست بر ابقاء او^۲، و این هردو قول
 قریب است. و گفتند: نشاید که خدای تعالی اعلام کند مکلف را مدت اجل او تا
 مغزی^۳ نشود به قبیح^۴، اما آن که شاید که دعای کافر^۵ اجابت کند^۶ یا نه؟
 اجابت او بر سبیل مصلحت بود نه بر وجه تعظیم. و همانا^۷ اگر او دعای نکرده صلاح
 در بقای او بودی، **إِنلَاغًا لِّلْحُجَّةِ وَإِنذَارًا وَإِنذَارًا وَتَعْرِيفًا فِي التَّكْلِيفِ لِعِظَمِ الْمَثَلَةِ^۸.**
 ۵ آنکه گفت ابلیس: **رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي**؛ بار خدایا به آن اغوا و اضلال که
 مرا کردی تا بدانم که اول کس که جبر گفت ابلیس بود و اول کس که عدل گفت
 آدم بود، فی قوله: **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا...**^۹، ابلیس می گوید: ما را تو گمراه کردی، و
 آدم می گوید: بار خدایا ما ظلم کردیم برخود اگر از آدمی افتدا به آدم کن^{۱۰} [۷۷-ر] و
 ۱۰ اگر^{۱۱} مذهب ابلیس بهتر می آید تو دانی بیش از آن نیست که روزی خواهد بود^{۱۲}
 که هر کسی^{۱۳} را به پیشرو خود باز خوانند. **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ^{۱۴}.**
 ابلیس گفت: به این اغوا که مرا کردی **لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**؛ در زمین بر
 فرزندان آدم تزیین کنم **وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**؛ وهمه را گمراه کنم. چون در این
 حدیث اندیشه کنی^{۱۵} ابلیس در جبر با مجامله^{۱۶} تراست، چه او اغوای خود^{۱۷} تنها به
 ۱۵ خدا حوالت کرد و اغوای جمله خلقان به خود حوالت کرد و «با» فی قوله: **بِمَا**
أَغْوَيْتَنِي، بعضی گفتند قسم است، کقولهم: **بِاللَّهِ**، و درست آن است که «با»
 مجازات است، چنان که: **وَاللَّهِ بِمَا أُؤَيِّتَنِي لِأَشْكُرَنَّكَ**. آنکه استثنا کرد از خلقان

۱. آو: بگذشت.

۲. آو، آب، آه، آک، آج: فرابقاء او؛ لب: هابقاء او؛ مل: با بقاء او.

۳. قم، آج: مغزی.

۴. قم: ندارد؛ آو: به قبیح.

۵. قم، آو، آب، آه، آک، آج، لب، مش: کافران.

۶. آو، آب، مل + که.

۷. قم، آو، آب، آه، آک، مل، آج، لب، مش: کنند.

۸. سورة اعراف (۷) آیه ۲۳.

۹. مل، لب + و این هردو قول قریب است.

۱۰. آج: اگر از.

۱۱. آو، آب، مش: کنی.

۱۲. مل: همه کس.

۱۳. آو، آب، آه، آک، آج، لب، مش: خواهد آمد.

۱۴. مل: کنید.

۱۵. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱.

۱۶. مل، مش + به.

۱۷. قم، مل: مجاملت؛ آب، آه، آک: مجامله.

جماعتی را که دانست که مکر او و کید او برایشان کار نکند.

- گفت: مگر بندگان مخلص تو، و آن معصومانند که هر کس که جز معصوم باشد کید ابلیس بر او کار کند. مدنیان و کوفیان و شامیان خواندند به فتح «لام» بر آن که مفعول باشد، یعنی آنان را که تو ایشان را برگزیده^۱ و خالص کرده‌ای به توفیق^۲ و هدایت، و نگاه داشته‌ای به لطف و عصمت؛ و مکیان و بصریان به کسر «لام»^۳ خواندند، عَلِيٌّ اَنْتُمْ فاعِلُونَ، یعنی بندگانی که عبادت خالص بکرده‌اند تو را.
- خدای تعالی گفت ابلیس را: هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ، یعقوب خواند در عشره و در شاذ ابن سیرین و قیس بن عبّاد و حمید خواندند: صِرَاطُ عَلِيٍّ به تنوین، بر آن که «علی» صفت «صراط» باشد، ای رفیع، کتوله: وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا، و عَامَةً قَرَاءَةً خواندند: عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ، بر آن که «علی» حرف جر باشد، دَخَلَ عَلِيٌّ ضَمِيرَ الْمُتَكَلِّمِ عَنْ نَفْسِهِ.

- آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که معنی او تهدید و وعید است، كَقَوْلِ الْقَائِلِ لِمَنْ يُهَيِّدُهُ: ظَرِيفُكَ عَلِيٌّ؛ ره تو بر من است و گذر^۴ تو بر من است و من بر ره توأم و تو را از من گزیر نیست، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: اِنَّ رَتِّكَ لِيَا لِمُرْصَادٍ^۵، و قولی دیگر آن است که: هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ، آئی عَلِيٌّ بَيَانُهُ وَاِبْضَاحُهُ؛ این راهی است که بیان آن و حجت آن بر من است که روشن کنم تا مکلفان در آن راه^۶ گمراه نشوند.

- آنکه گفت: اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ؛ بندگان من تو را برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی، چه ایشان به عصمت من معصوم باشند. و بعضی دیگر گفتند: مراد آن است که تو را بر بندگان من سبیلی نباشد جز و سوامی، اما به قهر و غلبه بایشان چیز^۷ نتوانی^۸ کردن. بعضی دیگر گفتند: تو را بردن ایشان راهی نیست. سفیان غثینه گفت: معنی آن است که تو بندگان مرا در گناهی نیفکنی^۹ که عفو من

۱. قم، مل: ایشان را گزیده.

۲. آو، آب، آج، مش: و توفیق.

۳. قم: لقه بن.

۴. سورة مريم (۱۹) آیه ۵۷.

۵. آو، گزر.

۶. سورة فجر (۸۹) آیه ۱۴.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد.

۸. همه نسخه بدلها: با ایشان چیزی.

۹. مل: نتوانید.

۱۰. آو، آبه، آل، آج، لب، مش: نه افکنی.

از آن تنگ شود تا کسب تو بر آید از تو ایغوا و از من غفران، تا هر چه توبه طول عمر اغوا کسی من به یک ساعت بیامرزم. آنکه استثنا کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس کنند، گفت: **إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**؛ الا آنان که پشروا تو باشند از غاویان و نادانان.

۵ آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را، گفت: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ**؛ دوزخ موعده ایشان است جمله، و آن را هفت در باشد، هر دری را^۱ جماعتی بخشیده. **مِنْهُمْ**، یعنی^۲ **مِنَ اتِّبَاعِ ابْلِيسَ**.

روایت کردند از امیرالمؤمنین علی^۳ که او گفت: دانی که درهای دوزخ چگونه باشد؟ گفتند: هم چنان که درهای ماست. گفت: نه، درهای دوزخ چنین باشد، و دستها بر هم نهاد و گفت: خدای تعالی بهشتها بر عرض نهاده است و دوزخ بر درکات و طبقات یک از زیره^۴ دیگر، درکه اسفل را «جهنم»^۵ گویند و بالای آن «أُطَى» است و بالای آن [۷۷-ب] «حُطْمَه» است و بالای آن «سَقَر» است و بالای آن «جَحِيم» است و بالای آن «سَعِير» است و بالای آن «هاویة»^۶.

عبدالله بن سنان روایت کرد از ضحاک در این آیت که او گفت: دوزخ را هفت در است و آن هفت درکه است، بهری بر بالای بهری نهاده، بر درکه اول اهل توحید باشند ایشان را براندازه گناه عقوبت کنند، آنکه^۷ بیایند و در درکه دوم^۸ جهودان^۹ باشند و در سیم^{۱۰} ترسایان^{۱۱} باشند و در چهارم صابیان باشند و در پنجم گبرکان^{۱۲} باشند و در ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان باشند، و ذلك قوله: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**^{۱۳}.

۱. آل، آج، لب: پیرو.

۲. قم: با.

۳. مش: ای.

۴. قم، مل، آو، آو + علیه السلام؛ آب + کرم الله وجهه؛ آج، لب، آل + این ایی طالب. صلوات الله وسلامه علیه.

۵. مل: حمیم.

۶. آب؛ زیر.

۷. قم + از آن جا؛ آل + بیرون.

۸. مل + است.

۹. قم: ترسایان.

۱۰. آو، آج، مش، لب + در او.

۱۱. قم: جهودان.

۱۲. قم: سه ام؛ آب، مل، آن آج، لب: سیوم.

۱۳. سورة نساء (۴) آیه ۱۴۵.

۱۴. مل، مش: گبران.

- انس مالک روایت کرد از بلال که رسول - علیه السلام - یک روز در مسجد مدینه نماز می‌کرد تنها، زنی اعرابی بگذشت^۱ خواست تا در قفای رسول نماز کند در مسجد رفت و دو رکعت نماز در قفای رسول بکرد و رسول - علیه السلام - ندانست که کسی در پی او^۲ نماز می‌کند این سورت برگرفت^۳. چون به این آیت رسید زن اعرابی نعره‌ای بزد و بیوفتاد^۴ بی هوش^۵، رسول - علیه السلام - سلام باز داد و گفت: آبی بیاری. آبی بیاوردند و بر روی او زدند، با هوش آمد. رسول - علیه السلام - گفت: یا اعرابی! چه حال است^۶ تو را؟ گفت: بگذشتم^۷، تو تنها نماز می‌کردی خواستم تا در قفای تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله، این که گفتم^۸: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ** **أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ**، این کلام خداست^۹ یا کلام تو است؟ گفت: لابل کلام خداست!^{۱۰} اعرابی گفت: واویلاه، هر عضوی از اعضای من بخشیده خواهد بودن بر دری از درهای دوزخ؟ رسول - علیه السلام - گفت: خلقان را بر هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند، **عَلَى قَدَرِ أَعْمَالِهِمْ**؛ بر اندازه عملشان. گفت: یا رسول الله! من زنی درویشم و مالی ندارم جز هفت بنده دارم^{۱۱} تو را گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم، هر یکی را بر دری از درهای دوزخ. جبریل^{۱۲} آمد و گفت: یا رسول الله! بشارت ده اعرابی را^{۱۳} که خدای تعالی درهای دوزخ بر تو حرام کرد و^{۱۴} درهای بهشت بگشاد^{۱۵} بر تو.

آیه ۴۵ **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛** پرهیزگاران در بهشتها باشند و چشمه‌ها.

۱. آو، بگزشت. ۲. مل: که از پس او کسی.

۳. مل: به خواندن گرفت. ۴. آو، آن آل، آب، مل، آج، لب، مش: بیفتاد.

۵. آب، مل، آن و بیهوش شد. ۶. مل: حالت بود.

۷. آو: بگزشتم. ۸. مل: خواندی.

۹. مل + به ما. ۱۰. مل + زن.

۱۱. کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها این کلمه را ندارد.

۱۲. قم، ملی، مش + علیه السلام. ۱۳. مل: این زن را.

۱۴. مل: درهای دوزخ حرام کرد از بهر تو.

۱۵. قم: برگشاد؛ آل، آج، لب: بر روی تو بگشاد؛ آو، مل، آن آل، آج، لب + قوله تعالی.

- آیه ۴۶ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ اٰمِنِيْنَ ؛ در شوی در آن جا سلامت، ایمن^۱ .
- آیه ۴۷ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِيْنَ ؛ بکنیم ما آنچه در دلهای ایشان باشد از کینه، برادران باشند بر سریرها^۲ برابر یکدیگر.
- آیه ۴۸ لَا يَمَسُّهُمْ فِيْهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِيْنَ ؛ نرسد به ایشان در آن جا رنجی و نباشند ایشان از آن جا برون کرده^۳ .
- آیه ۴۹ نَبِيُّ عِبَادِيْ اَنِّيْ اَنَا الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ؛ خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده بخشاینده ام.
- آیه ۵۰ وَاِنَّ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيْمُ ؛ و عذاب من^۴ عذابی است دردناک.
- آیه ۵۱ وَنَبَّهْنٰ عَنْ ضَيْفٍ اِبْرٰهِيْمَ ؛ و خبر ده ایشان را از مهمانان^۵ ابراهیم.
- آیه ۵۲ اِذْ دَخَلُوْا عَلَيْهِ فَقَالُوْا سَلَامًا قَالِ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُوْنَ ؛ چون در شدند^۶ در او، گفتند^۷ : سلام بر تو. گفت : ما از شما ترسانیم.
- آیه ۵۳ قَالُوْا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلٰمٍ عَلِيْمٍ ؛ گفتند: مترس که ما تو را مژده می دهیم به پسر دانا.
- آیه ۵۴ قَالِ اَبَشِّرْ نُّمُوْنِيْ عَلٰى اَنْ مَّسِنِي الْكِبْرُ فَبِمَ تُبَشِّرُوْنَ ؛ گفت: مژده دادی مرا با آن که به من رسید پیری؟ به چه بشارت می دهی مرا؟
- آیه ۵۵ قَالُوْا بَشِّرْنَا كَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقٰنِطِيْنَ ؛ گفتند: مژده دادیم تو را به درستی^۸، مباش از نومیدان.
- آیه ۵۶ قَالِ وَمَنْ يَّقْطَعْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّيْ اِلَّا الضّٰلُوْنَ ؛ گفت: و که^۹ اتومید شود از رحمت خدایش مگر گمراهان؟
- آیه ۵۷ قَالِ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُوْنَ ؛ گفت: چیست کار شما ای فرستادگان؟
- آیه ۵۸ قَالُوْا اِنَّا اُرْسَلْنَا اِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِيْنَ ؛ گفتند: ما را فرستاده اند به گروه^{۱۰}

۱. قم: آنان.

۲. قم: بیرون کردگان.

۳. قم: در آمدند.

۴. قم: پس گویند.

۵. قم: و کیست که.

۶. قم: آو، مش، آج، لب، آه، آو: درختها.

۷. قم: آو، مش، آج، لب، آه، آو: درختها.

۸. قم: آو، مش، آج، لب، آه، آو: درختها.

۹. قم: آو، مش، آج، لب، آه، آو: درختها.

۱۰. قم: آو، مش، آج، لب، آه، آو: درختها.

گناهکاران.

- آیه ۵۹ إِلَّا آل لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجِّوهُمْ أَجْمَعِينَ؛ مگر آل لوط که ما برهانیم ایشان را جمله.
- آیه ۶۰ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّمَا لَيْسَ الْغَابِرِينَ؛ مگر زنش را که ما تقدیر کردیم که او از جمله مانند گان باشد^۱ در عذاب^۲.
- آیه ۶۱ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ؛ چون آمدند به قوم لوط فرستادگان.
- آیه ۶۲ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ؛ گفت: شما گروهی^۳ ناشناخته.
- آیه ۶۳ قَالُوا بَلْ جِنَّاتٌ [۷۸-ر] بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ؛ گفتند^۴: آورده ایم به تو آنچه در آن شک می کنند.
- آیه ۶۴ وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ و آورده ایم^۵ به توحق و ما راستی گیریم^۶.
- آیه ۶۵ فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْيَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ؛ بسر اهلت^۷ به پاره ای از شب و برو از پی ایشان؛ و نباید که بازنگرد^۸ از شما کسی، بروی^۹ آن جا که می فرمایند شما را.
- آیه ۶۶ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُضْبَحِينَ؛ و وحی کردیم به او آن کار^{۱۰} که اصل ایشان بریده است^{۱۱} در پامداد آمده.
- آیه ۶۷ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ؛ آمدند اهل شهر شادی کننده^{۱۲}.
- آیه ۶۸ قَالَ إِنَّ هُوَلَاءِ ضِئْفَىٰ فَلَا تَفْضَحُونِ؛ گفت: ایشان مهمان^{۱۳} من اند مرا رسوا مکنی.
- آیه ۶۹ وَانْفُوا لِلَّهِ وَلَا تُخْرَبُونَ؛ و بترسی از خدای و مرا خوار مکنی.
- آیه ۷۰ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ گفتند: نه ما نهی کردیم تو را از جهانیان؟
- آیه ۷۱ قَالَ هُوَلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ گفت: اینان دختران من اند اگر

۱. قم: است.

۲. همذ نسخه بدلها: ندارد.

۳. قم: گروهی ای؛ آج، لب: گروهی اید.

۴. قم: آمد ایم.

۵. قم: آو، آج، لب، آل، مش + را.

۶. قم: آج، لب: مش: بروید.

۷. قم: آو، آج، لب، آل، مش: بریده شود.

۸. قم: مهمانان.

۹. قم: مش: شادی می کردند.

۱۰. قم: مش: شادی می کردند.

۱۱. قم: مش: شادی می کردند.

۱۲. قم: مش: شادی می کردند.

۱۳. قم: مش: شادی می کردند.

کننده‌ای^۱.

آیه ۷۲ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ به جان تو که ایشان در مستی شان سر در نهاده‌اند^۲.

آیه ۷۳ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ؛ بگرفت ایشان را بانگ در بامداد آمده^۳.

آیه ۷۴ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ سِجِّيلٍ؛ کردیم زیرش^۴ زیرش، بیارانبیدیم برایشان سنگهایی از سنگ گل.

آیه ۷۵ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ؛ در این دلیلهایی هست^۵ اندیشه کنندگان را.

آیه ۷۶ وَإِنَّا لَبَسِبِلٍ مُّقِيمٍ؛ و آن به راهی است ایستاده.

آیه ۷۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ در این دلیلی هست گروندگان را^۶.

آیه ۷۸ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ؛ و^۷ بودند مردمان بیشه بیدادگر.

آیه ۷۹ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ؛ ما کینه کشیدیم از ایشان و آن هر دو به راهی است روشن.

آیه ۸۰ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ؛ دروغ داشتند مردمان شهرهای نمود پیغامبران را.

آیه ۸۱ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ؛ بدادیم ایشان راحتها، بودند از آن برگشته^۸.

آیه ۸۲ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ؛ و می تراشیدند از کوهها خانه های امن^۹.

آیه ۸۳ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْحِجِينَ؛ بگرفت ایشان را آواز در بامداد آمده^{۱۰}.

آیه ۸۴ فَمَا آغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ نگریزانید از ایشان آنچه اندوخته بودند^{۱۱}.

۱. قم: اگر هستی شما کنندگان.

۲. آن: در یک مستی و جهالت متحیر شوند.

۳. قم: در روشنی دور آمده: آو، مش: در بامدادان؛ آل: در وقت آفتاب بر آمدن.

۴. آو: زورش.

۵. آو، آج، لب، مش: سنگ.

۶. قم: دلیلی است؛ آو، آج، لب، مش: دلیلهاست.

۷. قم: مؤمنان را.

۸. اساس و برخی نسخه بدتها: ندارد، باتوجه به اصل آیه از مش افزوده شد.

۹. قم + بدرستی که.

۱۰. قم: برگردیدگان.

۱۱. قم: آمان.

۱۲. آو، آج، لب: آمدن.

۱۳. قم: آنچه بودند که کسب می کردند؛ آو، آج، لب: آنچه کسب کرده بودند.

- آیه ۸۵ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَيَّتُهُ
فَاضْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ؛ و نه آفریدیم آسمانها را و زمین را و آنچه در میان آن است
الا به حق، و قیامت آمدنی است عفو کن عفو کردنی نیکو.
- آیه ۸۶ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ؛ خدای تو آفریننده و دانا است.
- آیه ۸۷ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ؛ ما بدادیم تو راهفت آیت از
«الحمد» و قرآن بزرگوار.
- آیه ۸۸ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ
جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ؛ مکش چشمهایت به آنچه ما متمتع کردیم^۱ به آن اجناسی را از
ایشان، و اندوه مدار برایشان؛ فرو نه^۲ بالت برای مؤمنان.
- آیه ۸۹ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ؛ بگو که من ترساننده ام بیان کننده.
- آیه ۹۰ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ؛ چنان که فرستادیم بر قسمت کنندگان.
- آیه ۹۱ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ؛ آنان که کردند قرآن را پاره پاره.
- آیه ۹۲ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ؛ به حق خدای تو که پرسیم ایشان را جمله.
- آیه ۹۳ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ از آنچه کرده باشند.
- آیه ۹۴ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ؛ برخیز به آنچه تو را فرمودند و برگرد از
مشرکان.
- آیه ۹۵ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ؛ ما کفایت کردیم تو را فسوس دارندگان^۳.
- آیه ۹۶ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ؛ آنان که کنند باخدای
خدایی دیگر بدانند.
- آیه ۹۷ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ؛ ما دانیم که تو را تنگ می شود
دلت به آنچه می گویند.
- آیه ۹۸ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ؛ تسبیح کن به شکر خدایت و باش از
سجده کنندگان.
- آیه ۹۹ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ؛ و پرست خدایت را تا به تو آید مرگ.

۱. قم: متمتع گردیم؛ آو، آج، لب، آل: تمتع کردیم. ۲. آو، آج، لب + با.

۳. قم: آج، لب، آل: افسوس دارندگان. ۴. قم، آو، آج، لب، آل + زود بود که.

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛ حق تعالی چنان که دأب اوست در ترغیب و ترهیب مکلفان چون ذکر دوزخ [۷۸-پ] بکرد و وعید او، ذکر بهشت کرد و نعیم او، گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ؛ متقیان و پرهیزگاران و خدای ترسان فردای قیامت در بهشتهایی باشند پر درختان و چشمه‌ها از آب و می و شیر و انگبین.

۵ **أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ**؛ این از جمله آن جایهاست که گفتیم عرب اضممار قول کنند،^۱ والتقدير: يُقَالُ لَهُمْ؛ گویند ایشان را که در این بهشتها روید^۲ به سلامت آمن^۳ از همه آفت. و حسن بصری در شاذ خواند: **أَدْخِلُوهَا، عَلَى الْخَبَرِ عَمَّا لَمْ يُتَسَمَّ فَأَعْلَهُ،** یعنی ببرند ایشان را به آن جا، و باقی قرآء بر امر.

۱۰ **وَنَزَعْنَا**؛ ما بکنیم آنچه در دل‌های ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت^۱، از آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد. **إِخْوَانًا،** نصب بر حال است از مفعول، و ایشان در آن حال برادرانی باشند یکدیگر را بر سریرها روی به روی کرده. و «سُرُر» جمع سریر باشد، **كَجَدِيدٍ وَجُدٍ.**

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ؛ ایشان را در آن جا رنجی نرسد و ایشان را از آن جا بیرون نکنند. و «نَصَب» تعب و ماندگی باشد از کار گران کردن.

۱۵ **تَبِيُّ عِبَادِي،** آنکه رسول را گفت: خبر ده بندگان مرا که من غفور و رحیم و آمرزگار و بخشاینده‌ام و عذاب من عذابی سخت است. و این غایت وعد و وعید است که حق تعالی مختصر در این دو آیت بگفت.

ابن ابی رباح روایت کند. و از جمله صحابه است^۷ - که رسول - علیه السلام - یک روز در بنی شیبه در مسجد الحرام آمد، و ما جماعتی حدیثی^۸ می‌کردیم و می‌خندیدیم. ما را گفت: چرا می‌خندی؟ و بگذشت^۹. چون بنزدیک سنگ سیاه

۱. قم، آو، آب، آج، لب، آل: کند. ۲. مل: روند.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: ایمن.

۴. کذا در اساس و مل: آب، لب، آن‌مش: علی مالم یسم؛ دیگر نسخه بدلها: علی مایسم.

۵. مل: ببرد. ۶. همه نسخه بدلها + و.

۷. قم: ابن ابی رباح که از جمله صحابه است روایت کند.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حدیث. ۹. آو: بگذشت.

رسید باز گردید و گفت: جبریل آمد این ساعت و گفت خدای می گوید چرا بندگان مرا نومید می کنی؟ و این آیت آورد: **تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوَورُ الرَّحِيمُ.**

قتاده گفت، ما را روایت کردند از رسول - علیه السلام - که او گفت: اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچ کس از هیچ حرام نپرخیزد^۱، و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن در عبادت هلاک کنند.

۵

وَتَبَيَّنَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ، آنکه در قصه ابراهیم - علیه السلام - و آمدن فریشتگان به او بر صورت مهمانان گرفت، گفت: خبر ده نیز ایشان را از مهمانان ابراهیم. و لفظ «ضَيْف» صالح باشد واحد را و تشبیه و جمع را و مذکر و مؤنث را، برای آن که مصدر است **مِنْ ضَافَةٍ يُضَيِّفُهُ ضَيْفًا إِذَا نَزَلَ بِهِ،** و **أَضَافَهُ يُضَيِّفُهُ إِضَافَةً،** إذا أنزله، مهمان ضیف باشد و میزبان مُضَيِّف، و این جایگه مراد جمع است، **يَقُولُهُ: إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ،** و مراد آن فریشتگانند که به ابراهیم آمدند به بشارت اسحاق - علیه السلام - و به اِهْلَاك^۲ قوم لوط.

۱۰

إِذْ دَخَلُوا، یعنی **وَإِذْ كُرِّحِينَ دَخَلُوا عَلَيْهِ،** و شاید تا «تَبَيَّنَهُمْ» عامل باشد در او یعنی **وَتَبَيَّنَهُمْ وَقَدْ دَخَلِهِمْ،** ای **عَنْ وَقْتِ دُخُولِهِمْ،** آنکه ظرف متسع فیه باشد^۳ بمعنی مفعول به، چون در پیش ابراهیم رفتند و سلام کردند، ای **قَالُوا نُسَلِّمُ سَلَامًا،** نصب او بر مصدری باشد محذوف الزوائد، ای **قَالُوا نُسَلِّمُ تَسْلِيمًا.** ابراهیم - علیه السلام - گفت: **إِنَّا مِنْكُمْ وَجِئْنَاكُمْ؛** ما از شما می ترسیم. و سبب ترس او بگفتیم در سورت هود. و آن آن بود که ایشان طعام نمی خوردند او گمان برد که ایشان مکاری خواهند کردن.

۱۵

فریشتگان جواب دادند: **لَا تَوْجَلْ؛** مترس که ما آمده ایم تا تو را بشارت دهیم به

۲۰

پسری عالم دانا.

ابراهیم - علیه السلام - گفت: **أَبَشَّرْتُ مُونِي؛** مرا بشارت می دهی؟ **عَلَى أَنْ قَسَيْتِي الْكِبَرُ،** ای **مَعَ أَنْ مَسَّنِي الْكِبَرُ،** **كَقَوْلِهِمْ: فَلَا أَعْلَى صِفَرٍ سِنَّةٌ يَقُولُ الشَّعْرُ،** ای **مَعَ صِفَرٍ سِنَّةٍ،** چگونه بشارت می دهی مرا^۴، و من پیر شده ام؟ و به چیز مرا بشارت می دهی؟

۱. همه نسخه بدلها: نپرخیزد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: واهلاک.

۳. آب: است.

۴. آب: و.

۵. آب: ما را.

نافع خواند: فِيمَ تَبَشُرُونَ، عَلَى تَقْدِيرِ: فِيمَ تَبَشُرُونَنِي، مِنَ الْبَشْرِ [۷۹-ر] مِنَ الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ مِنَ الزِّيَادَةِ، وَاکْتِفَا كَرْدِ بِيَكِ «نُون» از «نُون» جَمْعِ وَبِهِ كَسْرُهُ اَوْ از «يَا» يِ اِضَافَتِ، وَبَاقِي قِرَاءِ تَبَشُرُونَ، اَي تَبَشُرُونَنِي، بِتَشْدِيدِهَا، مِنَ التَّبَشِيرِ، يَعْنِي عَجَبٌ بِأَنَّ مَا رَأَى مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَبِأَنَّ مَا كَانَتْ تَبَشُرُونَ بِهَا، فَكَيْفَ تَبَشُرُونَ بِهَا؟

۵ ایشان گفتند: بَشِّرْنَا كَمَا بِالْحَقِّ؛ ما تو را بشارت به حق و راستی و درستی می دهیم، نگر که ^۳ از جمله نومیدان نباشی. ابراهیم - علیه السلام - گفت: و که باشد که از رحمت خدای نومید شود الا گمراهان!

آنکه گفت: فَمَا خَطْبُكُمْ؛ چه حال است شما را و چه قصه است ای فرستادگان ایزد تعالی؟ گفتند: بدان که ما را به قومی کافران فاسقان فرستاده اند، و آن قوم لوط بودند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشان مؤمن و اتباعی که او را هستند از مؤمنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم از آن عذاب الا زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد بود. و این استثناست از استثنا، برای آن که قوم مهلکند مگر آل لوط، و زن از ایشان مستثنی است و ملحق به هالکان، برای آن که مستثنای دوم ملحق باشد به جمله اول. و مثال او چنان بود که گویند: لِقُلَانِ عَلِيِّ عَشْرَةٌ إِلَّا خَمْسَةً إِلَّا ثَلَاثَةً، اول پنج بیرون باید بردن تا پنج ماند بر او، آنکه از آن پنج سه بیرون باید آوردن و اضافه کردن با پنج مستثنی تا بر او هشت درم بماند ^۱. قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ؛ که ما تقدیر کردیم که او از جمله گذشتگان و هالکان باشد، و قیل: مِنَ الْغَابِرِينَ، اَي بَاقِيَ فِي الْعَذَابِ، که او در عذاب بماند. و ابن کثیر خواند، قَدَرْنَا بِتَخْفِيفٍ، وَهُمَا لَعْنَانِ: قَدَرْتُ الشَّيْءَ أَقْدَرَهُ وَأَقْدَرُهُ قَدْرًا، وَ قَدَرْتُهُ تَقْدِيرًا. ۲۰

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ؛ چون فریشتگان به خانه لوط آمدند.

لوط ایشان را گفت: شما قومیی ^۶ که من شما را نمی شناسم.

ایشان جواب دادند که ما آن کار را آمده ایم که این کافران قوم تو در آن شک.

۱. قم + خواند.

۲. آو: گزشت.

۳. قم: که تا؛ دیگر نسخ بدلها: تا.

۴. قم: تا هشت درم باشد.

۵. قم: قدره.

۶. قم: قومی ای؛ مل: قومید.

می‌کنند، و آن عذاب است.

وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ؛ و ما راستی و درستی به تو آورده ایم، و ما در این خبر از جمله راستی‌گرانیم^۱.

از حق تو آن است ای لوط که از میان این قوم بروی و اهلش را که مؤمنانند و به تو گرویده‌اند با خود ببری.

۵

آنکه گفت: «با» تعدیه راست فی قوله: **فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ**، گفت «اسری» لازم است به «با» متعدی کرد و آن که گفت «اسری» متعدی است، گفت «با» به معنی «مع» است، **كَقَوْلِهِمْ: اشْتَرَيْتُ الدَّارَ بِأَلَايَها، اى مَعَ أَلَايَها. يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ، اى فى قِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ؛** در پاره‌ای از شب شده^۲. **وَأَتَّبِعْ أَذْيَارَهُمْ،** یعنی تو نیز بر پی

ایشان برو و نباید^۳ تا از شما کسی باز پس نگیرد. بعضی گفتند: حقیقت است و^۴ ایشان منتهی بودند از آن که باز پس نگیرند^۵، چه اگر باز پس نگیریدندى عاصی بودندى. و درست آن است که بر توسع و مجاز است یعنی تیمار باز پس ماندگان مبری و به هیچ وجه باز نه ایستى^۶. **وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ؛** و بروی به آن جا که شما را فرموده‌اند. عبدالله عباس گفت: شام بود. مقاتل گفت: جایی بود آن را صُغِرَ خواندند.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ؛ و ما پرداختیم از آن کار، یعنی کار اهلاك قوم لوط. و گفتند: «قضا» به معنی وحی است، یعنی **أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ،** و دلیلش آن که به صله «الی» تعدیه فرمود. نظیره قوله: **وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فى الْكِتَابِ**^۱ - الآیه.

أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ، و «أَنَّ» مع اسمها و خبرها، در محل نصب باشد، **عَلَى أَنَّهُ بَدَلٌ مِنْ ذَلِكَ الْأَمْرِ،** و روا بود که فعلی دگر اضممار کنند، و التقدير: **وَأَخْبَرْنَا أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ؛** و خیر دادیم که بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال به ایشان^۲ رسیده،

۲۰

۱ - کذا در اساس و قم، مل: راستی‌گرانیم؛ دیگر نسخه بدلها: راست گوئیم.

۲ - همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از شب.

۳ - آب: نباشد.

۴ - آب: نگیرد.

۵ - آب: نگیرد.

۶ - کذا در اساس و لب یا همین اعراب: قم: صُغِرَ؛ آو، آب، مل: آو، بجمع؛ آج، آل: اصجع.

۷ - قم: قضی.

۸ - قم: قضی.

۹ - آب: با ایشان.

چون در صبح آیند، و نصب مُصْبِحِينَ بر حال است از مفعول، چون اهل شهر خبر یافتند [۷۹-پ] که جماعتی مهمانان به لوط فرود آمده اند شادمانه شدند. و در شادی ایشان دو قول گفتند: یکی آن که این فریشتگان بر صورت آمدنی^۱ پاکیزه بودند؛ و قول بعد آن که ایشان این معامله خبیث از فجور با غریبان کردند. و قوله یَسْتَبْشِرُونَ، محلّ او نصب است بر حال یعنی مُسْتَبْشِرِينَ.

۵ لوط - علیه السلام - گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنی عند آن که ایشان به در سرای آمدند و الحاح کردند که اینان را به دست ما ده.

وَأَتَقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ؛ و از خدای بترسی و مرا به خیزی و شرمساری میاری و خجل مگردانی، مِنَ الْخِزْيَةِ، وَقِيلَ مِنَ الْخِزْيِ، يُقَالُ: خَزَاهُ اللَّهُ فَهُوَ مَخْزِيٌّ فَأَخْزَاهُ فَهُوَ مُخْزِيٌّ، لغتان: قتل و اقل، بِمَعْنَى. قَالُوا أَوْلَمَ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ گفتند: نه ما تو را از جهانیان نهی کرده ایم؟ و آن آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی از فجور که کردند با اهل شهر نکنند و لوط را گفتند: ما را با تو^۲ شرط آن است که غربا را حمایت نکنی و درخانه خود نبری تا دست ما برایشان مطلق باشد، مراد به عالمین، غربا اند.

۱۵ قَالَ هُوَ لِإِنِّي بِنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَأَعْلِينَ؛ لوط - علیه السلام - گفت: من این دختران خود را فدا می‌کنم تا مهمانان من محروس باشند. این دختران را به نکاح به شما^۳ دهم بر مهری که شما خواهی، اگر شما آنچه من گویم بکنی. گفتند: مراد ایمان است، یعنی اگر اول ایمان آری. روا باشد که معنی آن بُود که اگر این معنی که من می‌گویم بکنی مِنْ نِكَاحِ الْبَنَاتِ. و اما اسلام ایشان، روا باشد که مشروط بُود در ضمن آیت و ذکر نکرد برای آن که ایشان را معلوم بُود. و نیز روا باشد که از شرع او تحریم إنکاح الکفار نبوده دختر به کافر شایستی دادن. و گفتند: این خطاب با یک دو رئیس کرد، چه دختران او به همه قوم بنرسیدندی. و گفتند: دختران امت را خواست که پیغامبر پدر امت باشد، تا جواب سؤال سایل باشد اگر گوید دختران او به همه قوم نرسیدندی به نکاح.

۱. مل: مردانی.

۲. آب: به نکاح شما.

۳. آب: به تو.

و گروهی به این آیت تمسک کردند، فی جواز اتیان النساء فی ادبارهنّ، و تفسیر چنین دادند که: **إِنْ كُنْتُمْ فَأَعْلِنَ لِمَا أَنْتُمْ فَأَعْلُونَ مِنْ مُوَاقَعَةِ الْعِلْمَانِ**. و آن درست نیست برای آن که در آیت این شرح و تفصیل نیست، وجهی ندارد حمل کردن بر آن.

- ۵ آنکه قدیم تعالی برای قبیلت لوط - علیه السلام - به جان او قسم یاد کرد گفت: **لَعْمُرْگَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ**؛ گفت: به جان تو که اینان در این مستی و جهالت متحیر شوند و راه نبرند. و گفتند: خطاب با رسول ماست و بیشتر مفسران بر اینند. و این حدیثی باشد معترض^۲ در میان^۳ این قصه، **عَلَى سَبِيلِ الْإِعْذَارِ وَالْإِنذَارِ وَالْعَمْرُ وَالْعَمْرُ لَغْتَانِ، يَقُولُ الْعَرَبُ: أَطَالَ اللَّهُ عَمْرُگَ وَعَمْرُگَ**. و رفع او بر ابتداست و خبر مضمراً، و التمدیر: **لَعْمُرْگَ**. قسمی چنان که **لَزَيْدٌ مُنْقَلِقٌ**، و این را «لام» ابتدا گویند و «لام» تأکید گویند. و اگر به جای «لام»، «واو» قسم بودی اسم مجرور بودی، چنان که: [و] **عَمْرُگَ** و حیاتیگ، و مراد به «سکرت» جهل و غفلت است و **الْعَمَةُ: التَّحِيرُ وَالتَّرْدُدُ**. مجاهد گفت: **يَتَرَدَّدُونَ**، عبدالله عباس گفت: **يَتَمَادُونَ**^۴. قتاده گفت: **يَلْعَبُونَ**.

- ۱۵ ابوالجوزا روایت کرد از عبدالله عباس که گفت: خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر بر او از محمد - صلی الله علیه وعلی آله - نبینی که به حیات هیچ کس از انبیا و ملائکه قسم نکرد^۶ مگر به جان او، گفت: **لَعْمُرْگَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ**.

- فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ**؛ بگرفت ایشان رابانگ و آواز، و آن^۷ آن بود که جبریل - علیه السلام - بانگ بر ایشان زد، **مُشْرِقِينَ**؛ در وقت آفتاب بر آمدن. و «أشرق^۸» این جا به جای «أصبَح» است، و نظیره: **أَصْحَى وَآمَسَى**، اذا دَخَلَ

۱. آب: یا این.

۲. مل: متعرض.

۳. قم: شأن.

۴. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۵. کذا در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی: یتمارون.

۶. قم، مل: قسم یاد نکرد؛ دیگر نسخه بدلها: سوگند یاد نکرد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل و مش: اشراق.

۷. قم: واو.

فِي الشَّرُوقِ وَالصَّبَاحِ وَالضُّحَى وَالْمَسَاءِ، ومثله: أَعْرَقَ وَأَتَجَدَّ وَأَغَارَ، إِذَا دَخَلَ الْعِرَاقَ وَتَجَدَّ [۸۰-ر] وَالغُورُ، وَنَصَبَ أَوْ بِرِحَالٍ اسْتَازَ مَفْعُولٌ.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا؛ ما آن شهرهای ایشان^۱ زیر و زبر کردیم. و این قصه در سورت هود بتامی بگفته ایم. وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ؛ ببارانیدیم^۲ برایشان سنگهایی از سنگ گل. گفته اند: معرب است، و گفته اند: مراد به سَجِلٌ موسوم است ۵ من السَّجَلِ، وَهُوَ الْكِتَابَةُ، وَمِنْهُ السَّجَلُ لِكِتَابِ الْعَهْدِ، يَبَانُهُ قَوْلُهُ: حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ مُسَوِّفَةٌ^۳ برای مُعَلَّمَةٌ. وگفته اند: مراد «مِنْ سَجِينٍ» است الا آن که «نون» به «لام» بدل کردند و معنی آن که: مِنْ بَعْضِ ذَرَكَاتِ النَّارِ؛ سنگهایی بود از سَجِينِ دوزخ فرستاده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ؛ در این که رفت آیاتی و علامات می هست و اعتباری متوسمان را. مجاهد گفت: لِلْمُتَفَرِّسِينَ، فَنَادَاهُ كَقَوْلِهِ: لِلْمُعْتَبَرِينَ، يُقَالُ: تَوَسَّمْتُ فِيهِ الْخَيْرَ وَتَفَرَّسْتُ، بِمَعْنَى. ابن زید گفت: لِلْمُتَفَكِّرِينَ، ضَحَاكٌ كَقَوْلِهِ: لِلنَّاطِقِينَ. ابو عبیده گفت: لِلْمُتَبَصِّرِينَ واقوال از روی معنی متقارب است و «متوسم» متفعل باشد از وَسَمَ و وَسَمَ نَشَانٌ بُوَدَ، يَعْنِي أَنَّ كَمَا فِي عِلْمَاتِ نَظَرٍ كَمَا تَأْوِيلُ اسْتِدْلَالٍ كُنْدَ. و مرجع معنی با تفکر بود. قَالَ الشَّاعِرُ: ۱۵

أَوْ كَلَّمَا وَرَدَتْ عَاظَ قَبِيلَهُ
بَعَثُوا إِلَيَّ عَرِيفَهُمْ بِتَوْسَمِهِ
وقال آخر:

تَوَسَّمْتُ فِيهِ الْخَيْرَ لَمَّا عَرَفْتُهُ
وَقُلْتُ لِعَرِيفِي الْمَرْءُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
أَي تَطَلَّبْتُ الْوَسْمَ، وَهُوَ الْعَلَامَةُ.

وَأَنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُقِيمٍ؛ و آن، یعنی مدینه سدوم که هلاک کردند به عذاب، راهی است مقیم^۴ ثابت. وگفتند: «أَنَّهَا» یعنی آن آیات و دلالات زایل نیست بل بر جای است آن را که خواهد که در او اندیشه کند. ۲۰

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ؛ در این حدیث که رفت آیتی و دلالتی^۵ هست

۲. آب، آرزو، ببارانیدیم.

۴. آب، آرزو، طلب؛ آله: بطلب.

۶. آب، آرزو، دلالتی.

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + را.

۳. سوره ذاریات (۵۱) آیات ۳۳ و ۳۴.

۵. آب، آرزو، مستقیم.

مومنان را، و تخصیص ایشان به آن کرد که منتفع ایشانند.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ؛ وجماعت و اصحاب ایکه و ویشه^۱ و درختان ظالم بودند و «إِنْ» مخففه است از ثقیله به دلالت لزوم «لام» در خبر او، والتقدير: وَإِنَّهُ كَانَ، ای إِنَّ الشَّأْنَ وَالْأَمْرَ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ. حسن گفت: «ایکه» درختان باشد و جمعش ایک بُود، کَشَجَرَةٌ وَشَجَرٍ. و گفته اند درختان درهم-^۵ پیخته^۱ باشد، و گفته اند: ویشه^۳ باشد. قَانَ أُمِيَّةً:

كَبْكَا، التَّحْمَامِ عَلَى فُرُو عِ الْأَيْكِ فِي الظَّلِيرِ الْجَوَائِحِ

و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختستان و ویشه هاش بودند و وجه معاش^۶ ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب را به ایشان فرستاد و به اهل مدین، اما اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای ایشان را به صیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه^{۱۰} را به طُلَّة، و آن ابری بود که بر آمد و از او آتشی بیامد و ایشان را بسوخت.

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ؛ ما از ایشان کینه بکشیدیم به عذاب، و آن آن بود که خدای تعالی^۷ گرمایی برایشان گماشت هفت روز، که هیچ آسایش نبود ایشان را از آن ایکه^۸ ابری بر آمد ایشان به سایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که ایشان را در آن آسایشی و راحتی خواهد بود. از آن ابر آتشی بیامد^۹ و ایشان را بسوخت. ۱۵ وَانَّهُمَا؛ و آن هر دو، یعنی این دو مدینه: یکی مدین و یکی سَدُوم، که شهر قوم لوط بود، لَبَامَامٌ مُبِينٌ؛ راهی روشن است^{۱۱}. و راه را «امام» خواند برای آن که بدو اقتدا کنند.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ؛ و اصحاب حجر رسولان ما را دروغزن داشتند^{۱۱}. گفتند: شهرهای ثمود را «حجر» خوانند، و آن^{۱۲} میان شام و مدینه است.

۱. کذا در اساس و مل و دیگر نسخه بدلها: ویشه.

۲. آو، آل، آج، مش: به هم در شده؛ آب، آز: به هم شده؛ لب: به هم ریخته.

۳. همه نسخه بدلها: ویشه.

۴. مل: کبکبا.

۵. همه نسخه بدلها: پیشها.

۶. آو، آب، آن آج: معایش.

۷. مل + شعیب (۹).

۸. کذا در اساس و مل، قم، آو، آج، لب: از آن آنکه؛ دیگر نسخه بدلها: از آنکه.

۹. آب، آز: بر آمد.

۱۰. آب، آن بود.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: به دروغ داشتند.

۱۲. آب، آز: این.

فتاده گفت: «حِجْر» نام وادی است. جابر بن عبدالله الانصاری و عبدالله عمر^۱ و گفتند: ما با رسول - علیه السلام - به حِجْر نمود بگذشتیم^۲. ما را گفت: در سرای این ظالمان مشوی الا گریان، ترس آن را که نباید که به شما رسد آنچه به ایشان رسید. آنگه گفت: این قوم صالح بودند، خدای تعالی همه را هلاک کرد (۸۰-پ) الا یک مرد که او در حرم خدای بود، که به حرمت حرم او را هلاک نکردند. گفتند: یا رسول الله! او چه مردی بود؟ گفت: نام او ابورغال^۳ بود. آنگه رسول - علیه السلام - بانگ بر ناقه زد و او را بجنباید و سبک از آن جا برفت.

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا؛ ما آیات و دلالات خود به ایشان دادیم، یعنی به اصحاب حِجْر، و مراد ناقه است که قصه آن رفته است. فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ؛ ایشان از آن عدول و اعراض کردند، یعنی از تفکر در آن.

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ؛ و بایستادند و از کوه خانه ها در سنگ کنند ایمن از آن که آب آن را بیران^۴ نکند و آتش نسوزد و به گشت روزگار بیران^۵ نشود، و نَصَب «آمِنِينَ» بر حال باشد از فاعل.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضِحِينَ؛ آواز بگرفت ایشان را، یعنی صيحة عذاب و هلاک در وقت آن که در بامداد آمدند. يُقَالُ: أَصْبَحَ إِذَا دَخَلَ فِي الصَّبَاحِ، و نصبش بر حال است از مفعول.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هیچ غنا و کفایت^۶ نکرد از ایشان آنچه ایشان می کردند از کسب مال و ملک. و گفته اند: آن عمل که پنداشتند که چیزی هست از عبادت اصنام.

آنگه چون ظرفی از قصص اوایل بگفت، خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد گفت: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ ما نیافریدیم آسمان را و زمین را و آنچه در میان آن است الا به حق و راستی و درستی. وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ؛ و قیامت لامحال

۱. مل، آل: عبدالله بن عمر.

۲. آو: بگذشتیم.

۳. مل: ابورغان.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: ویران.

۵. همه نسخه بدلها: کفاف.

۶. همه نسخه بدلها: از.

خواهد آمدن. **فَاَضْفِجِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ**؛ تو اینان را عفو کن عفو کردنی نکو. گفتند: این آیت منسوخ است به آیت قتال.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ؛ که خدای تو آفریننده ای دانا است، آنچه کند به علم و حکمت و مصلحت فرماید کردن.

- ۵ آنکه بر طریق مثبت نهادن بر رسول - علیه السلام - گفت: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ**؛ ما دادیم تو را ای محمد، **سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي**؛ هفت از مثنایی. مفسران در معنی این خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: مراد سورت فاتحه است، برای آتش **سَبْعُ الْمَثَانِي** خواند که هفت آیت است و الفاظش مثنی و مکرر است. و گفته اند برای آتش مثنایی خواند که در دو رکعت نماز قرائتش مثنی شود، و این قول روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علی و عمر خطاب و عبدالله مسعود و ابوهریره و سعید جبیر و کلبی و ابن جریر و عطا و حسن و ابوالعالیه و ابراهیم و ابن ابی ملیکه و عبدالله بن عبید بن عتیر و مجاهد و ضحاک و ربیع^۱ انس.

- ابوهریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۲ هفت آیت است: یک آیت از او، **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، و آن **سَبْعُ الْمَثَانِي** است و ام القرآن است و فاتحه کتاب است. ابی کعب گفت: من نماز می کردم نمازی تطوع، رسول - علیه السلام - مرا آواز داد. من جواب ندادم. چون فارغ شدم پیش رسول - علیه السلام - رفتم گفتم: **لَيْتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!** گفت: چرا جواب ندادی مرا چون تو را بخواندم؟ گفتم: **يَا رَسُولَ اللَّهِ** نماز می کردم. گفت: **أَلَمْ تَسْمَعْ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخَيِّبُكُمْ**؛ آنکه مرا گفت: تو را خبر دهم به عظیمتر^۳ سورتی که در قرآن هست پیش آن که از مسجد بیرون شوی. چون ساعتی بود دست من گرفت و برپای خاست. من گفتم: **يَا رَسُولَ اللَّهِ!** آن وعده که مرا دادی. گفت: آری، **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۳ **هِيَ سَبْعُ الْمَثَانِي**، سورت فاتحه است که سبع المثنایی است.

۱. همه نسخه بدلها: نیکو.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + و.

۳. سورة فاتحه (۱) آیه ۲.

۴. همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: عظیمترین.

۵. سورة انفال (۸) آیه ۲۴.

هم آبی روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که خدای تعالی در توریت و انجیل و زبور و قرآن هیچ سورت [۸۱-ر] از این فاضلتر و بزرگوارتر انزله نکرد که تو بر خواندی، و من فَاتِحَةُ الْكِتَابِ بر رسول خوانده بودم.

۵ آنکه گفت: إِنَّهَا السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُعْطِيتُ، این سبع مثنایی است و قرآن عظیم آن که مرا دادند، و اخبار در این معنی بسیار است، و اگر این سورت را هیچ فضل نبودی جز آن که خدای تعالی این را در یک چیز نهاد و همه قرآن را در یک چیز، گفت: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، کفایت بودی.

۱۰ وُعْبَادَةُ صَامِتِ رَوَيْتَ كَرْدَ از رسول - علیه السلام - که او گفت: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ عَوْضُ اسْتِ از همه قرآن، و هیچ سورت از او عوض نیست، از این جاست که اگر مثلاً همه قرآن در یک رکعت نماز بخواند^۱ بی فاتحه، آن رکعت درست نباشد، و اگر فاتحه بخواند تنها و هیچ دیگر نخواند نماز درست باشد، لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱۵ و بعضی دیگر گفتند: این سورت را برای آن «مثنایی» خواند^۲ که بخشیده است میان خدای تعالی و بنده به دو قسمت در آن خبر که روایت کردند که، خدای تعالی گفت: فَسَمِّتُ الصَّلَاةَ بِسَمِيٍّ وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، فَنِصْفُهُا لِي وَنِصْفُهُا لِعَبْدِي. چون بنده گوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، خدای تعالی گوید: مَجْدَنِي عَبْدِي. چون گوید: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ^۳، خدای گوید: حَمْدَنِي عَبْدِي؛ بنده من ۵۲۰ شکر من گفت.

چون گوید: الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۴؛ خدای تعالی گوید: اَتْنِي عَلَيَّ عَبْدِي؛ بنده من بر من ثنا گفت.

چون گوید: مَا لِيكَ^۵ يَوْمَ الدِّیْنِ^۶، گوید: مَجْدَنِي عَبْدِي؛ بنده من مجد من گفت.

۱. قم: خوانند.

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: بخوانند.

۲. سورة فاتحه (۱) آیه ۲.

۳. سورة فاتحه (۱) آیه ۱.

۴. سورة فاتحه (۱) آیه ۳.

۵. اساس: ملک.

چون گوید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**^۱، گوید: **هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عِبْدِي**؛ این میان من و میان بنده من است.

چون گوید: **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**^۲، حق تعالی گوید: **هَذَا لِعِبْدِي وَ لِعِبْدِي مَا سَأَلَ**^۳؛ این بنده مراست و بنده مراست آنچه خواست.

و گفته اند: برای آن که منقسم است به دو قسمت، یک نیمه ثنا و یک نیمه دعا، یک نیمه حق ربوبیت و یک نیمه حظ عبودیت.
و گفته اند: برای آن که اهل آسمان نماز به آن کنند چنان که اهل زمین نماز به آن کنند.

و گفته اند: برای آن که دو بار انزله بود، یکی بار^۴ به مکه و یکی بار^۵ به مدینه.

حسین بن الفضل گفت: هر یک بار که این سورت فرود آمد^۶، هفتاد هزار فریشته^۷ با آن فرود آمد^۸. و سبب آن بود که هفت کاروان به یکبار از بصری و اذرعات از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر به یک روز در آمدند در مدینه و در آن جا انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع اموال مسلمانان گفتند: کاشک^۹ این هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردمانی^{۱۰}. جبریل آمد و یک بار دیگر فاتحه الكتاب بیاورد و گفت: این هفت آیت شما را بهتر است از آن هفت کاروان، و دلیل این تأویل قوله تعالی: **لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ**^{۱۱} الایه.

و گفته اند: برای آن **سَبْعُ الْمَثَانِي** خواند آن را که اول او **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است، و این اول کلمتی بود که آدم گفت چون او را عطسه ای آمد، و آخر کلمتی باشد که اهل بهشت گویند، چنان که گفت: **وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^{۱۲}!

و گفته اند: برای آن که خدای تعالی این سورت مستثنی کرد و مدخر برای این

۱. سورة فاتحه (۱) آیه ۴.

۲. سورة فاتحه (۱) آیه ۵.

۳. آب، آرز، ساله.

۴. همه نسخه بدلها: یک بار.

۵. قم: فرو آمد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم: فرشته.

۷. قم: فرو آمد؛ دیگر نسخه بدلها: فرود آمدند.

۸. همه نسخه بدلها: کاشکی.

۹. آل: کردیمی.

۱۰. سورة حجر (۱۵) آیه ۸۸.

۱۱. سورة یونس (۱۰) آیه ۱۰.

اقت، چنان که در چند خبر برفت.

و گفته اند: برای آن که تشبی، ای تَصْرِفُ^۱ أَهْلِ الزَّعَارَةِ الشَّرَّازَةِ عَنْهَا؛ اهل شَرَّرا از شَرِّ باز دارد.

و گفته اند: برای آن که نیمه او ثناست بر خدای تعالی.

۵ و بعضی دیگر از علما گفتند: مراد به «سَبْعُ مَثَانِي» این هفت سورت دراز است و آن: «سورة البقرة» و «آل عمران» و «التساء» و «المائدة» و «انعام» و «اعراف» [۸۱-پ] و «انفال» و «توبه» به یک جاست.

و مجاهد روایت کرد از عبدالله عباس که: سَبْعُ الْمَثَانِي، هِيَ السَّبْعُ الطَّوَالُ، و این قول عبدالله عمر است و ابوبشر و جعفر بن المغيرة و مسلم بن المطير^۲، و سعید بن جبیر در یک روایت و مجاهد و عُبَيْد بن سُلَيْمَان^۳ از ضحاک.

۱۰ ثوبان روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى آعْطَانِي السَّبْعَ الطَّوَالَةَ مَكَانَ التَّوْرِيَةِ وَأَعْطَانِي الْمِثِينَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأَعْطَانِي الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَقَضَّنِي بِالْمُفْضَلِ؛ گفت: خدای تعالی مرا به جای نوریت این هفت سورت دراز داد، و به جای انجیل مرا «مِثِينَ» داد، یعنی سورت‌هایی که کما بیش صد آیت است، و به جای زبور مرا «مَثَانِي» داد و آنکه مرا تفضیل داد به سورت‌های مفصل.

۱۵ عایشه^۴ روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او این هفت سورت دراز^۵ بگیرد، او حَبْر باشد، یعنی عالمی.

عبدالله عباس گفت: این هفت سورت را برای آن «سبع مثنای» خواند که فرایض و احکام و حدود در او مثنی است.

۲۰ طاووس گفت و ابومالک و عوفی از عبدالله عباس که قرآن همه مثنای است، گفت: نبینی که خدای تعالی می‌گوید: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي^۶.

۱. اساس: بصرف، به قیاس یا نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. کذا در اساس و قم: مل: الطرة؛ دیگر نسخه بدلها: البطين.

۳. کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: سلمان.

۴. قم + رضی الله عنها.

۵. آب، مل، آن مش + یاد.

۶. سورة زمر (۳۹) آية ۲۳.

وگفتند: قرآن را برای آن مثنائی خواند که احکام و قصص در او مشتی است، و بر این قول مراد به سبع مثنائی هفت شیخ قرآن باشد. آنکه در کلام محذوفی باشد و هُوَ: وَهِيَ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ. و بعضی اهل معانی گفتند: بر این قول «واو» مُقْحَم^۱ است، و التقدير: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، عَلَى الْبَدَلِ بِدَلِّ الْكَلِمِ مِنَ الْكَلِمِ. و بعضی دیگر گفتند: عَظْفَهُ عَلَى نَفْسِهِ لِإِخْتِلَافِ اللَّفْظَيْنِ، كَمَا قَالَ:

وَهَيُّدُ آتَى مِنْ دُونِهَا التَّأَى وَالْبُعْدُ

و كَمَا قَالَ آخَرُ:

إِلَى الْمَلِكِ الْقَرِيمِ وَابْنِ الْهَمَامِ وَلَيْسَ الْكَنْهِيَّةُ فِي الْمُسْرَدِ حَمِ

و بعضی دیگر گفتند: مراد به سبع مثنائی هفت معنی^۲ است که قرآن بر آن مشتمل است از: امر و نهی و بشارت و انداز و مثل و قصص و تذکیر النعم.

قوله: لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ، حق تعالی بر سبیل دلخوشی و تسلیت رسول گفت: یا محمد: خطاب با او- و مراد او و امت- گفت: چشم کوتاه دار، چشم مکش به آنچه^۳ ما این کافران را به آن ممسح کرده ایم. **أَزْوَاجًا مِنْهُمْ**، ای اصنافاً مِنَ الْكُفَّارِ. و مراد به «زَوْج» صنف و نوع است این جا، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: **سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا**؛

آنس مالک روایت کرد که یک روز در ایام ربیع گله ای شتر^۴ به رسول- علیه السلام- بگذشت سخت نکو، بغایت حسن. رسول- علیه السلام- دست بر چشم نهاد و گفت: خدای تعالی مرا چنین فرمود و این آیت بخواند. **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ**؛ و اندوه مدار برایشان. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که اندوه مدار بر نعمتی که ایشان را دادم و تو را ندادم، و قول دیگر آن که اندوه مدار برایشان که مال ایشان با چه خواهد بودن. **وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ**؛ و نرم دار بالت، یعنی جانب با ایشان نرم دار و به رفق و مدارا با ایشان زندگانی کن، با آنان که پشرو تواند از مؤمنان.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ؛ و بگو ای محمد که: منم آن ترساننده بیان کننده.

۱. مل: معجم.

۲. آب + آء.

۳. آو، آب، آز؛ با آنچه.

۴. قم. آو، آب، آز، آج، لب، منی؛ اشتر.

۵. سورة پس (۳۶) آیه ۳۶.

در خبر است که یک روز عبدالله مسعود به در حُجره رسول آمد و در نزد رسول گفت: مَنْ عَلَي الْبَابِ؟ کیست بر در؟ گفت: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ منم ای رسول خدا، رسول - علیه السلام - به خشم آمد و می گفت: أَنَا وَأَنَا وَهَلْ لِمَخْلُوقٍ يَقُولُ أَنَا؟ چون در بگشادند و عبدالله مسعود در آمد و اثر خشم به روی رسول دید، گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ: [۸۲-ر] چه گناه^۲ کرده ام؟ گفت: یابن مسعود! ندانی که هیچ مخلوق را نرسد که گوید: أَنَا؟ گفت: یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم.

حق تعالی چون او این ادب نگاه داشت، گفت: این همه جهان را حرام است جز تورا، بر اطلاق بگو که: إِنِّي أَنَا التَّذِيرُ الْمُبِينُ، كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ. فَرَأَى كَفْت: وجه تشبیه آن است که: إِنِّي أَنْذِرُكُمْ عَذَابًا كَعَذَابِ الْمُقْتَسِمِينَ، كَفْت: من شما را از عذابی می ترسانم که فرود آید بر شما چنان که به مقتسمان فرود آمد^۳.

آنکه خلاف کردند^۴ که مقتسمان که بودند. عبدالله عباس گفت: مقتسمان جهودان و ترسایان اند که قرآن مُجْزَأً و مُبْعَضً كَرَدْنَد و مُقَسَّم، به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند، و گفتند: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ^۵.

عکرمه گفت: مقتسمان کافران قریش بودند که بر طریق استهزاء قرآن بر خود ببخشیدند سورت سورت، یکی می گفت: این سورت مراست، و دیگری می گفت: آن سورت مراست.

مُجَاهِد كَفْت: جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مُقَسَّم و مُبَدَّد بكَرَدْنَد. مُقَاتِل كَفْت: شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای مکه ببخشیدند^۶ تا چون حاج روی به مکه نهادند، می گفتند: نگر دعوت این مرد که برخاسته است قبول نکنی که او جادوست^۷، و یکی می گفت: شاعر است، و یکی می گفت: کاهن است، و یکی می گفت: عَرَاف^۸ است.

و ولید مغیره بر در مسجد الحرام نشسته بود، چون او را پرسیدندی از رسول،

۱. مل: وعلی.

۲. آب: چگناه.

۳. آج، لب: آید.

۴. قم، لب، مل + درآن.

۵. سوره نساء (۱۴) آیه ۱۵۰.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بخشیدند.

۷. همه نسخه بدلها: ساحر است.

۸. آرز: اعراف.

گفتی: او چنان است که ایشان گفتند.

مقاتل بن حیان گفت: قومی بودند که قرآن ببخشیدند^۱، بعضی گفتند: سحر است، و بعضی گفتند: سَمَر است، و بعضی گفتند: شعر است، و بعضی گفتند: فسانة اولیان^۲ است، و بعضی گفتند: بافته اوست^۳.

ابن زید گفت: آنان بودند که سوگند خوردند که صالح را شیخون کنند و این آیات برخواند، وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ، قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ^۴... و اصل کلمه اقتسام است، افتعال باشد، إِمَّا مِنَ الْقِسْمِ أَوْ مِنَ الْقَسَمِ؛ یا از بخشش یا از سوگند.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، «الَّذِينَ»، در موضع جر است بَدَلِ مُفْتَسِمِينَ؛

آنان که قرآن را مُعْضَى بکردند، یعنی عضو عضو و جزء جزء. بعضی گفتند: اصل او ۱۰ مِنْ عَضِيَّتِ الشَّيْءِ تَعْضِيَةً إِذَا جَعَلْتَهُ أَغْضَاءً وَأَجْزَاءً. قال رؤبة:

وَلَيْسَ دِينُ اللَّهِ بِالْمُعْضَى

ای الْمُفْرَقِ. وقال آخر:

وَعَضَى بَنِي عَوْفٍ فَأَمَّا عَدُوُّهُمْ فَارْضَى وَأَمَّا الْعِزَّ فَبِهِمْ فَعَبَّرَا

قوله: بنی عوف، آراده مباهم و فرقههم فی البلاد، وقيل: آراده غضههم^۶ بلسانیه و ۱۵ قَطَعَهُمْ، ثُمَّ أَبَدَلَ «الْيَاءَ» مِنْ «الْهَاءِ».

بعضی دیگر گفتند: جمع عِضَّةٌ وَعِضُونٌ، كَكْرَةٍ^۷ و كُرِينٍ، وَقَلَّةٍ وَقُلَيْنٍ، وَعِزَّةٌ^۸ و عِزِينٍ، وَأَصْلُهُ: عِضَّةٌ، لام الفعل^۹ بیفگندند چنان که بیفگندند مِنَ الشَّفَةِ وَأَصْلُهَا:

شَفَّةٌ بِدَلَالَةِ قَوْلِهِمْ فِي الْجَمْعِ شِفَاءٌ وَحَدَقُوا مِنَ الشَّاقِ، وَأَصْلُهَا شَاءٌ وَجَمَعَهَا شِيَاءٌ. و

۲۰ معنی عِضَّة، دروغ و بهتان باشد، وَمِنْهُ الْحَدِيثُ: لَا تَعْضُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، و [۱] لعضيهة؛ البهتان. یعنی قرآن را نسبت با دروغ کردند، و معنی قول اول آن است که قرآن را

۱. آب، آز: بخشیدند.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اولیان.

۳. آب، آن بافته است.

۴. سورة نمل (۲۷) آیات ۴۸ و ۴۹.

۵. قم: قوم: بنی عوف قبل اراده.

۶. قم: قوم: بنی عوف قبل اراده.

۷. آو، آب، آج، لب، مش: ککره.

۸. قم: عزة، با تشدید.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مل + او + مل + ازو.

مُفَرَّقٌ بَكَرَدْنَد عَلٰی اَحَدٍ مَّعْنِيْنٍ: اِذَا اِيْمَانٌ بِهٖ بَعْضِيٌّ وَ كُفْرٌ بِهٖ بَعْضِيٌّ، وَ اِمَّا دَر تَسْمِيَّتِ
اَوْ چُونِ سِحْرِ وَ كِهَانَتِ وَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ خَوَانَدَنْ الْقُرْآنَ رَا.

فَوَرَيَكْ؛ «فنا» تعقیب راست، و «واو» قسم را، گفت: به خدای تو که ما
بپرسیم ایشان را به قیامت از آنچه در دنیا کرده باشند.^۱

۵ آنس روایت کرد که رسول -علیه السلام- در این آیت گفت: ایشان را بپرسند
[۸۲-پ] از کلمت: لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ.

عبدالله مسعود گفت: هیچ کس نباشد و الا خدای تعالی او را بپرسد، فَيَمَّا بَيَّنَّتْهُ
وَبَيَّنَّتْهُ، گوید^۲: يَا هِنَ اَدَمُ! مَاذَا غَرَّكَ مِثِّي! چه مغرور کرده است تو را از من؟ یا بن
آدم! مَاذَا عَمِلْتَ^۱ و فَيَمَّا عَمِلْتَ^۲ وَمَاذَا اَجَبْتَ الْمُرْسَلِيْنَ؛ چه کردی و چرا کردی و
پیغامبران مرا^۳ چه جواب دادی؟

۱۰ و در خبر است از صادق -علیه السلام- که گفت: هیچ کس نباشد و الا در
قیامت از او^۴ چند چیز بپرسند: عَنْ عُمَرَةَ فَيَمَّا اَفْتَاهُ، وَعَنْ شَبَابِيَهٗ فَيَمَّا اَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِيَهٗ
مِنْ اَيِّنَ اَكْتَسَبَتْهُ وَاَيِّنَ وَضَعَتْهُ، وَعَنْ وِلَايَتِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ، گفت: او را از این پنج چیز
بپرسند: از عمرش که در چه فانی کرد^۵، و از جوانیش که در چه به سر آورد^۶، و از
مالش که از کجا جمع کرد و کجا نهاد^۷، و از ولایت ما اهل البيت.

۱۵ سؤال کردند که: مناقضه از میان این آیت و قوله تعالی: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ
اِنْسٌ وَلَا جَانٌّ؛ به چه زایل کنی^۸؟ گوییم، از این چند جواب گفتند: یکی آن که
عبدالله عباس گفت: نپرسند ایشان را که چه کردی برای آن که او عالمتر است از
ایشان به احوال ایشان، و اما^۹ ایشان را پرسد که چرا کردی، و قَطْرُبُ بر این وجه
اعتماد کرد و گفت: سؤال بر دو وجه باشد: سؤال استعمال و استفهام باشد، و سؤال

۱. آب، آزه، مش: خواند؛ آج، لب: خواندند.

۲. قم: کرده داشتند.

۳. آب، آزه گویند.

۴. آو، آب، آج، لب: علمت؛ آزه: علمت... عملت.

۵. همه نسخه بدلها: او را از.

۵. همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: پیغامبران را.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بردی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کردی.

۸. سورة رحمن (۵۵) آیه ۳۹.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهادی.

۱۲. آل: و اما.

۱۱. آج، لب: کنید.

تقریر و توییح. آیت نفی را معنی آن است که نپرسد^۱ از ایشان چیزی که نداند تا بداند، و معنی آیت اثبات آن است که بپرسد از ایشان بر سبیل تقریر و توییح که چرا کردی^۲ و به چه دلیری و ایمنی کردی^۳؟

جواب دیگر آن است که عِکْرِمَه گفت از مولا^۴ پرسیدم عبدالله عباس^۵ این سؤال، گفت: روزی^۶ قیامت روزی است دراز و در او موافق باشد. مکلفان را در یک موقف نپرسند و در دیگر موقف بپرسند، گفت نظیر این آیتها قوله تعالی: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَلَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَسْتَنْدِرُونَ^۷، و قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ^۸. جوابی دیگر این گفتند^۹ نپرسند ایشان را از آنچه در حال طفولیت و نقصان عقل کرده باشند، و بپرسند ایشان را از آنچه در حال تکلیف و کمال عقل کرده باشند.

۱۰

فَأُصِدِّعُ بِمَا تُؤْمَرُ؛ قِيَامُ كُنْ بِهْ أَنْجَه تَوْرَا فَرْمُودَه اَنْد.

عبدالله عباس گفت: اظهار کن آنچه تورا فرموده اند.

صَحَّاحُ كُفْت: اَعْلِمُ؛ اِعْلَامُ كُنْ.

اِخْفَشُ كُفْت: اَفْرُقْ. مَرْكَزُ حَقِيقَتِ كَامِپُوتَرِ عِلْمِ رَسُوْلِي

۱۵

مُؤَزَّجُ كُفْت: اِفْصِلْ؛ فَصْلُ كُنْ.

سَبَبِيَه كُفْت: اِفْضِ؛ حَكْمُ كُنْ. وَاَصْلُ كَلِمَتِ مِنَ الصَّدْعِ، وَهُوَ الْفَضْلُ وَالْفَرْقُ،

قَالَ ابُو دُوَيْبٍ:

وَكَانَتْهُنَّ رِبَابَةٌ وَكَانَتْهُ تَسْرُفِيضٌ عَلَيَّ الْفِدَاحِ وَتَضَعُ

و «ما» مصدریه است، والتقدير: اضدع بالأمر، وتحقیق معنی آن است که قیام

۲۰ کن به آنچه تورا فرموده اند که آن کار که مأمور به است بشکافی به بیان و روشن کنی آن را.

۱. همه نسخه بدلها: نپرسند.

۲. آب، مل، آج، لب: کردید.

۳. آب، مل، آج، لب: کردید.

۴. مل + از.

۵. همه نسخه بدلها: روز.

۶. سورة مرسلات (۷۷) آیات ۳۵ و ۳۶.

۷. سورة زمر (۳۹) آیه ۳۱.

۸. همه نسخه بدلها: نپرسند.

۹. همه نسخه بدلها: نپرسند.

۱۰. اساس: ریابته، خواننده می شود، با توجه به اجماع نسخه ها و منابع بیت تصحیح شد.

عبدالله بن اُعبیده گفت: رسول - علیه السلام - کار نبوت پوشیده می داشت تا این آیت فرود آمد، برخاست و اظهار دعوت کرد.

مجاهد گفت: مراد آن است که در نماز به قراءت آواز بردار. وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ واز مشرکان اعراض کن و برگرد. آنکه این را به آیت قتال منسوخ کرد، و ممکن است حمل کردن آیت را بر وجهی که نباید گفتن که منسوخ است، و آن چنان بود که گویند: مراد به اعراض نه آن است که ایشان را با خود رها کن تا هر چه خواهند کنند، بل مراد آن است که از دوستی و خویشی و طمع به ایمان ایشان واستمالت ایشان بر این وجه اعراض کن. و آیت مخصوص بود به مشرکانی که معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان نیارند، به قرینه قوله: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ ما کفایت کردیم تو را کار این مستهزیان. و نظم معنی آیت آن است که، قیام کن به اظهار دعوت چنان که تو را فرموده ام، و^۲ از کس مترس [۸۳-ر] که ما کفایت کنیم تو را شر و اذیت دشمنان، چنان که کفایت کردیم تو را شر مستهزیان. و ایشان پنج کس بودند از رؤسای قریش: ولید مغیره مخزومی، و عاص وائل سهمی، و الأسود بن المطلب. و او آن بود که رسول - علیه السلام - بر او دعا کرد و گفت: اللَّهُمَّ أَعِمَّ بَصْرَهُ؛ بار خدایا چشمش کور کن و او را به مرگ فرزند بنشان. و اسود بن عبد یغوث بود و الحارث بن قیس بن الطلائطه^۳. راوی خبر گوید که: اینان هر پنج گرد خانه طواف می کردند. جبریل آمد و رسول را گفت: کَيْفَ تَجِدُ هَذَا؛ چگونه می یابی این را؟ و اشارت کرد به ولید مغیره، گفت: بد بنده ای است! گفت: خدای کفایت کرد تو را شر این^۴. او از آن جا بیامد، بُردی یمنی پوشیده و جامه به پای می زد^۵. به مردی تیر تراش بگذشت از خُزاعه. پاره ای از آن چوبها که از تیر بیوفتاده^۶ بود در دامن او نوسید^۷. او را کبیرها نکرد که بچسبد^۸ و آن از دامن بگیرد. همچنان برفت، آن

۱. همه نسخه بدلها: بجز قم: عبیدقین. ۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + نو.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: العلاله. ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: او.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: جامه در پای می کشید.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیفتاده.

۷. کذا در اساس و قم: مل: دوسید؛ دیگر نسخه بدلها: آویخت.

۸. کذا در اساس و قم و آط و مل: بچسبد = میل کند، خم شود، آب، آرز، بجنبه: آج، لب، مش: بچسبد: آل: بنشیند.

بُرَابَهُ تیر به ساق او بسود و بخراشید و ریش شد و سرایت کرد و از آن بیمار شد و بمرد.

کلبی گفت: تیری در دامن او آویخت، پیکان تیر به ساقش در شد از آن بمرد. عاص و ابل بگذشت، جبریل گفت: یا محمد! چگونه می یابی این را؟ گفت: بد بنده ای است خدای را این! جبریل - علیه السلام - اشارت کرد به زیر پای او و گفت: کَفَيْتَ هَذَا؛ تورا کفایت کردند شراین. او بر نشست و با دو پسر خود^۲ به تماشا رفت. چون به جای مقصد^۳ رسیدند، فرود آمد و پای بر زمین نهاد، تیهی^۴ در پای او شد، او بانگ بر گرفت که: مرا کزدم بزد. بچستند چیزی نبود، پایش از آن بیاماید^۵ تا چند گردن شتری شد و از آن بمرد برجای.

۱۰ اَسْوَدُ بْنُ الْمُظَلَّبِ بگذشت^۶، جبریل گفت: یا رسول الله! چگونه می یابی این را؟ گفت: بد بنده ای است این خدای را. جبریل گفت: تورا کفایت کردند و اشارت کرد به چشم او، خدای تعالی او را کور کرد.

عبدالله عباس گفت: جبریل برگی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش درد گرفت چنان که سر بر دیوار می زد تا بمرد.

۱۵ کلبی گفت: جبریل بیامد - و او در زیر درختی نشسته بود - او جبریل را بدید که آهنگ او کرد. غلامی با او بود^۷، او استغاثه کرد به غلام، گفت: مرا از این نگاه دار و سر بر آن درخت می زد و روی بر خار و خاشاک می زد و فریاد می خواست. غلام می گفت: ما کس را نمی بینیم که به تو^۸ چیزی می کند، مگر تورا^۹، چندان سر بر آن درخت می زد تا^{۱۰} بمرد و می گفت: قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ؛ خدای محمد مرا بکشت.

۲۰ و اَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوثٍ بگذشت، جبریل - علیه السلام - گفت: چگونه مردی است این؟ گفت - علیه السلام: بد بنده ای است خدای را با آن که خال من است. گفت:

۱. کذا در اساس؛ قم، آو، آب، مل: پراته، آج، لب، مش، ال: پرایه. بُرَابَهُ جمع «بُرَاء» به معنی تراشه.

۲. آج لب: بر نشست با دو پسر خود و.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم وصل: چون به مقصد.

۴. کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلهای: خاری.

۵. مل: بیاماسید.

۶. آو: بگذشت.

۷. آب + یا.

۸. آو، آب، آج، لب: پانوی.

۹. آو، آب، آج، لب: مگرتو.

۱۰. قم، مش: زد که؛ آو، آب، آج، لب، آن زد تا.

شراین نیز کفایت شد از تو، و اشارت کرد به شکم او، مستسقی شد و آب^۱ آما^۲ بر او پیدا گشت^۳ و از آن بمرد.

کلبی گفت: از سرای به در آمد، باد سمومش بزد، سیاه شد تا چون حبشی گشت، با خانه آمد. او را بنشناختند^۴ و از سرایش بیرون کردند و او در کویها^۵ و بازارها می گشت و می گفت: قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ؛ خدای محمد مرا بکشت، تا آن گه که بمرد.

حارث بن قیس آمد بگذشت^۶، جبریل گفت: چگونه می یابی این را؟ گفت: بد بنده ای است این خدای را. جبریل اشارت به سر او کرد و گفت: کفایت کردند تو را. چندانی خون وریم از بینی او بیامد^۷ که بمرد.

عبدالله عباس گفت: او ماهی شور بخورد، تشنگی بر او غالب شد، چندانی آب باز خورد تا شکمش بترکید^۸ و بمرد، قَدْ لِكَ قَوْلُهُ: اَنَا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، محلّ او نصب است بر بدل «مستهزیان»؛ آنان که با خدای تعالی خدای دیگر بدانند^۹ در عبادت. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ؛ بدانند ایشان آنچه [۸۳-پ] کرده باشند و مورد او تهدید و وعید است.

آنکه بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت: وَلَقَدْ نَعَلْمُ؛ ما می دانیم و بر ما پوشیده نیست که تو را دل تنگ می شود به آنچه این کافران می گویند از تکذیب تو و استهزاء بر تو. پناه با من ده که خدای توام، و تسبیح کن به شکر و حمد من و از جمله سجده کنندگان باش.

عبدالله عباس گفت: معنی آن است که نماز کن به فرمان خدای و از جمله نمازکنان باش.

و در خبر آمده است که: چون رسول را کاری پیش آمدی، پناه با نماز دادی، به

۱. مل: از آب؛ قم: و آب می خورد.

۲. کذا در اساس؛ قم، مل: و آماس؛ دیگر نسخه بدلها: آماه.

۳. آو، آج، لب، آل: آمد؛ دیگر نسخه بدلها، بجز قم: شد.

۴. آو، آو، آل، آج، لب: نشناختند.

۵. مل: کوچها.

۶. آو: بگذشت.

۷. آل، آج، لب: آمد.

۸. آو، آب، مش، آو، بترکید؛ آج، لب، آل: بترکید.

۹. آو، آب، آج، لب، آل: بگیرند.

نماز مشغول شدی.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ؛ و خدای را پرست تا آنکه که یقین به تو آید، یعنی مرگ، و تقدیر او آن که یقین به او تعلق دارد.

أُمُّ الْاَعْلَاءِ روایت کند- زنی از جمله انصاریان- که: عثمان بن مظعون را وفات آمد. ما او را تجهیز کردیم^۱، و رسول- علیه السلام- در آمد، من گفتم: رحمت بر تو باد ۵ ای عثمان مظعون، گویسی^۲ دهم که خدای تو را اکرام کرد. گفتم: توجه دانی که خدای با او چه خواهد کرد؟ ما گفتیم: چگونه باید گفتن یا رسول الله؟ گفت: اَمَّا هَذَا فَقَدْ جَاءَهُ الْبَقِيْنُ؛ اما این را یقین به او آمد، یعنی مرگ. وَاللَّهُ اِنِّي لَا اَزْجُوْلَهُ الْخَيْرَ؛ به خدای که من برای او خیر امید می دارم. آنکه گفت: مَنْ مَاتَ عَلٰى خَيْرِ عَمَلِهِ فَازْجُوْا اِلٰهَ خَيْرًا، وَمَنْ مَاتَ عَلٰى سَيِّئٍ عَمَلِهِ فَخَافُوا عَلَيْهِ وَلَا تَيْسُّوْا؛ هر که بر ۱۰ عمل خیری میرد، برای او امید خیر داری، و هر که بر عمل بد میرد، بترسی بر او و نومید مشوی.

وامیرالمؤمنین- علیه السلام- گفت: مَا رَأَيْتُ يَقِيْنًا اَشْبَهَ بِالشَّكِّ مِنَ التَّوْبِ؛ من هیچ یقین ندیدم که به شک بهتر ماند از مرگ، یعنی یقین است به حقیقت، و مردمان با او چنانند که کسی که شاگ باشد، یعنی نه عمل آنان می کنند که مرگ به یقین ۱۵ دانند.

و در خبر است که چون این آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: مرا فرمودند که مال جمع کنم و از جمله تاجران باشم و لکن مرا وحی چنین آمد که: تسبیح کن به حمد خدای و از جمله ساجدان باش و مرا پرست تا مرگ به تو آمدن. و بعضی اهل معانی گفتند: یعنی تا آنکه که علم ضروری حاصل آید تو را به ۲۰ نزول مرگ به تو، چه عمل تا آنکه نافع باشد و پس از آن عمل را اثری نبود، و در معنی فرقی نیست- وَاللَّهُ يُوقِنُ اِلْمًا يُجِبُّ وَيَرْضٰى عَنْهُ^۴.

۱. قم: تحیه کردیم.

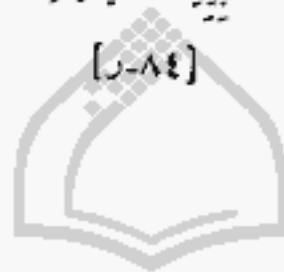
۲. آو، آب، آج، لب، مش: گواهی.

۳. آو، آب، آه، آج، لب، مش: شن.

۴. قم: نحب و نرضی.

تَمَّتِ الْمُجَلَّدَةُ الْحَادِيَةَ عَشَرَ، وَيَتْلُوهُ فِي الثَّانِيَةِ عَشْرَ سُورَةَ النَّحْلِ. وَوَقَعَ
 الْفَرَاغُ مِنْهُ فِي الْعَاشِرِينَ صَفْرَ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ وَخَمْسِ مِائَةٍ،
 وَاللَّهُ الْمُشْتَعَانُ عَلَيَّ إِتْمَامِيهِ وَهُوَ الْمُتَّفَضِّلُ بِإِحْسَانِيهِ وَفَرَعُ
 مِئْتِهِ فِي يَوْمِ الْخَامِسِ الثَّانِي مِنَ صَفْرَ سَنَةِ تِسْعِ
 وَسَبْعِينَ وَخَمْسِ مِائَةٍ. وَهَذَا حَظُّ أَحَقَرِ عِبَادِ اللَّهِ،
 الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ مَسْكَا الْعِمَارِ، حَامِدًا لِلَّهِ
 وَشَاكِرًا لِنِعْمِهِ وَمُصَلِّيًا عَلَيَّ
 نَبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

[۸۴-ر]



مرکز تحقیقات کتاب و تریب علوم اسلامی

استدراک و توضیح

ص ۶۶ س ۱۹: عبارت «یرجع الی لفرقة الملحقة» درست به همین صورت در اساس آمده و در هیچ کدام از نسخه بدلها و چاپهای موجود دیده نمی شود. خود عبارت هم خالی از ابهام نیست. شاید در اصل بوده است: «یرجع الی الورقة الملحقة»، که در این صورت محتمل است عبارات و ابیات زیر در ورقة ای جداگانه به نسخه اصلی که اساس ما از روی آن نوشته شده منضم بوده و کاتب از آن غفلت کرده است. واللّٰه اعلم بالصواب.

هرچند حذف عبارات و ابیات زیر به کثیبت متن داستان لطمه ای نمی زند و احتمال الحاقی بودن آن هست، لکن نظریه این که در همه نسخه بدلها موجود است، ما آن را از روی نسخه قم در این جا آوردیم و به شیوه معمول با دیگر نسخه بدلها مقابله کردیم تا نکته ای فرو گذاشته نیاید.

و از قصه یوسف تا این جا که رسیده ایم من قوله: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا...، و مراوده زلیخا او را، و احضار زنان مصر و دست بردن ایشان، اُمّیه بن ابی الصلت به نظم آورده است در قصیده ای که در آن جا قصه بعضی انبیا بگوید^۲، فی ابیات منها:

وَكَاَنَ يُوسُفُ أَيْضًا شَانُهُ عَجَبًا	يَسْتَلُوا ^۳ عَلَيْكَ بِذَاكَ اللَّهُ قُرْآنًا
هَمَّتْ بِهِ أُمَّ مَشْوَاهُ وَهَمَّ بِهَا	لَوْلَا رَأَى مِنْ قَلْبِكَ النَّاسَ بُرْهَانًا
وَعَلَّقَتْ دُونَهَا الْأَبْوَابَ وَاسْتَبَقَا	وَأَلْفِيَا زَوْجَهَا بِالْبَابِ لُقْبَانًا
فَأَلَّتْ أَرَادَ بِنَاسِئِهِ أَفْقَالَ لَهَا	خَزْيَانُ حَيْثُ بَقُولُ الزُّرُورَ بُهْتَانًا
بَلْ رَأَوْذَنِي عَنْ نَفْسِي مُكَابَرَةً	لَمَّا رَأَتْ عِفَّةً مِنِّي وَعَضْبَانًا

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

۲. آن می گوید.

۳. آو، بم، آج، لب، آن، عَلَيْنَا.

۴. آن آو: يَتَلُو.

فهارس



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی

- ۳۵۹..... واژه‌نامه
- ۴۰۴..... فهرست برخی کلمه‌های مشکول
- ۴۰۵..... فهرست نامهای خاص
- ۴۱۷..... فهرست اماکن
- ۴۱۹..... فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
- ۴۲۲..... فهرست کتابها
- ۴۲۳..... فهرست احادیث و اقوال پیامبر وائمه(ع)
- ۴۲۵..... فهرست امثال عربی
- ۴۲۶..... فهرست امثال فارسی
- ۴۲۷..... فهرست اشعار عربی
- ۴۴۳..... فهرست اشعار فارسی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

واژه‌نامه

آماهیدن / آماسیدن ۳۵۱	آ
آمرزگار ح ۲۸۱	آبِ پشت ۴۷
آمن / ایمن ح ۱۰۳، ح ۳۲۸	آبسان / افسان: سنگی که بدان کارد نیز
آمنان ح ۱۳۱، ح ۳۳۰ - آمن	کنند. ۳۲۱
آموزگار ۳۳۲	آتش کردن ۲۱۱
آمین کردن ۱۶۲	آجال ۱۸۹، ح ۲۵۵
آواز برداشتن ۲۰۱، ۳۵۰	آجام ح ۲۹۷
آواز دادن ۳۴۱	آجل ۷۶
آواز گرفتن ۳۳۷	آخریان ح ۱۶
آهام ح ۲۹۷	آخرینان ۱۶
آهنگ (کسی) کردن ۳۵۱	آدینه ۱۰، ۱۵۳
آیس ۱۴۱	آراستن ۳، ۶۳
آینهٔ افروخته ۴۴	آزردن ۲۹
آینه ۴۴	آسمانِ معلق ۱۷۷
	آغشتن ۲۷
الف	آفرین کردن ۷۳
ایا کردن ۳۶، ۷۱، ۳۲۳	آکام ۲۹۷
ابتدا کردن ۲۱۲	آلهه ۷۹
ابتلا ۲۵۱ - ابتلا کردن	آما: آماس (ظ) ۳۵۲
ابتلا کردن ۱۳۸، ۲۷۵	آماس ح ۳۵۲
ابطال ۲۹۳	آماسیدن ح ۳۵۱ - آماهیدن
ابقا ۳۲۴ - ابقا کردن	آماه / آماس ح ۳۵۲

اَبَقَا كَرْدَن ۳۲۳	اَزْبَعَةُ اَنْخَمَاس ۹۶
اَبْلَاء جَهْد ۱۶۴	اَزْتِكَاب ۱۶۱
اَبْنِ الْمَشْكَل ۱۱۵، ۱۵۶	اِرْحَام ۱۷۹
اَتْبَاع ۱۶۹، ۳۳۴	اِرْزَاق ۱۸۹
اَثَر كَرْدَن ۲۹۵	اِرْزَانِي دَاشْتَن ۱۳۸
اَجَابَت كَرْدَن ۴۷، ۶۸، ۹۱، ۲۹۲، ۳۲۴	اِرْزِيز ۲۱۱، ۳۱۵
اَجْتِنَاب كَرْدَن ۱۶۹، ۲۸۵	اِرْزَاحَت ۲۵۶
اَجْرَا كَرْدَن ۵	اِرْزَالَت ۳۱۱
اَجْرِي: مَقْرَرِي ۱۱۵	اِرْزَبْر: اِرْزَحْفَظ ۱۷۷
اَجْفَان ۱۳۵	اِرْزَبْر - ح ۲۳، ۱۱۰، ۱۴۵
اَجْلَال ۳۲۲	اِرْزَبْر - ۳۲۷
اَجَل مَسْتَمِي ۳۰۹	اِرْزَبْر - ۲۰، ۳۶، ۳۹، ۱۴۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۶۰
اَجْمَاع ۳۲۳ - اَجْمَاع كَرْدَن	اِرْزَبْر - ۲، ۳۹، ۱۰۶، ۱۶۳، ۱۶۹
اَجْمَاع كَرْدَن ۱۶۴	اِرْزَبْر - ۱۷۴، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۰۴
اَحْبَاظ ۲۶۵	اِرْزَبْر - ۳۰۹
اَحْتِجَاج ۲۰	اِرْزَبْر - ۳۰۲
اَحْتِرَاز كَرْدَن ۱۶۹	اِرْزَبْر - ۲۱
اَحْتِلَاط كَرْدَن ۹۷	اِرْزَبْر - ۱۰
اُخْرِي ۵۸، ۸۶۵۹	اِرْزَبْر - ۲۷۴
اُخْرِيَات ۸۶	اِرْزَبْر - ح ۲۰۴، ح ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۷۷
اِخْوَات ۳۰۶	اِرْزَبْر - ۱۴۳ (كُسي) غَايِب شَدَن
اِدا كَرْدَن ۷۹	اِرْزَبْر - ۲۰ (كُسي) نَگَاح دَاشْتَن
اِدْخَال ۳۱۱	اِرْزَوَال / اِرْزَوَال ۲۹۲
اِدْلَت ۲۵۶	اِرْزَوَالِي - ۲۲۲
اِدْلَه ۱۸۳	اِرْزَهَار ۱۶۵
اِذْم ۱۷۷	اِرْسَانَت كَرْدَن ۱۵۳
اِدِيم ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۷۷	اِرْسَاطِيرُ الْاَوَّلِين ۳۴۸
اِذْهَاب ۲۳۹	اِرْسَاطِيرُ اَوَّلِينان ۳۱۱
اِذِي ۱۲	

استغاثه ۸۹ ← استغاثه کردن	اسپاس / سپاس ۲۸۹
استغاثه کردن ۳۵۱	اسپاس داری کردن ۲۸۹
استفقار ۵۹	استادن ۱۶۲، ۲۳۰ ح ۳۱۹
استفقار خواستن ۱۵۳	استیاق ۵۶
استفقار فرمودن ۵۳	استبرق ۲۲۱، ۹۷
استفقار کردن ۶۰	استبطاء نصرت ۱۷۱
استقصاء ۲۴۷، ۳۲۳ ← استقصا کردن	استبعاد ۳۰۹
استقصاء کردن ۸۰	استثنا کردن ۳۲۴
استکشاف کردن ۹۱، ۹۳	استحباب ۲۴۷
استماع ۴۸	استحلال ۲۸۶
استمالت ۳۵۰	استخان / استخوان ۲۹، ۹۵، ۱۳۶، ۱۸۷
استنصار ۲۶۱	۲۲۲
استنطاق کردن ۹۹	استخبار ۱۶۴
استنکاف کردن ۹۷، ۲۶۱	استخلاص ۹۸
استوار داشتن ۱۸	استدامت ۱۶۱
استوار کردن ۴۵	استدعا کردن ۲۰، ۵۰، ۶۷، ۹۷
استواری دادن ۱۰۳	استدلال ۱۸۱ ← استدلال کردن
استهزا ۱۸۵، ۳۵۲ ← استهزا کردن	استدلال کردن ۵، ۲۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۳۳۸
استهزا کردن ۲۲۹، ۳۰۱، ۳۱۱	استرح ۱۰۷ ← صتر
استیصال ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۱۰ ← عذاب	استرجاع ۱۳۵
استیصال	استرقاق ۲۳۲
استیناف ۲۴۹	استرقاق السارق ۱۲۴، ۱۳۲
آشر ۲۲۹، ۲۳۲	استشهاد کردن ۲۹۹
إسراع ۲۹۱	استصعاب کردن ۲۹۴
أسف ۷، ۱۳۴	استعانت ۲۲ ← استعانت کردن
اسفل (درکة -) ۳۲۶	استعانت کردن ۱۸۴
إسقا ۳۱۸	استعظام ۲۹۴
أشهل ۶۷	استعلام ۳۴۸
أسيف: بنده ۷	استغاثت ۲۶۱

اعرابیه ۳۲۷	اشارت ۱۸۶
إعراض ۳۰ به إعراض کردن	اشباه ۱۱۷
إعراض کردن ۳۴۰، ۳۵۰	أشتر ح ۱۰۷، ح ۳۴۵
اعراف ح ۳۴۶	اشتران ۲۲۱
اعلام ۳۱۲	اشتقاق کردن ۷
إعلام کردن ۲۵۱	اشجار ۱۶۵
اعمار ۲۳۵	إشفاق ۳۷، ۱۱۰
اعنان ۹	إشمام ۱۸
اعوان ۲۰۰	اصرار کردن بر ۱۸۳
اغراض ۵	أصل ۲۰۸
إغرا کردن ۱۲	اصلاب ۱۷۹، ۳۱۹
إغوا کردن ۲۶۷، ۳۲۴، ۳۲۶	اصلی قایم ۲۷۲
افتادن: قرار گرفتن، آمدن ۲۳	اصنام ۷۹، ۲۸۵
افتقار ۲۰۷	اضافت کردن ۲۹۶
افراشته ۱۷۵	إضراب ۳۰
إفراغ وُسع ۱۶۴	اضعاف ۹۶
افسا به چشم افسا کردن	اضعافِ اضعاف ۹۶
افسوس دارندگان ح ۳۳۱	إضلال کردن ۲۱۸، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۶۷،
افسوس داشتن ۲۲۴، ۳۱۱	۳۲۴، ۲۷۸
إفنا ۸۹	إضمار کردن ۲۶۰، ۳۳۲، ۳۳۵
اقبال کردن ۱۴۱	اطناب کردن ۸۰
اقتدا کردن ۱۸۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۲۴، ۳۳۹	اظهار کردن ۱۴۸
إقتراح ۲۳۴، ۳۱۰	اعتاب ۳۰۷
إقتراح کردن ۲۵۶	اعتراف دادن ۱۴۲
اقتسام ۳۴۷	اعتصار کردن ۹۰
اقتضا کردن ۱۸۹	اعتلال ۲۰
اقتضاء مصلحت ۳۱۵	اعجمی ۷
إقذار ۲۴۲، ح ۲۴۹	اعذار ۱۸۵
إقرار دادن ۶۶	اعرابی ۷۴

اقتصادی جهان ۹۶	اُمم سالِفه ۲۵۳
اکرام ۳۲۲	امن ۱۵۶
اکرام کردن ۴۶، ۶۲، ۳۵۳	اِمهال ۲۲۹
اکمام کردن ۲۱۹	اِمهال کردن ۲۳۰
اگرت / اگرترا ۳۲۴	امید داشتن ۳۵۳
التجا کردن ۹۰	انابت کردن ۲۱۸
التقاء ساکنین ۱۸۹	انباء ۱۶۴
الجا ۵۴	انبات ۱۸۳
إلحاح کردن ۵۵، ۸۰، ۱۲۴، ۳۳۶	انباز، انبازان ۷۹، ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۱۰
الطاف ۲۹۰	۲۳۰، ۲۲۵
الطاف کردن ۵۵، ۱۸۳	انباز کردن ۷۸، ۲۵۸
إلف ۷۳، ۱۱۴	انباز گرفتن ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۴
القاء ۷	انتفا ۲۹۰
القاء القلب ۲۳	انتقال کردن ۲۸۶
إلقا کردن ۱۶۴، ۳۱۴، ۳۱۸	انتقام کشیدن ۲۹۷
آلم ۶۴، ۸۹	انجامیدن ۱۶۱
الواح ۲۲۱	انحدار ۲۱۰
إلهیت ۷۹، ۱۳۳	اند: چند ۱۵۳، ۱۶۰
اقاره (نفس -) ۹۳	انداخته: بر ساخته ۳۱۱
آمام ۲۶۲	اندکی: اندک بودن، قَلت ۲۵۱
إمام: راه ۳۳۹	اندوها / اندوهها، اندوهان ح ۱۲۹، ۱۳۴
آمانی ۲۲۲	اندوهان ۹۴، ۱۵۴
آم القرآن ۳۴۱	اندوه داشتن ۳۴۵
اقتان ۱۸۵	اندوهگن کردن ح ۳
اقت سلف ۲۵۰، ۳۱۲	اندها / اندوهها ح ۱۲۹
امتناع ۳۲۳ - امتناع کردن	اندهها ۱۲۹
امتناع کردن ۵۰، ۵۴، ۶۶، ۹۱	اندی ۱۱۷
أمردان ۳۳۶	اندیشه ۴۶، ۶۲، ۷۹، ۱۱۴
أمم ۱۶۵	اندیشه (چیزی) کردن ۱۶۰

اوفتاده ۱۳۶	اندیشه کردن ۲۶، ۴۶، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۵،
اوقات آجال ح ۲۵۵	۱۷۴، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۵۸، ۲۷۳،
اوگندن / افگندن ۹۷	۲۸۴، ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۳۸،
اولوالالباب ۲۱۳	انذار ۱۸۵، ۲۹۳، ۳۴۵
اولوالعلم ۵۸	انزال ۱۸۵
اوبیان ح ۱۶	انزال کردن ۱۸۵، ح ۲۳۰
اولیتر ۴۴، ۵۲، ۶۶، ۶۸، ۹۷، ۱۲۴، ۱۵۳،	انزله ۳۴۳
۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۹،	انزله کردن ۲۳۰، ۲۳۴، ۳۰۹، ۳۴۲،
۲۸۹، ۳۱۶	انس ۷، ۱۲، ۲۳۱، ۲۵۲
اولینان ۱۶، ۳۱۱، ۳۴۷	انس دادن ۲۵، ۲۶
اهتدا کردن ۱۷۹	انشقاق ۲۹۸
اهطاع ۲۹۱	انظار ۳۱۰
اهل : زن و فرزند ۳۵، ۳۸، ۵۶	انعام ۷، ۳۱۶
اهلاک ۸۹، ۱۶۵، ۲۱۸، ۳۳۳، ۳۳۵	انعام ۱۱۱
اهلیت ۲۳۰، ۲۳۱	انفاذ کردن ۱۳۵
اهمال کردن ۲۳۰	انفطار ۲۹۸
اهوا ۲۳۴	انقیاد ۲۰۷
أهوال ۲۶۴، ۲۹۸	انگار ۳۰۶
ایام ربیع ۳۴۵	انگبین ۱۶۲، ۱۹۱، ۲۲۱، ۳۳۲
ایشا / ایشان ح ۱۶۰	انگشت بر (کسی) کشتن ۲۵۳
ایفاء ۱۴۲	انگشت کشتن ۴۷
ایقاع ۵۲	انگشت گزیدن ۲۵۴
ایمن ۳۲۸	انواء ۳۱۵
ایمن بودن ۱۰۳	انهار ح ۱۶۵
ایمن داشتن ۳	اوان ۱۶۵، ۲۱۱
ایمن کردن ۳۴۹	اوتان ۷۹
اینک ۲۸	اور / اورا ۳۱۴
ایهام افگندن ۷۷	اوفتادن ۲۱، ۲۹، ح ۷۰، ۷۷، ۲۰۲، ح
ایهام کردن بر- ۶۹	۲۲۱، ۳۲۷، ۳۵۰

بازپس داشتن ۲۸۲، ۲۹۲	
بازپس شدن ۹۱، ۱۱۱	ب
بازپس فرستادن ۱۱۰	بسا: به ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵
بازپس ماندگان ۳۳۵	۸۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۲
بازپس ماندن ۳۰۱، ۳۰۲	۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۹۲
بازپس نگریستن ۳۳۵	۱۹۴، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۷۹، ۲۸۵
بازپسین ۷۸، ح ۸۵، ۱۶۳-۱۶۹، ۲۴۵ ←	۲۸۶، ح ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۴
سرای بازپسین	۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۲
بازپسینان ۳۰۴	با پس افتادن ۹۶
بازپسین نیان ح ۳۰۴	با پیش- ۱۰۸، ۱۱۵
بازپوشیدن ۲۹۹	با تمکین ح ۸۵
بازپیش- ح ۹۲۱	باد به سر (کاری) جهیدن ۶۹
بازخواندن ۳۲۴	باد سموم ۳۲۲
باز خوردن: آشامیدن ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۵۲	بادیه ۲۸۸
باز داشتن ۶۶، ۲۷۱	بارانیدن ۱۸۳، ۳۳۰، ۳۳۸
باز رهیدن ۲۶۴	باربر گرفتن ۳۴، ۲۵۱
بازستاندن ۱۲۸	باربرگرفتن: باردار شدن ۱۸۷
بازشدن: بازگشتن ۸۴	باردار (بادها-) ۳۰۳
بازشناختن ۱۰۸	باردار کردن ۳۱۷
بازگذاشتن ۱۵۱	باردان ح ۱۰۵
بازگرفتن ۷۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۵، ۲۴۱	بارنهادن ۱۸۸
بازگراشتن ح ۱۵۱	باره ۲۲۰
بازگشتگاه ۲۰۷	باز آمدن ۹۱
بازمه ایستی ح ۳۳۵	باز آموختن ۱۸۱
باز نشان ۲۷۴	باز ایستادن از- ۲۷۲
باز نشانندن ۲۷۵، ۲۷۶	بازپس- ۳۰۹
بازنگریدن ۳۵، ۱۹۴، ۳۲۹	بازپس آمدن ۲۹۵
باز نمودن ۱۹۶	بازپس افتادن ح ۹۶
باز هیلیدن ح ۲۸۲	بازپس بردن ۱۱۰

بازی کردن ۳	بجمع: دسته جمعی ۱۸
با سر (چیزی) شدن ۱۶۷	بجمله ۳۰۴، ح ۳۰۵
با سر (کاری) رفتن ۱۹۷	بچارده ۱۵۴ - بجاردن
باشگونه / باژگونه ۲۹۶	بچشیتند ۱۹۷ - چشین
بافتن: گزارف گفتن ۳۱۱	بختی ۲۲۰
بافته: برساخته ۳۱۱، ۳۴۷	بخرود ح ۷۳
بافته و انداخته ۳۱۱	بختوه: برق ۱۷۵
با (کسی) غدر کردن ح ۷۰	بدایت ۱۸۰، ۲۳۳
بایندن ۹	بدرجستن ۵۶
باین ح ۲۷۶	بدمست: وجب ۱۹۴
با نزدیک ح ۱۶۰	بتدی - ۱۱۶، ۱۹۳
بانگ بر گرفتن ۳۵۱	بدل کردن ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۸
بانگ زدن ۳۴۰	بتدوی ۱۰۸، ۱۵۹
بانگ کردن ۳۵	بتدی: بد هستی ۱۰۵
بانگ گرفتن ۳۳۷، ۳۳۰	ببر - ۶، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵
باور دارنده ح ۳	۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴
با هم راست کردن: کنار آمدن ۱۱، ۷۰	۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۸۷
بایستن ۲۴۲	۳۱۴
ببجاردن - بجاردن	بتر: میوه ۲۷۲
بپرخیزد ۱۴۷	برآمدن ۹، ۲۰، ۳۱، ۸۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ح
بپریزان ح ۲۸۴	۳۳۹
بُت ۵۵، ۱۶۵	برآمدن: گذشتن ۹۷
بتر / بدتر ح ۱۰۵، ۱۲۳	برآمدن: رشد کردن ۱۸۳
بترین ۱۲۵	برآمدن: ظاهر شدن ۲۰۱
بتعامی ۱۸۷، ۳۲۳	برآوردن ۲، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۲۷۱
بث ۱۳۰	برآهی / برآیی ح ۲۶
بجمال: زیبا ۳۱۹	برآهین ۱۸۳
بجاردن ح ۲۱، ۴۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۷۷	براعت ۵۲، ۵۳
بجای - : در حق - ۱۲۳	

بر سوری ۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	براعتِ مساحت ۵۶، ۵۸، ۱۲۳
بر شدن ۳۱۲	بر اثر - ۲۷۴، ۲۸۷
بر عرض نهادن ۳۲۶	برادرانِ نَسَب ۱۰۸
برق دندان ۱۴۶	برادرانِ مودت ۱۰۸
بُرُق ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۴۶	برادری کردن ۲۷۲
برکار گرفتن ۳۱۲	براست: صادق ۲۷
برکردن: بیرون آوردن ۲۴	برافتادن ۲۰۲
بر کردن: باز کردن ۱۵۱	برافگندن ۱۳۰
بر کردن: جمع کردن ۲۸۸	برافلاختن ۱۴۹
برکشیدن ح ۲۴، ۳۱، ح ۵۸	برانداختن ۱۳۰
برکنندن (بِ جامه) ۹، ۵۸، ۲۷۳	برانندن ۳۲۳
برکه / برکت ۱۶۱	برانگیختن ۳۰۵
برگ: توشه ۱۱۶، ۱۴۳، ۲۷۲	برانگیزاندن ح ۲۷۴
برگردیدگان ح ۳۳۰	بُرایه ۳۵۱
برگرفتن ۳۰، ح ۷۵، ۱۲۴، ح ۱۸۷، ۲۱۸، ۳۲۷	بربر افگندن: به بار آوردن ۲۷۲
برگشودن ۲۷۶	بربر افکنده ۲۷۳
برگ کردن: آماده شدن ۱۵۴	بربستن ۲۹۵
بُرنا ۵۸، ح ۷۷، ۱۴۵	برجا (کوههای -) ۳۱۵
برندهٔ اندوهان ح ۱۵۴	بر جای داشتن ح ۳۱۵
برنشستن ۱۵۴، ۳۵۱	بر (چیزی) عرض کردن ۳۶
بَرَوان: بران (ظ:) ۲۲۷	برخاستن ۷۲
بروج ح ۱۷۹	برخواستن / برخاستن ح ۱۹۵ ح ۲۶۹
بُرود ۲۲۱	برخواندن ۱۴۴، ۳۴۲
بروق ۱۹۸	برداشتن ۱۷۸، ۱۷۴
برون آمدن ح ۳۹، ۶۳، ح ۹۴، ۱۲۶	بَرَد و سلام ۱۴۴، ۱۴۸
برون آوردن ۹۱	بُرْد یمنی ۳۵۰
برون رفتن ۱۹۵	بر ربودن ح ۱۴۹
برون شدن ۳۹	بر زبان راندن ۲۰، ۲۸۹
	برسختن ۳۱۵

بل که ح ۱۰۰	برون کردن ۳۲۸، ۳۱۵
بلند شدن: رونق یافتن ۹	برهاناد ۱۹۲
بلبیت ۱۹۸، ۱۳۹	بری ۱۹۰
بند بر بسته ح ۳۱۳	بری کردن ۸۵
بند بسته ۳۱۳	بزرگ داشتن ۳۹
بندزدن ۱۸۹	بزم آورد: گوشت پخته که در نان پیچند ۶۲
بنخوانی ۱۳۷	بس بودن: مقابله کردن ۱۹۱
بنخورد ۱۰۷	بُشر ۲۶۹
بندانی ۹۲	بسط کردن ۱۸۰
بندهد ح ۱۲۸	بسیار آموزش ۳۰۱
بندهید ح ۱۱۳	بشارت دادن ۲۸۸
بنرود ۲۰۸	بضاعت ۴، ۳۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۳
بنروم ۱۳۴	۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۹
بنشوم ۱۲۷	بضاعت کردن ۱۰۲
بن فراخ ح ۲۴	بظاننه ۲۲۲
بنگاه ۱۱۸	بطوع ۲۰۸، ۲۰۷
بنگرداند ۱۷۵	بعث ۳۲۳
بنه ۱۸۱	بغایت ۳۰۴
بنه روم ح ۱۳۴	بغی کردن ۲۱۷
بنه شوم ح ۱۲۸	بقعه ۲۲۰
بنی آدم ۱۸۲	بکاء بستن ح ۲۲
بنی اعمام ۵۹	بکر ۹۷، ۱۱۵
بنوار ۲۷۹	بکشت دادن: کاشتن ۳۱۸
بودیت / بودی ۲۷۷، ۲۷۶	بسل ۳، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۴۰
به / با ۲۲	۱۷۰، ۱۷۷، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۱۳
به: بهتر ۱۳، ۷۱	۳۵۰، ۳۳۸، ۳۱۴
بهاء: روشنی ۱۵	بلاخلاف ۵
به استقصا ۱۷۶	بلاغ ۳۱۲
به امیر کردن: پادشاه کردن ۱۹۴	بلک ح ۲۲۸

- به بر آمدن: مَبوه دادن ۹۶
 به بندگی فروختن ۷۳
 به بنده گرفتن ۱۳۲
 به بها خریدن ۳۷
 بهتان ۳۴۷
 به تفرّب رفتن ۲۲
 به تهمت بردن ح ۵۰
 به تهمت رفتن ۱۹۰
 به جادوی کردن ۳۱۳
 به جامه (کسی) در آمدن ۱۱۴
 به خیزی آوردن ۳۳۶
 به در کردن ح ۲۳
 بهری ۴۲، ۱۱۷، ۱۵۷
 به ریبت رفتن ۱۹۰
 بهری به بهری ۱۸۱
 به زیان آمدن ۹۶
 به زیر افگندن ۳۴
 به سجده در آمدن ۳۲۲
 به سجود در آمدن ۳۲۲
 به سماع دانستن ۲۸۵
 به سنگ بر نیاورده ۱۷
 به شرمساری آوردن ۳۳۶
 به عُجب آوردن ۳۴
 به عجب فرو ماندن ۹۴
 به عِزّ عزّت ۱۵۷
 به عیب فروختن ۳۳
 به غایت رسیدن ۴۳
 به فرزند گرفتن ۴
 به مشیت در آوردن ۱۵۶
 به منزلت- ح ۸
 به نکاح دادن ۳۳۶
 به هلاک کردن ۳۰۲
 به هم حاضر آمدن ۱۹۲
 به هم در شدن ح ۳۳۹
 به یک بار: یکپاره ۳۲۲
 بهیسه ۷۱
 بهینه ۱۱۵
 بیای / بیا ۳۰
 بی بر ۹۵
 بی ترد ح ۹۵
 بیچاردن ح ۴۶ - بیچاردن
 بی حرمت ح ۳۴
 بی خیر شدن: از هوش رفتن ۶۴
 بی خود شدن ح ۶۴
 بیدادکار ۲۵۹
 بیدادگر ۳۸، ۱۰۵
 بیران / ویران ۲۴۰ - بیران کردن
 بیران کردن ۲۱۴، ۳۴۰
 بیراه کردن ح ۲۸۱
 بی رحمت ۳۴
 بیرون کردگان ح ۳۲۸
 بیشترین ۴۱، ۱۰۴، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۷
 بیشترین ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵
 بی عماد ۱۷۷
 بی کِشت ۲۸۱
 بیم کردن ح ۲۸۴
 بی وقت (سقط-) ۱۸۷

پرهست ح ۱۱۲	پ
پرهن / پرهن ح ۲۴، ح ۲۵، ح ۲۹، ح ۳۹	پاداشت ۳۸، ۱۰۴، ح ۱۰۵، ۱۱۴ ←
ح ۵۱، ح ۵۶، ح ۵۷، ح ۱۲۶، ح	پاداشت دادن
۱۳۰، ح ۱۴۴، ح ۱۴۵، ح ۱۴۹	پاداشت دادن ۴۲، ۱۰۵، ح ۲۸۳
ح ۱۵۰، ح ۱۵۱	پاداش کردن ح ۲۸۳
پرهیزاندن ح ۲۸۱، ح ۲۸۴	پارسی ۹۹
پری ح ۳۰۴	پاره‌ای: مقداری ۲۲، ۱۹۷
پس - ۳۵، ۵۷، ۲۲۵، ۲۷۸	پاسخ کردن ۲۰۵
پست مُقَل ۱۴۲	پاکبزه (روزبه) ۱۹۵
پشرو ۱۶۳، ۲۵۷، ۲۸۵، ۳۲۶، ۳۴۵	پالوده شدن ۲۶۳
پشروی ح ۴۱، ۲۸۱، ۳۰۵ ← پشروی	پاینان ۲۷۶، ۲۷۷
کردن	پایندان ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۹
پشروی کردن ح ۱۶۳، ح ۲۲۵، ۲۸۳	پدرا / پدرا ح ۱۵۸
پسرينه ح ۱۵۵	پدید آوردن ۴۷
پسودن ح ۳۰۳	پدیدار آوردن ح ۱۸۲
پسین ← سرای پسین	پدید کردن ۲۸۸
پشت با (کسی) گذاشتن ۱۸۵	پَر / پیر ح ۱۵۲، ح ۱۵۵
پشیمانی رسیدن ح ۷۰	پرامن ح ۱۱۰
پناه با (چیزی) دادن ۳۵۲	پرانه / پیرانه ح ۳۵۱
پناه با (کسی) دادن ۴۶	پراهن / پیراهن ح ۲۸، ح ۲۹، ح ۳۸، ح ۵۶
پناه دادن ۳۸، ۱۰۶	ح ۱۴۵، ح ۲۹۹
پوستک ۶۱	پرخیزانیدن / پرهیزانیدن ح ۲۸۱، ۲۸۴
پوشش برنهادن ح ۳۰۳	پرخیزیدن / پرهیزیدن ۳۳۳
پوشیده شدن ۱۹۰	پرداختن از- ۳۳۵
پوشیده کردن ۳۲	پرده فرو گذاشتن ۱۹۷
پوشیده ماندن ۳۲	پرسندگان ۲، ۱۳
پهریزاندن / پرهیزاندن ۲۸۱	پرگست باد ۶۴، ۸۴، ۹۲
پنایی داشتن ۲۸۵، ۲۹۰	پرگست بادا ح ۸۴
پختن: پیچیدن ۵۵	

تاویل گفتن ۱۰۰	پیخته - درهم پیخته
تباه کردن ۱۵۹	پیراستن ۲۷۳
تبرّا کردن ۱۱۹، ح ۱۳۹	پیرامن ۹، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۳۸، ۲۷۲
تَبَع ۱۰۷	پیرابه ح ۳۵۱
تبعیض ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰	پیرهن بهاء ۱۵
تبعیت کردن ۲۳۹	پیش - / پیش از - ۱۵، ۷۶، ۱۰۵، ۱۶۶،
تبیین ۲۸۶	۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۲۶،
تپانچه ح ۱۴۰ - طپانچه	۲۳۴، ۲۶۲، ۳۴۱
تپنچه ۳۵، ۱۴۰	پیش - / قبل از - ۳۲۰
تشریب ۱۴۷	پیش دست شدن ۵۶
تثقیل ح ۲۲۲	پشرو ۴
تُجَار ۷	پشین ۸۹
تجاوز: غفو کردن، درگذشتن ۱۸۵	پیشگان ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲
تجهیز کردن ۳۵۳	پیشینان ح ۳۰۳
تحریر کردن ۱۱۱، ۳۱۹	پیمان شکافتن ۲۰۵
تَحَس ۱۴۱	پیمودن: کیل کردن ۱۰۲، ۱۰۳
تخصیص ۱۸۵، ۳۰۹	پیوستگان ۳۳۴
تحتّی کردن ۹۴، ۱۵۷	پیوند کردن ۲۷۲
تَحِیْر ۶۴	
تعیّه کردن ح ۳۵۳	ت
تخصیص ۱۸۵	تا : که ۱۰۹، ۱۳۸
تخصیص ۱۵۳ - تخصیص کردن	تازی ۱، ۸، ۲۲۵
تخصیص کردن ۱۴، ۱۷۲، ۳۳۹	تاک ۷۴
تختلی کردن ۱۴۷	تانجا / تا آنجا ۱۴
تخفیف کردن ۳۰۷	تأخیر کردن ۳۲۳
تخلیت ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۹	تائی ۱۵۳
تخم کار ۹۶	تاویل ۴، ۱۲، ۱۳، ۳۷، ۴۰، ۶۴، ۶۸،
تخویف کردن ۱۶۸	۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۳،
تدبیر کردن ۴۳، ۷۰	۹۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۸، ح ۲۹۷

تعبّد کردن ۲۳۶	تذکیر ۴۶
تعبیر فرمودن ۷۴	تذلیل ۲۰۸
تعبیر کردن ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۹۰، ۹۱	تراشه ح ۳۵۱
تعبیر گفتن ۱۰۰	تربیت ۲۷۳
تعییه کردن ۱۰۸	ترجیحی ۱۱۰
تعجیل کردن ۱۷۴، ۲۵۵	ترش کار ۸۵
تعذیب ۲۳	ترغیب ۱۴۲
تعذی کردن ۲۴۲	تَرْف ۱۰۸
تعده ۲۳۵	ترقیدن / ترکیدن ح ۳۵۲
تعرض کردن ۲۰، ۲۸۴	ترک اولی ۸۲
تعسف ۲۲۸، ۳۱۶	ترکیدن ح ۳۵۲
تعقل کردن ۵	تُرُوج ۶۲
تعلق داشتن ۵۵	تُرّهات ۴۷
تعطل کردن ۷۷	ترهیب ۲۴۹، ۳۳۲
تعلیق ۵۱ - تعلیق کردن	ترکیت ح ۱۰۱
تعلیق کردن ۵۳	ترکیه ۱۰۱
تعویذ ۲۵، ۱۴۹	تسبیح کردن ۱۰، ۱۷۶، ۲۲۰، ۲۲۷، ۳۵۳، ۳۵۲
تعیش کردن ۳۱۶	تسکیت ۲۵۴، ۲۵۳
تفاضیل ح ۱۸۱	تسلی ۱۱۷
تفاضل ۶، ۱۸۱	تسلی دادن ۷۵
تفاضل نهادن ۱۸۲	تسمیت ۲۴۹
تفأل ۲۶۳	تسویل ۳۰
تفحص کردن ۱۴۱ انداختن	تشویر خوردن ۱۲۳
تفریق کردن: تفرقه انداختن ۱۴۶	تضرع کردن ۴۷، ۱۵۲
تفسیر دادن ۵۰، ۶۲، ۲۵۱، ۲۶۲، ۳۳۷	تطوع ۳۴۱
تفسیر کردن ۴۷	تعاطی کردن ۷۵
تفصیل ۴۳، ۹۵، ۱۶۳، ۱۷۲	تعاقب ۲۸۰
تفصیل دادن ۱۷۹	تعب ۲۲۲، ۳۳۲

تذیه ۵۲، ۶۴، ۱۹۹	تفضیل ۴۳
تفسیر ۴۸	تفضیل دادن ۱۸۱، ۳۴۴
تُنگ ۶۱ ← تُنگ کردن	تقریر کردن ۲۰، ۷۰، ۷۸
تُنگ کردن ۲۰۶	تقریر ۲۱۳، ۲۹۲، ۳۴۹ ← تقریر کردن
تنکید ۲۲۲	تقریر کردن ۲۱۲
تنکیر ۲۱۱	تقصیر کردن ۷۶
توز لایه ح ۱۸۰	تقلیل ۲۲۲
توبه نصح ۱۹، ۱۹۷	تکذیب ۳۵۲
توییح ۱۱۱	تکلیم ۹۹
توسع ۵، ۱۴۲	تکویر ۲۹۸
توصل کردن ۱۰۱	تکیه گاه ۳۹
توطنین ۶۷	تلبیه ۱۶۶
توفیق دادن ۱	تلقین کردن ۲۰
تهالک کردن ۱۴۰	تلبین ۱۸۴
تهدید ۳۲۵، ۳۵۲ ← تهدید کردن	تماسک کردن ۱۴۰
تهدید کردن ۲۵۲	تمام بدادن ۱۴۲
تهگم ۱۵۳	تمامتر ۱۱۰
تهلیل ۱۵	تمتع کردن ۲۱۸، ح ۳۳۱
تهمت کردن بر ۶۵	تمثال ۲۸۵
تهمت نهادن ۷۳	تمثل کردن ح ۲۰۳
تیر تراش ۳۵۰	تمثل کردن ح ۲۰۳
تیز بینی: دارای بینی باریک ۱۵	تمسک کردن ۸۲، ۱۷۶، ۲۰۳، ۳۳۷
تیه: تراشهٔ چوب ۳۱۵	تمکین ۱۰۱، ۲۴۲ ← تمکین کردن
ث	تمکین کردن ۴، ۳۷، ۸۵، ۱۰۱، ۳۱۸
ثغور ۲۱۷	تمکین یافتن ۱۴۶
ثقال ۲۷، ۱۹۹	تمنا کردن ۳۰۷، ۳۰۸
ثقل ۱۹۹	تمیم ۴۵
	تمیز / تمیز ۳۲
	تن: نفس ۸۴، ۸۵، ۱۰۴

جفا کردن ۱۴۶	
جدب: خشک ۱۰۶، ۲۲۹	ج
جماعات ۳۰۱	جاحد، جاحدان ۱۶۹، ۲۰۹
جند ۲۱۶	جادوی کردن ۳۰۳، ۳۱۳
جودانده ح ۷۲	جاری منجرى ۳۱۷
جوز ۲۲۱	جام گیتی نما ۱۲۳
جهات بیت ۲۶۴	جامه به پای زدن ۳۵۰
جهاز ۲۲۲	جامه کندن ۶۳
جهال ۷	جانب با (کسی) نرم داشتن ۳۴۵
جهید ۲۸۱	جان برداشتن ۳۲۶، ۱۳۱
جهیدن ۶۹، ۲۷۴	جان سندن ۳۱۰
	جان کندن ۱
ج	جُب ۱۷
چادرک ح ۱۱۸	جبر گرفتن ۳۲۴
چارک ح ۱۱۸	جُثه ۲۷۳
چاکر ۵۸	جحیم ۳۲۶
چره کردن ۱۹	جدل کردن ۲۰۱
چره گاه ۱۸، ۲۹	جدی ۳۱۳
چسبیدن: میل کردن ح ۳۵۰	جذعه (شتر-) ۲۲۰، ۲۲۱
چشم افلا کردن ۳۱۳	جریان (نام ستاره ای است) ۱۱
چشم درپیش داشتن ۲۹۱	جریده ح ۱۱۹
چشم در (کسی) افتادن ۴۲	جریره ۱۱۹
چشم کشیدن ۳۴۵	جزا کردن ۴۲، ۲۹۹
چشم کوتاه داشتن ۳۴۵	جزیع ۱۳۴، ۲۸۱ - جزع کردن
چشمهام / چشمهایم ۱۴۴	جزع کردن ۲۷، ۹۴، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۷،
چشیتن / چشیدن ۱۹۷	۲۶۶
چگناه/ چه گناه ح ۳۴۶	جُستن: نوعی بازی ۱۸
چند: اندازه - ۳۵۱	جعد موی ۱۵
چندانى ۶	جُفاء ۲۱۱

حدیث افتادن ۱۴۵	چنوح ۱۴۰
حدیث کردن ۶۲، ۷۰، ۷۲، ۱۱۱، ۱۴۸، ۳۳۲	چو / چون ۴، ح ۳۰۴
حدیث گفتن ۹، ۶	چوبودست ح ۳۰۴
جرز ۱۱۸	چون: چگونه ۱۵۴
خرس ۱۹۳	چونان: چنان ۲۱۳
خرص ۱۳۶	چونت ۱۵۵ -
خرمات ۲۸۶	چونین ۵۱، ۵۹، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۵
جرمان ثواب ۲۴۹	چه / چاه ۲۱
حرم برداشتن ۱۲۳	چهار یک ۱۱۸ ← چارک
خرن ۱۳۹	چیزکی ۱۰۸
جرن ۱۳۹	
حسی حسبی ۱۵۷	ح
حسد بردن ۱۳	حاج ۳۴۶
حسد کردن ۲۶	حاشه ۹۹، ۱۴۱، ۱۹۸
حشر کردن ۱۶۱، ۳۰۴	حاشا ۷۳
حصول ۱۳۸	حاصل آمدن ۵۴، ۸۷، ۳۵۳
حفظ ۱۵، ۴۸	حاصل کردن ۱۰۱
حفیظ ۹۶	حاضر آمدن ۴۷
حفاف ح ۲۳	حال کرداندن ۱۹۷
حقد ۳۳۲	حَیة الغصراء ۱۴۲
حِقَه (شتر-) ۲۲۰	حیر ۳۴۴
حکایت کردن ۱۲، ۴۷	حبوب ۳۱۵
حکم: حکمت ۴۲	حجاج ۲۰۹
حکم: حکومت و قضا ۴۲	حجّت ۳۳۰
حکومت: داوری ۲۷	حجّت دادن ۳۳۰
حلّ ۴۷	حُجج ۱۸۳
حَلَب ۹۰	حجره ۱۵۳
حلم ۱۴۷	حدائت ۹۵

خالی: دایی ح ۱۳، ۱۲۴	خالی ۱۰۷، ۲۱۱
خالص کردن ۳۲۵	خالی ۲۱۱، ۲۲۰
خالصه کردن ۹۸	خایم ۲۹، ۵۹
خاله ۱۵۵	خاماً ۳۲۱، ۳۲۲
خانه: اهل وزن ۵۶	خاماً مشنون ۳۲۲
خانه ش / خانه اش ۳۸	جمل ۱۸۷
خایف ۱۵۶، ۲۸۴	خامل: جنین ۱۸۷
خاین ۵۳	خامل ۳۱۳
خاینان ۹۳	خامل کردن به ۵۲
خایه مرغ ۱۲۴	خامیم ح ۳۲۶
خباط ۱۷۸	خواری ۲۳۸
خبیث ۲۱۱	حوالت کردن ۶۰، ۶۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵
خبر پزوهی ۱۲۹	۲۳۱، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۲۴
خبر کردن ح ۳	خوری ۱۵
خبر یافتن ۳۳۶	خورالعین ۱۵، ۲۲۲
خبیز ۷۵	خوران ح ۲۹۷
خبیث (معامله) ۳۲۶	خوریان ۲۹۷
خجیل کردن ح ۲۹	خیز ۳۴۲
خجیل گرداندن ۳۳۶	حیات ح ۷، ۱۸، ۴۳، ۲۹۴
خداوندان آب ۲۸۹، به خردها ۲۰۵، به	حیات ساختن ۱۱
خون ۲۸۴، به عقل ۱۷۲، ۲۱۳	حیات کردن ۲، ۶۲
خداوند انتقام ۲۹۷، رای ۷۷، به عقلها	حین ۲۷۱
۱۶۳، ۲۸۴، به علم ۱۰۴، ۱۰۵	حی: طایفه ۱۱۶، ۳۲۲
خدای ترسان ۳۳۲	جیل ۷
خدم گرفتن ۲۵۱	
خذلان ۲۳۱، ۲۴۹، به خذلان کردن	خ
خذلان کردن ۲۷۵	خائب ۲۶۱
خزیره ۶۲	خاطف ۲۷۴
خز بصیرتان ۱۰۰	خاک وار شدن ۱۸۴

۶۲، ۷۷، ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵،	خرد دندان ۱۵
۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۷	خرطوم ح ۹۵
خَلُّ الْعَيْنِ ۷۵	خَرِف ح ۱۳۰، ۱۵۰
خَلِّي خمر ۷۵	خَرَقِ عادت ۳۱۲، ۳۱۳
خامت ۹۴	خُرُور ۱۵۷
خَلْفِ وَعده ۲۲۹	خروش کردن ۲۷
خَلْقَان ۳۲۷	خَرَّ ۲۲۱
	خَرَّ: لوش ۹۵، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۲۳
خمر ح ۴۱ - خمر دادن	خزانه زمین ۱۰۱
خمر دادن ۸۰	خزاین زمین ۱۱۰
خُنْک: خوشا ۳۰۷	خزینه ۳۰۳
خواب دیده ۷۲	خزینه دار ۶۰
خوابگان ۵۹	خُسبیدن ح ۳۵۰
خوان: سفره ۱۰۷، ۱۱۷	خُسبیدن ۲۷۵
خواندگان ۶۲	خسوف ۲۹۸
خواندن گرفتن ۳۲۷	خسیر (متاع-) ۲۱۸
خوان سالار ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴	خشم فرو بردن ۱۳۵
خوان نهادن ۱۲۴	خشم گرفتن ۲۱، ۷۰، ۲۴۰
خورد: خوراک ۴۱	خصائص ۳۰۶
خورده آمدن ح ۸۸	خصال یگانه ۱۴۰
خورده زمین ح ۳۱۸	خِصَب ۸۸، ۹۰، ۱۰۶، ۲۸۷
خُورَم/ خَرَم ۲۱۹	خُصِيب ح ۸۸
خورمی / خَرَمی ۱۱۶	خُضِر ۱۶
خوَرَة ۳۱۸	خطاب کردن ۲۹۶
خوَرَة زمین ۳۱۸	خطوه ۳۲۰
خوش: شیرین و گوارا ۱۸۳	خِطَه ۲۲۰
خوش دل ح ۱۶۲	خُضِيه ۱۱۸
خوض کردن ۸۰	خُلَافَت یافتن ۵۹
خونالود ۲۸، ۲۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ح ۱۴۹، ۱۵۱	خلاف کردن ۶، ۱۷، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۵۷

در بند (چیزی) بودن ۲۶	خون حیض ۱۸۷
در پوشانیدن ح ۲۵، ۵۸	خوبستن را بر (کسی) اظهار کردن ۱۴۳
در پوشیدن ح ۲۵	خیال: صورت ۲۰۳
در پیش ← ۱۴۱	
در پیش ایستادن ۲۸۷	د
در پیش (کسی) شدن ۱۰۸	د: در ح ۷۲، ۱۰۶، ح ۱۵۷، ۱۷۶، ح
در جنب ← ۱۴۲	۲۷۹، ۲۴۸
در (چیزی) آویختن ۱۶۷	دآب ۳۱، ۲۸۱، ۳۳۲
در (چیزی) افتادن ۳۵	دار آخرت ۱۶۹
در (چیزی) گرفتن ۱۶۷	داعی ۱۱۰، ۱۸۰
در حال: فوراً ۷۱	دامن قیامت ۳۱۱
در حجت سعادت ۱۵	دانسته: معلوم ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵
در خصومت گرفتن ۱۹۴	داهی ۳۱۴
در دعوت گرفتن ۲۰۱	دخان ۱۶۷
در دعین ۳۰۴	دخل ۱۰۷
در ربودن ۱۴۹	دخول ۱۵۶
در رساندن ۱۳۱، ۱۶۱	در: به ۷۰
در رفتن: وارد شدن ۴۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	در آمدن: بیدار شدن ۱۰، ۸۳، ح ۸۶، ۱۰۶
۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۰۶	در آمدن: در آوردن ۹۹
درست (زبانی) ← ۵۷	در آمدن: وارد شدن ۱۱، ۴۷، ح ۴۴، ۵۷
در شدن: فروشیدن ۳۵۱	۶۳، ۷۶، ۱۰۱، ح ۳۲۸، ۳۴۳
در شدن در ← ۳۲۸	۳۴۶، ۳۵۳
در شمار (کسی) آمدن ۴۳، ۴۴	در آموختن ۱۲، ح ۷۸، ۵۶
درغ / دروغ ح ۲۷	در افتادن ۱۴۷، ۱۹۴، ۳۰۴
در قبض گرفتن ۲۰۳	در انداختن ۲
درکات ۳۲۶	در اوفتادن ح ۳۰۴
در (کاری) گرفتن ۱۱۱	دراهم ۳۳
در (کسی یا چیزی) آمدن: به کسی یا	در بر ← ح ۹
چیزی اصابت کردن ۲۹۶	در بستن ۳۸، ۴۵

دستور بودن ۷۳، ۷۴	در (کسی) آویختن ۵۶
دستوری ۱۱۸	در کشیدن ۵۶
دستوری خواستن ۱۵۲، ۲۱۶	درکه ۳۲۶
دستوری دادن ۲۱، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۳۴	درگذشتن ح ۶۹
دست یازیدن ۹۷	دِرَم ۴، ۳۳، ۳۴، ۱۲۳، ۱۴۲
دست یافتن ۶۷	دِرْمُجَوَّف ۲۱۶
دشخوار ۲۵۷، ۲۶۶	در محبت (کسی) افتادن ۷۳
دشمان/ دشمنان ۹۴	در مقدور (کسی) بودن ۳۱۸
دشنام دادن ۱۴۶	دَرَن ۹۴
دُعَات ۲۳۱	در نگرستن ۸۱، ۱۴۶، ۲۷۶
دعا کردن ۳۵۰	درنگ کردن ح ۴۱
دعوت ساختن ۶۱، ۶۲	در نور دیدن ۱۸۰
دعوی کردن ۲۲۷، ۲۹۵	دروغ (گریه) - ۲۷
دَف ۲۲۱	دروغ آوردن ۲۸
دَقَه ۲۳۸	دروغ آوردن بر - ۳
دقیق (علم) ۲۳	دروغ داشتن ۳۳۰، ۳۳۹
دلالات ۱۳، ۱۷۴، ۱۸۰	دروغزن ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۱۰۴، ح ۱۰۵
دلتنگ کردن ۱۹، ۶۱	دروغ نهادن ۳۰
دلتنگی ۷۱	درویدن ۸۴، ۹۶
دل خوش کردن ۱۶۱	درهم افتاده ۱۳۷
دل رقیق شدن ۱۸۳	درهم پیخته: درهم پیچیده ۲۳۸، ۳۳۹
دل مشغول ۲۶، ۱۲۴	دُرَم کردن ۳
دل مشغولی ۱۷۱	دست افزار: مستمسک ۲۰
دَلُو، ۴، ۳۱۳	دستان: حيله، نیرنگ ۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶ ←
دلیل کردن ۸، ۱۲، ۱۳، ۵۲، ۵۳، ۶۷	دستان کردن
۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۱	دستان کردن ۲۲۶
۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۱۰، ۳۰۰	دست برداشتن ح ۴۰
دَمَل: نوعی خرما ۲۸۲	دست تنگ ۱۵۴
دواب ۳۱۶	دستور: وزیر ۷۰

ذئاب ۱۱	دوتا: خم ۱۳۷
ذوات باقیہ ۵۱	دور رفتن ۲۹۵
ذوالقرع ۱۱	دوزخ ۲۱۲، ۲۲۵، ۳۳۸، ح ۱۱
ذوالکفتات ۱۱	دوستر ح ۱۶، ۶۷، ح ۱۰۹، ۲۷۳
ذوالکفتات ح ۱۱	دوست گرفتن ۹۸
ذوالکفتات ح ۱۱	دوستوری / دستوری ۲۱۶
ذہاب ۱۶، ۶۱، ۱۶۴، ۲۴۹	دوسیدن ح ۳۵۰
ذیال ۱۱	دوش ۷۳
ر	دوگانہ ۲۰۹
رائد ۳۱	دولت دادن ۲۹۷
راجلہ ۱۵۴، ۲۱۴	دون - ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۲
راز گفتن ۲۲۱	دہشت: دہشت ۶۴
راست: بہ مجرد آن کہ ۱۱	دہگانہ ۱۹۲
راست آفریدن ۳۲۲	دُهن ۷۵
راست خلق ۱۵	دیت ۲۰۰
راست داشتن ح ۲۷	دیدہ شناخت ۱۰۹
راست کردن ۱۹۷، ۳۰۴	دیرینہ ۱۳۰
راست کہ: ہمین کہ ۱۱	دیکنہ ح ۲۳۰
راست گرج ۲۷۷	دیم: روی ۹۵
راست گشتن ۹۸	دینہ ۲۳۹
راست گوی ۲۷	دیو: شیطان ۲، ۱۱، ۴۱، ۱۳۱، ۳۰۳، ۳۱۴
راست گوی داشتن ۲۷	ذ
راستیگر: صادق ۳، ۲۷، ۳۹، ۸۴، ۸۵	ذوابہ ۲۱۶
۸۷، ۹۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۷۷	ذب کردن ۲۰
۳۳۵، ۳۲۹	ذرع ح ۲۸۶
راستی گفتن ۹۳	ذرتین / زرتین ح ۱۱۷، ح ۱۱۸
راسخ ۲۶۹	ذکر کردن ۴۴
راسیہ ۳۱۵	ذم ۱۴۱

راغب شدن ۱۸	رسن ۳۰، ۳۱
راهگنریان ح ۱۷	رشک ۲۸۶
راه میاباش ۲۷۶ ← میاباش	رضاع ۱۸۸
راه میابیا ح ۲۷۶	رعایا ۷۰
راه نمودن ۵۳	رفیع کردن ۴۶، ۱۹۲
رای زدن ۱۶	رقت آمدن ۱۴۳
رؤیا ۸	رَمَاد ۲۶۵
رئيسان ۲۴۱	رُمْت ۱۱۲
رباعی ۹۲	رَمْد ۱۷۹
رباط ح ۲۲۱	رنج نهادن ۲۱
رب العزّه ۲۲۲	رنجه داشتن ۲۴۷
ربوبیت ۳۴۳	روا داشتن ۳۲۳
رجحان داشتن ح ۸۱	رواسی ۱۸۰
رَجْف ۴۹	روا کردن ۱۰۴
رجم کردن ۱۸۸	روایت کردن ۴۵
رَجْل ۳۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۲۱	رود کرده ح ۲۸۱، ح ۲۸۲
رَجْم ۱۸۷	رود/ روی ۲۱۱، ۳۱۵
رَجْم پیوستن ۲۱۳، ۲۱۴	روز شمار ۲۸۲، ۳۰۵
رحمت ۲۲	روزگی ۹۷
رخا ۱۶۷	روزی / روز - ۳۴۹
رخام ۱۶۱	روزی دادن ۳۰۳
رخشان ۲۲۱	روزی کردن ۲۸۹
ردای کرامت ۱۵	روشن (کتاب -) ۳۰۶
رده ۲۷۳	روی: گونه، چهره ۱۵
رَزْ ۷۴	روی از (کسی) گردانیدن ۶۷
رزین ح ۱۱۸	رویاندن ۸۹، ۳۱۵
رسالت دادن ۱۶۹	روی به روی کردن ۳۳۲
رستن ۸۳، ۸۷	روی در گردانیدن ۱۳۴
رُستَن ۹۵، ۱۰۷، ۱۸۳، ۲۷۰، ۲۷۲	روی راست ۱۵

زرداب ۲۵۷	روی فرا کردن ح ۱۰۴
زردآبه ۲۶۳	روی نهادن ۲۷، ۷۲، ۱۱۹
زرفیخ ۳۱۵	رویدن ۹
زعیم ۱۱۹	ره/ راه ۶۱، ۷۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ح ۳۰۳
زندانبان ح ۷۱	رهبت ۴۴
زنده باز کردن ۲۷۵	رهگذریان ۲، ۴، ۱۷، ۲۳
زندقی: زندقه ۷۱	رهگذریان/ رهگذریان ح ۱۷، ح ۲۳
زهار ۷۳	رهنمای ۱۷۵، ۱۸۵
زود شمار ۲۴۱، ۲۸۳، ۳۰۰	ره نمودن ۸۵
زور: زبر ح ۴۰، ح ۱۰۵	ریاح ۳۱۷
زور/ زبر ح ۳۳۰	ریاط ۲۲۱
زهرآلود ۷۱	ریبت ۱۹۰، ۳۱۹
زنی ۱۰۸، ۱۵۴	ریخته (زری) ۲۲۲
زیادت ۱۱، ۴۲، ۳۰۹ زیادت کردن	ریش شدن ۳۵۱
زیادت کردن ۳۶	ریم: چرک ۲۶۳، ۳۵۲
زیانکار بودن ۳	
زیق ۴۴	ز
زیت ۷۵	زاد ۲۱، ۱۵۱
زیرک ۳۱۴	زاد و بود ۱۴۸
زیرو زبر کردن ۳۳۸	زانیان ۴۷
	زایل ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۳۸
س	زایل کردن ۲۹۳، ۳۴۸
ساج ۱۶۰	زایل گرداندن ۱۹۸
ساجد، ساجدان ۱۵۷، ۳۲۳، ۳۵۳	زبید ۲۱۱
ساحت ۵۳	زبرح ۱۰۵، ح ۳۲۶
ساخت مراکب ۲۲۰	زبرجد ۹
سارق ۷۳	زجر فرمودن ۱۹۷
ساز: ساز و برگ ۱۱۶	زجل ۱۵
ساز کار کردن ۱۶۴	زحف ح ۴۹



مرکز تحقیقات کتاب پویر علوم اسلامی

سازکردن ۱۰۹	ستور ۱۹۶
سازنده ۱۸۲	ستوردار ۶۰
ساعت: قیامت ۱۶۸	ستور داری ۲۵۱
ساکن ۹۲	ستیزه کس ۲۵۶
ساکن شدن ۲۱، ۱۲۶، ۲۱۹	ستیهیدن ۲۶۱
سالخورده (خزى -) ۳۰۴، ۳۲۳	سجده بردن ۱۱
سالقه ۲۵۳، ۳۱۱	سجده تعظیم ۱۵۷
سایل ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶	سیجن ۸۷
سایه کردن ۲۲۰	سیجن ۸۷، ۶۷
سوم/ سوم ح ۱۴۵	سجیل ۳۳۸
سیاغ الغلیز ۷۴	سحر کردن ۳۱۳
سبب ساختن ۸۳، ح ۸۶	سخره ۸۳، ح ۸۶
سبع ۳۴۵	سخت: زیاد ۳۱۹
سبع المثنائی ۳۴۱، ۳۴۳	سخت آمدن ۳۰۸
سبع مثنائی ۳۴۴، ۳۴۵	سخت/ سخت تر ح ۱۶۱، ح ۲۳۲
سبق بردن ۳، ۲۷، ۵۶، ۱۵۴، ۳۰۲، ۳۷۹	سخت صعب ۲۴۷، - عذاب ۱۷۶، عقوبت
سبقت بردن ح ۵۶	۱۷۵، ۱۸۵، ۲۰۲، - قوت ۲۰۲، -
سبک دستی کردن ح ۱۸	کینه ۲۰۲
سبک رفتن ۳۴۰	سخت گردیدن ۲۹۰
سپشه ۸۸	سخت گرفتن ۲۰۲
سپسید ۱۵، ۶۳، ح ۸۰، ۹۵، ۱۲۹، ۲۲۲،	سختن ۳۰۳
۲۳۸، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۷	سخته ۳۰۳، ۳۱۵
سپیدلون ۱۵	سخریت کردن ۲۲۹
ستاندن ۳۱۰	سخن (کسی) را در بُریدن ۱۳۴
ستبر ساعد ۱۵، - ساق ۱۵	سخیفان ۱۴۰
سشد ۷۰	سخین القین ۱۴۸
سیندن ۹، ۲۹، ۳۳، ۷۰، ۱۴۲، ۱۵۱	سندید ۷۵
سینتر/ استر ۱۰۷	سندیگر ۵
سئردن ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	سر: رئیس ۵۸، ۵۹

سراویل ۴۷	سبقت ۱۶۷
سرایا ۲۲۹	سبعر ۱۴۲
سرای آخرت ح ۸۵، ۲۳۲، ۲۹۲، —	سعید ۱۸۲
سرای پسمین ۷۸، ح ۸۵، ۱۶۳، ۱۶۹	سعیر ۳۲۶
— پسمین ۸۵، — تعب ۲۲۲، —	سغراق ۱۱۷
ثواب ۲۱۵، — عتاب ۲۱۷، نعیم ۲۲۲، —	سفلت کردن ۱۴۵، ۲۱۴
— هلاک ۲۷۹	سفل ۱۹۹
سرباز زدن ۳۰۴	سفینه ۵۹
سربال ۲۹۹	سفیه ۱۵۰
سرتنگ ح ۲۳	سقاح ۱۱۷
سر (چیزی) داشتن	سقايت ۱۱۷، ۱۱۸
سرخ موی (شتر) ۲۷۳	سقايه ۱۱۶
سر در نهادن ۳۳۰	سقر ۳۲۶
سرطان ۳۱۳	سقط ۱۸۷
سرقه ۱۲۵	سقی ۳۱۸، ۳۲
سر (کاری) داشتن ۱۱	سکرات ۱
سر کشیدن ۹	سکوه: ظرف ۲۱۸
سرعه ۳۱۵	سگری ۳۰۶
سر نهادن (به جایی) ۲۸۷	سگینه ۵۹
سروری ح ۲۷۷	سگالش ح ۲۸۳
سره شدن ۱۷	سگالیدن ح ۲۸۳
سرت ح ۱۳	سلاح بازی کردن ۱۸
سریر ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۵۶،	سلاح در پوشیدن ۱۹۵
۳۳۲، ۳۲۸، ۲۲۲	سلام باز دادن ۳۲۷
سریر مُنک ۱۰۸	سلسبیل ۲۲۰
سرنان ۲۷۷، ۲۷۶	سلسله ۲۹۸
سرتیه ۱۳	سلف ۲۵۰، ۳۱۲
سظیر ۱۵، ح ۲۶۴، ح ۲۹۲	سَلک ۳۱۱
سعايت ۱۲۵	سلوک ۳۱۱



سیر: ۶، ۷	سَلَه ۲۱
سیم: نقره ح ۴، ۲۹۷	سیمان ۸۶
سیم/ سوم ح ۵، ح ۲۹، ح ۸۱، ح ۱۰۷، ح ۱۸۷، ح ۱۸۴، ح ۱۸۴، ح ۱۸۷	سَمَت ۱۹۰
ح ۲۵۳، ح ۲۸۵، ح ۳۲۳، ح ۳۲۶	سَمَر ۳۴۷
سیوم/ سوم ح ۲۹، ح ۸۱، ح ۹۰، ح ۱۲۸	سمع دزدیدن ۳۰۳، ۳۱۴
ح ۱۴۵، ح ۱۸۴، ح ۲۰۸، ح ۲۵۳، ح ۲۸۰، ح ۳۲۶	سَموم ۳۲۱، ۳۲۲
	سُنانه ۳۲۱
	سُنباه ۳۱۳
	سَنَت اَوَّلین ۳۱۲
	سَنجیدن ۳۴
ش	سندس ۲۲۱
شاخص ۲۹۰	سنگ دستی ۱۸
شادمانه ۱۴۵، ۲۷۷	سنگسار ۳۵
شادمانه شدن ۱۱۶، ۱۵۲	سنگ گِل ۳۳۰، ۳۳۸
شادمانه گشتن ۲۳۹	سنگلاخ ۲۸۷
شاذ ۲۴۳، ۳۲۵	سَنین ۳۲۱
شاگ ۳۵۳	سوء الحساب ۲۱۲
شام ۱۴۹	سوخته شدن ۴۳
شایستن ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۹۳	سود داشتن ۴
۳۳۶، ۳۹۶	سودن ح ۳۲۱، ۳۵۱
شباروز/ شبانه‌روز ح ۱۰۷	سوده (زَر-) ۴۴
شبان روز ۱۰۷	سوس ۸۸، ۹۶
شبانگاه ۳، ۳۵	سوشن: سوده هر چیز، بُراده. ۳۲۱
شبنگاه ۲۰۴	سهام ۲۹، ۸۱، ۹۰، ۱۰۷، ۱۹۹، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۵۳
شبه ۱۵	ح ۲۸۵، ح ۳۲۱، ۳۲۳
شیخون کردن ۳۴۷	سیاره ۳۱۳
شپشه ح ۸۸	سَبَات ۳۳۷
شروار ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۳	سَبَد: شوهر ۵۶
شخصان ۳۵	
شداید ۲۹۸	

شمال (باز -) ۱۴۹	شدن: رفتن ۳۰، ۳۱، ۳۲۲
شمان/شما ح ۳۱۸	شدن: از دست رفتن ۴۳
شعل ۱۶۰، ۱۶۱	شدید الّاخذ ۲۰۲ - الحقد ۲۰۲ - القوه
شعب ۶۸	۲۰۲ - المحال ۲۰۲
شوخیکن ۵۸	شراب دار ۷۰، ۷۲
شوره ۱۸۱، ۲۸۷	شرايع ۷۸
شهاب ۳۱۴	شرب ۳۱۸
شهقه زدن ۲۷۵	شربه ۴۴، ۲۶۳
شهبوت طعام ۱۰۶	شور ۲۰۲
شباطین ۷، ۳۱۴	شرك آوردن ۴۱، ۱۶۶
شیت ۳۰	شرم آمدن ۲۷
شبع ۳۱۱	شرم داشتن ۳۰، ۵۵، ۲۷۳
ص	شری ۳۳
صاریف ۵۴، ۱۶۴	شریک گرفتن ح ۷۸
صاع ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	شیت/شیت ح ۱، ۴۴، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
صاعقه ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵	۳۰۱، ۲۱۶
صاعقه ۱۹۴	شقد/شصد ۱۵۹، ح ۱۵۹، ۳۰۱
صاحب: غلام ۲۹۵ - الشجن ح ۷۸ -	شغاف ۶۱
دواب ۶۰ - سجن ۸۷ - ضعام	شفا یافتن ۴۴
۷۱، واقعه ۱۵۳	شفتت بردن ح ۱۳۲
صحایف ۲۴	شفیعان ۱۶۵
صحیفه ۱۷۷	شقی ۸۶
صدقه کردن ۱۴۲، ۱۴۳	شقی ۱۸۲، ۲۷۵
صدیقان ۴۷	شکر گزاردن ۱۱۶، ۲۸۹
صدیق روزگار ۹۶	شکم زمین ۱۷۹
صرف کردن ۴۴، ۵۵، ۶۸، ۳۴۳	شکوی ۱۳۹
صعب ۱۴۰، ۲۴۷	شکیبایی کردن ۲۵۷، ۲۶۶
صعوبت ۲۹۲، ۲۹۴	شکییدن ۱۲۴
	شعانت ۹۴

ضرب: نوع ۱۹۳	صعید ۲۵۲
ضرب و طعن ۱۹۵	صفایر ۵۲
ضروح (نام ستاره‌ای) ۱۱	صفیره ۴۸
ضِفْث ۸۶	صفند ۲۹۸، ۲۹۹
ضلال ۱۶، ۶۱	صفراء ۸۶
ضمان ۲۴۱	صُفَّه ۶۳
ضمیر ۱۶۴	صلت ۲۳۲
ضیاع ۱۰۷	صلبِ رحم ۲۱۳
	صلح نامه ۲۲۴
ط	صلصال ۳۲۰، ۳۲۲
طارق ۱۱	صلصه ۳۲۰
طاس ۱۷۸	صله ۲۷۶ به صله کردن
طاغی ۲۹۵	صله کردن ۲۳۲
طابع ۲۰۸	صُنع ۱۷۷
طباع ۵۰	صنم ۱۲۴
طبقت ۲۲۶	صینو ۱۸۳
طپانچه ح ۳۵، ح ۱۴۰	صینوان ۱۸۳
ظرفی ۳۴۰	صنوبر ۱۴۲
ظركبدن ۳۵۲ به تركیدن	صواب ۶۱، ۱۴۷، ۱۵۱
طریق ۷، ۱۰۵	صواع ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
طعام ساختن ۱۰۶	صیانت ۱۴۶
طعن ۱۸۵	صیحه ۳۳۹، ۳۴۰
طلب کردن: جستجو کردن ۳۵	
طوارق ۱۹۳	ض
طوانغیت ۲۰۱	ضآن ۲۴۰
طِوَال ۸۶	ضآن شدن ۲۴۰
طوبی ۲۱۹، ۲۲۳	ضایع کردن ۲۸۷
طول عهد ۱۰۹	ضایع گزاشتن / گذاشتن ح ۲۴۱
طیب ۳۴۳	ضرا/ ضرر ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۹

عذل گفتن ۳۲۴	ظبور ۷
عدول کردن ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۶۵	
عدول کردن از - ۳۴۰	ظ
عذاب استیصال ۱۶۸، ۳۳۵ - برگرداندن ح	ظفر دادن ۲۹۷
۱۷۱، - مستبر ۲۶۴، - عاجل	ظیل ۲۰۸
۲۲۹، - عام ۱۶۸، - غلیظ ۲۶۴،	ظلال ۲۰۸
- مؤلم ۲۶۷	ظلمه ۸۲
عراض ۸۶	ظله ۳۳۹
عزاف ۳۴۶	ظهارج ۲۲۲
عرض کردن ۲۲۲	ظهارة ۲۲۲
عرضه کردن ۲۸، ۴۴، ۸۳	ظهارت ح ۲۲۲
عرق ۲۷۲	
عروق ۲۶۹	ع
عز ۸۱	عاجلاً ۲۴۰
عزم کردن ۳، ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۶۰	عاریت ۶۳
عزم کردن بر - ۴۷، ح ۴۹	عاصر ۹۰
عصبه ۱۶	عاصی ۳۳۵
عصر ۷۵، ۹۰	عاصی شدن در - ۲۸۵
عصر کردن ۸۸	عافیت ۱۹۸
عصیان ۲۸۵	عالم الذات ۲۳۱
عصیر ح ۸۸، ح ۹۰	عالم سرح ۵۵
عظمت ۱۷۲	عاهات ۱۹۱
عظیم ۲۲۱، ۲۲۶	عبر ۶
عقاب ۴۴، ۵۴، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۵،	عبرانی ۹۴، ۱۰۹
۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۵،	عتاب ۸۲
۲۹۸	عجب ۱۰
عقار ۱۰۷	عجب آمدن ۱۸۳
عقل کاریستن ۱۷۲	عجب ماندن ۱۴
عقوبت ۸۲، ۱۷۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۵۲	عجذت ۱۵۴

عقوبت کردن ۲۲۶، ۲۲۹	عهد دادن به — ۱۰۳
عقیب ۲۱۵	عهد بستن از — ح ۱۱
عقیم ۳۱۷	عهد شکافتن ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۷
علانیه ۵۵	عهد کردن ۱۱
غَلَقَه ۱۸۷	
علم تعبیر ۷۷، ۸۷، — تعبیر خواب ۸۲، —	غ
کتاب ۲۴۲، — معجز ح ۷۷.	غالب بودن بر — ۴
غَلَمِیت ۸	غالب شدن ۳۵۲
علی الحال ۱۰۱	غاوی ۲۲۶
علی حدّه ۶۲	غایبات ۱۶۴
عَمّ ۹۴	غایب گشتن ۱۰۹
عمّ: پدر ۱۵۵	عَبَطت — ۱۶۰، ۲۷۷
عماد ۱۷۹	غَدیر ح ۲۸۸
عمارت ۹۶	غریبا ۳۳۶
عمد ۱۷۷	غرس کردن ۲۲۰
عمران ۲۸۷	غرس نشاندن ۲۲۷
عمگان: عمّه ها ۲۷۳	عُرْفَات بهشت ۱۸۵، ۲۹۷
عمودان ح ۱۱	عُرف کردن ۲۰۳
عموران (اسم ستاره) ۱۱	غزا ۲۲۹
عمی ۱۴۸، ۲۱۳	غزارت ۹۵
عنان ح ۹	غزا کردن ۱۹۴
عنبر ۲۲۱	عُساله ۲۶۳
عَسَل — ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۰،	عُشا ح ۱۶۸
۲۸۵	عُشیان ۱۶۸
عُنف ۵۰	غفران ۲۹۰، ۳۲۶
عنود ۲۶۱	عُخْل ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۹۸
عنید ۲۶۱	غلبه کردن ۳۷، ۳۹
عورات ۱۰۹	غلیظ ۲۸۷
عورت پوش ۲۴	غمرساز ح ۱۰۰

غمگسار ۹۴	فراخ کردن ۲۷۶
غنا کردن ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۴۱، ۳۰۸،	فراز آمدن ح ۲۱۳
۳۴۰	فراز شدن ۲۷۷، ح ۲۷۷
غوث ۸۹	فراز گرفتن ح ۴۳
غور ۱۰۸	فراست ۳۷
غول بیابانی ۳۱۴	فرا گذاردن ح ۳۰۸
غیابت ۱۷	فرا گذاشتن ح ۲۷۸
غیبوت ۱۷	فرا گرفتن ح ۱۰۵، ح ۱۰۶، ح ۱۶۳، ح ۲۹۵
غیث ۸۹	فرا گزاردن ح ۳۰۸
غیر همتا ح ۱۷۴	فروج ۸۳، - عاجل ۷۶
غیظ ۱۲	فروج دادن ۲۶
	فرزندک ۱۴۴
	فرزند گرفتن ۳۷
ف	فرقت افکنیدن ۱۵۹
فاجر ۲۵۲، ۲۷۸	فرقت کردن ح ۲۸۵
فاسقان ۳۰۷	فرق کردن ۵، ۱۴۷، ۱۸۴، ۱۸۵
فاصل ۴۲	فرمان بردن ح ۲۸۱
فاطیر ۱۶۰	فرمان یافتن ۲۶، ۳۶، ۱۲۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۸۹
فایت شدن ۲۷۷	فرماینده ۸۵
فتادن ۵۷	فرو آمدن ۱۸۵، ۳۴۳
فتوی کردن ح ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷،	فروبافتن ۲۲، ۱۱۵، ۱۶۳
۲۴۱	فروختن ۲۷۹
فتوی نوشتن ح ۴۱	فروخواهانیدن ۲۲۰، ۲۲۱
فجور کردن ۳۳۶	فروود - ۲۰۴
فخار ۳۲۰	فروود آرندهگان ۱۰۲
فندیه کردن ۲۱۲	فروود آمدن ۲۲۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۳۶، ۳۴۴،
فرا گرفتن ح ۱۶۳	۳۵۰
فرا یافتن ۱۷۲	فروود آوردن ۱۱۴، ۲۸۷
فرا تر رفتن ح ۱۰۶	فروود دویدن ۲۸۷، ۲۸۷
فراخ چشم ۱۵	

فریفتن ۳۸	فروزدن ۹
فرغ ۲۹۲، ۲۹۰	فروشکستن ۱۹۲
فرونی ۱۷۴	فرو فرستادن ۱، ۵، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۴۴
فساد زانی ۷۹	۳۰۳، ۳۰۲
فسانه اولیان ح ۳۴۷	فرو کردن: بستن ۲۹۵
فسانه اولیان ۳۴۷	فرو گذاردن ۱۰۹، ۱۹۷، ۳۰۸
فسودن ۳۰۳، ۳۰۲	فرو گذاشتن ۴، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۱۰۹، ۲۴۱
فسوس دارنده ۳۰۲	۲۷۸
فسوس داشتن ۲۲۹	فرو گذاشتن از - ۱۰
فشاردن ح ۷۲، ۴۰	فرو گرفتن ۱۱۳، ۲۷۵، ۳۱۳
فصل ۱۴۹	فرو گذاشتن ح ۳۱، ح ۲۲۴، ح ۲۲۹
فصل کردن ۱۸۴، ۳۴۹	فرو ماندن ۲۷، ۲۹
فقد ۱۴۳، ۱۴۵	فرو نگر بستن ۸۱، ۲۹۵
فلاح ۴۶	فرونهادن ۷۰، ۳۳۱
فلاک انجمن ۱۷۸ - الافلاک ۱۷۸، - نسیم	فرباد خواستن ۸۹
۱۷۸	فرباد رس ۲۵۸، ح ۲۸۷
فنیق ۱۱	فرباد رسیدن ۲۶۷
فند ۱۵۰	فرباد رسی کردن ۲۸۷
فوت شدن ۳۳۰	فرباشندگان ۷، ۲۲، ۳۵، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۹
فوی ۲۰۸	۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳
فیلق ح ۱۱	۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱
ق	۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۶۸
قابس ۱۱	۲۷۰، ۲۷۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۹
قاسی ۱۸۳	۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۳
قاصف (باد -) ۲۷۴	۳۳۶، ۳۳۴
قاهر ۷۹، ۱۸۹، ۲۴۷	فربشته ۱۵، ۲۵، ۳۹، ۴۷، ۵۴، ۶۶، ۱۹۱
قاید ۱۵۵	۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۰
قبایع ۵۴	۲۳۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
	۲۸۷، ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۴۳

قعه ۳۲۰	قُح ح ۵
قفا ۳۲۷، ۱۶۲، ۵۶	قُبیح ۵
قفاق ح ۲۳	قبض ۲۱۷
قَلت غنا ۱۹۳	قبض کردن ۲۳۷، ۱۵۲
قِناع ۲۶۹	قَبَل — ۲۱۳، ۱۰۱، ۱۰۰
قِنو ۱۸۳	قَبِه ۲۲۲، ۱۷۸
قنوان ۱۸۳	ققال ۲۳۹
قوارع ۲۲۹	قدح کردن ۴۸
قام مُلک ۱۰۱	قُدْف ۳۱۵، ۳۱۴
قوت ۹۶، ۸۸	قُرايه ۱۹۷
قوت دادن ۳۸	قره العين ۹، ۱۴۰
قوس ۳۱۳	قروح ۲۶۳
قوی گشته ۹	قرونی اول ۳۱۹
قهار ۲۹۸	قریب تر ۶۸
قهار کننده ح ۲۸۳	قریب العين ۱۴۸
قهر کننده ۷۸، ۴۱	قرین ۲۹۸
قیافان ۸۳، ح ۸۶	قرین تر ح ۹۸
قیام الساعة ۳۱۱	قریه ۱۳۳
ک	قسم کردن ۳۳۷
کار افتادن ۲۷	قصب ح ۱۵
کار بستن ۵، ۳۰۹	قصص ۶، ۳۴۵
کار گزاردن ۲۶۶	قصص اوایل ۳۴۰
کار گل کردن ۲۵۱	قصه کردن ۱، ۲، ۶
کاره ۲۰۸	قصیر ۸۶
کاس ۷۴، ۱۱۸	قضا ۲۳۵
کاسه ۱۴۲	قضا کردن ح ۸۰
کاشک ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۴۳	قضیب ۱۵، ۲۱
کافّة الناس ۲۴۹	قطب آسمان ۱۰
کافر آمدن ۲۰۳	قطران ۲۸۳، ۲۹۹
کافرتر ۲۰۱	
کافر نعمت ۲۵۲، ۲۵۹	

۲۲۸، ۲۴۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،	کافه ۳۰۶
۱۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۴۳،	کالزار/ کارزار ۱۶۱، ۳۲۰ - کالزار کردن
۳۴۹، ۳۴۸	کالزار کردن ۱۲۸
کبهه ۹۷	کام راندن ۳۰۸
کمینه ۵۹	کاهانیدن ۱۸۷، ۲۲۶
کناد ۲۸۸	کاهن ۳۴۶
کنار/ کناره ۳۱	کاهیدن ۱۸۷
کناره ۶۵	کبایر ۵۲، ح ۱۴۰، ۱۶۱
کناره/ کناره ۱۸۰	کبش ۱۴۴
کنجید ۹۰	کبیره ۴۸
کنز ایمان ۱۶۹	کُتب ۱۶۴
کین موی ۹۵	کینمان ۱۳۹
کنند/ کنند ح ۱۰۳، ۳۰۱	کتم عینم ۱۷۹
کواکب ۲۹۸، ۳۱۳	کثافت ۱۷۹
کوچه/ کوچها ۳۵۲	کرام الکاتبین ح ۱۹، ۱۹۱، ۲۳۵
کوشک ۲۲۰	کراماً کاتبین ۱۹۱
کهنانت ۳۴۸	کربت ۸۲
کهنانت کردن ۱۲۳	کرت ۸۹
کهنه ۸۳، ح ۸۲	کردن: ساختن ۱۷۴، ۲۸۸
کسید ۱۲، ۱۳، ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۵۷، ۶۸،	کردن: آماده کردن ۳۰۳
۸۴، ۸۵، ۹۳، ۲۳۱، ۳۲۵	کردن: قرار دادن ۳۱۳، ۳۱۶
کید کردن با - ۱۱، ۱۴، ۱۰۵	کرده داشتن ح ۳۴۸
کیل ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۲	گره ۲۰۸
کینه کشیدن ۲۸۳، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۳۹	کز کردن ۲۴۸
	کزی ۲۴۵
گ	کش: که او را ۲۷۰
گاف/ گاو ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۷،	کشف کردن: بر طرف کردن ۱۳۸
۱۴۲، ۲۸۴	کشیدن: گسترده ۱۷۴، ۱۸۰، ۳۰۳، ۳۱۵
گاف سیرت ۱۰۰	کفار ۲۸۱
گاه: تخت ۳۷	کف انداختن ۲۱۱
گاهواره ۵۷	کفایت کردن ۲۵۷، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۵۰،
گذاختن ۷۲	۳۵۲، ۳۵۱
گذاردن ح ۱۰۸	کف بر آوردن ۲۱۱
گذشتن به - ۳۴۵	کلمت ۱، ۴۵، ۴۶، ۶۴، ۶۵، ۹۲، ۱۲۵،
گذیدن/ گزیدن ح ۲۵۴	۱۳۴، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۱۸،

- گماشتن ۳۳۹
گوارنده ۲۶۳
گواه کردن ۳۲۷
گواهی دادن ح ۳۸، ح ۳۹
گوای / گواهی ۱۳۳، ۱۳۲، ۵۷ - گوای
دادن
گوای دادن ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۲
گوایی / گواهی ۳۹، ۵۹، ۶۹، ۲۷۵،
۲۷۷
گوایی دادن ۳۸، ۵۸، ح ۱۰۹، ۳۵۳
گوایی داشتن بر - ۵۷
گوسپند ۹۰، ۱۰۷، ۱۳۸
گوسپند دار ۱۵۹
- ل
لأ: لایه ۱۸۰
لأبته ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۹۳
لأبل ۱۲۳، ۳۲۷
لأبه کردن ۴۷
لأزم آمدن ۶
لأقع ۳۱۸
لأمجال ۲۸۵
لأبس ۱۳۳، ۱۷۰
لأبیک ۱۶۶
لأبیک زدن ۱۶۶
لأسان القلب ۶۱
لأقاء الجزاء ۱۸۰
لأقاع ح ۳۱۸
لأگام ۲۹۷
لأواقع ۳۱۷
لأوح محفوظ ۲۲۶، ۲۳۵
لأوش ح ۳۰۴
لأوم ۱۴۱
لأونی ۷۵، ۱۸۱، ۲۲۰
لأین ۲۴
- گران - (ابره‌ای -) ۱۷۵
گران‌مایه ۵۸
گرد آمدن ح ۳
گردانیدن: تغییر دادن ۱۹۷
گرد (چیزی) در گشتن ۲۲۱
گرد (کسی) درآمدن ۲۵
گردگن ۹۵
گرفتگی (فعل شروع) ۲۲، ۲۷،
۲۰۱، ۱۹۴، ۱۱۱
گرفتن: دیدن، به نظر آوردن ۲۷
گرمابه / گرمابه ۳۵، ۹۴
گریختن از - ۳۳
گریختن بر - ح ۵۶
گریزاندن ۱۰۳، ۳۳۰
گریزنده ۳۳، ۳۴، ۳۵
گزر ۹۷، ۲۷۷، ۲۸۸
گزاردن ح ۸۰، ۱۴۷، ۲۵۸، ح ۲۶۹، ۳۱۱
گذاشتن ح ۹۷، ح ۱۸۵، ح ۱۹۷، ح ۲۳۰
ح ۲۴۱
گزر / گذر ح ۳۲۵
گزشتگان / گذشتگان ح ۳۱۹
گزشتن / گذشتن ح ۱۴، ح ۴۳، ح ۵۸، ح
۱۵۵، ح ۱۶۲، ح ۱۶۵، ح ۱۷۴
ح ۲۵۳، ح ۲۶۷، ح ۲۸۸، ح
۳۰۲، ح ۳۲۴، ح ۳۲۷، ح ۳۳۲
ح ۳۳۴، ح ۳۴۰، ح ۳۵۱
گزند کردن ۷۱
گزیرانیدن ۱۰۳، ح ۱۰۴، ۲۵۷
گساردن ۱۰۸، ۱۴۴
گسیل کردن ۱۰۸
گشت روزگار ۳۴۰
گفت: گفتن ح ۱۰۰
گفتاگوی کردن ۱۶۱
گل سوده ۳۲۱
گماشتگان ۸۱

منحرف ح ۲۳۳	م
متحزب شدن ۲۳۳	ماستبده ۱۰۸، ۱۴۲، ح ۱۰۸
مُتَدَانِي ۱۸۱	ما شطه ۷۰
متردد ۱۵۲	ماضی شدن ۳۰۷
متسلی شدن ۱۳، ۷۶، ۱۵۸، ۲۱۹	ماکر ۲۹۴
مَشَقِيب ۲۲۱	ماکران ۲۴۲
مَشَقِق شدن ۳۲۰	مآن ۱۶۴، ۳۴۵
متعاقب ۱۹۰، ۲۸۰	مالا نیناهی ۱۷۸
متغیر شدن ۱۹۷	مأمول ح ۸۲
متفاوت الخلق ۱۸۲	مأمون داشتن بر- ۱۸
متفرد ۲۱۰	مانیشن ۱۱۸، ۲۲۰
مقارب ۱۸۱	مأول ۸۲
مقارب ساختن ۱۸۳	مؤبده ۲۶۸
مقدم ۵۳	مؤمن ۱۰۰
مقدمان ۳۱۸	موکد ۱۹۷
مقدم الوجود ۱۵۱	مؤونت ۲۲۷
مشکا ۶۲	میاداش ۲۷۵
متکافی ۱۷۸	مبادرت ۳۱۹
متناسک ح ۱۴۰	مبدد کردن ۳۴۶
منمنع گردیدن ۲۳۱	میرا کردن ۹۳
متوجه تر ۲۰۱	میرقع ۱۴۶
متوسم ۳۳۸	مبشر ۱۵۱، ۱۵۳
متوسمان ۳۳۸	میضع ۳۲
میشین ۱۸۵	مبعض کردن ۳۴۶
منابت ۱۸۰	مقیبت ۲۱۲
مناهی ۳۴۱	متابعت کردن ۲۹۲، ۳۲۶
منقله ۱۸۰	متأخران ۳۱۸
مَثَلَات ۱۸۵	متأخر شدن ۳۲۰
مثل سایر ۵۶	متساع ۳، ۲۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۷،
مَثَلَه ۸۵؟	۱۴۲، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۷۹، ۲۸۸،
مجادله کردن ۲۶۶	۳۴۳
مجادله گرفتن ۲۰۱	متاعک ۱۴۳
مجالست کردن ۹۷	متتابع ۲۹
مجاملت ح ۳۲۴	متجاور ساختن ۱۸۳
مجامله ۳۲۴	

مداناش ۲۷۵، ۲۷۶	مجاهز ۱۰۹
مدانیا ح ۲۷۶	مجاهله ح ۳۲۴
مذخل ۲۷۷	مجیره ۲۱۰
مدرک ۱۹۸	مجتنب ۱۰۲
مدفع ۱۹۸	مجد (کسی) را گفتن ۳۴۲
مدهوش ح ۸۳	مجزب ۱۶۹
مدینه علم ۵۹	مُجَوِّف ۲۱۶
مذکور ۸۳، ح ۸۶، ۹۵	محابا کردن ۲۱۲
مذلل ۲۸۰	محاسب ۹۶
مذلل کردن ۱۷۹	محاسبیت ۲۹۸
مذمت ۲۴۸	محاسنه کردن ۲۲۲
مذهب: روش ۲۳، ۳۲۴	محاسن ۴۴
مذهب الآخزان ۱۵۴	معاوله ح ۲۰۲
مراقبت کردن ۱۹۲	محبوس کردن ۶۹
مراودت ۴۴، ۴۷، ۶۹، ۱۱۲ — مراودت کردن	محتال ۲۹۴
مراودت کردن ۴۳، ۶۶، ۷۰، ۹۲، ۹۳	مُخَدِّث ۶
مراوده کردن ۵۶	مُحَرَّم ۲۸۴
مرتبات ۲۴۷	محرمات ۲۸۶
مرتبت ۱۰۸	محروس ۳۳۶
مَرَد ۹۳، ۱۹۸	مَحْسُود ۱۵
مردم: انسان ۱۸۷	محقق کردن ۱۸۴
مرد مصیبت ۱۱۵	محکم کار ۲، ۱۲۶، ۳۰۴
مرد شزیه ۵۹	میخت ۸۳، ۱۲۴، ۱۴۶
مرده کردن ۳۱۸، ۳۰۳	مَحِیص ۲۶۶
مُرْسَل ۱۳	مخادعت ۴۷
میرعزی ۲۲۱	مخادعه ۴۳
مرگشا/ مرگشان ۲۵۵	مخادعه کردن ۵۶
مروت ۲۸۶	مخبر ۱۶۴
مروی ۱۱۳	مُخَبِّل گردانیدن ۳۱۴
مُربِب (شگ) ۲۵۵	مختل گرداندن ح ۳۱۴
مُزْجَات ۱۴۱	مُخْطِی ۱۴۷
مُزْدِ آنحرت ۱۰۲	مخلد ۱۹۸، ۲۶۸
مُزْدِحْم ۲۸۹	مخیر کردن ۶۷
مُزْدِ گان ۱۵۱	مخیل گردانیدن ح ۳۱۴
	مَذ ۸۹



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مَشوق کردن ۱۸	مَسامحه کردن ۲۱۲
مَشیت ۱۸۵	مَسؤول ۱۴۲
مُصاب ۱۴۲	مَشبعه ۲۰
مِصاحب ح ۲۹۵	مِستأخران ۳۱۹، ۳۱۸
مِصیح ۱۱	مُستبَدع ۳۰۷
مِصر ۲۹۰	مِستثنی کردن ۳۴۳
مِصرع ۲۱۶	مِستخلص ۱۷
مِصروفات ۱۶۱	مِستغنی شدن ۳۵۲
مِصوّر ۲۸۵	مِستغنی ۱۸۹
مِصوّرتر ۶۰	مِستعمل ۸
مِضادت کردن ۲۷۹	مِستغنی کردن ح ۱۰۴
مِضاعف ۲۱۲	مِستقدمان ۳۱۹
مِضاهنی ۵	مِستوحش ۲۵
مِضغه ۱۸۱	مِستولی شدن ۱۷۴
مِضمر ۱۱۹، ۲۰، ۱۶	مِستوی الخلق ۱۸۲
مِضمر آوردن ۶۶	مِستهزبان ۳۵۲، ۳۵۰
مِضیف ۳۳۳	مِسحور کردن ۳۱۳
مِطابقت کردن ۵۶، ۴۰، ۳۸	مِسخر کردن ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
مِطالیه کردن ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۳	۲۸۰
مِطبخیان ۵۸	مِسرع ۲۹۹، ۹۳
مِطراق ۲۷۶	مِسکینه ۲۸
مِطرد ۸۶	مِستلم کردن ۴۴
مِطرقه ح ۲۷۶	مِسمی (وقتِ -) ۱۷۹
مِطروود ۳۲۳، ۳۱۴	مِسن ۳۲۱
مِظلومه ۲۸	مِستون ۳۲۱
مِعاتبات ۸۳	مِسیل ۲۱۱، ۲۱۰
مِعادات کردن ۱۴۶	مِشاجره کردن ح ۱۶۱
مِعالجه کردن ۱۹۴	مِشاخت کردن ۱۶۱
مِعانید ۲۶۱	مِشاربه کردن ۹۷
مِعاونت کردن ۴۳	مِشاهید ۵۹، ۶۰
مِعایش ۳۱۶	مِشاهد ۱۸۹
مِعیانه ۳۱۰	مِستغنی ۱۸۹
مِعبّر ۷۶	مِشربه ح ۱۱۷
مِعبود ۵۵	مِشفع شدن ۲۶۸
مِعجم ح ۳۴۵	مِشفق گرداندن ۹۴

مقدّر ۳۱۷	مُعَدّ کردن ۳۰۶
مقدم ۳۴۵	معراج ۱۴
مقدم: رئیس ۵۸	معرت ۲۱۵
مقدمان ۳۱۹	معزول کردن ۹۷
مقاور ۱۳۶	معزّی ح ۳۲۴
مقاورات ۳۱۶	معصوم ۳۲۵
مُقَرَّر ۲۵۵	معصیت کردن ۵۵
مقر آمدن ۹۲	مُعْضی کردن ۳۴۷
مقرح ح ۲۳۴	معلی ۲۹۹
مقرون کردن ۲۸۴، ۱۸۵	معتب ۲۴۱
مقرّمه ۹۷	مُعْتَبات ۱۹۱
مقری ۲۱۲	مُعَلَّل ۱۹۸، ۸۲
مُقْتَسِمَان ۳۴۶	معلوم (وقت -) ۳۲۳
مُقْتَسِم ۳۴۶	معلوم (نوشته ای -) ۳۰۹
مُقَلَّل ۱۴۲	معهّد ح ۲۷۷
مُقْتَمَعه ۲۷۵، ۲۷۴	معهود ۱۱
مُنْبَع ۲۹۱	مغالبه ۲۰۲
مَقْوَى ۵۴	مغری شدن ۳۲۴
مقهور ۷۹	مغیّر ۲۴۱
مکاره ۲۱۷	مفارقت ۹۴، ۱۳۸، مفارقت کردن
مکاسره ح ۲۹۲	مفارقت کردن ۷۶، ۱۱۶، ۱۶۰
مکانت ح ۱۰۰	مَفْرَ ۱۹۷
مکانت دادن ۱۰۱	مُفَرَّق کردن ۳۴۸
مکبود ۱۳۵	مفضل ۳۰۶
مکر ساختن ۱۱	مفضّل ۲۲
مکر کردن ۶۲، ۲۴۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۳۲	مفضوض کردن ۱۰۱
مکتسب ۳۱۶	مقاتل ۱۶۰
مگس: زنبور عسل ۱۹۱	مقاربت ۳۷
مکلف ۲۹۲، ۳۲۴	مقاله ۱۵۱، ۲۰۱
مکلفان ۳۲۰	مُقام (بهشتهای -) ۲۰۶
مکیل ۳۱۵	مقاومه ۲۷۹
مکیلات ۳۱۵	مُقْتَبِجات ۳۱۹
مکین ح ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱	مقترح ۲۳۴
ملازمت کردن ۶۶، ۳۲۱	مقتضی شدن ح ۳۰۷
ملاقح ۳۱۷	مُتَحَم ۳۴۵

مناقصه کردن ۲۲۲	میلت ۴۱، ۳۴
مناقشت کردن ۲۱۲	ملتسم ۶۷
مناقشه کردن ح ۱۶۱، ح ۲۲۲	مُلجا ۵۴، ۳۱۰ - مُلجا شدن
مناقض ح ۲۱۰	مُلجا شدن ۳۱۰
مناقضه ۳۴۸	مُلقح کردن ۱۴۹
مناهی ح ۷۰	معاون ۳۱۴، ۳۰۵
مُنهی ۱۶۸	مُلجا شدن ۳۱۰
مُننظم شدن ۱۶۱	مُلقح ۳۱۷، ۳۱۸
مُنفع ۲۰۹	مَلیک ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۰، ۸۱
منفع شدن ۱۷۲	۹۲، ۸۳
مَنّت نهادن ۲۴۶، ۲۵۶	علوم ۳۱۲، ۵۲
منحسف شدن ۱۷۹	صمات ح ۲۳
مندوب ۸۲	مماحله ۲۰۲
مندوبات ۱۴۰، ۱۴۱	مماکره ۲۰۲
منزل: اقامتگاه ۳۵	ممالیک ۷، ۱۰۷
مُتَرک ۵	ممتحن ح ۱۴۹، ۲۲۹
منزه کردن ۴۷	ممتحنان ۱۶۰
منسوخ کردن ۳۵۰	ممتحن کردن ۱۴۵
منطق ۱۹۹	متع کردن ۳۴۵
مُنقِر ۴۸، ۱۳۵	متع گردیدن ح ۳۳۱
مُنقسم ۳۴۳	متع ۵۰، ۲۴۷
منقضی شدن ۳۰۷	مُمکن ۸۵، ۱۰۱، ۲۷۴
منقطع شدن ۲۳۳	ممکن کردن ۳۷
منکبر شدن ۱۷۹	مُمکن گشتن ۱۰۶
مُنکَر ۲۷۴، ۲۷۸	مُملک ۳۷
منکسف شدن ۱۷۹	مناجات گفتن ۶۷
منهّی ۱۴۰، ۳۳۵	منازل کواکب ۳۱۳
مَنّ یزید ۳۵	مناظره کردن ۱۹۴
مواضعت ح ۵	مناظره گرفتن ۲۰۱

	مواضعه ۵
ن	مواکنه کردن ۹۷
نابیوسان ۱۵۲	موحش موجوده باقیه ۶۷
نایپراسته (چاهی) - ۱۷	موز ۶۲
ناچیز ۱۴۲	موزون ۳۱۵
ناخواهان ۴	موقف ۳۴۹
ناخوش ح ۱۸۳	موقف عرض ۳۲۰
ناخوش شدن با - ۲۸۶	موکل ۱۹۲ سه موکل کردن
نارسی ۱۸۲	موکل کردن ۱۰۱
ناساز ۱۸۲	مولم ۵۶
ناسخ ۱۷۳	می ۱۲۷
ناییش ۲۲۸	مهرج ۱۴۴
نافرمانی کردن ۲۸۵	مهرب ۲۶۶
ناقوامی ۱۹۷	مهلت داده ۳۰۱
ناقه ۳۳۹	مهنک ۳۳۴
ناگرویدگان ۲۶۰	مهماننداری ۱۱۴
نام زد (وقتی) - ۱۷۴، ۲۴۶	مهماننداری فرمودن ۱۱۴
نامستحق ۱۹۸	میهمین ۱۷، ۱۲۴، ۱۴۴
نامعأل ۱۹۸	میاباش ۲۷۶
نام کردن ۱۴۴	میان باریک ۱۵
ناممکن ۱۰۰	میانه شب ۱۰۶
ناهمتا ۱۷۴	میثاق ۲۱۳
نثن ۲۶۸	میراث گرفتن ۳۰۳
نجع ۱۴۲	میغ ۳۱۷
نجیب ۲۲۱	میل طباع ۴۹
نجیبان ۲۲۱	میل کردن ۴۰
نجوم معروف ۳۱۵	میهمین ح ۱۰۶، ح ۱۲۴
نذر کردن ۲۷۱	
نرم کردن: متقاعد کردن ۴۷	

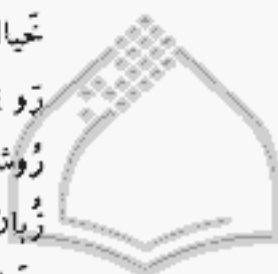
نکوکار / نکوکاران ۴۰، ۳۸، ۴۰، ح ۴۲، ۷۵،	نربینه ۱۵۵
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۶	نزول کردن ۱۹۵
نگاشتن: تصویر کردن ۴۳، ۸۲	نَسَب ۷۸
نگاه داشتن ۳	نسبت با (چیزی) کردن ۳۱۳
نگر: مواظب باش ۱۱، ۲۷۴، ۲۳۴، ۳۴۶	نَسْف ۹۳
نگرندگان ۳۰۳	نسیان ۸۲
نگریدن ۹۵	نشاندن: خاموش کردن ۴۳
نگریستن ۳۴، ۴۴، ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۹۵	نشنگاه ۲۲۱
نماز پیشین ۱۰۷، ۲۰۸، — پنج ۲۷۰ —	نشستگاه ح ۲۲۱
دیگر ۱۹۲، ۲۰۹، — شام ۲۶، ۲۷،	نصب کردن ۵۴
۳۰، ۱۴۴، ۲۰۸	نُصَح ۱۹
نماز کردن ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۲	نصرت دادن ۲۹۷
نماز کنان ۳۵۲	نصیب ۳۲
نماز گزاردن ۲۴۸	نصیب کردن ۲۸۸
نمایاندن ۷۷	نصیحت گر ۱۹
نمودن: نشان دادن ۳۴، ۴۷	نظاره کردن ۱۸
نوا ح ۳۱۵	نظر کردن ۳۱۴
نواله ۲۳۹	نعل: کفش ۱۰۸
نواهی ح ۲۱۳	نفاس ۱۵۶
نوردن ۱۸۰	نُفَع ۳۲۳
نوس ۱۶۴	ننقه کردن ۲۱۴، ۲۵۹، ۲۷۹
نوسیدن ۳۵۰	نقض کردن ح ۲۱۷
نوشته (جامه —) ۱۸۰	نقمت ۱۹۷
نومید شدن ۱۰۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۵۳	نقیض ۱۸۰
نومید کردن ۳۳۳	نُگره ۱۰۹
نه ام ح ۷۷	نکو/نیکو ۳۰، ۳۷، ۱۳۸
نهان خانه ۴۴	نکونر ۱، ۶، ۱۶
نه ای ۱۳۷	نکورای ۱۷
نهایت ۳۱۶	نکوروی ۱۵

ندایم ۱۰۹	ود/بر ح ۳۰۵
نهب ۲۳۲	ورد ۱۱۵
نیز: هرگز ۴۴، ۷۰	ورد گزاردن ۱۵۳
نیت راست کردن ۱۹۷	وزن کرده ۳۱۵
نیت گرداندن ۱۹۶	وساده ۶۲
نیک: درست، عیناً ۲۲	وسایند ۶۲
نیکرو (سوار) ۲۲۱	وسخ ۹۴
نیکو داشتن ۴۶	وسم ۹۴
نیکورای ح ۱۷	وسم ۳۳۸
نیکوی کردن ۱۳۱	وسوس/فسوس ح ۲۲۹
نیم شب ۱۰۶	وقاف ۱۵
نیمه ۱۴	وصایت کردن ۲۱، ۱۱۳، ۱۶۰
	وصف کردن ۴، ۵، ۳۱، ۸۸، ح ۱۰۵،
	۲۹۶
و	وضع افتادن ۱۸۸
وا/با ح ۱۰۳	وعده ۱۸۵
وارد ۳۱	وعسیند ۱۸۵، ۲۴۰، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۲۵،
وادی ۲۸۶	۳۵۲، ۳۳۲
واژگونه ح ۲۹۶	وعید کردن ۶، ۳۲۶
واسطه احوال ۳۲۰	وقار ۱۵
واصف ۱۲۵	وقع ۲۵
واقع ۱۴۰	وقف کردن ۸
والی ۶، ۴۹	ولات ۹۴
واویلا ۳۲۷	ولایت خواستن ۱۰۱
وبال ۳۰۸	ولی نعمت ۴۶
وثاقت ۱۸۶	وهلت ۱۵۳
وثیقت ۲۲	ویژگان ح ۳۰۵
وثیقت دادن ۱۱۳	ویشه/بیشه ۳۳۹
وجوه معیشت ۳۰۳	
وحش ۲۴، ۲۸۴	

همگانان ح ۲۸۳	ه
هناعت عیش ۱۶۰	هاتف ۳۵
هوا ۱۲۸، ۱۱	ها گرفتن ۴۳، ۱۰۶، ۲۹۵
هواقم ۲۴	هالکان ۳۳۴
هواقم زمین ۱۹۳	هاویه ۳۲۶
هوان ۶۷	هدایت دادن ۲۶۶
هوده/هفده ح ۲۶	هده: رصد و برق ۳۲۱
هول ۲۹۰	هندی ۱۷۲
هیژده/هجده ح ۳۳، ح ۱۵۹	هزینه کردن ۲۰۶
هیجده ح ۳۳، ح ۱۵۹	هژده/هجده ح ۲۶، ۳۳، ۴۲، ۱۵۹
هیچیز/هیچ چیز ۲۱، ح ۱۰۷	هشتمه/هجده ح ۳۳
	هفتم بطن ۱۴۴
	هفتم زمین ۸۱
یاد کرد: ذکر، یاد ۱۶۲، ۱۶۴	هسلاک برآوردن ح ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۳۸
یارستن ۳۴، ح ۴۰، ۱۵۶، ۱۹۷	هم آن/همان ۲۰۱
یاوم/یاوم ح ۴۴	همتا ۱۷۴
ید جارجح ح ۲۵۴	هم چونین ۳۸، ۴۴، ۸۱، ۸۵، ۲۷۲
یک بارگی ۱۴۴	همچونین ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳
یکی بار/یک بار ۳۴۳	۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۴۷
	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۰۲
	۳۱۹، ۳۱۵

فهرست برخی کلمه‌های مشکول

چنین ۶۴	آهن ۲۰۱
خشم ۸۹، ۲۴۰، ۲۵۴	آنگار ۳۰۶
خیال ۲۰۳	آمانیت ۱۰۰
زو ۱۵۴	ببرنده ۱۵۴
رُوشن ۳۰۶	ببرند ۲۲۷
زبان ۲۵۴	ببری ۱۴۸
زور/ زبرح ۴۰، ح ۱۰۵	بپرند ۲۲۰
زود/ زبورح ۳۳۰	بتواند ۲۷۷
بشدن ۳۱۰	بذی: بد هستيد ۱۰۵
سخن ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	برنایی ح ۱۴۵
تکی ۱۰۶، ۱۲۳	بگویی/ بگوئيد ۱۱۳
گویی/ گویی ۱۵۰	بسمودن ۱۴۲
مالیت: مال تو ۱۵۵	به ۶۹، ۱۵۳، ۱۷۸
قیش: من اش ۶۶	پنایی داشتن ۲۸۵
نوشته ۱۸۰	نو ۱۹۵
وقیش ۳۰۲	جاقه ۱۸۰
	جو ۷۲



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست نامهای خاص

	آ
ابن الهمام ۱۷۷	آدم (ع) ۱۴، ۱۵، ۳۲۰ - ۳۲۲، ۳۲۴
ابن جریج ۲۳، ۷۷، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۹۲	۳۴۸، ۳۴۳۰
۱۹۳، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۹۴، ۳۴۱	آرس ح ۱۱۶
ابن زید ۱۲، ۶۲، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۴۲	
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۴	
۲۲۸، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۹۱	
۳۰۰، ۳۲۸، ۳۴۷	الف
ابن سابط ۲۱۸	ابراهیم ۱۴۲، ۲۱۹، ۳۱۸، ۳۴۱
ابن سیرین ۳۲۵	ابراهیم (ع) ۲، ۱۳، ۲۱، ۲۵، ۴۱، ۴۲
ابن عامر ۸، ۱۹، ۴۵، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۴	۷۳، ۷۸، ۹۷، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۸
۲۴۷	۱۴۹، ۱۵۶، ۲۸۱، ۲۸۴ - ۲۹۰
ابن عبیده ح ۴۵	۲۹۴، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴
ابن عقیقه ۳۲۰	ابراهیم التیمی ۲۶۴
ابن کثیر ۸، ۱۹، ۴۵، ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۴	ابلیس ۲۵۸، ۲۶۶ - ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۱۴
۱۸۹، ۲۱۵، ۲۴۲، ۳۱۳، ۳۳۴	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶
ابن کيسان ۲۱۵	شیطان
ابن مَحْبُوب ۲۱۰	ابن ابی رباح ۳۳۲
ابن مسعود ۲۵۳	ابن ابی ملیکه ۱۷۰، ۳۴۱
ابن مقبل ۱۵۰، ۳۰۹	ابن اسحاق ۱۳، ۴۴، ۶۲، ۱۲۶، ۱۲۷
ابن وثاب ۲۱۰	ابن الأنباری ۲۱۱
ابن یامین ح ۹، ح ۱۰۸، ح ۱۱۱، ح ۱۱۴	ابن البریدتی ۱۲
۱۱۵ - ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	ابن الزبیدی ح ۱۲
	ابن الزبیدی ۲۷۹

ابوجعفر الباقر (ع) ٢٢٣ — باقر (ع)	١٣٢، ١٣٣، ح ١٣٤، ١٤٣، ح
ابوجعفر المدني ١٧٠	١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٦، ←
ابوجهل هشام ٢٢٧	بنيامين
ابوداود ٦٠	ابودريس الخولاني ٢٥٢
ابوذرا العقبلي ح ٧٦	ابواسحاق ٣٢٢
ابوذرا الغفاري ٢٥٢	أبو الأسود الدؤلي ٤٩
ابودؤيب ٢٠٩، ٣٤٩	ابوالجعان ح ٢٦٨
ابورافع ٢٧٧	ابوالجوزا ٣٣٧
ابورزين العقبلي ٧٦	ابوالحارث ١٢
ابورغال ٣٤٠	ابوالحجاب ٢٦٨
ابوزبيد القناني ٩٠	ابوالحجاج ٢١٦
ابوزيد القناني ح ٩٠	ابوالعجان ح ٢٦٨
ابوسعيد خدرى ١٤، ٢١٩، ٢٧٥	أبو الحويرث الحنفي ٦٦
ابوسلمه ٢١٣	أبو السدراء ٢١٣، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤١
ابوصالح ٢٢٣، ٢٣٥	ابوالفضلي ١٨٦
ابوظبيان ٢٦٩	أبو القليل عامر بن وأئله ٢٧٨
ابوعبدالرحمن السلمى ١٧١	ابوالعاليه ٢٦٨، ح ٢٦٩، ٣٤١
ابوعبيد ١٨٢، ٢٠٢، ٢٢٨، ٢٦٢، ٣١٣، ٣١٧	ابوالقاسم بلخي ٩٠
ابوعبيده ٤٥، ٤٦، ٤٦، ٩٠، ٩٠، ح ١٨٣	ابوالقاسم بن حبيب ٤٦
١٩٠، ح ٢٠٢، ح ٢٢٨، ٢٥٤، ح	ابوالقاسم حبيبي ٢٣٠
٢٦٢، ح ٣١٣، ح ٣١٧، ٣٢١	ابوالنجم ٢٩٩
٣٣٨	أبو امامه ٢١٦، ٢٦٤، ٢٦٣
أبو علي ٦٥، ٧٧، ١٨٩، ٢٠٨، ٢٣٠، ٢٣١	أبو أيوب أنصاري ٢١٤
٢٥٥، ٢٤٢	أبو بشر ٣٤٤
أبو عمر ح ٤٥	أبو بكر ٣٧، ٣١٠
أبو عمرو ١٩، ٤٥، ٤٦، ٨٨، ١٨٤، ٢١١	أبو بكر وراق ٢١٥
٢١٥، ٢٤٢، ٢٩٠، ٣٠٦	أبو تيجان ح ٢٦٨
أبو عمرو بن العلاء ١٥٠	أبو تمام ٣٠٧
أبو مالك ٣٤٤	أبو جعفر ٨، ١٠، ١٨، ١٨٤، ٢٤٣

اسود بن المطَّلَب ۳۵۱	ابومسلم ح ۲۱۳
أسود بن عبد یغوث ۳۵۱، ۳۵۰	ابومسلم محمد بن بحر ۳۱۵
أشْر ۱۳	ابوموسی ۳۰۷
اشکل ۱۱۵	أبو هُرَیْرَه ۷، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۲۰،
أصمعی ۷۴، ۶۴	۳۴۱، ۲۷۶
أظفر بن رُحیب ۳۶	أبی ۳۴۲، ۲۹۴
اصرج ۶۱	ابی الحسن ۱۷۷
الأعشى ۲۹۹، ۲۰۲	ابی تراب ۱۷۷
أعمش ۶۵، ۱۷۱، ۲۱۱	آبی تمام ۲۵۰
أفرایم ۹۸، ۱۵۹	أبی کعب ۱، ۱۷۳، ۲۴۴، ۳۰۱
أم القلا ۳۵۳	احبا ۱۱۵
امرؤ القیس ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۱۳۵، ۱۳۶،	أخیرا ح ۱۱۵
۲۲۷، ۲۷۹، ۲۹۹	أخفش ۶۱، ۱۳۶، ۱۵۰، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۴۹
أمیه ۳۳۹	أخیا ح ۱۱۵
امیر المؤمنین ع علی (ع)	أخیرا ۱۱۵
أنس مالک ۱۴، ۷۷، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۴۱،	آزبد ۱۹۶، ۲۰۱
۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۲۷، ۳۴۵،	اربد بن ربیعہ ۱۹۴
۳۴۸	إرد ۱۱۵
اوزاعی ۳۲۰	إرس ۱۱۵، ۱۱۶
أوس بن حَجْر ۱۳۶، ۲۹۴	ارطاة بن المُنذر ۲۱۶
ایاس بن معاویہ ۱۷۸	اسحاق (ع) ۲، ۱۳، ۲۱، ۲۵، ۴۱، ۷۸،
ایناس بن معاویہ ۱۷۸	۹۷، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۶،
ایوب (ع) ۱۵۹	۱۶۰، ح ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۳۳
ب	اسحاق الحنظلی ۲۰۱
بالعالیه ۲۶۹	اسحاق بن عبدالله بن اُبی فروه ۱۴
بازان ۲۳۶	اسرائیل ح ۱۲۶
باقر (ع) ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۷۱،	اسرائیل ۹۷، ۱۲۶
بالعا ۱۱۵	اسماعیل (ع) ۹۴، ۱۵۶، ح ۲۸۲، ۲۸۹،
	۲۸۹، ۲۸۷

ذبیح اللہ ۹۷ سے اسماعیل (ع)	حفص ۸۸، ۱۱۱، ۱۸۱، ۲۰۹، ۳۱۰
ذوالترقہ ۱۳۹، ۱۴۹، ۳۲۱	حماد بن سلفہ ۱۸۸
	حمزہ ۸، ۴۵، ۸۹، ۱۱۱، ۱۸۴، ۲۱۰
ر	۳۱۷، ۳۱۰، ۲۶۷، ۲۶۶
راحیل (بنت لیان بن ناحور) ۹، ۱۳، ۳۴	حمید ۲۱۰، ۳۲۵
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۵۶	حمید بن ثور الہلالی ۹۲
راعیل ۵۹، ۶۰ — ۶۲	حمید طویس ۲۷۲
ربیع ۱۶۸، ۲۱۹، ۲۳۷	حوّا ۱۶
ربیع آنس ۱۳۶، ۲۶۳، ۲۷۱، ۳۱۹، ۳۴۱	حُثَیْم ۱۱۵، ۱۱۶
ربیع حُثَیْم ۲۰۷	حُثَیْم ح ۱۱۶
رجمہ ۱۵۹	
رحمن یمامہ ۲۲۴، ۲۳۳	خ
رحمہ ج ۱۵۹	خلف ۱۸۴
رسول (ع) در اغلب صفحات سے محمّد (ص)	خلیل اللہ سے ابراہیم
رضا (ع) ۲۷۲	الخسّاء ۴۸
رغمد (فرشتہ ابر) ۱۹۹، ۲۰۰	خون (نام فرزند بنیامین) ۱۴۵
رُقَیْنی ۴۲، ۶۹، ۸۷، ۱۶۷، ۲۴۷	خیر ۱۱۵
رُوبہ ۲۸۵، ۳۴۷	
روبیل ۱۳، ۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴	د
روح ۱۸۴	دان (برادر یوسف) ۱۳، ۱۷
روح الامین ۱۳۸ سے جبریل	داوود ۲۲۷
رومان ح ۲۷۴	دخمہ (نام فرزند یوسف) ح ۱۵۹
رویس ۱۸۴	دورحمہ (نام فرزند یوسف) ح ۱۵۹
ریالون ۱۳	دوما ح ۲۷۴
التربان بن الولید بن ثروان بن ارشہ بن	دودمان ح ۲۷۴
عمرو بن عملان بن لاوذ بن سام بن	دومان ۲۷۴
نوح ۳۶، ۸۶	
	ذ
	الذبیانی ۲۹۹ سے نابغہ

البُحترق ۹۸	جَبیر ۲۰۰
بُشری ۳۲	جُرَیح الرّاهب ۵۷
بلال ۳۲۷	جریر بن عطیة ۱۵۰
بلخی ۳۱۲	جعفر بن المُغیرة ۳۴۴
بلعا ح ۱۱۵	جوزا ۳۱۳
بله ۱۳	جُویر ۱۵۱
بنوح ۷۰	
بنیامین ۹، ۱۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴ ←	ح
۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵ ←	حاد ۱۳
ابن یامین	الحارث بن قیس بن الظّلاله ۳۵۲، ۳۵۰
	الحارث بن هشام ۲۹۴
ت	خدیفة بن الیمان ۱۸۶
تقتالی ۱۳	حُتان ۲۹۲
	حسن (ع) ۲۲
ث	حسین ۱۷، ۴۵، ۵۹، ۶۱، ۹۳، ۱۳۳،
ثوبان ۳۴۴	۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۵۱،
ثور ۳۱۳	۲۰۲، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۳،
	۲۷۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۳۹
	۳۴۱ ← حسن بصری
ج	حسن بصری ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۵۰،
جابر بن عبد الله (الانصاری) ۱۰، ۱۸۲،	۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۹،
۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۴۰	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷،
جاد ح ۱۳	۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۷،
جَبانی ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۲	۲۴۳، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۳۲ ←
جبریل ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۴۷،	حسن
۵۷، ۵۸، ۸۱، ۸۲، ۱۳۷، ۱۳۹،	حسین (ع) ۲۲
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۳۸،	حسین بن الفضل ۳۴۳
۲۸۷، ۲۸۷، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۳،	الحُسین بن محمّد بن الحسن بن
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲	ابراهیم بن محمّد بن سکا العمار ۳۵۴
جِبَلَة بن آیهم ۲۷۸	

٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٧، ٣٤١، ٣٤٤	
سعيد مسجوع ٢١٩	ز
سفيان ثوري ١٤٢، ٢٠٧، ٣١٨	زجاج ١٣، ٤٦، ٧٤، ٩٠، ١٩٠، ٢٠٨
سفيان عيينه ٣٢٥	٢٦٦، ٢٦٢
سكري ٣٠٦	زريحيش ٣٠١
سلمان (پارسی) ٦، ١٥٩	زلفه ١٣
سليمان (ع) ٢٢٨	زليخا ٢٩، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٧، ٥٠، ٥٣
سييس ٢٥٤	٥٥ — ٥٧، ٦٠، ٦١، ٦٣، ٦٦
سهل بن سعد ٢٩٧	٦٧، ٦٩، ٧٣، ٩٢، ٩٣، ٩٧
سهل بن عمار القنكي ٢٧٨	١٥٥، ١٥٩، زمخشرى ١٠٠
سهيل بن عمرو ٢٢٤	زفير ٢٩٢
سيبويه ١٨٩، ٢٥٥، ٣٠٦، ٣٢١، ٣٤٩	زياد بن سعيد الشامي ٢٠١
	زيد ٥٩، ١٣٣، ١٨٧
ش	زيد بن علي ١٧١
شريح ٢٧، ٢٨	زين العابدين علي بن الحسين (ع) ٥٥، ١٧١
شعبي ٢٧، ٦١، ١٥٣، ٣١٩	الزبيني ١٩
شعيب ٣٧	
شماخ ٢٩١	س
شمعون ١٣، ١٧، ٢١، ١١١	ساره ١٥، ١٦، ١٤٦، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩٠
شميط ٢١٩	سالم بن عبدالله ٢٠٠
شيطان ١٢، ٤٣، ٤٧، ٨١، ٨٣، ١٥٩	سام بن نوح ٢٤
٢٣١، ٣١٤ — ابليس	سستى ١٠، ٢١، ٣٢، ٣٣، ٤٤، ٤٥، ٥٩
	٦١، ٦٩، ح ٧٥، ١١٦، ١٣٨، ١٤٨
ص	٢٣٧، ح ٣٠٦
صادق (ع) ١٧١، ٢٧١، ٣٤٨	سعيد بن المسيب ١٨٥، ٢٧١
صالح (ع) ٣٤٧	سعيد جبير ٦، ٥٧، ٦٢، ١٢٤، ١٤٢، ١٥٠
صالح المزي ١٦٢	١٦٠، ١٧٠، ١٧١، ١٧٣، ١٨٦
صالح بن عبدالقدوس ٧١	١٩٢، ١٩٩، ٢١٩، ٢٣٦، ٢٣٧
	٢٤٣، ٢٤٩، ٢٧١، ٢٨٦، ٢٨٩

عبدالله بن ابی اُمّیه ۲۱۸، ۲۲۷	
عبدالله بن سنان ۳۲۶	ض
عبدالله بن عبید بن حمیر ۳۴۱	ضحاک ۵۷، ۶۲، ۷۵، ۹۳، ۱۲۴، ۱۳۲
عبدالله بن عبیده ۳۵۰	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸
عبدالله بن عطا ۲۴۲	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۷
عبدالله بن عمر ح ۳۴۰	۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
عبدالله بن عمرو ۲۱۶، ۲۴۰	۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۴
عبدالله زبیر ۲۰۰	۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۱۸، ۳۲۶
عبدالله سلام ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳	۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۹
عبدالله شداد ۱۵۹	
عبدالله عباس ۲۱، ۲۳، ۳۳، ۳۶، ۴۲، ۴۳	ط
۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۳، ۷۲، ۹۰	طاووس ۳۴۴
۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۲	طرفه ۴۵
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵	طلحه ۸
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶	طلحه بن مصرف ۱۷۱
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	
۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲	ع
۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴	عاصم ۴۵، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۳۰۶، ۳۱۰
۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹	عاص وایل سهمی ۳۵۱، ۳۵۰
۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴	عامر ۲۰۱
۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱	عامر بن القفیل ۱۹۴
۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۹	عایشه ۲۹۸، ۳۴۴
۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۱	عباد بن منصور التاجی ۲۰۱
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲	عباده صامت ۳۴۲
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸	عباس ۳۲۲
۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۹	عبدالرحمن بن سابط ۱۰
عبدالله عمر ۲۰، ح ۲۱۶، ح ۲۲۰، ۲۳۵	عبدالرحمن بن سلیط ح ۱۰
۲۷۳، ۳۴۰، ۳۴۴	عبدالرحمن عوف ۲۱۳
عبدالله مبارک ۲۰۷، ۲۱۵	عبدالله ابی اُمّیه ۲۳۴

٢٧٢ ، ٢٧٨ ، ٢٩٤ ، ٢٩٧ ، ٣٢٦	عبدالله مسعود ١٦ ، ٢١ ، ٣٣ ، ٣٧ ، ٧٢ ، ٧٤
٣٥٣ ، ٣٤١	٨٠ ، ١٥٣ ، ١٧١ ، ٢٤١ ، ٢٥٣
عنى بن ابى طلحة ٢٠٣	٢٩٤ ، ٢٩٧ ، ٣١٨ ، ٣٢٢ ، ٣٤١
عمر خقلاب ٣٧ ، ١٨٨ ، ٢٧٨	٣٤٨ ، ٣٤٦
عمر عبدالغزير ٢٧١	العيسى ١٢
عمرو ٥٩	وعبيد بن سلمان ح ٣٤٤
عمرو بن الاشم ٣٢٢	عبيد بن سليمان ٣٤٤
عمرو بن امية ٣١٤	عبيد بن عمر ٢٢٠
عمرو بن كنفوم ٢٥٠ ، ٢٩٨	عبيد بن عمير ح ٢٢٠
عنتره ٦٤	عقبه بن عبدالسلام ٢٢٠
عوفى ٣٤٤	عثمان بن مظعون ٣٥٣
عيسى (ع) ٥٧ ، ٢٢٨ ، ٢٣٨ ، ٢٣٩ ، ٢٦٧	عدى بن زيد ٦٢ ، ٩٢ ، ٣١٢
٣١٤	القرجى ١٣٦
عيسى مريم (ع) ← عيسى	عزى ١٩٥
عيسى ١٦٠	عطا ١٣٥ ، ١٤٨ ، ١٦٧ ، ٢٠٣ ، ٢١٤ ، ٢٣٨
عبينه ١٤٢	٢٤٠ ، ٣٤١
ف	عطاء الخراسانى ١٥٣
فراء ٢٩ ، ٦١ ، ٧٥ ، ١٣٦ ، ١٥٨ ، ١٧٧	العطار ١٩
١٧٨ ، ٢١٩ ، ٢٢٨ ، ٢٣٢ ، ٢٥٤	عطاردى ٦١
٢٩٦ ، ٣١٧ ، ٣٢١ ، ٣٤٦	عطيه ٢٠٠ ، ٢٠٣
فروع ١٥٤ ، ٢٥٠	عقبه بن عامر ٢٦٧
فكابت بنوس ٣٦	عكرمه ٣٣ ، ٤٥ ، ٥٩ ، ٦٢ ، ٧٢ ، ١٧١
ق	١٨٦ ، ١٩٣ ، ٢١٩ ، ٢٣٥ ، ٢٤٠
قابوس بن مصعب ٣٦	٢٧١ ، ٢٩٥ ، ٣١٩ ، ٣٤٦ ، ٣٤٩
قاسم ٢٢٨	علقمه ١٧١
قناده ٥ ، ١٢ ، ١٧ ، ٢٣ ، ٣٠ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٤٢	عنى بن ابى طالب ، امير المؤمنين (ع) ٤٦ ،
٥٩ ، ٦١ ، ٦٢ ، ٦٤ ، ٩٢ ، ٩٣	٩٩ ، ١٧١ ، ١٧٧ ، ١٨٢ ، ١٨٦
	١٩٣ ، ٢٠٢ ، ٢٠٣ ، ٢١٧ ، ٢٢٣
	٢٢٤ ، ٢٣٦ ، ٢٤٢ ، ٢٤٣ ، ٢٥١

کلبی ۸۳، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۶،	۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۸۶، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۸،	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۵،
۲۳۵، ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۴۱، ۳۴۲،	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۲،
۳۵۲	۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۸،
	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۴،
	۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶،
	۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۱۱،
	۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳،
	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰،

گی

گرگ (پسر بنیامین) ۱۴۴

ل

لاوت ۱۹۵	قُتیبہ ۱۲، ج ۲۲۸
لاغون ۱۳	قُتیبی ۶۲، ۱۳۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۴،
لاوی ح ۱۳، ۱۲۷	۲۹۱
لیبہ ۲۲۸	قُضی ۲۲۸
لقبض ۲۵۴	قُطْرُب ۳۰۶، ۳۴۸
لوط ۳۳۴-۳۳۶	قُطَایِر ۵۹، ۶۰، ۹۷
لیا (بنت لیان) ۱۳، ۱۵۶	قُطَیْبِر ۳۶، ح ۵۹، ح ۶۰، ح ۹۷
لیث ۱۹۳	قُطَیْبِر العزیز ۳۶
لیلی اخییه ۱۱۹	قَیْس بن الحطیم ح ۱۹۰
	قَیْس بن الخلیم ۱۹۰
	قَیْس بن عبّاد ۲۲۸، ۳۲۵،

م

ک

مالک بن اسماء بن خارجة القرظی ۳۱۵	کسانسی ۱۲، ۴۵، ۸۹، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۵۰،
مالک بن الدُّعْر، مالک دُّعْر ۳۱، ۳۵،	۱۸۴، ۲۱۰، ۲۶۶، ۲۹۴، ۳۱۰،
۱۵۱، ۱۴۳	۳۱۷
مالک بن الزُّعْر ح ۳۱	کعب الأخبیار ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۳۵، ۸۲،
مالک بن الزُّعیر ح ۳۱	۱۱۶، ۱۹۳، ۲۱۴،
مالک بن زُعر ح ۳۳	کعب بن زُعبیر ۴۹

محمّد بن عبدالله بن الحسين ١٧١	مالك بن زهير ح ٣٣
محمّد بن كعب (القرظلي) ١٧١، ٢٣٧،	مالك زعر ح ٣٥، ح ١٤٣، ح ١٥١
٢٩٧، ٢٦٣	المالكي ١٩
مسروق ١٧١، ٢٩٨	مؤزج ٢٧٣، ٣٤٩
مسلم بن المظير ٣٤٤	ميرد ٢٦٥
مُسَيْلَمَة كَذَاب ٢٢٤، ٢٣٣	مُتَنَبِّي ٢٩٩
مُعَاذ جَبَل ٢١٥	مجاهد ٥، ١٢، ٢٣، ٢٦، ٤٢، ٤٥، ٤٦،
معاوية بن قره ٢١٩	٥٧٣، ٩٢، ٩٣، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٣،
معتمر بن سليمان ٧٤	١٣٥، ١٣٦، ١٤٢، ١٤٨، ١٤٩،
معمر ٢١٩	١٥٠، ١٦٥، ١٧١، ١٧٦، ١٩٣،
مغيث بن سمي ٢٢٠	٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٨،
مُقاتِل ٦، ١٧، ١٤٢، ١٦٨، ١٧٧، ٢١٦،	٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤٤،
٢٢٠، ٢٣٢، ٢٥٤، ٢٦١، ٢٦٦،	٢٤٩، ٢٥٤، ٢٦١، ٢٧١، ٢٨٩،
٢٧٠، ٢٧٤، ٢٩١، ٣٢٠، ٣٤٦	٢٩١، ٢٩٧، ٣٠١، ٣١٠، ٣١٩،
مُقاتِل بن حَيَّان ٣٤٧	٣٢١، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤١، ٣٤٤،
مقاتل سليمان ٢٤٠	٣٥٠، ٣٤٦
مقيم بن سليمان ح ٧٤	مجاب ح ٧٠
مكحول ٢١٤	مجلت ٧٠، ٨٠
ملك الموت ١٣٩، ١٥٢	محمّد (ص) ١١٣، ١٦٤، ١٦٧، ١٦٩،
مُنْكَر ٢٧٤، ٢٧٥	١٧٧، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٤، ١٩٥،
موسى (ع) ١٦٧، ٢١٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩،	١٩٩، ٢٠١، ٢٠٩، ٢٣٣، ٢٣٧،
٢٥٢، ٢٥١	٢٥١، ٢٦٨، ٢٧٧، ٢٨٤، ٢٩٢،
مهدى (ع) ١٨٦	٣٠٩، ٣١٣، ٣٣٧، ٣٤١، ٣٤٥،
مهدى (خليفة) ٧١	٣٥١
ميشم ١١٥، ١١٦	محمّد بن ابراهيم ٢١٧
ميشم ح ١١٦	محمّد بن اسحاق ٦٢، ٧٥، ٧٧، ١٣٢،
ميشا ٩٨، ١٥٩	١٤٣، ١٥٦، ١٥٩
	محمّد بن الحنفية ٢٤٣
	محمّد بن جرير (القنبري) ٦١، ٧٢، ١٣٩

هشام ۱۸۴	ن
هشام بن عامر ح ۴۵	الثابتة (الذبیانی) ۳۱۷، ۱۷۷، ۶۱
هشام بن عمار ۴۵	نافع ۱۹، ۴۵، ۱۸۴، ۲۴۲، ۳۳۴
هشام بن منبه ۱۹۲	نبو ۷۰
هود (ع) ۲۹۰، ۳۳۳، ۳۳۸	نخعی ۱۷۱
ی	نعمان ۱۱۵
یوس ح ۳۶	نکیر ۲۷۴، ۲۷۵
یحیی بن سلیم ۱۵۲	نُمرود ۱۴۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
یحیی بن وثاب ۱۸	نوح ۲۸۶، ۲۴۶
یزید بن هارون ۲۷۸	نوف الشامی ۵۶
یزید عبدالملک مروان ۲۶۳	نهشل بن جرّی ۳۱۷
یسجر ۱۳	نیو ح ۷۰
یعقوب ۱۲، ۱۹، ۶۸، ۱۸۴، ۱۵۳، ۱۸۹	و
۳۲۵	والبی ۲۱۹
یعقوب (ع) ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۴	ولید بن ربیعہ ۱۹۶
۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۴۷، ۵۴	ولید عبدالملک ۲۶۳
۷۸، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹	ولید مُغیره ۳۴۶
۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵	ولید مغیره مخزومی ۳۵۰
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳	وَهَب (مُنْبَه) ۱۰، ۱۷، ۳۶، ۶۴، ۹۴
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷	۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۳
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲	۲۲۱، ۱۵۹
یعقوب بن عتبة بن اخنس بن شریف ح	
۳۱۴	ه
یعقوب بن عتبة بن المغیره بن الاخفش بن	هاجر ۲۸۶، ۲۸۹
شریف ح ۳۱۴	هادی (ع) ۱۸۶
یعقوب بن عتبة بن المغیره بن الاخفش بن	الهُذَلی ۳۰۷
شریف ۳۱۴	هرم بن حیّان ۱۸۸
الیمانی ح ۱۸۶	

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱	یوسف (ع) ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴
۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۹
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳	۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۳
۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲	۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۰
یہودا ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۳	۸۱، ۸۴، ح ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۷
۱۲۷، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۵۴	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸
یہودا بن یعقوب ۱۱۷	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷



مرکز تحقیقات کتاب پوزیٹر علوم اسلامی

فهرست اماکن

زمر (چاه -) ۲۸۸	اذرعات ۳۴۳
سُدوم ۳۳۹، ۳۳۸	اردن ۲۴، ۱۷
سیحون ۲۸۰	بدر ۲۷۸
شام ۱۰۸، ۱۶۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۳۵، ۳۳۹	بصره ۱۵۰
صُغْر ۳۳۵	بُضْرَى ۳۴۳
صنا (کوه-) ۲۸۸، ۲۸۷	بقیع غَرْقَد ۲۷۷
عراق ۴۶	بیت الاحزان ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۴
عرفات ۱۰۸	بیت المعمور ۲۸۶
عمان ۷۴	بیت المقدس ۱۶۰
فَرات ۲۸۰	پارس ۲۸۹
فلسطین ۱۰۸، ۱۵۰	جیحون ۲۱۰
کعبه ۱۸۰	چاه بیت المقدس ۱۷
کنعان ۶۰، ۶۹، ۱۰۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴	حیثا ۲۱۹
کوفه ۱۵۰	حجر ۳۳۹، ۳۴۰
لُضی ۳۲۶	حجر ثمود ۳۳۶
مَدین ۱۷، ۳۱، ۳۳۹	الحَدیبیة ۲۲۴
مدینه ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۳	حُظْمه ۳۲۶
بِرْعَنز ۲۲۱	حظیره بنی النجار ۲۲
مروه (کوه-) ۲۸۸، ۲۸۷	خانه حرام ۲۸۱، ۲۸۶
مسجد الحرام ۳۳۱، ۳۴۶	خانه کعبه ۲۲۷
مسجد رسول ۱۵۳	دارالبوار ۲۷۸
مصر ۴، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۳۶	روم ۲۴۹، ۲۸۹

۲۴۰	۲۴۸۴	۲۸۶	۲۸۷	۲۴۳	۶۰۲	۶۰۰	۶۱۸	۶۱۷	۵۸۶	۶۰
۳۴۶					۶۱۴	۶۱۳	۶۱۱	۶۰۸	۶۰۷	
نیل ۶۵	۶۶۱	۲۸۰			۶۴۱	۶۳۴	۶۳۳	۶۳۱		
ہند ۲۱۹	۲۴۹	۲۸۹			۶۵۹	۶۵۶	۶۳۴	۶۳۰	۶۴۹	
یمامہ ۲۲۴	۲۳۳							۶۶۱	۶۶۰	
					۶۲۹	۶۲۷	۶۱۸	۶۱۷	۶۱۶	۶۱۵



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فہرست اقوام، قبائل، طوائف، فرق

اہل بادیہ ۱۵۹، ۱۶۹	آل عمران ح ۸۸
اہل بدو ۱۹۴	آل فرعون ۸۸، ۲۴۵
اہل بصرہ ۱۸۱	آل لوط ۳۲۹، ۳۳۴
اہل تاریخ ۱۶۰	آل یعقوب ۲، ۱۳
اہل توجید ۳۲۶	اسرائیلیان ۲۵۱
اہل حجاز ۱۴۷	اصحاب ایکہ ۳۳۹ ← اصحاب ویشہ
اہل حق ۵۳	اصحاب بیشہ ح ۳۳۹
اہل جنص ۲۴۱	اصحاب حجر ۳۳۹
اہل حوران ۴۵	اصحاب حدیث ۴۷
اہل سبیر ۲۶۳	اصحاب درختستان ۳۳۹
اہل علم (ستیر) ۹	اصحاب شافعی ۱۸۷
اہل قبہ ۳۰۷، ۳۰۸	اصحاب طعام ۱۰۶
اہل کتاب ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۴	اصحاب وعید ۱۸۵
اہل کوفہ ۳۱، ۱۱۰	اصحاب ویشہ / بیشہ ۳۳۹ ← اصحاب ایکہ
اہل لغت ۱۲۵، ۷۴، ۴۲	اصحاب یوسف ۱۱۹
اہل مَتر ۱۹۴	اقت محمد ۳۱۹
اہل مدین ۳۲۹	انصاریان ۳۵۳
اہل مدینہ ۱۷، ۳۰۶	اوابلیان ۱۷۸
اہل مصر ۷۰، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۶	اہل اخبار ۲۴۱
اہل مکہ ۲۴۰	اہل اشارت ۲۷، ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۷۱
اہل نجد ۶۵	اہل البیت ۳۴۸
اہل و تبر ۱۹۴	اہل الحجاز ۱۹

بنویان ١٤٢	جتيان ٣٠٤
بصريان ٢٤، ٥٥، ١٧٠، ١٧٣، ١٩١،	جهود ١١، ٢٨٩
٣٢٥، ٣١٦، ٢٤٤	جهودان ١٤، ١٦٦، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٢٦،
بلقين ١٦٦	٣٤٦
بنوالمقيرة ٢٧٨	جهودان بنی قريظة ٣٤٣
بنو أمية ٢٧٨	حبي ٣٥٣
بنو نمير ١٨٥	حشويان ٤٧
بنو غنيرة ٣١٩	جَمير (قبيلة-) ١٣٢
بهاء ١٦٦	خزاعة ٣٥٠
بنی اسرائيل ٢٥١	دهريان ١٨١
بنی النضير ٣٤٣	زادفة ٢٦٣
بنی نمير ٦٥	زادفة ح ٧١
بنی راحيل ١٤٥	سرياني ٤٥
بنی رياح ٢٦٢	سنولي ١٩٥
بنی شيبه ٣٣٢	سبيس (قبيلة-) ٢٥٤
بنی علاج ٣١٤	شاميان ٣٢٥
بنی عوف ٣٤٧، ح ٣٤٧	شعيب (قوم-) ٣٣٩
بنی غفار ١٦٦	صابيان ٣٢٦
بنی هاشم ١٨٦	صالح (قوم-) ٢٥٣، ٢٤٦
تازي ٤٥	طبايعيان ١٨١
ترسايان ١٦٦، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٧٨، ٢٨٩،	عاد (قوم-) ٢٥٣
٣٤٦، ٣٢٦	عامر (قبيلة-) ١٩٤
ترك ٢٨٩، ٢٤٩	عجم ٢٥٠، ٢٤٩
ثقيف (قبيلة-) ٣١٤	عرب ٤٩، ٧٥، ٩٤، ١٩١
ثمود (قبيلة-) ٢٥٣، ٣٣٠، ٣٣٩	غسان ١٦٦
جان ٣٢٢	غطفان (قبيلة-) ١٦٦
جذام ١٦٦	قبطي ٤٥
جرهم (قبيلة-) ٢٨٨	قبطيان ٢٥١
جر ٧، ٢٣١، ٢٥٢، ٢٥٧	قريش ١٦٦، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٧٨،

مذہب شافعی ۱۸۸	۲۵۰، ۳۴۶
مذہب مجیرہ ۲۶۷	۱۶۶
مردمان بیشہ ۳۳۰ کے اصحاب ایکہ	کوفیان ۲۳، ۳۲، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۴،
مکیان ۵۵، ۲۲۴، ۳۲۵	۱۹۱، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۷۹،
ماجدان ۱۸۱	۳۲۵، ۳۱۶
مناققان ۱۶۷، ۳۲۶	گبر ۲۸۹
نحو بان ۸، ۲۹	گبرکان ۳۲۶
نخع ۲۲۸	لوط (قوم-) ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،
نوح (قوم-) ۲۵۳	۳۳۹
نشدان ۱۶۶	مجبران ۶۶، ۶۸، ۳۱۲
نوازن ۲۲۸	مجیرہ ح ۶۸، ۱۹۸
ہود (قوم-) ۲۴۶، ۲۵۳	مدنیان ۱۷۳، ۲۴۴، ۳۲۵
	مذہب ابوحنیفہ ۱۸۸



مرکز تحقیقات کامیوینر علوم اسلامی

فهرست کتابها

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳	انجيل ۱۰۰، ۱۷۶، ۳۴۲، ۳۴۴
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۷	توریت ۶، ۱۴، ۱۰۰، ۱۷۶، ۲۱۴، ۳۴۲
۲۶۰، ۲۶۳، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰	۳۴۴
۳۱۱، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵	دفتر: قرآن ۱، ۲۴۴
۳۴۷، ۳۴۸	زبور ۱۰۰، ۳۴۲، ۳۴۴
کتاب اوایل ۱۷۶	فرقان ۱۰۰
	قرآن ۱، ۴۷، ۵۲، ح ۵۲، ۱۰۰، ۱۵۳

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست احاديث و اقوال پیامبر و ائمه (ع)

- اذا زنت أمة أحدكم فليجدها ولا يثر بها ١٤٨
- اذا وصلت اليكم اطراف النعم... ٢٥١
- ايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان... ٢٧٢
- اشكوا بئى و حزنى الى الله ١٣٨
- تسكونى الى خلقى ١٣٧
- اشتدنى أزممة تنفرجى... ١١٧
- ثبت الله الذين آمنوا... ٢٧٦
- أعجل القاعة ثواباً صلة الرحم ٢١٤
- حُب الدنيا رأس كل خطيئة ٢٤٨
- أكرموا عماتكم ٢٧٣
- حتى اذا لم يبق عالم... ٢٤١
- اللهم اعطف عليهم ٩٤
- حسى ربى من دنياى... ٩٤
- اللهم اعم بصره ٣٥٠
- الحمد لله الذى صدق وعده... ١٤٨
- اللهم ان كنت فى ام الكتاب شقيماً... ٢٣٦
- خذوا العلم قبل ان يذهب ٢٤٠
- اللهم انى استلكت... ٩٤
- خير العال سكة ما بورة و فرس مأمورة ٢٧٣
- أما هذا فقد جاءه اليقين ٣٥٣
- الدعاء مع العبادة ٢٩٠
- الدعاء هو العبادة ٢٩٠
- ذهب العلم ذهاب العلماء ٢٤٠
- إن الله تعالى اعطانى السبع القوال... ٣٤٤
- ربنا و تقبل دعاءى... ٢٩٠
- رحم الله أنخى يوسف... ٩٦
- رحم الله أمى هاجر ٢٨٨
- الزوى لاؤن عابر ٧٧
- رحم الله من جعل العبيد... ١٥٥
- إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً... ٢٤٠-٢٤١
- سلاّم عليكم بما صيرتم فنعم عقبي الذار ٢١٧
- أنا لا يستعمل على عملنا... ٩٧
- سبحان من أهل البيت ٢٨٥
- أنا لا يستعمل على عملنا... ٩٧
- الشباب شعبة من الجنون ١٤٥
- إن الرؤيا على رجل طائر... ٧٧
- الصدقة نرد البلاء و الدعاء... ١٩٣
- أنا و أنا و هل لمخلوق يقول أنا ٣٤٦
- أنت الهادى يا على بك يهتدى... ١٨٦
- إنك اليوم لدينا مكين امين ١٠٠
- إن لله لى عموداً من نور أسفله... ٢٧٠
- إنها السبع المثانى و القرآن العظيم... ٣٤٢
- إنى أنا التذير المبين... ٣٤٦

- صِلَةُ الرَّحِمِ تَرْبِيَةٌ فِي الْعُمُرِ ٢١٣
 عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ... ٢٥٢
 عَنِ عُمَرَةَ فِيمَا أَفْنَاهُ... ٣٤٨
 الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَخْشَعُ... ١٤٠
 قَمَرٌ تَبَعَنِي فَأَنَّهُ مَتَى ٢٨٥
 الْكَرِيمُ بَيْنَ الْكَرِيمِ بَيْنَ الْكَرِيمِ... ٧
 كُنُّمَا بَدَالَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَتَبُوا عَلَيْهِ ٢٤٨
 لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَانَ وَانظُرْ إِلَى مَا قَال ٩٩
 لِأَصْلَاتِ الْآبِغَاتِحَةِ الْكِتَابِ ٣٤٢
 لِسَانَ الْعَرَبِ تُرْجِمَانُ عَقْلَهُ ٩٩
 لَنْ يَهْنِكَ الرَّعْبَةُ وَإِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً ١٨٦
 لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ... ٢٣٦
 مَا رَأَيْتُ يَقِينًا أَشْبَهَ بِالشُّكِّ... ٣٥٣
 مِثْلُ الْإِسْلَامِ كَمِثْلِ الشَّجَرَةِ... ٢٧٠
 مِثْلُ هَذَا الدِّينِ كَمِثْلِ شَجَرَةٍ... ٢٧٢
 مِنْ مَاتَ عَمَى خَيْرَ عَمَلِهِ فَارْجُو ٣٥٣
 مَوْتَ الْعَالَمِ ثَمَنَةٌ فِي الْإِسْلَامِ ٢٤١
 النَّاسُ مِنْ شَجَرِ شَيْءٍ... ١٨٢
 وَاللَّهُ أَنَّى لَارْجُوهُ الْخَيْرِ ٣٥٣
 وَاللَّهُ يَحْكُمُ لِأَسْقَبِ لِحُكْمِهِ ٢٤١
 وَاللَّهُ يُوقِنُنَا لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى ٣٥٣
 وَإِنَّ مِنَ الشَّيْرِ لِحُكْمًا ٢٣٤
 وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِنُوتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ٢٩٠
 وَلَقَدْ آتَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي... ٣٤٢
 هَذَا قَبْرُ الْأَحْيَاءِ وَبَيْتُ الْأَحْزَانِ... ٩٤
 يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ ابْنُهُ... ١٥٢
 يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ... ٢٦
 يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ... ٢٥
 يَا عَلِيَّ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ الْفَآكِلِينَ... ٢١٧
 يَحْشُرُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... ٢٩٧

فهرست امثال عربی

عذره شرّ من جرمه ۱۲۳	الأب جلاب والأخ سلاب ۱۸
فلان كالقايض على الماء ۲۰۳	الحكم للمعبر الاوّل ۹۰
من تحزّب ۲۴۷	خذ اللّص من قبل أن يأخذك ۵۶
الموت وراك ۲۶۲	خذه بالشّنة والأيّن ۲۵۰
وانّ لسان المرء ما لم تكن له	ربّ ثاو يملّ منه الثّواء ۳۷
حصاة على عورايه لتذليل ۹۹	رمتني بدايها وانسلّت ۵۶
	الشّكر قيد التعمه وحبيد لها ۲۵۱



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست امثال فارسی

عذرش از گناه بتر است ۱۲۳

برنایی شناخی دیوانگی است ۱۴۵

دزد باش و مرد باش ۵۶



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اشعار عربی*

۱. اِتَامِنَا مَا كُنْتَ اِلَّا مَوَاهِبًا وَكُنْتَ بِاسْعَافِ الْحَبِيبِ حَيَّابًا
 ای روزگاران گذشته! با یاری کردن دوست ما، تو موهبت خدا و محبوب بودی. (۲۵۰)
۲. وَاَنْ مِهَاجِرِينَ تَكْتَفَاهُ غَدَا نُنْذِرُ لَقَدْ خَطُّا وَخَابَا
 آن دو تن - طلحه و زبیر - فرزندانم را آن روز در پناه خود گرفتند، ولی خطا کردند و نومید شدند. (۱۴۷)
۳. وَتَنْفِضُ مَهْدَهُ ضَفْفًا عَلَيْهِ وَتَجْنِبُهُ فَلَا يَصْنَا الضَّمَامَا
 گهواره اش را با مهربانی می چشانند و او را از ماده شتران سرکش دور می کنند. (۲۸۴)
۴. اُبْلِغْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِخَا الْعِرَاقِ اِذَا اَتَيْسِنَا
 ای برادر عراقی! به امیر مؤمنان بگو، هنگامی که بیایی... (۴۶)
۵. اِنَّ الْعِرَاقَ وَاهِلِيهِ عَنقُ الْبِكِّ فَهَيْتَ هَيْتَا
 عراق و مردمش به فرمان تو اند پس به سوی آنها بیا... (۴۶)
۶. فَدِ رَابِئِي اَنَّ الْكُرِّيَ اُسْكِنَا لَوْ كَانَ مَعْنِيَا بِهِ لَهَيْتَا
 متحیرم که این مرد لاابالی خاموش مانده است، اگر دردی داشت فریاد می کرد. (۴۵)
۷. جَوْنَ كَمَا اَنَّ الْعِرْقَ الْمُنْتَوِحَا اَلْبَسَهُ الْقَطْرَانَ وَالْمَسْوِحَا
 عرق بر تن اسپ سیاه، [چنان نشسته که] گویا لیامی از قطران و پلاس پوشیده است. (۲۹۹)
۸. تَضَيَّفْتَنِي يَوْمَا فَاكْرَمَ مَجْلِسِي وَاصْفَدْنِي عَلَى الزَّمَانَةِ فَاَنْدَا
 روزی مهمان من شدم، او با بخشیدن بنده ای برای راهنمایی به من مرا گرمی داشت. (۲۹۹)
۹. حَتَّى اِذَا مَلَكَوْهُمْ فِي فَتَانِدَا شَلَاكَمَا نَظَرُوا الْجَمَالَهَ السَّرْدَا
 وقتی که آنها را در گرفته فتانده راندند آنها چون شتران رمیده بودند. (۳۱۲)
۱۰. اِذَا نَزَلْتَ فَاجْعَلَانِي وَسَطَا اَتَى كَسْبِيرًا اَطْبِقُ الْعَمْدَا
 وقتی که فرود آیم آنها مرا در میان قرار دادند، من بزرگم و کینه را بر نمی تابم. (۲۶۱)
۱۱. دَعِ الدَّهْرَ يَفْعَلْ مَا ارَادَ فَانَّهُ اِذَا كَلَّفَ اِلَّا فَنَادَ بِالنَّاسِ اَفْنَدَا
 رها کن روزگارا که هر چه می خواهد بکند، که هرگاه آدمی را خریف کند خود نیز خریف می شود. (۱۵۰)
۱۲. وَمَنْ وَجَدَ الْاِنْسَانَ فَيَدَا تَقْيِدَا كَسَى كَ اِنْسَانٍ رَا دَرَبِنَا يَافِتَ خُودَ بِهِ بِنَدَا
 هر که انسان را در بند یافت خود به بند در می افندد. (۲۹۹)

* این فهرست به منظور سهولت در امر مراجعه، بر اساس حرف مکتوب آخر آیات (بدون توجه به روی واقعی) تنظیم شده است. در ترجمه اشعار از چاپ مرحوم شعرانی سود برده ایم.

- بَاعَاذَلِي دَعَا الْمَلَامَ وَافْصِرَا
ای ملامتگران من، دیگر مرا در عشق سرزنش نکنید، زیرا عشق من و ملامت شما به دراز کشید. (۱۵۰)
- فَلَمَّا أَنَا بِعَبْدِ الْكُرَى
وقتی که نزدیک او شدیم، روی بر خاک نهادیم و تحشش گفتیم. (۱۵۸)
- نَأْتِي النَّسَاءَ لَدَى أَطْهَارِ هَنْ وَلَا...
در هنگام پاکی زنان با آنها جمع می شود و در هنگام حیض با آنان جمع نمی آید. (۱۶۴)
- تَعْدُونَ عَفْرَ الثَّيِّبِ أَفْضَلَ مَجْدِكُمْ
ای فرزندان ضوطری! ندیدیم که دلیری را بر خاک افکنید، اما شما شتران را پی می کنید و نام آن را دلبری می نهید. (۳۰۹)
- النَّسَمُ طَالِعَةٌ لَيْسَتْ بِكَاسِفَةٍ
خورشید بر آمده، اما نه آن چنان که بتواند ماه و ستارگان شب را که بر تو می گریند بپوشاند. (۲۹۴)
- جَاءَ الْبَشِيرَ مَبْتَرًا بِمَقْدُومِهِ
مژده رسان آمد و خبر خوش آورد و از مژده او از شادی و سرور سرشار شدم. (۱۵۲)
- وَاللَّهِ لَوْ قَنَعَ الْبَشِيرَ بِمَهْجَتِي
سوگند به خدا که اگر مژده آورنده جان مرا می خواست بر من آسان بود که به او تقدیم دارم. (۱۵۲)
- فَكَأَنَّنِي بِمَعْقُوبٍ مِنْ فَرِحَ بِهِ
از شادی، گویا یعقوب بودم که از بوی پیراهن چنان شدم. (۱۵۲)
- وَعَضِي بَنِي عَوْفٍ فَأَقَامَا عِدْوَهُمْ
بنی عوف را پراکنده و عزت را از آنها دور و دشمنان را شاد کرد. (۳۴۷)
- فَلِدَوَاتُهَا نَفْسٌ تَمُوتُ سَوِيَّةً
اگر یک تن بود که کشته می شد یا کی نبود، اما او کسی است که بسیار کسان را از پای درمی آورد (۵۱ و ۲۲۷)
- فَأَقْسَمَ لِبُوشَىءٍ أَنَا رَسُولُهُ
سوگند می خورم که اگر آنچه برایم فرستاد، کسی دیگر جز تو، می آورد، نمی پذیرفتم، اما چون تو آوردی نمی توانم آن را رد کنم. (۲۲۷)
- انْخَضَ نَحْوِي رَأْسُهُ وَأَقْنَعَا
گویا چیزی دیده و طمع کرده است که سرش را به سوی من می گرداند. (۲۹۱)
- فَقَدْ أَفْسَنِي الْأَمَلُ مِنْهُ أَمْرَةً
از اندوه بسیار انگشتان خود را چنان گریه که گویی پنج انگشت و میج را می گرد. (۲۵۵)
- بِأَبْنَاءِ عَتِكَ أَوْ عَاكَ
ای پدر من، مهر و امید با توست. (۸)
- وَكُنْتُ مَتَى تَهْمَمُ بِمَيْمَنِكَ مَرَّةً
تو چنانی که هر گاه دست راستت قصد کار خیری کند، دست چپت آن را گرد می آورد. (۴۹)

- حسّی إذا لم یترکوا لعظامه
[شکنجه اش کردند] تا جایی که نه بر استخوانش گوشنی ماند و نه در دلش هوشی. (۲۸)
- صبا فلیبی و ما ان الیک میلا
ای ایبل! دلم عاشق توست و خیالت، خواب از چشم ربهوده است. (۶۸)
- عسی و وطن یدنوبهم و لعلمنا
بُود که منزل آنان نزدیک شود، چون گاهی روزگار بندرت ما را بخشود می‌کند. (۳۰۷)
- وهبت الریح من تلقاء ذی ارک
باد از جانب «ذی ارک» وزبند گرفت و با شب خیل ابرها را راند و آورد. (۱۴۱)
- وحصحص فی صم الحصی ثغفانه
[شتر] سینه و زانوبرسگ مالید و با درنگ برخاست و عزم سفر کرد. (۹۲)
- ألفت لهن سکا کینا محدده
برای آنها کاردهای تیزی آماده کرد و پشتیها و بالنها نهاد. (۳۵۶)
- حسّی رأین عظام الکف قد بانا
آن چنان از زیبایی یوسف، زنان دستها را بریدند که استخوان دستهایشان نمایان شد. (۳۵۶)
- أخرج علی نسوة أحرفنسی عدلا
به سوی زنانی که مرا با زخم زبان سوزاندند برو تا آنها را در عشق شیفته خود کنی. (۳۵۶)
- فالت ارادینا سوءاً ففعل لها
[زلیخا] گفت: او نسبت به من قصد سوئی داشت، و یوسف به عزیز مصر گفت که زن دروغ می‌گوید و نهمت می‌زند. (۳۵۵)
- إن قد من دبر فقد کذبت
اگر پیراهن از پشت دریده شده است زن دروغ می‌گوید و اگر از پیش پاره شده، یوسف خیانت کار است. (۳۵۶)
- من کل کید أحن الله من خانا
وقتی که به کوشک در آمدند، زن مکر خویش را به کار برده بود، خداوند خیانتکار را هلاک کند. (۳۵۶)
- فأقلوا النساء ولا یغرونکم ابدا
زنان را دشمن دارید و بهوش باشید که شما را نفرینند و در دنیا آنها دوست شما نباشند. (۳۵۶)
- وکان یوسف ایضا سانه عجبا
کار یوسف نیز بسیار شگفت بود که خداوند در قرآن مجید آن را بر تو خواند. (۳۵۵)
- فالت له غضباً حین اغثرون به
هنگامی که فریفته یوسف شد بر فروخته یا او گفت، ای زیباترین همه مردم. (۳۵۶)
- فقلنا منهم کل
هر جوان زیبا چهره‌ای از آنها را کشیم. (۶۱)
- قال النساء معاذ الله فأتخذی
زنان گفتند: پناه بر خدا، این پیامبر برگزیده خدای را به دوستی بگرین. (۳۵۶)
- لحمنا ولا لفؤاده معقولا
وأن تعتب الإیام فبهم فریما
ترجی مع اللیل من صرّادها صرما
ورام القیام ساعة ثم صتما
ومهدنهن انماطا وکشبانا
حسّی رأین عظام الکف قد بانا
فی الحبّ علیک تفننهنّ إفتانا
خزّیان حبیبٌ یقول الزور ویهتانا
أوقد من قبل عنه فقد خانا
من کل کید أحن الله من خانا
ولا یکنّ لکم فی الذهر اخداننا
بئسوا علیک بذاک الله قرانا
یا احسن الناس کل الناس احسانا
فنی ابیض حسانا
هذا الرسول نبی الله خلصانا

- لَسْمَا رَأَى تَوْبَهُ فَمَدَّ مِنْ دُبُرٍ
وَابْقِنَ الْحَقَّ بَعْدَ الشُّكِّ ابْقَانَا
وقتی که دید پیراهن از پشت دریده شده شگفتی به یقین میثاق شد. (۳۵۶)
- لَسْنُ عَصَانِي وَلَمْ يَتَّبِعْ مُؤَامِرَتِي
لِيَعْمُرَنَّ الْجَنَّةَ أَوْ مَاتَا
اگر از فرمانم سر پیچی کند و امرم را نپذیرد، باید مدتی در بند باشد. (۳۵۶)
- دَسْتِ رَسُولًا إِلَى اللَّائِي وَشِينِ بَهَا
مَكْرًا وَارْتَهَبَهَا بِالْفَحْشِ اِرْتَهَابَا
فاحصی سوی زنان فرستاد که رسوایی او را با میالعه بسیار پراکنند. (۳۵۶)
- هَمَّتْ بِهَ امِّ مَنَوَاهِ وَهَمَّ بِهَا
لَوْلَا رَأَى مِنْ مَلِيكَ النَّاسِ بُرْهَانَا
[زلیخا افسد او کرد و اگر خواست خدا نبود یوسف هم به او قصد می کرد. (۳۵۵)]
- فَذَاكَ مِنْ شَأْنِ كَيْدِ الْغَانِيَاتِ بِه
حَقًّا بِفِينَا لَوْ أَنَّ الْعِلْمَ يَنْهَانَا
این است حقیقت مکر زنان، کاش علم، ما را از کارهای زشت باز دارد. (۳۵۶)
- كَأَنَّا يَوْمَ فِتْرَتِي اِنْ ... نَحْنَا نَفْتَلُ اِيْنَا
در جنگ قری ما آنها را کشیم. (۶۰)
- قَالَتْ شَهُودُ رَأَتْ فِي الْبَيْتِ شَأْنَهُمَا
انظُرْ كَفِي لَكَ بِالسَّرِيَالِ نَبِيَانَا
کسانی که آنها را در خانه دیدند به شوهرش گفتند به جامه بنگر که شاهد خوبی است. (۳۵۶)
- لَمَّا رَأَيْنِ فَتَى كَالشَّمْسِ مَخْتَلِفَا
مَصُورًا يَمِثِلُ ضَوْءَ الْبَدْرِ فَتَنَا
وقتی آنها جوان را دیدند چون خورشید می درخشید و مانند بدر نور می افشاند. (۳۵۶)
- بَلْ رَأَوْنَسِي عَنِ نَفْسِي مَكَابِرَةً
لَقَا رَأَتْ عَقَّةَ مَتْنِي وَعَصِيَانَا
آن زن همینکه پاکدامنی و سرکشی مرا دید به زور مرا با خود خواند. (۳۵۵)
- وَعَلَّقَتْ دُونَهَا الْأَبْوَابَ وَاسْتَبَقَا
وَأَلْفِيَا زَوْجَهَا بِالْبَابِ لَقِيَانَا
زن درها را پشت سر خود بست و دوید، ولی شوهرش را در جلو در دید. (۳۵۵)
- مَنْطِقُ صَائِبٍ وَتَلْحَنُ أَحْيَانَا
وَحَيْرُ الْحَدِيثِ مَا كَانَ لِحْنَا
گفتاری درست و گاهی کنایه دار، و بهترین سخن آن است که به کنایه باشد. (۳۱۵)
- وَحَدِيثُ الدَّهْرِ هَوْمًا
يَنْعَتُ التَّاعْتُونَ بِسُوزِنِ وَرْنَا
وسختی که از آن لذت بردم، وصف کنندگان وصف آن به اندازه کنند. (۳۱۵)
- وَتَزِيدُنِي طَيْبِ الطَّيِّبِ طَيْبَا
اِنْ تَمَسَّبَهُ اِيْنِ مِثْلِكَ اَبِيْنَا
اگر به خوش بوی، بزنی بوی خوشت، بوی خوشبوها را می افزاید، مانند تو کجاست؟ (۶۳)
- فَأَسْبُوا بِالسَّهَابِ وَبِالسَّبَابِ
وَأَيُّهَا الْمَلُوكُ مَصْقَدِيْنَا
با غنایم و اسیران و شاهزادگان به زنجیر بسته بازگشتند. (۲۹۹)
- وَأَيُّهَا لَسْنَا غَرَّ طَوَالِ
عَصِيْنَا الْمَلِكِ فِيهَا اِنْ نَدِيْنَا
روزهای نبردی روشن و طولانی داشتیم، در برابر پادشاه سرکشی کردیم تا زیر فرمان او نباشیم. (۲۵۰)
- وَإِذَا السَّرَّازَانِ حَسَنَ وَجْوهِ
كَانَ لَلدَّرِّ حَسَنَ وَجْهِكِ زِيْنَا
به زیورها بیارایند مردان خوب رویان را
توزیبا رو چنان خوبی که زیورها بیارایی (۶۳)

- حَتَّى إِذَا تَمَلَّلتْ بِظُؤُنُكُم
تا این که شکمتان پر شد و فرزندانان را سر دینید.
- وَأَنتُمْ ابْنَاءَ كُفٍّ
(۲۴)
- امتحنوه فکان مؤتمنا
پس از آن که او را آزمودند و امین یافتند، یا او مشورت کردند.
- تَمَّ اسْتِشَارُوهُ بَعْدَ ما امْتَحَنُوا
(۱۰۰)
- وَلَا أَرِيها نَسْراً لظالِمة
او متکاری است که به من نیش می زند و پیوسته بر ریش دلم نمک می پاشد.
- تَحَدَّثَ لِي نَكِبَةٌ وَنَسْكَأها
(۱۷۸)
- فما أدرى أُرشد طلائِبُها
نمی دانم که درخواست آن، هدایت است یا گمراهی؟
- كعَفو الثَّرابِ كلِّ شِءٍ بِمِبرها
(۱۴)
- أنى فَرِيَةٌ فيها كَثِيراً طَعامها
به روستایی پر نعمت آمد، که چون خاک هر چیزی را به خود می کند.
- كعَفو الثَّرابِ كلِّ شِءٍ بِمِبرها
(۱۱۲)
- أبدا فَيَنْظُر عَينَه فِى ما لَها
سوگند خوردم که از آنها، آن که مال دار و به سوی مال نگران است اسیر نکم.
- أبدا فَيَنْظُر عَينَه فِى ما لَها
(۱۳۶)
- حَتَّى إِذْ أَيْسُرَ الرِّمَاءُ فارسلوا
وقتی که شکارچیان از صید نومید شدند تازیان شکاری لاغر میان را برانگیختند.
- حَتَّى إِذْ أَيْسُرَ الرِّمَاءُ فارسلوا
(۲۲۸)
- حَتَّى إِذَا بَرَزَ السَّوَاءُ وَأَينَه
همین که ماهیچه رایش روز نبرد پدیدار می شود، تنها او سر لشکر است.
- حَتَّى إِذَا بَرَزَ السَّوَاءُ وَأَينَه
(۱۱۹)
- أترجوا بِنومروان سَمعى وطاعنى
آیا بنی مروان از من فرمانبرداری انتظار می دارند یا آنکه بنی تعیم قوم منند و بیابان پیش روی من است؟
- أترجوا بِنومروان سَمعى وطاعنى
(۲۶۲)
- وَأَنَّ نَجَّارِىَ يابِئِ عَمِّ مَخالف
ای پسر عم! تزداد من از مردمان پست بیزار است، پس مرا از اخلاف من بطلب.
- وَأَنَّ نَجَّارِىَ يابِئِ عَمِّ مَخالف
(۲۶۲)
- الم يَبِئأسُ الأَقوامُ أَنسى انا ابنته
اگرچه از وضمن به دور افتادم آیا مردم نمی دانند که من پسر اویم؟
- الم يَبِئأسُ الأَقوامُ أَنسى انا ابنته
(۲۲۸)
- وَنفِرحُ بالرَّؤِيا وَجِلَّ حَدِيثنا
از دیدن خواب خوشحالم و در با معنادان بیشتر سخندان از خواب شبانه است.
- وَنفِرحُ بالرَّؤِيا وَجِلَّ حَدِيثنا
(۷۱)
- سقى الله اِيماناً ولبائِبا
خداوند سیراب کند روزها و شبهای ما را.
- سقى الله اِيماناً ولبائِبا
(۲۵۰)
- عَفِمين فى الدنِيا وقد فارقوا الدنِيا
آیا کسی هست که به مردمی که در دنیایند و از دنیا رفته تمایلی داشته باشد؟
- عَفِمين فى الدنِيا وقد فارقوا الدنِيا
(۷۱)
- عَجِبنا وقلنا جاء هذا من الدنِيا
اگر زندانیی از زندان به حاجتی بیرون آید، شگفت زده می شویم و می گوییم: این از دنیا آمده است!
- عَجِبنا وقلنا جاء هذا من الدنِيا
(۷۱)
- حَسارَهط السَّبى فإِنَّ فِیهم
قوم پیامبر بدورند. از آنچه می گویی. در میان آنها مردانی هستند چون دریا که چیزی آنها را نمی آید.
- حَسارَهط السَّبى فإِنَّ فِیهم
(۶۵)
- رَبِّ نَأوِ وِئَسَلُ مِنْهُ السَّوَاءُ

- بسا مفیم که اقامت از او بستوه می آید. (۳۷)
- فانت مجوف نخب هواء
الا ابلغ اباسفیان عنی
ای ابوسفیان! گویا تو فرسویی هستی که دل در سینه نداری. (۲۹۲)
- من القلسمان جوجوه هواء
كأن الرّجل منها فوق صعل
گویا این زین اشتر بر روی شتر مرغ دهنده انا ترسویی است. (۲۹۲)
- احقاً ما تقول من الحساب
اتوعدنی الحساب ولست ادوی
مرا از روز حساب می ترسانی؟ در صورتی که من گفتار تو را باور ندارم. (۲۶۳)
- مع التجم والقمر الواجب
الم تكف الشمس شمس النهار
در حالی که ماه غروب کرده است چرا خورشید نگرفت و ستاره‌ها نپردند؟ (۲۹۴)
- واذكر شعابیل من اخ لك معجب
فتمدّ عن هذا وقل فی غیره
از این بگذر و درباره غیر او سخن بگو. هیأت برادر خویش را به یاد آر که برایت شگفت انگیز بود. (۱۹۶)
- إن التّسیم لعاجز حَبّ
وقلبنم ظهر النّمجّن لنا
پشت سپر را به ما کردید. روی گردانید. البته انسان فرومایه احمق است. (۲۴)
- مساء لیس بها خال ولانذب
تربک سنة وجه غیر مقرفة
رویی به نومی نماید که عیبی و خالی و جای زخمی بر آن نیست. (۳۲۱)
- فی رأس جذع من اوال مشدّب
فی مهطح سرح كأن زمامه
بر مرکبی تندی که گویا افسارش بزرگالای درختی از سرزمین اوال بسته است. (۲۹۱)
- ونحن خلعتنا فیده فهو سارب
اروی کف قوم فارسوا فید فحلهم
هر گروهی را دیدیم که بر مرکب خویش بند می نهد، اما ما مرکب را رها کردیم که به هر سو برود. (۱۹۰)
- وبقیة فی خلف کجلد الاجرب
ذهب الذّبن بعاش فی اکنافهم
کسانی که در سایه آنها می زیستیم رفتند و من در میان کسانی ماندم که چون پوست گرگند. (۱۹۶)
- نری حبههم عارا علی وتحب
بأی کتاب اوبأیة سنة
به کدام کتاب و سنت، دوستی آنها را بر من ننگ می شماری؟ (۲۳۹)
- افردتنی امشی بقرن اعصب
با اربد الخیر الکریم جدوده
ای اربد نیکوی جوانمرد، مرا چون شاخ شکسته رها کردی و رفتی. (۱۹۶)
- ولکننی عن سننيس لست ارغب
وارغب فیها عن لقیط واهله
او را از لقیط و از اهل آن باز می دارم اما از سننيس باز نمی دارم. (۲۵۴)
- وبعاب قائلهم وان لم یشغب
بنلذون لذادة ومجانة
لذتی سخت بی باکانه می برند و گوینده‌شان را عیب می گیرند، و حال آن که انحرافی در او نبود. (۱۹۶)
- ولیل افاصیه بطی الکواکب
کلبنی لهم، یا امیمة، ناصب
ای امیمة! مرا با اندوه در فناک و شب دیر پا، رها کن. (۳۱۷)
- فقدان کفّ اخ کضوء الکوکب
انّ الرزّیة لأرزیة متسلها
از دست دادن برادری که چون ستاره تابان است مهینتی است که مانندت ندارد. (۱۹۶)

- من معشر سئت لهم ابائهم
پدرانشان برای آنها سستی بجای گذاردند و حال آن که عزت بدون طنب به دست نمی آید. (۱۹۶)
- والعزلا بانسی بغیر تطلب
و لیس وراء الله للمرء مذهب
سوگند خوردم که جای گمان برای تو باقی نماند، و برای انسان بعد از خدا راهی نیست. (۲۶۲)
- عسی الهتم الذی امسیت فيه
امیدوارم که اندوه شبانه ام را فرجی نزدیک باشد.
- انسی سریت و کنت غیر سرور
تو که رونده نبودی چگونه رفتی؟ بنی، خواب چیزهای دور زانزدیک و محال را ممکن می کند. (۲۶۲)
- وکنت لزاز خصمک لم اعزذ
با دشمنت همراه شدم و او را تراندم و حال آن که روزگار تو را سخت کرده بودند. (۱۹۰)
- وقد سلکوک فی یوم عصب
قضى اللبانة انا لک فاذهبنی
ای بی پدر! حاجت را بر آورده، برو و به خاندان کریم ناپندایت ببیند! (۳۱۲)
- والحق باسرتک الکرام الغیب
رما اوفیت فی علم
چه بسا که بر بلندی کوهها می رقصم و باد جامه مرا بالا می زند. (۱۹۶)
- برفعن ثوبی شمالات
فزججنها بمزججة
به او نه نیزه زدیم آن چنان که ابومراده بر شتر جوان نیزه می زند. (۳۰۶)
- زخ القلوص ابی مزادة
ولکنهم بانوا ولم ادری عنه
ایشان رفتند، و چون من بلای ناگهانی تشبیه بودم آن را نمی شناختم، بدترین بلاها، بلاهای ناگهانی است. (۲۹۹)
- واقطع شیء حین یفجوک البغت
فان بنی یعقوب جاؤوا اباهم
پسران یعقوب نیز شبانگهان نزد او آمدند و گریستند، اما با نیرنگ و دروغ. (۱۶۸)
- عشاء وهم یسکون زورا ومخرقة
أغرک من شیخ بکاء ومملقة
آیا آنچه از این پیر تو را فریب داد اشک و زبان بازی اش بود یا ریش سفید بلندش؟ (۲۸)
- من بعد برد کنت هامة
هم یجیبون ذاهلسم سراعاً
بُرد [نام غلامش] را فروختم، ای کاش پس از او خود مرده بودم. (۲۸)
- کالابابیل لأبغادر بیت
لیس قومی بالأبعدین إذا ما
آنها به سرعت دعوت او را می پذیرند، و چون گروه مرغان ابابیل - از هر خانه ای - به سوی او می شنایند. (۳۳)
- قال داع من العشيرة هیت
بعتک ما یرافذ هیت حولا
قوم من از آنها نیستند که چون کسی از طایفه آنها را بخواند دور بایستند. (۴۵)
- متی بانسی غیائک من نعیت
تورا به طلب غذا فرستادم، یک سال طول کشید، پس چگونه به فریاد دادخواه می رسی؟ (۱۱۲)
- وحساجة غیر مزجاة من الحجاج
وحاجت عالی هم از حاجتهاست. (۱۴۱)

- وحل البلاء وقل المعزا
و بلا نازل شود و شکیبایی به پایان رسد، سرانجام فرج خواهد رسید. (۱۱۷)
- اذا الحادئات بلغن المدى
چون حوادث به نهایت رسد و جانها از سختی آب گردند. (۱۱۷)
- كان اصوات من ابغالهن بنا
صدای چوب پالان شتر در هنگام رفتن مانند آوای جوجه هاست. (۲۹۶)
- ليبيك يزيد ضارع لخصومة
آن که در مناظرت است و آن طالب آواره باید بر یزید بگردد. (۳۱۷)
- ع الايبك في القبير الجوانح
چون گریه کبوتر بر شاخه نشسته در میان کبوتران آماده فرود بر شاخه ها. (۳۳۹)
- عيني هلا بكيت اريد اذ
چشم وقتی که می ایستیم بر آرید می گرید، در حالی که دشمنان در رنج و غم ایستاده اند. (۱۹۶)
- بنوعامر قومي اذا ما دعوتهم
بنی عامر قوم منند که هنگامی که آنها را بخوانم، هر زیبایی برگزینی آن دعوت را می پذیرد. (۱۹۵)
- فجمعني الرعد والصواعق بال...
رعد مرا به درد آورد و برق در روزی زشت طولانی سواران را هلاک کرد. (۱۹۶)
- اخشى على اريد الحثوث ولا...
مرگها بر آرید ترساکند و من از شومی سماک و آمد نمی ترسم. (۱۹۶)
- كذلك اخلاق النساء ورتما
خوی زنان چنین است و چه بسا که با آن راهبر به گمراهی می افتد و راه راست پنهان می ماند. (۳۵۶)
- وان عشقت كانت اشد صبابة
و اگر عاشق شود سخت فریفته می شود، و اگر کینه بورزد بر او بگیرد که دشمنی اش از روی عمد نیست. (۳۵۶)
- وهند اتى من دونها التاي والبعد
و هند بعد از خودش دوری آورد. (۳۰۵ و ۳۴۵)
- هذا التناء فان سمع لفائده
این ستایش است تو را اگر به گوینده اش گوش فرا داری، من «نفرین از تو دور باد» را برای دریافت عطا پیش تو نیاورده ام. (۲۹۹)
- وان حقدت لم يبق من قلبها رضى
اگر کینه بورزد در دلش جایی برای رضا نیست و اگر خشنود شود در دلش جایی برای کینه نمی ماند. (۳۵۶)
- ما ان يبقى المنون من احد
اگر مرگ کسی را بر باید نه پدر دلسوز او است و نه فرزند. (۱۹۶)
- لا والسد مشفق ولا ولد
لشعر يرض يوم شره غير حامد
اسب را نزدیک بیاورنا در این روز که بندش پوشیده نیست نبرد کنیم. (۱۹۵)

- چشمش چون شیشہ است و دردی نکشیدہ کہ سوزہ در آن کنند۔
 مثل الزجاجہ لم تکحل من الرمہ (۱۷۹)
- و خیس الجنّ ائی فد اذلت لہم
 ببینون تدصر بالصفّاح والعمد
 جن را بہ بیگاری بگیری کہ من بہ آنها امر کردہ ام تا از سنگ و ستون فصر تدمر را بنا کنند۔ (۱۷۷)
- الا سلیمان اذ قال الملّیک له
 قم فی البرقۃ فاحدها عن الفند
 [کسی چون تو نیست] مگر سلیمان، آن گناہ کہ پروردگار او را گفت بر خیز و جهان را از فساد پاک کن۔ (۱۵۰)
- صادبا یتغیث غیر معان
 ولقد عصرة المنجود
 از نشاکی فریاد می زند و کسی بہ داد او نمی رسید، با آن کہ او پناہگاہ درمانگمان بود۔ (۹۰)
- با صاحبنی دعا لومی و تغنیدی
 فلیس ما فأت من امر بمرود
 ای دوستان! مرا ملامت مکنید، کہ آنچه از دست رفت بر نگردد۔ (۱۵۰)
- برزون فی فسیہ عسر الحسود
 دہ انگت حسود را بہ دهنش بر می گردانند۔ (۲۵۴)
- و اماناً باللوئی هل نعود
 آیا آن روزگردانی کہ در ریگزار بودیہ بر می گردد؟ (۲۵۰)
- فد والذی سمک السماء بقدره
 بلغ العراء وأدرك المجبلود
 قسم بہ آن کہ آسمان را بہ قدرتش بر افراشت کہ صبر و شکیبایی بہ نہایت رسید۔ (۲۸)
- اذا غدرت حسناء اوفت بعہدہا
 ومن عہدہا لا یدوم لها عہد
 اگر زنی زیبا خیانت کند، بہ عہدش وفا کردہ است، چون پیمان بستہ است کہ هیچ عہدی را بہ من نبرد۔ (۳۵۶)
- الا قرّباہ انّ غایبہ حریبنا
 اذا قرب المرسوق بین الضفابد
 اسپ را بیاورند کہ نہایت نبرد ما وقتی است کہ مرسوق بہ بندہ در آید۔ (۱۹۵)
- فأصبحت ممّا کان بینی و بینہا
 من الودّ مثل القابض الماء بالید
 محبتی کہ بین من و او بود چون گرفتن آب در دست شد۔ (از بین رفت) (۲۰۴)
- اذا ما جئت رتک بسوم حشر
 فقل یاربّ مزقنی الولید
 اگر پروردگارت روز حشر نزدت آمد بگو، ای پروردگار برای من، ولیہ را پاره کن۔ (۲۶۳)
- انوعد کلّ جبار عنیبید
 فہا انا ذاک جبار عنیبید
 آیا ہر مستمگر لجوجی را می ترسانی؟ اینک من آن مستمگر لجوج! (۲۶۳)
- واستکبر الاخبار فیل لقائہ
 فلما التقینا صغیر الحیر الحیر
 قبل از دیدن او باشدیدن قضایش او را بزرگ می پنداشتیم، و چون او را دیدیم، آنها بہ نظرہ اندک آمدند۔ (۹۹)
- وجاءنی فی فیص اللیل مستترا
 مستعجل الخطوم من خوف ومن حذر
 در یاس شب، پوشیدہ و ستایان و ترساک نزد من آمد۔ (۱۹۰)
- واخبرنیہ انّ الفرار خزایبہ
 علی المرء ما لم یبیل عذرا فیعذر
 و خبر بدہم او را کہ فرار بر مرد خواری است ہر چند عذر و بہانہ بیاورد۔ (۱۹۵)

- لها بشر مثل الحرير ومنطق
او را پوستی است لطیف چون حریر و سخنی است دقیق و کنایه مانند، نه بیهوده و یاوه. (۳۱۶)
- ولانك من اخمدان كل يراعة
مرد کم خرد و نادان را که چون نی میان نهی است به دوستی بر مگرین. (۲۹۲)
- اذا ازو زمن وقع السنان زجرته
وختی سرنیزه ها بر من فرو می روند، خیر دهم او را که من مرد کوتاه دستنی نیستم. (۱۹۵)
- تريا الاكم فيها سجدا للحوافر
تاها را ببین که در زیر سم او لگه کوب شد. (۲۰۸)
- بجمع نضل البلق في حجرته
به گروهی که اسپان ابلق در آن گم می شدند و تنها زیر سم آنها فرو می ریخت. (۱۵۷)
- ولاح ضوء هلال كاد يفضحه
روشنی ماه نزدیک بود او را رسوا کند زیرا مانند ناخن چیده می درخشید. (۱۹۰)
- لقد علمت علياً هوازنا أنسى
هوازن بدانند که من شجاع هستم و پشتیبان قبیله عامر بن طفیل. (۱۹۵)
- فلا يدعني فومي صريحا لحره
آشکارا قوم من مرا برای زدن پاک نباید بخواند، هر چند من کشته شوم و عامر سالم بماند. (۵۴)
- يا رسول المليك ان لساني
ای فرستاده خدا، زبان من آنچه را که وقتی ایمان نیاورده بودم، شکافت، می پیوندد. (۲۷۹)
- لعمري وما عمري علي بهين
قسم به جان خودم زنده گانیم بر من آسان نیست، سرزنش آن که خواب را از دینده ربوده، چهره را زشت می گرداند. (۱۹۵)
- وقد علم المرنوق اني اكره
اسپ می داند که من بر جمعشان حمنه می کنم چون حمنه منیع [نام آسی مشهور در عرب] نام آور. (۱۹۵)
- نلقى الامان علي حياض محمد
گرگ و میش در آبشخور محمد آب می خورند و درمانند. (۱۸۶)
- إذا مات منهم سيد قام سيد
هرگاه سروری از ایشان بمیرد، دیگری برخیزد و مردم و راهبان او را فرمانبرداری کنند. (۱۸)
- لاذی تخاف ولا لذلك جراءة
ند آن میش می ترسد و نه گرگ جرأت درینند دارد، مادام که امیر بر راه راست است رعیت هم به راه راست می روند. (۱۸۶)
- ارى المرء ذا الاذواد يصبح محرضا
مرد صاحب مال را می بینم که مانند شتران بیمار فرسوده است و واگذاشته. (۱۳۷)

- ومن بصحب الدنيا يكن مثل قايض
على الماء خائنه فروع الاصابع
کسی که به دنیا رومی کند مانند کسی است که آب به کف گرفته است ولی شکاف انگشتان به او
خیانت می کنند.
(۲۰۴)
- وقد حال هم دون ذلك داخل
دخول الشغاف تبعية الاصابع
عقدۀ دلم چنان بود که پزشکان برای دریافت درد دلم، انگشت به پرده دلم نهادند.
(۶۱)
- وكانهن ربابة وكاته
يسر يفيض على القداح ويصدع
گویی گورخونر، قرعه زن است و ماده های آن نبره های قرعه، که به هم می خورند و پراکنده
می شوند.
(۳۴۹)
- وينسرك الناس ويفجرونك
ما زال منا عنجا يأتونك
ترک نمی کردند مردم را و دور نمی داشتند تو را از ما همواره گروهی از ما، پیش تو می آمدند.
(۱۶۶)
- تالله لولا ان بكرنا دونك
بنى غفار وهم يلونك
قسم به خدا، اگر اقبیله | بکر پایین تر از تو نبودند، و بنی غفار، که نزدیک تواند.
(۱۶۶)
- فرع نبع يهترقى غصن المعجر...
د عزيز السدى شديد المحال
شاخه نبع که از تنه بزرگی و عزت رسته و آب خورده می جنبد.
(۲۰۲)
- رب ما تكره النفوس من الامر
له فرجة كحل العفال
چه بسیارند کسانی که چیزی را زشت می دارند، اما در آن گشایشی چون باز کردن پاینده اشتران است.
(۳۰۶)
- أرى مزال تسنين أخذن منى
كما أخذ السراز من الهلال
گذشت سالها از وجود من نیرو و توان را گرفتم. همان گونه که شبهای آخر ماه، هلال را باریک
می کند.
(۱۸)
- سقى قومي بنى مجد، واسقى
نمبيرا والقبائل من هلال
قوم من بنی مجد و نمبر و قبایل هلال را آب داد.
(۳۱۸)
- فلا يدعنى قومي لبوم كرهية
لئن لم أعجل ضربة أو أعجل
مباد آن که قوم من روز جنگ مرا بخوانند. اگر در رفتن شتاب نکنم، معلوم است که دشمن بر من شتاب
کرده و مرا کشته است.
(۵۴)
- فما فتئت خيل ثوب وتدعى
ويلاحق منها لأحق ونسقطع
سواران باز می گشتند و با فریاد بکدیگر را می خواندند و به هم می پیوستند و جدا می شدند.
(۱۳۶)
- فما فتئت حتى كأن غبارها
سرادق يوم ذى رباح ترفع
تا آنجا که گرد و غبار چون کینه ای در روز طوفان بر پای شد.
(۱۳۶)
- تري الثور فيها مدخل الظل رأسه
وسائره بأد الى الشمس اجمع
گاوی است که سرش را در سایه قرار داده است و گمان می برد که تمام وجودش در سایه است.
(۲۹۶)
- يبأكرن العضاه بمسنعات
نواجذهن كالحدا السوفيع
اشتران شتابزده و سرها بر آورده، در حالی که دندانهایشان چون دانه های تیز است، به سوی درختی اعضا
می روند.
(۲۹۱)

- فما الناس بالناس الذين عهدتهم
نه مردم آن مردمند و نه خانه آن خانه ای که می شناختم.
- ولا الذار بالذار التي كنت اعرف
(۲۹۸)
- جاء النساء، وهمي صي اخلاق
زمنستان آمد و پیراهنم پاره است و مردم به من می خندند.
- ترا دم، يضحك منه التواق
(۳۱۷)
- هلا سألت بذي الجماحم عنهم
چرا در ذوالجماحم، از آن قوم و از ابونعیم که از بسیاری جنگ صاحب پرچمی فرموده اند، نپرسیدی؟ (۳۱۶)
- وان شئت حربا ذات بأس مصدق
تخیر ایست اللعن ان شئت وذنأ
درود بر تو، اگر دوستی کنی یا جنگ، مخیزی، زیرا جنگ با ما به راستی هولناک است. (۱۹۵)
- واي نعيم ذي النواء المحقق
وان شئت فنبينا بكفى امرهم
واگر خواستی، جوایزی که در اخبار منته، مانند ابر غرندة مرد را به روی در می افکند. (۱۹۵)
- يكتبون كس العارض المتألق
ولا الظل من برد الضحى نستطيعه
نه هنگام چاشت تاب نشستن در آفتاب دارد و نه هنگام زوال، و پوسته از سردی هوا در رنج است. (۲۰۸)
- وقد بعادوا|| فيك من بعادك
وهم قديما عمسروا بلادك
آنها از قدیم شهرهای تو را آبادان کردند و با هر که دشمنی تو می کرد، دشمن بودند. (۱۶۶)
- السئاس طرف وهم تلادك
لتيك ان جرهما عبادك
اوری ای خدا! جرهم بهر گمان توانی، مردم نازند، اما آنها قدیمند. (۱۶۶)
- اما في رسول الله يوسف اسوة
ثم شكك مجبوسا على الظلم والافك
چرا در فرستاده خدا [یوسف] تأسی نباشد، چون مانند تو او هم ظلم و ستم دید و محبوس شد. (۹۸)
- افام جميل الضبر في التجن برهة
فأل به الضبر الجميل الى الملك
چرا در فرستاده خدا [یوسف] تأسی نباشد، چون مانند تو او هم ظلم و ستم دید و محبوس شد. (۹۸)
- افام جميل الضبر في التجن برهة
فأل به الضبر الجميل الى الملك
در زندان زمانی بر صبر جمیل پای نترسد و این شکیبایی او را به عزیزی رساند. (۹۸)
- لعمرك ما ادري وأنى لاوجل
فسم به جان تو نمی دانم، می ترسم. (۶)
- وما أنت فرع يا جميل ولا اصل
ويزعم حمل أنه فرع فومه
حل گمان می کند که شاخه فومش است، ای حمل، تونه شاخه ای و نه تنه و نه ریشه. (۶۵)
- وصنوي قديما اذا ما اتصل
الأبلفا خلني راشد
وفی که به دوست قدیم من راشد رسیدی بگوی، (۱۸۳)
- رب هيفل لجب لغنت بهيفل
از هبیره، ان يشب القذال فأنسى
به هنگام پیری چه بسا که لشکریان مستحی را که به لشکر دیگری مدد می شدند، منهنم کردم. (۳۰۷)
- جلبت عند عزيم يوم طلق
درة غاص علبها تاجر
مرواریدی را که تاجر برای آن به دریا فرو رفته بود، روزی بارانی به نزد امیر آوردند. (۶۰)
- بنا بطن خبث ذي ففاف عفنقل
فلما أجزأ ساحة الحى وانحى

- چون از کنار منزلگاه گذشتیم وارد ریگراری تل مانند شدیم. (۲۳)
- وإيماناً مشهورة في عدوتنا لها غرر معلومة وحجول
- روزهای نبرد ما چون اسپ پیشانی سفید در پیش دشمن شناخته شده است. (۲۵۰)
- وإيماناً مشهورة في عدوتنا لها غرر معلومة وحجول
- روزهای نبرد ما چون اسپ پیشانی سفید در پیش دشمن شناخته شده است. (۲۵۰)
- إنّ الذي سمك السماء بنا لنا بيننا دعائمه أعز وأطول
- آن کسی که آسمان را برافراشت، خانه ما را هم با ستونهای قوی و بلند ساخت. (۶)
- لعمري لانت المرء اكرم اهله قسم به جان خودم که تو عزیزترین اهل خانه ای و بیشتر در زیر سایه آن می نشینی. (۲۰۹)
- وإنّ لسان المرء ما لم تكن له حصة على عوراته لدليل
- اگر مرد، عقل و خرد نداشته باشد، زیانش راهنمای خوبی بر عیوب اوست. (۹۹)
- رسأ اصله تجت الثرى وسما به الى التجم فرع لاينال طويل
- ریشه او در زیرزمین است و شاخه بلندی که به آن دست نتوان یافت، او را تا ستاره بالا برده است. (۲۶۹)
- الم ترصدعا في السماء هبينا على ابن لبينى الحارث بن هشام
- آیا نمی بینی که آسمان بر فرزند لبینی [حارث بن هشام] شکافته شده است؟ (۲۹۴)
- نمخضت المنون له بيوم انى ولكن حاملة تمام
- مرگ او را روزی درد زادن گیرد، و هر آستنی را روزی کار به پایان آید. (۱۸۷)
- حاشى أبى ثوبان إن به ضمنا عن الملحان والشم
- محال است که ابی ثوبان لال باشد، اما دریغ دارد که به ناسزا زبان بگشاید! (۶۵)
- إذا تسم امردنا نفضه نوقع زوالا إذا قبل نتم
- وقتی کار به پایان آمد، کاستی بدان نزدیک می شود، وقتی گفتند که کار تمام شد، نابودی آن را چشم می دارد. (۱۱۷)
- الى الملك القرم وابن الهمام الى الكنيبة فى المزدحم
- به سوز پادشاه بزرگوار و بزرگ زاده و شیربیشه. (۱۷۷ و ۳۴۵)
- شكوى الجريح الى الغربان والرحم شكوة مجروح به کلاغ و کرکس. (۱۳۷)
- اقول لهم بالشعب اذ بأسرونى الم | تيسوا اتى ابن فارس زهدم
- آن شب که مرا اسیر کردند گفتیم آیا نمی دانید که من فرزند کسی هستم که سوار بر اسپ زهدم می شود؟ (۲۲۸)
- فكم فيهم من سيد متوتع ومن فاعل للخيران هم أو عزم
- چه بسیار سروران گشاده دست و مردان نیکوکار که در بین آنها هست. (۴۹)
- او كلما وردت عكاظ قبيلة بعشوا الى عربيفهم يمشونم
- هرگاه گروهی وارد عکاظ می شدند کسی را برای شناختن من می فرستادند و از من نشانی می جستند. (۳۳۸)

- توسمت فيه الخبير لَمَّا عرفته
وقلت لعربي المرء من آل هاشم
وقتی او را شناختم نشانه نیکی در او دیدم و به همسر خویش گفتم که از آل هاشم است. (۳۳۸)
- ولقد أتيت على الظوى وأظفه
حتى أقال به كريم المطعم
گرمته نزد او آمدم و ماندم تا غذای نیکو برابم آورد. (۶۴)
- اننى امرؤ ليج بسى حبه فاحرضنى
حتى يلبت وحتى تنفى التقم
من مردی ام که پیوسته محبت با من بوده و تنم را فرسوده و اینک زار و نزارم. (۱۳۶)
- رئسما اوفيت فى علم
رئسما اوفيت فى علم
چه بسا بر کوهی بر می شدم، (۳۰۶)
- نهارك بقال وليك نايم
وعيشك يا مغرور عيش البهايم
مانند بهایم روز توبه بیهوده می گذرد و شب توبه عیش و خوشگذرانی. (۸۹)
- الكريم بن الكريم بن الكريم
يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم
بخشنده فرزند بخشنده فرزند بخشنده يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. (۷)
- فلمست بامر فيها يسلم
ولكنى على نفسى زعيم
من امر به صلح نمی دهم اما خود به تن خویش آن را ضامنم. (۱۱۹)
- يا عزهل لك فى شيخ فتى أبدا
وقد يكون سباب غير فتیان
ای عز! آیا هرگز در پیر جوانی بوده است؟ هستند جوانانی که جوان نیستند. (۷۴)
- تمتوا لى الموت الذى يشعب الفسى
وكنل فنى والموت بلسفیان
آنها در آرزوی مرگ متند، با این که هر فردی را سرانجام مرگ در می یابد. (۶۵)
- لشنان ما أنوى وينوى بنو أبى
جميعاً فما هذان مستويان
فرقی است میان آنچه من می خواهم و آنچه فرزندان پدرم می خواهند، و این دو با هم برابر نیستند. (۶۵)
- وراء مضيق الخوف متسع الأمن
واؤل مفروح به آخر البعزن
پس از تنگی ترس، گشایش امنیت، و سرانجام اندوه آغاز شادی است. (۹۸)
- فلا تباسن فالله ملك يوسف
خزائنه بعد الخروج من السجن
از این که خداوند خزان ملک خویش را به يوسف داد پس از بیرون آمدن از زندان، پروا مکن (۹۸)
- ثم دعوه لذاك مؤتمنا
للملك والمستشار مؤتمن
پس او را بدان مؤتمن الملك و مستشار امین خواند. (۱۰۰)
- ولو افوت عليك ديار عيس
عرفت الدلة عرفان اليقين
اگر دیار عیس برای تو ویران شد، پس بی گمان خوار خواهی شد. (۱۷۰)
- وقفت على ربيع لمية نافتى
فما زلت ابكى عنده واخطابه
نادام را بر منزلگاه مبه نگاه داشتم، سر بر او نهاده می گریستم و به او خطاب می کردم. (۱۳۹)
- واسقيه حتى كأد متاً ابته
تكلمنى احجاره وملاعبه
با سر شکم زمین را سیراب می کردم تا چنان شد که سنگها و زمینها با من به سخن آمدند. (۱۳۹)
- على لأحب لأيهند [ى] بمناره

- برجاده ای که آن را نشانه ای نیست تا بدان راه پابند.
- (۱۷۹) **وَفَضَّلَ مُرَدَّاسًا عَلَى النَّاسِ حِلْمَهُ**
وَأَنْ كَلَّ هَمَّ هَمِّهِ فَهَوَ فاعِلُهُ
برده باری مرداس و آن که هر چه می گفت عمل می کرد، و او را بر مردم برتری داد.
- (۴۸) **فَطَلَلْنَا بِنِعْمَةٍ فَاتَّكَأْنَا**
وَسُرِينَا الْحَلَالَ مِنْ فَلَلِهِ
منعم بودیم، غذای حلال خوردیم و از کوزه ها شراب حلال نوشیدیم.
- (۶۲) **فَاتَّيْتُ وَأَيَّاكُمْ وَسَوْفَا الْبِكْمِ**
كَفَأَبْضُ مَاءٍ لَسَمَ نَسْفَهُ أَنْأَمَلُهُ
دوستی من و شما به هم، همچون کسی است که آب به انگشت برگردد [بی ثبات و ناپایدار]
- (۲۰۴) **هَمَمْتُ وَلَمْ أَفْعَلْ وَكَدْتُ وَلَيْسَتِي**
خَوَاسِمُ أَوْ رِبْكَسُمُ، وَتَزْدِيكُ بَدُودُ كَمَا مَوْفُقُ شَوْمُ، وَأَيُّ كَانَتْ زَيْنَانُ عُثْمَانَ رَأَى بَرْمَرِغًا أَوْ كَرِيانَةً بَدُودًا. (۴۸)
هممت و لم افعال و کدت و لیستنی
خواستم و ر بکشم، و نزدیک بود که موفق شوم، و ای کائنات زان عثمان را بر مرگ او گریانده بودم.
- (۴۸) **أَقُولُ لِمَسْعُودٍ بِجِرْعَاءِ مَالِكِ**
وَقَدْ هَمَّ دَعْمِي أَنْ تَلْجُ أَوَائِلُهُ
در جرعاء مانک [نام مکتبی] به مسعود گفتم و انکم بر آن بود که سرازیر شود.
- (۴۹) **وَهَنَانَةٌ كَالزُّورِ بِجَلِي صِنْمِهِ**
تَضْحَكُ عَنِ اسْتِنْبِ عَذَابِ مِلْشَمِهِ
زنی ناز پرورده همچون بنی تراشیده، از دهانی که بوسه گاهش زیناست می خندد.
- (۲۸۵) **أَقُولُ قَوْلَ زَلْبِخَا مِنْ عَوَازِلِهَا**
أَنْ كُوبِي كَمَا زَلْبِخَا بِهَ سِرْزَنْتِي كَلْنَةُ كَانَتْ كَقَفْتِ: أَيْنَ هَمَانُ عَزِيزِي أَسْتُ كَمَا مَرَا دَرِ عَشْقِ أَوْ مَلَامَتِي كَرْدِيتهُ.
آن گویم که زلبخا به سرزنتی کننده گان گفت: این همان عزیز است که مرا در عشق او ملامت می کردید.
- (۲۶۳) **فَقُلْ لِلَّهِ بِمَنْعَتِي طَعَامِي**
بِهَ خَدَا بِكُوبِي كَمَا آبُ وَغَدَا أَزْمِنْ بَارِزْدَارِيهِ.
به خدا بگوئی که آب و غذا از من بازدارد.
- (۲۶۳) **إِلَى هِنْدٍ صَبَا قَلْبِي**
وَهِنْدٌ مِثْلُهَا بِصَبِي
دل من عاشق هند است و او زنی است که شایسته عشق است.
- (۶۸) **صَرَفْتُ الْهَوَى عَنِّي مِنْ خَشْيَةِ الرَّدَى**
أَزْتَرِسُ مَرِغًا، دَنْ أَزْ عَشْقِ زَيْنَانَ بَرِينَمًا، وَكَرْنَهَ، نَهَ أَنَّهُا دُوسَتِي مَرَا نَاطِسْتَهُ دَارِنَهَ وَنَهَ مِنْ دُوسَتِي أَنَّهُا رَا (۲۷۹)
صرفت الهوی عنهن من خشية الردی
از ترس مرگ، دن از عشق زان برینم، و کرنه، نه آنها دوستی مرا ناپسته دارند و نه من دوستی آنها را (۲۷۹)
- (۷۱) **خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَنَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا**
فَلَسْنَا مِنَ الْأَحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى
با این که از اهل دنیایم اما از آن بیرون رفته ایم، نه از زندگانیم و نه از مردگان.
- (۷۱) **طَلَوِي دُونَ الْأَعْبَارِ سَجْنِ مَمْنَعِ**
لَهُ حَارِسٌ تَهْدِي الْعَمِيونَ وَلَا يَهْدِي
این زندان محکم و بی فریاد، خبرها را از ما دور نگه می دارد و زندانیانی دارد که هرگز نمی خوابند.
- (۷۱) **لَوْ بَعِيرُ الْمَاءِ حَلْفِي شَرَقِ**
كُنْتُ كَالْغَضَّانِ بِالْمَاءِ اعْتَصَارِي
اگر آب گاویم را گرفته بود، چنان که گاو گریزانان به آب پناه می برند، به آب پناه می بردم.
- (۹۰) **لَوْ مَا الْحَبَاءِ وَلَوْ مَا الَّذِينَ عَيْبَتِكُمْ**
بِبَعْضِ مَا فَيْكُمَا إِذْ عَيْبَتَا عَوْرِي
شما که مرا عیب می کنید، اگر شرم و دین نبود من نیز شما را عیب می کردم.
- (۳۰۹) **قُبِّرْنَا وَلَمْ نَدْفِنْ فَنَحْنُ بِمَعْرُزِ**
مِنَ التَّامِرِ لِأَخْشِي فَنَفْسِي وَلَا نَفْسِي
در قبرییم اما دفن نشده ایم، و از مردم دوریم، نه کسی نزد ما می آید و نه ما پیش کسی می رویم.
- (۷۱) **وَلَيْسَ دِينُ اللَّهِ بِالْمَعْصِي**
وَدِينُ خَدَا جِزْءُ جِزْءٍ شَوْنَدَه لَيْسَتْ
ولیس دین الله بالمعصی
و دین خدا جزء جزء شونده نیست
- (۳۴۷)

لعوب تنسینی اذا قمت سریالی

(۲۹۹)

وقتی از کنارش برخاستم از شوق جامه‌ام را فراموش کردم.

ولو قطعوا رأسی لدبک و اوصالی

(۱۳۶)

گفتم به خدا سوگند که اگر سرم را ببرند و بند از بندم جدا کنند، همین جا می‌نشینم.

كما شعف المهنوءة الرجل القالی

أتمنئني وقد شعفت فؤادها

آیا به عنت عشق، مرا می‌کشد؟ من محبت او را، چون شتر گری که تیمار کننده را دوست دارد،

(۶۱)

به دست آوردم

وان فبحت لم تحتبس وأنت عجلنی

(۷۱)

اگر نکویی به ما برسد، خواب دیر آید و اگر بدی برسد خواب نمی‌ماند.

كذبت لیقصرن بدالك دونی

(۲۶۲)

مرا از بی‌ریاحی ترسانی؟ دروغ گفتی و دست از من کوتاه است.

أهدأ دینه ابدا ودینی

(۱۲۱)

ناقه می‌گوید، درحالی‌که شلاق برای زدنش کشیده‌ام، آیا عادت او و روش من همیشه این است؟

سفی الله ايماناً بالقوی

(۲۵۰)

خداوند، بروزهای ما را که در ریگزار بودیم میراب کند.

مرکز تحقیقات کتاب و تیر علوم اسلامی

فهرست اشعار فارسی

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------|
| مایه خویش از او بدید آرد
(۹۹) | سخن آرای هر چه بردارد |
| در معانی سخن گذار بود
(۱۰۰) | گر چه مردی بزرگوار بود |
| خیره و عمر سار خوانندش
(۱۰۰) | نا گوید سخن ندانندش |
| آگهیشان دهد ز مایه خویش
(۹۹) | بنماید به خلق بایه خویش |
| سایر است این مثل به گرد جهان
(۱۰۰) | مرد زیر زبان بود پنهان |



مرکز تحقیقات تاریخ علم و فلسفه اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جمعداری اموال مرکز

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی